



آلین بارگانی، منابع، معادن و کشاورزی ایران
مرکز پژوهش‌ها

سده‌های ناموزون

توسعه اقتصادی ترکیه
از ۱۸۲۰

سوکت پاموک

مترجم: محمدرضا فرهادی‌پور



سدهای ناموزون

توسعه اقتصادی ترکیه از ۱۸۲۰

سوکت پاموک

محمد رضا فرهادی پور

سرشناسه	:	پاموک، سوکت	Pamuk, Sevket
عنوان و نام پدیدآور	:	سده‌های ناموزون: توسعه اقتصادی ترکیه از ۱۸۲۰ / مؤلف: سوکت پاموک / مترجم: محمدرضا فرهادی‌پور	
مشخصات نشر	:	تهران: سبزان، ۱۴۰۲	
مشخصات ظاهری	:	۴۱۵ ص.	
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۱۱۷-۷۱۱-۸	
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا	
یادداشت	:	عنوان اصلی: Uneven Centuries: Economic Development of Turkey Since 1820	
موضوع	:	اقتصاد - توسعه	
موضوع	:	اقتصاد - ترکیه	
شناسه افزوده	:	اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، مرکز پژوهش‌ها	
شناسه افزوده	:	فرهادی‌پور، محمدرضا، ۱۳۵۶- مترجم	
رده بندی کنگره	:	۹ ب ۴ ب / ۱۴۰۲ ۸۵ HB	
رده بندی دیویی	:	۳۰۰	
شماره کتاب شناسی ملی	:	۹۶۸۴۵۶۱	
اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی	:	فیبا	

سده‌های ناموزون توسعه اقتصادی ترکیه از ۱۸۲۰

نویسنده: سوکت پاموک

مترجم: محمدرضا فرهادی‌پور

کاری از: اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران، مرکز پژوهش‌ها

سخن آغازین: حسین سلاح‌ورزی

ناظر: فرناز صفدری

قیمت: ۴,۰۰۰,۰۰۰ ریال

تیراژ: ۴۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۴۰۲

انتشارات: سبزان

چاپ و صحافی: کامیاب

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۷-۷۱۱-۸



اتاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
مرکز پژوهش‌ها

انتشارات سبزان

فهرست مطالب

۷	سخن آغازین
۹	پیشگفتار
۱۵	فصل ۱؛ مقدمه
۳۹	فصل ۲؛ رشد اقتصادی و توسعه انسانی از سال ۱۸۲۰ به بعد
۸۳	فصل ۳؛ نهادها و گذشته عثمانی
۱۲۹	فصل ۴؛ اصلاحات و کسری‌ها: واکنش عثمانی به چالش‌های اروپایی
۱۵۷	فصل ۵؛ استقبال از تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی
۱۸۳	فصل ۶؛ توسعه اقتصادی و تغییرات نهادی، ۱۸۲۰-۱۹۱۴
۲۰۹	فصل ۷؛ از امپراتوری به دولت ملت
۲۴۷	فصل ۸؛ توسعه اقتصادی و تغییرات نهادی، ۱۹۱۴-۱۹۵۰
۲۷۳	فصل ۹؛ توسعه درون‌گرا پس از جنگ جهانی دوم
۲۹۷	فصل ۱۰؛ توسعه اقتصادی و تغییرات نهادی، ۱۹۵۰-۱۹۸۰
۳۲۵	فصل ۱۱؛ سیاست‌های نئولیبرال و جهانی‌سازی
۳۶۳	فصل ۱۲؛ توسعه اقتصادی و تغییرات نهادی، ۱۹۸۰-۲۰۱۵
۳۹۷	فصل ۱۳؛ نتیجه‌گیری

سخن آغازین

کسی که فقط یک کشور را می‌شناسد، هیچ کشوری را نمی‌شناسد. از این رو، انجام مطالعات مقایسه‌ای اقتصادها با هم می‌تواند تصویر بهتری از وضعیت هر اقتصادی به سیاست‌گذاران، فعالان اقتصادی و اقتصاددانان ارائه دهد؛ اما پرسش مهم این است که کدام اقتصادها را با هم مقایسه کنیم؟ اقتصاد ایران را با کدام اقتصادها باید مقایسه و روند بلندمدت رشد و توسعه اقتصادی آن را تحلیل کرد. یکی از مواردی که بعضاً مشاهده می‌شود این است که اقتصاد ایران با ژاپن یا کره جنوبی مقایسه می‌شود. این مقایسه‌ها اساساً نادرست است؛ ژاپن یک اقتصاد غیرمعمولی توسعه یافته است؛ کره جنوبی هم اقتصاد غیرمعمولی در حال توسعه‌ای بود که شرایط بسیار خاصی داشت و کمترین شباهت را به اقتصاد ایران دارد.

ترکیه، اما هم‌جوار ایران است؛ شباهت‌های میان اقتصاد ایران و ترکیه در اوایل دهه ۱۸۰۰ کم نبوده و نقطه شروع هر دو کشور بسیار نزدیک. بنابراین مطالعه مقایسه‌ای این دو کشور بسیار مفید است؛ چطور ترکیه تا اوایل دهه ۱۹۶۰ تقریباً همگام و بعضاً عقب‌تر از اقتصاد ایران حرکت کرده، اما بعد از آن راهش را از بیشتر کشورهای در حال توسعه جدا کرده و تنه به تنه کشورهای توسعه یافته زده است. هنر ترکیه در چه بود؟ سیاست‌گذار اقتصادی چه چیزی را درک و اجرایی کرد؟

سوکت پاموک، نویسنده کتاب حاضر از همان ابتدای کتاب، برای تشریح وضعیت تاریخی اقتصادی ترکیه و تغییرات نهادی و اقتصادی آن، مرتباً آمار و ارقام این کشور را با ایران و مصر

و ایتالیا و اسپانیا مقایسه می‌کند و همین امر کتاب را برای خواننده ایرانی جذاب‌تر می‌سازد. از جمله نکات بسیار خواندنی و مهم و تأثیرگذار بر اقتصاد ترکیه که مسیر رشد اقتصادی این کشور را دگرگون کرد، پایداری یک بخش خصوصی توانمند از اوایل دهه ۱۹۸۰ در این کشور است که در کنار رویکرد اقتصادی صادرات‌محور حاکم بر اقتصاد جهانی در آن دهه، بدل به موتور رشد اقتصادی ترکیه شد. در واقع، سیاست‌گذاری ترکیه بخش‌هایی از سیاست‌های اقتصادی اجماع واشنگتنی را برگرفت و راه خود به سوی توسعه را با تکیه بر نهادهای غیررسمی ریشه‌داری که در اقتصاد داشت، پی گرفت؛ بنابراین رشد اقتصاد ترکیه از اوایل دهه ۲۰۰۰ شروع نشد؛ همان روایت غالب و جاافتاده‌ای که کمال درویش اسطوره آن است. کتاب حاضر نقاط قوت و ضعف اقتصاد ترکیه و تغییرات نهادی و اقتصادی آن را در بستر اقتصاد سیاسی به دقت و به تفصیل در حدها سال‌های ۱۸۲۰ تا ۲۰۱۵ تشریح می‌کند. خوانش این کتاب برای هر خواننده‌ای که این سؤال را دارد که چگونه شد ترکیه چنین در مسیر موفقیت نسبی اقتصادی قرار گرفت، بسیار خواندنی است. درس‌های اقتصادی و اقتصاد سیاسی این کتاب برای سیاست‌گذار و اقتصاددان ایرانی آموزنده است. امید که مورد توجه قرار گیرد.

حسین سلاح‌ورزی
رئیس اتاق ایران

پیشگفتار

انقلاب صنعتی که در نیمه دوم سده هجدهم در بریتانیای کبیر اتفاق افتاد، نه تنها برای اروپای غربی بلکه برای مابقی جهان پیامدهای گسترده‌ای به همراه داشت. از سال ۱۸۲۰ به بعد، رشد اقتصادی مدرن، پایه‌پای نظام سرمایه‌داری صنعتی، به شکل ناموزونی در سراسر جهان توزیع شد. این کتاب رشد اقتصادی و توسعه انسانی ترکیه طی دو سده گذشته را با دیدگاهی جهانی و مقایسه‌ای بررسی خواهد کرد. می‌کوشم سابقه ترکیه در رشد اقتصادی و توسعه انسانی را هم به شکل مطلق و هم به شکل نسبی بررسی و علل محتمل و عمیق‌تر این سابقه را ارزیابی کنم.

این کتاب برخی گرایشات مهم تاریخ‌شناسی اقتصادی در دهه‌های اخیر را به چند روش مختلف بررسی و منعکس می‌کند. مدت زیادی نیست که مورخان اقتصادی تقریباً به طور خاص بر گذشته اقتصادهای توسعه‌یافته (اروپای غربی، آمریکای شمالی و ژاپن) متمرکز شده‌اند. با این حال، در دهه‌های اخیر آنها به شکلی فزاینده بر تاریخ اقتصادهای در حال توسعه متمرکز شده‌اند. مطالعه تاریخ اقتصادی آنها می‌تواند بینش مهمی در مورد تجارب امروزی کشورهای در حال توسعه به دست دهد. در نتیجه، تاریخ اقتصادی کمی و مشخصاً ساخت سری‌های زمانی اقتصادی بلندمدت، به ویژه سری‌های زمانی مربوط به تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص داخلی سرانه و همچنین سری‌های زمانی مربوط به سلامت و آموزش در حکم بخشی از این تلاش‌ها، در حال ورود به اقتصادهای در حال توسعه بوده‌اند. من در ساخت این سری‌های زمانی برای ترکیه، و به طور کلی‌تر برای خاورمیانه، در سال‌های اخیر نقش داشته‌ام

و این سری‌های زمانی نقشی کلیدی در تلاش‌های من برای وارد کردن ترکیه دو سده گذشته به یک چارچوب مقایسه‌ای دارند. حتی اگر سری‌های زمانی موجود در مقایسه با سری‌های زمانی اطلاعات اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته در معرض خطاهای بیشتری باشند، باز هم بدون وجود این تلاش‌ها ممکن نبود بتوان یک ارزیابی مناسب از سابقه ترکیه ارائه کرد. اضافه‌براین، اقتصاد و ادبیات تاریخ اقتصادی در سال‌های اخیر تمایز مهمی بین علل تقریبی و نماگرهای عمیق‌تر توسعه اقتصادی قائل شده‌اند. در حالی که علل تقریبی بر سرمایه‌گذاری، انباشت درونداها، فن‌آوری و بهره‌وری تمرکز دارند، علل عمیق‌تر به محیط‌های وسیع‌تر، از جمله متغیرهای اجتماعی و سیاسی و همچنین نهادها مربوط می‌شود. در این کتاب، من بر این تمایز تأکید خواهم کرد و می‌کوشم در بافت یک اقتصاد در حال توسعه به این علل عمیق‌تر بپردازم و آنها را ارزیابی کنم.

چند دلیل اساسی وجود دارد که نشان می‌دهد چرا ترکیه می‌تواند بینش مهمی را برای کل تاریخ اقتصادی کشورهای در حال توسعه ارائه کند. ترکیه یکی از کشورهای در حال توسعه بزرگ است؛ اقتصاد منطقه‌ای که امروز در داخل مرزهای این کشور وجود دارد، به طور ثابت در زمره بیست اقتصاد برتر و هشت اقتصاد در حال توسعه بزرگ جهان طی دو سده گذشته بوده است. جمعیت و تولید ناخالص داخلی این کشور طی دو سده گذشته تقریباً ۱٪ از جمعیت و تولید ناخالص داخلی جهانی را تشکیل داده است. اضافه‌براین، طی همین دوره، عملکرد اقتصادی و بلندمدت ترکیه به میانگین‌های جهانی و کشورهای در حال توسعه نزدیک بوده است. به همین دلیل، می‌توان استدلال کرد که ترکیه، در مقایسه با نمونه‌های موفق‌تر و ناموفق‌تر، یک نمونه خاص‌تر است و بینش بیشتری در باب تجارب مجموعه بزرگتری از کشورهای در حال توسعه به دست می‌دهد. باین حال، توسعه اقتصادی بلندمدت ترکیه در مقایسه با موارد موفق‌تر، به خوبی مورد مطالعه قرار نگرفته است. هیچ کتابی در باب تاریخ اقتصادی ترکیه طی دو سده گذشته به هیچ زبانی تألیف نشده است.

یکی از ویژگی‌های خاص ترکیه، به استثنای اشغال کوتاه بخش‌هایی از این کشور در طول جنگ جهانی اول، این است که این کشور در طول تاریخ، تحت لوای حکومت استعماری قرار نگرفته است. منطقه‌ای که در حال حاضر بین مرزهای ترکیه قرار دارد، تا پایان جنگ جهانی اول بخشی از یک امپراتوری بزرگ و چندقومی بود و ترکیه مدرن پس از پایان امپراتوری عثمانی، در حکم یکی از دولت‌های جانشین آن سربرآورد. در نتیجه، نهادها و اقتصاد ترکیه در معرض تغییرات نهادی جامع از سوی قدرت‌های خارجی قرار نگرفته

است. در عوض، تغییرات نهادی رسمی از داخل و از سوی دولت‌ها و نخبگان معرفی شده‌اند. همینطور، نهادها و اقتصاد ترکیه در دو سده گذشته تاحدی تحت تأثیر نفوذهای بیرونی بوده است.

ترکیه منابع معدنی یا نفتی بزرگی نداشته و ندارد. اقتصاد و صادرات این کشور در طول سده نوزدهم و تا زمان رکود بزرگ تا حد زیادی بر کشاورزی استوار بود. با افزایش سریع نرخ شهرنشینی پس از پایان جنگ جهانی دوم، سهم کشاورزی در حال کاهش و همچنین سهم صنعت و خاصه خدمات در تولید ناخالص داخلی و اشتغال در حال افزایش بوده است. در دهه‌های اخیر، سهم تولیدکنندگان در صادرات بیش از ۹۰٪ بوده است. طی دو سده اخیر، دولت‌های ترکیه انواع مختلفی از سیاست‌های اقتصادی را آزموده‌اند. در واقع، در هر یک از چهار دوره تاریخی که من آنها را تعریف و بررسی خواهم کرد، دولت‌های ترکیه در تعقیب سیاست‌هایی بوده‌اند که با رایج‌ترین استراتژی توسعه اقتصادی آن دوره زمان سازگاری داشته است. بنابراین، تاریخ اقتصادی ترکیه از زمان انقلاب صنعتی تا به امروز می‌تواند یک مطالعه موردی برای آموزش مطالب بیشتر، نه تنها در مورد الگوهای رشد اقتصادی و توسعه انسانی در کشورهای در حال توسعه، بلکه درباره علل تقریبی و عمیق‌تر مربوط به توسعه اقتصادی به دست دهد.

در طول این کتاب، حجم زیادی از شواهد کمی و گرایش‌های بین‌زمانی در قالب جداول و ارقام ارائه خواهد شد. برای تسهیل مقایسه‌های بین‌زمانی و بین‌المللی، تمام سری‌های زمانی کمی در این کتاب از جمله سری‌های مربوط به جمعیت، درآمد سرانه، نرخ شهرنشینی و تجارت خارجی و همچنین تحلیل‌های داخل متن، مربوط به منطقه‌ای خواهد بود که در حال حاضر در مرزهای ترکیه قرار دارد، مگر آنکه خلافش ذکر شود.

من در جریان آماده‌سازی پیش‌نویس این کتاب از بینش‌ها و حمایت افراد زیادی بهره‌برده‌ام و می‌خواهم از آنها قدردانی کنم. در ابتدا قصد دارم از کمک دانشجویان تحصیلات تکمیلی خودم در دانشگاه بوقازچی^۱ و مدرسه اقتصاد لندن طی دهه گذشته تشکر کنم که بسیاری از ایده‌هایم در این کتاب را با آنها به اشتراک و بررسی گذاشتم. نیکول پوپ^۲ با مهارت کامل، نسخه اولیه متن ترکی این کتاب را ترجمه کرد. در حین تألیف و بازنویسی این کتاب، از نظرات بسیاری از دوستان و همکارانم استفاده کردم که بخش‌ها یا تمامی کتاب را مطالعه یا در مورد مسائل خاصی با من گفتگو کردند. مشخصاً از افراد زیر به دلیل بینش‌های ارزشمندشان

^۱ Boğaziçi University

^۲ Nicole Pope

سپاسگزارم:

دارون عجم‌اوغلو^۱، رابرت آلن^۲، یشیم آرات^۳، استیو برودبری^۴، ییلماز اسمر^۵، بیچنو کوپتا^۶، یولاس کاراکوک^۷، کیوانس کارامان^۸، کاگلار کی‌در^۹، دبین ما^{۱۰}، نادر ازبک^{۱۱}، پاتریک اوبرین^{۱۲}، دنی رودریک^{۱۳}، زفر توبراک^{۱۴} و مراد آچر^{۱۵}.

در یک جلسه یک‌روزه در موسسه فن‌آوری کالیفرنیا^{۱۶}، متین کوزگل^{۱۷}، جین لاورنت روزنتال^{۱۸}، فیلیپ هافمن^{۱۹}، رسات کاسابا^{۲۰} و پل رود^{۲۱} نظرات مفصل و بسیار مفیدی درباره نسخه اولیه این متن ارائه کردند. در مراحل بعد، توانستم بخش‌هایی از پیش‌نویس این کتاب را در سمینارهایی در دانشگاه نیویورک ابوظبی^{۲۲} و دانشگاه آکسفورد^{۲۳} ارائه کنم و از گفتگوها بهره‌مند شوم. دو داور ناشناس، نسخ متفاوتی از این پیش‌نویس را مطالعه و نظرات مفصل و بسیار مفیدی ارائه کردند. در حین آماده‌سازی این کتاب برای چاپ، از لطف و همکاری با دبیران جو جکسون^{۲۴} و زلی گراوندفست^{۲۵} و اعضای گروه آنها در انتشارات دانشگاه پرینستون^{۲۶} بهره بردم. مخصوصاً از دبیر این مجموعه، جو موکیر^{۲۷}، بابت ارائه ترکیب مناسبی از راهنمایی‌ها، انتقادات و حمایت‌ها از مراحل اولیه این دست‌نویس تا پایان آن متشکرم. در پایان قصد دارم از یشیم^{۲۸} و زینب^{۲۹} بابت توصیه‌ها و حمایت‌هایشان در تمام مراحل آماده‌سازی این کتاب قدردانی کنم. تألیف این کتاب بدون وجود آنها ممکن نبود.

- ۱ Daron Acemoğlu
- ۲ Robert Allen
- ۳ Yeşim Arat
- ۴ Steve Broadberry
- ۵ Yilmaz Esmer
- ۶ Bishnu Gupta
- ۷ Ulaş Karakoç
- ۸ Kivanç Karaman
- ۹ Çağlar Keyder
- ۱۰ Debin Ma
- ۱۱ Nadir Özbek
- ۱۲ Patrick O'Brien
- ۱۳ Dani Rodrik
- ۱۴ Zafer Toprak
- ۱۵ Murat Üçer
- ۱۶ California Institute of Technology
- ۱۷ Metin Coşgel
- ۱۸ Jean-Laurent Rosenthal
- ۱۹ Philip Hoffman
- ۲۰ Reşat Kasaba
- ۲۱ Paul Rhode
- ۲۲ New York University Abu Dhabi
- ۲۳ The University of Oxford
- ۲۴ Joe Jackson
- ۲۵ Leslie Grundfest
- ۲۶ Princeton University Press
- ۲۷ Joel Mokyr
- ۲۸ Yeşim
- ۲۹ Zeynep



امپراتوری عثمانی در سال‌های ۱۸۲۰-۱۹۱۴ و ترکیه امروزی

فصل ۱

مقدمه

بیشتر کشورهای جهان طی دو سده گذشته شاهد افزایش‌های چشمگیر در درآمد سرانه و پیشرفت‌هایی در توسعه انسانی بوده‌اند. عملکرد ترکیه در رشد اقتصادی و توسعه انسانی اندکی بالاتر از میانگین کشورهای در حال توسعه و جهان، اما به این میانگین نزدیک بوده است. این کتاب سعی دارد برای نخستین بار این سابقه را در یک چارچوب مقایسه‌ای جهانی قرار دهد و بررسی کند که چرا عملکرد اقتصادی ترکیه در نزدیکی این میانگین‌ها باقی مانده است.

علم اقتصاد و ادبیات تاریخ اقتصادی در دهه‌های اخیر بر این موضوع تأکید داشته‌اند که علل تقریبی رشد اقتصادی، یعنی متغیرهای اقتصادی از جمله افزایش درون‌دادها^۱، زمین، کار و سرمایه و بهبودهایی در بهره‌وری ناشی از سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی و انسانی و همچنین پیشرفت‌هایی در فن‌آوری، می‌توانند فقط یک توضیح نسبی برای رشد اقتصادی ارائه کنند. همچنین باید علل عمیق‌تر رشد اقتصادی را شناسایی کنیم؛ خاصه علل اجتماعی و سیاسی و تاریخی که بر نرخ رشد درون‌دادها و بهره‌وری اثر می‌گذارند. در دهه‌های اخیر، یک ادبیات در حال رشد این استدلال را نوسازی کرده است که برای پرداختن به علل عمیق‌تر باید نهادها را در حکم قوانین نوشته یا نانوشته یک جامعه که اعمال آنها بر انگیزه‌های سرمایه‌گذاری و

^۱ inputs

نوآوری اثر می‌گذارد، مطالعه کرد.

دو مورد از ویژگی‌های مختص ترکیه به منزله یک کشور در حال توسعه این است که در معرض حکومت استعماری قرار نگرفته و از طریق نخبگان نوآور خود طی دو سده گذشته امواجی از تغییرات نهادی از بالا به پایین را تجربه کرده است. دولت عثمانی برنامه اصلاحی مفصلی را در سال ۱۸۳۹ آغاز کرد. حکومت ملی جدید که پس از جنگ جهانی اول تأسیس شد، اصلاحاتی سکولار و نوسازانه را در قانون، مدیریت، آموزش و زمینه‌های دیگر ادامه داد. نظام سیاسی ترکیه پس از جنگ جهانی دوم با بدل شدن به یک نظام چندحزبی که صدا و قدرت بیشتری را در اختیار شهروندان عادی قرار می‌داد، از مشارکت و رقابت بیشتر استقبال کرد. سیاست‌های اقتصادی و نهادهای اقتصادی رسمی ترکیه نیز طی دو سده گذشته شاهد تغییرات زیادی بوده‌اند. در هر یک از چهار دوره‌ای که من در این کتاب تعریف خواهم کرد، دولت‌ها نوعی از نهادها و سیاست‌های اقتصادی را به کار گرفته‌اند که با رایج‌ترین نهادها و سیاست‌های به کار گرفته شده در کشورهای در حال توسعه در سراسر جهان مطابقت داشته‌اند. البته، تمام این تغییرات به وجود آمده در نهادهای رسمی به حمایت یا بهبود رشد و توسعه اقتصادی نینجامیده‌اند. در واقع، بسیاری از تغییرات نهادی به جای اینکه برای رونق همگان طراحی شده باشند، بیشتر برای حمایت از منافع برخی گروه‌های خاص ارائه شده‌اند. باین وجود، بسیاری از این تغییرات نهادی با هدف افزایش درآمد سرانه و بهبودهایی در توسعه انسانی طراحی شده و به تحقق آنها نیز انجامیده‌اند. این تغییرات در نهادهای سیاسی و اقتصادی رسمی چگونه باعث تحقق نرخ‌های میانگین شده‌اند و چرا باعث تحقق نرخ‌های بالاتری از رشد اقتصادی و توسعه انسانی نشدند؟ پاسخ این پرسش ساده نیست و سطح دانش ما برای ارائه پاسخی دقیق کافی نیست. باین وجود، من علل این اتفاق را در یک چارچوب مقایسه‌ای جهانی بررسی خواهم کرد.

این فصل، مروری است کلی بر این کتاب. من بررسی خودم را با خلاصه‌ای از سابقه ترکیه در حوزه‌های رشد اقتصادی و توسعه انسانی، هم به شکل منفرد و هم به شکل مقایسه‌ای، آغاز خواهم کرد. سپس با تمرکز بر سرمایه‌گذاری، انباشت درونداها و فن‌آوری و بهره‌وری به گفتگو درباره علل تقریبی این امر خواهم پرداخت. علل عمیق‌تر مربوط به سابقه ترکیه در توسعه اقتصادی به محیطی وسیع‌تر، از جمله محیط‌های اجتماعی و سیاسی و همچنین نهادها مربوط می‌شود. یک بررسی کلی از ادبیات معاصر در زمینه نقش نهادها در توسعه اقتصادی بلندمدت ارائه و سپس استدلالم را درباره نقش نهادها و اینکه چگونه و از چه لحاظی برای

ترکیه مهم بوده‌اند به طور خلاصه مطرح خواهیم کرد.

رشد اقتصادی و توسعه انسانی از سال ۱۸۲۰

برای هزاران سال، تولید سرانه و سطوح درآمد در سراسر جهان در سطح امرار معاش بود. حتی اگر یک جامعه می‌توانست درآمدهای سرانه را افزایش دهد، این افزایش‌ها مدت زیادی دوام نداشت. اما این الگو در دو سده اخیر اساساً تغییر کرده است. پیشرفت تکنولوژیک پس از انقلاب صنعتی شتاب گرفت و سهم بیشتری از درآمدها برای سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی و انسانی کنار گذاشته شد. رشد اقتصادی، در قالب افزایش‌های ماندگار در تولید و درآمد سرانه، به فرایندی اساسی برای تعیین ثروت یا فقر ملل بدل شد.

امروزه بیشتر کشورهای جهان درآمدهای متوسطی دارند که در مقایسه با سال ۱۸۲۰ در سطح بسیار بالاتری است. مثلاً در بریتانیا، اولین کشوری که انقلاب صنعتی را تجربه کرد، درآمد سرانه در سال ۲۰۱۰ تقریباً دوازده برابر بیشتر از درآمد سرانه در سال ۱۸۲۰ بود. اما کشورها یا مناطق جهان در دو سده گذشته همگی با یک سرعت رشد نکردند. کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی، که خیلی زود شروع به صنعتی شدن کردند، تا اواسط سده بیستم با سرعت بیشتری رشد کردند. به عکس، اکثر کشورهایی که در حال توسعه قلمداد می‌شوند، تا پس از جنگ جهانی دوم، زمانی که فرایند صنعتی شدن را آغاز کردند، افزایش‌های محدودی در درآمدهای سرانه داشتند یا اصلاً افزایشی را تجربه نکردند. از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز، تعداد محدودی از کشورها، از جمله ایتالیا و ژاپن و کره جنوبی، به لطف نرخ‌های بالای رشد اقتصادی، شروع به پر کردن شکاف موجود بین خود و کشورهای پردرآمد کردند. اضافه‌براین، سرعت رشد اقتصادی در سی سال گذشته در دو کشور پرجمعیت جهان، چین و هند، و به طور کلی‌تر، در آسیای شرقی و جنوبی، افزایش یافته است. با این حال، امروزه شکاف موجود بین کشورهایی که خیلی زود شروع به صنعتی شدن کردند و کشورهای در حال توسعه از شکاف موجود در سال ۱۹۵۰ کوچک‌تر نیست. به عبارت دیگر، اختلافات موجود بین کشورهایی که در سده نوزدهم شروع به صنعتی شدن کردند و اکنون توسعه یافته‌اند و آنهایی که صنعتی شدن خود را بعدها آغاز کردند و هنوز در حال توسعه‌اند، امروزه بسیار بیشتر از دو سده گذشته است.

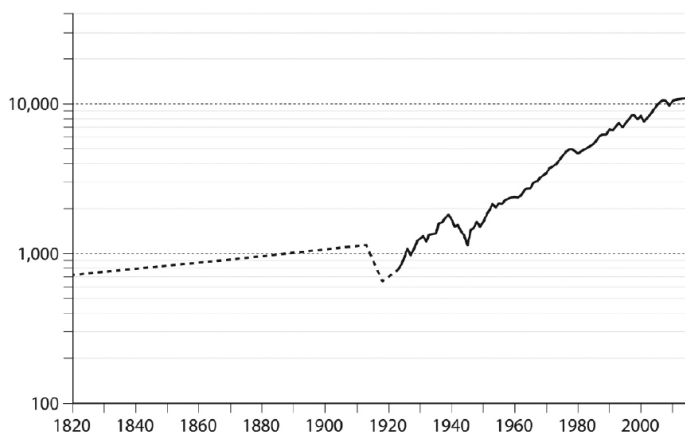
رشد اقتصادی یا افزایش درآمد سرانه نمی‌تواند یگانه هدف یا تنها معیار ارزیابی عملکرد اقتصادی باشد. اقتصاددانان و متخصصان اجتماعی استدلال می‌کنند که در هر ارزیابی از

عملکرد اقتصادی بلندمدت، باید کیفیت زندگی، توزیع درآمد، سلامت، آموزش و شرایط متغیر محیطی و همچنین تولید و درآمد را نیز در نظر گرفت. به استثنای درآمد یا تولید ناخالص داخلی، معیاری که بیش از همه برای ارزیابی توسعه اقتصادی در سال‌های اخیر مورد استفاده قرار گرفته شاخص توسعه انسانی است که اضافه بر تولید ناخالص داخلی سرانه، برای سلامت و آموزش نیز ارزشی یکسان قائل است.

الگوی بهبود در وضعیت سلامت جهان طی دو سده گذشته ناموزون بوده و به طور کلی از الگوی تولید ناخالص داخلی سرانه پیروی کرده است. امید به زندگی در زمان تولد، بنیادی‌ترین معیار سلامت، ابتدا در اروپای غربی طی سده نوزدهم شروع به رشد کرد، در حالی که رشد این معیار در مابقی جهان (در صورت وجود) بسیار کند بود؛ اگرچه از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا به حال، امید به زندگی همراه با تولید ناخالص داخلی سرانه، از سطحش در سال ۱۹۵۰ بالاتر رفته است؛ چنانکه امید به زندگی در بیشتر بخش‌های در حال توسعه جهان به سطوح کشورهای توسعه یافته نزدیک شده است. در واقع، از سال ۱۹۵۰ تا به امروز، یک همگرایی جهانی در زمینه امید به زندگی به وجود آمده، به نحوی که امید به زندگی در بیشتر نقاط در حال توسعه جهان به سطوح کشورهای توسعه یافته نزدیک شده است.

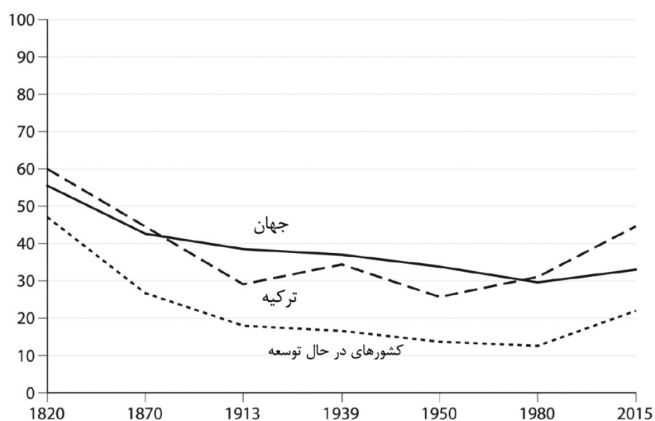
توسعه سنج‌های ساده آموزش (به عنوان یکی دیگر از مولفه‌های شاخص توسعه انسانی) دشوارتر است، اما طی دو سده گذشته همبستگی جامعی بین الگوی تولید ناخالص داخلی سرانه و تعداد سال‌های آموزش بزرگسالان در سراسر جهان وجود داشته است. تعداد سال‌های آموزش بزرگسالان در اروپای غربی و آمریکای شمالی تا زمان آغاز جنگ جهانی دوم همانند تولید ناخالص داخلی سرانه با سرعت بسیار بیشتری افزایش یافته است، اما برخلاف امید به زندگی در زمان تولد، از آن زمان تا به امروز، دست کم از لحاظ تعداد سال‌های آموزش، هیچگونه تلاقی^۱ بین کشورهای که خیلی زود فرایند صنعتی شدن را آغاز کردند و کشورهای در حال توسعه وجود نداشته است.

^۱ catch-up



نمودار ۱/۱: تولید ناخالص داخلی ترکیه، ۱۸۲۰-۲۰۱۵ (برابری قدرت خرید^۱ تعدیل شده^۲ و با بهای دلار آمریکا در سال ۱۹۹۰ ارائه شده است).

منابع: پاموک^۳ ۲۰۰۶ برای ترکیه تا سال ۱۹۵۰؛ مدیسون^۴ ۲۰۰۷، صص ۳۷۵ تا ۳۸۶؛ بولت و وان زاندن^۵ ۲۰۱۴؛ همچنین به بحث و منابع ذکر شده در فصل دوم مراجعه کنید.



نمودار ۱/۲: تولید ناخالص داخلی ترکیه و جهان، ۱۸۲۰-۲۰۱۵ (برابری قدرت خرید تعدیل شده و درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده).

منابع: پاموک^۶ (۲۰۰۶) برای ترکیه تا سال ۱۹۵۰؛ مدیسون^۷ (۲۰۰۷)، صص ۳۷۵ تا ۳۸۶؛ بولت و وان زاندن^۸ (۲۰۱۴)؛ همچنین به بحث و منابع ذکر شده در فصل دوم مراجعه کنید.

- ۱ PPP
- ۲ adjusted
- ۳ Pamuk
- ۴ Maddison
- ۵ Bolt and Van Zanden
- ۶ Pamuk
- ۷ Maddison
- ۸ Bolt and Van Zanden

این کتاب برای نخستین بار یک سری زمانی از تولید ناخالص داخلی سرانه از سال ۱۸۲۰ تا به امروز برای ترکیه ارائه می‌کند و این بخش مهمی از شواهد برای ارزیابی عملکرد اقتصادی منفرد و نسبی ترکیه خواهد بود. به قراری که در فصل بعد و در مابقی کتاب با جزئیات بیشتر توضیح خواهم داد، تولید ناخالص داخلی سرانه در محدوده‌های امروزی مابین مرزهای ترکیه تقریباً پانزده برابر و نرخ‌های رشد اقتصادی این کشور طی دو سده گذشته به میانگین‌های جهانی نزدیک شده است. رشد اقتصادی در ترکیه از سده نوزدهم آغاز و درآمد سرانه از سال ۱۹۵۰ تا به حال بیش از دو برابر شده است. با این حال، نرخ‌های افزایش بلندمدت در درآمد سرانه طی همین دوره همچنان زیر ۱٪ در سال باقی مانده‌اند (نمودار ۱/۱). اگرچه عملکرد ترکیه از میانگین کشورهای در حال توسعه از سال ۱۸۲۰ تا ۱۹۵۰ بهتر بوده است، اما شکاف موجود بین این کشور و کشورهای توسعه یافته همچنان در حال بزرگتر شدن بود. اساسی‌ترین دلیل این الگو، صنعتی شدن نسبتاً سریع اروپای غربی و آمریکای شمالی بوده است، در حالی که ترکیه و همچنین سایر کشورهای در حال توسعه همچنان بیشتر به شکل کشاورزی باقی مانده بودند. در ترکیه، در دهه ۱۹۳۰ موجی از صنعتی شدن و نرخ‌های رشد بالا اتفاق افتاد، اما این عایدات طی جنگ جهانی دوم و بعد از آن معکوس شد. درآمدهای سرانه در ناحیه کنونی درون مرزهای ترکیه از ۶۰٪ میانگین درآمد سرانه اروپای غربی و ایالات متحده در سال ۱۸۲۰ به ۲۶٪ در سال ۱۹۵۰ کاهش یافت (نمودار ۱/۲).

همانند بیشتر کشورهای در حال توسعه، در ترکیه نرخ‌های رشد بلندمدت از پایان جنگ جهانی دوم به بعد به طور معناداری بالاتر بوده است. همین‌طور که میزان شهرنشینی و صنعتی شدن زیاد می‌شد، نرخ سالانه افزایش درآمد سرانه نیز به بالای ۳٪ رسید و درآمد سرانه بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۲۰۱۵ بیش از شش برابر شد. در نتیجه، درآمد سرانه در ترکیه از ۲۶٪ درآمد سرانه اروپای غربی و ایالات متحده در سال ۱۹۵۰ به ۳۱٪ در سال ۱۹۸۰ و ۴۳٪ در سال ۲۰۱۵ افزایش یافت. بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰، درآمد سرانه در ترکیه با نرخ‌هایی زیاد شد که اندکی بالاتر از میانگین‌های موزون کشورهای در حال توسعه آسیا، آمریکای جنوبی و آفریقا بود. نرخ‌های رشد ترکیه از سال ۱۹۸۰ تا به امروز همچنان بالاتر از میانگین‌های آمریکای جنوبی و آفریقا بوده است. با این حال، دو کشور بزرگ در حال توسعه، چین و هند، و به طور کلی تر شرق و جنوب شرق آسیا و اخیراً آسیای جنوبی در دهه‌های اخیر نرخ‌های رشدی را تجربه کرده‌اند که به شکلی معنادار بالاتر از ترکیه بوده است.

انجام مقایسه‌هایی با چهار کشور دیگر اروپای جنوبی و خاورمیانه که جمعیتی مشابه ترکیه

دارند، بینش جدیدی دربارهٔ مسیر حرکت بلندمدت ترکیه به دست خواهد داد. در اوایل سده نوزدهم، ایتالیا و اسپانیا در مقایسه با ترکیه سطوح بالاتری از تولید ناخالص داخلی سرانه را داشتند. آنها فرایند صنعتی شدن خود را طی سده نوزدهم آغاز کردند و به نرخ‌های رشد بالاتری در مقایسه با ترکیه در سده نوزدهم و بین دو جنگ جهانی دست یافتند و علت آن عمدتاً این است که نرخ‌های صنعتی شدن ایتالیا و اسپانیا پایین‌تر از کشورهای توسعه‌یافته بود. ایتالیا و اسپانیا هر دو نرخ‌های بسیار بالایی رشد اقتصادی را تجربه کردند و از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا به حال در مقایسه با ترکیه، توانسته‌اند به طرز چشمگیری به کشورهای توسعه‌یافته نزدیک شوند. سطح تولید ناخالص سرانهٔ مصر و ایران در اوایل سده نوزدهم در مقایسه با ترکیه اندکی پایین‌تر بود و آنها در این سده نرخ‌های پایین‌تری از رشد اقتصادی را تجربه کردند. سطوح تولید ناخالص داخلی سرانه در مصر در دورهٔ بین دو جنگ جهانی بدون تغییر باقی ماند و شکاف موجود بین این کشور و کشورهای توسعه‌یافته تا سال ۱۹۵۰ عمیق‌تر نیز شد. برعکس، ایران توانست به لطف درآمدهای عظیم نفتی، تولید ناخالص داخلی سرانهٔ خود را در سال ۱۹۵۰ به سطح ترکیه برساند. از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۲۰۱۵، شکاف موجود بین تولید ناخالص داخلی سرانهٔ ایران و ترکیه مرتباً عمیق‌تر شد. تولید ناخالص داخلی سرانهٔ ایران با پشتیبانی درآمدهای نفتی، تا سال ۱۹۸۰ همچنان بالاتر از ترکیه بود، اما از این سال به بعد کاهش یافت.

تعداد کمی از کشورهای اروپای جنوبی مانند ایتالیا و اسپانیا و کشورهای دیگری در آسیای شرقی مانند ژاپن و کرهٔ جنوبی و همچنین هنگ‌کنگ و تایوان، «معجزاتی اقتصادی» را رقم زدند و توانستند از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز شکاف موجود بین خود و کشورهای توسعه‌یافته را به نحوی چشمگیر پر کنند. در طول هر یک از این دوره‌های رسیدن یا همگرایی، نرخ‌های افزایش سالانه در درآمد سرانهٔ این کشورها دست‌کم به مدت ۲۰ تا ۳۰ سال، بالاتر از ۵٪ بوده است. با این حال، عملکرد رشد اقتصادی ترکیه به عملکردهای همگرایانهٔ نشان داده شده در این مثال‌های موفق‌تر نزدیک نشد. در ترکیه، افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه در هیچ یک از زیردوره‌های دو سدهٔ گذشته هرگز به ۵٪ نرسید. بعد از اینکه ترکیه در این زمینه طی سده نوزدهم و تا سال ۱۹۵۰ به طور چشمگیری از کشورهای توسعه‌یافته عقب افتاد، رسیدن^۱ ترکیه از این سال به بعد نسبتاً محدود بوده است. به طور خلاصه، عملکرد ترکیه در زمینهٔ رشد بلندمدت ظرف دو سدهٔ گذشته از میانگین‌های کشورهای در حال توسعه، اندکی

۱ catch-up

بالاتر و به میانگین‌های جهان نیز نزدیک بوده است.

الگوی پیشرفت‌ها در زمینه سلامت و آموزش در ترکیه از سال ۱۸۲۰ به بعد با تولید ناخالص داخلی سرانه همراستا بوده، اما یکسان نبوده است. پیشرفت‌ها در زمینه سلامت و آموزش در ترکیه در سده نوزدهم آهسته بوده، اما سرعت آنها پس از جنگ جهانی اول و خاصه بعد از جنگ جهانی دوم افزایش یافته است. امید به زندگی در بدو تولد در محدوده‌هایی که در مرزهای امروزی ترکیه قرار دارد به طور آهسته از چیزی در حدود ۲۶-۲۷ سال در ۱۸۲۰ به ۴۴ سال در ۱۹۵۰ افزایش یافت. اگرچه امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه همچنان اندکی بالاتر از میانگین‌های کل کشورهای در حال توسعه بود، اما شکاف موجود بین امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه و کشورهای توسعه‌یافته طی سده نوزدهم و تا سال ۱۹۵۰ به طور چشمگیری و مستمر افزایش یافت. امید به زندگی در بدو تولد، در کنار نرخ‌های بالاتری از رشد اقتصادی، پس از پایان جنگ جهانی دوم به سرعت و تقریباً یک سال در هر دو سال یا بیش از ۳۰ سال بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۲۰۱۵ زیاد شد. در نتیجه، شکاف موجود بین امید به زندگی کشورهای توسعه‌یافته و ترکیه و نیز کل کشورهای در حال توسعه از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد به طور چشمگیری کمتر شده است.

تجربه ترکیه در زمینه آموزش نیز الگوی عمدتاً مشابهی از پیشرفت‌های آهسته طی سده نوزدهم و پیشرفت‌های سریع‌تر در سده بیستم، مخصوصاً پس از پایان جنگ جهانی دوم را نشان می‌دهد. با وجود اصلاحات آموزشی انجام شده در سده نوزدهم، به دلیل محدودیت‌های مالی و عدم پذیرش راحت مدارس جدید از سوی جمعیت مسلمان، مدرسه و آموزش به مناطق روستایی که عمده جمعیت در آنها زندگی می‌کردند، بسط نیافت. نرخ سوادآموزی برای جمعیت بزرگسال طی این سده به آهستگی افزایش یافت و در آغاز جنگ جهانی اول صرفاً اندکی بالاتر از ۱۰٪ بود. در دوره بین دو جنگ جهانی، نرخ کلی سوادآموزی سریع‌تر افزایش یافت، اما تلاش‌های آموزشی همچنان بیشتر به مناطق شهری محدود بود و برای مناطق روستایی، که اکثر مردم در آنها می‌زیستند، فراهم نبود. نرخ کلی سوادآموزی در سال ۱۹۵۰، ۳۳٪ بود، اما در سال ۱۹۸۰ به ۶۸٪ و در سال ۲۰۱۵ به ۹۵٪ رسید. البته، این پیشرفت در بین زنان کندتر بود.

به دلیل اینکه نرخ سوادآموزی برای بیشتر کشورهای در حال توسعه در دوره‌های ابتدایی به راحتی در دسترس نیست، برای انجام مقایسه‌ها باید به شاخص‌های ابتدایی دیگری روی بیاوریم. میانگین سال‌های آموزش برای جمعیت بزرگسال بالاتر از ۱۵ سال در سده نوزدهم

همچنان بسیار پایین‌تر از ۱ سال بود و تا سال ۱۹۵۰ به سختی به ۱/۵ سال می‌رسید. اما از این سال به بعد، این عدد به بیش از ۷ سال رسید. داده‌های مناطق دیگر نشان می‌دهد که بنا بر این شاخص از آموزش پایه، ترکیه دست‌کم در بخش زیادی از دو سده گذشته، نه تنها از میانگین‌های جهانی، بلکه از میانگین‌های کشورهای در حال توسعه و همچنین کشورهای با سطح مشابهی از تولید ناخالص داخلی سرانه، عقب بوده است. یک علت مهم این عملکرد ضعیف، وجود نابرابری‌های جنسیتی بزرگ و دائم بوده است. رتبه پایین ترکیه در زمینه سلامت و آموزش نیز نتیجه نابرابری‌های بزرگ منطقه‌ای و سطوح پایین سلامت و آموزش و درآمد سرانه در منطقه جنوب شرقی بوده است، جایی که اکثر جمعیت کردها آنجا زندگی می‌کنند.

علل تقریبی و عوامل تعیین‌کننده عمیق‌تر

مدت زیادی است که اقتصاددانان بر علل تقریبی رشد اقتصادی، یعنی افزایش‌های بهره‌وری در اثر سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی و انسانی و پیشرفت‌هایی در فن‌آوری و کارایی سازمانی تمرکز کرده‌اند. اما در دهه‌های اخیر، این تمرکز از علل تقریبی به تعیین‌کننده‌های عمیق‌تر گرایش یافته است. این عوامل تعیین‌کننده به جوانبی از محیط‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اشاره می‌کند که از سرمایه‌گذاری‌ها حمایت و آنها را محقق و در عین حال میزان بهره‌ور بودنشان را تعیین می‌کنند. درک روزافزون این موضوع که نرخ‌های سرمایه‌گذاری و نرخ‌های رشد بهره‌وری برونزا نبوده، بلکه از طریق عاملین مختلف اقتصادی و غیراقتصادی تعیین می‌شود، پشتوانه‌ای برای جستجوها به دنبال عوامل تعیین‌کننده اصلی‌تر و عمیق‌تر بوده است. در سال‌های اخی، شواهدی جمع‌آوری شده که نشان می‌دهد بخشی از اختلافات بین‌المللی در زمینه درآمد سرانه بدین شکل توجیه می‌شود که علل بلندمدتی چون موهبت‌های منابع طبیعی و جغرافیا، فرهنگ، آموزش و نهادهایی که با یکدیگر در تعامل اند، در نتیجه فرایندهای تاریخی دارای پیوند درونی و عمیقی با هم، بر رشد اقتصادی اثر می‌گذارند. در نتیجه، تفکیک آنها از یکدیگر و بررسی جداگانه اثر هر یک از این علل بسیار دشوار بوده است.

در دهه‌های اخیر، ادبیات متنوع و همچنان در حال بسطی این استدلال را تجدید کرده که نهادها و اعمال آنها در حکم قوانین نوشته یا نانوشته یک جامعه، نقشی کلیدی در ترویج توسعه اقتصادی دارند. طبق ادبیات، شکل‌ها و نوآوری‌های پیشرفته‌تر و پیچیده‌تری که به افزایش‌هایی در بهره‌وری می‌انجامد، غالباً فقط زمانی پدیدار می‌شود که نهادها یا قوانین اعمالشان در یک جامعه سبب تشویق و حمایت از فعالیت‌هایی در همان راستا شود. قوانین حامی تولید و سرمایه‌گذاری و اعمال آنها، برابری در پیشگاه قانون، باز کردن درهای اقتصاد

به روی انتخاب‌های جامع‌تر و شکل‌گیری همکاری‌های جدید را ترویج می‌کند و افراد را از بخش‌های مختلف جامعه به سوی بهبود استعداد‌های خود و درگیر شدن در فعالیت اقتصادی تشویق خواهد کرد.

درحالی‌که تحقیق درباب نهادها همچنان در مراحل اولیه خود است، نهادها به طور روزافزون در مقایسه با نرخ‌های انباشت سرمایه‌های فیزیکی و انسانی یا تحقیق و توسعه، بیشتر در حکم عوامل اساسی تعیین‌کننده توسعه اقتصادی و تفاوت‌های بلندمدت در تولید ناخالص داخلی سرانه بین کشورها قلمداد می‌شوند. مطالعات اخیر همچنین نشان می‌دهد که نه تنها نرخ‌های انباشت سرمایه فیزیکی و انسانی بالاتر و نیز فن‌آوری‌های جدید در کشورهای با نهادهای بهتر توسعه می‌یابند، بلکه موجودی سرمایه فیزیکی و انسانی موجود به شکل کاراتری استفاده می‌شود و بهره‌وری موجودی سرمایه فیزیکی و انسانی در کشورهای دارای نهادهای بهتر، بالاتر است. به عبارت دیگر، تفاوت‌ها در کیفیت نهادها همچنان به منزله علت اصلی تفاوت‌های بین‌کشوری در زمینه تشکیل سرمایه انسانی و بهره‌وری کل عوامل به حساب می‌آید.

قوانین نوشته‌شده یا رسمی یا قوانین مصوب بالا به پایین که با اعمال قراردادهای، محافظت از حقوق مالکیت و نظارت بر تمام طرفین، برای تضمین پایبندی آنها به تعهدات، مبادلات اقتصادی را تسهیل می‌کنند، جزء نهادها محسوب می‌شوند. البته، خاستگاه آغازین نهادهای رسمی همگی در دولت‌ها نیست. خانواده و دوستان و پیوندهای قومی، شبکه‌های مذهبی، شبکه‌های قومیتی، ائتلاف‌ها، شراکت‌های تجاری، اصناف و بنیادها همگی نمونه‌هایی از ترتیبات غیررسمی هستند که در قالب تلاش‌های کوچک و از پایین به بالا برای تنظیم و کاهش نااطمینانی در زندگی اقتصادی و توسعه همکاری بین افراد و گروه‌های مختلف شروع به کار کردند. در طول زمان، کم‌کم بسیاری از این نهادها دست‌کم تاحدی از سوی دولت‌ها تحمیل شدند. ادبیات در حال پیشرفت این حوزه بر نقش کلیدی نهادهای سیاسی تأکید دارد زیرا توزیع قدرت و منافع سیاسی و تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها بین نخبگان بر انتخاب نهادهای سیاسی و اقتصادی اثرگذار خواهد بود.

نهادها فقط به قوانین رسمی اعمال‌شده از جانب دولت محدود نمی‌شوند. تعداد زیادی از نهادهای غیررسمی یا خوداعمال‌گرند یا از سوی عاملین غیردولتی اعمال و اجرا می‌شوند. این ترتیبات که به صورت خصوصی سازماندهی شده و معمولاً از پایین به بالا در درون اجتماعات ساخته شده و ریشه در شبکه‌های اجتماعی داشته‌اند، عموماً به خودی خود کار نمی‌کنند، بلکه با مجموعه‌هایی از نهادهای غیررسمی و رسمی دیگر همکاری و تعامل دارند. درواقع،

نهادهای غیررسمی غالباً برای کارکرد درست ترتیبات رسمی ضروری اند. به منظور درک نقش نهادها، لازم است در ابتدا بدانیم نهادهای رسمی و غیررسمی چگونه تعامل و فشارهایی جهت تنظیمات نهادی ایجاد می‌کنند که این فشارها می‌توانند سبب یا مانع رشد شوند. به شکلی تفصیلی‌تر، برای پیدایش مبادلات اقتصادی و همکاری و مشارکت با تعداد زیادتری از مردم و سازمان‌های پیچیده‌تر، برخی (اما نه الزاماً همه) نظام‌های خصوصی یا نهادهای غیررسمی باید جای خود را به ترتیبات رسمی و شمول‌گراتر بدهد.

نیروهای بیرونی نیز نقش‌های مهمی در شکل‌دهی به نهادهای یک جامعه ایفا کرده‌اند. موارد مستعمرات یا مستعمرات رسمی که در آنها قدرت بیرونی نهادهای رسمی را شکل می‌دهد، نمونه‌هایی از نفوذ متأخر و مستقیم بیرونی هستند. اثرگذاری قوانین بین‌المللی و جهانی مانند تجارت آزاد و استاندارد طلا و نظام قواعد و سازمان‌های برتن‌وودز^۱ که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفت نیز ظرف دو سده گذشته به همین اندازه اهمیت داشته است. اصول اجماع واشنگتنی^۲ مانند تکیه بر بازارها، آزادسازی تجارت و خصوصی‌سازی که غالباً یا از سوی قدرت‌های برتر جهان یا آژانس‌های بین‌المللی تحمیل می‌شوند بر نهادهای اقتصادی رسمی از جمله سیاست‌ها اثرگذار بوده‌اند.

در ادبیات این حوزه، اجماعی روزافزون وجود دارد که نقش دولت در توسعه اقتصادی به ارائه امنیت بیرونی و درونی، محافظت از حقوق مالکیت و تحمیل قراردادها محدود نمی‌شود. دولت، همچنین نقشی کلیدی در تشکیل و تحمیل نهادها و نیز توسعه و تکامل آنها در طول زمان دارد. از لحاظ تاریخی، مناسبات بین نخبگان رقیب و روابطشان با دولت در تشکیل دولت و سیاست‌های آن مهم بوده است. رسیدن به درکی واحد - اگر نه اجماع - بین نخبگان و استفاده از قدرت‌ها و ظرفیت‌های متفاوت نخبگان یک جنبه کلیدی دولت‌سازی و سیاست‌های دولتی بوده است. زمانی که توزیع منافع یک نهاد موجود یا یک نهاد جدید با توزیع جاری قدرت در جامعه سازگار نباشد، نخبگان مختلف می‌توانند بسیج شده، چانه‌زنی کرده و فشارهایی روی دیگران و همچنین دولت وارد کنند تا برای بازگرداندن نهادهای رسمی و غیررسمی به داخل مسیر تلاش کنند. به عبارت دیگر، میزان تحمیل نهادهای رسمی یا میزان جاری شدن حاکمیت قانون، غالباً وابسته به روابط و میزان درک مشترک بین گروه‌های مختلف و نخبگان آنها با دولت بوده است.

^۱ Bretton Woods

^۲ Washington Consensus

تجربه بریتانیا و صنعتی‌شوندگان متأخر (دیر صنعتی‌شدگان)^۱ اروپا، هم در اوایل عصر مدرن و هم در سده نوزدهم نشان می‌دهد که دولت‌ها نه تنها از طریق ارائه امنیت و تحمیل قوانین و قراردادها، بلکه از رهگذر حمایت از بازارها و تجارت از راه دور، و در بیشتر موارد از طریق محافظت از تولید داخلی در برابر رقابت خارجی، نقش‌هایی کلیدی در توسعه اقتصادی ایفا کرده‌اند. دولت‌های درحال توسعه امروزی طی سده نوزدهم ظرفیت محدودی داشتند و نقش‌های محدودتری در زمینه توسعه اقتصادی ایفا کردند. از دهه ۱۹۳۰ به بعد، خاصه پس از جنگ جهانی دوم، مداخله‌گری دولت در اقتصاد به سرعت اشاعه یافت و دولت‌های برخی کشورهای درحال توسعه، خاصه در آسیای شرقی، نقش‌هایی کلیدی در صنعتی‌شدن ایفا کردند. باین حال، این مثال‌ها بدین معنا نیست که مداخله‌گری دولت همیشه نتایج مثبت را برای توسعه اقتصادی و صنعتی‌شدن رقم خواهد زد. همانطور که نتایج حاصل از تلاش‌ها برای تکرار تجربه آسیای شرقی در زمینه صنعتی‌شدن تأیید می‌کند، حتی اگر نهادهای رسمی و سیاست‌های اقتصادی یکسانی به کار گرفته شود، باز هم نتایج می‌تواند بسیار متفاوت باشد، زیرا نهادهای جدید با نهادهای دیگر و نیز توزیع قدرت و ساختار اجتماعی موجود تعامل دارند.

اگرچه ادبیات جدید و درحال‌رشد، هم چارچوبی تئوریک و هم شواهدی تجربی برای این موضوع فراهم کرده‌اند که نهادها برای توسعه بلندمدت اقتصادی اهمیت دارند، اما بازم محدودیت‌های قابل توجهی دارند؛ زیرا نحوه شکل‌گیری نهادهای اقتصادی و دلیل تفاوت عظیم آنها در بین کشورها به خوبی درک نمی‌شود. این ادبیات تاکنون سازوکارهایی که نهادها از طریق آنها به نتایج اقتصادی و سیاسی شکل می‌دهند را به تفصیل بررسی نکرده‌اند. به طور مشابه، ادبیات معاصر به میزان کافی به این موضوع پرداخته که نهادها چگونه می‌توانند در زمان‌های بلندمدت‌تر تغییر کنند. در اینجا باید به نقش نمایندگی (کارگزاری)^۲، یعنی نقش گروه‌های مختلف در ایجاد تغییرات نهادی، بیشتر توجه شود. به عبارت دیگر، اگرچه شواهد حاکی از اهمیت نهادها در حال ازدیاد است، اما باید درخصوص نحوه شکل‌گیری، نحوه کارکرد و تغییرات آنها اطلاعات بیشتری کسب کنیم.

این ادبیات جدید در جامع‌ترین حالت خود، تلاشی برای روشن‌سازی نحوه اثرگذاری محیط نهادی بر رفتار و نتایج اقتصادی است که در داخل آن روی می‌دهند. تعامل بین نهادها و تغییر اقتصادی، فن‌آوری، سیاست، ساختار اجتماعی، توزیع قدرت، باورها، ایدئولوژی‌ها و انتظارات

^۱ later industrializers

^۲ agency

نیز دو طرفه است. نهادها روی موارد دیگر اثر گذاشته، اما از آنها نیز تأثیر می‌پذیرند. به طور مشابه، نهادها به رفتار و روابط بین عاملین مختلف شکل داده و در عوض این عاملین نیز به آنها شکل می‌دهند. بنابراین، نهادها بر رفتار اثر می‌گذارند، اما تنها دلیل رقم خوردن نتایج نیستند. اگرچه طبق این باور که نهادها مستقل از مسیر توسعه اقتصادی تکامل پیدا می‌کنند، جدا کردن اثر نهادها روی توسعه اقتصادی می‌تواند ساده‌تر باشد، اما اگر متغیرهای دیگر نیز بر تکامل نهادها اثرگذار باشند، انجام این کار ساده نخواهد بود. تحلیل نقش نهادها پیچیده‌تر است و اگر نهادها درونزا و تحت تأثیر تغییرات اقتصادی و متغیرهای دیگر باشند، پشتیبانی ضعیفی برای نسبت دادن رشد اقتصادی فقط به نهادها وجود خواهد داشت. با این وجود، تصدیق اینکه نهادها تحت تأثیر متغیرهای دیگری قرار دارند دلالت بر این ندارد که نهادها بی‌اهمیت‌اند یا اینکه آنها فقط اثری محدود بر عملکرد اقتصادی دارند.

عملکرد ترکیه در زمینه رشد اقتصادی و توسعه انسانی به میانگین کشورهای در حال توسعه و جهان نزدیک بوده است. استدلال من در مابقی این کتاب این خواهد بود که فقط با رجوع به علل تقریبی مانند نرخ‌های سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های فیزیکی و انسانی و رشد بهره‌وری نمی‌توان این الگو را به طرز رضایت‌بخشی توضیح داد. به منظور درک بهتر این سابقه، همچنین نیاز به تحلیل علل عمیق‌تری هست که نهادهای ترکیه، از جمله سیاست‌ها و تکامل آنها، مهم‌ترین موردشان به شمار می‌روند. استدلال خواهم کرد اگرچه نهادها یگانه موضوع مهم نیستند، اما برای ارزیابی عملکرد ترکیه در زمینه رشد اقتصادی و توسعه انسانی طی دو سده اخیر باید نقش آنها را درک کنیم. قصد دارم در بررسی کلی ذیل، این تمایز موجود بین علل رشد اقتصادی را در خصوص ترکیه روشن سازم.

علل تقریبی برای کشور ترکیه از سال ۱۸۲۰ به بعد

علت تقریبی اساسی شکاف بزرگ‌شونده بین اروپای غربی و اکثر بخش‌های جهان در سده نوزدهم نرخ‌های متفاوت بکارگیری فن‌آوری‌های جدید بود. موتورهای بخار انقلاب صنعتی و فن‌آوری‌های جدید دیگر پس از آن، ابتدا در اروپای غربی و آمریکای شمالی سرب‌آوردند. هم‌میتور که سرمایه‌گذاری در این فن‌آوری‌ها بسط می‌یافت، بهره‌وری در صنعت و حمل و نقل و تا حد کمتری در کشاورزی به شدت زیاد می‌شد. برعکس، در ترکیه و در بیشتر کشورهای در حال توسعه، صنعتی شدن طی سده نوزدهم همچنان محدود باقی ماند و استفاده از موتور بخار و فن‌آوری‌های جدید دیگر به آهستگی و غالباً در زمینه حمل و نقل ترویج یافت.

جمعیت منطقه‌ای که در بین مرزهای کنونی ترکیه قرار دارد از چیزی حدود ۱۰ میلیون نفر در ۱۸۲۰ به ۱۷ میلیون نفر در ۱۹۱۴ افزایش یافت. تقریباً نیمی از این افزایش جمعیت به دلیل مهاجرت بود. بخش زیادی از افزایش‌های آهسته در تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه در ترکیه طی همین دوره از طریق گسترش تولید کشاورزی برای بازارهای داخلی و صادرات میسر شد که حاصل پیشرفت‌هایی در باربری دریایی و ساخت راه‌آهن بود. این تغییرات، خانوارهای روستایی را قادر ساخت تا با افزایش زمان کار و آماده‌سازی زمین‌های بیشتر برای تولید محصولات فروشی در بازارها، در کشاورزی متخصص‌تر شوند. اما تغییرات فنی در زمینه کشاورزی آهسته بود و مکانیزاسیون کشاورزی همچنان به جیب‌های کوچک تولیدکنندگان محصولات صادراتی محدود ماند. نرخ‌های سرمایه‌گذاری کل در بخش عمده‌ای از سال‌های این سده بالاتر از ۵ تا ۶ درصد از تولید ناخالص داخلی نبود و طی دهه‌های قبل از جنگ جهانی اول فقط تا ۸٪ افزایش یافت. یک‌سوم از سرمایه‌گذاری‌های ثابت پس از سال ۱۸۸۰ از سوی کمپانی‌های اروپایی انجام شد که بر ساخت راه‌آهن و زیرساخت‌های تجارت خارجی و تسهیلات شهری متمرکز بود. نرخ پایین سرمایه‌گذاری و گسترش آرام فن‌آوری‌های جدید و افزایش‌های آهسته در تولید کشاورزی، و تا حد کمتر در تجارت، علل تقریبی اصلی نرخ‌های پایین اما مثبت رشد اقتصادی در دوره قبل از جنگ جهانی اول به حساب می‌آیند. سطوح افزایشی اما پایین مخارج دولتی و توزیع آرام فن‌آوری‌های جدید نیز به پیشرفت‌های آهسته در زمینه سلامت و آموزش انجامید (نمودار ۱/۳).

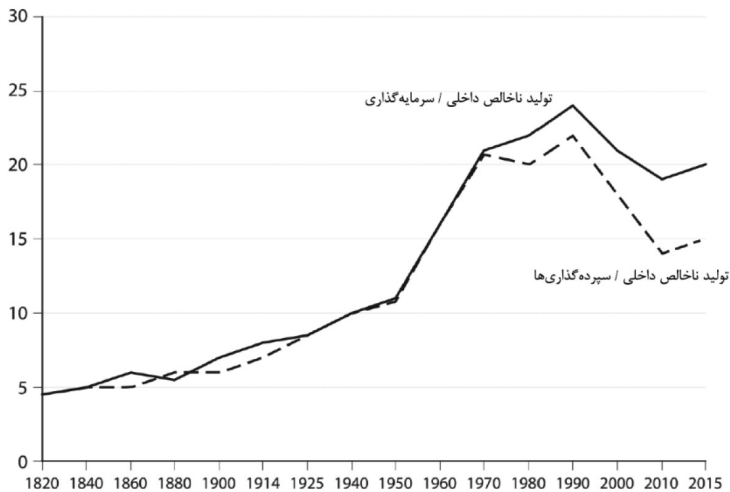
جمعیت ترکیه در جنگ جهانی اول و پس از آن تا ۲۰٪ کاهش یافت. کاهش عظیم تعداد جمعیت یونانی‌ها و ارمنه و مسلمانان پیامدهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بلندمدتی داشت. پس از تجزیه امپراتوری عثمانی و پیدایش یک دولت ملی جدید بعد از جنگ جهانی اول، ترکیه از سال ۱۹۲۹ صاحب حق تعیین تعرفه‌های خود شد. در واکنش به رکود اقتصادی بزرگ و فروپاشی قیمت‌های کشاورزی، تغییری مهم در استراتژی اقتصادی به وجود آمد. از صنعتی شدن^۱ در حکم موتور جدید رشد اقتصادی استقبال شد و حمایت‌گرایی^۲ نیز به منزله سیاست کلیدی اقتصادی برای همین منظور به کار گرفته شد. میانگین نرخ‌های سرمایه‌گذاری در زمینه تولید و به طور کلی‌تر در اقتصاد شهری، که تقریباً به طور کامل از طریق سپرده‌های داخلی تأمین مالی می‌شد، طی دهه ۱۹۳۰ معادل ۱۰٪ تولید ناخالص داخلی بود (نمودار ۱/۳). فن‌آوری‌های جدید کم‌کم در اقتصاد شهری گسترش یافتند. با این حال، کشاورزی که

^۱ Industrialization

^۲ protectionism

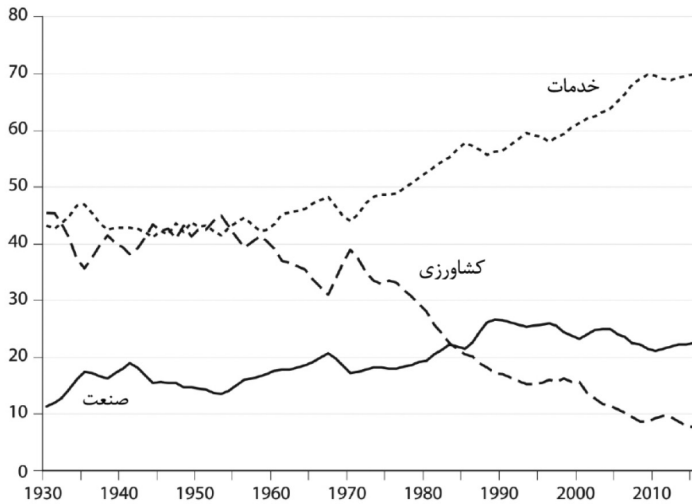
چیزی نزدیک به ۸۰٪ از جمعیت را همچنان به کار می‌گرفت، به سمت داخل چرخید و تا پس از جنگ جهانی دوم عمدتاً به صورت ایزوله باقی ماند.

جمعیت ترکیه از ۲۱ میلیون نفر در ۱۹۵۰ به ۴۴ میلیون نفر در ۱۹۸۰ و ۷۹ میلیون نفر در ۲۰۱۵ افزایش یافت. شهری شدن طی سده نوزدهم آهسته بود و عزیمت نیروی کار از کشاورزی به بخش شهری فقط پس از جنگ جهانی دوم شتاب گرفت. برخی افراد که قبلاً مشغول کشاورزی بودند، برای کار در صنعت و خدماتی که - به طور کلی - از فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر استفاده می‌کردند به مناطق شهری مهاجرت کردند و در نتیجه میانگین تولید با سرعت بیشتری افزایش یافت. برآوردها نشان می‌دهد که بیش از یک‌سوم تمام افزایش‌های تولید و درآمد سرانه در ترکیه پس از سال ۱۹۵۰ به دلیل انتقال نیروی کار از بخش کشاورزی با بهره‌وری پایین به اقتصاد شهری^۱ مولدتر بوده است. سهم کشاورزی در کل اشتغال از ۷۵ تا ۸۰ درصد در ۱۹۵۰ به ۵۰٪ در ۱۹۸۰ و به کمتر از ۲۰٪ در ۲۰۱۵ کاهش یافت، در حالی که سهم اقتصاد شهری در اشتغال از ۲۰ تا ۲۵ درصد در ۱۹۵۰ به بیش از ۸۰٪ در ۲۰۱۵ افزایش یافت.



نمودار ۱/۳: نرخ‌های پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در ترکیه، ۱۸۲۰-۲۰۱۵ (درصد از تولید ناخالص داخلی).
منابع: برآوردهای مولف تا سال ۱۹۱۳ و سری‌های زمانی رسمی ترکیه، موسسه آمار ترکیه^۲ ۲۰۱۴ و وزارت توسعه ترکیه^۳ ۲۰۱۷ برای دوره پس از سال ۱۹۲۳.

۱ Urban economy
۲ Turkish Statistical Institute
۳ Ministry of Development



نمودار ۱/۴: سهم بخش‌های اقتصادی در ترکیه، ۱۹۳۰-۲۰۱۵ (میانگین‌های متحرک سه‌ساله، درصد از تولید ناخالص داخلی)

منبع: بر اساس حساب درآمد ملی ترکیه، موسسه آمار ترکیه ۲۰۱۴

سهم اقتصاد شهری در تولید ناخالص داخلی نیز از چیزی حدود ۵۸٪ در ۱۹۵۰ به ۷۵٪ در ۱۹۸۰ و ۹۲٪ در ۲۰۱۵ افزایش یافت. میانگین نرخ‌های رشد تولیدات کارخانه‌ای^۱ بیش از ۸٪ در سال بود و سهم تولیدات کارخانه‌ای از کل نیروی کار بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰ رو به بالا بود. با این حال، سرعت نرخ‌های رشد صنعت تولید کارخانه‌ای تا تقریباً ۵٪ در سال کاهش یافت و سهم آن در کل اشتغال از سال ۱۹۸۰ راکد بوده است، در حالی که سهم خدمات در اشتغال و تولید ناخالص داخلی همچنان در حال افزایش بود (نمودار ۱/۴).

درآمدهای بالاتر به پس‌اندازهای بیشتر و نرخ‌های بالاتر سرمایه‌گذاری در فن‌آوری‌های مولد انجامید. نرخ‌های سرمایه‌گذاری از ۱۱٪ تولید ناخالص داخلی در اوایل دهه ۱۹۵۰ تا ۲۲٪ آن در دهه ۱۹۷۰ صعود کرد (نمودار ۱/۳). بیشتر این سرمایه‌گذاری‌ها از طریق پس‌اندازهای داخلی تأمین مالی می‌شد. برخلاف دوره قبل از جنگ جهانی اول، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی همچنان در دوره بین دو جنگ و همچنین در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم محدود بود. در دوره اخیرتر پس از سال ۱۹۸۰، نرخ سرمایه‌گذاری کل افزایش نیافت و به طور متوسط برابر با ۲۱٪ از تولید ناخالص داخلی بود. همین‌طور که نرخ پس‌اندازهای پس از سال ۱۹۹۸ رو به افول گذاشت، سهم فزاینده‌ای از سرمایه‌گذاری‌ها از طریق ورود سرمایه خارجی به داخل

^۱ Rates of growth of manufacturing industry averaged

کشور، غالباً به شکل کوتاه‌مدت و میان‌مدت، تأمین مالی شد. کسری‌ها در حساب‌های جاری و چرخه‌های ایست-حرکت ناشی از جریان ورودی سرمایه خارجی به شکل یک منبع جدی بی‌ثباتی اقتصادی پدیدار شد. اگرچه به دلیل سیاست‌های داخلی و تأثیرشان روی ثبات اقتصاد کلان، نوسانات میان‌مدتی در میانگین نرخ‌های رشد وجود داشت، اما افزایش‌ها در نرخ متوسط تولید ناخالص داخلی سرانه در دو دوره ۱۹۵۰-۱۹۸۰ و ۱۹۸۰-۲۰۱۵، مشابه و تقریباً در حدود ۳٪ در سال بود.

منبع بالقوه دیگری برای افزایش تولید در حوزه‌های کشاورزی و اقتصاد شهری، استفاده کاراتر از منابع موجود- یا به عبارت دیگر- افزایش‌هایی در بهره‌وری کل عوامل بود. اما در این دوره، همانطور که در بیشتر کشورهای در حال توسعه رایج بود، افزایش‌های بهره‌وری کل عوامل در ترکیه نیز پس از جنگ جهانی دوم محدود بود؛ چیزی در حدود ۱٪ در سال. اضافه‌براین، بخش بزرگی از این افزایش به دلیل شهری‌شدن و انتقال نیروی کار از کشاورزی به اقتصاد شهری بود که پیشتر به آن اشاره شد. به عبارت دیگر، فقط بخش کوچکی از افزایش‌ها در کل تولید ناخالص داخلی از طریق استفاده کاراتر از دروندادها حاصل می‌شد. مابقی این افزایش‌ها به دلیل انباشت دروندادهای بیشتر بود؛ خاصه سرمایه فیزیکی و تا حد کمتری سرمایه انسانی. در واقع، اگرچه نرخ‌های تشکیل سرمایه فیزیکی در ترکیه پس از جنگ جهانی دوم به میانگین کشورهای دیگر با سطحی مشابه از درآمد سرانه نزدیک بود، اما نرخ‌های تشکیل سرمایه انسانی از آنها عقب بوده است. سطوح آموزش و مهارت‌هایی که زنان و کردها و مردم روستایی کسب می‌کردند حتی عقب‌تر نیز بود.

بنابراین، به طور کلی مابین ۱۸۲۰-۱۹۵۰، به استثنای یک صعود کوتاه در دهه‌های ۱۹۳۰، نرخ‌های سرمایه‌گذاری پایین و نرخ‌های افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه زیر ۱٪ باقی ماند. اما از سال ۱۹۵۰ به بعد نرخ‌های سرمایه‌گذاری افزایش یافت و میانگین نرخ‌های افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه بالای ۳٪ در سال بود. نرخ‌های رشد بالاتر پس از سال ۱۹۵۰ نیز به دلیل انتقال نیروی کار و منابع دیگر از کشاورزی به تولید و خدمات بوده است. نرخ‌های سرمایه‌گذاری و رشد ترکیه به میانگین‌های بلندمدت کشورهای در حال توسعه و به طور کلی جهان نزدیک بوده است. این علل تقریبی، بیش‌هایی در مورد افزایش بهره‌وری و الگوی رشد اقتصادی در ترکیه، هم از لحاظ مطلق و هم از لحاظ نسبی به دست می‌دهد. اما این علل به ما نشان نمی‌دهد که چرا نرخ‌های سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های فیزیکی و انسانی بالاتر نبود و اینکه چرا سرمایه‌گذاری در زمینه نوآوری‌های فنی تأخیر داشت و اینکه چرا

نرخ‌های رشد بهره‌وری کل عوامل از سال ۱۹۵۰ به بعد همچنان پایین باقی مانده است. برای پاسخ به این پرسش‌ها باید به عوامل تعیین‌کننده عمیق‌تر رشد و توسعه اقتصادی بپردازیم.

علل عمیق‌تر برای ترکیه از سال ۱۸۲۰ به بعد

اگرچه تحقیقات درباره نهادها و نقش آنها در توسعه اقتصادی بلندمدت در ترکیه در مراحل ابتدایی است، اما شواهد زیادی وجود دارد و در این کتاب تأکید خواهد شد که در هر یک از این دوره‌ها، نهادهای جدید تاحدی باعث تسهیل رشد اقتصادی شده‌اند، ولی در عین حال موانعی سر راه رشد و توسعه بیشتر به وجود آورده‌اند. برای پی بردن به نقش نهادها در توسعه اقتصادی ترکیه، لازم است بدانیم که نهادهای رسمی و غیررسمی چگونه با هم در تعامل بودند و چگونه فشارهایی در جهت تنظیمات نهادی به وجود می‌آوردند که یا باعث تسهیل توسعه اقتصادی یا مانع آن می‌شدند. همچنین، بررسی نحوه تعامل نهادهای رسمی و غیررسمی با توسعه اقتصادی و ساختار اجتماعی ضروری است.

قدری حمایت مردمی و همچنین قدری حمایت نخبگان نیز وجود داشت، اما بیشتر تغییرات نهادی رسمی که ترکیه آنها را طی دو قرن گذشته تجربه کرد، خاصه تغییرات موجود در دوره اولیه، از بالا به پایین انجام شده‌اند. در امپراتوری عثمانی، قبل از سده نوزدهم، نخبگان اقتصادی، زمینداران، بازرگانان، تولیدکنندگان و صرافان پول، به مقدار زیادی از قدرت و اختیارات محلی نفع می‌بردند، اما نماینده‌ای در دولت مرکزی نداشتند.

به طور مشابه، برنامه اصلاحات سده نوزدهم با عنوان تنظیمات^۱، تاحدی از حمایت‌های نخبگان، از جمله افراد سرشناس ایالتی بهره‌مند بود، اما از جانب دولت مرکزی عثمانی آغاز شده بود. این اصلاحات به تمام تبعه‌های دولت عثمانی، چه مسلمان و چه نامسلمان، وعده حقوق اساسی و برابری قانونی یکسانی را می‌داد. برنامه تنظیمات همچنین وعده می‌داد که حقوق مالکیت را تقویت می‌کند و به فرایند مصادره ثروت توسط مأموران رسمی دولت که مقامشان را از دست داده بودند و سده‌ها قدمت داشت پایان می‌دهد. در سده نوزدهم، دولت عثمانی سعی داشت یک بروکراسی مدرن و نظام آموزش جدیدی ایجاد و همچنین نظام قانونی و نظام جمع‌آوری مالیات را اصلاح کند. همچنین تغییراتی در نهادهای سیاسی نیز انجام شد. اولین قانون اساسی نوشته شد و یک پارلمان همراه با اعضای انتخابی و انتصابی در سال ۱۸۷۶ افتتاح شد که فقط یک سال دوام آوردند، اما هر دو پس از انقلاب ترک‌های جوان^۲ در

^۱ Tanzimat

^۲ Young Turk Revolution

سال ۱۹۰۸ بازگشتند.

تغییرات نهادی از بالا به پایین پس از پایان امپراتوری عثمانی و ظهور ترکیه در حکم یک دولت-ملت جدید پس از جنگ جهانی اول همچنان ادامه یافت. اصلاحات مدرن‌سازی افراطی جمهوری جدید که بر پایه سکولارسازی دولت و قانون و آموزش بود، یک سده زودتر آغاز شده بود. با فراگرفتن قانون مدنی سوئیس و قانون جزایی ایتالیا در سال ۱۹۲۶، پیوندهای موجود با قانون اسلامی نیز به طور کلی منسوخ شد. نظام آموزش دولتی به طور کامل از دین جدا و مدارس مذهبی در سال ۱۹۲۴ تعطیل شد. مدارس دولتی و برخی خدمات مردمی و حرفه‌ها با تعداد زیادتری در اختیار زنان شهری و طبقه متوسط قرار گرفت که از سکولار شدن جدید جمهوری استقبال می‌کردند. اما پس از سپری شدن چند سال به شکل پارلمان تک‌رگرا، رژیم جدید در آنکارا پس از سال ۱۹۲۵ مستبدتر شد و مخالفانش در پارلمان را از بین برد و یک نظام سیاسی تک‌حزبی ایجاد کرد.

با گذار به یک نظام چندحزبی و انتخابات معمولی پس از جنگ جهانی دوم، نظام سیاسی در معرض مشارکت بیشتری قرار گرفت. همینطور که شهری شدن سرعت بیشتری می‌گرفت، گذار به یک نظام سیاسی بازتر و رقابتی‌تر نیز صدا و قدرت بیشتری به مردم عادی، هم روستایی و هم شهری، می‌بخشید. در عین حال، وجود زنجیره‌ای از کودتاهای نظامی تا پایان سده باعث شد تا ارتش بتواند نظام سیاسی را از نزدیک کنترل، از سکولاریسم حفاظت و آزادی‌های سیاسی، از جمله حقوق اقلیت کردها را محدود کند.

نهادهای اقتصادی رسمی و سیاست‌های اقتصادی ترکیه طی دو سده گذشته دستخوش تغییرات گسترده‌ای بودند. در هر یک از چهار دوره‌ای که در ادامه کتاب تعریف خواهیم کرد، نهادهای اقتصادی رسمی و همچنین سیاست‌های اقتصادی به کار گرفته شده به دست دولت‌ها تحت تأثیر قوانین بین‌المللی یا جهانی مانند تجارت آزاد و نظام برتن وودز و اصول اجماع واشنگتنی قرار داشته‌اند که با از طریق قدرت‌های پیشرو جهانی یا اخیراً از سوی آژانس‌های بین‌المللی اعمال می‌شدند. من، در واقع، نشان خواهم داد که در هر یک از این چهار دوره، دولت‌های ترکیه نوعی از نهادهای اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی را به کار گرفته‌اند که با رایج‌ترین نهادها و سیاست‌های به کار گرفته شده در کشورهای در حال توسعه در سراسر جهان در همان دوره سازگاری داشته‌اند.

طی سده نوزدهم، دولت عثمانی در ازای دریافت حمایت دولت‌های اروپایی از این اصلاحات، با پیروی از سیاست‌های لسه‌فر و باز نگاه داشتن اقتصاد به روی تجارت خارجی و

سرمایه‌گذاری خارجی موافقت کرد. نهادهای اقتصادی این دوره تا حد زیادی از طریق مذاکره بین دولت مرکزی و دولت‌های اروپایی شکل گرفته بودند. مدل اقتصاد باز در سده نوزدهم در جریان جنگ جهانی اول و پس از آن پایان پذیرفت. مداخله‌گری و حمایت‌گرایی و تأکید بیشتر بر اقتصادهای ملی در حکم اصول جدید راهنمای سیاست اقتصادی ظاهر شدند. با این وجود، نهادهای سیاسی جدید و رهبری جدید و دولت-ملت جدید سعی داشت طی دوره بین جنگ، یک اقتصاد ملی در مرزهای جدید بسازد. دولت در واکنش به رکود بزرگ، محافظت‌گرایی را به کار گرفت و استراتژی صنعتی شدن دولتی را دنبال کرد.

سیاست‌های محافظت‌گرا و معطوف به داخل، پس از جنگ جهانی دوم ادامه یافت. اما در کنار حرکت به سوی سیاست چندحزبی، بخش خصوصی به طور روزافزونی کنترل اقتصاد را در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم به دست گرفت. پس از سال ۱۹۸۰، سیاست‌ها و نهادهای اقتصادی دوره صنعتی شدن درونگرا، به نفع اصول اجماع واشنگتنی، مخصوصاً تأکید بیشتر بر بازارها، تجارت و خصوصی‌سازی و آزادسازی مالی کنار گذاشته شدند. توافقنامه اتحادیه گمرکی که در ۱۹۹۴ با اتحادیه اروپا امضا شد به تقویت رشد صادرات تولیدات کارخانه‌ای کمک کرد.

این تغییرات ممتد در نهادهای سیاسی و اقتصادی رسمی از سال ۱۸۲۰ به بعد، نقش مهمی در افزایش‌های چشمگیر درآمد سرانه و همچنین پیشرفت‌های عمده در زمینه سلامت و آموزش ایفا کرده‌اند. اما تغییرات در نهادهای رسمی فقط بخشی از داستان بوده‌اند. این کتاب، همچنین به منظور روشن ساختن نقش نهادها، به بررسی نحوه تعامل بین نهادهای رسمی و غیررسمی و چگونگی تعامل آنها با تغییرات اقتصادی، ساختار اجتماعی، توزیع قدرت و انتظارات و این سوال که آیا تنظیمات نهادی جدیدی که پدیدار شدند باعث بهبود رشد بوده‌اند یا مانع آن، خواهد پرداخت.

انتشار نهادهای رسمی جدید طی سده نوزدهم و نیمه اول سده بیستم آهسته بود. ترتیبات سازمان‌یافته به صورت خصوصی که از درون جوامع ساخته شدند و ریشه در شبکه‌های اجتماعی غیررسمی داشتند، همچنان، هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی، با نهادهای رسمی همزیستی می‌کردند و غالباً جایگزینی برای آنها بوده‌اند. با شهری شدن و رشد اقتصادی و همچنین پیشرفت‌هایی در سلامت و آموزش پس از جنگ جهانی دوم، ظرفیت‌های مالی، مدیریتی و قانونی دولت نیز افزایش یافت. البته، این پیشرفت‌های گسترده به معنای ناپدید شدن نهادهای غیررسمی نبود. برعکس، با مهاجرت سریع از روستاها به

شهرها، قیومیت و یکپارچگی منطقه‌ای و شبکه‌های مذهبی از سال ۱۹۵۰ به بعد در مناطق شهری توسعه بیشتری پیدا کرد و رونق گرفت، با نهادهای رسمی تعامل کرد و نهادهای جدیدی ساخت.

من استدلال خواهم کرد که چرا نهادهای رسمی با وجود تعداد زیادشان، نهادهای غیررسمی را بیرون نرانده و از سده نوزدهم همچنان به همزیستی با نهادهای غیررسمی ادامه داده‌اند. نخست، بسیاری از اصلاحات نسبتاً پرهزینه و نیازمند اجرا و اعمال موثر بود. برعکس، ظرفیت‌های مالی و مدیریتی و قانونی دولت، به خصوص در دوره‌های اولیه، محدود بود. مناطق روستایی همچنان به طور خاصی از اصلاحات بالا به پایین و سکولار دولت جدا ماند. دوم اینکه نهادهای رسمی جدید سازه‌هایی مستقل نبودند، بلکه عموماً با نهادهای دیگر در تعامل بودند. غالباً برای کارکرد نهادهای رسمی جدید به ترتیبات رسمی و غیررسمی دیگری نیز نیاز بود. دست‌کم، برخی از این نهادها از طریق ارزش‌ها و باورها و هنجارهای اجتماعی و علایق و توزیع قدرت شکل می‌گرفت. اگرچه نهادهای سیاسی و قوانین می‌توانستند خیلی سریع و گاهی عملاً یک‌شبه تغییر کنند، اما ارزش‌ها و باورها، هنجارهای اجتماعی و نهادهای مرتبط با سرعت کمتری تغییر می‌کردند. سوم اینکه، طراحی و اجرای نهادهای رسمی همچنان از بالا به پایین بود و عموم مردم به طور کامل از آنها استقبال نمی‌کردند. در بیشتر مواقع، گروه‌های قدرتمند سعی می‌کردند مانع از تغییرات شوند زیرا باور داشتند که نهادهای جدید به منافع آنها آسیب خواهد رساند. در دوره‌های ابتدایی‌تر، افرادی که برخی نهادهای اسلامی-عثمانی را کنترل می‌کردند و از آنها سود می‌بردند نیز با اصلاحات مخالفت می‌کردند. این مخالفت‌ها از نهادهای رسمی و غیررسمی، همچون منابع استراتژیکی در کشمکش‌ها بر سر مزایای توزیعی استفاده و سعی می‌کردند نهادهای جدید را مختل سازند.

من در سراسر این کتاب، نمونه‌هایی از نحوه تعامل نهادهای رسمی جدید با نهادهای غیررسمی در حوزه‌های مختلف ارائه خواهم کرد؛ از گسترش آموزش در مناطق روستایی و تلاش‌های مهاجران اخیر در مناطق شهری برای داشتن مسکن و دسترسی به خدمات دولت محلی گرفته تا سازماندهی بخش خصوصی و روابط بین بخش خصوصی و دولت و به طور کلی‌تر کارکردهای مداخله‌گر دولت در اقتصاد. این نمونه‌ها، نه تنها نشان می‌دهد که نهادهای غیررسمی همچنان نقش‌های مهمی در اقتصاد ایفا می‌کنند، بلکه نشان می‌دهد که نهادهای رسمی جدید در تعامل با نهادهای غیررسمی و ساختار اجتماعی و توزیع قدرت، کارکرد متفاوتی داشتند.

شکاف‌ها

در بحث قبلی بر اهمیت تعامل دوطرفه بین نهادهای رسمی و غیررسمی و تعامل دوطرفه بین نهادها و پیامدهای اقتصادی تأکید شد. در این بحث، همچنین به اهمیت تعامل دوطرفه دیگری که بین نهادها و ساختارهای اجتماعی وجود دارد اشاره شد. نهادها نه تنها از طریق تأثیر بر پیامدهای اقتصادی، بلکه مستقیماً از رهگذر نفوذ بر رفتار عاملین مختلف و روابط موجود بین آنها، به ساختار اجتماعی شکل می‌دهند. برای مثال، نهادهای رسمی و غیررسمی در بهبود توانایی گروه‌های اجتماعی مختلف در حل مشکلاتشان در زمینه فعالیت دسته‌جمعی و پیگیری منافع مشترکشان، نقش‌هایی کلیدی ایفا می‌کنند. بنابراین، نهادهای رسمی و غیررسمی می‌توانند هم در پیشبرد و هم در جلوگیری از ایجاد انسجام و قدرت بین عوامل اجتماعی مختلف نقش داشته باشند. در عوض، ساختار اجتماعی که از گروه‌های متعدد با منافع و معاهدات و شکاف‌های واگرا ساخته شده است، بر نهادها تأثیرگذار خواهد بود. نهادهای رسمی و غیررسمی که از طریق اعتماد و همکاری و هنجارهای دیگر یا نبود این ارزش‌ها شکل گرفته‌اند بر نحوه رسیدگی به این تفاوت‌ها اثرگذارند، خواه باعث حل آنها شوند، خواه آنها را تشدید کنند. زمانی که تفاوت‌ها به خوبی مد نظر قرار نگیرد، نتیجه عموماً در قالب بی‌ثباتی سیاسی یا اقتصادی و نااطمینانی خواهد بود که آثار قابل توجهی بر توسعه اقتصادی بلندمدت خواهد داشت.

در ترکیه از سده نوزدهم به بعد، شکاف‌های طبقاتی همیشه مهم بوده‌اند، اگرچه شدت آنها در طول زمان در مناطق شهری و روستایی متفاوت بوده است. شکاف‌های هویتی بین گروه‌های اجتماعی و همچنین بین نخبگان آنها نیز به همین اندازه اهمیت دارد. قدمت بعضی از این شکاف‌ها به آغاز پروژه مدرن‌سازی سکولار در سده نوزدهم بازمی‌گردد. خیزش ملی‌گرایی کردها در سده بیستم، بُعد دیگری به این شکاف‌ها افزوده است. در واقع، شدت شکاف‌های هویتی بین مسلمانان و نامسلمانان، بین سکولارها و مسلمانان محافظه‌کار، سنی‌ها و مسلمانان دیگر، بین کردها و ترک‌ها، گاهی مهم‌تر از شدت شکاف‌های طبقاتی بوده است. اگرچه شکاف‌های هویتی اکثر فرهنگ‌ها به نظر می‌رسد، اما عموماً با رقابت بر سر منافع اقتصادی بین گروه‌های مختلف و بین نخبگان آنها همپوشانی داشت. حاکمان و سیاستمداران و نخبگان دیگر غالباً از اسلام استفاده و برای پیدا کردن هوادارانی از بین مردم در شکاف‌های موجود اغراق می‌کردند.

بیکربندی بین دولت و نخبگان و گروه‌های مختلف دیگر، متحدان آنها، ائتلاف‌ها و شکاف‌ها طی دو سدل اخیر به طور چشمگیری متغیر بود. در هر دوره، روابط و ائتلاف‌ها و شکاف‌ها تحت تأثیر نهادهای جهانی و مدل‌های اقتصادی و سیاست‌های مورد تأیید نظام اقتصادی جهانی قرار داشت. شکاف‌های هویتی باعث شده تا شکل‌گیری اتحادها و ائتلاف‌ها بین نخبگان دشوارتر شود. این شکاف‌ها همچنین پیامدهایی منفی برای ظرفیت دولت و توانایی دولت در تحمیل نهادهای رسمی در برداشت. رسیدن به یک درک، اگر نه یک اجماع، بین نخبگان، از جمله نخبگان دولتی، و استفاده از قدرت‌ها و ظرفیت‌های مختلف آنها و رسیدگی به مشکلات مختلف در زمینه فعالیت دسته‌جمعی، برای تحمیل موفقیت‌آمیز نهادهای جدید، نه تنها در سطح کلان بلکه در سطح خرد، حیاتی بوده است. اگر توزیع مزایای حاصل از یک نهاد موجود یا یک نهاد جدید با توزیع فعلی قدرت در جامعه سازگاری نداشت، نخبگان مختلف می‌توانستند بسیج شده، دست به مذاکره زده و بر دیگران و دولت فشارهایی آورده و بکشند نهادهای رسمی و غیررسمی را به مسیر خود بازگردانند. در این کشمکش‌ها، نخبگان رقیب غالباً از نهادهای غیررسمی، از جمله شبکه‌های هویت‌محور و روابط موکل-سرپرستانه استفاده می‌کردند.

شکاف‌های بین نخبگان مختلف و رقیب، بین مسلمانان و نامسلمانان، نخبگان خصوصی و نخبگان دولتی، بین نخبگان سکولار و محافظه‌کار و بین ترک‌ها و کردها نه تنها باعث تضعیف ظرفیت دولت، بلکه غالباً باعث دشواری در حفظ ثبات سیاسی شده است. نظم سیاسی که به سطح درک و اجماع گروه‌های مختلف جامعه درباره حقوق پایه و نحوه حل اختلافات و رفتار دولت در خصوص قوانین و تحمیل آنها وابسته است، یک شرط الزامی برای توسعه سیاسی و اقتصادی است. افزایش در نااطمینانی سیاسی و بی‌ثباتی، می‌تواند با تغییر انتظارات و باورها باعث رفتار بسیار متفاوتی از سوی عاملین سیاسی و اقتصادی شود. کودتاهای نظامی زیادی که طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم رخ داده و لغزش اخیری که به سوی استبدادگرایی انجام شده است نشان می‌دهد که نظام سیاسی ترکیه نتوانسته به خوبی به این شکاف‌ها پردازد.

دوره‌های تکراری بی‌ثباتی سیاسی، پیامدهای متضاد کوتاه‌مدت و بلندمدت تری برای توسعه اقتصادی داشته است. در دوره چندحزبی پس از پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز، دوره‌هایی از بی‌ثباتی سیاسی معمولاً به مشکلات فزاینده‌ای در اقتصاد کلان و نرخ‌های پایین‌تری از رشد اقتصادی انجامیده است. حتی مهم‌تر این است که، تداوم شکاف‌ها بین نخبگان، استفاده از

شبکه‌های غیررسمی و نتایج مختلط مربوط به مداخله‌گری دولت باعث دشوارتر شدن انباشت منابع و مهارت‌های مردم با پیشینه‌های متفاوت شده است. بنابراین، بسیاری از افراد و بنگاه‌ها، صلاح بیشتر را در این دیده‌اند که به جای سرمایه‌گذاری در آموزش و مهارت‌ها و فن‌آوری و تعقیب عایدات بلندمدت در زمینه ارزش افزوده و بهره‌وری، از منابع خود برای نزدیک ماندن به دولت و تقاضای مساعدت از آن استفاده کنند.

نمای کلی کتاب

دو فصل بعد، ادامه بحث ما در این مقدمه است. در فصل دوم، سابقه ترکیه در رشد اقتصادی و توسعه انسانی از سال ۱۸۲۰ به بعد را با جزئیات بیشتری شرح خواهیم داد و در فصل سوم نقش نهادها در توسعه اقتصادی و تکامل نهادهای عثمانی قبل از سده نوزدهم را بررسی خواهیم کرد. در مابقی کتاب، تجربه ترکیه در رابطه با رشد اقتصادی و توسعه انسانی از زمان انقلاب صنعتی به بعد را در قالب چهار دوره تاریخی بررسی خواهیم کرد. در هر یک از این دوره‌ها، دولت‌های ترکیه مدل اقتصادی برجسته کشورهای در حال توسعه را به کار گرفته‌اند.

رشد تخصص‌گرایی در کشاورزی تحت لوای شرایط اقتصاد آزاد طی سده نوزدهم عثمانی؛ گذار از امپراتوری به دولت-ملت و یک اقتصاد رو به داخل طی یک دوره دشوار که شامل دو جنگ جهانی و رکود بزرگ بود؛

دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم؛ زمانی که برای صنعتی شدن جایگزینی واردات تحت هدایت بخش خصوصی بود؛

دوره اخیر از سال ۱۹۸۰ تا به امروز؛ زمانی که از اصول اجماع واشنگتنی استقبال شد و درهای اقتصاد مجدداً به روی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی باز شد.

من سه فصل را به سده نوزدهم و دو فصل را به هر یک از دوره‌های بعد اختصاص خواهیم داد. در هر دوره، تکامل سیاست‌های اقتصادی و پیشرفت‌های سیاسی و تغییرات نهادی را بررسی خواهیم کرد. سپس، سابقه ترکیه در رشد اقتصادی و توسعه انسانی را هم به شکل مطلق و هم به شکل نسبی بررسی و ارزیابی خواهیم کرد. همچنین، علل تقریبی و علل عمیق‌تر رشد اقتصادی و توسعه انسانی را ارزیابی خواهیم کرد.

فصل ۲

رشد اقتصادی و توسعه انسانی از سال ۱۸۲۰ به بعد

تا پایان سده هجدهم درآمد سرانه در سراسر جهان رشد بسیار محدودی داشت و در هر زمان و مکانی که درآمد سرانه مردم افزایش می‌یافت، معمولاً ناپایدار بود. رشد اقتصادی که به صورت افزایش باثبات تولید و درآمد سرانه توصیف می‌شود، طی سده‌های منتهی به انقلاب صنعتی در غرب اروپا تجربه شد و طی سده نوزدهم نیز به تدریج در سراسر جهان گسترش یافت. تا پایان نیمه دوم سده بیستم، در بیشتر مناطق و کشورهای جهان تولید و درآمد افزایش قابل توجهی را تجربه کرد و رشد اقتصادی به یکی از بنیادی‌ترین فرایندهای تعیین‌کننده ثروت و فقر کشورهای جهان بدل شد (کوزنتس^۱، ۱۹۶۶، صص ۶۹-۱۱۰). برای مثال، در دهه ۱۸۲۰، درآمد یا قدرت خرید سرانه بریتانیا تقریباً در حدود نیمی از قدرت خرید و درآمد سرانه امروزی هند بود. از آن زمان تاکنون درآمد سرانه بریتانیا دوازده برابر شده است (مدیسون^۲، ۲۰۰۷، صص ۳۵۹-۳۸۹). به طور مشابه، در سال ۱۸۲۰ درآمد سرانه منطقه‌ای که در حال حاضر در داخل مرزهای ترکیه قرار گرفته، کمتر از نیمی از درآمد سرانه آفریقای امروزی بود. حد فاصل سال‌های ۱۸۲۰ تا ۲۰۱۵ درآمد سرانه ترکیه نیز تقریباً چهارده برابر شده است. به بیان دیگر، بدون نادیده گرفتن مسائل اندازه‌گیری که شایان توجه‌اند و در ادامه بیشتر بررسی خواهند شد، می‌توان گفت که میانگین قدرت خرید ترکیه امروزی چهارده برابر

^۱ Kuznets

^۲ Maddison

بالاتر از دو سده گذشته است. در این فصل و همچنین فصول دیگر این کتاب بر این روند بلندمدت تمرکز خواهیم کرد.

اقتصاددانان در مورد رشد اقتصادی مدرن در سال‌های پس از پایان جنگ جهانی دوم مطالب زیادی آموخته‌اند. مقالات و کتب فراوانی هست که افزایش بهره‌وری به کمک پیشرفت‌های تکنولوژیک و افزایش سرمایه فیزیکی سرانه و سطح آموزش را از مهم‌ترین عوامل موثر بر رشد اقتصادی مدرن برشمرده‌اند و روزانه بر تعداد این نوع مقالات و کتاب‌ها افزوده می‌شود. در بسیاری از کشورهای امروزی جهان، ابزارهایی که از فن‌آوری‌های پیشرفته استفاده می‌کنند در دسترس همگان قرار دارد و به وفور مورد استفاده قرار می‌گیرد. اضافه‌براین، آموزش نیروی کار نیز به مراتب بیشتر از سال ۱۸۲۰ است. بهره‌وری بالاتر و افزایش درآمد افراد با گذشت زمان نیز بدون شک مدیون این پیشرفت‌هاست. به طور خلاصه، تغییرات تکنولوژیک و نرخ بالاتر سرمایه‌گذاری مالی و انسانی، امروزه در حکم اصلی‌ترین علل احتمالی رشد اقتصادی در دوران پس از انقلاب صنعتی به شمار می‌رود. از زمان پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، هرچه به سال‌های اخیر نزدیک‌تر می‌شویم سرعت گسترش رشد اقتصادی در سراسر جهان بیشتر می‌شود، زیرا نرخ سرمایه‌گذاری و سرعت پیشرفت‌های فنی در سال‌های اخیر افزایش قابل توجهی داشته و تولید و درآمد سرانه در کشورهای در حال توسعه نیز صعود باثباتی را تجربه کرده است. موج طولانی مدت شهرنشینی و شهرسازی که پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد نیز به افزایش نرخ رشد اقتصادی کمک کرد. با تغییر گرایش شغلی مردم از کشاورزی به اقتصاد شهری، تولید و سرمایه‌گذاری با سرعت بیشتری در بخش شهری و به ویژه صنعت گسترش یافت (کوزنتس، ۱۹۶۶، صص ۸۶-۱۵۹، آبرامویتز^۱، ۱۹۸۶، صص ۳۸۵-۴۰۶).

ادبیات جدید و هنوز در حال تکمیل استدلال کرده است که نهادها در ترویج رشد اقتصادی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند. این ادبیات بر نقش موثر افزایش بهره‌وری اشاره دارد که با کمک پیشرفت‌های تکنولوژیک و همچنین افزایش سرمایه‌گذاری انسانی و مالی حاصل شده است و به منزله علل اصلی و احتمالی رشد اقتصادی محسوب می‌شود. در مقابل، شرایط اجتماعی و سیاسی و اقتصادی موثر بر نرخ رشد تولید و بهره‌وری یا عملکرد این نهادها، همان قوانین نوشته یا نانوشته اجتماعی است که در حکم عوامل تعیین‌کننده بنیادین توسعه اقتصادی و اختلافات بلندمدت در تولید ناخالص داخلی سرانه کشورها مرتباً اهمیت بیشتر و بیشتری پیدا می‌کند. نقش نهادها و تغییرات نهادی در رشد اقتصادی بلندمدت را در فصل بعد بررسی

^۱ Abramovitz

خواهم کرد.

رشد اقتصادی یا افزایش درآمد سرانه کشورها را نمی‌توان صرفاً با بررسی عملکرد اقتصادی آنها ارزیابی کرد. هنگام هرگونه ارزیابی تغییرات بلندمدت عملکرد اقتصادی کشورها باید کیفیت زندگی، توزیع درآمد، بهداشت و درمان، آموزش و تغییرات شرایط زیست‌محیطی و همچنین میزان تولید و درآمد را نیز به حساب آورد. برای مثال، اگر توزیع افزایش درآمد نابرابر باشد یا اگر وضعیت سلامت مردم پیوسته بدتر شود، چه بسا به‌رغم افزایش درآمد سرانه، رفاه اجتماعی مردم افول کند. رویکردی که صرفاً بر افزایش تولید توجه داشته باشد، به شکل اجتناب‌ناپذیری اثرات منفی رشد اقتصادی از جمله تغییرات آب‌وهوایی را نادیده خواهد گرفت. به همین دلیل، در سال‌های اخیر، روزانه تعداد بیشتری از مقامات دولتی و اقتصاددانان و دانشمندان، کاربرد رویکردهایی که منحصراً بر افزایش درآمد سرانه تمرکز دارند را بر لزوم ایجاد نشانگرهای چندبعدی تأکید کرده‌اند. اقتصاددانانی که روی این موضوعات کار می‌کنند استدلالشان این است که نشانگرهای جدیدی که برای ارزیابی روند بلندمدت توسعه اقتصادی کشورها ایجاد می‌شود باید در کنار تولید و درآمد، ابعاد دیگری مانند سلامت و بهداشت، آموزش، استانداردهای زندگی، محیط‌زیست، اشتغال و مشارکت سیاسی را نیز در نظر بگیرد (استیگلیتز^۱، سن^۲ و فیتوسی^۳، ۲۰۱۰).

با این حال، تعریف و شروع به کار نشانگری که تمام یا عمده این ابعاد را در نظر بگیرد و نتایج آن مورد پذیرش همگان باشد، کار آسانی نخواهد بود. تا زمانی که نشانگر جدید و رضایت‌بخش تری تعیین نشود، ارزیابی چندبعدی روند بلندمدت توسعه اقتصادی کشورها باید با بررسی نشانگرهای موجود انجام شود.

در دهه‌های اخیر، پرکاربردترین معیار سنجشی که در کنار درآمد سرانه برای ارزیابی توسعه اقتصادی کشورها استفاده شده، شاخص توسعه انسانی است که ضریب وزنی یکسانی را برای سلامت، بهداشت، وضعیت آموزش افراد جامعه و همچنین درآمد سرانه در نظر می‌گیرد، اما برای دربرگرفتن سایر ابعاد تلاش نمی‌کند. در این فصل و سراسر این کتاب، روندهای رشد اقتصادی و توسعه انسانی در ترکیه را طی دو سده اخیر بررسی خواهم کرد.

در این کتاب، درآمد سرانه کشورها را بر مبنای ارزش دلاری تولید ناخالص داخلی سرانه کشورها در سال ۱۹۹۰ و تعدیل شده با برابری قدرت خرید بیان می‌کنم. اینگونه تعدیل‌ها می‌تواند

۱ Stiglitz
۲ Sen
۳ Fitoussi

در مقایسه با روش‌های پیشین که از نرخ ارز فعلی استفاده می‌کردند، شکاف میان کشورهای پردرآمد و کم‌درآمد را کاهش دهد، زیرا در کشورهای کم‌درآمدتر قیمت کلی اجناس برحسب دلار معمولاً پایین‌تر از کشورهای پردرآمد است و قدرت خرید هر دلار نیز در این کشورها بسیار بالاتر از کشورهای پردرآمد است. تعدیل برابری قدرت خرید^۱، امروزه یکی از رایج‌ترین روش‌های پذیرفته شده محسوب می‌شود زیرا در مورد تفاوت‌های موجود میان استانداردهای زندگی متوسط کشورهای مختلف^۲ نتایج واقع‌گرایانه‌تری را به دست می‌دهد. برای مثال، با استفاده از نرخ ارز فعلی برای مقایسه تفاوت‌های کشورهای مختلف، اختلاف درآمد سرانه ترکیه و ایالات متحده در سال ۲۰۱۵ تقریباً یک به پنج محاسبه می‌شود، به این دلیل که ارزش دلاری سطوح کلی قیمت اجناس در ترکیه در آن سال تقریباً دو سوم سطوح قیمت اجناس ایالات متحده است، در حالی که محاسبه با روش برابری قدرت خرید نشان می‌دهد که اختلاف میان درآمد سرانه این دو کشور در سال ۲۰۱۵ تقریباً یک به سه بوده است. همچنین، بیشتر اقتصاددانان توافق دارند که نسبت دوم، تفاوت‌های موجود میان استانداردهای زندگی دو کشور را به شکل واقعی‌تری منعکس می‌کند (مدیسون^۳، ۲۰۰۳، مدیسون، ۲۰۰۷، صص، ۳۷۵-۳۸۶، دیتون^۴ و هستون^۴، ۲۰۱۰، صص ۱-۳۵).

همین‌طور، چند استدلال مهم نیز علیه استفاده از تولید ناخالص داخلی سرانه برای اندازه‌گیری تغییرات بلندمدت استانداردهای زندگی مطرح شده است. برخی از این استدلال‌ها تأکید دارند که معیار تولید ناخالص داخلی سرانه معمولاً افزایش بلندمدت استانداردهای زندگی را کمتر از میزان واقعی نشان می‌دهد و به همین دلیل، هنگام تفسیر نتایج، این افزایش‌ها باید مد نظر قرار گیرد. نکته اول این است که در بسیاری از کشورهای جهان تعداد ساعات کاری هفتگی یا سالانه کاهش یافته است. به بیان دیگر، معیار تولید ناخالص داخلی سرانه ارزش افزایش اوقات فراغت افراد را در نظر نمی‌گیرد. دوم اینکه تولید ناخالص داخلی سرانه این واقعیت را در نظر نمی‌گیرد که با گذشت زمان، نارضایتی از کار و دشواری کار، کاهش بسیار زیادی پیدا کرده است زیرا اکثر مشاغل از مزارع به کارخانه یا دفاتر منتقل شده است. به طور مشابه، فعالیت‌های داخل خانه مانند شستن لباس‌ها و یا حمام رفتن نیز به لطف آب جاری لوله‌ها و تجهیزات زیاد دیگری که دو سده پیش دردسترس نبود بسیار آسان‌تر شده‌اند. نکته سوم این است که به دلیل تغییر بزرگ سبد مصرفی خانوارها در چنین دوره‌های زمانی بلندمدتی،

۱ purchasing power parity (PPP)

۲ Maddison

۳ Deaton

۴ Heston

مقایسه استانداردهای زندگی در دوره‌های زمانی طولانی مدت با مشکلات فنی و فلسفی مهمی روبه‌رو می‌شود. برای مثال، به راحتی نمی‌توان به این سوال پاسخ داد که برای محصولاتی مانند برق مصرفی خانوارها، یخچال یا رایانه که یک سده پیش در سبد مصرفی خانوارها نبود، چه قیمتی را باید در شاخص‌های اندازه‌گیری لحاظ کرد. قیمت محصولات جدید در سال‌های اولیه ساختشان به دلیل تغییرات فنی و صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس، کاهش چشم‌گیری را شاهد بوده است، با این حال، شاخص‌های رسمی معمولاً قیمت این محصولات جدید را در سال‌های پس از عرضه اولیه آنها به بازار لحاظ می‌کنند. چهارم اینکه، شاخص‌های فعلی قیمت‌ها «سوگیری کیفی»^۱ دارند. کیفیت بسیاری از کالاها و خدمات مانند توان یا بازدهی انرژی وسایل خانگی یا کیفیت مسکن با وجود سامانه لوله‌کشی داخل خانه، برق و سامانه گرمایش مرکزی نیز در طول زمان پیوسته بهبود پیدا کرده است، اما شاخص‌های رسمی قیمت تأثیر این پیشرفت‌ها را به قدر کافی در محاسبات خود لحاظ نمی‌کنند (نوردهاوس^۲، ۱۹۹۷، صص ۲۹-۷۰، گوردون^۳، ۲۰۱۶، صص ۱-۱۹ و ۳۲۹-۵۶۵).

همینطور، در مورد محاسبات تعدیل‌های برابری قدرت خرید، هنگام انجام مقایسه‌های بین‌المللی درآمد سرانه، اعتراضات متعددی مطرح شده است که در زمان تفسیر این نتایج باید این اعتراضات را در نظر گرفت. در ابتدا، این استدلال مطرح شده که محاسبات تعدیل برابری قدرت خرید به تفاوت‌های موجود میان کیفیت محصولات تولیدی در کشورهای پردرآمد و کم‌درآمد توجه کافی ندارد. گفته می‌شود که اگر پیشرفت‌های کیفی در طول زمان و تفاوت‌های امروزی کیفیت محصولات به طور کامل لحاظ شود، برآوردهای فعلی نرخ رشد بلندمدت و میزان اختلاف تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای پردرآمد و کم‌درآمد باید به سمت بالا تعدیل شود. دوم اینکه، قیمت نسبی کالاها در کشورهای مختلف و به ویژه میان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه می‌تواند تفاوت‌های قابل توجهی داشته باشد. در نتیجه، یکی از عواملی که برآوردهای انجام شده در مورد اختلاف تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای مختلف را تحت تأثیر قرار می‌دهد، خود همان کشورهایی هستند که قیمت کالاهای آنها در محاسبات استفاده شده است. مشکل شاخص که در اینجا به آن اشاره کردیم، ابهام نتایج مقایسه‌های بین‌المللی را تشدید می‌کند.

^۱ quality bias

^۲ Nordhaus

^۳ Gordon

رشد اقتصادی در دنیا از سال ۱۸۲۰ به بعد

از آنجا که فرایند رشد اقتصادی مدرن، روزانه توجه تعداد بیشتری از اقتصاددانان و دانشمندان تاریخ اقتصاد را به خود جلب می‌کند، متخصصان تاریخ اقتصادی، خاصه انگس مدیسون^۱ نیز کوشیده‌اند تا سری‌های زمانی مختلفی از روند بلندمدت تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص داخلی سرانه را برای تمام مناطق و کشورهای مختلف جهان، به ویژه در دوران پس از انقلاب صنعتی بسازند و بسط دهند. این پژوهش‌ها برای ارزیابی بهتر روندهای بلندمدت درآمد سرانه و استانداردهای زندگی از سری‌های زمانی استفاده می‌کنند که در آنها تولید ناخالص داخلی سرانه کشورها با برابری قدرت خرید ثابت دلار ایالات متحده در سال ۱۹۹۰ محاسبه شده است. اگرچه داده‌های سالانه بسیاری از کشورهای در حال توسعه در دوره زمانی پس از سال ۱۹۵۰ تقریباً به ازای هر کشور و سال خاص موجود است، اما برآوردهای این کشورها در بازه زمانی پیش از این دوره فقط برای برخی سال‌های برگزیده، یعنی سال‌های ۱۸۲۰، ۱۸۷۰، ۱۹۱۳ و ۱۹۵۰ انجام شده است که از نقاط عطف اقتصاد جهانی در دوره قبل محسوب می‌شوند (مدیسون، ۲۰۰۳، ۲۰۰۷). پس از مرگ انگس مدیسون گروهی از محققان با هدف گسترش مجموع داده‌های این تحقیقات و به‌روزرسانی روش انجام کار او، «پروژه مدیسون»^۲ را اجرایی کردند (بولت^۳ و وان زانندن^۴، ۲۰۱۴، صص، ۶۲۷-۶۵۱). در این کتاب نیز از همان سال‌های معیار استفاده شده است، اما نقطه آغاز تازه‌ترین دوره زمانی اخیر به جای سال ۱۹۷۳ سال ۱۹۸۰ در نظر گرفته شده است، زیرا انتخاب این سال از نظر الگوهای اقتصادی و سیاست‌های اجرا شده در ترکیه معقول‌تر به نظر می‌رسد.

جدول ۲/۱ الگوهای رشد درآمد سرانه مناطق و کشورهای مختلف جهان را از سال ۱۸۲۰ تا به امروز به صورت خلاصه نشان می‌دهد. در این جدول می‌توان دید که به‌رغم شروع رشد اقتصادی در بیشتر مناطق جهان در سده نوزدهم و افزایش سرعت آن طی سده بیستم، نرخ رشد و افزایش تجمعی تولید ناخالص داخلی سرانه طی دو سده اخیر، توزیع نابرابری میان مناطق و کشورهای مختلف جهان داشته است. در آستانه انقلاب صنعتی، اروپای غربی بیش از سایر نقاط شهری شده بود و درآمد سرانه این کشورها در سال ۱۸۲۰ تقریباً سه برابر سطوح معیشت بود، در حالی که درآمد سرانه سایر کشورهای جهان در بازه‌ای میان درآمد سطح معیشت تا دو برابر سطح معیشت متغیر بود. انقلاب صنعتی که در بریتانیای کبیر آغاز

۱ Angus Maddison
 ۲ the Maddison project
 ۳ Bolt
 ۴ Van Zanden

شد، ابتدا صرفاً به تعداد اندکی از کشورهای غرب اروپا و شمال آمریکا بسط یافت. سرعت گسترش فن‌آوری‌های جدید، صنعتی‌شدن و افزایش بهره‌وری طی سده نوزدهم و اوایل سده بیستم تا سال ۱۹۵۰ به نسبت بسیار آهسته بود. در مقابل، گسترش صنعتی‌شدن و افزایش بهره‌وری به شکل بسیار محدودی در کشورهای در حال توسعه بسط می‌یافت. تخصص اصلی این کشورها همچنان تولید محصولات کشاورزی بود و تا سال ۱۹۵۰ غالباً تولیدکننده و صادرکننده محصولات کشاورزی باقی ماندند. در نتیجه، شکاف درآمد سرانه میان اروپای غربی و ایالات متحده و کشورهای در حال توسعه آسیایی، آمریکای لاتین و آفریقا به شدت افزایش یافت و از اختلاف اندکی بیشتر از دو به یک در سال ۱۸۲۰ به اندکی کمتر از پنج به یک در سال ۱۹۱۳ رسید و سپس در سال ۱۹۵۰ نیز به بیش از پنج به یک صعود کرد. با این وجود، پس از پایان جنگ جهانی دوم با افزایش شهرنشینی و افزایش نرخ سرمایه‌گذاری و صنعتی‌شدن در کشورهای در حال توسعه، سرعت گسترش فن‌آوری‌های جدید نیز در این کشورها افزایش یافت. بدین ترتیب، شکاف درآمد سرانه میان اروپای غربی و ایالات متحده و کشورهای در حال توسعه اندکی کم شد و به زیر پنج به یک رسید. به بیان دیگر، اگرچه تا سال ۱۹۱۳ و حتی سال ۱۹۵۰ روند واگرایی شدیدی را میان درآمد سرانه این دو گروه شاهدیم، اما از سال ۱۹۵۰ به بعد، درآمد سرانه آنها اندکی به سوی یکدیگر همگرا شده است. حد فاصل سال‌های ۱۸۲۰ تا ۲۰۱۰ درآمد سرانه نیز تقریباً هشت برابر شده است. برآوردهای انجام شده نشان می‌دهد که در این دوره زمانی، تولید ناخالص داخلی سرانه یا درآمد سرانه اروپای غربی، ایالات متحده و ژاپن به ترتیب هجده، بیست‌وسه و سی‌وسه برابر شده است. در مقابل، درآمد سرانه در آسیا به استثنای ژاپن و در آمریکای جنوبی نیز ده برابر شده، در حالی که در آفریقا در آمد سرانه فقط چهار برابر شده است.

جدول ۲/۱. تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان، سال‌های ۱۸۲۰-۲۰۱۵.

نرخ سالانه افزایش (%)			تولید ناخالص داخلی سرانه			شرح
۱۸۲۰-۲۰۱۵	۱۹۵۰-۲۰۱۵	۱۸۲۰-۱۹۵۰	۲۰۱۵	۱۹۵۰	۱۸۲۰	سال
۱/۵	۲/۶	۱/۰	۲۲۰۰۰	۴۵۷۰	۱۲۰۰	کشورهای غرب اروپا
۱/۷	۲/۰	۱/۶	۳۰۸۰۰	۹۵۵۰	۱۲۵۰	ایالات متحده
۱/۶	۲/۴	۱/۳	۲۴۹۰۰	۵۵۵۰	۱۲۰۰	کشورهای توسعه یافته
۱/۳	۲/۴	۰/۹	۸۶۰۰	۲۱۰۰	۷۵۰	شرق اروپا به جز روسیه
۱/۵	۲/۷	۰/۹	۱۹۵۰۰	۳۵۰۰	۱۱۲۰	ایتالیا
۰/۶	۳/۲	۱/۵	۱۰۰۰	۲۲۰۰	۱۶۸۰۰	اسپانیا
۱/۳	۳/۷	۰/۲	۷۱۰۰	۷۲۰	۵۸۰	آسیا
۱/۹	۴/۲	۰/۸	۲۲۳۵۰	۱۹۲۰	۶۷۰	ژاپن
۱/۳	۴/۹	-۰/۲	۹۵۰۰	۵۳۰	۶۰۰	چین
۱/۰	۳/۰	۰/۱	۳۸۰۰	۶۲۰	۵۳۰	هند
۰/۸	۱/۲	۰/۶	۲۰۵۰	۸۹۰	۴۸۰	آفریقا
۱/۰	۲/۳	۰/۴	۴۴۵۰	۱۰۰۰	۶۰۰	مصر
۱/۳	۲/۱	۰/۹	۶۵۰۰	۱۷۲۰	۵۵۰	ایران
۱/۲	۱/۸	۱/۰	۷۱۵۰	۲۵۰۰	۶۹۰	کشورهای آمریکای جنوبی
۱/۲	۳/۱	۰/۳	۶۱۰۰	۸۵۰	۵۷۰	کشورهای در حال توسعه
۱/۳	۲/۳	۰/۹	۸۱۰۰	۲۱۰۰	۶۷۰	جهان
۱/۳	۲/۸	۰/۷	۱۱۲۰۰	۱۶۰۰	۷۲۰	ترکیه

منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶، بولت و وان زانندن ۲۰۱۴ و پاموک^۱ ۲۰۰۶ برای ترکیه تا سال ۱۹۵۰. نکته: تولید ناخالص داخلی سرانه براساس برابری قدرت خرید دلار ایالات متحده در سال ۱۹۹۰ تعدیل شده است. برای جزئیات بیشتر به متن رجوع کنید.

فراسوی الگوی رشد اقتصادی نابرابر سراسر جهان پس از ظهور انقلاب صنعتی می‌توان الگوی نابرابری از طیف و میزان استفاده از فن‌آوری‌های جدید را مشاهده کرد. از آنجا که روند شهرنشینی و صنعتی شدن در کشورهای در حال توسعه آسیایی، آمریکای لاتین و آفریقا تا اواسط سده بیستم همچنان محدود بود، اختلاف درآمد میان این کشورها و دسته‌ای از کشورهای اروپایی و آمریکای شمالی که پیش از همه روند صنعتی شدن را آغاز کردند در

^۱ Pamuk

بازه زمانی میان سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۹۵۰ به سرعت افزایش یافت. پس از سال ۱۹۵۰ و با گسترش روند صنعتی شدن در کشورهای در حال توسعه، شکاف درآمدی کلی میان کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته اندکی تغییر کرد. در عین حال، از سال ۱۹۵۰ به بعد و مشخصاً پس از سال ۱۹۸۰، شاهد ایجاد اختلاف درآمد میان کشورهای در حال توسعه هستیم، زیرا شکاف درآمدی میان کشورهایی که با سرعت بیشتری روند صنعتی شدن را طی می‌کردند و مابقی کشورهای در حال توسعه به تدریج بیشتر و بیشتر می‌شد. در حالی که آفریقا از میانگین کشورهای در حال توسعه عقب مانده بود و رشد آمریکای لاتین نیز پایین‌تر از این میانگین بود، آسیای شرقی و بعدها آسیای جنوبی توانستند به نرخ‌های رشد درآمد سرانه بسیار بالاتری دست پیدا کنند. نرخ رشد خاورمیانه نیز روی هم رفته نزدیک به میانگین کشورهای در حال توسعه طی سده نوزدهم بود. طی سده بیستم و خاصه از دهه ۱۹۷۰ به بعد، اختلاف رشد درآمد سرانه کشورهای متوسط و کوچک صادرکننده نفت در خاورمیانه با سایر کشورهای این منطقه به شدت افزایش یافت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم تعدادی از کشورهای اروپایی مانند ایتالیا و اسپانیا و ایرلند و برخی کشورهای آسیای شرقی مانند ژاپن و تایوان و کره توانستند به نرخ رشد سریع تولید درآمد سرانه دست یابند و به طور موفقیت آمیزی توانستند عمده شکاف میان خود و کشورهای پردرآمد را از بین ببرند. با این حال، صرف نظر از این موارد که «معجزه اقتصادی»^۱ به حساب می‌آیند و توجه به روند کلی رشد تولید و درآمد سرانه در سراسر جهان می‌توان دید که شکاف میان کشورهای پردرآمد و کشورهای در حال توسعه که طی سده نوزدهم پدیدار شد، در شصت یا صد سال اخیر به هیچ وجه از بین نرفته است. جدول ۲/۱ همچنین نشان می‌دهد که به رغم رشد چند برابری درآمد سرانه در اکثر کشورهای جهان و چند برابر شدن درآمد سرانه کل جهان طی سال‌های اخیر، توزیع درآمد متوسط در میان کشورها و مناطق مختلف جهان در دوران کنونی در مقایسه با دو سده پیش بسیار ناعادلانه‌تر شده است. در سال ۱۸۲۰، حداکثر اختلاف درآمد سرانه در میان ثروتمندترین و فقیرترین کشورهای جهان سه به یک بود. در مقابل، میانگین اختلاف درآمد سرانه میان پردرآمدترین و کم‌درآمدترین کشورهای جهان امروزه در حدود شصت به یک است (مدیسون، ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶، پریچت^۲، ۱۹۹۷، صص ۳-۱۷).

همچنین به رغم دستاوردهای تعداد اندکی از کشورهای در حال توسعه با نرخ رشد بالا طی

^۱ economic miracles

^۲ Prichett

دهه‌های اخیر، کاهش اختلاف کلی درآمد سرانه میان کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته بسیار ناچیز بوده است. کشورهای توسعه‌یافته پس از رشد سریع طی بازه زمانی میان پایان جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۷۰ رشد بسیار آهسته‌تری را تجربه کرده‌اند. اضافه‌براین، از پایان جنگ جهانی دوم تا به امروز، اختلاف تولید ناخالص داخلی سرانه میان کشورهای توسعه‌یافته نیز به شدت کاهش یافته است. در مقابل، در دهه‌های اخیر اختلاف نرخ رشد سرانه و درآمد سرانه میان کشورهای در حال توسعه افزایش یافته است. در حالی که برخی از این کشورها و مشخصاً دو کشور بزرگ چین و هند از دهه ۱۹۸۰ به بعد، نرخ رشد بسیار سریعی را تجربه کرده‌اند، اما نرخ رشد تولید ناخالص داخلی سرانه بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر در دهه ۲۰۱۰، در واقع حتی بسیار کمتر از نرخ رشد آنها در نیم‌سده قبلی بوده است. رشد سریع برخی کشورهای در حال توسعه، شکاف میان آنها و کشورهای توسعه‌یافته را کم کرده است، اما شکاف فعلی میان بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر و کشورهای توسعه‌یافته بسیار بزرگتر از شکاف میان این دو دسته در سال ۱۹۵۰ شده است. در نتیجه، با توجه به پژوهش‌های انجام شده در زمینه توزیع جهانی درآمد می‌توان دید که امروزه نابرابری درآمدی میان کشورها بسیار بزرگ‌تر از نابرابری درآمدی در داخل خود کشورها است. باین حال، دو سده پیش از این، وضعیت کاملاً معکوس بود و نابرابری درآمدی داخلی کشورها بسیار بزرگتر از نابرابری درآمدی میان کشورها بود.

در دهه‌های اخیر شواهد بیشتری در زمینه روند تکامل توزیع درآمد در داخل کشورها به دست آمده است. پژوهش‌های موجود نشان می‌دهد توزیع درآمد در داخل کشورهای توسعه‌یافته طی سده نوزدهم تا جنگ جهانی اول افزایش یافته، اما از دهه ۱۹۲۰ تا دهه ۱۹۷۰ سیر نزولی داشته است. برای بررسی روند توزیع درآمد در کشورهای در حال توسعه در این بازه زمانی اولیه، شواهد بسیار ناچیزی وجود دارند. باین حال، مطالعات اخیر نشان می‌دهد که توزیع نابرابر درآمد در داخل بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته از دهه ۱۹۷۰ تشدید شده است. اگرچه نااطمینانی فراوانی در خصوص داده‌های مرتبط با توزیع درآمد در کشورهای در حال توسعه وجود دارد، اما شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد نابرابری توزیع درآمد در چین و هند و بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر نیز افزایش داشته است (پیکتی^۱، ۲۰۱۴، صص ۳۲۱-۳۳۰، بورگواینون^۲، ۲۰۱۵، صص ۴۷-۷۳، میلانویچ^۳، ۲۰۱۶، صص ۴۶-۱۷). اضافه‌براین، در

۱ Piketty
 ۲ Bourguignon
 ۳ Milanovich

سال‌های اخیر پژوهش‌های جدیدی برای برآورد روند تکامل توزیع درآمد در سطح جهانی انجام شده که در بررسی‌ها مرزهای ملی کشورها را در نظر نمی‌گیرند. این مطالعات نشان می‌دهد که روند توزیع نابرابر درآمد در جهان از اوایل سده نوزدهم تا دهه ۱۹۷۰ به صورت پیوسته افزایش یافته است. این تمطاعات همچنین نشان می‌دهد که اگرچه توزیع نابرابر درآمد در اکثر کشورهای جهان سیر صعودی داشته است، اما نابرابری در توزیع درآمد در میان مردم کل جهان طی دهه‌های اخیر کاهش یافته است. یکی از علل اصلی این پدیده افزایش قابل توجه میانگین درآمد در دو کشور بزرگ در حال توسعه یعنی چین و هند است (بورگوانون و موریسون^۱، ۲۰۰۲، صص ۷۲۷-۷۴۴، وان زندن^۲ و همکاران، ۲۰۱۴b، صص ۲۷۹ الی ۲۹۷، میلانویچ^۳ ۲۰۰۵ و ۲۰۱۶، صص ۴۶ الی ۱۱۷، دیتون^۳ ۲۰۱۳، صص ۲۱۸-۲۶۳).

سری زمانی تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه

این کتاب، اولین کتابی است که سری زمانی داده‌های تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه را از سال ۱۸۲۰ به بعد ارائه می‌کند. این سری داده‌ها شواهد مهمی را برای ارزیابی عملکرد مطلق و نسبی اقتصاد ترکیه طی دو سده اخیر فراهم می‌کند. اگرچه سری زمانی داده‌های مرتبط به تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه برای بازه زمانی سال ۱۹۲۳ به بعد وجود دارد و برآوردهای اندکی نیز برای تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول انجام شده است، اما برای تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور طی سده نوزدهم هیچ برآوردی وجود ندارد. ما در سال‌های اخیر، هم با تعمیم خطی برآوردهای موجود برای سال ۱۹۱۳ به قبل و هم با اتصال آنها به برآوردهای موجود برای سده نوزدهم، توانسته‌ایم برآوردهایی را برای تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه در سال‌های معیار سده نوزدهم به دست بیاوریم.

سری زمانی داده‌های مرتبط با تولید ناخالص داخلی سرانه تعدیل شده ترکیه با برابری قدرت خرید ارزش دلار سال ۱۹۹۰ در سری زمانی داده‌های مدیسون (۲۰۰۷) و همچنین در داده‌های سازمان ملل متحد و بانک جهانی نیز وجود دارند. برای برآورد کلی داده‌های مرتبط با بازه زمانی پیش از سال ۱۹۲۳ در منطقه‌ای که در داخل مرز فعلی ترکیه واقع بوده است، برآوردهای موجود باید به قبل تعمیم می‌یافت. به همین دلیل، من و همکارانم در ابتدا سری

^۱ Morrisson
^۲ Van Zanden
^۳ Deaton

زمانی داده‌هایی که تونجر بولوتای^۱، یحیا اس. تزل^۲ و نوری ییلدیریم^۳ برای تولید ناخالص داخلی سالانه ترکیه در بازه زمانی ۱۹۲۳-۱۹۴۸ آماده کرده بودند را به یکدیگر متصل کردیم؛ این داده‌ها را موسسه آمار ترکیه و براساس محاسبات ودات الدم برای درآمد ملی این کشور در اواخر دوران امپراتوری عثمانی منتشر کرده است که با در نظر گرفتن سری زمانی داده‌های مرتبط با جمعیت، کشاورزی، صنعت، تجارت خارجی و قیمت کالاها محاسبه شده است. ما با انجام این بررسی دیدیم که درآمد سرانه یا تولید ناخالص داخلی سرانه منطقه‌ای که در داخل مرز فعلی ترکیه قرار دارد، طی جنگ جهانی اول به شدت کاهش یافته بود و به‌رغم بهبود سریع درآمد سرانه در دهه ۱۹۲۰، رقم تولید ناخالص داخلی سرانه سال ۱۹۱۳ فقط در سال ۱۹۲۹ مجدداً تکرار شده است. سپس، بار دیگر، با استفاده از سری زمانی داده‌های مرتبط با درآمدهای روزانه، جمع‌آوری مالیات سرانه و تجارت خارجی سرانه، برآوردهای مرتبط با تولید ناخالص داخلی سرانه سال ۱۹۱۳ را به صورت خطی به عقب و سال‌های معیار ۱۸۷۰ و ۱۸۲۰ تعمیم دادیم (مدیسون، ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶، بولت و وان زانندن، ۲۰۱۴، الدم^۴ ۱۹۷۰، صص ۲۷۵ الی ۳۰۹، بولوتای^۵، تزل^۶ و ییلدیریم، ۱۹۷۴، اوزل^۷ و پاموک، ۱۹۹۸، پاموک، ۲۰۰۶).

برای بازه زمانی سال ۱۹۴۸ به بعد، کارم را با استفاده از سری زمانی داده‌های منتشره موسسه آمار ترکیه ادامه دادیم. با گذشت زمان این سری‌های زمانی داده‌های رسمی بارها و بارها اصلاح شده‌اند. اداره آمار ترکیه در تازه‌ترین اصلاحیه سال ۲۰۰۸ سری زمانی جدیدی را برای تولید ناخالص داخلی منتشر کرد که هم براساس قیمت کالاهای فعلی و هم براساس ثابت فرض کردن قیمت کالاهای سال ۱۹۹۸ برای بازه زمانی سال ۱۹۹۸ به بعد مطابق استانداردهای اتحادیه اروپا محاسبه شده است. در نتیجه، برخی فعالیت‌هایی که در سری زمانی داده‌های رسمی پیشین لحاظ نشده بود، برای اولین بار در محاسبات درآمد ملی در نظر گرفته شد. بنابراین، داده‌های برآورد شده برای کشاورزی، صنعت و خدمات به سمت بالا اصلاح شد و تولید ناخالص داخلی نیز تقریباً ۳۰٪ بالاتر از مقادیری برآورد شد که در سری‌های زمانی پیشین محاسبه شده بود (اداره آمار ترکیه، ۲۰۰۸). موسسات بین‌المللی نیز این سری زمانی داده‌های جدید را پذیرفته‌اند و این داده‌ها در تحلیل‌های تطبیقی بین‌المللی در بازه زمانی سال

۱ Tuncer Bulutay

۲ Yahya S. Tezel

۳ Nuri Yildirim

۴ Eldem

۵ Bulutay

۶ Tezel

۷ Ozel

۱۹۹۸ به بعد استفاده می‌شوند.

با این حال، این سری زمانی داده‌های جدید، مشکلاتی را برای برآوردهای بازه زمانی پیش از سال ۱۹۹۸ ایجاد کرده است. یکی از راه‌های حل این مشکلات، تعمیم سری‌های زمانی جدید با کمک نرخ رشد سالانه سری‌های زمانی پیشین به عقب تا سال ۱۹۲۳ بود که سازمان برنامه‌ریزی دولتی و وزارت توسعه از این روش استفاده کرده‌اند. متأسفانه، این روش چندان امیدبخش یا واقع‌گرا نیست زیرا برآورد درآمد ترکیه را نه تنها برای سال‌های اخیر بلکه مثلاً برای سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۲۹ تقریباً به میزان ۳۰٪ افزایش می‌دهد و به همین دلیل موضع این کشور در مقایسه‌های بین‌المللی در سال‌های معیار را تغییر می‌دهد. برای مثال، مطابق این روش درآمد سرانه ترکیه در سال ۱۹۵۰ هم‌سطح درآمد سرانه اسپانیا خواهد بود. با این وجود، ما با مقایسه داده‌های سال ۱۹۵۰ و سال‌های پیش از آن به این نتیجه رسیدیم که چنین چیزی بعید به نظر می‌رسد. در واقع، سری زمانی داده‌های تعدیل شده با برابری قدرت خرید مدیسون برای ترکیه، جایگاه این کشور در مقایسه‌های بین‌المللی را در سال‌های ۱۹۵۰ و سال‌های پیش از آن بهتر منعکس می‌کند (مدیسون، ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶، بولت و وان زندن، ۲۰۱۴).

برای تعمیم خطی سری‌های زمانی جدید به عقب تا سال ۱۹۲۳ با استفاده از نرخ رشد سالانه سری‌های پیشین چنین فرض شده است که آن دسته از فعالیت‌های تجاری خاصی که در برآوردهای جدید لحاظ شده، اما در برآوردهای پیشین در نظر گرفته نشده بود با سرعتی مشابه سرعت رشد فعالیت‌های لحاظ شده در این سری‌ها رشد کرده است. با این حال، فرض واقع‌گرایانه‌تر این خواهد بود که برای این دسته از فعالیت‌های اقتصادی که به تازگی به حساب‌های درآمد اضافه شده‌اند، نرخ رشد بسیار بالاتری را در نظر بگیریم. البته، این مشکل مختص ترکیه نیست و در تعدادی از کشورهای دیگر نیز تلاش محققان برای بازبینی سری زمانی داده‌های درآمد ملی به افزایش مقادیر برآورد شده انجامیده است. همچنین، این سری داده‌های جدید پس از انجام پژوهش‌های بخش‌محور و مقایسه‌های بین‌المللی با نگاه به گذشته، تعمیم خطی داده شده‌اند. ما با توجه به رویه‌های استفاده شده در سایر کشورها به این نتیجه رسیدیم که بهترین روش هماهنگ‌سازی سری‌های اولیه و جدید پذیرش برآوردهای پیشین تولید ناخالص داخلی سرانه در یک سال مشخص از گذشته دور مانند سال ۱۹۵۰ و اصلاح تدریجی برآوردهای تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص داخلی سرانه در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۹۸ به بالا است. اگر سری‌های قدیم و جدید به این روش هماهنگ‌سازی شود، نرخ رشد سالانه در میان

سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۹۸ تنها باید به میزان ۰/۵٪ در سال افزایش یابد. جدول ۲/۱ برآوردهای ما از تولید ناخالص داخلی سرانه را در سال معیار ۱۹۸۰ نشان می‌دهد که به این روش بازبینی شده است. با این حال، در فصل‌های بعد این کتاب که نرخ‌های رشد بخشی و کلی را بررسی خواهیم کرد از نرخ‌های رشد ارائه شده در سری داده‌های رسمی استفاده می‌کنیم. البته، در اواخر سال ۲۰۱۶ اداره آمار ترکیه نسخه بازبینی شده جدیدی را برای حساب درآمد ملی منتشر کرد. این سری داده‌های جدید با استفاده از قیمت کالاها در سال ۲۰۰۹ به عنوان مبنای محاسبات، سری داده‌های تولید ناخالص داخلی این کشور را برای بازه زمانی سال ۱۹۹۸ به بعد ۲۰٪ دیگر به سمت بالا اصلاح می‌کند. برآوردهای جدید حساب درآمد ملی همچنین چشم‌انداز به نسبت خوش‌بینانه‌ای را برای اقتصاد ترکیه در سال‌های اخیر نشان می‌دهد. از آنجا که روش استفاده شده در این سری جدید از داده‌های بازبینی شده به طور مناسب توضیح و ارزیابی نشده است، در سری داده‌ها و تحلیل‌ها در فصل‌های ۱۱ و ۱۲ از این سری جدید استفاده نکرده‌ام. همچنین، تحلیل تطبیقی خودم از سوابق نرخ رشد ترکیه از سال ۱۹۵۰ به بعد را با اتکا به سری‌های مدیسون و اولین نسخه پروژه مدیسون انجام داده‌ام. نسخه تازه‌تری که در سال ۲۰۱۸ منتشر شد تصویر گمراه‌کننده‌ای از نرخ رشد ترکیه و وضعیت این کشور در مقایسه با سایر کشورهای جهان را نشان می‌دهد (مدیسون، ۲۰۰۷، صص، ۳۷۵-۳۸۶، بولت و وان زندن، ۲۰۱۴، بولت و همکاران، ۲۰۱۸).

واضح است که حاشیه خطای سری داده‌های تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه در دوره‌های پیشین و به ویژه سده نوزدهم بسیار بزرگ‌تر از دوره‌های اخیر خواهد بود. با این حال، بازبینی مکرر در برآوردهای رسمی حساب درآمد ملی این کشور در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که هنگام استفاده از سری داده‌های حساب درآمد ملی و تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور در دهه‌های اخیر یا کل بازه زمانی پس از پایان جنگ جهانی دوم باید به شدت احتیاط کرد و این داده‌ها را نمی‌توان به عنوان برآورد نهایی به حساب آورد. این موضوع همچنین در مورد پایگاه‌های داده بین‌المللی نیز که بازبینی‌های اخیر ترکیه در سری داده‌های رسمی خود را کورکورانه می‌پذیرفتند و استفاده می‌کردند، صادق است.

سوابق رشد اقتصادی ترکیه از سال ۱۸۲۰ به بعد

با توجه به سری داده‌های تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه در نمودار ۱/۱ از فصل ۱ و جدول ۲/۱ می‌توان مشاهده کرد که درآمد سرانه و تعدیل شده با برابری قدرت خرید در ارزش دلار

سال ۱۹۹۰ ایالات متحده این کشور از ۷۲۰ دلار در سال ۱۸۲۰ به ۱,۶۰۰ دلار در سال ۱۹۵۰ افزایش یافته است و تا سال ۲۰۱۰ به ۱۰,۵۰۰ دلار رسیده است. به بیان دیگر، قدرت خرید در آمد سرانه در ترکیه در فاصله ۱۸۲۰-۲۰۱۵ پانزده برابر شده است. طی این دوره، جمعیت منطقه‌ای که در داخل مرزهای فعلی ترکیه قرار دارد بیش از هفت برابر شده و از ۹/۴ میلیون نفر در ۱۸۲۰ به ۷۹ میلیون نفر در ۲۰۱۵ رسیده است. در نتیجه، تولید ناخالص داخلی تعدیل شده با برابری قدرت خرید ترکیه در ۱۸۲۰-۲۰۱۵ تقریباً $۱۵ \times ۷ = ۱۰۵$ برابر شده است.

ترکیه طی این دو سده، الگوها و سیاست‌های اقتصادی بسیار متفاوتی را دنبال کرده است. در ادامه، این الگوها و سیاست‌ها در چهار دوره زمانی متمایز بررسی خواهد شد. طی بازه زمانی ۱۸۲۰ تا جنگ جهانی اول، معاهدات تجارت آزاد، اقتصاد این کشور را باز نگه داشت و کشاورزی محور رشد اقتصادی بود. بازه زمانی ۱۹۱۳-۱۹۵۰ نیز دوره خاصی است که شامل دو جنگ جهانی و رکود بزرگ است و اتخاذ سیاست‌های مداخله‌گرانه، به ویژه سیاست محافظت از تولیدات داخلی در این دوره با کمک صنعتی شدن، رشد اقتصادی متوسطی را در کشور به همراه داشت، اما اثرات منفی این دو جنگ جهانی، عمده دستاوردهای این دوره را از بین برد. طی چند دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم، صنعتی شدن مبتنی بر بازار داخلی همچنان عامل اصلی رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه بسیاری از کشورهای جهان بود. با این حال، پس از سال ۱۹۸۰ بار دیگر کشورهای جهان به سیاست‌های بازار-محور روی آوردند و صادرات محصولات تولیدی به عامل اصلی رشد اقتصادی این کشورها بدل شد.^۱

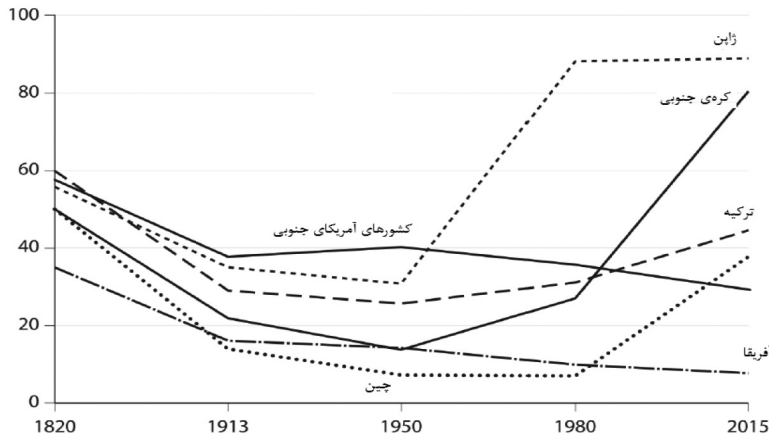
نمودار ۱/۱ و جدول ۲/۱ نشان می‌دهد که نرخ رشد بلندمدت تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه پس از سال ۱۹۵۰ افزایش قابل توجهی داشته است. در واقع، این وضعیت هم برای اکثر کشورهای در حال توسعه و هم برای کلیت کشورهای در حال توسعه صادق است. طی بازه زمانی ۱۸۲۰-۱۹۵۰ میانگین نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی سرانه بسیار پایین‌تر از ۱٪ یعنی در ۰/۶٪ باقی مانده بود، اما در بازه زمانی ۱۹۵۰-۲۰۱۰ با جهش بزرگی مواجه شد و به ۲/۳٪ رسید. به بیان دیگر، در دوران پیش از سال ۱۹۵۰، دو برابر شدن درآمد سرانه کشورها به صد سال زمان نیاز داشت، در حالی که از سال ۱۹۵۰ به بعد به طور میانگین تنها پس از بیست و دو سال درآمد سرانه کشورها دو برابر شده است. واضح است که این دو نرخ متفاوت افزایش درآمد سرانه، دو نوع نرخ رشد متفاوت را برای استانداردهای زندگی مردم کشورها ایجاد کرده است.

۱ نرخ‌های رشدی که به صورت مجزا برای هر یک از این دو دوره محاسبه شده است در فصل‌های بعدی این کتاب ارائه خواهد شد.

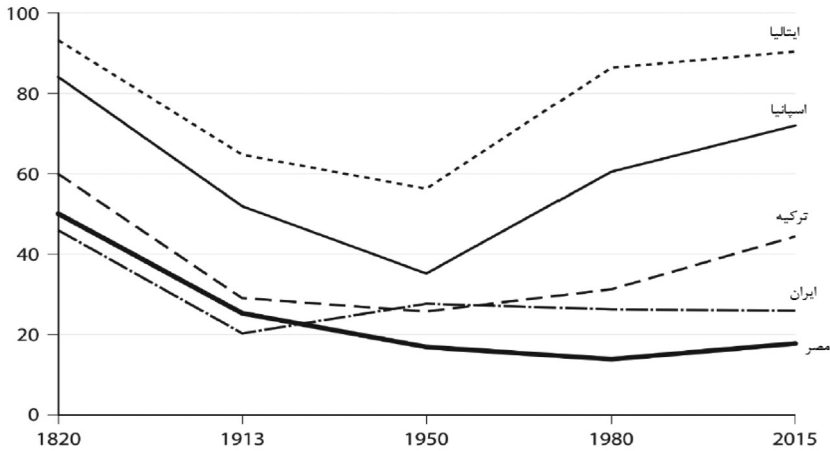
اختلاف شدید میان نرخ رشد اقتصادی ترکیه و اغلب کشورهای در حال توسعه در دو دوره پیش از سال ۱۹۵۰ و پس از آن را می‌توان به سرعت بهره‌گیری از فن‌آوری‌های جدید و افزایش و گسترش بهره‌وری نسبت داد. علل احتمالی گسترش فن‌آوری‌های جدید نیز به نوبه خود گسترش شهرنشینی، صنعتی‌شدن و افزایش شدید نرخ خلق سرمایه است. در ترکیه، همانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه، نرخ رشد بهره‌وری و درآمد در کشاورزی همچنان بسیار پایین باقی مانده بود. از سال ۱۹۵۰ به بعد، مهاجرت روزافزون افراد از مناطق حومه‌ای به مناطق شهری باعث شد تا نرخ بهره‌وری و رشد درآمد سرانه در بخش‌های روستایی بتواند به نرخ بهره‌وری و رشد درآمد سرانه مناطق شهری نزدیک شود. در مقابل، سرعت رشد اقتصادی بلندمدت کشورهای توسعه‌یافته در میان دو بازه زمانی متفاوت (پیش از سال ۱۹۵۰ و پس از آن) چندان متفاوت نبود و این مسئله را می‌توان در جدول ۲/۱ به وضوح دید.

از آنجا که درآمد سرانه طی دو سده اخیر در اکثر مناطق جهان در حال افزایش بوده است، سوابق رشد اقتصادی ترکیه را نیز باید با مقایسه نرخ رشد اقتصادی کشورهای دیگر ارزیابی و به دقت بررسی کرد. نمودار ۱/۲ در فصل ۱ روند بلندمدت رشد تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه، جهان و کشورهای در حال توسعه (آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی) را به شکل درصدی از تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای غربی و ایالات متحده نشان می‌دهد. نمودار ۱/۲ و جدول ۲/۱ نشان می‌دهد که اگرچه طی سده نوزدهم درآمد سرانه در ترکیه در حال افزایش بوده، اما شکاف این کشور با سایر کشورهای توسعه‌یافته به دلیل روند بسیار سریع صنعتی‌شدن در کشورهای توسعه‌یافته بزرگ‌تر شده است. درآمد سرانه منطقه‌ای که در داخل مرزهای فعلی ترکیه واقع شده بود از ۶۰٪ میانگین درآمد سرانه در اروپای غربی و ایالات متحده در سال ۱۸۲۰ به ۲۹٪ درآمد سرانه این کشورها در سال ۱۹۱۳ کاهش یافته است. تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه در سال‌های میان دو جنگ جهانی افزایش یافت و تا سال ۱۹۳۹ به ۳۶٪ از میانگین درآمد سرانه اروپای غربی و ایالات متحده رسید، اما طی جنگ جهانی دوم و سال‌های پس از جنگ کاهش یافت و تا سال ۱۹۵۰ به ۲۶٪ از میانگین درآمد سرانه این کشورها رسید. در مقابل، از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد ترکیه توانسته است فاصله خود با کشورهای توسعه‌یافته را اندکی کم کند. در بازه زمانی ۱۹۵۰-۲۰۱۵، درآمد سرانه ترکیه بیش از شش برابر شده و میانگین نرخ رشد سالانه این کشور اندکی بالاتر از کشورهای توسعه‌یافته بوده است. در نتیجه، درآمد سرانه ترکیه از ۲۶٪ درآمد سرانه اروپای غربی و ایالات متحده در سال ۱۹۵۰ به ۳۱٪ در سال ۱۹۸۰ و پس از آن به ۴۵٪ تا سال ۲۰۱۵ افزایش یافت.

جدول ۲/۱ و نمودارهای ۱/۲ و ۲/۱ نیز نشان می‌دهد که درآمد سرانه ترکیه طی سده نوزدهم و تا سال ۱۹۸۰ با سرعت اندکی بیشتر از میانگین موزون برحسب جمعیت کشورهای درحال توسعه آسیا، آمریکای جنوبی و آفریقا رشد کرده است، اما از سال ۱۹۸۰ به بعد از این میانگین عقب مانده است. طی سده نوزدهم و تا سال ۱۹۵۰، نرخ رشد ترکیه پایین‌تر از نرخ رشد کشورهای آمریکای جنوبی و بالاتر از نرخ رشد سایر کشورهای درحال توسعه بوده است. از سال ۱۹۵۰ به بعد نرخ رشد بلندمدت ترکیه بالاتر از میانگین کشورهای آمریکای جنوبی و خاورمیانه بوده، درحالی‌که نرخ رشد کشورهای آمریکای جنوبی و خاورمیانه کمتر از میانگین موزون برحسب جمعیت تمام کشورهای درحال توسعه بوده است. در نزدیک‌ترین دوره زمانی به زمان حال یعنی از سال ۱۹۸۰ به بعد کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا به ویژه کشورهای چین و هند، نرخ‌های رشد بسیار بالاتری را تجربه کرده‌اند و به همین دلیل میانگین نرخ رشد کل کشورهای درحال توسعه افزایش یافته است. در نتیجه، از سال ۱۹۸۰ به بعد، نرخ رشد موزون برحسب جمعیت کشورهای درحال توسعه از نرخ رشد ترکیه فراتر رفته است. با این حال، از بعد از پایان جنگ جهانی دوم، درآمد سرانه ترکیه و نرخ رشد بلندمدت درآمد سرانه این کشور از درآمد سرانه و نرخ رشد بلندمدت سایر کشورهای بزرگ آسیایی مانند پاکستان، فیلیپین و اندونزی بالاتر بوده است.



نمودار ۲/۱. تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه و جهان در سال‌های ۱۸۲۰-۲۰۱۵ (داده‌ها بر حسب برابری قدرت خرید تعدیل و به شکل درصدی از تولید ناخالص داخلی سرانه اروپای غربی و ایالات متحده نشان داده شده‌اند). منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵ تا ۳۸۶، بولت و وان زانندن ۲۰۱۴ و پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه تا سال ۱۹۵۰.



نمودار ۲/۲. تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه و چهار کشور دیگر جهان در سال‌های ۱۸۲۰-۲۰۱۵ (داده‌ها بر حسب برابری قدرت خرید تعدیل و به شکل درصدی از تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای غرب اروپا و ایالات متحده نشان داده شده‌اند).

منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵ الی ۳۸۶، بولت و وان زانندن ۲۰۱۴ و پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه تا سال ۱۹۵۰. مقایسه داده‌های ترکیه با چهار کشور دیگری که جمعیتی مشابه با ترکیه دارند و دو مورد در جنوب اروپا و دو مورد در خاورمیانه قرار دارند، بینش بهتری را در خصوص مسیر بلندمدت ترکیه به ما می‌دهد (نمودار، ۲/۲). ایتالیا و اسپانیا در اوایل سده نوزدهم در مقایسه با ترکیه تولید ناخالص داخلی سرانه بالاتری داشتند. این کشورها فرایند صنعتی شدن خود را طی سده نوزدهم آغاز کردند و طی این سده و سال‌های میان دو جنگ جهانی توانستند به نرخ رشدی بالاتر از ترکیه دست پیدا کنند. با این وجود، شکاف میان ایتالیا و اسپانیا و سایر کشورهای توسعه‌یافته اروپای غربی و ایالات متحده، درست همانند ترکیه تا سال ۱۹۵۰ پیوسته افزایش یافته که دلیل اصلی این وضعیت نرخ صنعتی شدن آهسته‌تر این دو کشور در مقایسه با سایر کشورهای توسعه‌یافته بوده است. با این حال، ایتالیا و اسپانیا در چند دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم نرخ رشد اقتصادی بسیار بالایی را تجربه کردند و توانستند فاصله خود با این کشورها را به طور قابل توجهی کاهش دهند. ترکیه نیز از پایان جنگ جهانی دوم به بعد مسیر یکسانی را دنبال کرده، اما در زمینه نزدیکی به سایر کشورهای توسعه‌یافته ضعیف‌تر از ایتالیا و اسپانیا عمل کرده است.

در اوایل سده نوزدهم تولید ناخالص داخلی سرانه مصر و ایران پایین‌تر از ترکیه بود و این دو کشور طی سده نوزدهم نیز نرخ رشد بسیار آهسته‌تری را تجربه کرده‌اند. در نتیجه، در

سال ۱۹۱۳ سطح تولید ناخالص داخلی سرانه این دو کشور پایین‌تر از ترکیه و بنابراین شکاف میان آنها با کشورهای توسعه‌یافته نیز گسترده‌تر از ترکیه بود. در سال‌های میان دو جنگ جهانی، سطح تولید ناخالص داخلی سرانه مصر تقریباً بدون تغییر باقی ماند و شکاف این کشور با کشورهای توسعه‌یافته تا سال ۱۹۵۰ همچنان افزایش یافت. در مقابل، ایران به لطف درآمدهای نفتی کلان در سال ۱۹۵۰ توانست تولید ناخالص داخلی سرانه خود را تا سطح تولید ترکیه افزایش دهد. از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۲۰۱۵ نیز درآمد سرانه مصر با سرعتی مشابه نرخ رشد کشورهای توسعه‌یافته افزایش یافت. در نتیجه، شکاف میان تولید ناخالص داخلی سرانه مصر با ترکیه پیوسته گسترده و گسترده‌تر شد. سطح تولید ناخالص داخلی سرانه ایران نیز در سال‌های پس از پایان جنگ جهانی دوم با سرعت اندکی بالاتر از کشورهای توسعه‌یافته افزایش یافت. ایران تا سال ۱۹۸۰ به لطف درآمدهای نفتی بالا توانست به تولید ناخالص داخلی سرانه بالاتر از ترکیه دست یابد، اما از آن زمان به بعد از ترکیه عقب افتاده است (نمودار ۲/۲).

گروه کوچکی از کشورهای جنوب اروپا مانند ایتالیا و اسپانیا و برخی کشورهای دیگر در شرق اروپا مانند ژاپن و کره جنوبی، هنگ کنگ و تایوان توانستند به معجزات اقتصادی بدل شوند و از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد شکاف میان خود و کشورهای توسعه‌یافته را به شدت کاهش دهند. در این دوره‌های نزدیکی یا همگرایی این کشورها با کشورهای توسعه‌یافته، نرخ رشد سالانه درآمد سرانه آنها دست‌کم به مدت یک دوره ۲۰ تا ۳۰ ساله بالاتر از ۵٪ باقی ماند. با توجه به خلاصه سوابق ارائه شده در بالا، مشاهده می‌شود که عملکرد اقتصادی ترکیه در هیچ دوره‌ای به عملکرد مثال‌های موفق‌تری که قصد جبران عقب‌ماندگی خود را داشتند حتی نزدیک نیز نشده است. افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه طی هیچ یک از دوره‌های زمانی این دو سده اخیر هرگز به ۵٪ نرسیده است. ترکیه به‌رغم عقب‌افتادگی زیاد طی سده نوزدهم و اوایل سده بیستم تا سال ۱۹۵۰ نسبت به کشورهای توسعه‌یافته هرگز تلاشی جدی برای جبران عقب‌ماندگی خود انجام نداده است. به طور خلاصه، می‌توان گفت که عملکرد رشد اقتصادی بلندمدت ترکیه در دو سده اخیر در بازه‌ای نزدیک به میانگین کشورهای در حال توسعه و اندکی بالاتر از آن در نوسان بوده است.

توسعه انسانی از سال ۱۸۲۰ به بعد

در دهه‌های اخیر شاخص توسعه انسانی^۱ در کنار درآمد سرانه، معیار یا سنجه پرکاربرد دیگری

^۱ human development index (HDI)

برای ارزیابی عملکرد اقتصادی کشورها بوده است. شاخص توسعه انسانی وزن یکسانی برای بهداشت و آموزش و درآمد سرانه در نظر می‌گیرد. سازمان ملل متحد مدت زمان زیادی است که مشغول جمع‌آوری داده‌های مرتبط با این معیار ارزیابی عملکرد اقتصادی بوده است و مقادیر محاسبه شده آن را سالانه منتشر می‌کند. منشأ پیدایش این شاخص به آثار آمارتیا سن^۱ و سایرین بازمی‌گردد. سن همانند سایر اقتصاددانان پیش از خود، رشد اقتصادی را متمایز از توسعه اقتصادی می‌داند و افزایش درآمد را به جای هدف نهایی پیشرفت کشورها، وسیله‌ای برای رسیدن به پیشرفت در نظر می‌گرفت. او تأکید داشت که هدف نهایی کشورها باید افزایش تعداد گزینه‌های قابل انتخاب افراد جامعه باشد، تا امکان زندگی آزادانه‌تر را به آنها اعطا کند و به آنها اجازه دهد به دلخواه خود از مهارت‌ها و استعدادهایشان استفاده کنند. بنابراین، این رویکرد جدید، توسعه انسانی را به صورت آزادی و گسترش قابلیت‌ها و گزینه‌های قابل انتخاب افراد و توانایی آنها برای برخورداری از یک زندگی طولانی‌تر، سالم‌تر و کامل‌تر تعریف می‌کند و می‌کوشد تا رفاه اقتصادی را با کمک کارهایی که مردم می‌توانند انجام دهند، ارزیابی کند. به همین دلیل، شاخص توسعه انسانی به همراه درآمد سرانه از شاخص‌های سلامت و آموزش نیز استفاده می‌کند (سن ۲۰۰۱، سرنیواسان^۲، ۱۹۹۴ صص ۲۳۸-۲۴۳).

شاخص توسعه انسانی سالانه سازمان ملل متحد از نماگرهای پایه سلامت و آموزش استفاده می‌کند، زیرا داده‌های مورد نیاز برای شاخص‌های پیچیده‌تر در تمام کشورها در دسترس نیست. برای مثال، شاخص سلامت در حال حاضر با امید به زندگی در بدو تولد اندازه‌گیری می‌شود. دانش و آموزش نیز با دو شاخص زیر اندازه‌گیری می‌شوند: نرخ سوادآموزی و میانگین حضور در مدرسه جمعیت بالای ۱۵ سال که به صورت ارقام سالانه محاسبه می‌شود. از آنجا که نرخ سوادآموزی در بسیاری از کشورهای جهان تقریباً به ۱۰۰٪ رسیده است، روش محاسبه شاخص توسعه انسانی در سال ۲۰۱۰ تغییر کرد و به تدریج روش میانگین موزون سال‌های حضور در مدرسه برای جمعیت بالای ۲۵ سال و سال‌های مورد انتظار حضور در مدرسه برای نوزادان تازه متولد شده، برای محاسبه شاخص‌های دانش و آموزش به کار گرفته شد. اما این واقعیت که شاخص‌های مرتبط با آموزش، داده‌های کیفیت آموزش یا مهارت‌های افراد را دربر نمی‌گیرد، مشکل بزرگی محسوب می‌شود؛ البته، جمع‌آوری این داده‌ها در خیلی از کشورهای جهان بسیار دشوار است.

^۱ Amartya Sen

^۲ Srinivasan

قد، شاخص دیگر توسعه انسانی است که تاریخ‌نگاران اقتصادی در دهه‌های اخیر غالباً از آن استفاده می‌کنند. زمانی که مردم یک کشور غالباً کوتاه‌قد باشند، معمولاً می‌توان نتیجه گرفت که افراد این جامعه در کودکی و نوجوانی به تغذیه مناسب و مقوی دسترسی نداشته‌اند یا غذای کافی برای خوردن نداشته‌اند و یا در محیط ناسالمی زندگی کرده‌اند که در آن بیماری‌ها، حتی اگر به مرگ آنها منجر نشده باشد، دائماً از رشد آنها جلوگیری کرده است. در نتیجه، محققان با گذشت زمان، بیشتر و بیشتر متقاعد می‌شوند که از قد می‌توان در حکم شاخص خوبی برای تفاوت دسترسی افراد به مواد غذایی و محیط زیست آلوده استفاده کرد. در دهه‌های اخیر، پژوهش‌های فراوانی کوشیده‌اند تا روندهای بلندمدتی را در تغییرات قد افراد مناطق مختلف جهان شناسایی کنند که نه تنها چندین سده پیش را دربرمی‌گیرند، بلکه شاید حتی از هزار سال پیش آغاز شده باشند. با این حال، میانگین قد افراد در مناطق مختلفی که سطح درآمد سرانه و تغذیه مشابهی دارند هم تفاوت‌های زیادی دارد. تفاوت رژیم غذایی افراد و تطبیق آهسته‌قد آنها با بهبود دسترسی به مواد غذایی و کاهش آلودگی محیط زیست که می‌تواند تا چندین نسل به درازا بکشد، نشان می‌دهد که نمی‌توان به راحتی از این معیار در مقایسه‌های بین‌المللی توسعه انسانی استفاده کرد. اضافه‌براین، در ترکیه داده‌های فراوانی برای بررسی قد افراد طی دو سده اخیر وجود ندارد (فوگل^۱، ۲۰۰۴، صص، ۱-۶۵، دیتون^۲، ۲۰۱۳، صص، ۱۵۶-۱۶۴، بیتن^۳ و بلوم^۴، ۲۰۱۴، صص ۱۱۷-۱۳۷).

در ادامه، روندهای گسترده توسعه انسانی در جهان و ترکیه را از سال ۱۸۲۰ به بعد بررسی خواهیم کرد. از آنجا که شاخص توسعه انسانی عددی مرکب، شامل درآمد سرانه و معیارهای سنجش سلامت و آموزش افراد است، با توجه صرف به اعداد این شاخص نمی‌توان ابعاد مختلف توسعه انسانی را به راحتی دنبال کرد. برای انجام مقایسه‌های بین‌المللی قطعی‌تر به جای تمرکز روی خود شاخص توسعه انسانی، بر شاخص‌های اولیه سلامت و آموزش تمرکز خواهیم کرد.

امید به زندگی در بدو تولد که در واحد سال بیان می‌شود، قطعاً یکی از مهم‌ترین معیارهای سنجش توسعه انسانی و استانداردهای زندگی به شمار می‌رود. این معیار با توجه به نرخ مرگ‌ومیر گروه‌های سنی مختلف در یک سال مشخص، محاسبه می‌شود. نرخ مرگ‌ومیر خاص هر گروه سنی معمولاً در سال‌های اول زندگی بالاست و تا سنین نوجوانی به سرعت کاهش

۱ Fogel
۲ Deaton
۳ Baten
۴ Blum

یافته و سپس به شکلی کم‌وبیش یکنواخت افزایش می‌یابد. طی دو سده اخیر دستاوردهای بسیار ناموزونی در راستای بهبود امید به زندگی افراد در بدو تولد حاصل شده است. روند بهبود امید به زندگی در بدو تولد که به طور کلی پیرو الگوهای تولید ناخالص داخلی سرانه کشورها بوده است، طی سده نوزدهم و اگرایی بزرگی را در سراسر جهان پشت سر گذاشت، زیرا در اروپای غربی و انشعابات غربی آنها افزایش یافت، اما در سایر کشورهای جهان یا افزایشی جزئی را تجربه کرد یا تقریباً ثابت باقی ماند. با این حال، از نیمه دوم سده بیستم به بعد، امید به زندگی در کشورهای در حال توسعه (به استثنای کشورهای واقع در جنوب صحرائی آفریقا) به تدریج روند افزایشی پرسرعتی را تجربه کرد. از آنجا که بهبود نرخ مرگ‌ومیر نوزادان در کشورهای در حال توسعه بسیار بیشتر از بهبود امید به زندگی مردم کشورهای توسعه‌یافته - به دلیل کاهش نرخ مرگ‌ومیر بزرگسالان - بود، از دهه ۱۹۶۰ به بعد نرخ مرگ‌ومیر در سراسر جهان همگرا شد.

دیگر الگوی ناموزون نیز از کاهش ناموزون نرخ مرگ‌ومیر خاص گروه‌های سنی مختلف و تأثیر آن در افزایش امید به زندگی افراد ناشی شده است. در سال‌های اخیر، نرخ مرگ‌ومیر بزرگسالان مجدداً کاهش یافته است، اما اثر این پدیده بر افزایش امید به زندگی افراد در زمان تولد بسیار کمتر از نقش کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و کودکان در همین بازه زمانی بوده است. در واقع، نرخ مرگ‌ومیر تمام گروه‌های سنی مختلف در کشورهای توسعه‌یافته تا نیمه دوم سده بیستم و در بسیاری از کشورهای در حال توسعه تا همین سال‌های اخیر همچنان بسیار بالا بوده است، اما بیش از نیمی از این مرگ‌ومیرها در میان کودکان زیر پنج سال روی داده که غالباً در اثر بیماری‌های عفونی جان خود را از دست داده‌اند. گذار از نرخ مرگ‌ومیر بالای نوزادان به دلیل بیماری‌های عفونی به نرخ مرگ‌ومیر پایین که اغلب موارد آن از بیماری‌های غیر مسری و مزمنی مانند بیماری‌های قلبی عروقی و سرطان در دوران کهنسالی ناشی می‌شوند، در کشورهای توسعه‌یافته در سده بیستم آغاز شد و امروزه در کشورهای در حال توسعه نیز همچنان ادامه دارد (فوجل، ۲۰۰۴، صص، ۲۰-۴۲، دیتون، ۲۰۱۳، صص ۵۹-۱۶۴).

جمعیت‌شناسی به نام سامونل پرستون^۱، اولین فردی بود که رابطه میان تولید ناخالص داخلی سرانه و امید به زندگی بین‌المللی در بدو تولد را شناسایی کرد. افزایش دسترسی مردم به غذا و مواد مغذی و افزایش توانایی دولت‌ها برای تأمین بهداشت و خدمات درمانی و آموزش مردم، مهم‌ترین عوامل ایجاد این الگو شناخته می‌شوند. اضافه‌براین، به دلیل رشد دانش و کشف

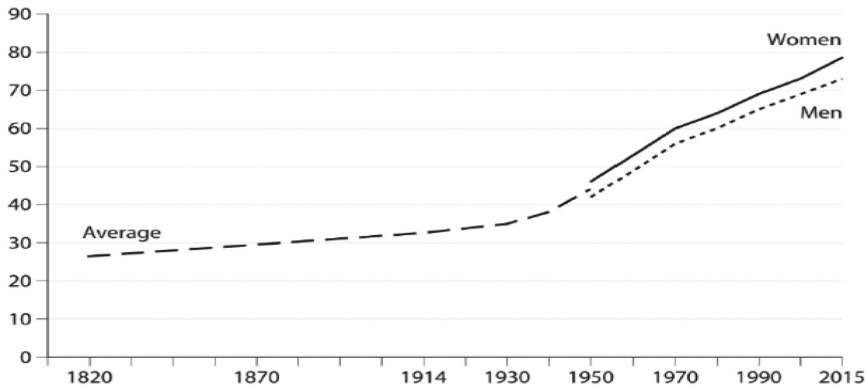
^۱ Samuel Preston

راه‌های بهتری برای انجام کارها، این منحنی در طول زمان به سمت بالا رفته است. اما برآورد سهم هر یک از این علل کلی بر افزایش کلی امید به زندگی در طول زمان چندان ساده نیست و تأثیر این عوامل قطعاً از کشوری به کشور دیگر متغیر خواهد بود (پرستون، ۱۹۷۵، صص، ۲۳۱-۲۴۸، رایلی، ۲۰۰۱، صص ۱-۳۱، دیتون، ۲۰۱۳، صص ۵۹-۱۶۴، سیلوا، ۲۰۱۴، صص ۱۰۶-۱۴).

در ترکیه نیز امید به زندگی در بدو تولد به همراه سایر معیارهای تعیین‌کننده سلامت افراد مانند تولید ناخالص داخلی سرانه به آهستگی زیاد شده و اختلاف این کشور با کشورهای پیشرفته‌تر طی سده نوزدهم افزایش یافته است. سرعت افزایش معیارهای سنجش سلامت افراد در بازه زمانی میان دو جنگ جهانی و به ویژه از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد به تدریج زیاد شده است. افزایش سریع امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه بر روند همگرایی قوی‌ای میان این کشور و کشورهای توسعه‌یافته از سال ۱۹۵۰ به بعد اشاره دارد و این موضوع درباره اغلب کشورهای در حال توسعه دیگر نیز صادق است.

فقط یک پژوهش است که امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه را در دوران پیش از جنگ جهانی اول بررسی کرده است. شورتر^۱ و ماکورا^۲ امید به زندگی ترکیه در زمان پیش از جنگ جهانی اول را حدود ۳۲-۳۳ سال برآورد کرده‌اند (۱۹۸۳، صص ۶۶-۱۰۱). داده‌های جمعیت‌شناختی ترکیه در سده نوزدهم از جزئیات کافی برخوردار نیست تا بتوان امید به زندگی در بدو تولد این کشور را در سال‌های معیار پیشین برآورد کرد. با این حال، با توجه به روندهای موجود در کشورهای قابل‌قیاس در جنوب و شرق اروپا می‌توان امید به زندگی در بدو تولد ترکیه را در سال ۱۸۲۰ به صورت تقریبی ۲۶-۲۷ سال برآورد کرد (زیجدمان^۳ و دی‌سیلوا^۴، ۲۰۱۴، صص ۱۰۶-۱۱۴). به بیان دیگر، شواهد اندک موجود نشان می‌دهد که امید به زندگی در بدو تولد در ادامه این سده و تا آغاز جنگ جهانی اول به آهستگی و در مجموع فقط در حدود شش سال افزایش یافت. همانطور که در بخش بعد بررسی خواهیم کرد، افزایش جمعیت ترکیه پس از احتساب موج گسترده مهاجرت‌ها نیز نشان می‌دهد که امید به زندگی طی سده نوزدهم به تدریج در حال افزایش بوده است (نمودار ۲/۳).

۱ Shorter
۲ Macura
۳ Zijedman
۴ de Silva



نمودار ۲/۳. امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه سال‌های ۱۸۲۰-۲۰۱۵. منابع: برآوردهای مولفان برای سده نوزدهم، شورتر و مکورا، ۱۹۸۳ و زیجدمان و دی‌سیلوا، ۲۰۱۴ برای سده بیستم.

از بین رفتن بیماری طاعون در اطراف دریای مدیترانه در ربع دوم سده نوزدهم، یکی از علل مهم افزایش تدریجی امید به زندگی در این کشور بوده است. اقدامات بهداشتی عمومی در بنادر بزرگ این کشور مانند قرنطینه کردن کشتی‌ها، احتمالاً نقش مهمی در از بین رفتن بیماری طاعون داشته است. بهبود تغذیه مردم نیز به کاهش نرخ مرگ‌ومیر و افزایش امید به زندگی کمک کرده است. همچنین، تولید ناخالص داخلی سرانه طی این سده و تا زمان آغاز جنگ جهانی اول حدود ۶۰٪ افزایش یافت و میزان کالری دریافتی نوزادان و بزرگسالان این کشور از غذاها را افزایش داد؛ اگرچه این اصلاحات از توزیع ناموزونی برخوردار بود. مناطق ساحلی که گرایش بیشتری به بازارها داشتند و نیز غرب کشور نسبت به مناطق شرقی و میانی، نقش پررنگ‌تری در این افزایش تولید ناخالص داخلی داشتند. با این وجود، به دلیل افزایش تدریجی تولید سرانه کشاورزی، دسترسی مردم به غذا در مناطق روستایی که سه چهارم جمعیت آن را در خود جای داده بود بهبود یافت. به دلیل فقدان داده‌های کافی مشخص نیست که چه میزان از افزایش اندک امید به زندگی طی سده نوزدهم از کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان حاصل شده است. اقدامات دولت در راستای بهبود بهداشت عمومی و در زمینه‌های دیگر نیز نقش موثری در افزایش امید به زندگی در سده نوزدهم داشت، گرچه تأثیر آنها در مقایسه با عوامل دیگر کمتر بود.

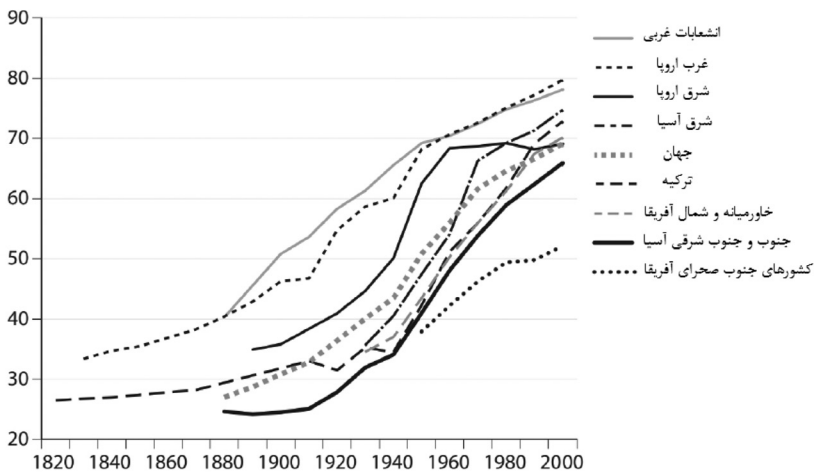
از آنجا که ظرف دو سده اخیر، بیشتر کشورهای جهان پیشرفت قابل توجهی را در بهبود سلامت

عمومی و درآمد سرانه تجربه کرده‌اند، ارزیابی تطبیقی تجربه ترکیه با سایر کشورها مفید خواهد بود. برآوردهای موجود به صورت خلاصه در نمودارهای ۲/۴ و ۲/۵ ارائه شده‌اند و با توجه به آنها می‌توان دید که امید به زندگی در بدو تولد در اروپای غربی و انشعابات غربی آنها طی سده نوزدهم افزایش یافته و در آستانه جنگ جهانی اول به ۴۵-۵۵ سال رسیده است. شواهد موجود در عین حال نشان می‌دهد که امید به زندگی در بدو تولد طی سده نوزدهم در کشورهای در حال توسعه افزایش ناچیزی را تجربه کرده یا تقریباً ثابت باقی مانده است. امید به زندگی در بدو تولد در آرژانتین که در آن زمان یکی از کشورهای پردرآمد محسوب می‌شد و ژاپن در آستانه جنگ جهانی اول به ترتیب ۴۵ و ۴۰ سال بود. میزان این شاخص در سایر مناطق آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی نیز در فاصله ۲۵-۳۲ سال متغیر بوده و در سال ۱۹۱۳ در روسیه ۳۲ سال بود. این برآوردها نشان می‌دهد که امید به زندگی در ترکیه در اواخر سده نوزدهم (که برآوردهایی برای آن وجود دارد) به میانگین کلی کشورهای در حال توسعه بسیار نزدیک شده بود یا شاید حتی اندکی از این میانگین بالاتر رفته بود (زیجدمان و دی سیلوا، ۲۰۱۴ صص ۱۰۶-۱۱۴).

امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه طی جنگ جهانی اول به شدت کاهش یافت. تلفات سنگین نظامی و قتل عام‌های متعدد و مرگ تعداد زیادی از ارامنه به همراه شواهدی که نرخ مرگ و میر بسیار بالاتری را حتی در میان مابقی مردم غیرنظامی نشان می‌دهد، بر کاهش امید به زندگی دست‌کم به زیر ۲۵ سال دلالت دارد. میزان این شاخص در ترکیه از دهه ۱۹۲۰ به بعد به تدریج زیاد شد و در اواسط دهه ۱۹۳۰ به ۳۵ سال و تا سال ۱۹۵۰ به ۴۴ سال افزایش یافت (۴۲ سال برای مردان و ۴۵ سال برای زنان). نقش دولت در بخش خدمات درمانی در سال‌های بین دو جنگ جهانی به تدریج پررنگ و پررنگ‌تر شد. تلاش برای از بین بردن بیماری‌های عفونی بزرگسالان مانند مالاریا و سل و همچنین برای بهبود بهداشت در مناطق شهری و به‌طور کلی کشف روش‌های درمانی بهتر به همراه پیشرفت‌های فنی خاصی مانند کشف آنتی‌بیوتیک‌ها به کاهش نرخ مرگ و میر کمک کرد. با این وجود، پیشرفت‌های ایجاد شده در مناطق شهری همچنان اندک بود و مناطق روستایی خاصی که اکثریت جمعیت کشور را در خود جای داده بودند، فقط بخش کوچکی از مخارج دولتی برای بهبود خدمات درمانی را دریافت می‌کردند.

ترکیه از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد در حوزه بهداشت و سلامت نیز همانند درآمد سرانه، پیشرفت بسیار سریعی را تجربه کرد. امید به زندگی از ۴۴ سال در سال ۱۹۵۰ به ۵۹

سال در ۱۹۸۰ (۵۷ سال برای مردان و ۶۱ سال برای زنان) افزایش یافت و در سال ۲۰۱۵ به ۷۶ سال (۷۳ سال برای مردان و ۷۹ سال برای زنان) رسید. به بیان دیگر، از پایان جنگ جهانی دوم به بعد، امید به زندگی ظرف هر دو سال معادل یک سال کامل افزایش یافت. اگرچه کاهش نرخ مرگ‌ومیر در سایر گروه‌های سنی نیز نقش موثری در این زمینه داشت، اما اصلی‌ترین عامل در افزایش امید به زندگی از سال ۱۹۵۰ به بعد، کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان به دلیل بیماری‌های عفونی بود که از ۲۰۰ مورد در هر هزار نوزاد در نزدیکی سال ۱۹۵۰ به ۱۲۵ مورد در سال ۱۹۸۰ کاهش پیدا کرد و در سال ۲۰۱۵ به ۱۲ مورد رسید. به طور کلی افزایش درآمد سرانه به همراه افزایش منابع دولتی و افزایش سطح دانش و پیشرفت روش‌های انجام کارها از علل اصلی این کاهش نرخ مرگ‌ومیر هستند. باین حال پس از پایان جنگ جهانی دوم سرعت کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان به مدت زمان بسیار طولانی بسیار پایین بود. مهم‌ترین علل تداوم نرخ مرگ‌ومیر بالای نوزادان، سطح آموزش پایین زنان در مناطق روستایی و وجود نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی بزرگ میان مناطق مختلف بود. تنها در دهه‌های بعد نرخ مرگ‌ومیر نوزادان در ترکیه کاهش قابل توجهی پیدا کرد و به سطح مرگ‌ومیر نوزادان در سایر کشورهای دیگر با درآمد سرانه یکسان رسید. کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان پس از پایان جنگ جهانی دوم همچنین به کاهش نرخ باروری زنان یا میانگین فرزندان هر زن منجر شد.



نمودار ۲/۴. امید به زندگی در زمان تولد در ترکیه، سال‌های ۱۸۲۰ تا ۲۰۱۵. منابع: برآوردهای مولفان برای ترکیه در سده نوزدهم، شورتر و مکورا ۱۹۸۳، زیجدمان و دی سیلوا ۲۰۱۴ برای ترکیه و جهان در سده بیستم.



نمودار ۲/۵. امید به زندگی در زمان تولد در ترکیه سال‌های ۱۸۲۰ الی ۲۰۱۵. منابع: برآوردهای مولفان برای ترکیه در سده نوزدهم، شورتر و مکورا ۱۹۸۳، زیجدمان و دی‌سیلوا ۲۰۱۴ برای ترکیه و جهان در سده بیستم.

افزایش سریع امید به زندگی و کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان همچنان با نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی همراه بود. در بیشتر سده بیستم در مناطق شهری نرخ مرگ‌ومیر نوزادان بسیار کمتر و امید به زندگی بسیار بالاتر از مناطق روستایی بود، زیرا مردم این مناطق دسترسی بهتری به خدمات درمانی داشتند و نرخ آموزش زنان این مناطق نیز بالاتر بود. امروزه نیز هم در زمینه نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و هم در زمینه امید به زندگی اختلاف قابل توجهی میان مناطق غربی پردرآمدتر و پیشرفته‌تر ترکیه و سایر مناطق این کشور به ویژه مناطق کردنشین وجود دارد. روند سریع شهرنشینی از دهه ۱۹۵۰ به بعد در کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و به‌طور کلی افزایش امید به زندگی در زمان تولد در این کشور نقش قابل توجهی داشته است. شهرنشینی همچنین به کاهش اختلافات منطقه‌ای میان نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و امید به زندگی در زمان تولد نیز کمک کرده است.

در دهه‌های اخیر، ترکیه در حال گذار از جوامعی با نرخ مرگ‌ومیر بالا به جوامعی با نرخ مرگ‌ومیر پایین‌تر بوده و یکی از علل اصلی این گذار کاهش بیماری‌های عفونی در میان نوزادان و کودکان این کشور بوده است. در واقع امروزه مرگ‌ومیر در کشور بیشتر در میان افراد مسنی روی می‌دهد که به بیماری‌های مزمنی مانند بیماری‌های قلبی عروقی و سرطان

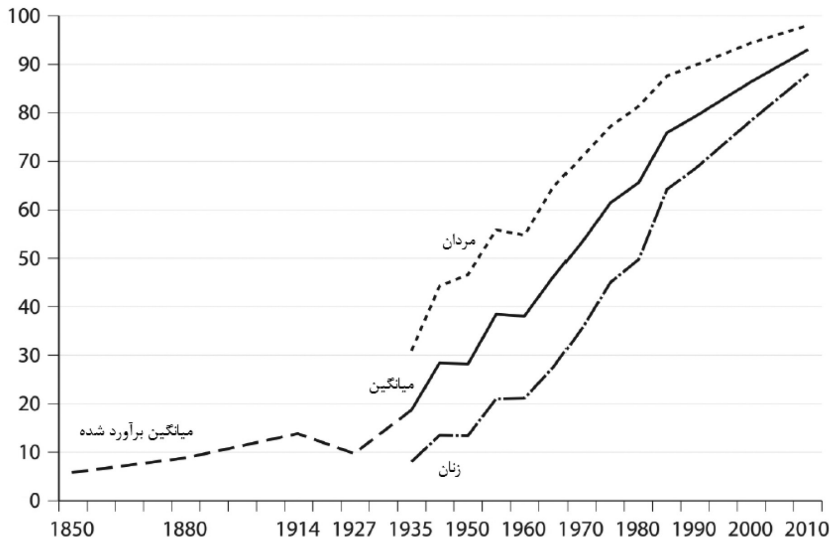
مبتلا هستند. با این حال، احتمال می‌رود که روند بهبود امید به زندگی در این کشور در دهه‌های پیش رو سرعت به مراتب کمتری پیدا کند زیرا کاهش نرخ مرگ‌ومیر نوزادان به منزله اصلی‌ترین عامل بهبود امید به زندگی در این کشور نقش کم‌رنگ‌تری خواهد داشت. روند کاهش نرخ مرگ‌ومیر بزرگسالان نیز سرعت به مراتب پایین و تأثیر کمتری در افزایش امید به زندگی در این کشور ایجاد خواهد کرد.

ترکیه تنها کشوری نبود که افزایش سریع امید به زندگی در زمان تولد را از دهه ۱۹۵۰ به بعد تجربه کرده است. از سال ۱۹۵۰ به بعد امید به زندگی در بدو تولد در کشورهای توسعه‌یافته با سرعت کمتری افزایش یافته و طی این مدت در مجموع ۱۵ تا ۲۰ سال به امید به زندگی این کشورها افزوده شده است. روند افزایش امید به زندگی در کشورهای در حال توسعه در مجموع سرعت به مراتب اندکی بالاتر داشت و طی همین دوره زمانی به میزان ۲۵ تا ۳۵ افزایش یافته است. تنها موارد استثنای مهم، کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا و روسیه بودند که کل افزایش امید به زندگی در بدو تولد در این کشورها از سال ۱۹۵۰ به بعد کمتر از ۲۰ سال بوده است. به بیان دیگر، از سال ۱۹۵۰ به بعد می‌توان یک همگرایی کلی را میان امید به زندگی ترکیه و سایر کشورهای در حال توسعه با کشورهای توسعه‌یافته مشاهده کرد. امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه از اواخر سده نوزدهم به بعد همواره کمتر از امید به زندگی کشورهای ایتالیا و اسپانیا واقع در جنوب اروپا یا کشورهای غرب اروپا بوده است. از سوی دیگر، امید به زندگی در ترکیه از اوایل سده بیستم به بعد غالباً بالاتر از امید به زندگی در کشورهای جنوب و جنوب شرقی آسیا، خاورمیانه، آفریقا و نزدیک به چین بوده است.

در این زمینه، توجه به رابطه میان تولید ناخالص داخلی سرانه و امید به زندگی مفید خواهد بود. در ترکیه رابطه علی قوی‌ای میان تولید ناخالص داخلی سرانه و امید به زندگی وجود دارد که پرستون نیز وجود چنین رابطه‌ای را پیش‌بینی کرده بود. اضافه‌براین، از موضع ترکیه به نسبت میانگین‌های جهانی تولید ناخالص داخلی و امید به زندگی در بدو تولد نیز می‌توان این رابطه را دنبال کرد. در بخش عمده‌ای از سال‌های سده نوزدهم که تولید ناخالص داخلی ترکیه بالاتر از میانگین جهانی بود امید به زندگی در بدو تولد در این کشور نیز بالاتر از میانگین جهانی باقی مانده بود. تولید ناخالص داخلی ترکیه و امید به زندگی در بدو تولد در این کشور طی بازه صد ساله حد فاصل سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۸۰ کمتر از میانگین جهانی بود. از سال ۱۹۸۰ به بعد، هم تولید ناخالص داخلی سرانه و هم امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه روند صعودی داشته است و مجدداً به بالای میانگین‌های جهانی بازگشته است (نمودار ۱/۲ در

فصل ۱ را با نمودار ۲/۵ مقایسه کنید).

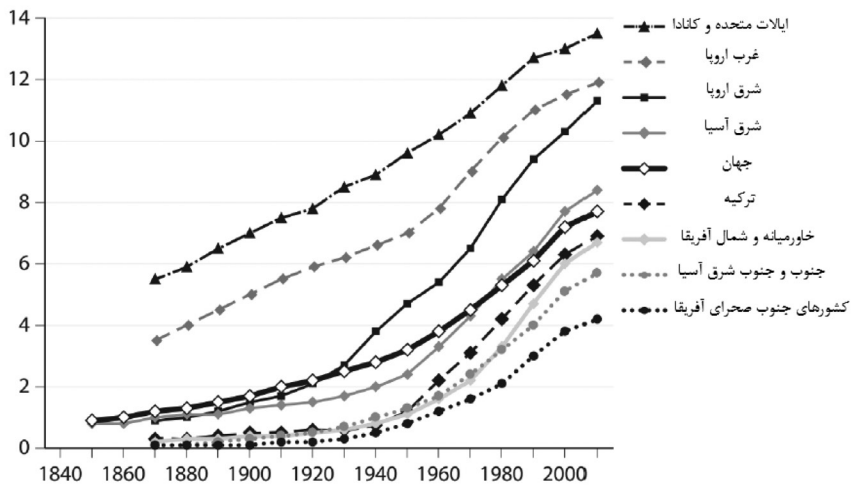
تجربه ترکیه در روند بهبود آموزش نیز الگوی کلی مشابهی دارد و طی سده نوزدهم با سرعت بسیار آهسته‌ای پیشرفت کرده، اما در سده بیستم و به‌ویژه از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد سرعت پیشرفت بسیار بالاتری پیدا کرده است. به‌رغم اصلاحات ایجاد شده در روند آموزش و پرورش این کشور طی سده نوزدهم، مدارس و فرستادن کودکان به مدرسه در میان مناطق روستایی این کشور که بخش بزرگی از جمعیت آن را دربرگرفته بودند، گسترش نیافت که در واقع علل اصلی آن محدودیت‌های مالی منطقه و عدم پذیرش سریع مدارس جدید از جانب جوامع مسلمان بود. براساس اطلاعات به جا مانده از تعداد دانش‌آموزان ترکیه در این دوران و سایر منابع، با اطمینان خاطر نسبتاً بالایی می‌توان گفت که نرخ سوادآموزی در میان گروه سنی بالاتر از پانزده سال این کشور طی این سده و تا آستانه جنگ جهانی اول از ۱۰٪ فراتر رفته بود. نرخ سوادآموزی در مناطق شهری، گروه‌های غیرمسلمان و مردان به‌طور قابل توجهی بالاتر از گروه‌های دیگر بود. در سال‌های میان دو جنگ جهانی، نرخ کلی سوادآموزی در ترکیه با سرعت بیشتری در حال افزایش بود، اما تلاش‌های دولت برای بهبود آموزش و پرورش همچنان بیشتر به مناطق شهری محدود می‌شد و بیش از ۸۰٪ مردم این کشور که در مناطق روستایی زندگی می‌کردند را دربرنمی‌گرفت. نرخ کلی سوادآموزی در سال ۱۹۵۰ در محدوده نزدیک به ۳۳٪ ثابت بود، اما تا سال ۱۹۸۰ به ۶۸٪ و تا سال ۲۰۱۰ به ۹۴٪ افزایش یافت. با این وجود، سرعت افزایش نرخ سوادآموزی در میان زنان همچنان پایین بود. در سال ۱۹۵۰، نرخ سوادآموزی در میان زنان بالای سن پانزده سال در ترکیه تنها در حدود ۱۹٪ بود و تا سال ۱۹۸۰ به ۵۵٪ رسید و پس از آن نیز تا سال ۲۰۱۰ به ۸۹٪ افزایش یافت (نمودار ۲/۶). از آنجا که داده‌های مرتبط با نرخ سوادآموزی بیشتر کشورهای در حال توسعه در دوره‌های اولیه در دسترس نبود، برای انجام مقایسه‌های بین‌المللی باید به شاخص پایه‌ای غف دیگری یعنی میانگین سال‌های حضور در مدرسه برای جمعیت بزرگسال بالای پانزده سال رجوع می‌کردیم. این شاخص نیز در ترکیه، هم طی سده نوزدهم و هم طی سال‌های میان دو جنگ جهانی و به‌رغم اصلاحات دولت در زمینه آموزش و پرورش که از سده نوزدهم آغاز شده‌اند، روند افزایشی بسیار آهسته‌ای داشته است. میانگین سال‌های حضور در مدرسه جمعیت بزرگسال این کشور در سال ۱۹۱۳ همچنان کمتر از ۱ سال باقی مانده بود و در سال ۱۹۵۰ صرفاً به ۱٫۵ سال رسید. این شاخص در کنار روند شهرنشینی و رشد اقتصادی تا سال ۱۹۸۰ به ۴٫۲ سال و در سال ۲۰۱۰ به ۷ سال (وان لیوون و وان لیوون لی، ۲۰۱۴، صص ۸۹-۹۶، نمودارهای ۲/۷ و ۲/۸) رسید.



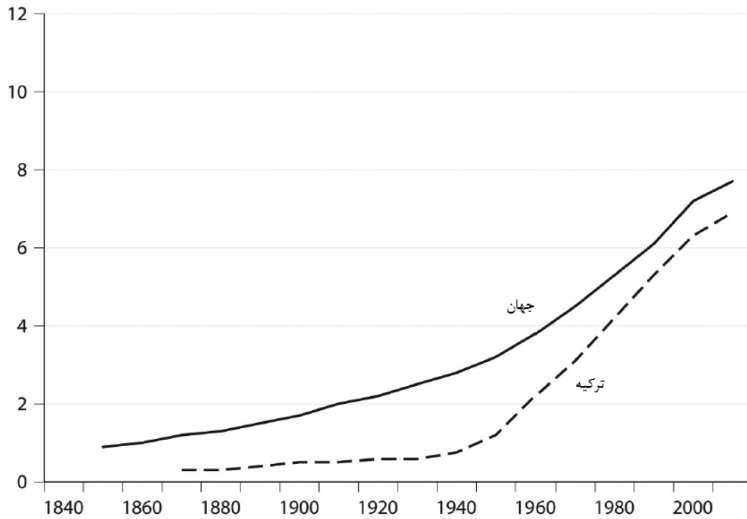
نمودار ۲/۶. نرخ سوادآموزی در ترکیه در ۱۸۵۰-۲۰۱۰ (%). منابع: برآوردهای مولفان براساس فورتن ۲۰۱۱ صص ۲۰-۲۱ برای دوران امپراتوری عثمانی، سری داده‌های رسمی براساس آمار منتشر شده از اداره آمار ترکیه در سال ۲۰۱۴ برای بازه زمانی سال ۱۹۲۷ به بعد محاسبه شده‌اند.

داده‌های حاصل از سایر مناطق جهان به صورت خلاصه در نمودار ۲/۷ ارائه شده‌اند و نشان می‌دهند که ترکیه در بخش عمده بازه زمانی دو سده اخیر، نه تنها از میانگین جهانی این شاخص پایه‌ای آموزش و پرورش عقب مانده بود، بلکه به میانگین کشورهای در حال توسعه دست نیافته بود. میانگین سال‌های حضور در مدرسه جمعیت بزرگسال ترکیه از سال ۱۸۲۰ به بعد از میانگین سال‌های حضور در مدرسه اسپانیا و ایتالیا واقع در جنوب اروپا و همچنین روسیه، کل کشورهای شرق اروپا، چین و کشورهای آمریکای لاتین پایین تر بود، اما از میانگین کشورهای هند، جنوب شرقی آسیا، خاورمیانه و کشورهای واقع در جنوب صحرای آفریقا بالاتر بود. به بیان دیگر، نرخ تحصیل در ترکیه طی دو سده اخیر کمتر از میانگین جهانی بود و از کشوری با ارزش تولید ناخالص داخلی سرانه یکسان نیز عقب مانده بود (نمودار ۲/۸). یکی از علل مهم این عملکرد ضعیف ترکیه تداوم نابرابری‌های جنسیتی در این کشور است. در ترکیه در حالی که نرخ سوادآموزی طی سده نوزدهم و بخش بزرگی از سده بیستم تا دهه ۱۹۸۰ پیوسته در حال افزایش بود، همچنان تبعیض جنسیتی بسیار بزرگی در زمینه آموزش وجود داشت. با این حال، در دهه‌های اخیر تبعیض‌های جنسیتی در این کشور به سرعت

در حال کاهش بود که این با روندهای موجود در بیشتر کشورهای در حال توسعه دیگر نیز همخوانی دارد. در میان سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ تعداد دانش‌آموزان دختر مدارس ابتدایی این کشور از ۸۰٪ تعداد کل دانش‌آموزان پسر افزایش یافت و تا سال ۲۰۱۰ با آنها برابر شد. جالب‌توجه است که تعداد دانش‌آموزان دختر دبیرستان‌ها و تعداد زنانی که از دانشگاه‌ها فارغ‌التحصیل شده‌اند نیز در همین بازه زمانی به ترتیب از ۳۲٪ دانش‌آموزان پسر به ۸۵٪ و از ۳۲٪ فارغ‌التحصیلان مرد به ۹۰٪ فارغ‌التحصیلان مرد رسید. در همین بازه زمانی، میانگین سال‌های حضور در مدرسه تمام زنان بزرگسال نیز از ۶۰٪ سال‌های حضور در مدرسه مردان به ۸۵٪ افزایش یافت. باین وجود، همان‌طور که در فصل ۱۲ بررسی خواهیم کرد، نرخ بالاتر حضور زنان در مدرسه طی دهه‌های اخیر به افزایش سریع نرخ مشارکت زنان در نیروی کار ختم نشده است.



نمودار ۲/۷. امید به زندگی در بدو تولد در ترکیه سال‌های ۱۸۵۰-۲۰۱۵. منابع: برآوردهای مولفان برای ترکیه تا سال ۱۹۱۳ بر اساس آمار آموزش اداره آمار امپراتوری عثمانی، وان لویین لی ۲۰۱۴ صص ۸۹-۹۶ برای آمار ترکیه از سال ۱۹۲۳ به بعد و برای آمار جهان.



نمودار ۲/۸. امید به زندگی در زمان تولد در ترکیه سال‌های ۱۸۵۰-۲۰۱۵. منابع: برآوردهای مولفان برای ترکیه تا سال ۱۹۱۳ بر اساس آمار آموزش اداره آمار امپراتوری عثمانی، وان لووین لی ۲۰۱۴ صص ۸۹ تا ۹۶ برای آمار ترکیه از سال ۱۹۲۳ به بعد و برای آمار جهان.

جدول ۲/۲. رتبه بین‌المللی ترکیه در توسعه انسانی از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰.

۲۰۱۰	۱۹۸۰	
۷۰/۱۸۷	۵۵/۱۲۴	تولید ناخالص داخلی سرانه
۸۰/۱۸۷	۱۲۹/۱۸۷	بهداشت و سلامت
۱۲۰/۱۸۷	۱۰۰/۱۴۰	آموزش
۹۴/۱۸۷	۶۴/۱۰۷	شاخص توسعه انسانی

منبع: برنامه توسعه ملل متحد، گزارش‌های توسعه انسانی سال‌های ۱۹۸۲ و ۲۰۱۲.

در دهه‌های اخیر داده‌های دقیق‌تری در مورد سلامت و آموزش افراد جامعه جمع‌آوری شده است و به همین دلیل می‌توان شاخص توسعه انسانی کشورهای مختلف را با یکدیگر مقایسه کرد. جدول ۲/۲ رتبه بین‌المللی شاخص توسعه انسانی ترکیه را در سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۱۰ نشان می‌دهد که سازمان ملل متحد منتشر کرده است. این شاخص‌ها نشان می‌دهند که ترکیه در هر دو زمینه سلامت و آموزش به پیشرفت‌های بزرگی دست یافته اما همچنان از کشورهایی با سطح تولید ناخالص داخلی مشابه بسیار عقب مانده است. در سال ۱۹۸۰،

ترکیه در جدول رتبه‌بندی تولید ناخالص داخلی سرانه از بین ۱۲۵ کشور جهان در رتبه ۵۵ قرار داشت و در جداول رتبه‌بندی وضعیت بهداشت و سلامت و آموزش نیز به ترتیب از میان ۱۸۷ کشور جهان در رتبه ۱۲۹ و از میان ۱۴۰ کشور جهان رتبه ۱۰۰ را داشت. در سال ۱۹۸۰، ترکیه در رتبه‌بندی شاخص توسعه انسانی که شاخص‌های تولید ناخالص داخلی سرانه، بهداشت و سلامت و آموزش را نیز شامل می‌شود از میان ۱۰۷ کشور جهان رتبه ۶۴ را داشت. در محاسبات و رتبه‌بندی‌های سال ۲۰۱۰ نیز الگوهای مشابهی را می‌توان مشاهده کرد. ترکیه در سال ۲۰۱۰ در جداول رتبه‌بندی تولید ناخالص داخلی سرانه، بهداشت و سلامت و آموزش از میان ۱۸۷ کشور جهان به ترتیب در رتبه ۷۰، ۷۷ و ۱۲۰ بود. ترکیه در رتبه‌بندی شاخص توسعه انسانی در سال ۲۰۱۰ نیز از میان ۱۸۷ کشور جهان در جایگاه ۹۴ بود.

رتبه‌بندی بین‌المللی ترکیه از نظر شاخص توسعه انسانی در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ بهبود یافته که یکی از علل اصلی آن کاهش سریع نرخ مرگ‌ومیر نوزادان در این کشور بوده است زیرا در گذشته نرخ مرگ‌ومیر نوزادان در ترکیه نسبت به کشورهای با سطح درآمد سرانه یکسان بسیار بالاتر بود، و کاهش این نرخ، بهبود رتبه این کشور از نظر بهداشت و سلامت را نیز در پی داشته است. در مقابل، در رتبه این کشور در زمینه آموزش هیچ بهبود قابل توجهی را نمی‌توان مشاهده کرد. یکی از علل اصلی کاهش رتبه ترکیه از نظر سطح آموزش مردم، تبعیض‌های جنسیتی شدید میان زنان و مردان در این کشور است. اگرچه نرخ ثبت‌نام زنان در مدارس در دهه‌های اخیر رشد چشمگیری داشته و به نقطه برابری با نرخ ثبت‌نام مردان نزدیک شده است، با این حال در سطح آموزش کل مردم این کشور همچنان اختلافات جنسیتی بسیار بزرگی وجود دارد. یکی از علل مهم دیگر رتبه بسیار پایین ترکیه از نظر بهداشت و سلامت و آموزش نابرابری‌های منطقه‌ای بزرگ در این کشور است زیرا در مناطق جنوب شرقی این کشور که بیشترشان کردنشین هستند، سطح بهداشت و آموزش و همچنین درآمد سرانه بسیار پایین‌تر از مناطق دیگر این کشور است.

شکی نیست که اختلافات جنسیتی و منطقه‌ای بزرگ به کاهش میانگین شاخص بهداشت و آموزش این کشور در گذشته منجر شده است. عملکرد ضعیف و پایین‌تر از میانگین‌های جهانی این کشور در زمینه‌های بهداشت و آموزش نیز به نوبه خود به رشد اقتصادی این کشور آسیب زده است. همین نابرابری‌های جنسیتی و منطقه‌ای و شاخص توسعه انسانی پایین‌تر از حد میانگین ترکیه امروزه نیز مانع بزرگی را برای توسعه اقتصادی این کشور ایجاد کرده است زیرا گذار این کشور به اقتصادهای مهارت‌محور و دانش‌بنیان با مولفه‌های فنی

قدرتمند را مشکل می‌سازد. در بخش‌های بعدی این کتاب که توسعه انسانی و نابرابری‌های جنسیتی و منطقه‌ای را در هر یک از این بازه‌های زمانی بررسی می‌کنیم، بار دیگر به این موضوع باز می‌گردیم.

جمعیت ترکیه از سال ۱۸۲۰ به بعد

در این بخش شواهدی را از منابع امپراتوری عثمانی، ترکیه و سایر منابع ارائه می‌کنیم و برای اولین بار چشم‌انداز جامعی از تغییر و تحول جمعیتی این منطقه که در داخل مرزهای امروزی ترکیه بوده را به دست می‌دهیم. همچنین نشان می‌دهیم که جمعیت ترکیه طی دو سده اخیر تقریباً هشت برابر شده و با سرعت اندکی بیش از سرعت رشد جمعیت جهان رشد کرده است، به نحوی که از ۱۰ میلیون نفر در سال ۱۸۲۰ به ۱۶/۵ میلیون نفر در آستانه جنگ جهانی اول رسیده و پس از آن نیز تا سال ۲۰۱۵ به ۷۹ میلیون نفر افزایش یافته است. در نتیجه، سهم ترکیه از جمعیت جهان طی دو سده اخیر نیز در محدوده ۱٪ در حال نوسان بوده است. در سال ۲۰۱۵، سهم این کشور در جمعیت جهانی فقط اندکی بالاتر از سهم این کشور در سال ۱۸۲۰ بود (جدول ۲/۳).

جمعیت ترکیه طی سه سده پیش از سال ۱۸۲۰ احتمالاً با سرعتی کمتر از سرعت رشد جمعیت جهان در حال افزایش بوده است. در حالی که جمعیت جهان و کشورهای اروپایی و آسیای طی سال‌های ۱۵۰۰-۱۸۲۰ تقریباً دو برابر شده، و جمعیت ترکیه فقط ۵۰٪ افزایش داشته و طی همین بازه تقریباً از ۶ میلیون نفر به ۹ میلیون نفر رسیده است. جمعیت ترکیه در مقایسه با سده‌های، پیشین طی سده نوزدهم با سرعت بیشتری رشد کرده و از ۹/۴ میلیون نفر در سال ۱۸۲۰ به ۱۶/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ رسیده است. سهم ترکیه از جمعیت جهانی در همین دوره در حدود ۹/۰٪ باقی مانده است. با این حال، به دلیل کاهش ۲۰٪ جمعیت ترکیه طی جنگ جهانی اول و سال‌های پس از پایان جنگ، سهم این کشور از جمعیت جهانی در نیمه دوم دهه ۱۹۲۰ کاهش یافت و به رقم ۷/۰٪ رسید که پایین‌ترین میزان سهم این کشور از جمعیت جهانی ظرف دو سده اخیر بوده است. جمعیت ترکیه سپس به ۲۰/۹ میلیون نفر در سال ۱۹۵۰ افزایش یافت و در سال ۱۹۸۰ به ۴۴/۴ میلیون نفر رسید و پس از آن در سال ۲۰۱۵ به ۷۹ میلیون نفر افزایش پیدا کرد. از دهه ۱۹۲۰ به بعد سهم ترکیه در جمعیت جهانی آهسته و پیوسته افزایش یافت و در سال ۲۰۱۵ به ۱/۱٪ رسید.

جدول ۲/۳. سهم ترکیه در جمعیت جهانی، ۱۸۲۰-۲۰۱۵

جدول ۲/۳ سهم ترکیه در جمعیت جهان، ۱۸۲۰ تا ۲۰۱۵			
سهم ترکیه	جمعیت جهان	جمعیت ترکیه	سال
درصد	میلیون	میلیون	
0.89	1055	9.4	1820
0.93	1400	13.0	1880
0.92	1800	16.5	1913
0.70	2000	13.9	1927
0.83	2520	20.8	1950
1.00	4435	44.4	1980
1.08	7300	79.0	2015

منابع: ترکیه، سازمان آمار ترکیه ۲۰۱۴ برای داده‌های ترکیه از سال ۱۹۲۷ به بعد، برای داده‌های دوره‌های پیشین ترکیه به متن کتاب رجوع کنید، برای داده‌های مرتبط با جمعیت جهانی به لی‌وی باجی ۲۰۱۷ رجوع کنید.

مهاجرت و رشد جمعیت طی سده نوزدهم

در حالی که بسیاری از آمارهای امپراتوری عثمانی در سده نوزدهم شامل اطلاعات بسیار مفیدی است، اما به دلیل محدودیت‌های مختلف آنها نمی‌توان سری زمانی داده‌های قابل اعتمادی را از آنها برای جمعیت ترکیه در سده نوزدهم استخراج کرد. به همین دلیل، بررسی خود را با برآورد جمعیت ترکیه در سال ۱۹۱۴ آغاز می‌کنیم و سپس با بازگشت به عقب تا سال ۱۸۲۰ و در نظر گرفتن اطلاعات موجود از منابع مختلف- از جمله آمار امپراتوری عثمانی- روند تغییرات جمعیت این کشور را بررسی خواهیم کرد. بررسی خود را به پیروی از روش کار شورتر با برآورد جمعیت منطقه‌ای که در مرزهای فعلی ترکیه قرار گرفته است در سال ۱۹۱۴ به میزان ۱۶/۵ میلیون نفر آغاز می‌کنیم، اگرچه برآوردهای بالاتر و پایین‌تری از جمعیت این منطقه در این بازه زمانی نیز وجود دارد (الدم، ۱۹۷۰، صص ۴۹-۶۵؛ شاو، ۱۹۷۸ صص ۳۲۵-۳۳۸، کوآتارت^۱، ۱۹۹۴ صص ۷۷۷-۷۹۷، مک‌کارتی^۲، ۱۹۸۳، ۲۰۰۲، بهار ۱۹۹۶ صص ۲۱-۶۶، شورتر و مکورا، ۱۹۸۳ صص ۲۱-۶۶، شورتر، ۱۹۸۵). سپس این برآوردها را با توجه به سه فرایند اصلی مهاجرت و کوچ و رشد ناشی از پویایی‌های درونی خود جمعیت کشورها تا سال ۱۸۲۰ به عقب تعمیم می‌دهیم. در سراسر سده نوزدهم جمعیت مسلمانان از مناطقی که از این امپراتوری جدا شده بودند یا مناطق اطراف این امپراتوری مانند کریمه و قفقاز و همچنین

^۱ Quataert
^۲ McCarthy

مناطق حوزه بالکان و جزایر دریای اژه به مناطق واقع در مرزهای فعلی کشورهای امروزی ترکیه، رومانی، بلغارستان، سوریه، اردن و اسرائیل مهاجرت کردند. جریان مهاجرت این افراد طی جنگ‌های بزرگ و پس از پایان این جنگ‌ها مانند بازه‌های زمانی ۱۸۵۶-۱۸۶۶، ۱۸۷۷-۱۸۹۰ و ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ شدت بیشتری پیدا کرد، اما در دوره‌های دیگر نیز همچنان ادامه داشت. بیشتر این مهاجران از مناطق روستایی می‌آمدند و دولت امپراتوری عثمانی نیز به آنها زمین می‌داد و آنها را در مناطق روستایی سراسر امپراتوری خود جای می‌داد (کارپات، ۱۹۸۵a، صص ۶۰-۷۷). طی دهه‌های منتهی به آغاز جنگ جهانی اول موج دیگری از مهاجرت روی داد که غالباً از مهاجرت یونانیان و ارمنی‌ها به اروپا و به ویژه کشورهای آمریکایی تشکیل می‌شد. باین وجود، تعداد این مهاجرین بسیار کمتر از افرادی بود که از خارج از مرزهای این کشور به داخل آن مهاجرت می‌کردند (کارپات، ۱۹۸۵b).

هنگام تعمیم برآورد جمعیت سال ۱۹۱۴ به عقب و تا سال ۱۸۲۰ با این ریسک روبه‌رو می‌شویم که برآورد بیشتر از واقع جریان ورودی مهاجران ممکن است به برآورد کمتر از واقع میزان کل جمعیت این کشور در سال ۱۸۲۰ یا نرخ رشد داخلی جمعیت کلی این کشور بیانجامد. بنابراین، با ایجاد توازن مناسب میان این نگرانی‌های مختلف و توجه به آمار امپراتوری عثمانی، جریان ورودی کلی مهاجران به ترکیه را در بازه زمانی میان سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۹۱۴ در حدود ۴ میلیون نفر برآورد کردیم (پاموک، ۱۹۸۷ صص ۲۰۵-۲۰۷). این مسئله به معنای آن است که نیمی از کل رشد جمعیت ترکیه طی سده پیش از جنگ جهانی اول از مهاجرت افراد بود. جدول ۲/۴ همچنین برخی برآوردهای اضافی را برای جمعیت کلی سال‌های معیار ارائه می‌کند که با توجه به آنها می‌توان به نوسانات مهاجرت پی برد.

جدول ۲/۴. جمعیت منطقه‌ای که در داخل مرزهای فعلی ترکیه قرار دارد در بازه زمانی میان سال‌های ۱۸۲۰ و ۲۰۱۵.

سال	کل جمعیت	نرخ سالانه افزایش جمعیت
سال	میلیون	درصد
۱۸۲۰	۹/۴	----
۱۸۴۰	۱۰/۰	۰/۳
۱۸۶۰	۱۰/۸	۰/۴
۱۹۰۰	۱۳/۰	۰/۹
۱۹۱۴	۱۴/۸	۰/۷
۱۹۲۷	۱۳/۹	۰/۷
۱۹۴۰	۱۷/۸	-۱/۳
۱۹۵۰	۲۰/۹	۱/۹
۱۹۶۰	۲۷/۸	۱/۶
۱۹۷۰	۳۵/۶	۲/۹
۱۹۸۰	۴۴/۴	۲/۵
۱۹۹۰	۵۵/۱	۲/۲
۲۰۰۰	۶۴/۳	۱/۶
۲۰۱۰	۷۳/۰	۱/۳
۲۰۱۵	۷۹/۰	۱/۵

منابع: ترکیه، سازمان آمار ترکیه ۲۰۱۴ برای داده‌های سال ۱۹۲۷ به بعد، همچنین برای داده‌های سال‌های پیشین نیز به متن کتاب رجوع کنید.

نکته: برآوردهای بالا، جمعیت منطقه کارس اردهان^۱ که در اواخر سده نوزدهم به امپراتوری عثمانی تعلق نداشت، اما امروزه در داخل مرزهای ترکیه قرار دارد و منطقه‌هاتای طی سال‌های میان دو جنگ جهانی را نیز شامل می‌شود. برآوردهای سده نوزدهم حاشیه خطای بزرگ‌تری دارند.

جدول ۲/۴ به وضوح نشان می‌دهد که روند جدی رشد جمعیت در سده نوزدهم در تقابل مستقیم با دوره‌های پیشین قرار دارد. در حالی که جمعیت ترکیه طی سه سده پیش از سال ۱۸۲۰ به میزان ۵۰٪ افزایش یافته بود، اما طی یک سده بعد تا پیش از شروع جنگ جهانی اول تقریباً دو برابر شد. حتی اگر بخش بزرگی از این افزایش جمعیت از مهاجرت مردم مناطق دیگر به داخل ترکیه حاصل شده باشد نیز تحول حیاتی مهمی را نشان می‌دهد که طی سده

^۱ Kars-Ardahan

نوزدهم در این کشور روی داده است. کاهش بیماری‌های همه‌گیر و جنگ‌ها و ثبات و امنیت سیاسی بیشتری که هم پیش از اجرای اصلاحات تنظیمی و هم پس از اجرای این اصلاحات در این منطقه صورت گرفت به احیای اقتصادی، افزایش درآمدها و افزایش جمعیت این منطقه کمک کردند. با این وجود، ترکیه طی سده نوزدهم همچنان یک کشور کم جمعیت بود. برای مثال تراکم جمعیت این کشور پیش از جنگ جهانی اول به مراتب کمتر از اکثر کشورهای اروپایی بود.

تلفات جمعیت طی جنگ جهانی اول و سال‌های پس از جنگ

ما برآورد کرده‌ایم که در سال ۱۹۱۴ در حدود ۲۰ تا ۲۲ درصد از جمعیت یا تقریباً ۳/۳ تا ۳/۶ میلیون نفر از مردمی که در منطقه واقع در داخل مرزهای فعلی ترکیه زندگی می‌کردند اقوام غیرمسلمان (یونانیان، ارمنه، مسیحی‌ها و یهودیان) بودند. جوامع یونانی و ارمنی هر یک حدود ۱/۵ میلیون نفر جمعیت داشتند، در حالی که سایر گروه‌های قومی و مذهبی کوچک‌تر بودند. اکثریت یونانیان در مناطق غربی و مرکزی آناتولی و شرق دریای سیاه زندگی می‌کردند و اکثریت ارمنه در شرق آناتولی ساکن بودند و هر دوی این گروه‌ها غالباً در مناطق روستایی سکونت داشتند و به کشاورزی مشغول بودند. با این وجود، در مقایسه با جمعیت مسلمانان، بخش بیشتری از یونانی‌ها و ارمنه طی سده نوزدهم ساکن مناطق شهری بودند. تمام جمعیت یهودیان که برآورد می‌شود در حدود ۳۰۰ هزار نفر بودند نیز در مناطق شهری و غالباً غرب این منطقه زندگی می‌کردند (الدم، ۱۹۷۰، صص ۴۹-۶۵، بهار، ۱۹۹۶، صص ۲۱-۶۶، مک‌کارتی، ۱۹۸۳، ۲۰۰۲).

جمعیت ترکیه در سال‌های ۱۹۱۴ و ۱۹۲۵ به دلیل تأثیرات جنگ‌ها و تعارضات قومی تحولات بزرگی را تجربه کرد. کل تلفات جمعیت طی این دوره بیش از ۳ میلیون نفر یا نزدیک به ۲۰٪ از کل جمعیت برآورد شده است. از میان کل این تلفات جمعیتی تلفات جمعیت مسلمانان طی دوران جنگ به ویژه طی دوران جنگ جهانی اول نزدیک به ۱/۵ میلیون نفر برآورد شده است. کاهش جمعیت غیرمسلمانان حتی به مراتب بیشتر از جمعیت مسلمانان است. سهم جمعیت غیرمسلمان در کل تلفات جمعیتی به سرعت از ۲۰ تا ۲۲ درصد در سال ۱۹۱۴ به نزدیکی ۳٪ در زمان اولین سرشماری ترکیه در سال ۱۹۲۷ کاهش پیدا کرد. در نتیجه این تغییرات بزرگ، جمعیت ترکیه در سال ۱۹۲۵ به مراتب کمتر از سال ۱۹۱۴ شده و از نظر مذهبی نیز همگنی بیشتری پیدا کرده بود.

جمعیت ارامنه در منطقه‌ای که در داخل مرزهای فعلی ترکیه قرار داشت تقریباً از ۱/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۱۴ کاهش یافت و به کمتر از ۲۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۲۷ رسید. علت اصلی این کاهش بزرگ جمعیت ارامنه را می‌توان قتل عام آنها به وسیله دولت و مرگ‌های ناشی از فرمان دولت در سال ۱۹۱۵ برای کوچ اجباری آنها از استانبول به صحرای سوریه به حساب آورد. تعداد زیادی از ارامنه طی این مهاجرت اجباری به دلیل حملات و گرسنگی و بیماری جان خود را از دست دادند. برخی دیگر از آنها نیز به ارمنستان واقع در شرق این منطقه یا سوریه و لبنان که در جنوب این کشور قرار گرفته‌اند فرار کردند. پس از اشغال بخش بزرگی از آناتولی از جانب روسیه که در سال ۱۹۱۵ آغاز شد، تعداد بیشتری از مردم ارمنی یا مسلمان در درگیری‌ها جان خود را از دست دادند. در سال ۱۹۱۵ و سال‌های پس از آن بسیاری از کودکان ارمنی که والدین خود را از دست داده بودند، به‌ویژه دختر بچه‌ها در ترکیه باقی ماندند و خانواده‌های کرد و ترک مسئولیت سرپرستی آنها را برعهده گرفتند.

جمعیت یونانی‌های مقیم در منطقه واقع در مرزهای فعلی ترکیه نیز طی جنگ‌ها و گذار این کشور از امپراتوری عثمانی به دولت-ملت به شدت کم شد. در سال ۱۹۱۳ و پس از جنگ‌های بالکان که به مهاجرت تعداد زیادی از مسلمانان ترکیه انجامید، برخی از یونانیان تحت فشارهای دولت امپراتوری عثمانی مجبور به ترک تراس^۱ و غرب آناتولی شدند. در سال ۱۹۲۲ و پس از شکست ارتش اشغال‌گر یونان و پیشروی ارتش ترکیه به سمت شهر بندری از میر^۲، تعداد بیشتری از یونانیان این منطقه را ترک کردند. طی مذاکرات صلح لوزان^۳ در سال ۱۹۲۳ دولت‌های ترکیه و یونان تصمیم گرفتند تا به جز مسلمانانی که در غرب تراس یونان و یونانیان ارتدوکسی که در استانبول ساکن بودند، مابقی جمعیت مسلمانان ساکن در یونان را با مابقی یونانیان ارتدوکس ساکن در ترکیه مبادله کنند. به موجب این موافقت‌نامه در مدت کوتاهی بیش از یک میلیون یونانی ساکن در ترکیه از جمله افرادی که پیش از این ترکیه را ترک کرده بودند به یونان مهاجرت کردند، در حالی که ۴۰۰ هزار نفر از مسلمانان یونان نیز این کشور را به مقصد ترکیه ترک کردند (آن، ۱۹۹۵، مک‌کارتی ۲۰۰۲، بیلدیریم ۲۰۰۶، صص ۸۷-۱۸۸).

رشد جمعیت و شهرنشینی در سده بیستم

جمعیت ترکیه در مابقی سال‌های سده بیستم با سرعت بیشتری رشد کرد. نرخ رشد سالانه

۱ Thrace
۲ Izmir
۳ Lausanne

جمعیت ترکیه در سال‌های میان دو جنگ جهانی در حدود ۹/۱٪ برآورد شده است. به دلیل کاهش نرخ مرگ‌ومیر پس از جنگ جهانی دوم نیز نرخ سالانه رشد جمعیت این کشور افزایش یافت و تا دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ به ۹/۲٪ رسید. با این حال، به دلیل کاهش سریع نرخ باروری زنان از آن زمان تاکنون سرعت رشد جمعیت این کشور روند نزولی داشته است. میانگین نرخ سالانه رشد جمعیت طی اولین دهه سده بیستم در حدود ۳/۱٪ برآورد شده است.

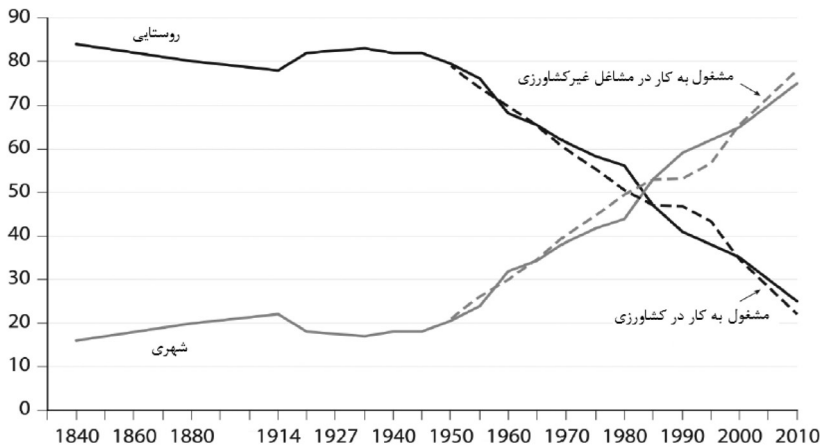
یک سده پیش از آغاز جنگ جهانی اول نزدیک به نیمی از افزایش جمعیت این منطقه ناشی از مهاجرت افراد به این منطقه بوده است. با این حال، از دهه ۱۹۲۰ به بعد نقش مهاجرت در رشد جمعیت این کشور کمرنگ‌تر شده است. برآورد می‌شود پس از تبادل جمعیتی در دهه ۱۹۲۰، نزدیک به ۲ میلیون نفر از مسلمانان کشورهای حوزه بالکان و به ویژه بلغارستان و یوگوسلاوی طی یک سده بعدی به این منطقه مهاجرت کرده باشند (کریسچی^۱، ۲۰۰۸ صص ۱۷۵-۱۹۸). موج‌های بزرگ دیگر مهاجرت نیز تنها در سال‌های اخیر روی داده‌اند. حد فاصل سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۵ نزدیک به ۳ میلیون نفر از مردم سوریه به دلیل جنگ داخلی این کشور به ترکیه مهاجرت کردند. در حالی که اغلب این افراد به احتمال زیاد برای مدت زمان طولانی در ترکیه باقی خواهند ماند و در آنجا زندگی خواهند کرد، اما در آمار رسمی جمعیت ترکیه به عنوان ساکنین این کشور درج نمی‌شوند.

از سوی دیگر، نزدیک به ۴ میلیون نفر از مردم ترکیه نیز در بازه زمانی سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۳ به عنوان کارگر یا خویشاوندان کارگران به آلمان و سایر کشورهای غرب اروپا مهاجرت کرده‌اند. البته، همه این مهاجران مهارت‌ها یا آموزش مناسب نداشتند و بسیاری از آنها اهل مناطق روستایی بودند. در همین زمان، جمعیت ترکیه به سرعت در حال افزایش بود و تعداد زیادی از مردم از مناطق روستایی به مناطق شهری مهاجرت کردند. در نتیجه، کوچ این افراد به اروپا به کمبود نیروی کار در اقتصاد ترکیه نینجامید. روی هم رفته، افزایش جمعیت ترکیه توانست تأثیر شهرنشینی بر اقتصاد این کشور را به مدت چند دهه کاهش دهد. پس از آنکه کشورهای غرب اروپا به دلیل رکود اقتصادی سال ۱۹۷۳ از پذیرش مهاجران بیشتر امتناع کردند، نرخ مهاجرت به این کشورها به سرعت کاهش یافت (ترکیه، سازمان آمار ترکیه ۱۹۹۵، دانشگاه حاجی تپه^۲، موسسه پژوهش‌های جمعیت‌شناختی^۳، ۲۰۰۸ صص ۱-۲۵).

^۱ Kirisci

^۲ Hacettepe

^۳ Institute of Population Studies



نمودار ۲/۹. شهرنشینی و جابه‌جایی نیروی کار از کشاورزی به مشاغل دیگر، ۱۸۴۰-۲۰۱۰ (سهم هر دسته از کل جمعیت و کل نیروی کار به شکل درصد نشان داده شده است). منابع: برآوردهای مولفان برای دوره زمانی پیش از سال ۱۹۱۳ بر اساس خلاصه داده‌های آمار جمعیت‌شناختی در کارپات ۱۹۸۵a و ایزاوی ۱۹۸۰، صص ۳۴ الی ۳۵. سری داده‌های رسمی سازمان آمار ترکیه ۲۰۱۴ برای دوره پیش از سال ۱۹۲۷.

یکی از مهم‌ترین تحولات جمعیتی ترکیه از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد شهرنشینی بوده است. طی سده نوزدهم نرخ شهرنشینی در ترکیه که در این کتاب به شکل سهم جمعیت کل مراکز شهری با حداقل ده هزار سکنه تعریف می‌شود، در آستانه جنگ جهانی اول با اندکی افزایش از ۱۸٪ به ۲۳٪ رسیده بود (نمودار ۲/۹). کاهش شدید جمعیت طی جنگ جهانی اول و سال‌های پس از آن، از جمله از بین رفتن بیشتر جمعیت ارمنه و یونانی‌های ترکیه که بیشتر از جمعیت‌های دیگر شهرنشین بودند، به کاهش شدید سهم جمعیت شهرنشین به ۱۷٪ منجر شد و تا پایان جنگ جهانی دوم نیز در همین محدوده باقی ماند. موج قوی مهاجرت از مناطق روستایی به شهری پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد و امروزه نیز همچنان ادامه دارد. در سال ۱۹۵۰، اکثر جمعیت ترکیه همچنان در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و سهم مراکز شهری با حداقل ۱۰ هزار سکنه در کل جمعیت کشور کمتر از ۱۸٪ بود. برآورد شده است که طی بازه زمانی سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰ نزدیک به ۱۰ میلیون مرد و زن و کودک که اکثر آنها کمتر از سی سال سن داشتند از مناطق روستایی به مناطق شهری مهاجرت کرده‌اند و در بازه زمانی سال‌های ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۵ نیز ۱۲ تا ۱۵ میلیون نفر دیگر نیز به آنها اضافه شده‌اند. در نتیجه، تعداد افراد ساکن در مراکز شهری با حداقل جمعیت ده هزار نفر بیش از

۱ محاسبات ما برای دوره امپراطوری عثمانی بر اساس ایزاوی ۱۹۸۰ صفحات ۳۴-۳۵ انجام شده است. برای دوره جمهوری به آمار سازمان آمار ترکیه ۲۰۱۴ رجوع کنید.

پانزده برابر شد و از جمعیتی کمتر از ۴ میلیون نفر در سال ۱۹۵۰ به ۲۰ میلیون نفر در سال ۱۹۸۰ و سپس به ۶۰ میلیون نفر در سال ۲۰۱۵ رسید. سهم این مراکز در کل جمعیت ترکیه یا نرخ شهرنشینی از ۴۵٪ در سال ۱۹۸۰ به ۸۰٪ در سال ۲۰۱۵ رسید.

علل اقتصادی، عامل اصلی مهاجرت منطقه‌ای و روستایی به مناطق شهری بوده است. عدم مالکیت اراضی کشاورزی و بیکاری، جزء اصلی‌ترین عوامل مهاجرت از مناطق روستایی رتبه‌بندی شده‌اند. با این حال، چشم‌انداز دستیابی به حقوق بالاتر و آموزش و خدمات درمانی بهتر حداقل برای فرزندان مهاجران نیز آنها را جذب مناطق شهری کرده است. موج مهاجرت غالباً از مناطق روستایی فقیرتر شرق و شمال ترکیه که در امتداد ساحل دریای سیاه قرار گرفته‌اند و غالباً به کشاورزی مشغول‌اند به سمت مناطق شهری پیشرفته‌تر غرب ترکیه یعنی مناطق مارمارا^۱ و ساحل دریای اژه سرازیر شده و بخش کوچکی از آن به سمت جنوب این کشور و ساحل دریای مدیترانه رفته است. سهم چهار منطقه واقع در بخش‌های شرقی، شمالی و مرکزی این کشور که موجی از مهاجران را به سمت مناطق شهری می‌فرستند در کل جمعیت این کشور از ۶۱٪ در سال ۱۹۵۰ به ۵۴٪ در سال ۱۹۸۰ و ۴۱٪ در سال ۲۰۱۵ کاهش یافت. در مقابل، سهم مناطق دریافت‌کننده مهاجران یعنی مناطق مارمارا و ساحل دریای اژه و مناطق ساحلی دریای مدیترانه در غرب و جنوب این کشور در کل جمعیت آن از ۳۹٪ در سال ۱۹۵۰ به ۴۶٪ در سال ۱۹۸۰ و ۵۹٪ در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است. جریان قوی مهاجرت، اختلافات بزرگ درآمد سرانه مناطق مختلف این کشور را از بین نبرد، اما تضمین می‌کرد که عقب‌افتادگی مناطق شرقی و جنوب شرقی این کشور از مناطق دیگر تشدید نشود (کردار^۲ و ساراج‌اوغلو^۳، ۲۰۰۸ صص ۵۴۵-۵۶۶).

بنابراین، تغییر سریع نوع جمعیت ترکیه از مردمانی روستایی به شهری از پایان جنگ جهانی دوم به بعد با تغییری به همان اندازه چشمگیر در نیروی کار این کشور از نیروی کار کشاورزی و با بهره‌وری پایین به نیروی کار صنعتی و خدماتی و گذار به عصر نرخ رشد اقتصادی بالاتر متناظر بود. در نتیجه، سهم کشاورزی در نیروی کار و اشتغال این کشور از ۸۰٪ در سال ۱۹۵۰ به ۲۰٪ در سال ۲۰۱۵ کاهش یافت. در همین بازه زمانی سهم بخش کشاورزی ترکیه در تولید ناخالص داخلی این کشور از ۴۰٪ به ۱۰٪ کاهش پیدا کرد.

یکی از فرایندهای مهمی که از پایان جنگ جهانی دوم به بعد همراه با روند شهرنشینی سریع

۱ Marmara
۲ Kirdar
۳ Saracoglu

این کشور روی داد گذار جمعیت‌شناختی از کشوری با نرخ زاد و ولد و مرگ‌ومیر بالا به کشوری با نرخ زاد و ولد و مرگ‌ومیر پایین بود. اگرچه روند کاهش نرخ مرگ‌ومیر از همان سال‌های میان دو جنگ جهانی آغاز شد، اما باید عصر پس از جنگ جهانی دوم را به عنوان عصر گذار جمعیت‌شناختی ترکیه به حساب آورد. با گسترش امکانات پزشکی و فن‌آوری‌های جدید، افزایش درآمدها و تغذیه بهتر مردم، نرخ مرگ‌ومیر به تدریج از سال ۱۹۵۰ به بعد کاهش یافت. با این وجود، کاهش نرخ زاد و ولد در ترکیه اندکی دیرتر آغاز شد، اما به همان اندازه چشمگیر بود. کل نرخ باروری زنان که به صورت میانگین تعداد نوزاد زنده متولد شده از مادر تعریف می‌شود، از بیش از ۶ نوزاد زنده در دهه ۱۹۵۰ به کمتر از ۴ نوزاد زنده در دهه ۱۹۸۰ و ۲٫۱ نوزاد زنده در سال ۲۰۱۰ کاهش یافت. در اینجا نیز درست همانند نرخ مرگ‌ومیر اختلافات زیادی را میان نرخ زاد و ولد و باروری زنان در مناطق مختلف این کشور، میان مناطق روستایی و شهری، غرب و شرق ترکیه شاهد هستیم، اما این اختلافات از سال ۱۹۸۰ به بعد روند نزولی داشته‌اند (شورتز و مکورا، ۱۹۸۳، صص ۱۵-۱۰۱، سازمان آمار دولتی ترکیه ۱۹۹۵، موسسه پژوهش‌های جمعیت‌شناختی دانشگاه حاجی‌تپه ۲۰۰۸، صص ۲۶-۳۵). واضح است که حتی اگر گذار جمعیت‌شناختی ترکیه همچنان تکمیل نشده باشد، این کشور دهه‌هایی که سریع‌ترین نرخ کاهش مرگ‌ومیر و باروری زنان را داشته‌اند کاملاً پشت‌سر گذاشته است.

یکی از پیامدهای مهم گذار جمعیت‌شناختی تغییر ساختار سنی جمعیت کشور بوده است. پس از پایان جنگ جهانی دوم در حالی که نرخ زاد و ولد همچنان بالا بود، نرخ مرگ‌ومیر کشور به تدریج کاهش پیدا می‌کرد، در حالی که سهم بالایی در جمعیت این کشور داشتند و سهمشان در حال افزایش بود. با این حال، به دلیل کاهش نرخ زاد و ولد در سال‌های بعد، سهم جوانان در جمعیت این کشور در سال‌های اخیر روند نزولی داشته است. از این رو، میانه سن جمعیتی ترکیه از ۲۰ سال در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰ به ۳۱ سال در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است. سهم جمعیت در سن کار ترکیه یعنی ۱۵-۶۴ سال در کل جمعیت این کشور در حال افزایش بوده است و برای چند دهه بعد نیز افزایش خواهد یافت. همراه با مسن‌تر شدن جمعیت ترکیه، سهم افراد بالای ۶۵ سال در کل جمعیت این کشور نیز در دهه‌های اخیر افزایش یافته و از ۸٫۵٪ در سال ۱۹۸۰ به ۱۱٫۶٪ در سال ۲۰۱۵ رسیده است و انتظار می‌رود در دهه‌های بعد با سرعت بیشتری همچنان افزایش یابد (بهار، ۲۰۰۶، صص ۱۷-۳۱).

فصل ۳

نهادها و گذشته عثمانی

نهادها و توسعه اقتصادی

تفاوت‌های بلندمدت روند توسعه اقتصادی در شرایط تاریخی متفاوت را چگونه می‌توان توضیح داد؟ از دهه ۱۹۸۰ به بعد، تحقیقات مختلف و همچنان در حال تکامل، بار دیگر این استدلال را تجدید کردند که نهادها نقش مهمی در ترویج مبادلات بازاری، تجارت، صنعتی شدن و رشد اقتصادی ایفا می‌کنند. نورث^۱، گریف^۲، عجم‌اوغلو^۳، رابینسون^۴ و محققان دیگر پیوسته بر اهمیت نهادهای رسمی و غیررسمی یا قوانین نوشته و نانوشته جامعه و نحوه اجرای آنها تأکید داشته‌اند، زیرا انگیزه‌های سرمایه‌گذاری سرمایه‌گذاران را تحت تأثیر قرار می‌دهند. آنها بینش‌های نظری و عملی باارزشی در مورد توسعه نهادها، پیامدهای بلندمدت آنها و رابطه‌شان با دولت‌سازی ارائه کرده‌اند (نورث ۱۹۸۱، ۱۹۹۰، هال^۵ و سوسکیس^۶، ۲۰۰۱، گریف^۶، ۲۰۰۶، عجم‌اوغلو، جانسون^۷ و رابینسون، ۲۰۰۱، ۲۰۰۵، هیلمن^۸، ۲۰۱۳).

در نیمه اول این فصل، پژوهش‌های اخیر انجام شده در مورد نقش نهادها در توسعه اقتصادی

۱ North
 ۲ Greif
 ۳ Acemoglu
 ۴ Robinson
 ۵ Hall
 ۶ Soskice
 ۷ Johnson
 ۸ Hillman

بلندمدت را بررسی خواهیم کرد. در ادامه نیز تغییرات نهادی و توسعه اقتصادی ترکیه در عصر امپراتوری عثمانی را در سده‌های پیش از انقلاب صنعتی بررسی می‌کنم. استدلال می‌کنم که اگرچه نهادها یگانه موضوع مهم محسوب نمی‌شوند، اما بررسی نقش آنها برای درک تجربه ترکیه در زمینه رشد اقتصادی و توسعه انسانی طی دو سده اخیر اهمیت اساسی دارد.

ادبیات اقتصاد و تاریخ اقتصادی نیز میان سرچشمه‌های محتمل و عمیق‌تر رشد اقتصادی تمایز مرتبط و مهمی قائل می‌شود. عوامل محتمل، در واقع، به نقش موثر افزایش عوامل تولید، زمین، نیروی کار و سرمایه و افزایش بهره‌وری اشاره دارند. علل عمیق‌تر نیز به شرایط محیط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تاریخی اشاره دارند که سرعت رشد عوامل تولید و بهره‌وری را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در حالی که پژوهش در مورد نهادهای اجتماعی همچنان در مراحل اولیه است، اجماع فزاینده‌ای در حال شکل‌گیری است که نهادها- در تعبیر گسترده‌تر خود شامل سیاست‌گذاری‌ها نیز می‌شوند- بیش از انباشت سرمایه انسانی و فیزیکی یا تحقیق و توسعه در تعیین تفاوت بلندمدت تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای مختلف نقش کلیدی دارند.

نهادها همچنین برای برخی ابعاد توسعه انسانی، بهداشت و سلامت و آموزش نیز مهم هستند. در حالی که رشد و توسعه اقتصادی در تعیین سطح بهداشت، سلامت و آموزش یک جامعه نقش موثر دارند، اما میان سطح بهداشت، سلامت و به‌ویژه آموزش کشورهای با درآمد سرانه تقریباً برابر می‌توان تفاوت‌های قابل توجهی را مشاهده کرد. در این صورت، با این پرسش مهم مواجه می‌شویم که چرا برخی کشورها منابع بسیار بیشتری را روی آموزش سرمایه‌گذاری می‌کنند و چرا نسبت به سایر کشورها ابتکار عمل بیشتری به خرج می‌دهند. پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که کشورهای با نهادهای اجتماعی بهتر نه تنها نرخ انباشت سرمایه انسانی و فیزیکی بسیار بالاتری نسبت به کشورهای دیگر دارند و فن‌آوری‌های جدیدتری را نیز توسعه می‌دهند، بلکه از موجودی فعلی سرمایه انسانی و فیزیکی خود به شکل کاراتری استفاده می‌کنند. به بیان دیگر، امروزه تفاوت در کیفیت نهادهای اجتماعی به منزله عامل اصلی تفاوت بهره‌وری کل عوامل در کشورهای مختلف به حساب می‌آید (هال و جونز^۱، ۱۹۹۹، صص ۸۳-۱۱۶، هلپمن^۲ ۲۰۰۴، صص ۱۱۱-۴۲، پلاتو^۳، ۲۰۰۰، صص XX- XV).

قوانین مکتوب یا رسمی که از بالا به پایین تعیین می‌شود و با اجرای قراردادها، محافظت

۱ Jones
۲ Helpman
۳ Platteau

از حقوق مالکیت و نظارت بر تمامی طرفین دخیل در قراردادهای، مبادلات بازاری را تسهیل و وفاداری طرفین قراردادهای به تعهداتشان را تضمین می‌کند، در واقع، همان نهادهای رسمی به حساب می‌آیند. معمولاً از دولت‌ها انتظار می‌رود تا این قوانین را اجرایی کنند و سایر نهادهای رسمی را در جامعه برقرار سازند. با این حال، نهادهای ضروری برای توسعه اقتصادی تنها به این نهادهای رسمی محدود نمی‌شود. خانواده، خویشاوندان و پیوندهای قومی، شبکه‌های مذهبی، شبکه‌های سرپرستی، ائتلاف‌ها، مشارکت‌های تجاری، اتحادیه‌های صنفی و بنیادها، همگی نمونه‌هایی از ترتیباتی هستند که با هدف نظارت بر عدم اطمینان زندگی اقتصادی و کاهش آن و توسعه مشارکت و همکاری میان افراد و گروه‌های مختلف به شکل تلاش‌های کوچک و از پایین به بالا آغاز می‌شوند. با گذشت زمان، دولت دست‌کم بخشی از مسئولیت اجرا و استقرار این نهادها را برعهده می‌گیرد. سازمان‌ها نیز مطیع این قوانین‌اند، اما بسیاری از این سازمان‌ها مانند بنگاه‌ها یا بروکراسی دولتی، خودشان در زمره نهادهای اجتماعی محسوب می‌شوند زیرا دارای ساختارهای درونی هستند و می‌توانند رفتار خاصی را میان اعضای خود ایجاد کنند.

ادبیات در حال تکامل در این حوزه نیز بر نقش اساسی نهادهای سیاسی تأکید دارد. توزیع قدرت و منافع سیاسی بالفعل به همراه تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها در میان نخبگان بر انتخاب نهادهای سیاسی و اقتصادی تأثیر می‌گذارد. نهادهای اقتصادی و سیاسی تحکیم‌کننده این قدرت‌ها و منافع سیاسی غالباً به شکلی طراحی می‌شوند تا از دسترسی ممتاز برخی نخبگان به این حقوق و منابع محافظت کنند و گروه‌های دیگر را از مزایای این منابع محروم سازند. آزادی عمل نخبگان در شکل‌دهی به ساختار نهادها، به توانایی آنها در حل تعارضات میان گروه‌های رقیب و همکاری وابسته است. اما درست همانطور که نخبگان یا ائتلاف‌های نخبگان از قدرتشان برای شکل‌دهی به نهادها استفاده می‌کنند، این نهادها نیز پس از شکل‌گیری به نوبه خود به نخبگان اجازه خواهند داد تا قدرت خود را حفظ کنند. تعادل سیاسی حاصل از این وضعیت نیز برای مدت زمان بسیار طولانی تداوم خواهد داشت.

نهادها صرفاً به قوانین رسمی اجرایی دولت محدود نمی‌شوند. تعداد زیادی از نهادهای غیررسمی وجود دارند که خودالزام‌اند یا توسط بازیگران غیردولتی اجرایی می‌شوند. این ترتیبات که به طور خصوصی سازمان‌دهی می‌شود، معمولاً به شکل از پایین به بالا و در درون خود اجتماعات محلی ساخته می‌شوند و در شبکه‌های اجتماعی ریشه دارند؛ آنها همچنین غالباً خود به خود عمل نمی‌کنند، بلکه در تعامل با مجموعه‌ای از نهادهای رسمی

و غیررسمی دیگر عمل می‌کنند. در واقع، نهادهای غیررسمی غالباً برای کارکرد ترتیبات رسمی بسیار ضروری‌اند. نهادهای غیررسمی به روش‌های مختلفی با سایر نهادهای رسمی و غیررسمی تعامل دارند. برخی از این نهادها می‌توانند جایگزین نهادهای دیگر باشند، درحالی‌که برخی دیگر از آنها نقش مکمل نهادهای رسمی را ایفا می‌کنند. نهادهای غیررسمی همچنین می‌توانند در کنار نهادهای رسمی همزیستی کنند، مانند زمانی که افراد یا گروه‌ها یا سازمان‌های خاصی تصمیم می‌گیرند به جای استفاده از ترتیبات رسمی، ترتیبات غیررسمی را دنبال کنند یا آنها را به کار بگیرند یا زمانی که دولت‌ها توانایی یا تمایلی برای ارائه یا اجرای نهادهای رسمی نداشته باشند. از این رو، قوانین و هنجارهای غیررسمی که براساس ارزش‌ها و ترجیحات و تعارض منافع و توزیع قدرت شکل گرفته‌اند، نهادهای رسمی و غیررسمی را شکل خواهند داد و پیامدهای اقتصادی حاصل از این نهادها نیز به نوبه خود تأثیر متقابلی برای ساختار این قوانین و هنجارها خواهند داشت.

نهادهای غیررسمی به روش‌های مختلفی با نهادهای رسمی تعامل و خود را با فرصت‌های حاصل از توسعه اقتصادی سازگار خواهند کرد. برای مثال، به دلیل محدودیت حاکمیت قانون و الزامات دولتی، تمام هنجارهای رفتاری به پیامدهای بازاری یکسان نمی‌انجامند. برخی هنجارهای رفتاری مشخص در رابطه با همکاری، اعتماد، صداقت، انصاف، مقابله به مثل، اخلاق کاری، توزیع و سایر موارد، همواره برای تحقق پیامدهای بازاری مطلوب ضروری هستند. بنابراین، همبستگی و رابطه تکمیلی قوی میان نهادهای رسمی و غیررسمی تضمین می‌کند که پیدایش نهادهای رسمی الزاماً و به ناچار به کنار رفتن نهادهای غیررسمی نمی‌انجامد (پلاتو، ۲۰۰۰، صص ۲۴۱-۳۲۴، رولند^۱، ۲۰۰۴).

درحالی‌که برخی از این نهادها و به‌ویژه نهادهای رسمی می‌توانند به سرعت تغییر کنند، بسیاری از نهادهای دیگر و مشخصاً نهادهای غیررسمی معمولاً به آهستگی تغییر می‌کنند. نهادهای سیاسی و قوانین می‌توانند به سرعت تغییر کنند و در مواقعی که وقایع انقلابی روی می‌دهد، عملاً در یک شب کاملاً متحول می‌شوند. در مقابل، اگرچه برخی هنجارها و ارزش‌های اجتماعی به سرعت قابل تغییرند، اما معمولاً هنجارها و ارزش‌ها اجتماعی و نهادهای مرتبط به آنها به آهستگی تغییر می‌کنند. نظام‌های حقوقی معمولاً سریع‌تر از هنجارهای اجتماعی تغییر می‌کنند، اما اثربخشی نظام حقوقی و اجرای قوانین نه تنها به ظرفیت دولت بلکه به پذیرش این قوانین از سوی جامعه و انتظارات بازیگران مختلف بستگی

^۱ Roland

دارد. هر قانونی می‌تواند در عرض یک شب به کل تغییر کند، اما نظام‌های حقوقی به ندرت می‌توانند به سرعت نهادهای سیاسی خاص، مانند قوانین انتخاباتی تغییر کنند. تأثیر نظام حقوقی و اجرای قوانین، به پذیرش آنها از سوی جامعه و مشروعیتشان در جامعه و انتظارات بسیاری از بازیگران دیگر بستگی دارد. به همین دلیل می‌توان گفت که نظام حقوقی خیلی به هنجارهای اجتماعی شباهت دارد و تنها تفاوت آنها در این است که نظام پاداش و جزا دارای قوانین مدون است و به همین دلیل می‌تواند بسیار سریع‌تر از هنجارهای اجتماعی تغییر کند (رولند، ۲۰۰۴، صص ۱۱۶-۱۱۷).

نهادهای رسمی و غیررسمی همچنین در بهبود توانایی گروه‌های اجتماعی مختلف برای حل مشکلات کنش جمعی خود و دنبال کردن منافع مشترک نقش اساسی دارند. منافع گروه‌های مختلف در شکل‌گیری نهادهای اجتماعی نقش محوری دارد. اینکه نهادهای سیاسی تا چه حد و به چه شکل به گروه‌های اجتماعی مختلف اجازه پیگیری اهداف خاص خود را می‌دهند در تعیین منافع تأثیرگذار بر شکل این نهادها و میزان تأثیرگذاری آنها نقش اساسی دارد. با این حال، نهادهای غیررسمی خاصی که غالباً به شکل از پایین به بالا پدیدار می‌شوند و بر اساس ارزش‌ها و باورها و هنجارهای اجتماع در زمینه همکاری و سازمان‌یابی و حل تعارضات داخلی شکل می‌گیرند، برای عملکرد موثر بازیگران اجتماعی در راستای دفاع از منافع خود ضروری هستند. پس، هم نهادهای رسمی و هم نهادهای غیررسمی می‌توانند در تقویت یا تضعیف انسجام و قدرت بازیگران اجتماعی مختلف، نقشی موثر داشته باشند.

برای درک تغییرات نهادی و نقش نهادهای اجتماعی در پیامدهای اقتصادی، درک نحوه تعامل نهادهای رسمی و غیررسمی ضرورت دارد، زیرا نهادهای رسمی غالباً به شکل متمرکز و از طریق یک فرآیند سیاسی طراحی می‌شوند، در حالی که نهادهای غیررسمی غالباً به شکل هماهنگ‌نشده و از پایین به بالا پدیدار می‌شوند. تعامل این نهادها با یکدیگر یک تعامل یک سویه نیست، نهادهای رسمی فشارهای علی بر نهادهای غیررسمی وارد می‌کنند و نهادهای غیررسمی که غالباً به شکل از پایین به بالا ایجاد می‌شوند می‌توانند مسیر حرکت نهادهای رسمی را تغییر دهند. غالباً نحوه تعامل و سازش نهادهای رسمی و غیررسمی تعیین می‌کند که چه نوع نهادهای جدیدی پدیدار شوند و آیا این نهادهای جدید رشد اقتصادی را بهبود می‌بخشند یا مانع آن می‌شوند. این تعامل پیچیده میان نهادهای رسمی و غیررسمی همچنین نشان می‌دهد که یک مجموعه واحد از این نهادها نمی‌تواند برای تمام جوامع مناسب باشد و مجموعه نهادهای خاصی که رشد اقتصادی را تسهیل می‌کنند از جامعه‌ای به جامعه دیگر

متغیر خواهد بود (پلاتو ۱۹۹۴، ۲۰۰۰، رولند، ۲۰۰۴، کنیگ استون و کابالرو، ۲۰۰۹، صص ۱۵۱-۱۸۰).

شواهد زیادی وجود دارد که نقش موثر و مهم نهادهای غیررسمی در گذشته و امروزه را در پیشبرد رشد اقتصادی و توسعه انسانی نشان می‌دهند. با این حال، این موضوع نیز واقعیت دارد که بسیاری از نهادهای غیررسمی معمولاً بر اساس شبکه‌های اجتماعی ساخته می‌شوند و به وضوح حد و مرزهایی را در میان جامعه تعیین می‌کنند. این مرزها حیطه جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی این نهادها را محدود می‌سازند و غالباً هدف اصلی آنها خدمت‌رسانی به منافع محدود یک گروه انحصاری خاص است. بنابراین، برای بسط مبادلات اقتصادی به فراتر از گروه‌های متحد و هم‌بسته و نیز برای پیدایش معاملات اقتصادی و همکاری و مشارکت‌های دربرگیرنده تعداد بسیار بیشتری از افراد و سازمان‌های پیچیده‌تر آورنده مهارت‌ها و منابع خود در مقیاس بزرگ‌تر باید بسیاری از نهادهای بخش خصوصی با ترتیبات شمول‌گراترا جایگزین شوند (نورث، ۱۹۹۰، صص ۱۰۷-۱۴۰، گریف، ۲۰۰۶، صص ۱۵۳-۳۰۱).

به بیان دیگر، نهادهای فعلی در هر جامعه‌ای الزاماً در ارتقای توسعه اقتصادی نقش موثر و کارآمدی ندارند. نهادها می‌توانند تأثیرات متفاوتی بر رشد اقتصادی داشته باشند. چه بسا برخی از آنها انباشت سرمایه انسانی و فیزیکی و نوآوری را تشویق کنند، درحالی‌که نهادهای دیگر به دنبال کسب امتیازات خاص برای گروه‌های کوچک و ویژه باشند. در واقع، نهادها غالباً از فعالیت‌هایی طرفداری می‌کنند که به جای گسترش فرصت‌ها در میان عموم مردم، آنها را در دست گروه‌های خاصی محدود می‌سازند. برای مثال استدلال شده است که نهادهای اقتصادی خاصی مانند اتحادیه‌های صنفی و انحصارات بازرگانی که در اوایل عصر مدرن پدیدار شدند نهادهای عمومی محسوب نمی‌شدند که قوانین و حقوق آنها به صورت یکسان مشمول حال همه افراد جامعه شود. این نهادها الزاماً به این دلیل به وجود نیامده بودند که سهم هر یک از افراد جامعه از مزایای اقتصادی را بیشینه سازند، بلکه هدف اصلی پیدایش آنها اعطای سهم بزرگتری از این مزایای اقتصادی به گروه‌های قدرتمند بود (اوگیلیو، ۲۰۱۱، صص ۴۱۴-۴۳۴).

اقتصاد نهادی و مورخان تاریخ اقتصادی نیز به تدریج متوجه شده‌اند که اگرچه نهادهای جامعه با گذشت زمان تغییر می‌کنند، اما این تغییر معمولاً به سرعت یا به آسانی روی نمی‌دهد. پژوهش‌های اخیر نیز شواهد فراوانی ارائه کرده‌اند که نشان می‌دهد برخی از این

۱ Ogilvie

نهادها می‌توانند ریشه عمیقی در تاریخ یک جامعه داشته باشند و برای مدت زمان بسیار طولانی به کار خود ادامه دهند. شاید یکی از علل تداوم حضور این نهادها بی‌میلی جامعه برای تغییر باورها، هنجارها یا ارزش‌های دیرینه خود باشد. دلیل مهم دیگر برای تداوم حضور این نهادها خدمت‌رسانی آنها به نفع گروه‌های اجتماعی خاصی است که از قدرت سیاسی برخوردارند. این مزایا می‌توانند قابلیت‌های این گروه‌های اجتماعی برای جلوگیری از تشکیل نهادهای جدید را بهبود ببخشند (عجم‌اوغلو، ۲۰۰۳، صص ۶۵۰-۶۵۲).

نیروهای خارجی نیز در شکل‌دهی به نهادهای هر جامعه نقش مهمی ایفا می‌کنند. در گذشته، تجارت و سایر ارتباطات جوامع با یکدیگر به انتقال نهادها از یک جامعه به جامعه دیگر و سازگاری آنها با نهادهای جدید می‌انجامید. همچنین مثال‌های زیادی وجود دارد که در آن یک جامعه نهاد‌های جامعه دیگر را وام گرفته است، اما این نهادها در جامعه وام‌گیرنده مدت زمان زیادی دوام نیاورده‌اند. داستان کشورهای مستعمراتی یا مستعمرات رسمی که در آن قدرتی خارجی، نهاد‌های جامعه تحت استعمار خود را شکل می‌دهد، تازه‌ترین نمونه‌های تأثیرگذاری مستقیم خارجی محسوب می‌شوند. با این حال، حتی در مستعمرات رسمی نیز در برخی مواقع نهادهای رسمی پدیدار می‌شدند و تحت تأثیر تعامل با ساختارها و نیروهای داخلی و جهانی متحول می‌شدند. طی دو سده اخیر تأثیر قوانین بین‌المللی و جهانی تجارت آزاد، استاندارد طلا، نظام قوانین برتن وودز^۱ و سازمان‌هایی که پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفتند و همین‌طور اجماع واشنگتنی که در سال‌های اخیر در مورد اصول اتکا بر بازارها، آزادسازی تجارت و خصوصی‌سازی حاصل شده نیز به همان اندازه تأثیر مهمی داشته است، زیرا غالباً از جانب قدرت‌های برتر جهان یا سازمان‌های بین‌المللی اجرا می‌شوند و با نهادهای اقتصادی رسمی هر کشوری از جمله سیاست‌های آن کشور تعامل دارند و آنها را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. متأسفانه، پژوهش‌های اخیر در مورد نهادها، به قدر کافی نقش نیروهای خارجی و جهانی در شکل‌گیری این نهادها را بررسی نکرده‌اند.

در حالی که روزانه پژوهش‌های جدید بیشتری انجام می‌شوند که هم چارچوب نظری و هم شواهد تجربی زیادی را در تأیید اهمیت نهادها در توسعه اقتصادی بلندمدت جوامع ارائه می‌کنند، اما این نهادها در عین حال محدودیت‌های خاص خود را دارند. روند شکل‌گیری این نهادها و علت تفاوت‌های گسترده آنها از کشوری به کشور دیگر همچنان به خوبی درک نشده است. این پژوهش‌ها تاکنون مکانیسم تأثیرگذاری این نهادها بر پیامدهای اقتصادی و

^۱ Bretton Woods

سیاسی جوامع و همچنین نحوه تغییر نهادها در بلندمدت را نیز به قدر کافی بررسی نکرده‌اند. در اینجا باید به نقش نمایندگی^۱ و گروه‌های مختلف در تحقق تغییرات نهادی بیشتر توجه کرد. به بیان دیگر، در حالی که شواهد روزافزونی در مورد اهمیت نهادها حاصل می‌شود، باید در مورد نحوه شکل‌گیری، عملکرد، تداوم و تغییرات آنها نیز مطالب بیشتری بیاموزیم (بنرجی^۲ و ایبر^۳، ۲۰۰۵، صص ۱۱۹۰-۱۲۱۳، دل^۴، ۲۰۱۰ صص ۱۸۶۳-۱۹۰۳، نان^۵، ۲۰۰۹ صص ۶۵-۹۲).

محدودیت مهم دیگر از احتمال درون‌زا بودن دست‌کم برخی از این نهادها ناشی می‌شود؛ به عبارت دیگر، تعامل میان نهادها و تغییرات اقتصادی، فنی، سیاسی، ساختارهای اجتماعی، توزیع قدرت، باورها و ایدئولوژی‌ها و انتظارات جامعه یک تعامل دو طرفه است. نهادها بر نهادهای دیگر تأثیر می‌گذارند، اما در عین حال از آنها تأثیر هم می‌پذیرند. اگرچه باور به استقلال مسیر تحول نهادها از روند توسعه اقتصادی، جداسازی تأثیر این نهادها بر توسعه اقتصادی را بسیار آسان‌تر می‌سازد، اما در صورت تأثیرگذاری سایر متغیرها از روند تحول نهادها، انجام این کار به هیچ‌وجه ساده نخواهد بود. اگر نهادها پدیده‌های درون‌زایی باشند که از تغییرات اقتصادی و سایر متغیرها تأثیر می‌پذیرند، در این صورت منتسب ساختن رشد اقتصادی به نهادها تضعیف می‌شود (انگرمن^۶ و سوکولوف^۷، ۲۰۰۵، صص ۶۳۹-۶۶۶). تأکید بر نقش نهادها در رشد اقتصادی نباید به انکار نقش طیف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی دیگر مانند طبقات اجتماعی یا گروه‌ها و بازیگران منحصربه‌فرد بیانجامد که در شکل‌گیری پیامدهای اقتصادی جوامع نقش دارند. در عوض، آنها به نحوه ساختاردهی و انتقال این کشمکش‌ها توسط نهادها و تأثیری که در جریان انجام این کار بر پیامدها اعمال می‌کنند، اشاره دارند. اذعان به جوانب درون‌زای نهادها به معنای بی‌اهمیت بودن آنها یا تأثیر ناچیزشان بر توسعه اقتصادی بلندمدت جوامع نیست.

عوامل تعیین‌کننده نهادها

نحوه شکل‌گیری نهادها و علت تفاوت‌های گسترده آنها از کشوری به کشور دیگر همچنان به خوبی درک نمی‌شود. ادبیات اقتصاد نهادی معاصر و تاریخ اقتصادی متأخر علل یا عوامل

۱ agncy
۲ Banerjee
۳ Iyer
۴ Dell
۵ Nunn
۶ Engerman
۷ Sokoloff

تعیین‌کننده متعددی را برای شکل‌گیری نهادها بررسی و پیشنهاد می‌کنند. مهم‌ترین عوامل عبارتند از (۱) ویژگی‌های جغرافیایی یا منابع طبیعی، (۲) مذهب و به‌طور کلی‌تر فرهنگ و (۳) منافع یا اقتصاد سیاسی. این عوامل غالباً در شکل‌دهی و تکامل نهادها با یکدیگر تعامل دارند. اضافه‌براین، اهمیت هر یک از عوامل تعیین‌کننده مختلف، از کشوری به کشور دیگر متغیر و متفاوت است. در بخش‌های بعدی این عوامل تعیین‌کننده و نقش هر یک از آنها را در بافت ترکیه و امپراتوری عثمانی به‌طور خلاصه بررسی خواهیم کرد و علت اهمیت بیشتر برخی عوامل نسبت به سایرین را توضیح می‌دهیم.

جغرافیا

یکی از عوامل تعیین‌کننده مهم نهادها که در پژوهش‌های مختلف بررسی شده عبارت است از منابع طبیعی، موقعیت مکانی و به‌طور کلی‌تر ویژگی‌های جغرافیایی. دو تن از طرفداران این نظریه یعنی انگرمن و سوکولوف در رابطه با کشورهای آمریکایی استدلال کرده‌اند که اختلاف اولیه شرایط آب‌وهوایی این کشورها تأثیر ماندگاری بر تنوع نهادهای سیاسی این کشورها و نقش این نهادها در تقویت رشد اقتصادی پایدار کشور مربوطه خود داشته‌اند. عامل واسطه میان ویژگی‌های جغرافیایی و توسعه نهادها نیز توزیع ثروت میان نخبگان و میزان مشارکت آنها در امور سیاسی به دلیل نحوه توزیع ثروت بوده است (سوکولوف و انگرمن، ۲۰۰۰ صص ۲۱۷-۲۳۲). شکی نیست که در بعضی کشورها و جوامع ویژگی‌های جغرافیایی و منابع طبیعی نقش مهمی در شکل‌دهی نهادها داشته‌اند یا برای مثال در بدو تشکیل این نهادها نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. مثلاً در کشورهایی که بخش بزرگی از درآمد خود را از منابع نفتی، مواد معدنی ارزشمند یا سایر منابع طبیعی کسب می‌کنند، نهادهای اقتصادی و سیاسی نیز به شدت تحت تأثیر این درآمدها قرار دارند. در این صورت، کشمکش سیاسی حول محور نحوه به اشتراک‌گذارن این منابع طبیعی دوران می‌کند و نهادهای سیاسی و اقتصادی را به شدت متأثر می‌سازد. به‌طور مشابه، عدم دسترسی کشورها به آب‌های آزاد یا نزدیکی آنها به بازارهای بزرگ و پویا نیز نقش مهمی در شکل‌دهی به نهادها و مسیر رشد اقتصادی آنها ایفا می‌کند.

همچنین بدون شک نهادهای اقتصادی خاورمیانه نیز به شدت تحت تأثیر ویژگی‌های جغرافیایی یا منابع طبیعی این کشورها هستند. مهم‌ترین مثال در این رابطه مصر است؛ یکی از ایالت‌های مهم امپراتوری عثمانی که در آن شکل‌گیری رژیم مالکیت اراضی، نهادهای مالی

و نقش دولت مرکزی به شدت تحت تأثیر کشاورزی آبی بود. موقعیت مکانی مساعد کشورها می‌تواند محرک قابل توجهی برای توسعه اقتصادی آنها باشد و به‌درستی می‌توان ادعا کرد که تغییر مسیرهای تجارت بین‌قاره‌ای به اقیانوس اطلس تأثیر قابل توجهی بر ترکیه و به‌طور کلی کشورهای خاورمیانه داشته است. با این حال، پیش از تغییر مسیرهای تجارت بین‌قاره‌ای نیز کشورهای این منطقه از سرعت توسعه کشورهای شمال غرب اروپا عقب افتاده بودند. اگرچه کشورهای ترکیه نیز قطعا تحت تأثیر ویژگی‌های جغرافیایی و موهبت منابع طبیعی این کشور بوده‌اند، اما تأثیرپذیری نهادهای این کشور از منابع طبیعی با تأثیرپذیری نهادهای دیگر مناطق معتدل جهان از این منابع، تفاوت چندانی نداشته است. نفت یا سایر منابع طبیعی نقش مهمی در اقتصاد ترکیه ایفا نکرده‌اند. در نتیجه، اگرچه در متن این کتاب نقش مهمی برای موقعیت مکانی ترکیه و ویژگی‌های جغرافیایی و منابع طبیعی این کشور در نظر خواهیم گرفت، اما آنها را در حکم عوامل تعیین‌کننده اصلی نهادهای ترکیه یا علل اصلی جایگاه اقتصادی نسبی این کشور به حساب نخواهیم آورد.

مذهب و فرهنگ

مذهب از گذشته‌ها همواره به منزله یکی از علل اصلی پیامدهای اقتصادی متفاوت کشورهای غرب اروپا و سایر کشورهای جهان مطرح می‌شده است. از اوایل عصر مدرن، تعداد زیادی از مولفان اروپایی روی اسلام تمرکز کردند و به اشتباه آن را یکی از عوامل کلیدی در کشورهای خاورمیانه و دلیل اصلی رکود اقتصادی این منطقه به حساب آوردند. ماکس وبر^۱ هنگام تحلیل جوامع مسلمان بر تضادهای میان این جوامع و جوامع غرب اروپا در حوزه‌های متعددی از جمله مذهب و قانون و همچنین نظام سیاسی تأکید کرده است. وبر تفاوت‌های قابل توجه درون‌گروهی میان هر دو گروه کشورهای اروپایی و خاورمیانه را به حداقل رسانده و نسخه‌های ایده‌آلی از جوامع و نهادها و الگوهای بلندمدت تغییرات اقتصادی این دو منطقه را ارائه کرده است. تا سده نوزدهم، کشورهای خاورمیانه آنچنان از کشورهای اروپایی عقب افتاده بودند که یگانه راه پیشرفت باقی‌مانده برای کشورهای این منطقه پذیرش ساختارهای سازمانی و حقوقی اروپایی و جست‌وجوی روش‌هایی برای وارد کردن این ساختارها به جوامع مسلمان بود.

نمونه‌های فراوانی از نقش در ظاهر مهم اسلام در شکل‌دهی به نهادهای جوامع مسلمان خاورمیانه وجود دارد. با این حال، جهت رابطه علی و نقش مذهب در این مثال‌ها همواره به

^۱ Max Weber

وضوح مشخص نیست. اضافه‌براین، چه‌بسا اهمیت و تأثیر نتیجه‌ساز اسلام و به‌ویژه قوانین اسلامی در شکل‌دهی به نهادهایی که در توسعه اقتصادی بلندمدت این جوامع نقش حیاتی داشته‌اند، بسیار کمتر از میزان ادعاشده باشد. افراد مدعی نقش محوری مذهب در جوامع، معمولاً ساختارهای اجتماعی و پیکربندی بلندمدت قدرت در جوامع خاورمیانه را نادیده می‌گیرند. قوانین اسلامی در امپراتوری عثمانی حوزه‌ای بدون تغییر و مستقل نبوده‌اند. جامعه و به‌ویژه دولت مرکزی جایگاه مهمی را در اختیار داشتند و نقش برجسته‌ای را در شکل‌دهی به قوانین و نحوه اجرای آنها در دولت‌های قرون وسطایی اسلامی و امپراتوری عثمانی ایفا می‌کردند. با تغییر نیازهای جامعه و معادلات قدرت در آن، تفسیر قوانین اسلامی نیز تغییر می‌کرد. پژوهش‌های اخیر نشان داده‌اند که دولت مرکزی در تفسیر قوانین اسلامی و اجرای روزانه عدالت در اوایل دوران امپراتوری عثمانی مدرن حضور پررنگی داشته است (گربر، ۱۹۹۴). با تغییر ساختارهای اجتماعی، تفسیر قوانین و اجرای روزانه عدالت نیز تغییر می‌کرد. برای مثال در سده‌های هفدهم و هجدهم شخصیت‌های برجسته ایالتی به لطف حیطة کنترل خود بر مالیات محلی و فرایند جمع‌آوری مالیات در حکم گروه اجتماعی جدیدی در جامعه پدیدار شدند. پیدایش شخصیت‌های برجسته مدنی و تنازع قدرت میان آنها و دولت مرکزی در تفسیر قوانین امپراتوری عثمانی و نحوه اجرای آنها به‌ویژه در ایالت‌ها منعکس می‌شد. شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد هرگاه موازنه قدرت موجود در جوامع مسلمان اجازه می‌داد این جوامع حسب ضرورت یا تقاضا، قوانین مذهبی خاصی را اتخاذ می‌کردند که به‌ظاهر مانع هرگونه تغییری در جامعه از جمله تغییرات اقتصادی می‌شدند. برای مثال جوامع مسلمان قرون وسطایی این منطقه و بعدها خود امپراتوری عثمانی روش‌های مختلفی را برای دور زدن ممنوعیت بهره در اسلام ابداع کردند و امکان شکوفایی روابط اعتباری را فراهم ساختند. از سده پانزدهم به بعد، امپراتوری عثمانی روش‌های موجود را یک مرحله دیگر ارتقا داد و نهاد جدیدی به نام وقف^۱ یا بنیاد پرهیزگاران را در اجتماعات محلی به شکل از پایین به بالا ایجاد کرد. هزینه‌های تعمیر و نگهداری بسیاری از مساجد محلی، انجام کارهای خیریه و ارائه برخی خدمات در مناطق شهری با درآمد حاصل از بهره‌وام‌های این بنیادها تأمین می‌شد. بسیاری از صندوق‌های وقف تا سده نوزدهم همچنان به کار خود ادامه می‌دادند. نهادهای جمع‌آوری مالیات و استقراض دولتی امپراتوری عثمانی در سراسر سده‌های هفدهم و هجدهم همراه با تغییر ساختار نیروهای نظامی و ساختار اجتماعی امپراتوری عثمانی و

۱ vakif

مطالبات دولت، تغییرات زیادی را تجربه کردند. همانطور که در ادامه این فصل بررسی خواهیم کرد تا اواخر سده شانزدهم، مالیات‌های کشاورزی که منبع اصلی درآمد دولت مرکزی به حساب می‌آمدند، تحت نظام پرداخت عوائد تیمار^۱ جمع‌آوری می‌شدند که در زمان جنگ برای تجهیز ارتش با سواره‌نظام و سربازان نیز استفاده می‌شد. با تغییر ساختار نیروهای نظامی و لزوم حفظ ارتش‌های دائمی بزرگ‌تر در سده هجدهم، امپراطوران عثمانی به نظام مالیات مقاطعة^۲ روی آوردند و با تشدید نیاز به استقراض بلندمدت در ادامه همان سده، روش مالیات مقاطعة تمام‌عمر را اتخاذ کردند. نهادهای استقراض داخلی نیز طی این بازه زمانی و به‌رغم ممنوعیت بهره، تغییرات نهادی زیادی را تجربه کردند (پاموک، ۲۰۰۴). به بیان دیگر، برخی تغییرات نهادی در واقع زمانی رخ دادند که تقاضایی برای آنها در جامعه وجود داشت و ساختارهای اجتماعی و موازنه قدرت اجازه اجرای آنها را می‌دادند. اگر امکان سازش قوانین اسلام با تغییر شرایط وجود داشته باشد و بتوان این قوانین را به روش دیگری و مطابق نیازها و تقاضاهای جامعه تفسیر کرد، دیگر به راحتی نمی‌توان قوانین اسلامی را مانع اصلی تحول نهادهای جوامع مسلمان و توسعه اقتصادی آنها به حساب آورد (گربر^۳، ۱۹۹۴، کیزاکجا^۴، ۱۹۹۶، صص ۶۵-۸۵).

ژان فیلیپ پلاتو اخیراً در پاسخ به استدلال‌هایی که اسلام و قوانین اسلامی را مانع اصلی تحول نهادهای جوامع اسلامی می‌دانند تأکید کرده است که درخصوص ماهیت واقعی رابطه میان اسلام و سیاست و با بسط رابطه میان اسلام و پیامدهای اقتصادی، کژفهمی‌های نظام‌مندی وجود دارد. او استدلال کرده است که پیامدهای سیاسی و اقتصادی نامطلوب این جوامع از هیچ‌یک از جنبه‌های منحصربه‌فرد اسلام ناشی نشده‌اند. درواقع، سیاست این جوامع تمایل به سلطه بر اسلام و استفاده از آن دارد. حاکمان کشورهای مسلمان به دلیل فقدان یک ساختار اقتدار مذهبی متمرکز و تنوع‌پذیری بالای تفاسیر موجود از اسلام و قوانین اسلامی می‌توانستند هر تفسیر دلخواه خود را انتخاب یا تفاسیر موجود از اسلام را دستکاری کنند. هم حاکمان و هم مخالفان سیاسی آنها غالباً می‌کوشیدند با استفاده از اصطلاحات دینی که ریسک «بن‌بست‌های مخالف روشنگری» را افزایش می‌داد از یکدیگر سبقت بگیرند (پلاتو، ۲۰۱۱، صص ۲۴۳-۲۶۰، پلاتو، ۲۰۱۷).

ج‌رد رویین^۵ نیز به روشی مشابه تأکید کرده است حاکمانی که به دنبال کسب حمایت سیاسی

۱ timar
 ۲ Tax farming
 ۳ Gerber
 ۴ Qizakca
 ۵ Jared Rubin

یا مشروعیت مذهبی بودند می‌کوشیدند از اسلام در راستای کسب مشروعیت مذهبی و حمایت مردمی استفاده کنند و زمانی که مقامات مذهبی قابلیت مشروعیت بخشی به حکومت آنها یا کسب حمایت مردمی را داشتند، برای دستیابی به این هدف خود به این مقامات اتکا می‌کردند (روبین، ۲۰۱۷، صص ۲۷-۷۲). زمانی که حاکمان برای کسب حمایت سیاسی یا مشروعیت مذهبی به تشکیلات مذهبی متکی می‌شدند، به ندرت سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کردند که به اصول شناخته‌شده مذهبی آسیب بزند و بیشتر قوانین و سیاست‌هایی را دنبال می‌کردند که مانع تغییر وضعیت جامعه می‌شدند. در نتیجه، قوانین و سیاست‌ها در واکنش به تغییرات جهان خارج تغییر نمی‌کردند. روبین همچنین در ادامه استدلال می‌کند که کسب مشروعیت مذهبی برای حاکمان امپراتوری عثمانی بسیار مهم بود و آنها سیاست‌های خود را در اوایل عصر مدرن غالباً به جای نخبگان اقتصادی با نخبگان مذهبی هم‌راستا می‌ساختند، البته نه به این دلیل که محافظه‌کار بودند، بلکه به دلیل تضمین منافع خود مجبور به انجام چنین کاری می‌شدند.

روبین به ممنوعیت چاپ مطبوعات در امپراتوری عثمانی اشاره می‌کند و آن را نمونه‌ای مهم از پیامد رفتارهای حاکمانی می‌داند که به دنبال کسب حمایت و مشروعیت از تشکیلات مذهبی هستند. روش چاپ سُرِبی که یکی از مهم‌ترین فن‌آوری‌های اطلاعات اوایل عصر مدرن محسوب می‌شود، در حدود سال ۱۴۵۰ توسط آلمانی‌ها ابداع شد. در سال ۱۴۸۵، سلطان بایزید دوم از امپراتوری عثمانی هرگونه چاپ و نشر در امپراتوری عثمانی را ممنوع کرد و این ممنوعیت نزدیک به دو سده و تا سال ۱۷۲۷ همچنان پابرجا بود. این قانون در مورد دسته‌ای از اتباع امپراتوری عثمانی که نشریه خود را به زبان عربی منتشر می‌کردند صادق بود، اما جوامع غیرمسلمانی که مطبوعات خود را به زبان‌های دیگر منتشر می‌کردند از این قانون مستثنی بودند. به بیان دیگر، دولت امپراتوری عثمانی صرفاً مخالف نشر مطبوعات نبود، بلکه مخالف چاپ مطبوعات به زبان عربی بود. شاید تقاضا برای چاپ مطبوعات در دوران امپراتوری عثمانی بسیار پایین بوده باشد، اما تقاضای پایین، علت اصلی ممنوعیت چاپ مطبوعات نبود. چاپ مطبوعات انحصار فکری تشکیلات مذهبی در انتقال دانش مذهبی را به خطر می‌انداخت. سلطان امپراتوری عثمانی در واقع به دنبال کسب مشروعیت از نخبگان مذهبی بود که باور داشتند وجود مطبوعات انحصار فکری آنها بر انتقال دانش مذهبی را به خطر می‌اندازد، زیرا انتقال دانش مذهبی در آن زمان غالباً به شکل یک فرایند شفاهی و توسط مقامات مذهبی انجام می‌شد. با این حال، تشکیلات مذهبی با چاپ مطبوعات به زبان‌های

دیگر به خطر نمی‌افتاد. همانطور که روبین استدلال می‌کند بدون ممنوعیت، آثار چاپی قطعاً انحصار تشکیلات مذهبی بر زندگی فکری مردم را تضعیف می‌کردند و می‌توانستند در زمینه تدوین قوانین و سیاست‌ها قدرت بیشتری را به بازرگانان و تولیدکنندگان بدهند، (روبین، ۲۰۱۷، صص ۹۹-۱۱۸، کاسگل^۱، میچلی^۲ و روبین، ۲۰۱۲، صص ۳۵۷-۳۷۱).

یکی دیگر از عوامل تعیین‌کننده مرتبط و عام‌تر، فرهنگ است که در آثار مختلف نیز به آن اشاره شده است و غالباً به شکل باورها و ارزش‌ها و ترجیحاتی توصیف می‌شود که بر اساس تجارب جمع‌آوری شده در طول سده‌های متمادی در زیرمجموعه‌ای از جامعه شکل گرفته‌اند و بین اعضای این زیرمجموعه مشترک هستند. در سراسر تاریخ، جوامع مختلف نگرش‌های مختلفی را نسبت به کار، صرفه‌جویی، ربا، احترام به مالکیت خصوصی، خلاقیت، تحصیلات و مشارکت زنان در فعالیت‌های اقتصادی مختلف ابراز کرده‌اند. بسیاری از مولفان استدلال کرده‌اند که این باورها، ارزش‌ها و ترجیحات و همچنین شبکه‌های اجتماعی خاصی که از گردش اطلاعات قابل اعتماد و مکانیسم‌های شهرت حمایت می‌کنند، همگی در انتخاب نهادها نقش موثر دارند و جامعه را به سمت مسیر خاصی از توسعه اقتصادی هدایت می‌کنند. افرادی که درباب اهمیت فرهنگ استدلال می‌ورزند، در عین حال تأکید می‌کنند که توسعه اقتصادی ارزش‌های فرهنگی را تغییر خواهد داد، اما این تغییر به آهستگی روی می‌دهد. درحالی‌که نهادهای سیاسی و قوانین می‌توانند به سرعت تغییر کنند، ارزش‌ها و باورها و هنجارهای اجتماعی و نهادهای مرتبط، با سرعت کمتری تغییر می‌کنند (پلاتو، ۲۰۰۰، صص ۲۴۱-۳۳۸، رولند، ۲۰۰۴ صص ۱۰۹-۱۳۱).

البته، فرهنگ از کانال‌های بسیار زیادی می‌تواند توسعه اقتصادی جوامع را تحت تأثیر قرار دهد. موکیر^۳ استدلال کرده است که انقلاب صنعتی بریتانیا و به‌طور کلی رشد اقتصادی مدرن به دلیل تغییر فرهنگ مردم اروپا و نهادهای جوامع آنها در اوایل عصر مدرن اتفاق افتاد. انقلاب صنعتی خمیرمایه خلاق بود که با روشنگری و تغییرات شدید باورها و ارزش‌ها و ترجیحات مردم در جوامع اروپایی به ارمغان آمد و رشد خلاقیت فنی و نوآوری در سراسر اروپا را در پی داشت (موکر، ۲۰۰۹، ۲۰۱۷). در سال‌های اخیر، پیوسته شواهد بیشتری حاصل می‌شود که نشان می‌دهد فرهنگ که با شاخص ارزش‌ها و باورها و ترجیحات فردی خاصی مانند اعتماد به دیگران، تمایل به همکاری، تحمل و بردباری، اعتقاد به برخی تابوهای نهادی،

^۱ Cosgel

^۲ Miceli

^۳ Mokyr

احترام به مقامات، توانایی یا تمایل برای حل تعارضات و سازش با یکدیگر (چه در میان خود نخبگان و چه در میان گروه‌های مذهبی یا قومی مختلف) اندازه‌گیری می‌شود، یکی از عوامل مهم تأثیرگذار بر توسعه اقتصادی بلندمدت جوامع است (گریف، ۱۹۹۴، صص ۹۱۲-۵۰، گریف، ۲۰۰۶، صص ۵۵-۱۵۲، ۲۶۹-۳۰۴). همچنین، هر روز شواهد بیشتری به دست می‌آید که نشان می‌دهد شبکه‌های اجتماعی حامی گردش اطلاعات و مکانیسم‌های شهرت و تعامل آنها با توزیع نابرابر قدرت، در شکل‌دهی به نهادهای اقتصادی نقش موثری دارند و اثری علی بر توسعه اقتصادی بلندمدت جوامع اعمال کنند.

شواهد موجود همین‌طور نشان می‌دهند که بی‌اعتمادی افراد به یکدیگر، انجام معاملات اقتصادی یا ورود به مشارکت اقتصادی با افرادی که رابطه نزدیکی با یکدیگر ندارند و یا اعضای یک گروه یکسان نیستند را دشوار می‌سازد. در نتیجه، در جوامعی که افراد اعتماد چندانی به یکدیگر ندارند، مشارکت برای راه‌اندازی بنگاه دشوار است و این مسئله هزینه معاملات را در این جوامع افزایش می‌دهد. در پیمایش‌های بین‌المللی از ارزش‌های اجتماعی جامعه معاصر، ترکیه به منزله کشوری با سطح اعتماد نسبتاً پایین، مشارکت مدنی پایین و سطوح بالاتر احترام به اقتدار، شناخته می‌شود و این نتیجه‌گیری استدلال‌هایی را تأیید می‌کند که بر نقش مهم فرهنگ تأکید دارند (پیمایش ارزش‌های جهانی^۱). همچنین میزان توانایی نخبگان و گروه‌های بزرگ‌تر برای همکاری با یکدیگر و حل تعارضات داخلی در گذشته، یکی از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر جامعه ترکیه بوده و امروزه نیز همچنان اهمیت خود را حفظ کرده است. فرهنگ اضافه‌براین می‌تواند نهادها و پیامدهای سیاسی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. شواهدی وجود دارند که مکانیسم تأثیرگذاری احتمالی فرهنگ از کانال عملکرد نهادهای دولتی را نشان می‌دهند. مضاف‌براین، شاید ارزش‌های فرهنگی به‌طور مستقیم خود نهادها را تحت تأثیر قرار ندهند، بلکه با تعامل با سایر عوامل تعیین‌کننده نهادهای جامعه در شکل‌دهی به پیامدهای سیاسی و اقتصادی آن نقش موثری ایفا کنند. البته، این تعامل یک رابطه دو طرفه است. نهادها نیز به نوبه خود می‌توانند فرهنگ جامعه را تحت تأثیر قرار دهند (گوایزو^۲، سایپینزا^۳ و زینگالس^۴، ۲۰۰۶، تابلینی^۵، ۲۰۱۰ صص ۶۷۷-۷۱۶، آلسینا^۶ و گوایلیانو^۷، ۲۰۱۵ صص ۸۹۸-۹۴۴).

۱ www.worldvaluessurvey.org

۲ Guiso

۳ Sapienza

۴ Zingales

۵ Tabellini

۶ Alesina

۷ Giuliano

فرهنگ در پیامدهای اقتصادی جوامع نقش مهمی دارد و جدی گرفتن آن نه تنها درک ما از پدیده‌های اقتصادی را غنی می‌سازد، بلکه به ما کمک می‌کند تا این پدیده‌ها را بهتر توضیح بدهیم. با این حال، یک نااطمینانی و نکته قابل بحث در مورد نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی وجود دارد که با تغییر یا عدم تغییر فرهنگ جوامع با گذشت زمان و همراه با توسعه اقتصادی جامعه مرتبط است. به بیان دیگر، تعامل علی میان فرهنگ و پیامدهای اقتصادی می‌تواند در هر دو جهت عمل کند. اگر فرهنگ با گذشت زمان و همراه با توسعه اقتصادی تغییر کند، یا به بیان دیگر، اگر فرهنگ از محیط اقتصادی جامعه تأثیر پذیرد، در این صورت نمی‌توان آن را یکی از عوامل تعیین‌کننده بنیادین و دائم توسعه اقتصادی به حساب آورد. در واقع، شواهدی وجود دارند که نشان می‌دهند با توسعه اقتصادی جوامع، بسیاری از هنجارها و ارزش‌های آنها طی یک یا دو نسل کاملاً تغییر می‌کند. به طور مشابه، مثال‌های فراوانی وجود دارند که نشان می‌دهند هم فرهنگ و هم پیامدهای اقتصادی تحت تأثیر نیروهای عمیق‌تری هستند و یا ارزش‌های فرهنگی و ترجیحات جوامع به پیامدها و متغیرهای دیگری وابسته هستند. برای مثال، اعتماد در حکم یکی از متغیرهای فرهنگی، محدودیت‌های شدیدی دارد زیرا یک متغیر موروثی نیست. افراد برای مثال به دلیل کیفیت نظام حقوقی می‌توانند به یکدیگر اعتماد بیشتری پیدا کنند. به عبارت دیگر، زمانی که دولت قدرت ارائه خدمات عمومی را نداشته باشد، اعتماد کلی مردم به یکدیگر تضعیف و جامعه به شدت به نهادهای غیررسمی متکی می‌شود. در نتیجه، هنگام ارزیابی تأثیر فرهنگ با مشکلات تجربی بزرگی روبه‌رو می‌شویم. در انتقاد دیگری که علیه طرفداران نقش مذهب و فرهنگ در پیامدهای اقتصادی مطرح است، ادعا می‌شود که مذهب و فرهنگ در واقع می‌توانند با طیف وسیعی از رفتارهای مختلف سازگار باشند و تأثیرات فرهنگ بر نهادهای جامعه و عملکرد اقتصادی آن می‌تواند به طیفی از عوامل مختلف وابسته باشد. مطابق این دیدگاه، فرهنگ باید در حکم مجموعه‌ای از منابعی که رفتار افراد را بهبود می‌بخشد و قوانین محدودکننده رفتار افراد در نظر گرفته شود. در هر فرهنگی، از جمله فرهنگ اسلامی عناصر مختلفی وجود دارند. افراد الزاماً به دستوری که صرفاً برای آنها روی کاغذ نوشته شده وفاداری برده‌وار ندارند، اما بسته به متن نوشته شده می‌توانند عناصر مختلفی را از میان گزینه‌های موجود انتخاب کنند. به بیان دیگر، فرهنگ را نباید به منزله یک محدودیت سفت و سخت در نظر گرفت، بلکه باید آن را محدودیتی به حساب آورد که تحت شرایط مختلف با طیف وسیعی از رفتارها و پیامدهای متفاوت سازگاری دارد. بنابراین،

با رشد و توسعه اقتصاد می‌توان امکانات فرهنگی مردم را بهبود بخشید (گرانووتر^۱، ۱۹۸۵، صص ۴۸۱-۵۱۰، دی‌ماگیو^۲، ۱۹۹۲ صص ۲۷-۵۷). به مدت چندین دهه، فرهنگ ریشه اصلی رکود اقتصادی کشورهای شرق و جنوب آسیا شناخته می‌شد. پس از تغییر چشمگیر عملکرد اقتصادی کشورهای این دو منطقه، مشخص شد نهادهایی که در دوره‌های پیشین در حکم نهادهای ماندگار و بادوام قلمداد می‌شدند، در برابر تحولاتی که عملکرد اقتصادی این کشورها را به میزان زیادی بهبود می‌بخشند بسیار آسیب‌پذیرند.

تعارض منافع و اقتصاد سیاسی

پژوهشگران در ادبیات اقتصاد نهادی اخیر که به توضیح تعارض اجتماعی یا اقتصاد سیاسی نهادها متوسل می‌شوند، استدلال می‌کنند که تغییرات را نیروهای اجتماعی خاصی پیش می‌برند که خواهان این تغییرات هستند و نیروهای اجتماعی را که به دلیل تغییرات بازنده می‌شوند مانع تحقق این تغییرات می‌نامند. توازن قدرت میان این دو این گروه موافق و مخالف، پویایی تغییر در یک جامعه را تعیین می‌کنند. از آنجا که هر یک از گروه‌ها و افراد مختلف از نهادهای متفاوتی منتفع می‌شوند، معمولاً بر سر انتخاب نهادها درگیری و نزاع در جامعه روی می‌دهد. نهادهای موجود نیز بر این درگیری و نزاع تأثیرگذارند، زیرا هنگام حل مشکلات کنش جمعی و تعیین نحوه نمایندگی و مشارکت مردم در نظام سیاسی به برخی از این گروه‌ها کمک می‌کنند، اما مانع پیشرفت برخی گروه‌های دیگر می‌شوند. پس، در فرایند تغییر نهادهای جامعه همواره درگیری قابل توجهی میان گروه‌های مختلف پدیدار می‌شود و در نهایت نیز به نفع گروه‌هایی که بیشترین قدرت سیاسی و اقتصادی را دارند حل و فصل می‌شود. به همین دلیل، اقتصاد سیاسی و نهادهای سیاسی در حکم عوامل تعیین‌کننده اصلی نهادهای اقتصادی و مسیر تغییرات نهادی جامعه قلمداد می‌شوند (عجم‌اوغلو، جانسون و رابینسون، ۲۰۰۶، صص ۳۸۵-۴۷۱، رودریک^۳، سویرامانیان^۴ و وتربی^۵، ۲۰۰۴، صص ۱۳۱ الی ۱۶۵، اوگیلوی^۶، ۲۰۱۱ صص ۴۱۴-۴۳۴).

این واقعیت که نهادها غالباً منافع و ترجیحات گروه‌های قدرتمند را منعکس می‌کنند به انعطاف‌پذیری و ماندگاری این گروه‌ها می‌انجامد و تغییر آنها را بسیار دشوارتر می‌سازد.

۱ Granovetter
 ۲ DiMaggio
 ۳ Rodrik
 ۴ Subramanian
 ۵ Trebbi
 ۶ Ogilvie

همچنین این واقعیت که نهادها مطابق منافع یک گروه یا ائتلاف قدرتمند شکل می‌گیرند نشان می‌دهد که نهادهای جامعه و اصلاحات نهادی الزاما پیشبرد و تقویت توسعه اقتصادی جامعه را در پی نخواهند داشت. نهادهای ناکارا می‌توانند هنگام توزیع منابع و قدرت سیاسی مزایای قابل توجهی را به بازیگران قدرتمند داخل جامعه اعطا کنند. افرادی که پیش از این نقش مهمی در پیدایش این نهادها ایفا کرده‌اند، احتمالاً در راستای جلوگیری از تغییر این نهادها تلاش خواهند کرد، زیرا باور دارند اصلاحات نهادی مورد نیاز برای توسعه اقتصادی جامعه به منافع آنها آسیب خواهد زد. برای مثال در بسیاری از جوامع، زمین‌داران بزرگ و اتحادیه‌های صنفی مخالف درخواست اجرای اصلاحات نهادی و تعمیم صنعتی شدن به گروه‌های بیشتر هستند. در نتیجه، نهادهای جدیدی که توسعه اقتصادی جامعه را ارتقا می‌دهند، صرفاً پس از کشمکش‌های طولانی مدت در جامعه می‌توانند پدیدار شوند.

باورها و هنجارها و فرهنگ همانند منافع می‌توانند در شکل‌دهی به نهادهای جامعه و تلاش‌هایی که برای جلوگیری از پیدایش نهادهای جدید انجام می‌شوند، نقش مهمی داشته باشند. نهادهایی که از توسعه اقتصادی حمایت می‌کنند نیز می‌توانند تغییرات مناسبی در فرهنگ و ارزش‌های جامعه ایجاد کنند. با این حال، اگر گروه‌های مختلف بر سر توزیع منابع و قدرت با یکدیگر درگیر باشند، تغییر ارزش‌ها و هنجارهای جامعه نیز همواره در راستای حمایت از نهادهای به‌ظاهر سودمند روی نخواهد داد. در این صورت، چه‌بسا گروه‌هایی که مخالف تغییرات نهادی هستند از هر دوی نهادهای رسمی و غیررسمی به منزله منابع راهبردی در درگیری خود بر سر توزیع مزایا استفاده و برای تضعیف نهادهای جدید تلاش کنند. به بیان دیگر، اگرچه تمییز میان منافع و فرهنگ به سان عامل نهایی رفتار افراد، غالباً بسیار دشوار است، اما بسیاری از الگوهای رفتاری و پیامدهای ناشی از باورها و هنجارها و آداب و رسوم و به‌طور کلی فرهنگ جامعه را در واقع می‌توان با کمک منافع و قدرت نیز توضیح داد (نایت، ۱۹۹۲، صص ۱۲۳-۲۱۴).

دولت

ویژگی‌های دولت و نقشی که باید در توسعه اقتصادی جامعه ایفا کند از اساسی‌ترین و پرتکرارترین سؤالاتی هستند که هم در تاریخ اقتصادی و هم به‌طور کلی‌تر در علوم اجتماعی بارها و بارها تکرار می‌شوند. در گذشته، وقتی تجارت از مرزهای محلی فراتر رفت، به تدریج محدودیت‌های هنجارهای محلی و ساختارهای اجتماعی و شبکه‌های اجتماعات محلی نمایان شد. در این مرحله، توسعه اقتصادی نیازمند جایگزینی نهادهای خاص پیشین با

نهادهای عام‌تر و پیدایش سازمانی خواهد بود که مزیت نسبی در اجرای قوانین دارد و در اغلب شرایط این سازمان همان دولت است. همچنین، قدرت تقریباً انحصاری دولت در اعمال زور، این سازمان را در جایگاه ایده‌آلی برای اجرای قوانین عمومی و برقراری نظم و محافظت از حقوق مالکیت افراد قرار می‌دهد. با این حال، روزبه‌روز اتفاق نظر بیشتری در میان محققان ایجاد می‌شود که نقش دولت در توسعه اقتصادی صرفاً به تأمین امنیت خارجی و داخلی، محافظت از حقوق مالکیت و اجرای قراردادها محدود نمی‌شود. دولت، همچنین در حکم یکی از کانون‌های مهم نزاع بر سر نهادها و تغییرات نهادی، نقشی اساسی برعهده دارد.

در گذشته روابط میان خود نخبگانی که با یکدیگر رقابت می‌کردند و رابطه آنها با دولت، یکی از عوامل حیاتی در شکل‌گیری دولت و سیاست‌های آن به حساب می‌آمد. نخبگان دولت و روش دیوان‌سالاری و نیروی نظامی نیز نقش‌های مهمی در این فرایند ایفا می‌کردند، زیرا آنها هم به تنهایی یا با همکاری بعضی نخبگان دیگر منافع خود را دنبال می‌کردند. درک متقابل گروه‌های مختلف نخبگان از یکدیگر یا حصول اجماع در میان آنها و بهره‌گیری از قدرت‌ها و قابلیت‌های متفاوت گروه‌های مختلف نخبگان، یکی از جوانب مهم تشکیل دولت و سیاست‌های آن به حساب می‌آمد. دولت‌سازی در اوایل عصر مدرن مستلزم ساخت نهادهای رسمی خاصی برای کنترل رابطه میان نخبگان دولتی و نخبگان تجاری و سیاسی نوظهور بود که غالباً گروه‌های یکپارچه‌ای را تشکیل نمی‌دادند. توافق جمعی بر سر تعهدات و امتیازات سیاسی و منابع در رابطه میان حاکمان و نخبگان سیاسی که غالباً مملو از اختلافات و کشمکش‌های فراوان بود، اهمیت ویژه‌ای داشت. مذاکره و توافق جمعی و نهادهای جمع‌آوری مالیات، به همراه رسیدگی به مشکلات مختلف کنش جمعی، فرایندهای اساسی روند دولت‌سازی محسوب می‌شدند. با این حال، رقابت میان دولت و نخبگان در غیاب توافقی‌های بادوام میان آنها می‌توانست شدت بیشتری پیدا کند و به تهدیدی جدی برای ثبات سیاسی و نظم جامعه بدل شود (عجم‌اوغلو و همکاران، ۲۰۰۵b، صص ۵۴۶-۵۷۹، نورث، والیس^۱ و وینگاست^۲، ۲۰۰۹ صص ۱-۷۶).

توازن قدرت و ائتلاف میان دولت و نخبگان مختلف یکی از مولفه‌های حیاتی تشکیل و محافظت از نهادهای خرد و کلان محسوب می‌شد. در صورتی که توزیع مزایای حاصل از نهادهای جدید یا پیشین با توزیع فعلی قدرت در جامعه سازگاری نداشت، گروه‌های مختلف نخبگان با یکدیگر به توافق جمعی می‌رسیدند و نیروهای خود را بسیج می‌کردند تا با اعمال

^۱ Wallis
^۲ Weingast

فشار به گروه‌های دیگر نخبگان و دولت، نهادهای رسمی و غیررسمی پیشین را بازگردانند. نخبگان رقیب غالباً از نهادهای غیررسمی از جمله شبکه‌های هویت‌محور و روابط ارباب و رعیتی در این درگیری‌ها استفاده می‌کردند. به بیان دیگر، قدرت اجرایی نهادهای رسمی یا دامنه حاکمیت قانون غالباً به روابط میان نخبگان و دولت و میزان درک متقابل آنها از یکدیگر یا اجماع آنها وابسته بود (اولسون، ۱۹۶۵، صص ۵-۶۵، گرانوتر، ۱۹۸۵، صص ۴۸۱-۵۱۰، نایت، ۱۹۹۲، صص ۱۲۳-۲۱۴).

قابلیت‌های مختلف دولت از جمله قابلیت مالی و حقوقی آن نیز طی این فرایند و به منزله مسائل اصلی اثربخشی دولت، هم در اجرای قوانین موجود و هم در تحقق تغییرات نهادی، پدیدار می‌شوند. روابط میان نخبگان و دولت و میزان حمایت یا مخالفت آنها با دولت نقش مهمی در شکل‌دهی به سیاست‌های دولت و تشکیل قابلیت‌های دولت ایفا می‌کرد. نخبگان، متناسب با میزان سازگاری اقدامات دولت با منافع خود حاضر به حمایت از افزایش قابلیت‌های دولت می‌شدند. با این وجود، واگرایی میان اهداف دولت و منافع نخبگان به همراه شکاف میان خود نخبگان می‌توانست تمایل آنها به حمایت از افزایش قابلیت‌های دولت را کاهش دهد. اگرچه دولت‌های ضعیف مفید نبودند، اما دولت‌های قدرتمندی که توانایی محافظت از حقوق مالکیت را داشتند، در عین حال می‌توانستند مالکیت افراد را سلب کنند. داگلاس نورث و محققان دیگر نقش مذاکرات و توافق جمعی میان حاکمان و نخبگان را در محدودسازی قدرت حاکمان نشان داده‌اند. توانایی دولت‌های قدرتمند باید محدود و قابلیت آنها نیز باید روی توسعه اقتصادی متمرکز می‌شد. حتی اگر دولت از انباشت سرمایه خصوصی به صورت مستقیم حمایت نمی‌کرد، نباید رفتاری را در پیش می‌گرفت که به اقتصاد کشور و بازیگران مختلف آن در بخش خصوصی آسیبی وارد کند (هیلمن، ۲۰۱۳، صص ۲۶۱-۲۶۴).

با این حال، محققانی هم دیدگاه متفاوتی نسبت به نقش دولت در اوایل عصر مدرن داشتند. به نظر اس. آر. اپستین^۱ در اقتصادهای مدرن اولیه محدودسازی گرایش‌های غارتگرانه حاکمان جبار مسئله اصلی فرایند حذف موانع اصلی رشد اقتصادی نبود. او در عوض استدلال می‌کند که غالباً نبود همکاری و یکپارچگی بازارها مانع اصلی رشد اقتصادی این کشورها بوده است؛ دقیقاً به این دلیل که همگان از حقوق اقتصادی برخوردار نبودند و فقط برخی گروه‌های شرکتی ممتاز مانند اتحادیه‌های صنفی بازرگانان یا انحصارات تجاری از حقوق اقتصادی بهره‌مند بودند. اینگونه بازارهای امتیازمحور غالباً به دلیل تکه‌تکه بودن حوزه‌های قضایی مختلف و

۱ S. R. Epstein

عدم وجود یک اقتدار سیاسی متمرکز که قدرت اجرای عمومی حقوق مالکیت را به رغم موانع ناشی از منافع محلی داشته باشد، وضعیت وخیم‌تری پیدا می‌کردند. در مقابل، تمرکز قضایی با کاهش عوارض ملوک الطوائفی پیشین، غلبه بر مشکلات هماهنگی میان انحصارات رقیب فنودالی و شهری، تشکیل منشور حقوقی نظام‌مند، سیستم و معیارهای اندازه‌گیری واحد و افزایش قدرت پاسخگویی حاکمان در برابر فشار سیاسی، یکپارچگی بازارها را تقویت می‌کرد. به بیان دیگر، به نظر اپستین در اوایل عصر مدرن مانع اصلی پیدایش بازارهای رقابتی به جای قدرت اضافی دولت، در واقع محدودیت‌های قدرت دولتی بود (اپستین، ۲۰۰۰، ۱۴۷-۱۷۴، بزلی^۱ و پرسون^۲، ۲۰۱۰، ۲۰۱۱، جانسون و کویاما^۳، ۲۰۱۷).

تجربه بریتانیا و سایر کشورهای اروپایی که بعدها به روند صنعتی شدن پیوستند، هم در اوایل عصر مدرن و هم در سده نوزدهم نشان می‌دهد که دولت‌ها نه تنها با تأمین امنیت و اجرای قوانین و قراردادهای بلکه با حمایت از بازارها و تجارت خارجی و در بیشتر موارد محافظت از تولید داخلی در برابر رقبای خارجی نقش مهمی در توسعه اقتصادی ایفا کرده‌اند. در حالی که بریتانیا امروزه غالباً در حکم موطن سیاست اقتصادی حذف مداخله دولتی شناخته می‌شود، در واقع دولت بریتانیا در سده هجدهم سیاست اقتصادی مداخله مستقیم را دنبال کرده است. دولت این کشور از طریق ترکیبی از محدودیت‌ها و امتیازات و مشوق‌های خاص از فرایند صنعتی شدن حمایت می‌کرد (چانگ^۴، ۲۰۰۲ صص ۱۳-۶۸، او برایان^۵، ۲۰۱۱ صص ۴۰۸-۴۴۶). در سده نوزدهم این تصور کلی وجود داشت که در حضور کشور بریتانیا که پیشگام روند صنعتی شدن شده است، سایر کشورهای واقع در قاره اروپا نمی‌توانند بدون مداخله مستقیم دولتی و محافظت تعرفه‌ای و دیگر حمایت‌های دولتی، صنایع جدیدی را در داخل کشور خود توسعه دهند. الکساندر گرشنکرون^۶ نشان داده است که چرا رقابت با صنایع بریتانیایی فراتر از توان کارآفرینان سایر کشورهای واقع در قاره اروپا بود و چرا دولت‌های این کشورها مجبور بودند، اضافه‌بر تأمین شرایط مساعد برای بخش خصوصی خود مشارکت فعالی در سازمان‌دهی بازارهای مالی خود داشته باشند. نهادهای مشخص هر کشوری با توجه به تاریخچه آن کشور و میزان عقب‌ماندگی نسبی آن، با کشور دیگر متفاوت بود (گرشنکرون، ۱۹۶۲، صص ۵-۷۱).

۱ Besley
 ۲ Persson
 ۳ Koyama
 ۴ Chang
 ۵ O'Brien
 ۶ Alexander Gerschenkron

دولت‌های کشورهای در حال توسعه قابلیت‌های بسیار محدودی داشتند و در توسعه اقتصادی این کشورها طی سده نوزدهم نیز نقش ناچیزی ایفا کرده‌اند. با این حال، دهه ۱۹۳۰ نقطه عطف مهمی برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه به حساب می‌آید. با تداوم رکود بزرگ، دولت‌های بسیاری از کشورهای در حال توسعه و برخی نخبگان نشان دریافتند که الگوی اقتصادی مبتنی بر تخصص کشاورزی با مشکلات جدی روبه‌رو است و به همین دلیل با اتخاذ سیاست محافظت از تولیدات داخلی و تعیین مشوق‌های مختلف از روند صنعتی شدن حمایت کردند. در غیاب یک نظریه منسجم، هم کشورهای توسعه‌یافته و هم کشورهای در حال توسعه، سیاست‌های مداخله‌جویانه مختلفی را در واکنش به رکود بزرگ آزمودند. پژوهش‌های کارلوس دیاز آلخاندرو^۱ و آنگس مدیسون نشان می‌دهد که در دهه ۱۹۳۰ چه کشورهای در حال توسعه آمریکای لاتین و چه کشورهای در حال توسعه جنوب اروپا و آسیا به سوی اقدامات مداخله‌جویانه‌تر و سیاست‌های اقتصادی درون‌گرا تغییر رویه دادند و نسبت به کشورهایی که همچنان به راهبردهای پیشین اتکا به صادرات محصولات کشاورزی ادامه می‌دادند عملکرد به مراتب بهتری داشتند (دیاز آلخاندرو، ۱۹۸۴، مدیسون ۱۹۸۵، صص ۱۳-۴۴). در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، سیاست‌های دولتی مداخله‌جویانه رواج بیشتری پیدا کرد و بسیاری از کشورهای در حال توسعه مجموعه‌ای مفصل از سیاست‌های اقتصادی خاص اتخاذ کردند که صنعتی شدن جایگزینی واردات نامیده می‌شد. این بسته جدید سیاست‌های اقتصادی مواردی مانند سیاست محافظت‌گرا برای حمایت از صنایع داخلی در برابر واردات از سوی رقبا، سیاست‌های ارزش‌گذاری بیش از حد نرخ ارز، اعطای یارانه به شرکت‌های خصوصی، مداخله در بازارهای مالی برای سرکوب نرخ‌های بهره و دسترسی ترجیحی به اعتبارات را شامل می‌شد. در حالی که ابتدا صنایع تولیدکننده کالاهای مصرفی و در مرحله بعد صنایع تولیدکننده کالاهای واسطه‌ای از فرصت‌های حاصل از بازارهای داخلی محافظت شده با تمام توان استفاده کردند، اما جهت‌دهی صادراتی صنایع تولیدی همچنان ضعیف باقی ماند (هیرشمن، ۱۹۶۸، صص ۱-۲۶).

تجربه کشورهای در حال توسعه شرق آسیا مانند تایوان، کره جنوبی و هنگ‌کنگ در نیمه دوم این سده در زمینه سیاست‌های مداخله دولتی و صنعتی شدن از تجربه بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر کاملاً متمایز است. در این مثال‌های قوی (قدرتمند)، دولت‌ها اضافه‌بر حمایت از صنایع داخلی و ترویج شدید صادرات، اقداماتی مانند هدف‌گذاری راهبردی

^۱ Carlos Diaz Alejandro

بخش‌های اقتصادی مختلف، ترویج تصمیمات سرمایه‌گذاری صنعتی و هماهنگ‌سازی آنها، ارتقای بخش‌های صنعتی نیازمند فن‌آوری‌های بالا و کنترل نزدیک بخش بانکداری را نیز انجام می‌دادند. در هر یک از این کشورها، یک یا چند سازمان پیشرو از میان ادارات دولتی مرکزی، رهبری فرایند تصمیم‌گیری را به‌دست گرفتند و سرمایه بسیار زیادی را به سمت این بخش‌های منتخب هدایت کردند. درحالی‌که دولت به‌طور جدی با جامعه تعامل داشت، اما هنگام مواجهه با منافع کوتاه‌مدت یک گروه خاص از استقلال زیادی نیز برخوردار بود. نهادهای رسمی و غیررسمی خاصی که مشاوره و همکاری میان بخش‌های دولتی و خصوصی را تسهیل می‌کردند، نقشی اساسی در پیامدهای موفقیت‌آمیز کشورهای شرق آسیا ایفا کرده‌اند. سیاست‌های دولتی تحت حمایت این نهادها نیز نه تنها رفتار بخش خصوصی را تغییر دادند، بلکه امکان پیدایش نهادهای جدید را فراهم کردند و به آنها اجازه ترویج روند صنعتی شدن را دادند تا با گذشت زمان قوی‌تر شوند. بنابراین، ساختار نهادی خاصی که طی فرایند صنعتی شدن ایجاد شده بود با گذشت زمان ثبات بیشتری پیدا کرد و در دوره‌های بعدی به تغییر رفتار نهادهای مختلف ادامه داد (آمسدن^۱، ۱۹۸۹، وید^۲، ۱۹۹۰، ایونز^۳، ۱۹۹۵).

تکرار عملکرد موفقیت‌آمیز کشورهای شرق آسیا در اتخاذ سیاست‌های مداخله‌جویانه چندان ساده نبوده است، اگرچه برخی کشورها کوشیده‌اند تا از همان نهادهای رسمی و راهبردهای مشابه برای حمایت از صنایع تولیدی صادراتی خود استفاده کنند. البته، شکست این کشورها از توانایی پایین دولت آنها یا سازمان‌های رسمی خاصی که مسئول اجرای وظایف بودند ناشی نشده است، بلکه عامل مهم‌تر موفقیت کشورهای شرق آسیا شرایط تاریخی منحصربه‌فرد این کشورها بوده است که ساختار خاص دولت این کشورها و رابطه آنها با بخش خصوصی خود را ایجاد کرده است. پیکربندی قدرت میان دولت و نخبگان خصوصی رقیب دولت در این کشورها که به دولت این کشورها استقلال اداری و قابلیت‌های بالایی اعطا می‌کرد و به همکاری نزدیک میان آنها منجر می‌شد، یکی از محصولات جانبی حکومت استعماری ژاپن بود و در سایر کشورهای در حال توسعه دیگر وجود نداشت. کشورهای شرق آسیا بدون یک دولت قدرتمند و خودمختار و نخبگان به نسبت ضعیف نمی‌توانستند با اتخاذ سیاست‌های مداخله‌جویانه به افق‌های سرمایه‌گذاری بلندمدت و قابلیت‌های اجرایی بالای خود دست یابند. سایر ویژگی‌های کشورهای شرق آسیا مانند فشارهای داخلی و خارجی برای

۱ Amsden

۲ Wade

۳ Evans

اتخاذ راهبردهای رشد اقتصادی نیز در این فرایند اهمیت داشتند. در مقابل، دولت‌های سایر کشورهای در حال توسعه نمی‌توانستند از قدرت‌ها و قابلیت‌های متفاوت دولت و نخبگان خود برای مقابله با مشکلات مختلف اقدام جمعی استفاده کنند. توزیع مزایای حاصل از تشکیل نهادهای جدید و اجرای سیاست‌های مداخله‌جویانه با نحوه توزیع قدرت فعلی این جوامع سازگاری نداشت. گروه‌ها و سازمان‌های قدرتمند غالباً ترجیح می‌دادند به جای نهادهای رسمی و غیررسمی تعیین شده از سوی دولت، نهادهای دیگری را تشکیل دهند که منافع آنها را بهتر تأمین می‌کنند (اونیس^۱، ۱۹۹۱، صص ۱۰۶ الی ۱۱۶، استیگلیتز و لین^۲ ۲۰۱۳، صص ۱-۱۳).

این مثال‌های تاریخی نشان می‌دهند که سیاست‌های مداخله دولتی و وجود یک دولت قدرتمند، هم در حمایت از فرایند صنعتی شدن کشورهای در حال توسعه در سده بیستم، و هم در فرایند صنعتی شدن پیشین کشورهای غرب اروپا نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. با این حال، وجود چنین مثال‌هایی به معنای آن نیست که مداخله دولتی همواره پیامدهای مساعدی برای توسعه اقتصادی و صنعتی شدن کشورها به همراه خواهد داشت. همانطور که نتایج تلاش کشورهای دیگر برای تکرار تجربه موفق کشورهای شرق آسیا نشان می‌دهد، حتی در صورت بکارگیری نهادها و سیاست‌های اقتصادی یکسان نیز ممکن است پیامدهای متفاوتی حاصل شود زیرا نهادهای جدید با سایر نهادهای موجود در جامعه و ساختار اجتماعی فعلی و نحوه توزیع قدرت در آن تعامل خواهند داشت.

نهادهای پیش از سده نوزدهم

در ترکیه نیز همانند بیشتر کشورهای دیگر طیف وسیعی از نهادها تحت تأثیر فرآیندهای تاریخی عمیقی شکل گرفته‌اند که علل فراوانی مانند منابع طبیعی و ویژگی‌های جغرافیایی، اسلام و فرهنگ، ساختار اجتماعی و منافع متضاد را شامل می‌شدند. هم نهادهای رسمی خاصی که دولت به درجات مختلف در جامعه برقرار می‌ساخت و هم نهادهای غیررسمی که به شکل از پایین به بالا و توسط شبکه‌های خصوصی شکل گرفته بودند و هم تعامل میان آنها، نقش مهمی در شکل‌دهی به پیامدهای سیاسی و اقتصادی عصر امپراتوری عثمانی ایفا می‌کردند. در این بخش نشان خواهیم داد که به‌رغم تأثیر ویژگی‌های جغرافیایی و فرهنگ و اسلام بر نهادهای امپراتوری عثمانی در کشورهای حوزه بالکان و آناتولی که مناطق مرکزی

^۱ Onis

^۲ Lin

این امپراتوری نیز به حساب می‌آمدند، ساختار اجتماعی و تغییر توازن قدرت میان دولت و گروه‌های رقیب نخبگان از جمله نخبگان دولتی مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده نهادهای این کشور و مسیر تحولات نهادی آن پیش از سده نوزدهم بودند. تأثیر عوامل خارجی بر نهادهای این کشور طی این دوره غالباً ناچیز بود زیرا این امپراتوری در این دوران استقلال خود را حفظ کرد.

تا پایان سده پانزدهم، سیاست در دولت امپراتوری نوظهور عثمانی حول محور کشمکش شدید میان اشرافیان ایالتی ترک‌تبار و دولت مرکزی می‌چرخید که عمدتاً از سربازان غیرمسلمان تشکیل شده بود (دوشیرمه^۱). در نیمه دوم سده پانزدهم با تلاش موفقیت‌آمیز محمد دوم^۲ برای متمرکزسازی دولت، کفه ترازوی قدرت به سمت دولت مرکزی سنگین‌تر شد. با شکست اشراف‌گرایی زمین‌محور، دولت اراضی کشاورزی تحت مالکیت خصوصی را تصاحب کرد و آن اراضی را به دولت مرکزی سپرد (ایمبر^۳ ۲۰۰۲، صص ۲۷-۴۴، ۳۱۸-۳۲۵). از این رو، نهادهای امپراتوری و سیاست‌های اقتصادی دولت به تدریج اولویت‌های دولت مرکزی را با قدرت بیشتری منعکس می‌کردند. باکی تزجان^۴ استدلال می‌کند که قدرت سلطان و دولت مرکزی طی سده هفدهم با رشد قدرت نفوذ چریک‌های نو^۵ و علماً^۶ روبه‌زوال گذاشت (تزجان ۲۰۱۰، صص ۲۲۷-۲۴۴). با این وجود، دولت مرکزی همواره در تلاش برای حفظ نظم سنتی جامعه و جایگاه مرکزی خود در نظم اجتماعی بود. تازمانی که فعالیت‌های نخبگان اقتصادی، صنعتگران پیشرو و افراد وام‌دهنده به تداوم این نظم اجتماعی کمک می‌کرد، دولت نیز به حمایت از آنها و تشویقشان ادامه می‌داد، اما از ثروتمند شدن سریع آنها نیز استقبال نمی‌کرد (جنت^۷، ۲۰۰۰).

نهادهای امپراتوری عثمانی طی سده‌های بعدی نیز همچنان مطابق نحوه توزیع قدرت، همکاری، تعارضات و کشمکش‌های میان نخبگان دولتی و سایر گروه‌های نخبگان، به‌ویژه نخبگان ایالتی شکل می‌گرفتند. یکی از اولویت‌های مهم دولت مرکزی خنثی‌سازی تهدیدهای سیاسی و کنترل گروه‌های سیاسی خاصی بود که خطری را برای دولت مرکزی ایجاد

۱ devsirme
 ۲ Mehmed II
 ۳ Imber
 ۴ Baki Tezcan
 ۵ janissaries
 ۶ ulema
 ۷ Gent

می‌کردند. پس از آنکه بخش بزرگی از فرایند جمع‌آوری مالیات‌های محلی طی سده‌های هفدهم و هجدهم به دست اشرافیان مسلمان و شهری افتاد و باعث افزایش قدرت آنها شد، دولت مرکزی مجبور شد با آنها وارد مذاکره شود و از اتحاد نیروهای آنها جلوگیری کند و به همین دلیل در هر کجا که لازم بود به راهبرد «تفرقه بینداز و حکومت کن» متوسل می‌شد (بارکی^۱، ۱۹۹۴، صص ۲۲۹ تا ۲۴۲). البته، خود گروه‌های مختلف نخبگان، به ویژه افرادی که در پایتخت امپراتوری بودند نیز به ندرت به منزله یک گروه واحد، کنش مشترک انجام می‌دادند. همچنین از آنجا که منطقه جغرافیایی بسیار بزرگی تحت پوشش این امپراتوری قرار داشت، همکاری و هماهنگی میان نخبگان ایالتی نیز بسیار دشوارتر می‌شد و به همین دلیل گروه‌های قومی متعدد و دسته‌های مختلف نخبگان نیز همواره نمی‌توانستند با یکدیگر کنش جمعی انجام دهند. حتی در سده هجدهم که اشراف ایالتی در اوج قدرت خود بودند، ایجاد نهادهای رسمی خاصی که بتوانند توازن قدرت جدید میان دولت مرکزی و ایالت‌ها را منعکس کنند و ثبات سیاسی کشور را حفظ کنند، ممکن نبود. منشور اتحاد (سند اتفاق^۲) که با عنوان فرمان کبیر امپراتوری عثمانی شناخته می‌شد و در سال ۱۸۰۷ دقیقاً با این هدف امضا شد نیز هرگز از حمایت هیچ‌یک از طرفین برخوردار و اجرا هم نشد (یایچی اوغلو^۳، ۲۰۱۶، صص ۲۰۳-۲۳۸).

دولت و نخبگان ایالتی

دولت‌های مدرن ابتدایی نه تنها با تأمین امنیت در مقابل تهدیدات داخلی و خارجی بلکه با صدور قوانین و اجرای آنها از توسعه اقتصادی حمایت می‌کردند و برای دستیابی به این هدف نیز، به سطح مشخصی از توانایی‌های دولت نیاز بود. همچنین، میزان حمایت دولت از توسعه بخش خصوصی یا میزان مخالفت دولت با توسعه این بخش نیز به همان اندازه مهم بود. درحالی‌که دولت مرکزی امپراتوری عثمانی در اوایل عصر مدرن از قدرت کافی برای تغییر مسیر بسیاری از تغییرات نهادی برخوردار بود، اما عملکرد نامنجمی در زمینه حمایت از توسعه اقتصادی داشت. دولت این امپراتوری طی سده شانزدهم، به نسبت قدرتمند به حساب می‌آمد و از قدرت تأمین نسبی امنیت و اجرای قوانین، برقراری نظم، ساخت زیرساخت‌ها مانند جاده‌ها و نظام‌های آبیاری و محافظت از مسیرهای تجارت داخلی برخوردار بود.

۱ Barkey
 ۲ Sened-i Ittifak
 ۳ Yaycioglu

با این حال، قابلیت‌های این دولت در این حوزه‌ها در سده‌های هفدهم و هجدهم با پیدایش طبقه اعیان^۱ یا اشراف شهرنشین در ایالت‌ها به میزان قابل توجهی کاهش یافت. قدرتمندان نوظهور ایالت‌ها از دو گروه مختلف بودند: گروه اول، اشرافیان سرشناسی بودند که خانواده‌شان از نخبگان محلی بودند و گروه دوم، مقامات دولتی منصوب از سوی دولت مرکزی که پس از انتصاب، ریشه‌های محلی خود را کنار گذاشته بودند. به هر صورت، پیدایش طبقه اعیان، پیامدهای مهمی برای یکپارچگی بازارها و تجارت خارجی به همراه داشت. طبقه اعیان نقش‌های مهمی مانند حفظ امنیت و محافظت از زندگی شهرنشینان در بخش تحت کنترل خود و نیز تضمین مسیرهای تجارت داخلی را ایفا می‌کرد. آنها طی نیمه اول سده هجدهم در توسعه تجارت جامعه خود نقش موثری داشتند (اینالچیک^۲، ۱۹۸۰، صص ۲۸۳-۳۳۷، هورانی^۳، ۱۹۶۶، صص ۸۳-۱۱۰، یایچی اوغلو، ۲۰۱۶، ۶۵-۱۱۶). در همین دوران، دولت مرکزی فقط می‌توانست نقش محدودی را در هماهنگ‌سازی و یکپارچه‌سازی بازارهای داخلی و دور از هم این امپراتوری بزرگ ایفا کند. طبقه اعیان همچنین در شکل‌دهی به نهادهای این امپراتوری نیز نقش مهمی برعهده داشت. آنها در درگیری‌های خود با سایر گروه‌های نخبگان و در روابط خود با دولت غالباً از نهادهای غیررسمی مانند شبکه‌های هویت‌محور و روابط ارباب و رعیتی استفاده می‌کردند. طی سده‌های هفدهم و هجدهم ترتیبات محلی که بیشتر جنبه غیررسمی داشتند، به تدریج جایگزین یا جانشین نهادهای دولت مرکزی شدند و انجام وظایفی مانند تأمین امنیت، قضاوت، اجرای قوانین و تنظیم بازارهای محلی را به دست گرفتند. با این حال، دولت مرکزی به‌رغم افزایش قدرت طبقه اعیان همچنان کنترل خود بر قوانین و قضاوت را از دست نداد و برای مثال همچنان مخالف مالکیت خصوصی اراضی کشاورزی بود. همانطور که تنش میان دولت مرکزی و استان‌ها در نیمه دوم این سده شدت بیشتری پیدا می‌کرد، احتمالاً تجارت و به‌ویژه تجارت داخلی بیشتر و بیشتر تضعیف می‌شد. همچنین تعرفه‌های داخلی و خارجی خاصی که با انگیزه‌های مالی وضع می‌شدند و ممنوعیت صادرات و واردات، از جمله علل مستقیم دیگری بودند که به از هم گسیختن بازارها در این دوران انجامیدند.

با تضعیف تدریجی قدرت دولت مرکزی در استان‌ها، قابلیت این دولت برای جمع‌آوری مالیات‌ها و انتقال درآمدها به مرکز کشور نیز تضعیف می‌شد. اشرافیان محلی با کمک

^۱ ayan
^۲ Inalcik
^۳ Hourani

یکدیگر و برخی گروه‌های اشراف واقع در مرکز کشور به تدریج کنترل فرایند جمع‌آوری مالیات را به دست گرفتند و بخش بزرگی از درآمدها را برای خود حفظ کردند. در حالی که فشار جنگ در سده‌های هفدهم و هجدهم به بیشتر دولت‌های اروپایی کمک می‌کرد تا درآمدهای دولت مرکزی از جمع‌آوری مالیات را به طور قابل توجهی افزایش دهند، دو دولت مرکزی یعنی امپراتوری عثمانی و دولت لهستان تقریباً هیچ قدرتی برای افزایش جمع‌آوری مالیات سرانه خود نداشتند. تا پایان سده هجدهم میزان درآمدهای مالیات سرانه‌ای که سالانه به خزانه‌داری استانبول وارد می‌شد، از سه روز درآمد کارگران ساده فراتر نرفت. البته، عواملی مانند وضعیت زیاد این امپراتوری و تنوع جغرافیایی بالای آن، تمرکز منابع مالی در این امپراتوری را دشوار می‌ساخت. این وسعت جغرافیایی حتی به نخبگان محلی نیز اجازه نمی‌داد تا اقدامات خود را به راحتی با یکدیگر هماهنگ سازند و دولت مرکزی را برای تغییر نهادهای سیاسی به چالش بکشند (کارامن، پاموک، ۲۰۱۰، پاموک، ۲۰۱۲، کوسگل، ۲۰۱۵).

جای شگفتی نیست که کاهش توان مالی دولت به تضعیف قدرت نظامی آن نیز انجامید. امپراتوران عثمانی در نیمه دوم سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم پی‌درپی قلمروی بیشتری از امپراتوری خود را در جنگ‌های مختلف با روسیه و اتریش از دست می‌دادند. ناتوانی دولت مرکزی در جمع‌آوری مالیات‌ها، همچنین بر نهادها و اقتصاد این امپراتوری اثر منفی داشت. به‌ویژه، از دهه ۱۷۶۰ تا دهه ۱۸۳۰ که این امپراتوری مرتباً با کشورهای دیگر در حال جنگ بود، تصاحب دارایی‌های مقامات رسمی و اشرافیان شهرنشین در ایالت‌ها به منظور حفظ درآمد اضافی، یکی از روش‌های رایج محسوب می‌شد. همچنین، تحت این فشار مالی، امتیاز انحصارات محلی در زمینه تجارت داخلی و بین‌المللی ایجاد و به فروش گذاشته شد. این اقدامات به تضعیف شدید تجارت انجامید و انقباض بیشتر اقتصاد این امپراتوری را در پی داشت. در نتیجه، در حالی که انقلاب صنعتی در بریتانیا و سپس سایر کشورهای قاره اروپا در حال وقوع بود، دولت مرکزی امپراتوری عثمانی گرفتار جنگ‌های پی‌درپی شده بود و از بحران مالی شدید و طولانی مدتی رنج می‌برد. شرایط اقتصادی این امپراتوری به سرعت روبه‌زوال گذاشت و به واگرایی شدید این دولت با سایر دولت‌های غرب اروپا انجامید.

روابط با بخش خصوصی

دولت‌های اواخر قرون وسطی و اوایل عصر مدرن، همگی با مجموعه مشکلات اقتصادی یکسانی روبه‌رو بودند. با این حال، آنها ظرفیت‌های محدودی داشتند و باید اهداف خود را

به شکل گزینشی انتخاب می‌کردند. این وضعیت به دلیل قابلیت مالی روبه‌زوال امپراتوری عثمانی، بیش از هر کشوری در مورد این امپراتوری صادق بود. یکی از اولویت‌های اقتصادی مهم دولت مرکزی امپراتوری عثمانی ایجاد و تکمیل مناطق شهری بود که برای ثبات سیاسی ضروری به حساب می‌آمد (گینی ۱۹۸۹، صص ۱۷۵-۱۸۵، اینالجیک ۱۹۹۴، صص ۱۷۹-۲۱۷). دولت مرکزی به دنبال تضمین عرضه پایدار کالاها به‌ویژه برای شهر مرکزی و ارتش خود بود. با گسترش قلمرو این امپراتوری طی سده شانزدهم، تجارت خارجی و کنترل نسبی مسیرهای تجاری برای تأمین این نیازها اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد.

تأکید بر تأمین این نیازها همچنین مستلزم در نظر گرفتن تمایز مهمی میان صادرات و واردات بود. واردات کالاها از سوی امپراتوران عثمانی تشویق می‌شد زیرا دسترسی عمومی به کالاها را افزایش می‌داد.

در نتیجه، امپراتوران عثمانی هرگز در سیاست اقتصادی خود از روش محافظت از تولیدات داخلی استفاده نمی‌کردند. برای مثال، آنها طی سده‌های هفدهم و هجدهم تلاشی برای محافظت از تولیدکنندگان داخلی منسوجات در برابر رقبای هندی انجام نمی‌دادند. در مقابل، صادرات فقط پس از تأمین ملزومات اقتصاد داخلی این امپراتوری مجاز بود. دولت به محض مشاهده احتمال کمبود کالاها، به سرعت فعالیت‌های بازرگانان را محدود می‌کرد و صادرات اقلام ضروری اساسی، به‌ویژه مواد غذایی و مواد خام را ممنوع می‌کرد (اینالجیک ۱۹۷۰، صص ۲۰۷-۲۱۸).

رابطه میان دولت‌ها و بازرگانان یک رابطه مساوات‌طلبانه نبود. دولت‌ها از یک سو فعالیت‌های بازرگانانی که فعالیتشان برای عملکرد اقتصاد شهرها ضروری به‌نظر می‌رسید را تحمل، و از سوی دیگر تشویق می‌کردند. بدین ترتیب، زمانی که فرصتی فراهم می‌شد تا بازرگانان فعالیت‌های خود را بدون مداخله شدید دولت انجام دهند، کسب‌وکارشان رونق می‌گرفت. با این حال، فعالیت‌های بازرگانان در برخی مواقع به افزایش قیمت مواد خام می‌انجامید و فشاری را به نظام صنفی و به‌طور کلی اقتصاد شهرها وارد می‌کرد. اضافه‌براین، نخبگان دولتی زمانی که می‌دیدند تغییرات نهادی و اقتصادی ممکن است به تحول نظم فعلی منجر شود و به احتمال زیاد قدرت سیاسی آنها را تضعیف کنند، با این تغییرات نهادی و اقتصادی مخالفت می‌کردند. بنابراین، دولت مرکزی غالباً به جای محافظت از بازرگانان، کنترل فعالیت‌های آنها را وظیفه اصلی خود به حساب می‌آورد. با این حال، کنترل بازرگانان بسیار دشوارتر از کنترل اصناف بود. در حالی که اصناف مکان ثابتی داشتند، بازرگانان پیوسته در حرکت بودند. واضح

است که نگرش رسمی دولت نسبت به سرمایه‌داران و صرافان پول نیز به همان اندازه مبهم بود (اینالچیک ۱۹۶۹، صص ۹۷-۱۴۰، فاروقی^۱ ۲۰۰۹). بازرگانان به خودی خود نمی‌توانستند منافع خود را به‌طور کامل با منافع حاکمان خود مطابقت دهند تا قدرت نفوذ بر دولت را به دست بیاورند و از دارایی‌ها و منابع نظامی آن برای پیشبرد بیشتر منابع تجاری خود استفاده کنند. آنها نمی‌توانستند با صدای بلند بگویند «این دولت من است^۲»، اما احتمالاً در بهترین دوران خود می‌توانستند اعلام کنند «دولت مخالف من نیست^۳»، (اودوویچ^۴ ۱۹۸۸ صص ۷۲-۵۳).

یکی از مهم‌ترین مثال‌های سیاست دولت امپراتوری عثمانی نسبت به بازرگانان داخلی را می‌توان در تأمین گوشت شهر مرکزی امپراتوری مشاهده کرد. تا پایان نیمه سده شانزدهم، استانبول بار دیگر به یکی از بزرگ‌ترین شهرهای اروپا بدل شده بود. دولت نیز به شدت تلاش می‌کرد تا قیمت مواد غذایی در پایتخت را در سطوح پایین حفظ کند. به همین دلیل، غالباً می‌کوشید تا از نظام تعیین سقف قیمت (نرخ^۵) کالاها استفاده کند. با این حال، زمانی که سقف قیمت گوشت پایین‌تر از قیمت بازار تعیین شد، بازرگانان از آوردن دام‌های زنده به پایتخت، چه به‌صورت پیاده و چه از طریق مسیر دریایی، امتناع می‌کردند. دولت مرکزی عثمانی نیز به شناسایی بازرگانان ثروتمند روی آورد و وظیفه تأمین گوشت مورد نیاز پایتخت را به آنها واگذار کرد. بازرگانانی که موظف به انجام این کار شدند، غالباً ضررهای سنگینی را متحمل می‌شدند و ثروت آنها به‌سرعت کاهش می‌یافت. جای شگفتی نیست که آنها نیز تلاش می‌کردند تا از انجام این تعهد خودداری کنند. پس از این دولت تلاش کرد تا این وظیفه را برعهده بازرگانانی بگذارد که فعالیت‌های غیرقانونی انجام داده یا به دولت آسیبی زده بودند. این مثال نشان می‌دهد که اگرچه دولت برای تأمین نیازهای شهرها و به‌ویژه پایتخت به این بازرگانان نیاز داشت، اما در برخی امور مهم می‌توانست سیاست‌های خصمانه‌ای علیه این بازرگانان اتخاذ کند. اما این روش‌های خشن، پس از سده شانزدهم به تدریج کنار گذاشته شدند و پایتخت برای تأمین گوشت مصرفی خود بیشتر و بیشتر به بازارها متکی شد و به همین دلیل قیمت نسبی گوشت نیز به تدریج افزایش یافت (گرین‌وود ۱۹۸۸).

بازرگانان امپراتوری عثمانی و خاصه بازرگانان اهل ایالت‌های عرب‌نشین توانستند شبکه‌های تجاری خاص خود را ایجاد کنند و حضور پررنگی در مناطق شمال آفریقا و جنوب آسیا داشته

۱ Faroqhi

۲ l' état c'est moi

۳ l' état n'est pas contre moi

۴ Udovitch

۵ narh

باشند. با این حال، ناتوانی آنها در کنترل سهم تجاری با اروپا در بلندمدت به آنان آسیب زد. در حالی که دولت‌های کشورهای اروپایی، مشوق بازرگانان تابع یا شهروند خود بودند و از آنها حمایت و پشتیبانی می‌کردند، دولت‌های امپراتوری عثمانی محافظت از بازرگانان خود را در حکم یکی از اولویت‌های اصلی خود به حساب نمی‌آوردند. اضافه‌براین، کشورهای اروپایی از سده دوازدهم به بعد، اکثراً قوانینی را صادر کرده بودند که اقامت طولانی مدت و سکونت دائم اتباع خارجی از جمله مسلمانان در کشور آنها و تجارت با این افراد را ممنوع می‌ساختند. در نتیجه، بازرگانان مسلمان که در تجارت با اروپاییان حضور فعالی داشتند، به تدریج از بازرگانان غیرمسلمان امپراتوری عثمانی عقب افتادند زیرا آنها می‌توانستند از شبکه‌های بین‌المللی روبه‌رشد خود با بازرگانان اروپایی استفاده کنند (گیلبار ۲۰۰۳، صص ۱-۳۶). از آنجا که ثروتمندترین بازرگانان امپراتوری عثمانی طی سده‌های هجدهم و نوزدهم بازرگانان غیرمسلمان و غالباً یونانی و ارمنی بودند، این افراد نمی‌توانستند قدرت اقتصادی خود را به راحتی به قدرت نفوذ سیاسی بدل کنند.

در حالی که سیاست‌های دولت عثمانی نسبت به بازرگانان محلی با ابهام زیادی همراه بود، اما دولت این امپراتوری از سده دوازدهم به بعد درست همانند بسیاری از دولت‌های خاورمیانه هم تمایل و هم آمادگی داشت تا امتیازات تجاری و حقوقی را به بازرگانان اروپایی اعطا کند. علت اعطای این امتیازات فشار شدید دولت‌های قدرتمندتر اروپایی بر این دولت‌ها نبود. حاکمان از طریق اعطای این امتیازات به دنبال افزایش گردش کالاها و به ویژه کالاهای لوکس در بازارهای محلی و افزایش درآمدهای حاصل از تجارت دولت بودند. انگیزه دیگر استفاده از این امتیازات به منزله ابزاری برای پیشبرد سیاست خارجی و کسب قدرت اعمال نفوذ در اروپا و برقراری رابطه دوستانه با آنها بود. مهم‌ترین امتیازی که به بازرگانان اروپایی ساکن در شهرهای بندری امپراتوری عثمانی اعطا می‌شد، حق تجارت و مسافرت در داخل این امپراتوری، انتقال محصولات از یک منطقه به منطقه دیگر و استفاده از کشتی‌هایی بود که با پرچم کشور آنها را حمل می‌کردند. این امتیازات به تدریج گسترش یافت و طی سده هجدهم دیگر این امتیازات یک طرفه نامیده نمی‌شدند. آنها به دلیل عناوین بسیار زیاد خود به تدریج «عهده‌نامه‌های تسلیم» نامیده شدند که در قرون وسطی به زبان اصلی لاتین دسته‌بندی می‌شدند. برخی از این امتیازات جدید مانند حق بازرگانان اروپایی برای تشکیل دادگاه‌های خاص خود در امپراتوری عثمانی و ارجاع اختلافات تجاری خود به این دادگاه‌ها به تدریج در تضاد با حق حاکمیت امپراتوری عثمانی قرار گرفت. اضافه‌براین، عوارض گمرکی بازرگانان

اروپایی در کمترین میزان ممکن حفظ شده بود و در بسیاری از موارد بازرگانان خارجی در مقایسه با بازرگانان داخلی مالیات گمرکی بسیار کمتری پرداخت می‌کردند (اینالچیک ۱۹۷۱، بوگرت ۲۰۰۵، کوران ۲۰۱۱، صص ۲۰۹-۲۲۷، آگیر ۲۰۱۳، صص ۵۷۱-۵۹۸، آرتونگ ۲۰۱۵ صص ۷۲۰-۷۴۸).

این رویکردها به وضوح بازرگانان امپراتوری عثمانی را برای حضور در بازارهای این امپراتوری در مقایسه با بازرگانان اروپایی در نقطه ضعف بزرگی قرار داد و در انتقال اختیار بخش‌های بزرگی از تجارت خارجی و حمل‌ونقل خارجی و ساحلی به بازرگانان اروپایی نقش مهمی ایفا می‌کردند. دولت در اوایل سده نوزدهم کوشید تا با ایجاد کنسولگری‌ها در مراکز تجاری بزرگ سواحل دریای مدیترانه شرایط بازرگانان امپراتوری عثمانی را در رقابت با بازرگانان اروپایی بهبود بخشد، اما بازرگانان امپراتوری عثمانی همچنان قدرت رقابت با بازرگانان اروپایی را نداشتند، زیرا بازرگانان اروپایی تا آن زمان بسیار قدرتمندتر شده بودند و بازرگانان امپراتوری عثمانی نیز از امتیازات ویژه‌ای که تحت عهدنامه‌های تسلیم به همتایان اروپایی آنها اعطا شده بود بهره‌مند نبودند و حمایت نمی‌شدند. از آنجا که بازرگانان امپراتوری عثمانی همچنان ضعیف بودند، نمی‌توانستند نفوذ زیادی در دولت داشته باشند و قدرت اظهار نظر زیادی در سیاست‌های تجاری دولت یا تغییر نهادهای تجاری یا اقتصادی نداشتند. در مقابل، دولت‌ها و بازرگانان اروپایی قدرت اقتصادی و سیاسی خود را افزایش دادند و به تدریج توانستند مسیر تغییرات نهادی امپراتوری عثمانی را تحت تأثیر خود قرار دهند.

تغییرات نهادی

در اوایل دوران مدرن، تغییرات نهادی زیادی در امپراتوری عثمانی روی داد. در این بخش، به صورت خلاصه روند تکامل نهادهای رسمی این امپراتوری را در حین تعامل آنها با نهادهای غیررسمی که در اوایل عصر مدرن در حوزه‌های نظام ارضی، سرمایه‌گذاری خصوصی، جمع‌آوری مالیات و استقراض دولتی به شکل از پایین به بالا شکل گرفته بودند، به طور خلاصه بررسی می‌کنیم تا نشان دهیم که تأثیر ویژگی‌های جغرافیایی یا اسلام بر تغییرات نهادی این امپراتوری به مراتب کمتر از توزیع قدرت، کشمکش‌ها، مذاکرات و چانه‌زنی جمعی میان دولت و گروه‌های مختلف نخبگان به‌ویژه اشرافیان نوظهور شهرنشین در ایالت‌ها بوده است (پاموک ۲۰۰۴، صص ۲۲۵-۲۴۷).

نظام ارضی

در اوایل دوران کشورگشایی امپراتوری عثمانی، اراضی تصاحب شده از دولت‌های همسایه واقع در حوزه بالکان با عنوان اراضی دولتی ثبت می‌شدند. در مقابل، مالکیت خصوصی اراضی نیز در مناطق تصاحب شده از خلفای اسلامی همچنان تداوم داشت. با این حال، با گرایش امپراطوران عثمانی به تمرکز قدرت در نیمه دوم سده پانزدهم، هم در مناطق حوزه بالکان و هم در مناطق آناتولی، مالکیت دولتی اراضی کشاورزی به عنوان قالب اصلی مالکیت اراضی در مناطق اصلی این امپراتوری شناخته شد. برآورد شده است که مالکیت بیش از سه چهارم اراضی کشاورزی در مناطق مرکزی این امپراتوری طی نیمه اول سده شانزدهم در دست دولت بود (برکان ۱۹۵۳-۱۹۵۴، صص ۲۵۱-۳۲۹).

حق استفاده موروثی از این اراضی دولت، به خانواده‌های دهقانان اعطا شده بود که معمولاً با کمک یک جفت گاو و نیروی کار خانوادگی، محصولات کشاورزی را در این اراضی پرورش می‌دادند. خانواده‌های دهقانان به واحد اقتصادی و مالی پایه اکثر مناطق روستایی آناتولی بدل شدند (اینالچیک ۱۹۹۴، صص ۱۰۳-۱۷۹). محصولات کشاورزی در این مزارع خانوادگی نیز معمولاً با کمک یک جفت گاو و نیروی کار اعضای خانواده پرورش می‌یافتند. دولت امپراتوری عثمانی از نظام تیمار برای اخذ مالیات از مردم روستایی و حمایت از ارتش‌های ایالتی بزرگ خود در این اراضی دولتی استفاده می‌کرد. تحت این نظام سپاهیان یا کارمندان دولت که غالباً به دلیل شجاعت خود در دوران جنگ انتخاب می‌شدند و در مناطق روستایی زندگی می‌کردند، وظیفه جمع‌آوری مالیات از تولیدکنندگان محصولات کشاورزی را برعهده داشتند و درآمدهای حاصل را در همان محل زندگی خود برای آموزش و تجهیز تعداد مشخصی از سربازان که از پیش تعیین شده بود و همچنین حفظ و نگهداری آنها صرف می‌کردند. با این حال، دولت مرکزی امپراتوری عثمانی برای اعمال نظام تیمار در سراسر مناطق تحت تصرف خود کوششی نکرد. امپراطوران عثمانی اگرچه خواهان جمع‌آوری مالیات حتی از مناطق بسیار دوردست مانند مناطق شرق آناتولی بودند، اما تلاش خاصی برای تغییر نظام مالکیت اراضی موجود در این منطقه انجام نمی‌دادند و غالباً یا تغییرات کوچکی در نظام مالکیت این اراضی ایجاد می‌کردند و یا نظام مالکیت آنها را به هیچ‌وجه تغییر نمی‌دادند. مهم‌ترین دلیل این رفتار امپراطوران عثمانی تمایل آنها برای جلوگیری از اختلالات اقتصادی و یا ناآرامی‌های احتمالی مردمی بود. البته، برخورداری یا عدم برخورداری دولت مرکزی از

^۱ sipahis

منابع مالی، اداری و اقتصادی کافی برای برقراری نظام مالکیت جدید در این مناطق نیز به وضوح مشخص نیست.

به‌رغم کاهش قدرت دولت مرکزی و پیدایش اشراف شهرنشین (طبقه اعیان) در ایالت‌ها طی سده هفدهم و به‌ویژه سده هجدهم، دولت مرکزی حاضر نبود مالکیت دولتی اراضی کشاورزی را به مالکیت خصوصی تغییر دهد و تنها در مورد باغ‌ها و تاکستان‌ها چنین تغییری را انجام داد. مسئله مهم‌تر این بود که حق پرورش محصولات کشاورزی در این اراضی از پدر به پسر به ارث می‌رسید و معمولاً قابل خرید و فروش در بازار نبود. نظام حقوقی و قضایی که غالباً تحت کنترل دولت مرکزی بود نقش مهمی در مناقشات ایفا می‌کرد. سوابق به‌جامانده از دادگاه‌های اسلامی جزئیاتی را در مورد فروش اراضی در اوایل عصر مدرن نشان می‌دهد، اما تعداد موارد فروش اراضی بسیار اندک است. در مقابل، املاک و مستغلات شهری، باغ‌ها و تاکستان‌ها به راحتی دست‌به‌دست می‌شدند. اشرافیان شهرنشین قدرت اقتصادی خود را از طریق کنترل فرایند جمع‌آوری مالیات کسب می‌کردند. با گذشت زمان، بسیاری از این اشرافیان به تدریج کنترل خود را بر اراضی کشاورزی زیر کشت توسط خانواده‌های دهقانان افزایش دادند. سوابق به‌جامانده از فهرست دارایی‌های اشرافیان ایالت‌ها به وضوح نشان می‌دهد که در بیشتر موارد، مالکیت خصوصی اراضی کشاورزی غالباً بخش کوچکی از دارایی‌های آنها را تشکیل می‌داد. به بیان دیگر، طبقه اعیان نمی‌توانست از قدرت اقتصادی، اجرایی و سیاسی روزافزون خود برای تغییر قوانین یا به دست گرفتن کنترل بلندمدت یا مالکیت اراضی کشاورزی استفاده کنند (کیدر^۱ و تاباک^۲ ۱۹۹۱، صص ۱-۱۶، کوسگل ۲۰۱۱، صص ۱۵۸-۱۷۷). بنابراین، تا سده نوزدهم تغییر قابل توجهی در نهادهای رسمی مالکیت اراضی کشاورزی این امپراتوری ایجاد نشد.

دسته مهم دیگر، اراضی کشاورزی وقف یا بنیاد پرهیزگاری بود. قوانین اسلامی به افرادی که اموال خصوصی از جمله اراضی کشاورزی شخصی داشتند، اجازه می‌داد تا بخشی از اموال خود یا تمام دارایی‌های خود را به شکل وقف اهدا کنند و درآمد حاصل از این دارایی‌ها را برای همیشه به انجام خدمات اجتماعی از پیش تعیین شده اختصاص دهند. هزینه بسیاری از خدمات شهری در دوران امپراتوری عثمانی از طریق دارایی‌های وقف شده تأمین می‌شد. دارایی‌های وقف شده دارایی‌های مقدس محسوب می‌شدند و دولت اجازه مصادره آنها را نداشت زیرا دارایی‌های دولت غالباً به فهرست دارایی‌های کارمندان دولت اضافه می‌شد. در

^۱ Keyder

^۲ Tabak

زمان اهدای این دارایی‌ها، مالکیت خصوصی آنها کاملاً از بین می‌رفت. معمولاً پس از وقف دارایی‌ها هیئت امنایی تشکیل می‌شد و این اموال را به افراد دیگر اجاره می‌داد یا مدیریت آنها را به دست می‌گرفت و درآمدهای حاصل از آنها را به سمت اهداف تعیین شده هدایت می‌کرد. کنترل هیئت امنابر اراضی وقف شده معمولاً با گذشت زمان تضعیف می‌شد و ساکنین این اراضی به تدریج استقلال بیشتری پیدا کرده و اجاره کمتری پرداخت می‌کردند. به‌رغم مصادره گاه‌به‌گاه این اراضی توسط دولت، در امپراتوری عثمانی بخش قابل توجهی از اراضی کشاورزی و املاک و مستغلات شهری در وضعیت وقفی باقی ماندند. تا سده نوزدهم نسبت اراضی کشاورزی وقفی و تحت مالکیت خصوصی به اراضی کشاورزی تحت مالکیت دولت بسیار کم بود (اینالجیک ۱۹۹۴، صص ۱۰۳-۱۵۳).

مالیه خصوصی

غالباً تصور می‌شود که ممنوعیت بهره در اسلام در دوران امپراتوری عثمانی مانع توسعه اعتبارات شده یا دست‌کم موانع بزرگ و دشواری برای توسعه اعتبارات ایجاد کرده است. همچنین غیبت ظاهری بانک‌های سپرده‌گذاری و وام‌دهی بانکی، بسیاری از محققان را به این نتیجه‌گیری سوق داده که روی هم‌رفته نهادها و ابزارهای مالی در جوامع اسلامی حضور قابل توجهی نداشته‌اند. درحالی‌که رباخواری و بهره در آیات مختلفی از قرآن کریم و در آثار مکتوب بعدی مذهب اسلام به شدت نهی شده‌اند، اما قوانین اسلامی حتی در همان زمان قرون وسطی روش‌های متعددی را برای دور زدن ممنوعیت رباخواری ایجاد می‌کردند، درست همانطور که کشورهای اروپایی نیز در اواخر قرون وسطی روش‌هایی را برای دور زدن ممنوعیت‌های مشابه ابداع کردند. قوانین جعلی مختلف عمدتاً براساس همان الگوی «فروش به دو خریدار» پدیدار شدند و فقها اگرچه از آنها به گرمی استقبال نمی‌کردند، اما حداقل آنها را نامعتبر نمی‌خواندند. جرد روبین استدلال کرده است که حاکمان خاورمیانه به‌دلیل تمایل مداوم خود برای کسب مشروعیت از سوی مقامات دینی هرگز ممنوعیت بهره را به‌طور کامل لغو نکردند. با این حال، به‌وضوح مشخص است که نه ممنوعیت رباخواری و بهره در اسلام و نه غیاب نهادهای بانکداری رسمی، موفق به جلوگیری از گسترش اعتبارات و تجارت در خاورمیانه قرون وسطایی نشدند (اودویچ ۱۹۷۰، روپین ۲۰۱۱، صص ۱۳۱۰-۱۳۳۹).

به‌طور مشابه، نه ممنوعیت بهره و رباخواری و نه غیاب نهادهای بانکداری رسمی نتوانستند از

گسترش اعتبارات در جامعه عثمانی جلوگیری کنند. مرحوم رونالد جنینگ^۱ با استفاده از سوابق دادگاه‌های اسلامی^۲ نشان داده است که طی سده شانزدهم شبکه متراکمی از استقراض کنندگان و وام‌دهندگان در شهرهای مختلف آناتولی مانند کایسری^۳، کارامان^۴، آماسیا^۵ و ترابزون^۶ و نواحی اطراف آنها شکوفا شده بود. البته، اکثر وام‌های اعطا شده در مقیاس کوچک بودند و بهره وام نیز معمولاً با رضایت و تأیید دادگاه‌ها و علماً به اعتبارات افزوده می‌شد. افرادی که به دادوستد اعتبارات می‌پرداختند، در دادگاه‌ها لزومی برای مخفی کردن بهره وام یا توسل به روش‌های فریبکارانه برای فرار از موانع قانونی ناشی از آن احساس نمی‌کردند. نرخ بهره سالانه نیز از ۱۰٪ تا ۲۰٪ متغیر بود (جنینگز ۱۹۷۳، صص ۱۶۸-۲۱۶).

یکی از مراکز مهم عرضه این وام‌ها در استانبول و مراکز شهری آناتولی، صندوق‌های نگهداری وجوه وقف شده یا بنیادهای پرهیزکاری بود که به صراحت با هدف وام‌دهی دارای‌های نقدی خود به افراد و استفاده از درآمدهای حاصل از نرخ بهره این وام‌ها برای انجام اهداف خود تشکیل می‌شدند. صندوق‌های وجوه نقد وقفی یکی از نوآوری‌های از پایین به بالای عصر امپراتوری عثمانی به حساب می‌آمدند و دادگاه‌های این امپراتوری نیز در اوایل سده پانزدهم و بعد از آن به تدریج وجود و فعالیت این صندوق‌ها را تأیید می‌کردند. این صندوق‌ها تا پایان سده شانزدهم در سراسر آناتولی و استان‌های حوزه بالکان شهرت فراوانی کسب کرده بودند. با این حال، صندوق‌های وجوه وقفی به ندرت به کارآفرینان وام می‌دادند و غالباً به ارائه اعتبارات مصرفی به افراد اکتفا می‌کردند. این صندوق‌ها به‌رغم مصلحت‌جویی با کمبودهای بزرگی نیز روبه‌رو بودند. بهره وام این صندوق‌ها معمولاً نرخ ثابتی داشت که بنیانگذاران اصلی آنها تعیینش می‌کردند و قدرت انعطاف‌پذیری متناسب با شرایط متغیر بازار را نداشت. مشکل مهم‌تر دیگر این صندوق‌ها سرمایه آنها بود که اساساً به وجوه وقف شده اصلی و مبالغ اضافی دیگر حاصل از سرمایه‌گذاری مجدد سود حاصل از وام و سایر روش‌های جانبی سودآور، محدود می‌شد. اضافه‌براین، در سده هجدهم برخی صندوق‌های وجوه وقفی مانند صندوق‌های شهر بورسا^۷ به تدریج وجوه در دسترس خود را به مدیران خود صندوق تخصیص می‌دادند و آنها هم این منابع استقراضی را در نرخ‌های بهره بالاتر به وام‌دهندگان بزرگ‌تر استانبول اعطا می‌کردند. آنها نیز با روی هم قرار دادن وجوه دریافتی خود از صندوق‌ها برای

۱) Ronald Jennings

۲) Islamic courts

۳) Kayseri

۴) Karaman

۵) Amasya

۶) Trabzon

۷) Bursa

تأمین مالی سرمایه‌گذاری‌های بزرگ‌تر، به‌ویژه تجارت خارجی و اجاره حق مالیات‌گیری استفاده می‌کردند. با افزایش شدید و سریع ملزومات وام‌دهی دولت مرکزی، در اواخر همین سده، صندوق‌های وجوه وقفی هم نسبت به این تقاضای جدید و روبه‌رشد واکنش نشان دادند. سرمایه‌گذاران نیز به تدریج به ادغام وجوه تعداد زیادی از صندوق‌های وقفی کوچک و وام دادن این وجوه به دولت مرکزی روی آوردند (کیزاکجا ۱۹۹۵، صص ۳۱۳-۳۴۵، مانداولیل ۱۹۷۹، صص ۲۸۹-۳۰۸).

اگرچه برای استفاده از وام‌های مشمول بهره به منظور پرداخت اعتبارات تجاری، موانع غیرقابل عبوری وجود نداشت، اما این روش وام‌دهی در دولت‌های اسلامی قرون وسطایی یا امپراتوری عثمانی رواج چندانی نداشت. در عوض، بسیاری از فنون تجاری دیگر در ابتدا توسط شبکه‌های خصوصی ابداع شدند که نقش مشابهی با وام‌های بهره‌دار ایفا می‌کردند و به همین دلیل ضرورت استفاده از این وام‌ها را از بین می‌بردند. این فنون تجاری متفاوت، انواع مختلفی از مشارکت‌های تجاری و ترتیبات اعتباری، انتقال بدهی و اعتبارنامه‌ها را شامل می‌شدند که در نظریه مذهبی ممنوع بودند. بازرگانان امپراتوری عثمانی از این نوع مشارکت‌های تجاری که از عصر کلاسیک در جهان اسلام رواج داشتند، به‌طور گسترده استفاده می‌کردند (اودویچ ۱۹۷۰، صص ۱۷۰-۲۱۷، کیزاکجا^۱ ۱۹۹۶ صص ۶۵-۷۶). برای مثال، طی سده‌های متمادی نوآوری‌های خاصی پدید آمد که ترکیب جالبی از مشارکت تجاری اسلامی یا مضاربه^۲ و به میان گذاشتن سرمایه محسوب می‌شد. طی سده هجدهم شکل‌های جدیدی از مالکیت خصوصی دارایی‌های مولد در داخل نظام اصنافی که گدیک^۳ نامیده می‌شد در منطقه استانبول پدیدار شدند. در رفتار نهادهای مالی خصوصی امپراتوری عثمانی، گرایش بالایی به مصلحت‌گرایی و تمایل زیادی به دور زدن ممنوعیت اسلامی گرفتن بهره قابل مشاهده بود. با این حال، نهادهای وام‌دهی و قالب‌های مشارکت تجاری این امپراتوری در جریان فعالیت خود تغییرات اندکی را تجربه کردند. مشارکت‌های تجاری دوران امپراتوری عثمانی درست همانند صندوق وجوه وقف شده پیوسته، مقیاس کوچکی داشتند و مدت کوتاهی دوام می‌آوردند (کیزاکجا ۱۹۹۵، صص ۳۱۳-۳۵۴، گدیکلی ۱۹۹۸، صص ۸۵-۱۲۰، آگیر ۲۰۱۸ صص ۱۳۳-۱۵۶).

مورخان و محققان علوم اجتماعی پاسخ این سوال را جست‌وجو کرده‌اند که چرا در دوران امپراتوری عثمانی روش‌های سرمایه‌گذاری خصوصی اسلامی تغییرات اندکی را تجربه کرده‌اند.

^۱ Qizakca
^۲ mudaraba
^۳ gedik

یکی از پاسخ‌های احتمالی این سوال، سادگی و مقیاس کوچک همیشگی روش‌های مشارکت اسلامی را علت این پدیده می‌داند و ادعا می‌کند که نبود تعبیر اسلامی از شرکت تجاری در این جوامع، مانع پیدایش شرکت‌های تجاری بومی به منزله روش‌های فرعی مشارکت تجاری شده است. به بیان دیگر، از آنجا که مشارکت مالی در این جوامع همچنان شکل ساده و کوچک خود را حفظ کرده بود و گزینه سازمان‌دهی مشارکت مالی به شکل شرکت تجاری در دسترس نبود، نظام بانکداری در این جوامع پدیدار نشد (کوران ۲۰۱۱، صص ۶۳-۷۷، ۱۱۷-۶۶). مورات کیزاکجا^۱ همچنین بر سلطه مداوم موسسات و مشارکت‌های کوچک نیز اشاره دارد. با این همه، او استدلال می‌کند که به دلیل محدودیت مداوم فرصت‌های رشد اقتصادی، این موسسات رشد نکردند و تقاضای قدرتمندی برای سرمایه‌گذاری خصوصی شکل نگرفت (کیزاکجا ۱۹۹۶، صص ۶۵-۸۵). مقایسه این دو رویکرد نشان می‌دهد که رابطه علی میان نهادها و توسعه اقتصادی یک رابطه یک سویه نبود. درست همانطور که نهادها میزان و مسیر توسعه اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دادند، توسعه اقتصادی کشور یا عدم توسعه اقتصادی کشور نیز نهادها و روند تکامل آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد. دلیل مهم دیگر تغییرات نهادی ناچیز این دوران نیز نخبگان اقتصادی بودند که هرگز قدرت اعمال نفوذ بر نخبگان دولتی را نداشتند و نمی‌توانستند خواستار اجرای تغییرات نهادی خاصی شوند که زمینه مساعدی را برای رشد بخش خصوصی فراهم کند. از آنجا که نخبگان دولتی امپراتوری عثمانی توانستند جایگاه برتر خود در دولت را حفظ کنند، قدرت نفوذ گروه‌های اجتماعی مختلف مانند زمین‌داران، بازرگانان، تولیدکنندگان و صرافان در امور اقتصادی کشور و به‌طور کلی سیاست‌های دولت مرکزی افزایش نیافت.

جمع‌آوری مالیات و استقراض دولتی

یکی از عوامل مهمی که به امپراطوران عثمانی اجازه داد تا اتحاد امپراتوری بزرگ خود را که به سه قاره مختلف امتداد می‌یافت تا سده نوزدهم حفظ کنند، انعطاف‌پذیری، مصلحت‌گرایی و سنت مذاکره آنها در هنگام رویارویی با تهدیدات و خطرات داخلی و خارجی بود. امپراطوران عثمانی از همان اوایل دوران حکومت، این ویژگی‌های رفتاری را از خود بروز دادند. آنها طی دوره‌های کشورگشایی خود از یادگیری از دیگران و استقراض از نهادهای جوامع دیگر خودداری نکردند و در مکان‌هایی که نمی‌توانستند حق حکومت خود را برقرار سازند با نخبگان محلی

^۱ Murat Qizakca

مذاکره و تلاش کردند دست‌کم حمایت برخی از آنها را کسب کنند. اگرچه امپراطوران عثمانی به مدت چند سده به مردم مسلمان اجازه چاپ مطبوعات را ندادند و درهای خود را به روی یکی از مهم‌ترین فن‌آوری‌های پیش از انقلاب صنعتی بسته بودند که در بخش‌های اولیه این فصل نیز به آن اشاره شد، اما هم در سده‌های پانزدهم و شانزدهم و هم در سده‌های هفدهم و هجدهم پیوسته فنون نظامی تازه را به دقت دنبال می‌کردند و در ارتش خود به کار می‌گرفتند (بارکی ۱۹۹۴، صص ۲۲۹-۲۴۲، گرانت ۱۹۹۹، صص ۱۷۹-۲۰۱، آگوستون ۲۰۰۳، صص ۱۵-۳۱).

این انعطاف‌پذیری و مصلحت‌گرایی به همراه ماهیت گزینشی تغییرات نهادی امپراتوری عثمانی را در اوایل عصر مدرن باروند تکامل نهادهای جمع‌آوری مالیات و استقراض داخلی دولت، به وضوح می‌توان مشاهده کرد. تا پایان سده شانزدهم جنگ‌ها و هزینه‌های ارتش امپراتوری عثمانی عمدتاً از طریق مالیات‌هایی تأمین می‌شد که تحت نظام تیمار به صورت محلی جمع‌آوری و سپس به ارتش حاضر در همان محل اعطا می‌شد. باین حال، با تغییر فن‌آوری‌های نظامی در سده شانزدهم و لزوم حفظ ارتش‌های دائمی و بزرگ‌تر در شهرهای مرکزی، فشار برای جمع‌آوری بخش بزرگی از مالیات‌های روستایی افزایش یافت. همچنین، زوال تدریجی منابع مالی دولت و جنگ‌های پی‌درپی، فشار بیشتری را بر دولت مرکزی وارد ساخت تا از نظام مالیات مقاطعه برای استقراض داخلی، بیشتر استفاده کند. بدین ترتیب، در انتهای سده هفدهم دولت با معرفی نظام مالکانه^۱ گام‌های بیشتری را برای استقراض از درآمدهای مالیاتی آینده خود برداشت. در نظام مالکانه منابع درآمدی دولت در ازای یک مبلغ پیش‌پرداخت بزرگ و مبالغی که باید سالانه پرداخت می‌شدند، به صورت مادام‌العمر به افراد اجاره داده می‌شد. نظام مالکانه در مقایسه با نظام مالیات مستقیم مقاطعه، تغییر گرایش مهم دولت به سمت استقراض بلندمدت‌تر را نشان می‌داد (اوزوار^۲ ۲۰۰۳، صص ۲۹-۹۲).

با تعمیم زمان اجاره حق مالیات‌گیری و معرفی پیش‌پرداخت‌های بزرگتر، تأمین مالی بلندمدت قراردادهای مالکانه اهمیت بیشتری پیدا کرد. دولت امپراتوری عثمانی تا اواسط سده نوزدهم توانایی استقراض از بازارهای مالی اروپایی را نداشت. در نتیجه، نقش سرمایه‌گذاران خصوصی در فرایند جمع‌آوری مالیات روز‌به‌روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد. طی سده هجدهم حدود ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر از شهروندان استانبول به همراه ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ نفر از افرادی که در ایالت‌ها زندگی می‌کردند و تعداد زیادی از پیمانکاران، نمایندگان، سرمایه‌گذاران، حسابداران

^۱ malikane

^۲ Ozvar

و مدیران مختلف، کنترل بخش بزرگی از منابع درآمد دولت را به دست گرفته بودند. این ائتلاف بزرگ نخبگان مستقر در استانبول و نخبگان نوظهور ایالت‌ها یکی از مولفه‌های نیمه خصوصی و درعین حال دارای وابستگی متقابل دولت را تشکیل می‌داد. برای افرادی که در پایتخت و یا در شهرستان‌ها از روابط سیاسی خوبی برخوردار بودند، تصاحب کنترل بخشی از درآمدهای مالیاتی دولت، فعالیتی بسیار سودمندتر از سرمایه‌گذاری در کشاورزی، تجارت یا تولید محسوب می‌شد. دولت مرکزی قدرت کنترل فرایند جمع‌آوری مالیات را نداشت. نخبگان مختلف پایتخت و شهرستان‌های دیگر نیز توانایی یا تمایلی برای یافتن راه‌حل دیگری برای این مشکل نداشتند (سالزمن^۱ ۱۹۹۳، صص ۳۹۳-۴۲۳، بالا^۲ و جانسون ۲۰۰۹، صص ۸۰۹-۸۴۵).

با این وجود، دولت مرکزی طی سده هجدهم همچنان می‌کوشید تا روش‌های دیگری را برای جمع‌آوری مالیات و استقراض بلندمدت بیازماید. مخارج روزافزون ارتش و افزایش فشارهای مالی در دوران جنگ بار دیگر باعث پیدایش تغییرات نهادی در این امپراتوری شد. پس از پایان جنگ سال‌های ۱۷۶۸-۱۷۷۴ که نقاط ضعف نظامی و مالی نظام امپراتوری عثمانی را به شکل چشم‌گیری افشا کرد، دیوان مالی دولت، نظام جدید و مرتبط دیگری به نام اشام^۳ را برای استقراض بلندمدت داخلی معرفی کرد. در این نظام درآمدهای سالانه منابع مالیاتی به تعداد زیادی سهم مختلف تقسیم و سپس به‌طور مادام‌العمر به عموم مردم فروخته می‌شد، در حالی که درآمدهای مالیاتی همچنان توسط افرادی که حق اخذ مالیات را اجاره کرده بودند جمع‌آوری می‌شد. با تضعیف پیوند میان پرداخت‌های سالانه دولت به دارندگان سهام‌های اشام و درآمدهای اصلی حاصل از منابع مالیاتی، سهام اشام روزبه‌روز به نوع مقررری سالیانه مادام‌العمر و محبوب در بسیاری از کشورهای اروپایی این دوره، شباهت بیشتری پیدا می‌کرد. دولت برای اطمینان خاطر دادن به خریداران که ممنوعیت بهره و رباخواری اسلام شامل حال این ابزار مالی جدید نمی‌شود، اعلام کرد که سهام‌های اشام نوعی وام محسوب نمی‌شوند، زیرا دولت هر زمان که بخواهد می‌تواند آنها را بازخرید کند. بازارها نیز از این ابزار مالی جدید به سرعت استقبال کردند (جم ۱۹۹۵، صص ۳۷۶-۳۸۰).

تحول نهادهای جمع‌آوری مالیات و استقراض دولت امپراتوری عثمانی از نظام مالیات‌گیری کوتاه‌مدت به نظام مالیات‌گیری مادام‌العمر و سپس به استقراض دولت با استفاده از درآمدهای

^۱ Salzman

^۲ Balla

^۳ esham

مالیاتی در حکم وثیقه استقراض و در نهایت به مقرری سالانه و اوراق قرضه دولت در اوایل سده نوزدهم، و به‌رغم ممنوعیت ظاهری بهره در قوانین اسلامی، پراگماتیسم دولت امپراتوری عثمانی و توانایی و تمایل آن برای تغییر ساختار سازمانی خود در واکنش به تغییر شرایط را نشان می‌دهد؛ گرچه این واکنش غالباً به آهستگی و با تأخیرهای زمانی قابل توجه رخ داده است. دولت مرکزی امپراتوری عثمانی نه تنها نهادهای مالی و پولی جدید را آزموده، بلکه با ورود به مذاکرات گسترده با نخبگان پایتخت و سایر شهرها و اتحاد با آنها برای تأمین مالی نیازهای ضروری خود که طی دوران جنگ به‌طرز چشمگیر و سریع وخامت و شدت بیشتری پیدا می‌کرد، کاملاً آمادگی داشت تا با محدودیت‌های قدرت خود کنار بیاید. باین حال، مصلحت‌گرایی و انعطاف‌پذیری صرف نیز محدودیت‌های خاص خود را دارند. در پایان سده هجدهم، هم دولت مرکزی امپراطوی عثمانی و هم دولت لهستان، کمترین میزان مالیات سرانه را جمع‌آوری می‌کردند. درآمدهای مالیاتی پایین نیز، به تضعیف قدرت نظامی آنها انجامید. امپراطوران عثمانی در نیمه دوم سده هجدهم، پی در پی قلمروی بیشتری از امپراتوری خود را در جنگ‌های مختلف با روسیه و اتریش از دست می‌دادند. در پایان سده هجدهم، امپراتوری عثمانی همانند دولت لهستان با خطر بزرگ تجزیه و فروپاشی روبه‌رو بود (پاموک ۲۰۰۰، صص ۷۷-۸۷، کارامان و پاموک ۲۰۱۰، صص ۵۹۳-۶۱۸).

جمع‌آوری مالیات محلی

تغییر ترتیبات جمع‌آوری مالیات‌های مختلف در سطوح محلی نیز مثال مناسب دیگری است که نحوه تکامل نهادهای مالی امپراتوری عثمانی را متناسب با تغییر توازن قدرت میان دولت مرکزی و اشرافیان نوظهور شهرنشین در ایالت‌ها، در اوایل عصر مدرن نشان می‌دهد. تا سده شانزدهم، تعهدات مالیاتی مردم محلی در منشور قوانینی که به‌صورت جداگانه در هر ایالت صادر می‌شد، به‌دقت تعیین شده بود. با کاهش قدرت دولت مرکزی و نمایندگان محلی آن، دفاتر ایالتی ثبت مالیات به‌تدریج منسوخ می‌شدند و روزبه‌روز اهمیت خود را بیشتر از دست می‌دادند. سپس، با پیدایش اشرافیان ایالتی در سده هفدهم، مالیات‌های جدید و روش‌های جدید جمع‌آوری مالیات پدیدار شدند. یکی از مهم‌ترین تغییرات، بسط روش جمع‌آوری مالیات یک‌جا بود که به موجب آن مقامات دولتی، مأمورین جمع‌آوری مالیات و افرادی که حق اخذ مالیات را اجاره کرده بودند از جوامع محلی هر ایالت می‌خواستند تا مبلغ کل تعهدات مالیاتی خود را یک‌جا پرداخت کنند و فرایند جمع‌آوری تدریجی و تقسیم مالیات‌ها

را برعهده بزرگان هر یک از جوامع می‌گذاشتند (یایچی‌اوغلو ۲۰۱۶، صص ۱۱۷-۱۳۳). دادگاه‌های محلی و قضات منتصب از سوی دولت مرکزی که عملکردی همانند کانال ارتباطی دولت مرکزی با جوامع محلی داشتند، نقشی اساسی در این فرایند ایفا می‌کردند. آنها اشرافیان مسلمانی که غالباً حق اخذ مالیات را به صورت مقاطعه اجاره کرده بودند و مسئول جمع‌آوری مالیات بودند را به همراه بزرگان جوامع محلی به دادگاه‌ها می‌آوردند تا در مورد مبالغ قابل پرداخت تصمیم‌گیری و بر روند تحویل درآمدهای جمع‌آوری شده نظارت کنند. بیشتر اشرافیان برای تضمین پرداخت به موقع درآمدهای مالیاتی به دولت مرکزی، به‌ویژه در شرایط غیرعادی مانند دوران جنگ، با پول‌دهندگان همکاری می‌کردند. برخی اجتماعات محلی در بعضی مواقع، مانند زمان جمع‌آوری مالیات سرانه از غیرمسلمانان، همانند اجتماعات مذهبی به حساب می‌آمدند، اما بیشتر جوامع محلی دیگر، از افرادی با پیشینه‌های مختلف تشکیل می‌شدند. درحالی‌که خانوارهای داخل هر یک از این اجتماعات محلی باید مالیاتی متناسب با درآمد و ثروت خود پرداخت می‌کردند، خود اجتماعات محلی نیز باید با مذاکره با یکدیگر بر سر میزان مالیات مقرر به اجماع می‌رسیدند. در نتیجه، به جای دولت مرکزی، عملاً اجتماعات محلی و رهبران آنها بودند که در مورد میزان مبلغ مالیات تصمیم‌گیری می‌کردند. سپس، بخشی از مالیات‌های جمع‌آوری شده صرف نیازهای محلی از جمله خدمات شهری می‌شد. مابقی مبالغ جمع‌آوری شده نیز به دست اشرافیان محلی می‌رسید که بخشی از آن را به عنوان مبالغ از پیش تعیین شده به دولت مرکزی تحویل می‌دادند و مابقی آن را برای خود نگه می‌داشتند. بنابراین، ناتوانی دولت در حمایت از نهادهای رسمی جمع‌آوری مالیات و استقرار آنها در جامعه به همراه پیدایش نخبگان محلی جدید، آرایش جدیدی در این امپراتوری ایجاد کرد که در آن سازمان‌های خصوصی خاصی که معمولاً از درون خود اجتماعات محلی پدیدار می‌شدند و ریشه در شبکه‌های اجتماعی غیررسمی داشتند، در کنار نهادهای غیررسمی، هم‌زیستی می‌کردند و با آنها در تعامل بودند.

یکی از نتایج جالب توجهی که با بررسی این چهار مجموعه از نهادهای اجتماعی امپراتوری عثمانی حاصل می‌شود، تقابل شدید میان تغییرات گسترده نهادهای امور مالی دولتی و تغییرات اندک نهادهای امور مالی خصوصی در اوایل عصر مدرن است. اولاً، این تقابل شدید، توضیح تحولات نهادهای امپراتوری عثمانی و الگوی بلندمدت توسعه اقتصادی این امپراتوری را از نظر استحکام و سختی اسلام و قوانین اسلامی دشوار می‌سازد. در عوض، اینگونه تضادهای

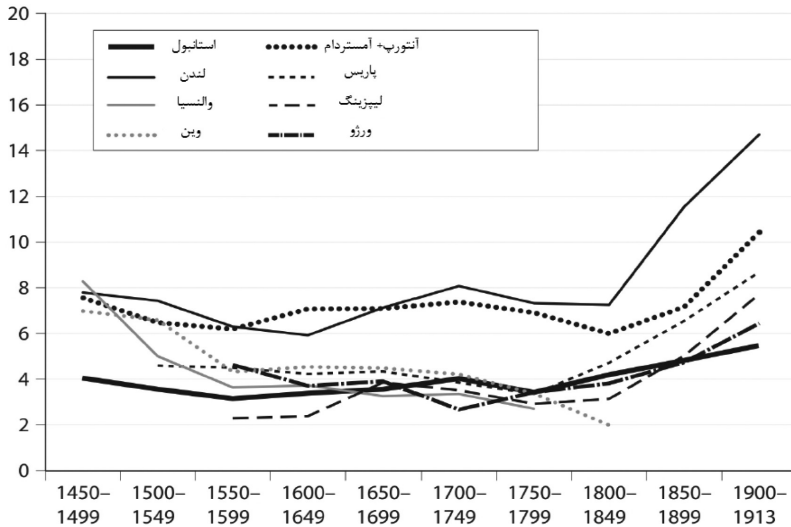
شدید را باید یا از نظر میزان تقاضای مختلف برای هریک از تغییرات نهادی خاص و یا از نظر اقتصاد سیاسی و اختلافات میان قدرت نخبگان دولتی و قدرت نخبگان بخش خصوصی توضیح داد. ثانیاً، اگرچه انعطاف‌پذیری و مصلحت‌گرایی نخبگان دولتی به آنها اجازه می‌داد تا در عصر مدرن قدرت خود و یکپارچگی امپراتوری عثمانی را حفظ کنند، اما باید به این نکته توجه کرد که این انعطاف‌پذیری و مصلحت‌گرایی غالباً برای دفاع از نظم سنتی موجود در جامعه استفاده می‌شد. تغییرات نهادی خاصی که می‌توانستند جایگاه برتر دیوان‌سالاری مرکزی را به خطر بیندازند، نسبت به سایر تغییرات نهادی با مخالفت و مقاومت شدیدتری روبه‌رو می‌شدند. از این رو، تغییرات نهادی همچنان ماهیت گزینشی خود را حفظ کردند و بسیاری از نهادهای اصلی امپراتوری عثمانی مانند مالکیت دولتی اراضی کشاورزی، اصناف شهری و محدودیت‌های انباشت سرمایه خصوصی تا سده نوزدهم بدون تغییر باقی ماندند.

در آستانه انقلاب صنعتی

پژوهش‌های اخیر در مورد دستمزدها و درآمد سرانه در اروپا و ترکیه در اوایل عصر مدرن، بینش‌های جدیدی را در مورد مسیر تحول آنها پیش از انقلاب صنعتی به ما ارائه کرده‌اند. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که در سده شانزدهم دستمزدهای کشورهای شمال غرب اروپا اندکی بالاتر از ترکیه بود. اگرچه دستمزدهای شهری و درآمد سرانه ترکیه در سده نوزدهم تنها نوساناتی اندک داشت، اما دستمزدهای شهری و درآمد سرانه کشورهای شمال غربی اروپا در همین دوران رشد قابل توجهی را تجربه کرده‌اند که شکاف میان ترکیه و این کشورها را بزرگ‌تر کرد. در مقابل، اختلاف میان دستمزدها و درآمد سرانه ترکیه و سایر کشورهای قاره اروپا چندان بزرگ نبود و تا آستانه انقلاب صنعتی افزایش قابل توجهی نیافت.

قدرت خرید دستمزد کارگران ساختمانی ماهر و ساده شهرهای بزرگ جنوب اروپا (ایتالیا و اسپانیا) و کشورهای شمال غرب اروپا (بریتانیا و هلند) در سده شانزدهم تقریباً ۵۰٪ بیشتر از دستمزدهای کارگران ساده و ماهر استانبول بود. یکی از علل اصلی این اختلافات، بهره‌وری متفاوت بخش کشاورزی بود که بخش بسیار بزرگی از جمعیت کشورهای هر دو سوی این معادله از این طریق امرار معاش می‌کردند. در حالی که در دستمزدهای کارگران و کشاورزان ترکیه طی سده‌های بعدی صرفاً نوساناتی اندک ایجاد شد، دستمزدهای کارگران شهری در بریتانیا و هلند افزایش قابل توجهی را تجربه کرد و شکاف دستمزدها میان ترکیه و بریتانیا و هلند پیش از وقوع انقلاب صنعتی به نسبت ۱:۲ یا حتی بالاتر افزایش یافت. در مقابل، دستمزدها

در جنوب اروپا کاهش یافت و به همین دلیل تا سده نوزدهم، دستمزدهای کارگران شهری در ترکیه و بخش‌های مرکزی، شرقی و جنوبی اروپا تقریباً نزدیک به هم باقی ماند (نمودار ۳/۱).



نمودار ۳/۱. دستمزدهای واقعی کارگران ساده ساختمانی در استانبول و سایر شهرهای اروپایی ۱۴۵۰-۱۹۱۳. منابع: اوزموجورا و پاموک ۲۰۰۲، آلن ۲۰۰۱.

داده‌های مرتبط با سطح کلی تولید و حتی میزان درآمدهای مالیاتی دولت در بازه زمانی پیش از سال ۱۸۲۰ در دسترس نیست و به همین دلیل نمی‌توان برآورد مناسبی از تولید ناخالص داخلی کلی منطقه‌ای که در داخل مرزهای امروزی ترکیه قرار داشته، ارائه کرد. اضافه‌براین، سری داده‌های جمعیتی این بازه زمانی نیز به حد کافی قابل اعتماد نیست. تحت این شرایط، بررسی خود را با برآورد رابطه ساده‌ای میان تغییرات تولید ناخالص داخلی سرانه از یک سو و تغییرات دستمزدهای واقعی کارگران ساده شهری و نرخ شهرنشینی^۲ از سوی دیگر، در شش کشور اروپایی آغاز می‌کنیم. سپس، با استفاده از سری داده‌های مرتبط به درآمد کارگران ساده شهری استانبول و برآوردهای نرخ کلی شهرنشینی در ترکیه این رابطه را به کشور ترکیه تعمیم خواهیم داد تا برآوردهایی از تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور در این دوران به دست بیاوریم. برآوردهای موجود نشان می‌دهند که درآمد سرانه در ترکیه طی سه سده حداثی ۱۵۰۰ تا ۱۸۲۰ در بازه میان یک و نیم تا دو برابر درآمد امرامعاش^۳ در نوسان بوده است. همچنین برآورد شده که درآمد سرانه کشورهای شمال غربی اروپا به‌ویژه بریتانیا و هلند

۱ Ozmucur
 ۲ Urbanization rates
 ۳ subsistence

طی این دوره زمانی به میزان ۶۰ تا ۸۰ درصد افزایش یافته‌اند و به سه تا چهار برابر درآمد امرار معاش رسیده‌اند. پژوهش‌های مشابه در مورد درآمد سرانه کشورهای جنوب اروپا مانند اسپانیا و ایتالیا و سایر نقاط قاره اروپا طی همین بازه زمانی نشان می‌دهند که درآمد سرانه در این کشورها روند صعودی قدرتمندی نداشته است (پاموک ۲۰۰۹، برودبری و همکاران ۲۰۱۵، پیوست‌ها). با این حال، اختلاف دستمزدها و درآمد سرانه ترکیه با تمام مناطق مختلف اروپا به‌ویژه کشورهای شمال غربی اروپا طی یک سده پیش از وقوع جنگ جهانی اول به میزان قابل توجهی افزایش یافته است.

در این فصل نشان دادیم که گرچه امپراتوری عثمانی در اوایل عصر مدرن تغییرات نهادی زیادی را تجربه کرد، اما واگرایی شدید این امپراتوری با کشورهای غرب اروپا کاملاً واضح و غیرقابل انکار است. برای توضیح این واگرایی نیز روی سازمان‌یابی داخلی جامعه عثمانی و رابطه میان دولت مرکزی و گروه‌های مختلف نخبگان، خاصه نخبگان شهرنشین و تأثیرات احتمالی سازمان‌دهی اجتماعی و سیاسی این امپراتوری بر نهادهای اقتصادی تمرکز کردیم. نهادهای سیاسی، سیاست‌های اقتصادی و روش‌های حکمرانی کشورهای خاورمیانه در اواخر قرون وسطی یا اوایل عصر مدرن، غالباً منافع و اولویت‌های نخبگان دولتی را منعکس می‌کرد که با حمایت نخبگان مذهبی یا بدون حمایت آنها حکومت می‌کردند. نخبگان اقتصادی، زمین‌داران، بازرگانان، تولیدکنندگان و صرافان از قدرت و استقلال محلی خوبی برخوردار بودند، اما نماینده‌ای در درون دولت مرکزی نداشتند. آنها قدرت تأثیرگذاری بسیار اندکی بر امور اقتصادی و به‌طور کلی‌تر بر سیاست‌های دولت مرکزی داشتند. پس، تغییرات نهادی این کشورها همچنان ماهیت گزینشی خود را حفظ کرده و پیش از هر چیز دیگری منافع و اولویت‌های دولت و نخبگان دولتی را منعکس می‌کرد.

البته، سیاست‌های دولتی و محیط نهادی کشورهای غرب اروپا و کشورهای خاورمیانه تا اوایل عصر مدرن تفاوت چندانی با یکدیگر نداشتند. با این حال، با پیدایش تجارت از طریق اقیانوس اطلس، قدرت سیاسی بازرگانان کشورهای شمال غرب اروپا به‌طور قابل توجهی افزایش یافت. آنها نه تنها توانایی ایجاد تغییرات نهادی بزرگ را در کشور خود پیدا کردند، بلکه دولت‌های کشور خود را وادار می‌کردند تا از منافع تجاری آنها در خاورمیانه با قدرت بیشتری دفاع کنند یا در کشورهای خاورمیانه برای آنها منافع تجاری بیشتری ایجاد کنند. بنابراین، پس از سده شانزدهم رقابت بازرگانان این منطقه با بازرگانان اروپایی بسیار دشوارتر شد. با عقب افتادگی روزافزون بازرگانان خاورمیانه از بازرگانان اروپایی در منطقه خودشان،

اظهار نظر در سیاست‌های تجاری دولت یا تغییر نهادهای تجاری و اقتصادی در مسیر مورد نظر بازرگانان خاورمیانه برای آنها روز به روز دشوارتر می‌شد.

در نتیجه، بسیاری از نهادهای اصلی نظم سنتی مانند مالکیت دولتی اراضی کشاورزی، اصناف شهری و محدودیت‌های انباشت سرمایه خصوصی تا سده هجدهم بدون تغییر باقی ماندند. در حالی که انقلاب صنعتی در کشورهای اروپایی مختلف در جریان بود، اکثر فعالیت‌های تولیدی محلی در خاورمیانه همچنان بدون تغییر باقی مانده بودند و منطقه نیز در جایگاهی قرار نداشت که به انقلاب صنعتی خاص خود دست پیدا کند. لذا، از اوایل سده نوزدهم به بعد سیاست‌های اقتصادی و تغییرات نهادی این منطقه به تدریج قدرت روزافزون دولت‌ها و شرکت‌های اروپایی را منعکس می‌کردند. همانطور که یکی از دانشمندان برتر علوم سیاسی این منطقه به خوبی اذعان کرده است، یکی از مهم‌ترین میراث تاریخی خاورمیانه امروزی اختلاف شدید قدرت سیاسی و اقتصادی بازرگانان و به‌طور کلی نخبگان اقتصادی این منطقه است. بازرگانان بیشتر کشورهای مدرن خاورمیانه درست همانند گذشته می‌توانند ثروتمند شوند، اما نمی‌توانند انتظار کسب قدرت سیاسی یا قدرت نفوذ در سیاست‌های دولت را داشته باشند (اوزبودون ۱۹۹۶، صص ۱۳۵-۱۳۷). محرومیت نخبگان اقتصادی از قدرت سیاسی و قدرت تأثیرگذاری بر نهادهای اقتصادی این کشورها بهتر از هر عامل دیگری، از جمله عوامل جغرافیایی، منابع طبیعی، اسلام یا فرهنگ می‌تواند واگرایی اقتصادی روزافزون کشورهای غرب اروپا و امپراتوری عثمانی را پس از وقوع انقلاب صنعتی توضیح بدهد.

فصل ۴

اصلاحات و کسری‌ها: واکنش عثمانی به چالش‌های اروپایی

انقلاب صنعتی طی سده نوزدهم، ابتدا در اروپای غربی و سپس تا حد کمتری در مابقی جهان، نقشی کلیدی در گسترش رشد اقتصادی ایفا کرد. انقلاب صنعتی که در اواخر سده هجدهم آغاز شد، ابتدا بریتانیا و سپس اقتصادهای دیگر اروپای غربی را به سازندگان عمده محصولات تولیدی بدل کرد. بازارهای خارجی پس از سده هجدهم نقش مهمی در توسعه صنعت منسوجات پنبه‌ای بریتانیا ایفا کردند. پس از پایان جنگ‌های ناپلئونی، بریتانیا و دیگر کشورهای اروپای غربی توجهشان را به مابقی جهان معطوف کردند و برای محصولات تولیدی خود و منابع ارزان مواد غذایی و خام، جویای بازارها شدند. بنابراین، تجارت بین محصولات تولیدی اروپایی و کالاهای کشاورزی مابقی جهان تا جنگ جهانی اول با سرعت بی‌سابقه‌ای گسترش یافت. تغییرات فنی در حمل‌ونقل دریایی و زمینی، از جمله کشتی‌های بخار و ساخت ریل‌ها در اروپا و مناطق دیگر نیز بر گسترش تجارت اثرگذار بود (فیندلی^۱ و اورورکه^۲، ۲۰۰۷، صص ۳۱۱-۴۲۸؛ برودبری^۳ و اورورکه، ۲۰۱۰، جلد اول؛ آلن^۴، ۲۰۱۱؛ برند^۵، ۲۰۱۳؛ هابزباوم^۶، ۱۹۶۸؛ اوسترهامل^۷، ۲۰۱۴).

۱ Findlay
 ۲ O'Rourke
 ۳ Broadberry
 ۴ Allen
 ۵ Berend
 ۶ Hobsbawm
 ۷ Osterhammel

پیوندهای اقتصادی رو به رشد بین اقتصادهای اروپایی در حال صنعتی شدن و مابقی جهان فقط به تجارت محدود نمی‌شد. صادرات سرمایه از کشورهای اروپایی غربی روز به روز مهم‌تر می‌شد، خاصه در نیمه دوم سده نوزدهم. تقریباً ۴۰٪ از سرمایه‌های صادره از اروپا به دولت‌های غیراروپایی وام داده می‌شد. تأمین مالی‌کنندگان اروپایی نیز مقادیر زیادی را در زیرساخت‌هایی مانند راه‌آهن و بنادر در بقیه جهان سرمایه‌گذاری می‌کردند و با این کار سعی داشتند تجارت بین‌المللی را گسترش دهند. در مقابل، سرمایه‌های اروپایی تا جنگ جهانی اول به‌طور مستقیم در فعالیت‌های تولیدی مانند کشاورزی یا صنعت در باقی جهان سرمایه‌گذاری می‌شد. گسترش نهادهای پولی مانند دوفلزی بودن پول^۱ و استاندارد طلا باعث تسهیل رشد تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی شد (ایچنگرین^۲ ۲۰۰۸، صص ۶-۴۲).

گسترش بی‌سابقه تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی سبب به‌وجود آمدن تخصص‌ها و الگوهای تولیدی جدیدی در کشورهای پیرامون شد. در حالی که سهم بیشتری از تولید کشاورزی کم‌کم به‌سوی بازارهای داخلی و جهانی سوق پیدا می‌کرد، صنایع سنتی در برخورد با رقابت در حال‌رشد از سوی محصولات تولیدی آغاز شده در اروپا، رو به افول گذاشت. با کاهش هزینه حمل‌ونقل به نقاط دورافتاده، راه‌آهن‌های ساخته شده به دست کمپانی‌های اروپایی، مناطق غنی از منابع کشاورزی یا معدنی را به بنادر اروپایی مانند منچستر، مارسی یا هامبورگ نزدیک کرد و بنابراین نقش مهمی در ادغامشان در تقسیم کار جدید ایفا کرد. برعکس، گسترش صنعتی شدن در سراسر جهان نسبتاً نابرابر بود. سطح پیشرفت صنعتی شدن در بخش‌های مختلف جهان می‌تواند به توضیح بخش بزرگی از مغایرت‌ها در رشد اقتصادی که طی این سده و تا زمان جنگ جهانی اول در سراسر جهان مشاهده می‌شد، کمک کند (کمپ^۳ ۱۹۸۳، ۱۹۹۳؛ ویلیامسون^۴ ۲۰۰۶، صص ۷-۸۶؛ ویلیامسون ۲۰۱۱، صص ۶۵-۸۶).

از این‌رو، انقلاب صنعتی منجر به افزایش‌های ماندگار در تولید و درآمد سرانه در اروپای غربی و تا حدی کمتری در مابقی جهان شد. در قرن مابین پایان جنگ‌های ناپلئونی تا جنگ جهانی اول، میانگین نرخ سالانه افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه در اروپای غربی و آمریکای شمالی بالای ۱٪ و در مجموع معادل یک افزایش کلی حدوداً ۲۰۰ درصدی است. در اروپای جنوبی و شرقی، رشد اقتصادی بعدها آغاز شد و با سرعت کمتری پیش رفت. در نتیجه، طی این سده شکاف بین اروپای غربی و بقیه این قاره عمیق‌تر شد. درآمدهای سرانه جهان در

۱ bimetalлизм
 ۲ Eichengreen
 ۳ Kemp
 ۴ Williamson

مقایسه با اروپای غربی و آمریکای شمالی با سرعت کمتری افزایش می‌یافت یا اصلاً افزایش نمی‌یافت. از این رو، شکاف بین اروپای غربی و مابقی جهان نیز تا زمان جنگ جهانی اول به طرز چشمگیری عمیق‌تر شد (مدیسون^۱ ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶).

سده نوزدهم در مقایسه با دوره‌های قبلی، برای اقتصاد و جامعه عثمانی بسیار متفاوت‌تر بود. به‌رغم جنگ‌های متعدد در سده‌های هفدهم و هجدهم، ساختارهای سنتی جامعه، اقتصاد و دولت عثمانی غالباً دست‌نخورده باقی ماند. در مقابل، طی سده نوزدهم و بین دهه‌های ۱۸۲۰ و آغاز جنگ جهانی اول، این ساختارها با قدرت روبه‌رشد نظامی و سیاسی و اقتصادی اروپای غربی روبرو و درهای اقتصاد به تدریج به روی یک نظام جدید و ریشه‌گرفته در اروپای غربی باز شد.

دولت عثمانی که از یک سو با چالش‌هایی از جانب افراد برجسته ایالتی و جنبش‌های استقلال‌طلبانه‌ای که در بالکان در حال شتاب بود و از سوی دیگر با قدرت روبه‌رشد نظامی و اقتصادی اروپای غربی روبرو شده بود، در دهه‌های اول سده نوزدهم شروع به اجرای زنجیره‌ای از اصلاحات کرد. این اصلاحات و باز شدن اقتصاد، نهادهای سیاسی و اقتصادی را با سرعت زیادی تغییر داد. بنابراین، ریشه‌های اجتماعی و اقتصادی ترکیه مدرن را باید ابتدا در تغییراتی جست‌وجو کرد که طی سده نوزدهم رخ داد. در این فصل، به بررسی اصلاحات عثمانی و تلاش‌های انجام شده برای تأمین بودجه آنها می‌پردازیم و در فصل بعد، به بررسی پیامدهای اقتصادی این اصلاحات و باز شدن درهای اقتصادی به روی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی خواهیم پرداخت. سپس، در فصل ششم نیز مروری بر سابقه رشد اقتصادی، توزیع درآمد و توسعه انسانی در مناطق داخل مرزهای امروزی ترکیه، هم به صورت مطلق و هم به صورت نسبی، خواهیم داشت. در این فصل همچنین به ارزیابی نقش نهادها و تغییرات نهادی در توسعه اقتصادی طی این سده تا زمان جنگ جهانی اول می‌پردازیم.

اصلاحات عثمانی و تمرکزگرایی

از آغاز سده نوزدهم، دولت عثمانی با پیشرفت‌های مهمی در داخل و خارج روبرو بوده است. اروپای غربی در اثر پیشرفت‌های فنی حاصل از انقلاب صنعتی، جهش‌های بزرگی را در زمینه‌های اقتصادی و نظامی انجام داده بود. عثمانیان هنوز نمی‌توانستند پیامدهای تغییرات اقتصادی در اروپای غربی را پیش‌بینی کنند، اما حمله ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸،

^۱ Maddison

پیامدهای پیشرفت‌های نظامی اروپا را به‌وضوح نشان داد. یکی دیگر از مسائل نگران‌کننده برای عثمانیان، سیاست گسترش مرزهای جنوبی روسیه بود که روس‌ها مدت زیادی دنبال آن بودند. از اواخر دهه ۱۷۶۰ تا پایان دهه ۱۸۲۰، عثمانیان بارها با روسیه جنگیدند و در بسیاری از آنها شکست خوردند. غیر از سرزمین‌های وسیعی که به روسیه واگذار شد، پیمان کوچوک کاینارجا^۱، که در سال ۱۷۷۴ امضا شد، دولت عثمانی را مجبور ساخت تا انحصارش روی تجارت و حمل کالا از دریای سیاه را لغو کند و این اصل را بپذیرد که روسیه می‌تواند از حقوق مردم مسیحی ارتدکس در داخل امپراتوری عثمانی دفاع کند.

در داخل امپراتوری عثمانی، افراد سرشناس ایالتی و حاکمان محلی، مستقل از دولت مرکزی بودند و به‌طور موثری سرزمین‌های بزرگی را در بسیاری از مناطق تحت کنترل داشتند و صاحب سهم عمده‌ای از درآمدهای مالیاتی بودند. با امضای منشور اتحاد^۲ بین افراد سرشناس ایالتی و دولت مرکزی در سال ۱۸۰۸، قدرت آنها به اوج رسید. برخی سرشناسان محلی از دولت مرکزی حمایت می‌کردند، اما بسیاری از آنها با آن مخالف بودند. به نظر می‌رسید تا زمانی که دولت مرکزی قادر به افزایش درآمدهای مالیاتی خود نیست، نمی‌تواند قدرت نظامی‌اش را، چه به‌صورت داخلی و چه به‌صورت خارجی، افزایش دهد. در سده هجدهم، تجارت خارجی در آناتولی همچنان محدود بود، اما تجارت بین ایالت‌های بالکان از امپراتوری و اروپای غربی به‌طور ثابتی در حال افزایش بود. توسعه تجارت باعث تقویت جایگاه بازرگانان غیرمسلمان در بالکان شده بود و آنها با الهام از امواج فکری گسیل شده از انقلاب فرانسه، کم‌کم رهبری جنبش ملی‌گرایانه را به‌دست گرفتند و سعی داشتند از امپراتوری عثمانی جدا شوند. همین‌طور که این جنبش‌ها حمایت کشورهای اروپای غربی را به خود جلب کردند، مبارزه برای استقلال در صربستان و سپس در یونان و بعداً در رومانی آغاز شد.

سلطان سلیم سوم^۳ اصلاح‌طلب سعی داشت برای جایگزین کردن نینچری‌ها^۴ یک ارتش جدید با نام نظام جدید^۵ تشکیل دهد، اما در سال ۱۸۰۸ به‌دست آنها کشته شد. جانشین او سلطان محمود دوم^۶ و دستیارانش آگاه بودند که امپراتوری چه‌بسا از هم فرو پاشد. آنها در واکنش به این موضوع کوشیدند قدرت دولت مرکزی را علیه چالش‌های داخلی و خارجی افزایش دهند. آنها می‌دانستند که دولت باید برای این هدف ارتش قدرتمندی تشکیل دهد

۱ Küçük Kaynarca
 ۲ Charter of Alliance
 ۳ Selim III
 ۴ Janissaries
 ۵ Nizam-i-Cedid
 ۶ Mahmud II

و درآمدهای مالیاتی را به هزینه‌ی گروه‌های محلی در استان‌ها افزایش دهد. اصلاحات به کار گرفته شده از سوی فرماندار مصر، که او نیز در حال مبارزه با دولت مرکزی در استانبول بود، الگوی قدرتمندی در اختیار سلطان محمود دوم قرار داد.

محمدعلی پاشا^۱ که یک افسر ارتش عثمانی در مصر بود، پس از بیرون رانده شدن ارتش‌های ناپلئون و فرانسه، فرمانداری را به دست گرفت و برنامه‌ی اصلاحاتی را با هدف تأسیس یک دولت قدرتمند آغاز کرد. او به لطف اقداماتی که برای بهبود بازدهی جمع‌آوری مالیات و ساخت انحصارهای دولتی در زمینه‌ی تجارت خارجی طراحی شده بود، بودجه‌ی دولت را تقویت کرد. محمدعلی با منابع مالی که جمع‌آوری کرده بود، چندین شرکت صنعتی دولتی و بالاتر از همه یک ارتش و ناوگان قدرتمند ایجاد کرد. او به شکلی موفقیت‌آمیز در برابر فشار کشورهای اروپایی - مخصوصاً بریتانیا که منافع بازرگانی‌اش از انحصارهای تجاری ضربه خورده بود - مقاومت کرد و شکست‌های سهمگینی را بر ارتش عثمانیان وارد کرد و در سال ۱۸۳۳ استانبول را مجبور کرد پسرش را در حکم فرماندار سوریه تعیین کند (پانزا^۲ و ویلیامسون^۳ ۲۰۱۵، صص ۷۹-۱۰۰).

سلطان محمود دوم طی سلطنتش که بیش از سی سال به طول انجامید، گام‌های بزرگی در تعقیب اصلاحات ملهم از یک مدل غربی برداشت. اولین ابتکاراتش نیز بر ارتش متمرکز داشت. در سال ۱۸۲۶، محمود دوم سپاه ینیچری را که در برابر روش‌های معرفی شده غربی در ارتش مقاومت می‌کردند، منحل کرد. در مدتی کوتاه، یک ارتش ۷۵,۰۰۰ نفری از مردان تشکیل شد که از جانب افسرانی از اروپا تعلیم می‌دیدند. برای ادامه‌ی آموزش ارتش، مدارس نظامی تأسیس شد. جهت تقویت سیاسی و مالی دولت مرکزی، قدرت اعیان و اشراف محلی باید سرکوب می‌شد و استانبول باید به تمام ایالت‌ها نفوذ پیدا می‌کرد. بنابراین، پس از پایان دهه‌ی ۱۸۲۰، محمود دوم بدین شکل بر نابودسازی پایه‌های اقتصادی و مالی گروه‌های مخالف خود متمرکز کرد. حق جمع‌آوری مالیات‌ها به نام دولت، منبع اصلی قدرت اقتصادی برای اعیان و اشراف ایالتی بود. محمود دوم قدرت جمع‌آوری مالیات را از خانواده‌های سرشناس و قدرتمندتر سلب کرد و آن را به دیگران و غالباً رقبای محلی آنها داد. در سراسر بالکان و آناتولی، برخی قطعات وسیع ارضی، که عملاً تحت کنترل اعیان و اشراف بود، تصرف و بین رعایای محلی توزیع شد (زورچر^۴ ۲۰۰۴، صص ۳۶-۷۰؛ داویسون^۴ ۱۹۶۳، صص ۳۶-۵۲).

۱ Muhammad Ali Pasha

۲ Panza

۳ Zürcher

۴ Davison

هورانی^۱ (۱۹۶۶).

فرایند متمرکز شدن عثمانی در سده نوزدهم، اضافه‌بر سرشناسان ایالتی و ینیچری‌ها، همچنین علیه سلسله‌مراتب مذهبی و علما نیز حرکت کرد. با منحل شدن ینیچری‌ها، علما که سابقاً مخالفت موثری با تلاش‌های اصلاحی داشتند، یک متحد قدرتمند را از دست دادند. جهت سرکوب بیشتر قدرت آنها، داریی‌های بنیادهای پارسایی مانند زمین‌ها و ساختمان‌ها، تحت کنترل دولت مرکزی قرار گرفت. در سال ۱۸۳۱ یک وزارتخانه جدید ساخته شد تا بر این داریی‌ها نظارت کند و دست‌کم بخشی از درآمدهایشان را به خزانه مرکزی انتقال دهد.

پس از ابتکارات بالا به پایین سلطان سلیم سوم و محمود دوم، تلاشهای اصلاحی عثمانی طی دهه‌های میانی این سده تحت لوای هدایت سه تن از وزرای اعظم، یعنی رشید پاشا، علی پاشا و فواد پاشا و دیوان‌سالاری قرار گرفتند. با اعلام تنظیمات در سال ۱۸۳۹، دولت وعده داد که به تمام تبعه‌های عثمانی حقوق پایه یکسان و برابری قانونی، اعطا خواهد کرد و مهم نیست که آنها چه دینی دارند. تنظیمات همچنین وعده تقویت حقوق مالکیت تمام تبعه‌ها را داد و به‌طور رسمی سنت چندین سده‌ی مصادره ثروت ماموران دولتی عزل شده و حتی گاهی مصادره ثروت سرشناسان ایالتی را پایان داد. دولت همچنین وعده داد که نظام اخذ مالیات را اصلاح می‌کند و به سوءاستفاده‌های رایج در زمینه جمع‌آوری مالیات پایان می‌دهد. در چارچوب حقوق برابر، جزیه یا مالیات سرانه‌ای که از شهروندان غیرمسلمان اخذ می‌شد نیز منسوخ شد. اما از آنجا که دولت مرکزی قصد نداشت غیرمسلمانان را در ارتش استخدام کند، خیلی زود یک مالیات جدید با نام بدلات عسکریه اعمال شد (زورچر ۲۰۰۴، صص ۵۰-۷۰؛ اینالچیک^۳ و سعیتدانلیاوقلو^۴ ۲۰۰۶). ایجاد یک ارتش مدرن و قدرتمندتر نیازمند منابع زیادی بود که فقط از طریق یک نظام مالیاتی با عملکرد و بازدهی بهتر قابل جمع‌آوری بود و جمع‌آوری این مالیات نیز به نوبه خود فقط از طریق یک دیوان‌سالاری مدرن‌تر و کارآمد مرکزی و ایالتی قابل انجام بود. هدف اصلی از اصلاحات مدیریت مرکزی عبارت بود از منطقی‌سازی و تخصصی‌سازی دیارتمان‌های دولتی، از جمله مجموعه کاملی از وزرا بر اساس مدل اروپایی. بنابراین، تلاش‌های اصلاحی کم‌کم از حوزه‌های نظامی و مدیریت مرکزی به وضع مالیات و مدیریت ایالتی، آموزش، قوه قضاییه و ارتباطات گسترش یافت (داویسون

۱ Hourani

۲ Bedelat-I Askeriyye

۳ İnalçik

۴ Seyitdanlioğlu

۱۹۶۳، صص ۳۶-۵۲، ۱۳۶-۱۳۷؛ برکیز^۱ ۱۹۶۴، صص ۸۹-۲۰۰؛ شاو^۲ ۱۹۷۱، صص ۷۱-۱۹۹؛ زورچر^۳ ۲۰۰۴، صص ۳۹-۴۲؛ فیندلی^۴ ۱۹۸۰، ۶۹-۲۲۰؛ پوریر^۵ ۱۹۳۵؛ اورتایلی^۶ (۱۹۸۳).

قانون تنظیمات، همچنین کارگری اجباری و تعهدات دیگر مستأجران و کارگران کشاورزی به زمین‌داران را منسوخ کرد. کارگری اجباری در آناتولی رایج نبود، اما در بالکان بیشتر به چشم می‌خورد. منسوخ شدن کارگری اجباری توقعاتی در بین رعایا به وجود آورد که دولت قرار است برخی مالیات‌های جمع‌آوری شده‌اش را نیز منسوخ کند. اما زمانی که مشخص شد استانبول چنین قصدی ندارد، رعایا و مردمان شهری طی دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ درگیر موجی از شورش‌ها و مقاومت‌ها شدند (اینالجیک ۱۹۷۳، صص ۹۷-۱۲۸؛ اوزون^۷ ۲۰۰۲، صص ۳۸-۱).

تغییرات مهمی در نظام قضایی رخ داد که بسیاری از آنها به جایگاه در حال تغییر جوامع غیرمسلمان مربوط می‌شد. امپراتوری همیشه تحت یک نظام دوگانه حکومت می‌کرد که در آن قوانین سلطانی در کنار قانون اسلامی شریعت بود. اما در عصر جدید، اگرچه قانون اسلامی لغو نشد، اما گستره آن به قانون خانوادگی محدود شد. یک دستور تجاری و یک دستور جدید دریایی به موازات جوانب اروپایی معرفی شد. اضافه‌براین، محاکم مختلط نیز برای پرونده‌های تجاری در خصوص افراد خارجی معرفی شد. نه تنها نهادهای دولتی بلکه نهادهای ملیت‌های^۶ مسیحی به تدریج سکولاریزه شدند که مهم‌تر از همه جوامع ارمنی و یونانی بودند.

این اصلاحات همچنین به تغییراتی در نهادهای سیاسی انجامید، اما این تغییرات مختصر بودند. یک قانون اساسی به کار گرفته شد و یک پارلمان با اعضای انتخابی و انتصابی در سال ۱۸۷۶ افتتاح شد؛ اما این موارد فقط پس از یک سال از سوی سلطان عبدالحمید دوم^۷ به حالت تعلیق درآمدند و سپس قدرت به کاخ بازگشت. عبدالحمید به خوبی می‌دانست که بسیاری از مسلمانان احساس می‌کردند که با باز شدن درهای اقتصاد به روی تجارت خارجی و ناموزون شدن تجاری‌سازی کشاورزی، در حال عقب افتادن از غیرمسلمانان هستند. او در واکنش به این امر کوشید از اسلام برای بسیج کردن حمایت سیاسی هم در داخل و هم

۱ Berkes

۲ Shaw

۳ Puryear

۴ Ortayli

۵ Uzun

۶ Millets

۷ Abdulhamid II

در زمینه‌های سیاست خارجی استفاده کند. اصلاحات ناشی از قانون تنظیمات در این دوره قدرت علما را فرسوده بود. عبدالحمید قصد نداشت حمایت علما را به دست آورد. در عوض، او متوجه ناراضی‌های روزافزون بین مسلمانان محافظه‌کار بود و می‌خواست حمایت آنها را به دست آورد. او کوشید جنبه اسلامی دولت را تقویت کند و دستی به سوی رعایای مسلمان و نخبگان مسلمان زمیندار در سراسر امپراتوری دراز کند. او از نظام‌ها و شبکه‌های مذهبی حمایت کرد. اگرچه عبدالحمید دوم در حکم یک سلطان محافظه‌کار و مستبد قلمداد می‌شود، اما اصلاحات را در مسیرهای زیادی ادامه داد. گسترش آموزش، مخصوصاً برای جمعیت مسلمان یک مولفه مهم اصلاحات بود که او آن را تا زمان انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ مدیریت کرد. او همچنین سعی داشت با گسترش نظام آموزشی، پسران اعیان اشراف ایالتی را به عضویت نخبگان جدید درآورد (کارپات^۱، ۲۰۰۱، صص ۲۰۸-۲۵۲).

اما گسترش مدارس ابتدایی و به‌طور کلی‌تر تلاش‌های عثمانی در زمینه اصلاح آموزش با دو چالش عمده روبرو شد: یکی ایجاد یک نظام مدرسین و مضامین آموزشی جدید که بتواند محتوای عملی و طبیعی علمی ارائه کند و دوم گسترش مدارس دولتی در استان‌ها و مناطق روستایی. در رابطه با مورد اول، مدارس ابتدایی به‌طور سنتی در حیطه مذهبی قلمداد می‌شدند و تحت کنترل نهادهای پارسایی قرار داشتند. تلاش‌ها برای اصلاح این مدارس قرآنی ناموفق بود. گزینه دیگر، تأسیس مدارس ابتدایی جدید در سال ۱۸۷۲ بود. چالش مربوط به گسترش مدارس دولتی در استان‌ها و مخصوصاً در مناطق روستایی تا زمان سقوط امپراتوری برطرف نشد (سومل^۲، ۲۰۰۱؛ فورتن^۳، ۲۰۱۰، صص ۱۵-۲۶).

اضافه‌بر مدرسی برای مسلمانان، هر یک از جوامع غیرمسلمان، یونانی‌ها، ارمنی‌ها و یهودیان طی سده نوزدهم نظام‌های مدرسه‌ای مدرن و جداگانه خود را ایجاد کردند. نرخ‌های آموزش و سوادآموزی و همچنین توزیع مدارس جدید در ایالت‌ها در هر یک از جوامع غیرمسلمان نسبت به مسلمانان بالاتر بود. اما آموزش زبان ترکی، زبان رسمی کشور، در این مدارس تا دهه ۱۸۶۰ آغاز نشد. اضافه‌براین، مدرسی که مبلغان مذهبی اروپایی و آمریکایی برای جمعیت غیرمسلمان دایر می‌کردند، گسترش یافتند. مدارس مبلغان مذهبی آمریکایی به تدریج بخش قابل توجهی از ارمانه را آموزش دادند، مخصوصاً در آناتولی شرقی که ارمنی‌ها بخش قابل توجهی از جمعیت آنجا را تشکیل می‌دادند.

۱ Karpat

۲ Somel

۳ Fortna

مدارس مدرن با آموزش عالی‌تر نیز به تدریج فارغ‌التحصیلانی را برای پر کردن اداره‌ها و ارتش در سطوح مختلف تحویل جامعه می‌داد. دانشجویان این مدارس نظامی و مدارس دیگر، موضوعاتی مانند فیزیک مدرن و پزشکی و زیست‌شناسی می‌آموختند که سرانجام یک ذهنیت عقلانی و اثباتی در دانشجویان به وجود می‌آورد. اضافه‌براین، مدارس کشاورزی در سطوح مختلف شروع به آموزش فنون جدیدتر کشاورزی، مخصوصاً به فرزندان کشاورزان موفق‌تر کردند. البته، سوالاتی هم در مورد محتوای نظام آموزشی جدید، درست همانند خروجی‌های آن مطرح شده بود. برای مثال استدلال شده است که این نظام جدید از آموزش عمومی، بیش از همه در تربیت افرادی موفق بوده است که در وضعیتی موروثی قرار داشتند و بهتر از همه می‌توانستند در ادارات دولتی خدمت کنند. همچنین این نظام به بسیاری از فارغ‌التحصیلان یک نگرش جهانی مبتنی بر پیشرفت آموخت، که به نقش دولت در سازماندهی و متحول ساختن جامعه باور داشتند و نقش‌هایی کلیدی در پیدایش دولت ملی جدید پس از جنگ جهانی اول ایفا کردند (سومل ۲۰۰۱).

نسبت دادن این تلاش‌های اصلاحی، صرفاً به فشارهای خارجی خطاست. اگرچه کسب حمایت اروپایی و مخصوصاً بریتانیا در امور بین‌المللی یک انگیزه مهم بود، اما این برنامه اصلاحی همچنین نتیجه یک باور حقیقی از سوی مقامات عالی‌رتبه دال‌بر این بود که یگانه راه نجات امپراتوری از تحول نهادی به سبک اروپایی می‌گذرد. اثربخشی اصلاحات در هر ایالت و در هر دوره شدیداً متفاوت بود، به نحوی که به نظر می‌رسد تعیین‌کننده اصلی آن، توانایی‌های مقام مسئول دولتی بود. برخی مجریان ایالتی هر کجا که می‌رفتند شهرتی در زمینه بازدهی و درستکاری کسب می‌کردند. مدیریت آنها گاهی می‌توانست نتایجی جالب در زمینه برنامه‌های دولتی و سلامت و امنیت بیشتر و نهادهای محلی بانکداری و درآمدهای مالیاتی برای دولت رقم بزند. اما این موارد بیش از اینکه دستور کار باشند، استثنا بودند (زورچر ۲۰۰۴، صص ۶۰-۶۱).

نهایتاً، تلاش‌های اصلاحی با دو مانع بزرگ روبرو شدند که در طول این سده ماندگار بود. مورد اول این بود که این تلاش‌ها پرهزینه و فاقد یک اساس مالی و اقتصادی مستحکم بودند. منابع در دست دولت برای این کار ناکافی بود و در نتیجه مشکلات مالی به منزله یک بخش دائمی از این صحنه باقی ماند. مورد دوم این بود که این اصلاحات نتیجه فشار مردمی نبود و نهایتاً ترجیح سلطان و ملازمانش در رأس امپراتوری بود که باور داشتند امپراتوری باید از طریق فراگیری روش‌ها و نهادهای اروپایی نجات یابد. طراحی و اجرای این اصلاحات همچنان به

شکل بالا به پایین باقی ماند و به‌طور کامل مورد استقبال مردم قرار نگرفت. در واقع، نخبگان محافظه‌کار در ایالت‌ها و مناطق روستایی غالباً در برابر این اصلاحات مقاومت می‌کردند.

تغییرات در نهادهای اقتصادی

مهم‌ترین تغییر در نهادهای اقتصادی عثمانی در عصر اصلاحات، امضای پیمان تجارت آزاد بالتالیمانی^۱ با بریتانیای کبیر در سال ۱۸۳۸، دقیقاً قبل از اعلام تنظیمات بود. پس از این پیمان، پیمان‌های دیگری نیز درباره تجارت آزاد و با شرایط مشابه با فرانسه و دیگر دولت‌های اروپایی امضا شد. پیمان بالتالیمانی، رژیم گمرک عثمانی را برای باقی سده نوزدهم تغییر داد. قبل از سال ۱۸۳۸، دولت عثمانی ۳٪ عوارض گمرکی برای واردات و صادرات دریافت می‌کرد. اضافه‌براین، بازرگانان محلی و خارجی باید زمانی که محصولات خود را از یک منطقه از امپراتوری به منطقه دیگری منتقل می‌کردند، ۸٪، عوارض گمرک داخلی می‌پرداختند. پیمان بالتالیمانی عوارض صادرات را به ۱۲٪ افزایش داد، اما عوارض گمرک واردات را روی ۵٪ ثابت نگه داشت. اضافه‌براین، درحالی‌که بازرگانان محلی همچنان عوارض گمرک داخلی را پرداخت می‌کردند، بازرگانان خارجی از پرداخت این عوارض معاف بودند. بنابراین، بازرگانان خارجی، خاصه اروپایی، امتیاز مهمی به‌دست آوردند. این پیمان با کاهش عوارض گمرک و لغو مالیات‌های فوق‌العاده، سهولت بیشتری به توسعه تجارت خارجی می‌بخشید. اضافه‌براین، دولت عثمانی در حال از دست دادن یک منبع مهم از درآمد بود که مخصوصاً در دوره‌هایی از بحران مالی به آن روی می‌آورد. در نزاع بعدی، یعنی جنگ کریمه^۲، دولت نمی‌توانست از تجارت خارجی مالیات بگیرد و این فشارهای مالی باعث ساده‌تر شدن عمل وام‌گیری از بازارهای مالی اروپایی شد (پاموک ۱۹۸۷، صص ۱۸-۲۱؛ کورموش^۳ ۱۹۸۳، صص ۴۱۱-۱۷).

تغییر مهم دیگری که در پیمان بالتالیمانی معرفی شد حذف نظام یدی-واهیت^۴ بود که به دولت اجازه می‌داد به یک فرد خاص، انحصار تجارت در یک منطقه خاص را اعطا کند. این انحصارها طی اواخر سده نوزدهم کم‌کم به عوامل مالی اعطا می‌شدند. اضافه‌براین، در سال‌هایی که عرضه نوع خاصی از مواد خام یا غذایی دچار کمبود می‌شد، امکان ممنوعیت صادرات این محصولات وجود داشت. در زمان جنگ نیز امکان اعمال مالیات‌های استثنایی

۱ Baltalimani Free Trade Treaty

۲ Crimean War

۳ Kurmuş

۴ Yed-I Vahit System

بر صادرات و واردات جهت افزایش رسیدن‌های خزانه‌داری وجود داشت. این رژیم متشکل از انحصارات روی تجارت خارجی در اثر پیمان بالتالیمانی در حال منسوخ شدن بود و دولت عثمانی از حق خود منوط بر اعمال مالیات‌های فوق‌العاده یا محدودیت‌ها منصرف شد.

به دلیل اینکه پایان دادن به این پیمان به شکلی یک‌طرفه امکان‌پذیر نبود، در سال ۱۸۳۸ دولت عثمانی همچنین توانایی پیروی از یک سیاست تجارت خارجی در آینده را نیز از دست داد. پس از اینکه این پیمان به امضا رسید، دولت‌های اروپایی منتظر فرصتی برای کاهش بیشتر عوارض گمرک خود شدند. طی بحران مالی و آشفتگی سیاسی در لبنان در سال‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۶۱، دولت عثمانی با کاهش عوارض گمرکی صادرات به ۱٪ موافقت کرد و این نرخ تا زمان جنگ جهانی اول حفظ شد. زمانی که در اواخر سده نوزدهم در آناتولی و دیگر مناطق امپراتوری عثمانی، موسسات و کارخانه‌های تولیدی متوسطی که از فن‌آوری جدید استفاده می‌کردند پدیدار شدند، قابلیت افزایش عوارض گمرکی برای حفاظت از آنها وجود نداشت. مالیات‌های مبتنی بر ارزش که بابت تمام محصولات وارداتی اخذ می‌شد، در سال ۱۸۶۱ از ۵٪ به ۸٪ و سپس در سال ۱۹۰۵ به ۱۱٪ و نهایتاً در سال ۱۹۰۸ به ۱۵٪ افزایش یافت. تلاش‌های صنعتی شدن تا حدی به دلیل سطوح پایین تعرفه‌ها، تا زمان جنگ جهانی اول با سرعتی بسیار آهسته پیش می‌رفت. طی مذاکرات صلح آمیز در لاوسان در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳، دولت‌های اروپایی ترجیح می‌دادند بازارهای ترکیه را باز نگه دارند و تمایلی نداشتند که به دولت ملی جدید این کشور حق تعیین سیاست‌های تجارت خارجی خود را اعطا کنند. دولت ترکیه تنها از سال ۱۹۲۹ به بعد شروع به تعیین تعرفه‌های خود کرده است.

انگیزه‌های دولت عثمانی در امضای این پیمان به مدت زیادی موضوع بحث‌ها بوده است. آیا وزیر اعظم رشید پاشا و دیگر مأموران عالی‌رتبه‌ای که قرار بود بعدها طرح تنظیمات را آغاز کنند، به مزایای تجارت آزاد باور داشتند یا اینکه از سوی بریتانیا وادار شده بودند؟ این ادعا که دولت عثمانی پیمان تجارت آزاد را در سردرگمی یا با توقعات بیش از حد خوشبینانه در مورد پیامدهای بلندمدت‌تر آن امضا کرد، اشتباه است. دولت عثمانی طی دهه ۱۸۳۰ با یک بحران شدید سیاسی و نظامی روبرو بود و برای حفظ امپراتوری به حمایت دولت بریتانیا نیاز داشت. پیمان تجارت آزاد از بسیاری جهات بهایی بود که باید برای به دست آوردن این حمایت پرداخت می‌شد.

بریتانیای کبیر از جنگ‌های ناپلئونی^۱ با یک جایگاه بی‌رقیب در بازارهای جهان بیرون آمد.

۱ Napoleonic Wars

سرمایه تجاری و صنعتی بریتانیا در جستجوی بازارهایی در خارج از اروپا بود. بین دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۴۰، دولت بریتانیا تعدادی از پیمان‌های تجارت آزاد را با کشورهای آمریکای جنوبی گرفته تا چین امضا کرد و در هر کجا که ممکن بود با دولت‌های محلی به توافق رسید و در صورت لزوم به سیاست ناوچه‌ای^۱ روی آورد. تجارت بین بریتانیای کبیر و امپراتوری عثمانی از دهه ۱۸۲۰ به بعد با سرعت زیادی رشد کرد. با این وجود، بازرگانان بریتانیایی در مورد مداخله‌گرایی دولت عثمانی و موانعی که بر سر راه آنها قرار می‌داد شکایت کردند و خواستار یک چارچوب قانونی بلندمدت برای تجارت شدند (هابزباوم^۲ ۱۹۶۸؛ بیلی^۳ ۱۹۴۰؛ پوریر ۱۹۶۹).

محمدعلی پاشا، فرماندار مصر، که قدرت نظامی‌اش به تهدیدی جدی برای سلسله عثمانی بدل شده بود، فرصتی که مدت زیادی انتظارش می‌رفت را برای سیاست بریتانیا به وجود آورد. دولت عثمانی پس از شکست‌هایی که در اوایل دهه ۱۸۳۰ در برابر محمدعلی متحمل شد، با خطر از دست دادن نه تنها مصر و سوریه بلکه بخش‌های بزرگی از آناتولی مواجه بود. حتی این احتمال وجود داشت که او جایگزین سلسله عثمانی در استانبول شود. وضعیت سیاسی در محدوده مدیترانه شرقی به یک بحران بین‌المللی شدید بدل شد. رهبر عثمانی که از یک سو با محمدعلی پاشا و از سوی دیگر با نفوذ روبه رشد روسیه روبرو بود، نجات خود را در نزدیکی با بریتانیا یافت. رهبر دولت عثمانی امیدوار بود که در ازای باز کردن اقتصاد، به حمایت بریتانیای کبیر از یکپارچگی قلمروی امپراتوری دست یابد. دولت بریتانیا نیز درصدد لغو انحصارات دولت محمدعلی در زمینه تجارت خارجی و صنایع دولتی بود، زیرا این انحصارات در حال ضربه زدن به منافع بریتانیا در مصر بودند. پیمان ۱۸۳۸ این امتیازات مربوط به تجارت خارجی را لغو و بنیادهای مالی تجربه غیرعادی محمدعلی را نابود و درهای اقتصاد مصر را به روی تجارت باز کرد. این پیمان همچنین تا زمان جنگ جهانی اول باعث گسترش سریع تجارت خارجی دولت عثمانی با اروپای غربی شد (زورچر ۲۰۰۴، صص ۴۶-۴۹؛ پوریر ۱۹۶۹؛ اوون^۴ ۱۹۸۱، صص ۵۷-۷۶).

در زمینه‌های دیگر نیز اولویت‌های سیاسی و نظامی و مالی همچنان طی سده نوزدهم راهنمایی برای سیاست‌های اقتصادمحور دولت مرکزی عثمانی بودند. دولت به منزله بخشی

۱ gunboat diplomacy

۲ Hobsbawm

۳ Bailey

۴ Owen

از اصلاحات اولیه از طرح تنظیمات، از قیمت‌های ثابت در بازارهای شهری، که در اواخر سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم به مراتب بیشتر استفاده می‌شد و نیز از تکیه بر مداخله دولتی برای تأمین مناطق شهری، فاصله گرفت و بر بازارها بیشتر تأکید کرد. در دهه‌های بعد، تلاش‌هایی نیز برای ترویج بخش کشاورزی و توسعه زیرساخت‌های اساسی مانند راه‌آهن‌ها، راه‌ها، بنادر و تسهیلات شهری انجام شد. باین حال، محدودیت‌های مالی فشارهایی جدی بر میزان موفقیت در این زمینه‌ها می‌آورد.

تا دهه‌های اول سده نوزدهم، تجارت با اروپا محدود بود و اصناف عثمانی دست‌نخورده باقی ماندند. دولت عثمانی طی این دوره از اصناف حمایت می‌کرد زیرا برای تأمین ارتش و کاخ و مناطق شهری به آنها نیاز داشت. با گسترش سریع تجارت خارجی طی سده نوزدهم، شعبی از تولید و تجارت که حول اصناف سازمان یافته بودند به طور ثابت افول کردند، مخصوصاً در حوزه‌های مرتبط با رقابت محصولات وارداتی. دولت مرکزی نمی‌توانست از اصناف در برابر رقابت خارجی حفاظت کند، اما آنها را همچنان از لحاظ سیاسی حمایت می‌کرد، به خصوص در زمینه سرمایه. مثلاً، در پایان این سده، قدرتمندترین صنف در پایتخت متعلق به کارگران بندری بود، نه شعب تولیدی یا تجارتي. در بیشتر شعب، اصناف تنها به طور اسمی بقا پیدا کردند و در پایان به طور رسمی قبل از جنگ جهانی اول منحل شدند (کواتنرت ۱۹۸۳، صص ۹۵-۱۲۰؛ کواتنرت ۱۹۹۴، صص ۸۹۰-۸۹۸).

فرایند صنعتی شدن آغاز شده به دست محمدعلی پاشا در مصر و موفقیت‌های نظامی او در برابر ارتش عثمانی، دولت عثمانی را تحت تأثیر قرار داده بود. این دولت در حکم بخشی از اصلاحات اولیه در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰، الزاماً برای برطرف کردن نیازهای ارتش و ناوگان و کاخ، با استفاده از تازه‌ترین فن‌آوری‌های اروپا، دستگاه‌هایی را وارد کشور ساخت و مجموعه‌ای از کارخانه‌های دولتی را تأسیس کرد. بیشتر این نهادها در استانبول و محدوده اطراف آن شکل گرفتند و کارخانه‌های پنبه و پشم‌دوزی، کارخانه تولید کلاه‌های ترکی، اسلحه‌خانه، کشتی‌سازی‌ها و ریخته‌گری‌ها جزء مهم‌ترین موارد بودند. کارخانه‌های ابریشم‌دوزی در هرکه^۱ و کارخانه کاغذسازی در ازمیر^۲ بخشی از یک نیروی محرکه بودند. مهندسان پردرآمد و متخصصان و حتی کارگرانی از اروپا برای کار کردن و تولید در این کارخانه‌ها استخدام شدند. اما تعرفه‌ها همچنان پایین بود و رقابت از سوی محصولات وارداتی ادامه داشت. اگرچه دولت به منزله حفاظت در برابر رقابت محصولات وارداتی، کالاهای تولیدی را می‌خرید، اما

^۱ Hereke
^۲ Izmir

بسیاری از این کارخانه‌ها توانایی حفظ فعالیت‌های خود را نداشتند؛ در طول مدتی کوتاه، آنها مجبور شدند تولید خود را متوقف کنند. به گفته یک ناظر اروپایی، تا سال ۱۸۵۰، از صنعتی که در ترکیه با استفاده از ماشین‌آلات، مواد خام و استادکاران اروپایی، مشغول تولید منسوجات بود، چیز زیادی باقی نمانده بود (کلارک ۱۹۷۴، صص ۶۵-۷۶؛ اوون ۱۹۸۱، صص ۵۷-۶۴). حذف تدریجی مالیات‌های تجارت در امپراتوری، یکی دیگر از مولفه‌های اصلاحات اقتصادی بود. تجارت در داخل امپراتوری در معرض تعرفه‌ها بود و در بنادر و دروازه‌ها عوارض روی خشکی و عوارض گمرکی اخذ می‌شد. در نیمه دوم سده هجدهم، همین‌طور که دشواری‌های مالی دولت مرکزی شدت می‌گرفت، این مالیات‌ها جمع‌آوری شدند و در پایان دهه ۱۸۳۰ به بالاترین سطح خود رسیدند. از دهه ۱۸۴۰ به بعد، مالیات‌های تجارت داخلی جمع‌آوری شده روی خشکی، کاهش یافت و تا سال ۱۸۷۴ حذف شد. با این حال، عوارض گمرکی برای تجارت ساحلی در داخل امپراتوری، در آغاز سده بیستم برداشته شد (کواتنرت ۱۹۹۴، صص ۷۹۸-۸۴۲).

توسعه زیرساخت‌های اساسی، مهم‌تر از همه، راه‌آهن‌ها و بنادر و راه‌ها و موارد دیگر، یکی از اولویت‌های دولت مرکزی بود. دولت منابع لازم برای ساخت راه‌آهن را نداشت، اما فعالانه از ساخت آنها به دست کمپانی‌های اروپایی حمایت می‌کرد و غالباً به آنها یارانه می‌داد. بنادر و بندرگاه‌ها و تسهیلات لنگرگاهی، خطوط کشتی‌های بخار، خدمات پستی و مخصوصاً تلگرافی که پشتوانه تجارت از راه دور بود، تا حدی با بودجه‌های عمومی و عمدتاً به دست کمپانی‌های اروپایی ساخته شدند. زیرساخت‌های جدید برای حمل و نقل و برقراری ارتباطات نیز باعث افزایش ظرفیت مدیریت مرکزی برای جمع‌آوری مالیات‌ها و تشکیل ارتش و حفظ نظم و قانون شد.

تقریباً در اواخر سده نوزدهم، دولت عثمانی علاقه بیشتری نسبت به توسعه اقتصادی و تمرکز بر مدرن‌سازی کشاورزی به منزله بخش پیشرو پیدا کرد. در سال ۱۸۸۸، بانک کشاورزی از سوی دولت تأسیس شد تا بیش از همه برای تولیدکنندگان زراعی متوسط و بزرگ بازاری، اعتبار فراهم کنند. این بانک جدید شعب زیادی را در سراسر امپراتوری افتتاح کرد. اضافه‌براین، مدارس کشاورزی برای آموزش تولیدکنندگان در زمینه فنون جدید و معرفی محصولات و بذره‌ای جدید افتتاح شد. اما به دلیل محدودیت‌های بودجه‌ای، این برنامه‌ها نسبتاً به صورت متوسط باقی ماندند (کواتنرت ۱۹۷۵، صص ۲۱۰-۲۲۷).

متمرکزسازی مالی

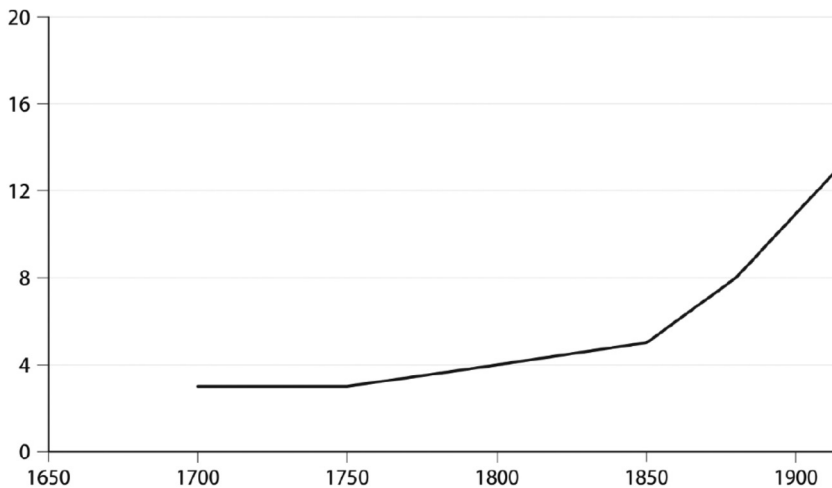
در سده‌های هفدهم و هجدهم، توانایی دولت مرکزی برای جمع‌آوری مالیات‌ها محدود بود. سهم بزرگی از درآمدهای مالیاتی به اعیان و اشراف ایالتی و گروه‌های دیگر تعلق می‌گرفت. فقط ۳٪ (یا حتی سهمی کمتر) از تولید سالانه یا تولید ناخالص داخلی امپراتوری به خزانه‌داری مرکزی می‌رسید و مابقی آن در دست نخبگان مختلف از جمله سرشناسان ایالتی باقی می‌ماند (کارامان^۱ و پاموک^۲، صص ۵۹۸-۶۱۸؛ پاموک^۲، صص ۳۱۷-۳۳۱). به عبارت دیگر، بحران‌های مالی متعدد و کسری‌های بودجه مکرر در این دوره اولیه، کمتر به دلیل ضعف اقتصادی بود و بیشتر به ضعف دولت مرکزی مربوط می‌شد.

در حالی که دولت مرکزی صرفاً قادر بود مقادیر اندکی را در قالب مالیات جمع‌آوری کند، اصلاحات سده نوزدهم نسبتاً پرهزینه بود. یک ارتش بزرگتر و با تجهیزات بهتر و همچنین یک بروکراسی بزرگتر نیازمند منابع بیشتری نیز بود. در نتیجه، بخشی مهم از تلاش‌های اصلاحی معطوف به متمرکزسازی امور مالی دولت و افزایش درآمدهایی بود که امکان داشت به دولت مرکزی برسد. عقد اتحاد^۲ امضا شده در سال ۱۸۰۸ به منزله توافقی بین دولت مرکزی و غالباً سرشناسان شهری در استان‌ها به شمار می‌رفت. اما در دهه‌های بعد، هیچکدام از این طرفین اشتیاقی به دنبال کردن یک مسیر نداشتند. دولت مرکزی قصد داشت درآمدهای مالیاتی خود را نه از طریق مذاکره با سرشناسان بلکه از طریق تضعیف قدرت و کنترل آنها روی فرایند جمع‌آوری مالیات، افزایش دهد. بنابراین، در مابقی این سده، متمرکزسازی سیاسی در موازات با متمرکزسازی مالی پیش رفت.

دولت مرکزی با استفاده از قانون تنظیمات به تلاش‌های خود برای رونق بخشیدن به امور مالی دولتی و تضعیف بنیادهای سرشناسان ایالتی ادامه داد. این دولت آگاه بود که برای جمع‌آوری مالیات‌های بیشتر، به اطلاعات بیشتری در مورد منابع درآمدی نیاز دارد. در نتیجه، در دهه ۱۸۳۰ جهت ارزیابی درآمد مالیاتی بالقوه، سرشماری‌های مفصلی در مناطق شهری و روستایی انجام شد. پس از اعلام طرح تنظیمات، دولت در سال ۱۸۴۰ اعلام کرد که قرار است نظام اخذ مالیات را با انتصاب جمع‌کنندگان حقوق‌بگیر اصلاح کند. اما در عرض مدتی کوتاه، معلوم شد که این نظام جدید جوابگو نیست. محصل‌های^۳ جدید در برابر عناصر محلی در مانده بودند. دولت مجبور شد عقب بکشد و دولت جدید به نظام اخذ مالیات

^۱ Karaman
^۲ The Deed of Alliance
^۳ Muhassils

بازگشت و روند تقسیم درآمدهای مالیاتی با اخذکنندگان مالیات و گروه‌های مختلف دیگر را پذیرفت.



نمودار ۱/۴. متمرکزسازی مالی در امپراتوری عثمانی، درآمدهای دولت مرکزی، ۱۷۰۰-۱۹۱۴ (در قالب درصدی از تولید ناخالص داخلی). منبع: پاموک ۲۰۱۲.

به‌رغم بی‌نتیجه بودن این تلاش، دولت مرکزی همچنان سعی داشت قدرت گروه‌های ایالتی را تضعیف کند و درآمدهای خود را در طول سده نوزدهم افزایش دهد. پیشرفت‌های فنی در ارتش، حمل‌ونقل و ارتباطات مانند راه‌آهن، کشتی‌های بخار و تلگراف، به تدریج کفه ترازو را به نفع مرکز، سنگین کردند. اخذ مالیات همچنان پابرجا باقی ماند، اما درآمدهایی که نزد اخذکنندگان مالیات باقی می‌ماند به‌طور ثابت کاهش یافت، چنانکه آنها از خانواده‌های منطقه‌های قدرتمند در ابتدای سده دست‌کم در مناطقی که در داخل مرزهای کنونی ترکیه قرار دارد به کارآفرینان متوسطی در آغاز جنگ جهانی اول تقلیل یافتند. برعکس، درآمدهای مالیاتی دولت مرکزی به آرامی، اما دائماً افزایش یافت. محاسبات من نشان می‌دهند که تقریباً پس از یک سده متمرکزسازی، درآمدهای حاصل از مالیات سالانه دولت مرکزی از چیزی در حدود ۲٪ در اوایل سده نوزدهم به تقریباً ۱۲٪ از تولید ناخالص داخلی در آغاز جنگ جهانی اول افزایش یافت (نمودار ۱/۴). نرخ رسمی مالیات یک‌دهمی، که مهم‌ترین منبع درآمد دولت مرکزی بود، به استثنای زمان جنگ، در سراسر سده نوزدهم به‌طور ثابت در قالب یک‌دهمی حفظ شد. بنابراین، افزایش چشمگیر در درآمدهای مالیاتی، نه از طریق افزایش

نرخ‌های رسمی بلکه از طریق کاهش مداوم سهم اخذکنندگان مالیات و غالباً افزایش فشار روی تولیدکنندگان کوچک و متوسط حاصل شد. واکنش تولیدکنندگان به تقاضاهای فزاینده دولت در مناطق مختلف متفاوت بود. در مناطق ساحلی، که از تجاری‌سازی کشاورزی سود می‌بردند، رسیدگی به این تقاضاها آسان‌تر بود. از سوی دیگر، در آناتولی شرقی، که نزدیک بنادر صادراتی پیشرو قرار نداشت، درآمدها را کم کرده و یا افزایش اندکی داشتند. تقاضاهای فزاینده دولت و غالباً اخذکنندگان مالیاتی از تولیدکنندگان رعیت ارمنی فقط باعث افزایش تنش‌های قومی می‌شد (شاو ۱۹۷۵، صص ۴۲۱-۴۵۹؛ اوزبک^۱ ۲۰۱۲، ۷۷۰-۷۹۷؛ اوزبک ۲۰۱۵، ۳۷-۹۱).

کسری‌های بودجه، پول و بدهی

اگرچه درآمدهای دولت مرکزی به‌طور چشمگیری افزایش یافت، مخارج این دولت نیز در سده نوزدهم زیاد شد. اصلاحات پرهزینه بود و مخارج نظامی لازم برای بقای امپراتوری حتی پرهزینه‌تر نیز بود. در نتیجه، مشکلات مالی و نیز تلاش‌ها برای کاهش و تأمین مالی کسری بودجه همچنان تا جنگ جهانی اول ادامه داشت. روش‌های به‌کار گرفته شده از سوی دولت مرکزی برای تأمین مالی کسری‌های بودجه، اثرات مستقیمی بر نظام مالی و ثبات قیمتی و به‌طور کلی‌تر ثبات اقتصاد کلان داشت. دولت مرکزی در واکنش به جنگ‌های متعدد در اواخر سده هجدهم و طی نیمه اول سده نوزدهم، سعی داشت کسری‌های بودجه خود را از طریق استقراض داخلی و با روی آوردن مکرر به کاهش ارزش پول یا کاهش حجم نقره تأمین مالی کند. این استراتژی درآمدهایی را در کوتاه‌مدت، مخصوصاً در جنگ‌ها ایجاد کرد، اما منجر به بی‌ثباتی مالی و نرخ‌های بالای تورم نیز شد. ضرب سکه در دهه ۱۸۴۰ و با به‌کارگیری نظام دولتی متوقف شد. در مواجهه با کسری بودجه مستمر، دولت عثمانی خیلی زود شروع به استقراض از بازارهای مالی اروپایی کرد. دو دهه وام‌گیری سریع از خارج منجر به یک نکول^۲ در دهه ۱۸۷۰ شد. مذاکرات بعدی منجر به تأسیس وزارت بدهی عمومی عثمانی^۳ شد و این دولت مجبور شد برای بازپرداخت بدهی خود بخشی از منابع درآمدی‌اش را به این سازمان بستانکار اروپایی اهدا کند. در نتیجه، مشکلات مداوم مالی و وام‌گیری از کشورهای خارجی به یک منبع ضعف نه تنها برای اقتصاد بلکه برای دولت عثمانی در زمینه

^۱ Özbek

^۲ default

^۳ Ottoman Public Debt Administration

روابط بین‌المللی خود بدل شد که روزه‌روز در حال عمیق‌تر شدن بود. در مابقی این فصل به روش‌های متغیر به‌کارگرفته شده از سوی دولت عثمانی برای تأمین مالی کسری بودجه و همچنین پیامدهای آن برای تکامل نهادهای پولی و مالی می‌پردازیم.

ضرب سکه و اصلاحات پولی

به دلیل جنگ‌های پیاپی و مخارج روزافزون نظامی، مشکلات مالی مخصوصاً از اواخر دهه ۱۷۶۰ تا دهه ۱۸۳۰ شدید بود. دولت مرکزی برای جبران کسری بودجه خود، از وام‌دهندگان بزرگ در پایتخت، که به آنها بانکداران گالاتا^۱ گفته می‌شد، وام‌هایی با نرخ‌های بهره بالا دریافت می‌کرد، درحالی‌که همچنان سعی داشت از طریق ضرب مکرر سکه‌های نقره‌ای در حال گردش، درآمدهای مضاعفی ایجاد کند.

اقتصاد عثمانی بالاترین نرخ‌های ضرب سکه و تورم خود در تاریخ را تجربه کرد و سطوح کلی قیمت طی این دوره به دوازده تا پانزده برابر افزایش یافت. نرخ ارز واحد عثمانی، کوروش^۲ یا پیاستر^۳، نیز از ۲۳ کوروش به پوند استرلینگ در سال ۱۸۱۴ و به ۱۱۰ پیاستر به پوند در سال ۱۸۳۹ نزول پیدا کرد (سزار^۴ ۱۹۸۶، صص ۲۳۵-۲۸۰؛ پاموک^۵ ۲۰۰۰، صص ۱۹۳-۲۰۰؛ کارگان^۶ ۱۹۸۰، صص ۱۱۵-۳۰). تا دهه ۱۸۳۰، ضرب سکه‌های فلزی برای کسب درآمد مضاعف، دیگر به روشی نسبتاً پرهزینه بدل شده بود. ضرب مکرر سکه‌ها و امواج تورمی ناشی از آن منجر به آشفتگی اجتماعی و سیاسی زیادی شد. اضافه‌براین، ضرب سکه‌ها و تورم، مقادیر مالیات دریافتی را به شکل واقعی کاهش می‌دادند و نوسانات نرخ ارز در حال محدودسازی تجارت خارجی بود. بازرگانان محلی و اروپایی نیز خواستار ثبات پولی بیشتری بودند.

بنابراین، اصلاح پولی به فهرست طولانی اقدامات ابتکاری در دوره اصلاحات افزوده شد. عثمانیان به پیروی از الگوی محمدعلی پاشا در مصر و بسیاری از کشورهای دیگر، به نظام دوفلزی روی آوردند و شروع به ضرب سکه‌های طلا و نقره با استانداردهای جدید و ارزش‌های ثابت کردند. پس از قانون اصلاحات پولی (تصحیح عیار^۶ یا تصحیح سکه^۷) در سال ۱۸۴۴،

۱ Galata Bankers
 ۲ Kurush
 ۳ Piaster
 ۴ Cezar
 ۵ Kazgan
 ۶ Tashih-i Ayar
 ۷ Tashih-i Sikke

صد پیاستر نقره‌ای برابر بود با یک لیره^۱ طلا. دولت ضرب سکه در حکم وسیله‌ای برای ایجاد درآمد مالی مضاعف را پس از این تاریخ متوقف کرد. استانداردهای پول عثمانی و نرخ مبادله آن در برابر ارزهای پیشرو اروپایی همچنان تا زمان جنگ جهانی اول بدون تغییر باقی ماند (عیسوی^۲ ۱۹۸۰، صص ۳۲۹-۳۳۱). فراگیری نظام دوفلزی جدید و معرفی سکه جدید بدین معنا نبود که گرفتاری‌های مالی به پایان رسیده است. در طول این سده، دولت مجبور بود برای رسیدگی به کسری‌های بودجه مکرر، انواع مختلفی از روش‌ها را به کار گیرد.

یکی دیگر از روش‌هایی که از اواخر دهه ۱۸۳۰ به بعد برای تضمین درآمد مضاعف استفاده شد، انتشار پول کاغذی با نام کایمه^۳ بود. در بین مخارج روبه‌رشد ارتش و ابتکارات اصلاحی، بسیاری از آژانس‌های دولتی پس از مصرف بودجه خود برای جبران مخارجشان شروع به صدور مجوزهای بدهی کردند. کایمه تا سال ۱۸۵۰ نسبتاً موفق بود زیرا تعداد آن محدود باقی مانده بود. اما در جنگ کریمه زمانی که کایمه با حجم بالایی منتشر شد، ارزش اسمی بازاری آن به سرعت از ۱۰۰ به ۴۰۰ لیره اُفت کرد. بنابراین، اولین آزمایش پول کاغذی در تاریخ عثمانی، بیش از بیست سال بعد از آغاز خود، منتهی به یک موج بزرگ از تورم شد. دولت پس از اعتراض‌های گسترده مردم، کایمه را همراه با اعتبار کوتاه‌مدتی که از بانک عثمانی دریافت کرده بود، در سال ۱۸۶۲ از بازار بیرون کشید (آکیلدیز^۴ ۱۹۹۶، صص ۲۵-۸۹). یک دوره مشابه از پول کاغذی تبدیل‌ناپذیر نیز در جنگ روسیه در سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸ روی داد. این بار پول کاغذی جدید در سراسر امپراتوری استفاده می‌شد، چنانکه حقوق کارمندان دولتی با کایمه جدید پرداخت می‌شد، دهقانان محصولات خود را در ازای کایمه می‌فروختند و مالیات خود را نیز با کایمه پرداخت می‌کردند. اما به دلیل حجم زیاد کایمه، ارزش بازاری آن در عرض دو سال تا ۴۵۰ کوروش کاغذی معادل با ۱ لیره طلا کاهش یافت و پس از پایان جنگ خیلی زود از گردش خارج شد. اما به استثنای این دو دوره، قیمت‌ها عموماً ثابت بود و نرخ‌های تورم برای سال ۱۸۴۴، که در آن ضرب سکه پایان یافت، و نیز از جنگ جهانی اول پایین‌تر بودند.

استقرار داخلی

در دوره عثمانی، به تأمین‌کنندگان مالی که در تراکنش بازارهای پولی، از جمله وام‌های سوددار،

۱ Lira
 ۲ Issawi
 ۳ Kaime
 ۴ Akyildiz

تخصص داشتند صراف^۱ گفته می‌شد. صراف‌های استانبول که غالباً یونانی و ارمنی بودند، در اواخر سده هفدهم یک صنف را تشکیل دادند و محل کار خود را به آن سوی دیگر شاخ طلایی^۲، به گالاتا، منتقل کردند. صرافان همچنین در استان‌ها نیز فعال بودند و به تأمین مالی تجارت و فرایند جمع‌آوری مالیات می‌پرداختند. دولت عثمانی همیشه بر صرافان تکیه داشت و فعالیت آنها را تشویق می‌کرد. از دهه ۱۷۶۰، همین‌طور که وضعیت مالی وخیم‌تر می‌شد، نقش و قدرت صرافان نیز به‌طور چشمگیری گسترش می‌یافت. آنها وام‌هایی با حجم‌های روزافزون به دولت می‌دادند و به لطف پیوندهای خود با شبکه‌های مالی اروپایی، به تدریج وجوهی کوتاه‌مدت برای دولت عثمانی در بازارهای اروپایی ترتیب دادند. بنابراین، این صرافان از وام‌دهندگان سنتی با فعالیت‌های غالباً داخلی به تأمین‌کنندگان مالی بزرگ با پیوندهای بین‌المللی بدل شدند. آنها توانستند اولین بانک خود را در دهه ۱۸۴۰ تأسیس کنند، اما حتی قبل از این تاریخ نیز به صرافان پایتخت، بانکداران گالاتا گفته می‌شد.

قدرت مالی بانکداران گالاتا در اواسط سده نوزدهم به اوج خود رسید. در عین حال، کسری بودجه دولتی و تکیه دولت بر بدهی به سرعت افزایش می‌یافت. پس از اینکه دولت در سال ۱۸۵۴ مستقیماً شروع به استقراض از بازارهای مالی اروپایی کرد، بانکداران گالاتا با رقابت بیشتری از سوی بانک‌ها و بانکداران اروپایی که شروع به باز کردن بانک‌ها و شعب جدید در پایتخت و ایالت‌های دیگر کرده بودند، روبه‌رو شدند. اگرچه بانکداران گالاتا جایگاه بی‌رقیب خود را از دست دادند، اما آنها به راحتی تسلیم نشدند. آنها با ورود به همکاری با گروه‌های سرمایه‌گذاری مالی اروپایی و افتتاح بانک‌های جدید، فعالیت‌های خود را دنبال کردند. طی این دوره جدید، دولت عثمانی همچنان از بانکداران گالاتا برای الزامات کوتاه‌مدت خود، در کنار فروش اوراق بهادار بلندمدت در بازارهای مالی اروپایی، استفاده می‌کرد.

مشکلات مالی دائمی، دولت را وادار به یافتن یک نهاد اروپایی قدرتمندتر کرد. در سال ۱۸۶۳، با پیوستن یک گروه فرانسوی به مالکان بریتانیایی بانک عثمانی با یک سهم ۵۰ درصدی، بانک امپراتوری عثمانی^۳ تأسیس شد. یک ویژگی مهم این بانک هویت دوگانه آن از یک سو به منزله بانک خصوصی فرانسوی-بریتانیایی و از سوی دیگر به منزله یک بانک دولتی در استانبول بود. فعالیت‌های روزانه این بانک از سوی هیئتی از مدیران در لندن و پاریس هدایت می‌شد. در ازای پیشنهاد بدهی کوتاه‌مدت به دولت و موافقت با کمک به دولت در حذف کایمه‌های

^۱ Sarraf

^۲ Golden Horn

^۳ The Imperial Ottoman Bank

کاغذی، یکی از مهم‌ترین تراکنش‌های خزانه‌داری از جمله بازپرداخت بدهی خارجی به این بانک سپرده شد. اضافه‌براین، دولت به این بانک امتیاز معرفی پول کاغذی جدیدی با پشتوانه طلا را داد، که تنها در مقادیری محدود و تا زمان جنگ جهانی اول در گردش بود. بنابراین، بانک امپراتوری عثمانی به تدریج بسیاری از وظایف یک بانک مرکزی را به عهده گرفت (کازگان ۱۹۹۵؛ الدم^۱ ۱۹۹۹، صص ۲۹-۱۲۶؛ کلی^۲ ۲۰۰۰، ۱-۲۲۹؛ آل^۳ ۲۰۰۷). پس از اینکه دولت عثمانی در سال ۱۸۷۶ مجبور به نکول بدهی بلندمدت و غالباً خارجی خود شد و سال بعد یک جنگ با روسیه در گرفت، بانک عثمانی از ارائه وام‌های جدید انصراف داد. دولت عثمانی در واکنش به این موضوع مجدداً به بانکداران گالاتا روی آورد. طی این دوره دشوار، بانکداران گالاتا، که بیشترشان شهروندان عثمانی بودند، از مجموعه‌ای از شعارهای میهن‌پرستانه استقبال و از آنها استفاده کردند و وام‌دهی به قدیمی‌ترین و بزرگترین مشتری خود را، که نقش مهمی در صعود آنها ایفا کرده بود، از سر گرفتند (پاموک ۲۰۰۰، صص ۲۱۱-۲۱۳؛ کلی ۲۰۰۰، صص ۲۷۹-۳۸۰؛ الدم ۱۹۹۹، صص ۱۲۷-۱۸۰).

استقراض خارجی

کسری‌های بودجه معمولاً در دوره‌هایی از تنش نظامی یا نزاع‌ها افزایش می‌یافت. پس از اصلاحات پولی سال ۱۸۴۴، تأمین‌کنندگان مالی اروپایی و نمایندگان دولتی پیشنهاد می‌دادند که دولت عثمانی در حکم راه‌حلی برای مشکلات مالی خود به استقراض بلندمدت خارجی روی آورد، اما دولت مایل به این کار نبود. وقوع جنگ کریمه به سرعت نیاز به مخارج جدید را افزایش داد و دولت عثمانی در سال ۱۸۵۴ شروع به فروش اوراق بهادار بلندمدت در لندن، پاریس، وین و فرانکفورت کرد. دو نسخه اولیه اوراق، در زمان جنگ کریمه حامل ضمانت دولت بریتانیا بود، اما اوراق بهاداری که پس از جنگ صادر شد حامل این ضمانت نبود. این اوراق بهادار معمولاً تاریخ سررسید یک‌صدساله و یک کوپن ۴ درصدی سالانه داشتند. مشکلات مداوم مالی دولت عثمانی و نرخ‌های سود بالایی که قصد داشت پرداخت کند خیلی زود باعث شد تا کسب‌وکار وام‌دهی به دولت عثمانی و همچنین سازماندهی صدور اوراق بهادار جدید، برای تأمین‌کنندگان مالی محلی و بین‌المللی بسیار سودآور شود. کمیسیون‌هایی که دلالت در یافت می‌کردند بسیار بالا و تا حد ۱۰ یا حتی ۱۲ درصد بیشتر از بدهی پیشنهادی

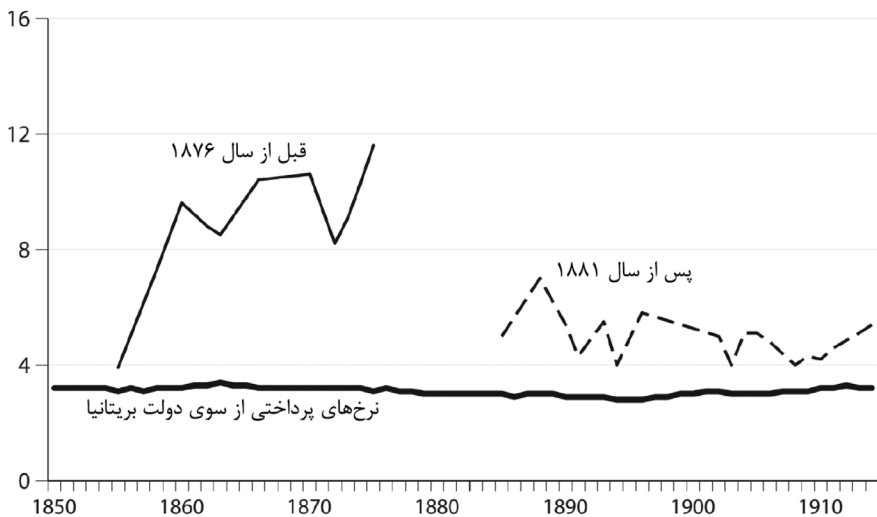
^۱ Eldem

^۲ Clay

^۳ Al

بود. بانک‌های اروپایی و انجمن‌های مالی، بخشی از اوراق بهادار را نگه می‌داشتند و بیشتر آنها را در بازارها می‌فروختند.

استقراض بلندمدت دولت عثمانی در بازارهای مالی اروپایی تا زمان جنگ جهانی اول را می‌توان به بهترین شکل در دو دوره بررسی کرد. دوره اول در امتداد اولین دوره صدور بلندمدت اوراق بهادار در سال ۱۸۵۴ تا زمان نکول در سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۸۷۶ است. دوره دوم نیز با تأسیس وزارت بدهی عمومی عثمانی در سال ۱۸۸۱ آغاز شد. طی دوره اول، دولت عثمانی مقادیر زیادی از پول را تحت شرایط بسیار مساعد و با نرخ‌های بهره‌ای که به‌طور قابل توجهی بالاتر از نرخ‌های بهره پرداخت‌شونده در کشورهای دیگر در آن زمان بودند، قرض گرفت. خالص دریافتی‌های دولت عثمانی از کمیسیون بانکداران معمولاً پایین‌تر از نیمی از ارزش اسمی بدهی باقی مانده بود. بخش مهمی از وجوه استقراضی برای پوشش مخارج فعلی، از جمله مخارج نظامی، استفاده می‌شد. فقط بخش کوچکی از این بودجه‌ها صرف سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌هایی می‌شد که می‌توانستند درآمدهای مالیاتی آتی را افزایش دهند^۱ (کرای، ۱۹۸۸).



نموار ۲/۴: نرخ‌های بهره پرداخت‌شده از سوی دولت عثمانی برای وام‌های خارجی، ۱۸۵۴-۱۹۱۴ (%). منبع: پاموک، ۱۹۸۷، صص ۷۲-۷۵.

در نیمه دوم دهه ۱۸۶۰، دولت عثمانی مجبور شد برای ادامه بازپرداخت وام‌ها و بهره‌های خود بدهی جدیدی به بار آورد. اما نرخ‌های بهره بالا، روی اوراق بهادار و کمیسیون‌های بالایی که

^۱ Kiray

به بانکداران پرداخت می‌شد موجب تداوم این فرایند شد (نمودار ۲/۴). همین‌طور که اثر بحران مالی سال ۱۸۷۳ کم‌کم در بازارهای مالی اروپایی احساس شد، تضمین بودجه‌های جدید بسیار دشوارتر شد. بدهی بلندمدت و غالباً خارجی دولت عثمانی به چیزی در حدود ۲۰۰ میلیون پوند استرلینگ رسید. قسط وام‌ها و سودهای آنها معادل ۱۱ میلیون پوند در سال بود. درآمدهای سالانه خزانه‌داری عثمانی در این دوره تقریباً ۱۸ میلیون پوند بود. به عبارت دیگر، برای تداوم پرداخت بدهی بلندمدت خود، دولت عثمانی در پاییز سال ۱۸۷۵ اعلام کرد که نیمی از تمام بدهی‌ها را لغو خواهد کرد و یک سال بعد تمام بازپرداخت‌های بدهی خود را متوقف ساخت. عثمانیان در این نکول تنها نبودند. در محیط بحرانی دهه ۱۸۷۰، تقریباً بیست کشور آمریکای لاتین و خاورمیانه، از جمله مصر و تونس، نیز مجبور به متوقف کردن پرداخت بدهی خود شدند (اوون ۱۹۸۱، صص ۱۰۰-۱۲۱؛ پاموک ۱۹۸۷، صص ۵۶-۶۲).

استاندارد طلای لنگان

عملکرد نظام مالی دوفلزی تا اواسط سده نوزدهم، زمانی که شرایط عرضه و تقاضا در سراسر جهان باثبات‌تر بود، به شکلی معقول خوب بود. اما کشف مقادیر زیادی از نقره در نوادا پس از سال ۱۸۵۰، و پیشرفت‌های دیگر در اروپا، باعث افزایش فشار بر نظام دوفلزی شد. از دهه ۱۸۷۰ به بعد، کشورهای توسعه‌یافته‌تر شروع به استفاده از استاندارد طلا کردند (ایچنگرین ۲۰۰۸، صص ۱۵-۴۲). اقتصادهای شهری رو به رشد و نیز حجم و مقیاس بالاتری از تراکنش‌ها باعث شد تا طلا در کشورهای توسعه‌یافته‌تر جذاب‌تر شود، در حالی که اقتصادهای کشاورزی‌تر و دارای درآمد پایین‌تر همچنان بر نقره و تا حد کمتری بر پول کاغذی تکیه داشتند. در ابتدا کشورهایی که اقتصاد کشاورزی‌تری داشتند، به استثنای چند مورد، از استاندارد طلا دوری گزیدند.

در نیمه دوم دهه ۱۸۷۰، در حالی که نظام پولی بین‌المللی دستخوش تحولات عمده‌ای شده بود، دولت عثمانی در حال مذاکره بر سر تجدیدساختار بدهی خارجی خود بود. آینده نظام پولی عثمانی به مسئله مهمی در مذاکرات بر سر بدهی بدل شد. بستانکاران اروپایی و بانک عثمانی، خواهان این بودند که دولت عثمانی جهت پیونددهی محکم اقتصاد عثمانی به اقتصادها و ارزهای عمده اروپایی، و به همین اندازه مهم‌تر، جهت تسهیل پرداخت‌های بدهی آتی، به استاندارد طلا روی بیاورد. دولت عثمانی به منزله بخشی از قرارداد تجدید ساختار

بدهی خود در سال ۱۸۸۱، با لغو نظام دوفلزی موافقت کرد. پیوند بین طلا و نقره از هم جدا شد و واحد پولی عثمانی به تدریج صرفاً در قالب طلا تعریف شد. اگرچه دولت تصمیم داشت میزان ضرب سکه‌های نقره در گردش را محدود سازد، اما سکه‌های نقره‌ای همچنان در تراکنش‌های روزانه در سراسر امپراتوری به طور گسترده استفاده می‌شدند. پشتوانه اصلی نظام حاصله که به آن استاندارد طلای لنگان گفته می‌شد، طلا بود، اما در عمل همچنان بر نقره متکی بود. بنابراین، این نظام یک مصالحه حقیقی بین منافع و ترجیحات بازرگانان و بستانکاران اروپایی و واقعیت‌های یک اقتصاد کشاورزی و کم‌درآمدتر بود (پاموک ۲۰۰۰، صص ۲۱۴-۲۱۶).

اگر دولت عثمانی در دهه ۱۸۸۰ می‌توانست، همانند برخی دیگر از کشورهای در حال توسعه آن زمان، به طریقی به نقره بازگردد، بخش‌های صادرات و واردات رقیب می‌توانستند به لطف نزول ارزش نقره شاهد افزایش رقابت خود باشند. اما دولت عثمانی همچنان دارای مقدار زیادی بدهی خارجی در قالب طلا بود. یک تغییر یا بازگشت به نقره می‌توانست منجر به افزایش فشار بدهی شود زیرا ارزش نقره در برابر طلا در حال کاهش بود. همچنین بازگشت به نقره می‌توانست یک تأثیر منفی روی جریان داخلی سرمایه مستقیم خارجی بگذارد. به طور کلی‌تر، خروج از استاندارد طلا می‌توانست روابط بین اقتصاد عثمانی و اقتصادهای اروپایی تا زمان جنگ جهانی اول را تضعیف کند.

در دهه‌های پیش از جنگ جهانی اول، بانک عثمانی نقش بسیار مهمی در نظام جدید ایفا می‌کرد و سعی داشت به نرخ مبادله بین لیره عثمانی و ارزهای اروپایی ثبات بخشد و محیط باثباتی را برای تجارت بین‌المللی و اقدامات سرمایه‌ای ایجاد کند. این بانک همچنین سعی داشت به نرخ مبادله بین لیره طلا و کوروش نقره‌ای ثبات بخشد. این بانک جایگاه انحصاری خود در عرضه اسکناس‌هایی با پشتوانه طلا را حفظ کرده و عرضه آنها را خیلی آرام‌گسترش داد. این جایگاه محتاطانه و محیط نسبتاً باثبات پولی، اقتصاد را به خوبی در تجارت اروپایی و شبکه‌های سرمایه‌ای نهادینه ساخت و بالاتر از همه به بازرگانان، بستانکاران و کمپانی‌های اروپایی که در امپراتوری عثمانی سرمایه‌گذاری کرده بودند سود می‌رساند (الدم ۱۹۹۹، صص ۱۴۵-۲۷۵).

وزارت بدهی عمومی عثمانی

مذاکرات بین دولت عثمانی و نمایندگان بستانکاران فرانسوی، بریتانیایی، اتریشی، آلمانی و

غیره که در دوران جنگ عثمانی-روسیه‌ای در سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۸۷۸ به حالت تعلیق در آمده بودند، سرانجام به یک توافقنامه در دسامبر سال ۱۸۸۱ انجامید. این توافقنامه با نام دستور محرم^۱ (نام ماهی از تقویم اسلامی که در آن توافقنامه امضا شد)، مقدار بدهی مانده عثمانی را به نصف کاهش داد و برنامه بازپرداخت را تجدید کرد. در عوض، دولت با تأسیس یک سازمان جدید که بتواند به عنوان نماینده بستانکاران در امپراتوری عمل کند و برخی منابع درآمدی دولت عثمانی را به دست بگیرد و آنها را توسعه دهد، و همچنین مالیات‌های آنها را جمع‌آوری کند و آنها را به بستانکاران اروپایی انتقال دهد، موافقت کرد. انحصارهای نمک و تنباکو، مالیات‌های اخذشده از ماهیگیران و مالیات‌های اعمال شده بر نوشیدنی‌های الکلی، مالیات یک‌دهمی اخذشده از ابریشم خام و مالیات‌های سالانه‌ای که استان رومیلیای شرقی^۲ در بلغارستان امروزی می‌داد، همگی به این نهاد جدید با نام وزارت بدهی عمومی عثمانی (OPDA) واگذار شدند. این منابع تقریباً یک‌سوم از کل درآمدهای مالیاتی دولت عثمانی را تشکیل می‌داد (بلایسدل^۳ ۱۹۲۹؛ پارووس^۴ ۱۹۷۷؛ بیردال^۵ ۲۰۱۰، صص ۶۳-۱۸۰؛ تونچر^۶ ۲۰۱۵، صص ۵۳-۷۸؛ کیدر^۷ ۱۹۷۹، صص ۳۷-۴۸). اضافه‌براین، دولت عثمانی با اعطای امتیازات انحصاری در داخل امپراتوری برای کنترل تولید و خرید و فروش تنباکو و تولید سیگارهایی برای کمپانی رچی^۸، که با سرمایه اروپایی در سال ۱۸۳۳ تأسیس شده بود، موافقت کرد. سهمی از سودهای سالانه رچی قرار بود به OPDA داده و برای بازپرداخت بدهی‌ها استفاده شود (کواتنرت^۸ ۱۹۸۳، صص ۱۳ الی ۴۰؛ بیردال^۵ ۲۰۱۰، صص ۱۲۹-۱۶۶). OPDA تحت لوای مدیریت یک هیئت مدیره متشکل از نمایندگان صاحبان اوراق قرضه عثمانی بود. این وزارتخانه برای توسعه منابعی که تحت کنترل آن قرار گرفته بود و جمع‌آوری کارآمدتر مالیات، یک سازمان بزرگ با تقریباً پنج‌هزار کارمند در بیست شهر از امپراتوری عثمانی تأسیس کرد. تقریباً دویست فرد اروپایی رسته‌های بالاتر این سازمان را اشغال کرده بودند، درحالی‌که مابقی کارمندان را شهروندان عثمانی تشکیل می‌دادند. OPDA بر توسعه تولید و صادرات محصولات کشاورزی که کنترل مالیات آنها در اختیار این نهاد قرار گرفته بود، مانند تنباکو و ابریشم، تمرکز داشت. این نهاد در مقایسه با سازمان درآمدساز و مالیات‌بگیر

۱ Decree of Muharrem
 ۲ Eastern Rumelia
 ۳ Blaisdell
 ۴ Parvus
 ۵ Birdal
 ۶ Tunçer
 ۷ Keyder
 ۸ Régie Company

دولت عثمانی بسیار کارا تر بود. OPDA با الگو گرفتن و نیز از طریق آموزش پرسنل جوان خود، در افزایش کارایی بروکراسی مالی عثمانی و بعدها ترکیه نقش داشت.

سی‌وسه سال بعد از تأسیس OPDA تا آغاز جنگ جهانی اول، دوره دوم استقراض خارجی دولت عثمانی را شکل می‌دهد. کنترل مستقیم و محکم بر امور مالی عثمانی باعث کاهش ریسک اوراق قرضه عثمانی شد. در نتیجه، دولت عثمانی مجدداً می‌توانست در بازارهای مالی اروپایی وام‌های بلندمدتی را با شرایط مساعدتر و نرخ‌های بهره پایین‌تر دریافت کند (نمودار ۴/۲). اضافه‌براین، به دلیل اینکه مخارج نظامی و کسری بودجه در بخش اول این دوره محدود باقی ماند، نیاز به وام‌گیری جدید نیز کاهش یافت. در نتیجه، طی دو دهه اول، پرداخت‌های عثمانی بابت وام‌ها و سود آنها همچنان نسبت به موارد و مسائل بدهی جدید اولویت بسیار بیشتری داشت (پاموک ۱۹۸۷، صص ۵۶-۶۲؛ آکارلی^۱ ۱۹۷۶).

اما از آغاز سده بیستم، دولت مجدداً و به‌طور مکرر به بدهی‌های زیاده‌تر خارجی روی آورد. تا سال ۱۹۱۴، کل بدهی پرداخت‌نشده دولت عثمانی به ۱۶۰ میلیون پوند استرلینگ یا تقریباً ۷۵۵ از تولید ناخالص داخلی امپراتوری رسیده بود. با افزایش مخارج نظامی و فشارهای مالی، دولت مجبور شد وام‌های جدیدی پیدا کند. تا این زمان، سرمایه‌گذاران بریتانیایی دیگر علاقه خود به اوراق قرضه عثمانی را از دست داده بودند. دولت سعی کرد از رقابت بین فرانسه و آلمان برای فروش اوراق جدیدالصدور خود در بازارهای مالی اروپایی استفاده کند، اما با دریافت هر وام مجبور بود امتیازات سیاسی و اقتصادی جدیدی را در اختیار دولت‌ها و کمپانی‌های اروپایی قرار دهد.

در پایان سده هجدهم، درآمدهای مالیاتی که دولت عثمانی می‌توانست برای خزانه‌داری مرکزی در استانبول فراهم کند بسیار پایین بود؛ مجموع این درآمدها بیشتر از ۳٪ از تولید ناخالص داخلی نبود. امپراتوری عثمانی نمی‌توانست با قدرت‌های مالی و نظامی همسایگان خود در غرب برابری کند و در خطر جدی فروپاشی قرار گرفته بود. دولت به لطف اصلاحات مرکزی توانست با کاهش سهم دلالان و با افزایش فشار مالیاتی روی مردم، تا قبل از جنگ جهانی اول درآمدهای مالیاتی خود را به بیش از ۱۰٪ از تولید ناخالص داخلی برساند. اما در عین حال، مشخص شد که اصلاحات پرهزینه بودند و مخارج نظامی در حال افزایش هستند. در نتیجه، دولت مرکزی در سراسر این سده برای تعدیل بودجه و تأمین مالی کسری‌های خود تقلا می‌کرد. اینکه این دولت چگونه بودجه خود را سروسامان داد و اینکه چه تصمیمی برای

^۱ Akarli

جبران کسری‌های خود گرفت، اثرات مستقیمی بر نهادهای پولی و مالی داشت. به‌طور مفصل‌تر، ماندگاری کسری‌های بودجه، بهای سنگینی داشت. در اوایل این سده، ضرب سکه، روش ترجیحی برای تأمین مالی کسری‌ها بود و نرخ‌های بالای تورم بهای اصلی اقتصادی و سیاسی این روش بودند. در نیمه دوم سده تا زمان جنگ جهانی اول، دولت ثبات پولی و وام‌گیری خارجی را به منزله روش اساسی رسیدگی به کسری‌ها در نظر گرفت. ثبات پولی بیشتر بدون شک به تجارت خارجی کمک کرد و باعث جذب سرمایه‌های خارجی شد. این ثبات همچنین منجر به نرخ‌های پایین‌تر رشد اقتصادی نیز شد. اما هزینه‌های بلندمدت‌تر اعطای بخش بزرگی از درآمدهای دولتی به بستانکاران اروپایی و افزایش وابستگی سیاسی به روابط خارجی در دهه‌های پیش از جنگ جهانی اول، اگر پرهزینه‌تر نبودند، همانقدر هزینه داشتند. به‌طور کلی‌تر، هم تلاش‌های اصلاحاتی و هم تداوم دشواری‌های مالی دولت مرکزی تأثیر شدیدی بر الگوی تغییرات اقتصادی طی این سده تا زمان جنگ جهانی اول داشت؛ این موضوع در فصل بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

فصل ۵

استقبال از تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی

در صد سال تا زمان آغاز جنگ جهانی اول، اقتصاد ترکیه تحت تأثیر دو فرایند قوی و به هم مرتبط بود؛ یکی تلاش‌های اصلاحی دولت و دیگری ادغام بیشتر با اقتصاد جهانی. دومی ارتباط نزدیکی با اولی داشت و این موضوع فقط به این دلیل نبود که دولت‌های عثمانی می‌پنداشتند که ادغام بیشتر با بازارهای جهانی می‌تواند درآمدهای مالیاتی مضاعفی برای تلاش‌های اصلاحی آنها ایجاد کند، بلکه به این دلیل هم بود که دولت‌های اروپایی در ازای حمایت خود از تلاش‌های اصلاحی عثمانی، خواهان تجارت آزاد و باز شدن درهای اقتصاد به روی سرمایه‌گذاری خارجی بودند. در نتیجه، در کنار تجارت و سرمایه‌گذاری بیشتر بین‌المللی، تولید برای بازار و تخصصی‌سازی کشاورزی افزایش یافت و سهم تولیدات کارخانه‌ای از تولید کل کم شد. در این فصل کارم را با بررسی گرایش‌های ابتدایی در تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری مستقیم اروپایی در ترکیه شروع و سپس بر الگوهای متغیر تولید، تجاری‌سازی رو به رشد کشاورزی و نزول فعالیت‌های تولید کارخانه‌ای تمرکز خواهیم کرد. برعکس، صنعتی شدن یا فعالیت‌های صنعتی که از فن‌آوری‌های جدید استفاده می‌کردند تا زمان جنگ جهانی اول محدود باقی ماند.

اصلاحات و باز شدن درهای اقتصاد

تلاش‌های اصلاحی دولت عثمانی طی سده نوزدهم پیامدهای مهمی برای اقتصاد داشت. دولت برای حمایت سیاسی در برابر تهدیدات داخلی و خارجی و حمایت از فرایند خوداصلاحی، غالباً به دولت‌های اروپایی غربی روی می‌آورد. نیازهای مکرر مالی دولت مرکزی نیز مزید بر این جستجو به دنبال حمایت خارجی بودند. در بیشتر این سده، دولت بریتانیا و دیگر دولت‌های اروپایی، اصلاحات و تقویت دولت عثمانی را به منزله جنبه مهمی از سیاست خود در مدیترانه شرقی قلمداد می‌کردند. دولت‌های اروپایی در ازای حمایت نظامی، سیاسی و مالی خود، خواهان ایجاد یک اقتصاد بازاری با تخصص در زمینه کشاورزی و تجارت بودند که درهای آن به روی جهان خارجی باز باشد و مزایای ویژه‌ای را به کمپانی‌های اروپایی و شهروندان دولت‌های اروپایی عرضه کند. بنابراین، ابتکارات اصلاحی، از همان ابتدای کار، با امتیازهای اقتصادی اعطا شده به دولت‌های اروپایی، مخصوصاً بریتانیا، همراه بودند.

در نتیجه، تغییرات عمده‌ای که طی سده نوزدهم در نهادهای اقتصادی عثمانی روی داد، از طریق تعامل بین دولت عثمانی، دولت‌های اروپایی و سرمایه اروپایی شکل گرفته بود. با باز شدن درهای اقتصاد به روی تجارت و سرمایه اروپایی، قدرت دولت‌ها و کسب‌وکارهای اروپایی در داخل امپراتوری همینطور رشد کرد. تا پایان این سده، تعامل بین اصلاحات و باز شدن اقتصاد باعث شد تا در داخل امپراتوری حلقه‌هایی از نفوذ برای دولت‌های اروپایی رقیب و سرمایه اروپایی پدیدار شوند. بنابراین، ابتکارات اصلاحی شروع شده برای تقویت دولت مرکزی به نتایج متناقضی انجامید، چنانکه دولت مرکزی از یک سو از لحاظ نظامی و سیاسی قدرت بیشتری پیدا می‌کرد و از سوی دیگر کنترل خود بر اقتصاد را از دست می‌داد. این جنبه متناقض از اصلاحات را می‌توان در بیشتر ترتیبات نهادی جدید مشاهده کرد. مهم‌ترین نقطه عطف در باز شدن اقتصاد، امضای پیمان تجارت آزاد با بریتانیای کبیر در سال ۱۸۳۸ و با کشورهای دیگر اروپایی، اندکی پس از آن بود. در فصل قبلی تأکید کردیم که دولت عثمانی در آن زمان با یک بحران شدید سیاسی و نظامی روبرو بود و این پیمان تجارت آزاد را به علل سیاسی و برای تضمین حمایت سیاسی و تعهد بریتانیای کبیر نسبت به انسجام قلمرو امپراتوری امضا کرد. آغاز استقراض خارجی در جریان جنگ کریمه در سال ۱۸۵۴ و امتیازهای اعطا شده به کمپانی‌های اروپایی از دهه ۱۸۵۰ به بعد برای ساخت راه‌آهن، گام‌های مهم دیگری در راستای باز شدن اقتصاد عثمانی بودند. فرمان اصلاحی سال ۱۸۵۶ انجام سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی را مجاز ساخت و در سال ۱۸۶۷، به افراد خارجی اجازه داده

شد تا زمین‌های کشاورزی داخل امپراتوری را به مالکیت خود در آورند. می‌توان امتیازهای اقتصادی و قانونی که شهروندان و کمپانی‌های اروپایی در داخل امپراتوری عثمانی از آن به‌رمند بودند را نیز به این فهرست افزود. این امتیازها در ابتدا از سوی دولت عثمانی و از یک جایگاه قدرت طی سده شانزدهم پیشنهاد شدند، اما طی سده نوزدهم گسترش یافتند. در هر یک از این نقاط عطف، دولت عثمانی با مشکلات نظامی و سیاسی و مالی جدی روبرو بود و در ازای حمایت دولت‌های اروپایی با این تغییرات نهادی موافقت کرد. در هر گامی که به سوی باز شدن بیشتر اقتصاد برداشته می‌شد، دولت عثمانی به حمایت کوتاه‌مدت سیاسی یا مالی که از دولت‌های اروپایی دریافت می‌کرد بسیار بیشتر از پیامدهای اقتصادی بلندمدت‌تر اولویت می‌داد (اوون ۱۹۸۱، صص ۵۷-۱۵۳؛ عیسوی ۱۹۸۲، ۱-۴۳؛ پاموک ۱۹۸۷، ۱-۱۷).

به‌عبارت دیگر، این نگرانی‌های دولت مرکزی و دولت‌ها و کمپانی‌های اروپایی بود که به تغییرات نهادی مربوط به باز شدن اقتصاد شکل می‌داد. برخلاف تجربیات برخی کشورهای دیگر در سده نوزدهم، باز شدن اقتصاد از طریق اتحادیه‌های تشکیل‌شده بین مالکان زمین و بازرگانان و کسب‌وکارهای اروپایی انجام نشد، بلکه از طریق مذاکره و فشار و سازش‌های گام‌به‌گام بین دولت مرکزی و دولت‌ها و کمپانی‌های اروپایی محقق شد. تأثیر گروه‌های داخلی مختلف، مالکان زمین، اصناف، بازرگانان و تأمین‌کنندگان مالی بر باز شدن اقتصاد همچنان بسیار محدود بود.

برای دولت مرکزی، باز شدن فزاینده اقتصاد باعث افزایش ریسک از دست دادن کنترل می‌شد، زیرا پیوندهای بیشتر با اقتصاد جهان می‌توانست قدرت بیشتری به بازرگانان و زمین‌داران بزرگ و کمپانی‌های اروپایی ببخشد. اما این نگرانی‌ها باعث انصراف دولت مرکزی از ادامه مذاکرات نشد. بنابراین، مشکلات نظامی و مالی و سیاسی که دولت مرکزی طی سده نوزدهم به‌طور مداوم با آنها روبرو بود، فرصت‌های زیادی را برای دولت‌ها و کمپانی‌های اروپایی، که غالباً در رقابت با هم بودند، به‌وجود آورد. در بیشتر این بحران‌ها، یک دولت اروپایی حمایت سیاسی، نظامی یا مالی خود را پیشنهاد می‌کرد و در ازای آن امتیازاتی اقتصادی، مثلاً اجازه آغاز یک پروژه سرمایه‌گذاری بزرگ، را از دولت مرکزی می‌گرفت. در مدتی کوتاه، کمپانی‌های اروپایی دیگر نیز از همین در وارد می‌شدند و باز شدن درهای اقتصاد بیشتر ادامه می‌یافت.

با این وجود، باز شدن اقتصاد عثمانی در مقایسه با مستعمره‌ها یا کشورهایی که در آنها گروه‌های داخلی قدرتمندتر بودند و به‌طور فعال‌تری از ادغام با اقتصاد جهانی حمایت می‌کردند، آهسته‌تر پیش می‌رفت. به دلیل اینکه دولت مرکزی نگران این بود که در نتیجه

ادغام بیشتر با اقتصاد جهانی کنترل سیاسی خود را از دست خواهد داد، در نتیجه یک همکار بی‌تمایل باقی ماند و امتیازاتی که می‌توانست به کمپانی‌ها و تأمین‌کنندگان مالی اروپایی اعطا کند محدود کرد. در فصل بعد، به‌طور مختصر باز شدن اقتصاد عثمانی را با باز شدن اقتصاد مصر طی سده نوزدهم مقایسه خواهیم کرد. سپس نشان خواهیم داد که باز شدن اقتصاد در داخل مرزهای کنونی ترکیه، در مقایسه با مصر، که در آنجا قدرت سیاسی در ابتدا در دست زمینداران بزرگ بود و سپس به وزارتخانه‌های مستعمره‌ای بریتانیایی منتقل شد، برحسب نسبت‌هایی از صادرات به تولید ناخالص داخلی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به تولید ناخالص داخلی، تا زمان جنگ جهانی اول محدودتر باقی ماند.

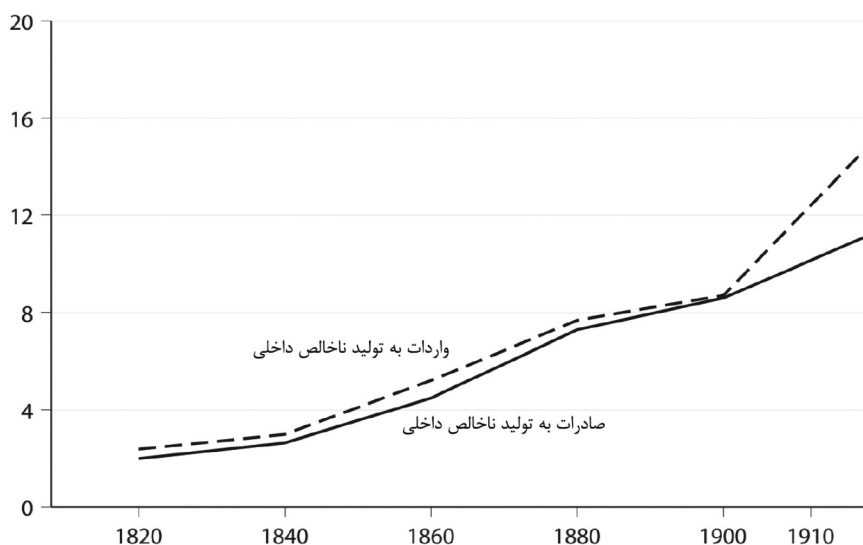
گسترش تجارت خارجی

دولت عثمانی در دهه ۱۸۳۰ با یک بحران شدید سیاسی و نظامی روبرو شد و به حمایت دولت بریتانیا نیاز پیدا کرد. از بسیاری جهات، پیمان تجارت آزاد بالتالیمانی بهایی بود که برای این حمایت پرداخت شد. این پیمان همچنین بازتابی از نابرابری‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی و نظامی بین بریتانیای کبیر و اقتصاد عثمانی بود چرا که بریتانیا انقلاب صنعتی خود را تکمیل کرده بود، ولی در عثمانی، منسوجات و فعالیت‌های تولیدی در آناتولی و منطقه استانبول حول اصنافی سنتی سازماندهی شده بود و تقریباً به‌طور کامل در کارگاه‌های کوچک یا متوسط انجام می‌شد.

در پایان سده هجدهم و اوایل سده نوزدهم، حجم صادرات در منطقه‌ای که در مرزهای کنونی ترکیه قرار دارد، در مقایسه با تولید کلی یا تولید ناخالص داخلی، بسیار کم بود. تجارت با ایران و هند در شرق و تجارت با بخش‌هایی از اروپای شرقی بخش قابل توجهی از این تجارت خارجی را شکل می‌داد. در این مرحله اولیه، تجارت در داخل امپراتوری بسیار مهم‌تر از تجارت خارجی بود. در این سده و پس از پایان جنگ‌های ناپلئونی تا جنگ جهانی اول، این تصویر به‌طرز چشمگیری تغییر کرد. حجم تجارت بین ترکیه و کشورهای در حال صنعتی شدن غربی و سپس اروپای مرکزی خیلی سریع گسترش یافت. اقتصاد عثمانی و مخصوصاً اقتصاد آناتولی، به اقتصادی بدل شد که در حال صادر کردن حجم زیادی از کالاهای کشاورزی و مواد خام، و در عوض، وارد کردن کالاهای تولیدی و برخی اقلام غذایی بود. به‌راحتی نمی‌توان میزان افزایش حجم تجارت خارجی در منطقه داخلی مرزهای کنونی ترکیه طی سده نوزدهم را تخمین زد. تجارت ترکیه با اروپا در حال افزایش بود و در سده هجدهم به بیش از دو برابر

رسید. اما طی این سده و در بین دهه ۱۸۲۰ تا زمان جنگ جهانی اول کل تجارت خارجی در همین منطقه بسیار سریع‌تر، تا بیش از بیست برابر، افزایش یافت. سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی از تقریباً ۲٪ در سال ۱۸۲۰ به بیش از ۱۱٪ در سال ۱۹۱۴ افزایش یافت (پاموک ۱۹۸۷، صص ۱۸-۵۴؛ ۱۴۸-۱۷۱؛ نمودار ۵/۱).

کالاهای کشاورزی مانند تنباکو، گندم، جو، کشمش، انجیر، ابریشم خام، موه‌ر، فندق، تریاک، پنبه و روغن زیتون، صادرات برتر ترکیه در آغاز سده بیستم بودند. تنوع این صادرات یکی از ویژگی‌های مهم آنها بود. در واقع، طی دهه‌های پیش از جنگ جهانی اول، هیچ‌یک از این کالاها بیش از ۱۲٪ از کل صادرات را در هر سال به خود اختصاص نمی‌داد. با توجه به اینکه سهم کشاورزی در کل تولید ناخالص داخلی طی این دوره بیش از ۵۰٪ بود و با در نظر گرفتن تولید بازارهای داخلی، این ارقام نشان می‌دهند که در آغاز جنگ جهانی اول، تقریباً یک‌چهارم از کل تولید کشاورزی در حال صادر شدن بود. این نسبت در غرب ترکیه و در امتداد مناطق ساحلی، به طرز چشمگیری بالاتر بود.



نمودار ۵/۱: باز شدن به روی تجارت خارجی، ۱۸۲۰-۱۹۱۴: نسبت‌های واردات و صادرات به تولید ناخالص داخلی در ترکیه (%). منابع: بر اساس پاموک ۱۹۸۷ صص ۱۴۸ تا ۱۵۰، و الدم ۱۹۷۰، صص ۳۰۲ تا ۳۰۶ برای دوره عثمانی؛ مجموعه تجارت رسمی و درآمد ملی از ترکیه، موسسه آماری ترکیه^۱ ۲۰۱۴ برای دوره بعد از سال ۱۹۲۳.

تنها کالای تولیدی که جایگاه مهمی را در صادرات اشغال می‌کرد، گلیم‌ها^۲ و فرش‌های دستبافت بودند. در دهه‌های پیش از جنگ جهانی اول، بیش از نیمی از واردات منطقه‌ای که

^۱ Turkish Statistical Institute

^۲ Kilims

در داخل مرزهای امروزی ترکیه قرار دارد، شامل محصولات تولیدی، مخصوصاً پنبه، و تا حد کمتری، منسوجات پشمی بود. تا آغاز سده بیستم، بیشتر مردم، چه شهرنشینان و چه رعیت‌ها، چه فقیر و چه ثروتمند، یا از منسوجات پنبه‌ای وارداتی و یا از پارچه‌های پنبه‌ای که به‌طور محلی و با استفاده از پنبه‌های تابیده وارداتی بافته شده بودند استفاده می‌کردند. مواد غذایی نیز به‌طور عمده در بین کالاهای وارداتی قرار داشتند، از جمله کالاهایی مانند شکر و چای و قهوه که به‌طور محلی تولید نمی‌شدند. اما، اضافه‌براین، در اوایل سده بیستم، مقادیر زیادی از گندم و آرد و برنج وارد می‌شدند. گندم وارد شده از راه دریا، از کشورهای بالکان یا روسیه، و حتی آرد وارد شده از ماریسی، می‌توانست از گندمی که در داخل آناتولی تولید می‌شد، با قیمت ارزان‌تری در استانبول به فروش برسد. ضعف شبکه حمل‌ونقل داخلی یکی از عواملی بود که باعث می‌شد این اقتصاد عمدتاً مبتنی بر کشاورزی در زمینه غلات، خودکفا نباشد. به همین اندازه قابل توجه است که پیمان سال ۱۸۳۸ یک دلیل مهم برای واردات عظیم دانه‌ها و غلات بود، زیرا مانع از به‌کارگیری عوارض گمرک حافظتی می‌شد. برعکس، بسیاری از دولت‌های اروپایی توانستند طی سده نوزدهم برای محافظت از تولیدکنندگان غلات خود در برابر رقابت، تعرفه‌هایی را به‌کار گیرند.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی

از دهه ۱۸۵۰ به بعد، باز شدن اقتصاد، بُعد دیگری به خود گرفت. کمپانی‌های اروپایی شروع کردند به تأسیس شرکت‌هایی در داخل مرزهای امپراتوری عثمانی. این کمپانی‌ها که قصد سرمایه‌گذاری داشتند، متقاضی امتیازات لازم از دولت عثمانی شدند. در دوره پیش از جنگ جهانی اول، تقریباً ۷۵ میلیون پوند استرلینگ مستقیماً در این شرکت‌ها سرمایه‌گذاری شد. با افزایش جریان سرمایه خارجی به داخل کشور، قدرت کمپانی‌های خارجی نیز افزایش یافت که این موضوع بر قوانین و دیگر تغییرات نهادی اثر به‌سزایی داشت.

بخش زیادی و تقریباً دو سوم از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، به غیر از بدهی خارجی دولت عثمانی، در کمپانی‌های راه‌آهن‌سازی سرمایه‌گذاری شد. اضافه‌براین، مقادیر چشمگیری از سرمایه مستقیم اروپایی وارد کمپانی‌های تجاری، بانکداری، بیمه، بنادر و خدمات شهرداری مانند آب و تسهیلات شد. فقط ۱۰٪ از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی وارد معدن‌کاوی و کشاورزی و صنعت شد. این توزیع بخشی نشان می‌دهد که طی سده نوزدهم، بیشتر سرمایه‌های مستقیم خارجی در امپراتوری عثمانی و ترکیه به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم بیش

از اینکه از تولید حمایت کنند، از تجارت خارجی حمایت می‌کردند (پاموک ۱۹۸۷، صص ۶۲-۸۱).

ساخت راه‌آهن‌ها به دست کمپانی‌های اروپایی یک نقش کلیدی در باز شدن مناطق داخلی کشور به روی اقتصاد جهانی و تشویق سرمایه‌گذاری مازاد و مستقیم اروپایی در همین مناطق ایفا کرد. دولت عثمانی انتظار منافع مختلفی را از ساخت راه‌آهن داشت. مهم‌ترین آنها تضمین امنیت داخلی، رساندن قدرت دولت مرکزی به دورترین گوشه‌های امپراتوری و حمل و نقل آسان سربازان و تجهیزات در زمان جنگ بود. با ساخت راه‌آهن‌ها، دولت مرکزی نیز امیدوار بود که مالیات‌ها را با کارایی بیشتری جمع‌آوری کند و میزان دریافتی‌های مالیاتی که به گروه‌های قدرتمند محلی تعلق می‌گرفت را کاهش دهد.

حتی به‌طور حیاتی‌تر، راه‌آهن با کاهش هزینه حمل و نقل بین مناطق حاصلخیزی که کشت نشده بودند، مانند آناتولی مرکزی، و بازارهای داخلی عمده و بنادر صادراتی مانند استانبول و ازمیر، می‌توانست زمین‌های جدیدی را در معرض تولید کشاورزی قرار دهد. افزایش تولید کشاورزی به منزله دریافتی‌های مالیاتی بیشتر بود. دولت مرکزی به کمپانی‌های سرمایه‌ای خارجی، امتیازاتی را برای ساخت راه‌آهن اعطا کرد و در زمان لزوم وعده می‌داد که در ازای هر کیلومتر از راه‌آهن ساخته‌شده، مبالغ اضافه سالانه‌ای (که به آنها ضمانت‌های کیلومتری گفته می‌شد) را به کمپانی‌های راه‌آهن‌سازی پرداخت کند. در بیشتر موارد، این تعهدات به منزله فشارهای بیشتر بر امور مالی عثمانی بود، زیرا راه‌آهن‌ها آن سطح از ترافیک و درآمدهایی که انتظار می‌رفت را به دست نمی‌دادند.

از دیدگاه کمپانی‌های بریتانیایی، فرانسوی، اتریشی، بلژیکی و آلمانی که ساخت و راه‌اندازی راه‌آهن را به عهده گرفته بودند، راه‌آهن‌سازی فرصت‌های سرمایه‌گذاری پرسودی را برای آنها به وجود می‌آورد، مخصوصاً به لطف ضمانت کیلومتری که دولت عثمانی می‌پرداخت. راه‌آهن نیز نقش مهمی در پیدایش حلقه‌های نفوذی اروپایی در داخل امپراتوری عثمانی ایفا کرد. ساخت راه‌آهن، کاهش‌های چشمگیری در هزینه‌های حمل‌ونقل به وجود می‌آورد و منجر به افزایش در تولید کشاورزی می‌شد، مخصوصاً تولیدات صادراتی، و صنعتگران منطقه، با رقابت محصولات تولیدی اروپایی روبرو می‌شدند. در مراحل بعدی، کمپانی‌های همان کشورهای اروپایی سعی داشتند سرمایه‌گذاری‌های دیگری در این منطقه انجام دهند. قدرت منطقه‌ای بازرگانان و بانکداران کشوری که راه‌آهن را ساخته بود باعث می‌شد تا رقابت برای بازرگانان و سرمایه‌گذاران کشورهای دیگر اروپایی در آن منطقه، دشوارتر شود (کواتنرت ۱۹۹۴، صص ۸۰۴-۸۱۵).

این الگو در نیم‌سده قبل از جنگ جهانی اول در بسیاری از مناطق ترکیه مشاهده می‌شد. برای مثال، در پایان دهه ۱۸۵۰ و آغاز دهه ۱۸۶۰، راه‌آهن از میر-آیدین^۱، و سپس ساخت خط از میر-کاسابا^۲، باعث تقویت سرمایه‌بریتانیایی در آناتولی غربی شد. پس از احداث این راه‌آهن‌ها، تجارت بین این منطقه و بریتانیا به سرعت افزایش یافت و کمپانی‌های بریتانیایی در بخش‌های دیگری مانند معدن کاوی، صنعت و خدمات شهرداری سرمایه‌گذاری کردند (کورموش ۱۹۷۴، صص ۷۶-۱۲۲؛ کاسابا ۱۹۸۸، صص ۸۷-۱۱۲؛ باسکیچی^۳ ۲۰۰۵، صص ۳۱-۱۵۸). از پایان دهه ۱۸۸۰ به بعد، احداث خطوط از میز-آنکارا^۴ و اسکیشهر^۵-کنیا^۶ و همچنین راه‌آهن بغداد^۷ که سرانجام تا آناتولی جنوبی شرقی امتداد یافت، راه را برای سرمایه‌گذاری‌های کمپانی‌های آلمانی در آناتولی مرکزی و جنوبی، هموار کرد. همین‌طور که ساخت راه‌آهن‌ها باعث گسترش تجارت با آلمان شد، مناطق آنکارا، کنیا و آدانا^۸ به‌طور روزافزون برای تأمین نیازهای آلمان در زمینه گندم و پنبه توانا قلمداد شدند. همان‌طور که از پروژه آبیاری چومرا^۹ در آناتولی مرکزی قابل مشاهده است، سرمایه‌گذاری‌های آلمان نیز در این منطقه بر زیرساخت‌ها تمرکز داشت و مشوق طرح‌های مربوط به سکونت جوامع آلمانی در این منطقه بود. اما شکست آلمان در پایان جنگ جهانی اول به این طرح‌ها پایان داد (اوزیوکسل ۲۰۱۱، صص ۱۰۹-۱۳۶؛ اوزیوکسل ۲۰۱۶، صص ۴۲-۲۳۹؛ کواتنرت ۱۹۷۷، صص ۱۳۹-۱۵۹).

یک بررسی اجمالی از بخش بانکداری رسمی در حال پیدایش طی سده نوزدهم، می‌تواند بینش‌های مهمی را نه تنها در مورد ساختار و نهادهای متغیر اقتصادی بلکه توزیع متغیر قدرت اقتصادی در یک اقتصاد را نشان دهد که روز به روز در حال بازتر شدن بود. اگرچه وام‌دهندگان و تأمین‌کنندگان خصوصی که به آنها صرافان گفته می‌شد از اوایل امپراتوری عثمانی وجود داشتند، اما بانک‌ها تنها در دهه ۱۸۴۰ به وجود آمدند. اولین بانک‌ها در ترکیه از طریق سرمایه‌اروپایی و سپس از طریق صرافان داخلی متحد با گروه‌های بریتانیایی، فرانسوی و اتریشی جهت ارائه وام‌های کوتاه‌مدت به دولت عثمانی و برطرف‌سازی نیازهای مالی دیگر دولت عثمانی تأسیس شدند. بانک امپراتوری عثمانی نیز طی این دوره اولیه در سال ۱۸۶۳ به منزله یک کمپانی فرانسوی-بریتانیایی خصوصی و یک بانک دولتی تأسیس شد. این بانک

۱ Aydin
۲ Kasaba
۳ Baskici
۴ Ankara
۵ Eskişehir
۶ Konya
۷ Baghdad
۸ Adana
۹ Çumra

نه تنها در کنار صدور اوراق قرضه بلندمدت در بازارهای مالی اروپایی، وام‌های کوتاه‌مدت به دولت عثمانی ارائه می‌کرد، بلکه خیلی زود بسیاری از وظایف یک بانک مرکزی را به عهده گرفت، از جمله معرفی مقادیر محدودی از پول کاغذی با پشتوانه طلا (به فصل ۴ مراجعه کنید؛ همچنین پاموک ۲۰۰۰، صص ۲۱۱-۲۱۳).

در دورهٔ پس از سال ۱۸۸۱، بانک امپراتوری عثمانی، که اکنون بیش از ۸۰٪ آن تحت مالکیت فرانسه قرار داشت، یک نقش پیشرو در زمینهٔ وام دادن به دولت عثمانی را برای خود حفظ کرده بود. این بانک همچنین شبکه‌ای از شعب در سراسر ترکیه و مابقی امپراتوری توسعه داد. بانک امپراتوری عثمانی نه تنها در شناورسازی صدور اوراق بهادار عثمانی، بلکه در پروژه‌های مختلف از سرمایه‌گذاری مستقیم در زمینهٔ راه‌آهن‌ها، بنادر، تسهیلات، معدن‌کاوی و کمپانی‌های بیمه، از فعالیت‌های گروه‌های سرمایه‌ای فرانسوی حمایت و آنها را هماهنگ‌سازی می‌کرد. همین‌طور که صاحبان سرمایه بریتانیایی و گروه‌های مالی، منافع و سرمایه‌گذاری‌های خود در امپراتوری عثمانی را پس از سال ۱۸۸۰ کم کردند، گروه‌های آلمانی به سرکردگی بانک دویچه^۱ به منزلهٔ رقیب اصلی منافع فرانسوی قد علم کردند. خیلی زود رقابت شدیدی بین بانک‌های بزرگ و کوچک تجاری اروپایی در گرفت، زیرا بسیاری از آنها به سوی باز کردن شعبی در امپراتوری عثمانی شتافتند (الدم ۱۹۹۹، صص ۱۴۵-۳۰۴؛ پاموک ۲۰۰۰، صص ۲۲۱-۲۲۲؛ توبی^۲ ۱۹۷۷).

اضافه‌براین، گروه‌های داخلی غالباً یونانی، تعدادی از بانک‌های اصیل کوچک را در این دوره تأسیس کردند، اما بیشتر آنها در خارج از مرزهای کنونی کشور ترکیه بودند. پس از سال ۱۹۱۰، به دلیل سیاست‌های دولت ترک‌های جوان که مروج توسعهٔ سرمایهٔ داخلی و بورژوازی مسلمان-ترک بود، تعداد بانک‌هایی که با سرمایهٔ داخلی تأسیس شده بودند به طرز چشمگیری افزایش یافت. در نتیجه، تا زمان جنگ جهانی اول، چهار بانک در استانبول و دو بانک در آناتولی با ابتکار و سرمایهٔ گروه‌های داخلی راه افتاد (توپراک ۱۹۸۲، صص ۱۲۶-۱۶۴). اما مهم‌ترین بانک داخلی سده نوزدهم بانک کشاورزی تأسیس شده از سوی دولت در سال ۱۸۸۸ جهت حمایت از توسعهٔ کشاورزی از طریق عرضهٔ اعتبار کم‌بهره به زارعان متوسط و بزرگ بود. این بانک بیش از چهارصد شعبه احداث کرد که بیش از هر نهاد مالی دیگری بود. اگرچه این بانک نمی‌توانست تمام نیازهای زارعان را برطرف کند، اما جایگزینی برای نرخ‌های بهرهٔ بالایی بود که از سوی وام‌دهندگان سنتی مطالبه می‌شد. این بانک به منزلهٔ

^۱ Deutsche
^۲ Thobie

تنها بانک داخلی عبزگ در امپراتوری، بخش مهمی از تلاش‌های سازماندهی شده از سوی دولت برای تأمین مالی توسعه اقتصادی از طریق سپرده‌گذاری‌های داخلی به حساب می‌آمد (کواتنرت ۱۹۷۵، صص ۲۱۰-۲۲۷).

اما دوره گذار به بانکداری مدرن قرار بود فرایندی طولانی باشد. بانک‌های جدید، چه خارجی و چه داخلی، عمدتاً در مناطق تجاری‌تر فعالیت داشتند و تنها می‌توانستند به بخش کوچکی از تقاضاهای اعتباری رسیدگی کنند. مابقی تقاضای اقتصاد برای اعتبار، مخصوصاً در مناطق روستایی و در مناطق غیرتجاری‌تر، و تقاضا برای اعتبارات کوچک، همچنان از سوی وام‌دهندگان مورد رسیدگی قرار می‌گرفت. اضافه‌براین، اگرچه حجم فعالیت‌های آنها رو به کاهش گذاشته بود، اما وقف‌های نقدی و میراث نهادی دوره عثمانی قبل از اصلاحات، همچنان اعتبارات کوچکی را ارائه می‌کردند.

تجاری‌سازی کشاورزی

طی این سده و تا آغاز جنگ جهانی اول، گسترش صادرات کالاها و سطوح صعودی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و همچنین تلاش‌های اصلاحی دولت برای کشاورزی، که منبع اصلی درآمد تقریباً ۸۰٪ از مردم ترکیه بود، پیامدهای دور و درازی داشت. جمعیت ترکیه طی این سده و تا زمان جنگ جهانی اول، از چیزی در حدود ۹/۴ میلیون نفر به ۱۶/۵ میلیون نفر - یعنی تقریباً ۷۵٪- افزایش یافت (برای مشاهده جزئیات به فصل ۲ مراجعه کنید). شواهد موجود نشان می‌دهد که طی سده نوزدهم، تولید کشاورزی با سرعت بیشتری افزایش یافت و تولید کشاورزی سرانه شاید با نرخ ۵/۰٪ در سال در حال افزایش بوده است (پاموک ۲۰۰۸، صص ۳۷۶-۳۷۸). اضافه‌براین، سهم روزافزون تولید کشاورزی به سوی بازارهای شهری و صادراتی سوق داده شد و مردم روستایی، قوی‌تر از دوره‌های قبل جذب روابط بازاری جذب شدند. به‌طور قیاسی، طی سده نوزدهم، تغییرات در فن‌آوری و الگوهای مالکیتی و نیز در روابط مالکیت مشترک، با سرعت کمتری پیش رفت و همچنان محدود باقی مانده بود. پیشرفت‌ها در امنیت استان‌ها طی نیمه اول سده نوزدهم، پس از یک دوره بسیار دشوار و طولانی از جنگ‌ها، یک دلیل اساسی افزایش تولید کشاورزی بود. ابتکارات اصلاحی و متمرکزسازی در بهبود شرایط در مناطق روستایی نقش داشت و به تولید کشاورزی، مخصوصاً تولید برای بازار، کمک می‌کرد. مردم روستا، هرچند به صورت خیلی تدریجی، شروع به ترک محله‌های دورافتاده و دور از جاده‌ها و شهرها کردند و به دره‌ها مهاجرت کردند، اما

آنجا مشغول تولید در زمین‌های حاصل‌خیزتر شدند. بنابراین، دسترسی به زمین‌های قابل زراعت‌تر به روی تولید باز شد و در عین حال تأسیس یک شبکه حمل‌ونقلی قوی‌تر بین مناطق روستایی و شهرها امکان‌پذیر شد. تحت چنین شرایطی بود که زمین‌های چوکورووا^۱ و سوکه^۲ و بسیاری از دره‌های حاصلخیز دیگر در سده نوزدهم آماده تولید شد. دوما از آنجا که آناتولی جمعیت کمی داشت و زمین‌های زیادی در آنجا دردسترس بود، در بیشتر این قرن، سطح زمین‌های تحت زراعت می‌توانست همراه با جمعیت روستایی در بسیاری از مناطق افزایش یابد. از ۷۵٪ افزایش در کل جمعیت، تقریباً یک‌دوم به دلیل رشد طبیعی و مابقی به دلیل مهاجرت از مناطق جداشده از امپراتوری کریمه و قفقاز بود (کواتنرت ۱۹۹۴، صص ۸۴۳-۸۸۷؛ پاموک ۲۰۰۸، صص ۳۷۶-۳۸۷).

بازارگرایی فزاینده تولیدات کشاورزی همچنین مورد حمایت سایر روندهای بلندمدت سده نوزدهم بود. بخشی از افزایش‌های در تولیدات کشاورزی به بازارهای شهری سوق داده شده بود. جمعیت شهری ترکیه طی سده نوزدهم به دلیل افزایش کل جمعیت و همچنین به دلیل افزایش تدریجی سهم شهری در کل جمعیت، بیش از دو برابر شد. دوم، صادرات کشاورزی به بازارهای اروپایی همگام با گسترش تجارت خارجی به‌طور ثابتی افزایش یافت. کالاهای کشاورزی مانند تنباکو، گندم، جو، کشمش، انجیر، ابریشم خام، موه‌ر، تریاک، فندق، روغن زیتون و موارد دیگر بیش از ۹۰٪ از کل صادرات را تشکیل می‌دادند. سوم، پس از انقلاب صنعتی، شرایط تجارت بین بخش‌های کشاورزی و صنعت دچار تحول شد و در بیشتر این قرن و تا زمان جنگ جهانی اول به نفع کشاورزی باقی ماند. راه‌آهن‌ها و کشتی‌های بخار هزینه‌های حمل‌ونقل را برای کالاهای حجیم‌تر کشاورزی کم و به تداوم این روند کمک کردند. ساخت راه‌آهن باعث شد تا کالاهای کشاورزی تولیدشده در مناطق دورافتاده‌تر راحت‌تر به بازارهای شهری داخلی و بنادر صادراتی رسیده و زمین‌های بیشتری در مناطق داخلی، آماده تولید بازارهای دور شوند. جمعیت روستایی با پشتوانه این روندها، تخصص خود در کشاورزی را افزایش داد. بخش زیادی از تولیدکنندگان کشاورزی شروع به خریداری برخی محصولات غیرکشاورزی کردند که آنها را قبلاً برای تولید خود ساخته بودند؛ مهم‌ترین موارد آن محصولات نساجی مانند نخ تابیده و پارچه بود و آنها همچنین بخش بیشتری از زمان خود را به کشاورزی اختصاص دادند. به عبارت دیگر، جمعیت روستایی، زنان، مردان، افراد جوان و کودکانی که به سن کار رسیده بودند، شروع به صرف زمان بیشتر در کشاورزی کردند،

^۱ Çukurova
^۲ Söke

مخصوصاً کشاورزی بازارمحور.

سهم صادرات در کل تولید کشاورزی طی سده نوزدهم به‌طور ثابتی افزایش یافت و در سال‌های پیش از جنگ جهانی اول به بیش از ۲۰٪ رسید. زمانی که تولید برای صادرات با تولید برای بازارهای شهری ترکیب شد، در زمان آغاز جنگ جهانی اول، تقریباً کمتر از نیمی از تولید کشاورزی برای بازارها تولید می‌شد. این نسبت در مناطق غربی و ساحلی شهری‌تر و صادراتی‌تر، بالاتر و در بخش‌های داخلی و شرقی پایین‌تر بود (پاموک ۱۹۸۷، صص ۱۸-۲۶، ۱۵۰-۱۵۳؛ پاموک ۲۰۰۸، صص ۳۷۵-۳۸۸؛ و نمودار ۵/۱).

تولیدکنندگان کوچک، دولت و بازار

به‌رغم قدرت روزافزون افراد سرشناس در آناتولی در سده هجدهم، شرکت‌های بزرگ کشاورزی و مخصوصاً مزارع بزرگ همچنان محدود باقی ماندند. طی سده نوزدهم تولید در مقیاس کوچک یا بنگاه‌های خانوادگی که هر ساله با استفاده از کارگران خانوادگی و یک جفت گاو تقریباً ۴ تا ۶ هکتار را کشت می‌کردند، همچنان بخش زیادی از تولید را هم در بازارهای داخلی و هم در بازارهای صادراتی به خود اختصاص می‌داد. شرکت‌های زمین‌داری بزرگ همچنان حضور داشتند، اما مالکان آنها ترجیح می‌دادند شرکت‌های خود را به قطعات کوچک زمین تقسیم کنند و آنها را برای زراعت به خانواده‌ها اجاره دهند. بنگاه‌های بزرگ با استفاده از کارگران حقوق‌بگیر سالانه، همچنان مستثنی باقی مانده بودند (گوران^۱ ۱۹۹۸؛ کیدر و تاباک^۲ ۱۹۹۱، صص ۱-۱۶؛ گربر^۳ ۱۹۸۷، صص ۴۳-۶۶).

یک دلیل مهم برای چیره ماندن نهادهای خانوادگی کوچک و متوسط طی سده نوزدهم، دولت بود. از همان مراحل اولیه، تلاش‌های محمود دوم برای تقویت دولت مرکزی بر تضعیف پایه‌های اقتصادی سرشناسان ایالتی و حمایت از بنگاه‌های خانوادگی تمرکز داشت. دولت مرکزی برای کنترل بهتر مناطق روستایی و دریافت سهم بیشتری از مازاد کشاورزی، به دنبال تضعیف تسلط شرکت‌های بزرگ بر میری^۴ یا زمین‌های دولتی بود. این دولت شروع به تصرف بسیاری از شرکت‌های بزرگ تحت کنترل سرشناسان ایالتی کرد. اما مهم‌تر این بود که دولت مرکزی سعی داشت امتیازات مالیاتی را از سرشناسان ایالتی سلب کند، زیرا این امتیازات مهم‌ترین منبع قدرت اقتصادی آنها بودند. برای مثال، در سال ۱۸۱۳، برای سلب

۱ Güran
۲ Tabak
۳ Gerber
۴ Miri

امتیاز خانواده کارا عثمان اوقلو^۱ بر جمع‌آوری مالیات در آناتولی غربی، فردی از خارج از این خانواده انتخاب و مسئول جمع‌آوری مالیات در این منطقه شد. اضافه‌بر مناطق آناتولی غربی و دریای سیاه شرقی، حتی در مناطقی که قدرت دولت مرکزی همیشه محدودتر بود، مانند آناتولی شرقی و جنوب شرقی، زمین‌های تحت کنترل بعضی رهبران قبایل گُرد تصرف و این شرکت‌ها بین خانواده‌های رعیتی توزیع شد. اما این اقدامات تنها با موفقیت محدودی روبرو شد و شرکت‌های بزرگ در بیشتر مناطق همچنان پابرجا باقی ماندند.

برعکس، تولیدکنندگان کوچک و متوسط اساس مالی دولت عثمانی را شکل می‌دادند. مالیات یک‌دهم بر تولید کشاورزی و مالیات حیوانات، مهم‌ترین منبع درآمد دولت مرکزی بودند. دستور تنظیمات، مالیات یک‌دهم که در مناطق مختلف امپراتوری دارای نرخ‌های مختلفی بود را روی ۱۰٪ از بازده ناخالص در همه‌جا تثبیت کرد. اما، در دوره‌هایی از بحران‌های مالی شدید، دولت می‌توانست این مالیات یک‌دهم را تا سقف ۵/۱۲٪ و حتی تا ۱۵٪ افزایش دهد. تداوم نظام اخذ مالیات باعث افزایش فشار مالیاتی بر تولیدکنندگان کوچک شد. اخذکنندگان مالیات می‌توانستند مالیات هر تولیدکننده را در ازای محصول آن به‌طور دلخواه تعیین کنند. زمین‌داران بزرگ از سوءاستفاده‌های اخذکنندگان مالیاتی بیشتر در امان بودند و تولیدکنندگان کوچک غالباً نرخ‌های بالایی را پرداخت می‌کردند (از یک^۲ ۲۰۱۵، صص ۱۷-۱۱۲). در سراسر سده نوزدهم، دولت مرکزی درحالی‌که سعی داشت قدرت عناصر محلی و زمین‌داران بزرگ را محدود سازد، تصرف زمین تولیدکنندگان کوچک به خاطر نکول در پرداخت بدهی یا به علل دیگر را دشوارتر ساخت و درعین حال فشار مالیاتی بر تولیدکنندگان کوچک و متوسط را افزایش داد.

یک دلیل دیگر برای اینکه چرا نهادهای خانوادگی کوچک و متوسط همچنان مهم‌ترین نهادها در زمینه کشاورزی باقی ماندند، کمیابی نسبی کارگران و فراوانی نسبی زمین بود. اگرچه جمعیت زیاد می‌شد، اما کمیابی کارگران همچنان در سراسر این سده احساس می‌شد. این تناسب‌ها باعث افزایش قدرت چانه‌زنی تولیدکنندگان کوچک در برابر زمین‌داران بزرگ شده و از نهادهای خانوادگی حمایت می‌کرد. خانوارهای رعیت که مالک یک جفت گاو نبودند غالباً مجبور بودند به شکل اجاره‌ای کار کنند. دستمزدها در مناطق روستایی همچنان بالا بود، مخصوصاً در زمان برداشت محصول. نهادهای بزرگی که کارگران حقوق‌بگیر را استخدام می‌کردند رواج نداشتند، به استثنای منطقه پنبه‌کاری چوکورووا در جنوب. فراوانی نسبی

^۱ Karaosmanoğlu

^۲ Özbek

زمین‌های قابل زراعت نیز روی دیگر سکه بود. زمانی که فرصت‌های حمل و نقل تضمین شد و تقاضای خارجی یا شهری افزایش پیدا کرد، زمین‌های جدید برای زراعت آماده شد. افزایش در زمین‌های زراعی و تولیدات کشاورزی همراه با رشد جمعیت شهری، نشان می‌دهد که زمین‌های اضافه در دسترس بوده است و به راحتی می‌شد در آنها زراعت کرد (پاموک ۱۹۸۷، صص ۸۲-۱۰۷؛ کاسابا ۱۹۸۸، صص ۸۷-۱۲۲؛ باسکیچی ۲۰۰۵، ۱۲۱-۱۵۸).

یک حمایت مهم دیگر از نهادهای خانوادگی در زمینه کشاورزی از سوی میلیون‌ها مسلمانی حاصل شد که طی سده نوزدهم به آناتولی و دیگر مناطق امپراتوری مهاجرت کرده بودند. تعداد کل مهاجرانی که طی این قرن و تا زمان جنگ جهانی اول از کریمه و قفقاز و مناطقی از بالکان که از امپراتوری جدا شده بودند مانند بوسنی، صربستان، بلغارستان، یونان، مقدونیه و همچنین جزایر اژه به ترکیه آمده بودند تقریباً ۴ میلیون نفر برآورد شده است (کارپات ۱۹۸۵a، صص ۶۰-۷۷). این جریان‌های ورودی تقریباً نیمی از کل افزایش جمعیت در منطقه بین مرزهای کنونی ترکیه، طی سده نوزدهم را شکل می‌دهند. به رغم رشد جمعیت، ترکیه همچنان تا زمان جنگ جهانی اول یک کشور کم جمعیت باقی مانده بود (برای مشاهده جزئیات به فصل ۲ مراجعه کنید).

مدیریت اجرایی عثمانی سعی داشت با سکونت دادن افراد تازه وارد در مناطق روستایی، این جمعیت ورودی به داخل کشور را به کشاورزی تشویق کند. در سال ۱۸۵۷ دستوری صادر شد مبنی بر اینکه برای مهاجرانی که در آناتولی در زمین‌های دولتی ساکن شده و شروع به تولید می‌کردند، یک معافیت مالیاتی دوازده ساله ارائه می‌کرد. به دلیل اینکه مهاجران تحت شرایط جنگی مجبور به مهاجرت شده بودند، بیشتر آنها مقادیر بزرگی از پول یا متعلقات را با خود به همراه نیاورده بودند. اکثر مهاجران به ترکیه در مناطقی ساکن شده بودند که زمین‌های خالی مناسب زراعت در دسترس بود. مناطق بورسا^۱ و بالیکاسیر^۲ در جنوب دریای مرمره^۳، دریای سیاه و سواحل اژه و مثلث اسکیشهر-آنکارا-کنیا در منطقه راه آهن جدید الاحداث در آناتولی مرکزی که مخصوصاً برای تولید دانه مناسب بود، مناطقی بودند که تعداد بیشتری از مهاجران در آنها ساکن شده بودند (کلی ۱۹۹۸، صص ۱-۳۲).

تغییر نهادی مهمی در زمینه کشاورزی در سده نوزدهم، قانون زمین^۴ سال ۱۸۵۸ بود که مالکیت خصوصی زمین‌های کشاورزی را سازماندهی و خرید و فروش زمین‌های کشاورزی

۱ Bursa
 ۲ Balikesir
 ۳ Sea of Marmara
 ۴ Land Code

را آزاد کرد. تا این تاریخ، بیشتر زمین‌های کشاورزی دارای وضعیت میری بودند و به دولت تعلق داشتند. خانواده‌های رعیت، حقوقی برای تصدی این زمین‌ها داشتند، اما نمی‌توانستند این حقوق را به فرد دیگری بفروشند یا منتقل کنند. دولت عثمانی امید داشت که با این قانون بتواند حقوق مالکیت زمین‌ها را تقویت کند و تولید کشاورزی و به دنبال آن، درآمدهای مالیاتی را افزایش دهد. در سال ۱۸۶۷، دولت ضمیمه‌ای برای این قانون معرفی کرد که حق خرید و فروش زمین‌های کشاورزی را به افراد خارجی می‌داد. پس از این قانون، سرمایه‌گذاران و کشاورزان اروپایی شروع به خرید مقادیر زیادی زمین، مخصوصاً در آناتولی غربی کردند. اما کشاورزان اروپایی در تأمین کارگران حقوق‌بگیر با مشکل روبرو بودند. به دلیل اینکه رعایای محلی ترجیح می‌دادند که روی زمین‌های خانوادگی خود کار کنند و به دلیل اینکه دولت عثمانی تمایلی به پیدا کردن راه‌حلی برای اروپایی‌ها نداشت، سرانجام بیشتر آنها زمین‌هایی که خریده بودند را فروختند. پیامدهای قانون زمین در مناطق مختلف، بسیار متفاوت بود. این پیامد مهم‌تر از همه، به ساختار اجتماعی و توزیع قدرت در هر منطقه وابسته بود. در جایی که زمین فراوان و دولت قادر به حمایت از بنگاه‌های کوچک بود، زمین‌های خانوادگی پابرجا ماندند و در جایی که زمین‌داران بزرگ قدرتمند بودند و زمین نایاب‌تر و ارزشمندتر بود، مالکیت بزرگ پابرجا ماند (گربر ۱۹۸۷، صص ۸۴-۹۰، ۱۱۹-۱۸۶؛ کیدر و تاباک ۱۹۹۱، صص ۱-۱۶؛ ایسلاموگلو^۱ ۲۰۰۴؛ آیتکین^۲ ۲۰۰۹، صص ۹۳۵-۹۵۱).

تفاوت‌های منطقه‌ای در کشاورزی

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های کشاورزی ترکیه در سده نوزدهم تفاوت‌های عظیم و روزافزون بین مناطق بود. این اختلاف‌ها را می‌توان به دو دلیل نسبت داد. اول، اگرچه شرکت‌های کوچک و متوسط جایگاه مهمی را در تمام مناطق اشغال کرده بودند، اما شرایط خاک و آب‌وهوا، فاصله تا بازارهای بزرگ داخلی و صادراتی، الگوهای مالکیت و اجاره و ترکیب تولید تفاوت‌های عمده‌ای را در مناطق مختلف به وجود آورده بود. مورد دوم که به اولی مرتبط می‌شود این بود که تجاری‌سازی کشاورزی تا زمان جنگ جهانی اول به‌طور ناموزونی پیش می‌رفت. تولید صادراتی در مناطق ساحلی آناتولی غربی، مرمره، دریای سیاه شرقی و مناطق آدانا متمرکز بود. آناتولی مرکزی تنها پس از ساخته شدن راه‌آهن در دهه ۱۸۹۰، به بازارهای داخلی و خارجی روی آورد. برعکس، مناطق آناتولی شرقی و جنوب شرقی همچنان تا حد زیادی از

^۱ İslamoğlu
^۲ Aytekin

بازارهای داخلی و خارجی محروم بودند. این مناطق همچنین بخش بسیار کوچکی از تعداد زیاد مهاجرانی که از کریمه، قفقاز و بالکان آمده بودند را جذب کرد. بررسی کوتاهی از این مغایرت‌های منطقه‌ای می‌تواند درک بهتری نه تنها از توسعه کشاورزی طی سده نوزدهم، بلکه از ماندگاری برخی الگوها در سده بیستم ارائه کند.

افراد سرشناس در آناتولی غربی در سده هجدهم، هم به دلیل اینکه اخذکنندگان مالیاتی پیشرو بودند، و هم به این دلیل که دارندگان حقیقی قطعات بزرگ زمین بودند، قدرت سیاسی و اقتصادی زیادی داشتند. اما به دلیل ابتکارات متمرکزسازی دولت در آغاز سده نوزدهم، قدرت سیاسی آنها کم شد و آنها امتیازشان در جمع‌آوری مالیات‌ها به نیابت از دولت را از دست دادند. مالکیت برخی زمین‌های تحت کنترل از آنها سلب و بین تولیدکنندگان کوچک توزیع شد. در مابقی این قرن، در آناتولی غربی، مالکیت‌های بزرگ با شرکت‌های کوچک و متوسط هم‌زیستی می‌کردند. به دلیل شرایط مناسب آب‌وهوا و زمین و همچنین فاصله مناسب تا بنادر اصلی، آناتولی غربی منطقه‌ای بود که در سده هجدهم بیش از همه به سوی صادرات گرایش داشت. با افزایش سریع صادرات، این گرایش در سده نوزدهم قوی‌تر نیز شد. تنباکو، کشمش، انجیر، پنبه و روغن زیتون صادرات اصلی آناتولی غربی را شکل می‌دادند. بازرگانان اروپایی و محلی که در شهرهای بندری ساکن بودند و همکاران محلی آنها سعی داشتند با پیشنهاد وام‌ها و ورود به قراردادهای آماده با تولیدکنندگان کشاورزی، تعداد بیشتری از آنها را به تولید برای بازارها تشویق کنند (کاسابا ۱۹۸۸، صص ۸۷-۱۱۲؛ باسکیچی ۲۰۰۵، صص ۱۲۱-۱۵۸).

پس از اینکه دولت عثمانی در سال ۱۸۶۷ حقوق مالکیت زمین‌های کشاورزی را به افراد خارجی نیز داد، سرمایه‌گذاران بریتانیایی برای تأسیس مزارع سرمایه‌گرای بزرگ در منطقه از میر-آیدین، شروع به خری مقادیر زیادی زمین کردند. اما به دلیل کمیابی نسبی نیروی کار و در دسترس بودن زمین‌ها، این سرمایه‌گذاران نمی‌توانستند به راحتی کارگران حقوق‌بگیر لازم برای گرداندن این نهادهای بزرگ را پیدا کنند. آنها نمی‌توانستند رعایا را که یا مشغول زراعت در زمین‌های خود و یا در خارج از زمین‌های خود مشغول زراعت اجاره‌ای بودند، را جذب کنند. در نتیجه، کشاورزان سرمایه‌دار بریتانیایی را خیلی زود مجبور به ترک پروژه و فروش زمین‌های خود کردند (کورموش ۱۹۷۴، صص ۷۶-۱۲۲). پروژه‌های دیگری که در طول سده نوزدهم برای تشویق استقرار جمعیت اروپایی در آناتولی طراحی شده بود نیز با شکست روبرو شد. در کشورهایی که دولت‌های اروپایی توانسته بودند در آنها دولت

استعماری تشکیل دهند، این دولت‌ها می‌توانستند با تحمیل مالیات‌ها، در صورت لزوم، یا از طریق نابودسازی زورمندانه روابط تولیدی موجود، کارگران حقوق‌بگیری را در مناطق روستایی برای اهداف خود جور کنند. برعکس، دولت عثمانی استقلال رسمی خود را حفظ کرده بود. به‌رغم فشار از سوی سرمایه‌گذاران بریتانیایی و دولت بریتانیا، دولت عثمانی تمایلی به ضرر زدن به تولیدکنندگان کوچک، که به دلایل مالی شدیداً بر آنها تکیه داشت و گسستن پیوند آنها از زمین‌هایشان نداشت.

دو منطقه دیگر که در آنها نیز تولید کشاورزی برای صادرات گسترش پیدا کرده بود عبارت بودند از مناطق ساحلی دریای سیاه شرقی و چوکورووا در جنوب. فندق و تنباکو کالاهای صادراتی پیشرو در منطقه شرق دریای سیاه بودند و فرایند تولید غالباً به دست تولیدکنندگان کوچک انجام می‌شد. در زمین‌های پنبه‌کاری چوکورووا، پس از اینکه زمین‌ها از آغاز دهه ۱۸۳۰ و مخصوصاً طی دهه ۱۸۶۰ زهکشی شد، این زمین‌های حاصلخیز به دست گروه‌های محلی قدرتمند افتاد. با شروع گسترش کشت پنبه، نیروی کار به عنوان مشکلی مهم پدیدار شد. هم زمین‌داران متوسط و هم دولت مرکزی - که قصد داشت درآمدهای مالیاتی خود را افزایش دهد - از سکونت ترکمن‌های^۱ کوچ‌نشین محلی در این منطقه و گسیل شدن کارگران فصلی به این منطقه حمایت کردند. امتداد راه‌آهن بغداد به فراسوی آناتولی مرکزی و به جنوب و همچنین خریداری خط راه‌آهن مرسین^۲ - تارسوس^۳ از بریتانیایی‌ها، باعث افزایش نفوذ سرمایه آلمانی در این منطقه شد. کمپانی راه‌آهن‌سازی با ارائه اعتبار به زمین‌داران جهت توانبخشی آنها در استفاده از بذرها، پرکیفیت و وارد کردن وسایل موتوری و ماشین‌آلات کشاورزی از آلمان، نقش مهمی در توسعه تولید بازار محور داشت. تقریباً ۱۰۰,۰۰۰ کارگر مهاجری مناطق دور در آناتولی شرقی مانند هارپوت^۴، بیتلیس^۵ و حتی موصل^۶ را ترک کرده بودند، هر ساله به این منطقه می‌آمدند تا پنبه‌های تولیدشده در شرکت‌های بزرگ را درو کنند. در آغاز جنگ جهانی اول، چوکورووا منطقه‌ای در آناتولی بود که در آن کشاورزی بیش از همه تجاری‌سازی شده بود و در آن کارگران حقوق‌بگیر و ماشینی‌سازی (مکانیزاسیون) بیش از همه رواج داشت (کاسابا ۲۰۰۹، صص ۹۹-۱۲۲؛ توکسوز^۷ ۲۰۱۰؛ توپراک ۲۰۱۶، صص ۱۹۹-۲۰۷).

۱) Türkmén
۲) Mersin
۳) Tarsus
۴) Harput
۵) Bitlis
۶) Mosul
۷) Toksöz

از سوی دیگر، در منطقه آناتولی مرکزی، تولید کالاهایی مانند پشم بز و خشخاش، به دلیل هزینه‌های بالای حمل و نقل با کاروان‌های شتر، برای بازارهای دور همچنان محدود باقی مانده بود. پس از ساخته شدن راه‌آهن آناتولی در دهه ۱۸۹۰ که اسکیشهر، کنیا و آنکارا را به استانبول و از میر وصل می‌کرد، تولید گندم و جو برای بازارهای داخلی و خارجی با سرعت زیادی افزایش یافت. توزیع زمین‌های دولتی به خانواده‌های مهاجر باعث تقویت بیشتر شرکت‌های کوچک و متوسط در منطقه شد. در اوایل سده بیستم، آناتولی مرکزی به تدریج به عنوان منطقه کاشت غلات برای آلمان اهمیت پیدا کرد. کمپانی راه‌آهن‌سازی آناتولی که تحت مالکیت آلمان بود با توزیع بذره‌های باکیفیت، ارائه اعتبار برای خریداری تجهیزات کشاورزی و آغاز پروژه‌های آبیاری با مقیاس بالا، در گرایش روزافزون کشاورزی به سوی بازار در این منطقه نقش داشت (باسکیچی ۲۰۰۵، صص ۱۲۱-۲۱۴).

برعکس، گرایش تولید کشاورزی به سوی بازار با سرعت کمتری در آناتولی شرقی و جنوب شرقی پیش می‌رفت و این موضوع بیشتر به دلیل فواصل زیاد با بازارهای شهری عمده و بنادر صادراتی و غیاب راه‌آهن و دیگر وسایل حمل و نقل ارزان قیمت بود. به استثنای پشم، بیشتر تولیدات کشاورزی بازارمحور در این منطقه به سوی تقاضای شهری محلی هدایت می‌شد. در منطقه جنوب شرقی که در آن بخش مهمی از جمعیت شامل قبایل گُرد کوچ‌نشین بود، دولت مرکزی هرگز به قدرت نرسید. به‌رغم ابتکارات متمرکزساز دولت طی سده نوزدهم، رهبران قبیله‌ای در این منطقه همچنان قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ کرده بودند. همین‌طور که قبایل به سوی کشاورزی ساکن گرایش پیدا می‌کردند، رهبران قبیله‌ای توانستند مقادیر زیادی از زمین‌ها را به نام خود ثبت کنند. سرشماری‌های کشاورزی عثمانی که در آغاز سده بیستم انجام شده بود نشان می‌داد که پس از چوکورووا در جنوب، آناتولی جنوب شرقی دارای نابرابرانه‌ترین توزیع زمین در آناتولی بود (گوران ۱۹۹۸). در بخش‌های دیگر آناتولی شرقی، تولید برای بازارهای دور همچنان محدود، اما تولید میوه و سبزی و غلات برای بازارهای محلی در حال افزایش بود، مخصوصاً در مناطق روستایی که مردم ارمنی در آنها زندگی می‌کردند. این جمعیت ارمنی طی دهه‌های قبل از جنگ جهانی اول، با افزایش تنش‌های قومی و بدل شدن جمع‌آوری مالیات و مالکیت به کانون رشد منازعات بین ارمنی‌ها و بیشتر مردم مسلمان کرد در این منطقه، تحت فشار فزاینده‌ای قرار گرفتند.

اُفت تولید صنعتی

به قراری که فرناند برودل^۱ و مورخ عثمانی خلیل اینالچیک^۲ تأکید کرده‌اند، صنایع دستی و تولیدی در دوره عثمانی تا اوایل سده نوزدهم عمدتاً دست‌نخورده باقی مانده بود، زیرا حجم واردات محدود، و غالباً شامل منسوجات پنبه‌ای هندی و پشمی انگلیسی برای گروه‌های پردرآمدتر در مناطق شهری بود (برودل ۱۹۷۹، صص ۴۶۷-۴۸۴؛ اینالچیک ۱۹۹۲، صص ۲۵۴-۳۰۶). حجم تولیدات وارداتی از بریتانیا و دیگر کشورهای اروپایی طی سده نوزدهم با سرعت زیادی گسترش یافت. برخی از شاخه‌های فعالیت‌های تولیدی دستی، زمانی که با رقابت از سوی محصولات انقلاب صنعتی روبرو شدند، قادر به مقاومت بودند اما بسیاری از شاخه‌های دیگر نزول پیدا کردند. مهم‌ترین شاخه از تولیدات دستی، هم در مناطق روستایی و هم در مناطق شهری، منسوجات بود. با افزایش سازندگی در اروپای پس از انقلاب صنعتی، قیمت منسوجات پنبه‌ای در نیمه اول این سده تا حد ۸۰٪ اُفت کرد. این کاهش در قیمت‌ها باعث شد تا بقای تولید محلی در ترکیه بسیار دشوار شود. استانبول و مناطق ساحلی، و پس از آنها قسمت‌های داخلی، اولین بخش‌هایی بودند که تحت تأثیر واردات قرار گرفتند. ساخت راه‌آهن باعث سهولت در انتقال منسوجات پنبه‌ای وارداتی به مناطق شهری و روستایی داخلی شد.

در آغاز جنگ جهانی اول، واردات تا ۸۰٪ از مصرف داخلی منسوجات پنبه‌ای را به خود اختصاص می‌داد. اما تحقیقات اخیر نشان داده است که تولیدکنندگان محلی در طول مسیر مقاومت شدیدی را از خود نشان داده‌اند. اگرچه رسیدن پنبه غالباً در نیمه دوم این قرن کنار گذاشته شد، ولی بافندگان محلی توانستند با استفاده از نخ‌های وارداتی که ارزان‌تر و مقاوم‌تر بود و با تولید انواعی از منسوجات که در بازارهای محلی محبوب بودند بقای خود را حفظ کنند. فعالیت‌های محلی در زمینه بافندگی نیز در ربع پایانی این سده تحت حمایت تغییراتی در شرایط تجارت بین‌المللی و داخلی قرار گرفت که به نفع تولیدکنندگان بود. در ادامه، ابتدا به فعالیت‌های مربوط به تولید منسوجات در مناطق روستایی غالباً برای مصرف فردی خواهیم پرداخت و سپس تولید مبتنی بر صنایع دستی در مناطق شهری را بررسی خواهیم کرد.

^۱ Fernand Braudel

^۲ Halil İnalçik

صنایع روستایی

در آغاز سده نوزدهم، بخش بزرگی از کالاهای مورد نیاز مردم ساکن در مناطق روستایی مانند اقلامی چون لباس و ابزار کشاورزی، در داخل اقتصاد محلی تولید و مصرف می‌شد. روستائیان معمولاً کسر کوچکی از کالاهای کشاورزی تولیدی خود را در بازارهای محلی می‌فروختند و در ازای آن مقداری از اقلام تولیدی را می‌خریدند. در دوره‌هایی که فعالیت کشاورزی کم می‌شد، پشم حاصل از حیوانات یا پنبه تولیدشده محلی، به دست زنان، تمیز و ریسیده می‌شد و در بیشتر خانه‌های روستایی، بعداً در دستگاه‌های بافندگی دستی، برای تولید پارچه مورد نیاز خانواده استفاده می‌شد.

به دلیل اینکه ۸۰٪ از جمعیت در مناطق روستایی زندگی می‌کردند، بیشتر فعالیت‌های ریسندگی و بافندگی در نیمه اول سده نوزدهم، در مناطق روستایی و برای مصرف خود افراد انجام می‌شد (نمودار ۲/۵). به عبارت دیگر، تولید منسوجات دستی که ناظران بیرونی در مناطق شهری غالباً از آن یاد می‌کردند، تنها «نوک نمایان کوه یخ» قلمداد می‌شد. اضافه‌بر تولید برای مصارف فردی، بازرگانان و کارگاه‌داران، زنان روستایی را حول یک نظام تولیدی سازماندهی کرده بودند، مخصوصاً در اطراف شهرک‌هایی که در آنها تولیدات دستی بیشتر توسعه یافته بود. آنها پشم، پنبه و دیگر مواد خام را فراهم کرده و به زنان روستایی براساس پشمی که می‌ریسیدند و یا پارچه‌های ساده‌ای که در فصول کم‌کاری می‌بافتند دستمزد پرداخت می‌کردند. اما با گسترش تولید کشاورزی برای بازار و وارد شدن پنبه ریسیده شده و نیز به فروش رسیدن پارچه‌ها در بازارهای محلی، این فعالیت‌های تولیدی روستایی شروع به اُفت کرد. پیوندهای بین مناطق روستایی و بازارها قوی‌تر شد، رعایا شروع به صرف مقادیر بیشتری از زمان برای فعالیت‌های کشاورزی بازارمحور کردند و محصولات وارداتی را برای بخش بزرگ‌تری از نیازهای صنعت نساجی خود خریداری کردند. در ربع آخر از این قرن، فعالیت ریسیدن پنبه غالباً از مناطق ساحلی ناپدید شده بود، اما در بخش‌های داخلی آناتولی هنوز تا حدی باقی مانده بود.

کاهش یا توقف فعالیت پنبه‌ریسی بدین معنا نبود که بافت پارچه پنبه‌ای نیز کنار گذاشته شد. اگرچه انقلاب صنعتی، تولید پنبه ریسیده شده را بسیار افزایش داده بود، اما افزایش تولید در مرحله بافندگی محدودیت بیشتری داشت. اضافه‌براین، در آناتولی و در مناطق دیگر امپراتوری، ذائقه‌های محلی همچنان اهمیت داشت. صنعت پارچه پنبه‌ای در لانکاشایر^۱ در

^۱ Lancashire

پاسخ به ذائقه‌های محلی، که در مناطق مختلف تفاوت‌های چشمگیری داشت، انواع زیادی از محصولات را تولید نمی‌کرد. بنابراین، پارچه‌بافی با استفاده از پنبه‌های ریسیده وارداتی همچنان به مدتی طولانی‌تر در مناطق روستایی آناتولی ادامه داشت. رعایای فقیر و آنهایی که وضعیت متوسطی داشتند همچنان برخی پارچه‌هایی که خودشان استفاده می‌کردند را برای خودشان می‌بافتند. از سوی دیگر، آنهایی که پردرآمدتر بودند، بیشتر منسوجات مصرفی خود را از بازارهای محلی خریداری می‌کردند (پاموک ۱۹۸۷، صص ۱۰۸-۱۲۹؛ پاموک و ویلیامسون^۱ ۲۰۱۱، صص ۱۵۹-۱۸۴).



نمودار ۲/۵: سهم تولید داخلی و واردات در مصرف منسوجات پنبه‌ای، ۱۸۲۰-۱۹۵۰. منابع: پاموک و ویلیامسون ۲۰۱۱؛ تکلی^۲ و ایلکین^۳ ۲۰۰۴b.

پیشرفت مهم دیگری در سده نوزدهم ظهور فرش‌بافی صادراتی در مناطق روستایی بود. در بیشتر این قرن، بازرگانان محلی و اروپایی به مناطق روستایی سفر کرده و فرش‌هایی که به دست زنان رعیت بافته شده بود را جمع‌آوری و صادر می‌کردند. با افزایش تقاضا از اروپا و آمریکا، سرمایه‌گذاران اروپایی شروع به سازماندهی تولید در مقیاسی بالاتر کردند. آنها در سال ۱۹۰۸، در اوشاک^۴ واقع در غرب آناتولی، که مدت زیادی بود به دلیل تولید فرش‌های دستبافش مشهور بود، کمپانی تولیدکنندگان فرش مشرقی^۵ را تأسیس و شروع به تولید کردند و پنبه ریسیده ماشینی و مواد و تجهیزات دیگر را در اختیار زنان روستایی قرار دادند و به آنها

۱ Williamson

۲ Tekeli

۳ İlkin

۴ Uşak

۵ The Oriental Carpet Manufacturers Company

در ازای هر فرش دستمزد می‌دادند، مخصوصاً در آن مناطق روستایی که فرصت برای تولید کشاورزی محدود بود. در آغاز جنگ جهانی اول، تقریباً پانزده هزار زن برای این کمپانی کار می‌کردند و فرش‌های دستباف تقریباً ۵٪ از صادرات ترکیه را تشکیل می‌داد (کواتنرت ۱۹۹۳a، صص ۱۳۴-۱۶۰؛ کواتنرت ۱۹۹۳b، صص ۲۲۵-۲۷۰).

صنایع دستی شهری

در آغاز سده نوزدهم، منسوجات و فعالیت‌های تولیدی دیگر در مناطق شهری حول محور اصناف سنتی سازماندهی شده بود و تقریباً به‌طور کامل در کارگاه‌های کوچک یا متوسط انجام می‌شد. نمی‌توان گفت که این تأسیسات بسیار فعال و پررونق بود یا به سوی واحدهایی با مقیاسی بزرگتر در حرکت بود. با این حال، به دلیل اینکه حجم واردات همچنان در این تاریخ بسیار محدود بود، با وجود برخی استثناهای خاص مانند پارچه‌های پشمی، کاغذ یا اقلام شیشه‌ای، تولیدکنندگان محلی قادر بودند بیشتر نیازهای داخلی را برطرف کنند. اما در آغاز دهه ۱۸۲۰، تأثیر واردات به تدریج ابتدا در شهرهای ساحلی احساس شد. تا اواسط سده نوزدهم، بسیاری از ناظران محلی و اروپایی به این موضوع اشاره می‌کردند که در مواجهه با رقابت با محصولات وارداتی به سرعت در حال رشد، استفاده از دستگاه‌های بافندگی دستی در فعالیت‌هایی مانند ریسندگی و بافندگی - مخصوصاً در استانبول، بورسا، آماسیا، دیاربکر^۱، حلب و دمشق - رو به کاهش می‌رفت و شکایت دارندگان کارگاه‌های کوچک و کارگران صنفی در مورد رقابت محصولات وارداتی در سراسر این قرن ادامه داشت (عیسوی ۱۹۸۰، صص ۲۹۸-۳۰۵؛ عیسوی ۱۹۸۲، صص ۱۵۰-۱۵۴؛ کواتنرت ۱۹۹۳a، صص ۴۹-۱۰۴؛ توپراک ۲۰۱۶، صص ۲۵۱-۲۶۲).

اما طی ربع آخر این قرن، فشار واردات با تغییر قیمت‌های نسبی به نفع تولیدکنندگان کاهش یافت (پاموک و ویلیامسون ۲۰۱۱، صص ۱۶۴-۱۷۱؛ کواتنرت ۱۹۹۳a، صص ۸۰-۱۰۴)؛ مخصوصاً در مناطقی که در آنها پیوندهای تجارت خارجی ضعیف‌تر بود - مانند آناتولی شرقی و جنوب شرقی - مقاومت صنایع دستی در برابر رقابت از سوی کالاهای وارداتی به دلیل این تغییرات در قیمت‌های نسبی تقویت شد. این کارگاه‌های شهری کوچک و متوسط با استفاده از نخ‌های تابیده و پارچه‌های بافته، مطابق با ذائقه‌های محلی و نیز ذائقه‌های مردم سوریه و حتی مصر و همچنین، با بهره‌مندی از دستمزدهای پایین، قادر بودند خود را احیا کنند و تا

^۱ Diyarbakir

زمان جنگ جهانی اول باقی بمانند.

اما نباید بر میزان مقاومت از سوی صنایع دستی بیش از حد تأکید کرد. در ارزیابی گرایش‌ها در زمینه تولید منسوجات داخلی و مبتنی بر صنایع دستی و کیفیت عملکرد آنها در برابر واردات، مناسب‌تر خواهد بود که بر سهم آنها در مصرف کل داخل نگاه کنیم، نه سطوح مطلق تولید. از پایان دهه ۱۸۷۰ تا جنگ جهانی اول، جمعیت ترکیه به لطف افزایش سرعت مهاجرت، مخصوصاً از بالکان، تقریباً ۴۰٪ افزایش یافت. محاسبات ما که در نمودار ۵/۲ خلاصه شده است نشان می‌دهد که اگرچه تولید منسوجات مبتنی بر صنایع دستی، افزایش‌های مطلق را طی این دهه‌ها ثبت کرده است، اما سهم آنها در کل مصرف داخلی همچنان در حال کاهش و سهم واردات در حال صعود بوده است. سهم تولید منسوجات داخلی در بازار داخل تنها پس از سال ۱۹۲۹، یعنی زمانی که دولت ملی جدید قادر بود تعرفه‌های خود را بالا ببرد، توانست خیلی سریع افزایش یابد. به عبارت دیگر، در بخش منسوجات پنبه‌ای و همچنین در بسیاری از شاخه‌های تولیدی، صنعتی‌سازی به روش جایگزینی واردات از سال ۱۹۲۹، و نه زودتر، آغاز شد (پاموک و ویلیامسون ۲۰۱۱، صص ۱۵۹-۱۸۴؛ تکلی و ایلکین ۲۰۰۴، صص ۴۰۹-۴۶۴).

نهادهای صنعتی با مقیاس بالا

اضافه‌بر تولید خانوار روستایی و کارگاه‌های شهری مبتنی بر صنایع دستی، نوع سوم نهادهای تولیدی که طی سده نوزدهم پدیدار شدند برای تولید منسوجات و دیگر اقلام تولیدی در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، از ماشین‌های بخار و ماشین‌های دیگر وارداتی توسعه‌یافته طی و پس از انقلاب صنعتی استفاده و کارگران حقوق‌بگیر را استخدام می‌کردند. این نهادهای صنعتی ابتدا در منطقه استانبول و سپس در بخش‌هایی از آناتولی غربی و جنوبی و در دو موج متفاوت تأسیس شدند.

موج اول این کارخانه‌ها از سوی دولت عثمانی در دهه‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ و به منزله بخشی از اصلاحات اولیه و مخصوصاً برای برطرف کردن نیازهای ارتش و دولت راه‌اندازی شدند. اما به دلیل مشکلات و کمبودهای مختلف، بسیاری از این نهادها در مدت کوتاهی مجبور به توقف شدند. موج دوم نهادهای سرمایه‌داری با استفاده از فن‌آوری وارداتی و از سوی کارآفرینان محلی در دهه ۱۸۹۰ تأسیس شدند. اما به دلیل وجود پیمان‌های تجارت آزاد، این نهادها تنها می‌توانستند در بخش‌هایی به رقابت با واردات بپردازند که در آنها هزینه‌های حمل‌ونقل بالا

بود و نیز مواد خام به صورت محلی و ارزان یافت می‌شد و بنابراین دستمزدهای پایین مزیت مهمی به وجود می‌آورد. صنعت گران نوپیدا در آن زمان ضعیف بودند و نمی‌توانستند برای نهادهای خود حمایت زیادی از دولت دریافت کنند (کلارک^۱ ۱۹۷۴، صص ۶۵-۷۶؛ کواتنرت ۱۹۹۲؛ پانزا^۲ ۲۰۱۴، صص ۱۴۶-۱۶۹).

بزرگترین نهادهای صنعتی که قبل از جنگ جهانی اول تأسیس شده بودند، کارخانه‌های نساجی بودند که پنبه، پشم و ابریشم ریسیده و پارچه تولید می‌کردند. اضافه‌براین، کارخانه‌های تولید غذاهای فراوری شده، کارخانه‌های روغن و صابون و تأسیسات تولیدکننده مصالح ساختمانی مانند سیمان و آجر نیز بنا شدند. کانون صنعتی پیشرو، در امپراتوری سالونیکا بود، البته تنها تا پایان جنگ بالکان در سال ۱۹۱۲ که به یونان پیوست. مثلاً در بخش منسوجات پنبه‌ای، بیش از نیمی از کل ظرفیت تولیدی کارخانه‌ها در امپراتوری در منطقه سالونیکا متمرکز شده بود. کارخانه‌های واقع در مرزهای کنونی ترکیه عمدتاً در استانبول و تا حدی در از میر و آدانا مشغول به فعالیت بودند. سرشماری صنعتی عثمانی نشان می‌دهد که در آغاز جنگ جهانی اول، نهادهای بزرگ در این سه منطقه، چیزی در حدود پنج هزار کارگر را استخدام کرده بودند (پانزا^۳ ۲۰۱۴، صص ۱۴۶-۱۶۹؛ کاراکوچ^۳، پاموک و پانزا^۴ ۲۰۱۷، صص ۱۴۵-۱۴۹؛ اوکچون^۴ ۱۹۷۰). اکثر کارگران در این نهادهای تولیدی در کارگاه‌های کوچکی استخدام بودند که حداکثر پنج کارگر داشتند. در عین حال، تعداد زیادی از کارگران نیز در شرکت‌های بزرگ مانند راه آهن، بنادر، کشتی‌سازی‌ها، معادن، برق، گاز و کمپانی‌های آب یا کارخانه‌های فرآوری تنباکو استخدام شده بودند. تعداد فزاینده‌ای از زنان نیز به عنوان کارگران فصلی یا دائمی با حقوق‌های کم در کارگاه‌های فرش بافی و کارخانه‌های ریسندگی ابریشم خام، فرآوری تنباکو و سیگار کار می‌کردند. پس از انقلاب سال ۱۹۰۸، کارگران، مخصوصاً آنهایی که در شرکت‌های بزرگ استخدام شده بودند، در سالونیکا، استانبول، از میر و آدانا شروع به سازماندهی برای حقوق و شرایط کاری بهتر می‌کردند و اعتصاب‌هایی را انجام دادند که از طریق آنها توانستند حقوق خود را به‌طور قابل توجهی افزایش دهند. پارلمان عثمانی در سال ۱۹۰۹ رأی بر سرکوب اعتصابات داد و حتی آنها را در بسیاری از بخش‌ها ممنوع اعلام کرد. پس از این تاریخ، اعتصابات تا حدی زیادی کم شد، اما به‌طور کامل متوقف نشد (کواتنرت ۱۹۸۳، صص ۷۱-۱۴۶).

۱ Clark
 ۲ Panza
 ۳ Karakoç
 ۴ Ökçün

کاراکیشلا^۱ ۱۹۹۵؛ اوکچون ۱۹۸۲، صص ۱-۱۳۴، توپراک ۲۰۱۶، صص ۱۳-۲۶۴).
 صعود تدریجی نهادهای صنعتی در دهه‌های قبل از جنگ جهانی اول نیز منجر به تقاضاهایی برای سیاست‌های محافظت‌گرا شد، اگرچه جریان پیمان‌های موجود در خصوص تجارت آزاد اجازه چنین اتفاقی را نمی‌داد. مأموران دولتی در دوران تنظیمات به اندازه کافی به پیامدهای اقتصادی بلندمدت پیمان‌های تجارت آزاد نیاندیشیده بودند. نگرانی اصلی آنها تضمین حمایت سیاسی و نظامی بریتانیا برای حفظ یکپارچگی قلمرو امپراتوری بود. رویکرد سنتی نسبت به مسائل اقتصادی همچنان در بین سیاستگذاران دولتی وجود داشت و اولویت‌های مالی دولت مرکزی همچنان بر نگرش‌های آنها نسبت به تعرفه‌ها چیرگی داشت. پس از یک سده گسترش تجارت آزاد و تولید کشاورزی صادراتی، بازرگانان و برخی زمین‌داران بزرگ در سال‌های اول از سده بیستم مدعی شدند از آنجا که مزیت نسبی امپراتوری در زمینه کشاورزی بود، منابع محدود دولت و همچنین سرمایه‌گذاری‌های خصوصی باید به سوی بخش کشاورزی و زیرساخت‌هایی مانند راه‌آهن، جاده‌ها و بنادر سوق داده شود که می‌تواند باعث توسعه تولید کشاورزی و تجارت خارجی شوند.

اما مخصوصاً پس از انقلاب سال ۱۹۰۸، استدلال‌های حامی صنعتی شدن و تعرفه‌های محافظه‌گرا نیز کم‌کم به گوش رسیدند. تعداد فزاینده‌ای از مقالات روزنامه‌ها و مجلات در استانبول و از میر چاپ شد که از نیاز به فراگیری تعرفه‌های گمرکی انتخابی و حمایت از صنعتی شدن از طریق محافظت‌گرایی ملایم دفاع می‌کردند. آنها مدعی بودند که تنها به لطف چنین سیاست‌هایی است که ایالات متحده و کشورهای اروپایی مانند آلمان یا ایتالیا، به توسعه اقتصادی رسیدند و اینکه صنعتی شدن تنها راه برای غلبه بر کنترل اروپا بر اقتصاد عثمانی است.

دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی لیبرال که پس از انقلاب سال ۱۹۰۸ و با هدف متمرکزسازی عناصر قومی مختلف در درون امپراتوری تحت ایدۀ ملت عثمانی مورد استقبال قرار گرفته بودند، پس از شکست‌هایی که این کشور در جنگ‌های بالکان در سال‌های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ متحمل شد، کنار گذاشته شدند. رهبر کمیته اتحاد و پیشرفت^۲، که قدرت را به دست گرفته بود، به سوی ملی‌گرایی ترکی متمایل بود. آنها همراه با ایده‌هایی از ملی‌گرایی ترکی که در حال قوی‌تر شدن بود، کم‌کم سیاست‌های اقتصادی موجود را زیر سوال بردند و از تأسیس کمپانی‌های ملی، بانک‌های ملی و سازمان صنعتگران و بازرگانان مسلمان پشت دیوارهای

^۱ Karakişla

^۲ Committee of Union and Progress

تعرفه‌ها دفاع کردند. قانون مشروطه برای تشویق صنعت^۱، مصوب سال ۱۹۱۳، یکی از گام‌های اول در این راستا بود. این قانون، یارانه‌ها و معافیت‌های مالیاتی و انواع دیگر حمایت دولتی را برای صنعت داخلی فراهم کرد. اما به غیر از این استثنا، سیاست‌های موجود حامی اقتصاد آزاد تا آغاز جنگ جهانی لغو نشد (توپراک ۱۹۸۲، ۱۶۸-۱۸۱).

^۱ The Provisional Law for the Encouragement of Industry

فصل ۶

توسعه اقتصادی و تغییرات نهادی، ۱۸۲۰-۱۹۱۴

رشد اقتصادی

انقلاب صنعتی سده نوزدهم، نقشی کلیدی در ترویج رشد اقتصادی یا افزایش‌های بادوام تولید و درآمد سرانه، ابتدا در اروپای غربی و پس از آن، در حد کمتری، در بقیه جهان ایفا کرد. پس از پایان جنگ‌های ناپلئونی، تجارت بین‌المللی با سرعتی بی‌سابقه، ابتدا در کشورهای اروپای غربی و سپس در کل جهان، شروع به گسترش کرد. تغییرات فنی در حمل و نقل زمینی و دریایی باعث افزایش بیشتر سرعت گسترش این تجارت شد. اما گسترش صنعتی شدن در سراسر جهان طی سده نوزدهم نسبتاً نابرابر بود. میزان گسترش صنعتی شدن در بخش‌های مختلف جهان می‌تواند به توضیح بخش زیادی از تفاوت‌ها در رشد اقتصادی در سراسر جهان تا زمان جنگ جهانی اول کمک کند (فیندلی و اورورکه^۱، ۲۰۰۷، صص ۳۱۱ تا ۴۲۸؛ کمپ^۲ ۱۹۸۳، ۱۹۹۳؛ آلن^۳ ۲۰۱۱، صص ۲۷-۱۳۰؛ ویلیامسون^۴ ۲۰۱۱، صص ۲۵-۸۶).

به لطف زحمات انگس مدیسون^۴ و بسیاری از افراد دیگر در دهه‌های اخیر، ما اکنون می‌توانیم تولید ناخالص داخلی سرانه را به‌طور نسبتاً خوبی برای کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی طی سده نوزدهم برآورد کنیم، در حالی که میزان خطا برای دیگر نقاط جهان بیشتر است (مدیسون^۴ ۲۰۰۷، صص

^۱ O'Rourke

^۲ Kemp

^۳ Allen

^۴ Angus Maddison

۳۷۵-۳۸۶؛ بولت^۱ و وان زانندن^۲ ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱). افزایش‌های بادوام در تولید ناخالص داخلی سرانه در سده‌های پیش از انقلاب صنعتی تنها به اروپای شمال غربی محدود می‌شد. در بریتانیا در سده هجدهم، نرخ سالانه افزایش درآمد سرانه تنها در حدود ۳٪ بود. در کشورهای اروپایی دیگر، درآمدهای سرانه آهسته‌تر رشد کردند یا اصلاً رشدی نداشتند. برعکس، صنعتی شدن طی سده نوزدهم به افزایش‌های بسیار بالاتری در درآمد سرانه انجامید. برای یک قرن مابین جنگ‌های ناپلئونی و جنگ جهانی اول، متوسط نرخ سالانه افزایش درآمد سالانه، در اروپای غربی و آمریکای شمالی بالاتر از ۱٪ بود، به نحوی که افزایش کلی آن چیزی در حدود ۲۰۰٪ بود. رشد اقتصادی در آمریکای شمالی حتی سریع‌تر بود. رشد اقتصادی در کشورهای اروپای جنوبی و شرقی در سده نوزدهم دیرتر آغاز شد. اگرچه برخی کشورهای افزایش‌هایی بیش از ۱٪ در سال را در نیمه دوم این سده ثبت کرده‌اند، اما شکاف بین اروپای غربی و بقیه این قاره تا سال ۱۹۱۳ عمیق‌تر شد (جدول ۶/۱).

جدول ۶/۱: تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان و ترکیه، ۱۸۲۰-۱۹۱۳

نرخ افزایش سالانه (%)	تولید ناخالص داخلی		
	۱۹۱۳	۱۸۲۰	
۱/۲	۳۴۶۰	۱۲۰۰	اروپای غربی
۱/۶	۵۳۰۰	۱۲۵۰	ایالات متحده
۱/۳	۳۹۶۰	۱۲۰۰	کشورهای درحال صنعتی شدن
۰/۹	۱۷۰۰	۷۵۰	اروپای شرقی به استثنای روسیه
۰/۹	۲۵۶۰	۱۱۲۰	ایتالیا
۰/۸	۲۰۶۰	۱۰۰۰	اسپانیا
۰/۲	۷۰۰	۵۸۰	آسیا
۰/۳	۶۴۰	۴۸۰	آفریقا
۰/۸	۱۵۰۰	۶۹۰	آمریکای جنوبی
۰/۵	۹۵۰	۶۰۰	مصر
۰/۴	۸۰۰	۵۵۰	ایران
۰/۳	۷۲۰	۵۷۰	کشورهای درحال توسعه
۰/۹	۱۵۰۰	۶۷۰	جهان
۰/۵	۱۱۵۰	۷۲۰	ترکیه

منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵ تا ۳۸۶؛ بولت و وان زانندن ۲۰۱۴؛ و پاموک ۲۰۰۶، برای ترکیه. یادداشت: تولید ناخالص داخلی سرانه بر اساس برابری قدرت خرید (PPP^۳) تنظیم شده بر اساس دلار ایالات متحده در سال ۱۹۹۰ ارائه شده است. برای مشاهده جزئیات، به فصل ۲ مراجعه کنید.

^۱ Bolt
^۲ Van Zanden
^۳ Purchasing Power Parity

درآمدهای سرانه در بقیه جهان، در مقایسه با اروپای غربی و آمریکای شمالی، آهسته‌تر افزایش یافتند یا اصلاً افزایشی نداشتند. بنابراین، شکاف بین زود صنعتی‌شدگان و جهان در حال توسعه امروزی تا زمان جنگ جهانی اول به طرز چشمگیری عمیق‌تر شد. در بیشتر بخش‌های آمریکای جنوبی، اگرچه هیچ نوع صنعتی‌سازی انجام نشد، اما فراوانی زمین‌های خالی اجازه داد تا نرخ‌های رشد در اواخر سده نوزدهم به نرخ‌های اروپای غربی یا آمریکای شمالی نزدیک شود. در نتیجه، شکاف بین این کشورها و کشورهای در حال صنعتی‌شدن عمق کمتری پیدا کرد. اما در آسیا و آفریقا، افزایش‌ها در درآمد سرانه بسیار آهسته بود و یا اصلاً افزایشی وجود نداشت. در چین، پرجمعیت‌ترین کشور جهان، درآمدهای سرانه طی سده نوزدهم کم شد. استثنای قابل توجه در آسیا ژاپن بود که به لطف توسعه و رشد اقتصادی سریعی که در دهه ۱۸۷۰ آغاز شد، قادر بود مانع از عمیق‌تر شدن شکاف بین خودش و اروپای غربی و ایالات متحده شود. در حدود سال ۱۸۲۰، نسبت تفاوت در درآمد سرانه میان اروپای غربی و ایالات متحده و مابقی جهان به طور متوسط در حدود ۲ به ۱ برآورد شد. در آغاز جنگ جهانی اول، تفاوت در درآمد سرانه میان اروپای غربی و اروپای جنوبی و شرقی به نسبت ۳ به ۱ افزایش یافته بود. اما شکاف بین اروپای غربی و آمریکای شمالی از یک سو و آسیا و آفریقا در سوی دیگر، به نسبت ۵ به ۱ یا حتی ۶ به ۱ افزایش یافته بود (جدول ۶/۱ و نمودار ۶/۱). اقتصاد ترکیه طی سده نوزدهم به روی تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی و تخصصی‌سازی در زمینه کشاورزی باز شد. در حالی که فعالیت‌های تولیدی در حال افول بود، تولید کشاورزی برای بازارهای داخلی و خارجی گسترش یافت، مخصوصاً در مناطق ساحلی. آیا رشد تخصصی‌سازی در حوزه کشاورزی با افزایش‌هایی در درآمدهای سرانه همراه بود؟ ودات‌الدم^۱ اولین فردی بود که در سال ۱۹۷۰ ادعا کرد که اقتصاد عثمانی در سده نوزدهم مقداری رشد داشته است. محاسباتی که او با استفاده از داده‌های جمعیتی و درآمدهای مالیاتی دولت مرکزی، بین سال ۱۸۸۰ تا زمان جنگ جهانی اول انجام داده بود، باعث شد تا او به این نتیجه برسد که تولید و درآمد سرانه با نرخ‌هایی نزدیک به ۱٪ در سال افزایش یافته‌اند (الدم ۱۹۷۰، صص ۲۷۵-۳۰۹). مجموعه‌های دیگر نیز نشان می‌دهند که درآمدهای سرانه طی سده نوزدهم افزایش یافته بود. برای مثال، داده‌های مربوط به درآمدهای شهری، شواهدی از درآمدهای سعودی و استانداردهای زندگی ارائه می‌کنند. قدرت خرید دستمزدهای کارگران ساختمانی در استانبول و شهرهای آناتولی طی سده نوزدهم تا بیش از ۵۰٪ افزایش یافت.

^۱ Vedat Eldem

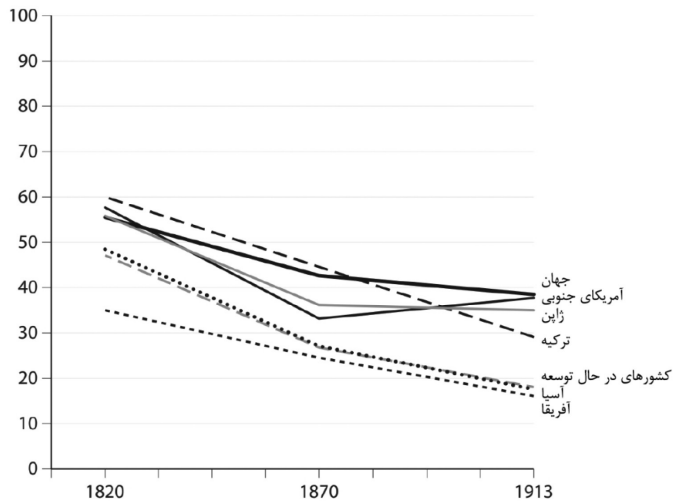
باین‌حال، محاسباتی که من در سال‌های اخیر انجام داده‌ام نشان می‌دهد از آنجایی که توانایی دولت در جمع‌آوری مالیات به‌طور چشمگیری افزایش یافته بود و نیز سهم افراد واسطه در استان‌ها به‌طور ثابت در حال نزول بود، نرخ افزایش در درآمدهای مالیاتی دولت مرکزی معیار خوبی برای تشخیص نرخ رشد فعالیت اقتصادی پایه طی سده نوزدهم نیست. من با گردآوری شواهد از منابع مختلف، مجموعه حقوق واقعی، مجموعه تجارت خارجی و همچنین درآمدهای مالیاتی دولت مرکزی، برآورد کرده‌ام که در منطقه بین مرزهای کنونی ترکیه، درآمد سرانه تا زمان جنگ جهانی اول به‌طور متوسط تا ۵/۰٪ افزایش یافته بود (الدم ۱۹۷۰، صص ۲۷۵-۳۰۹؛ اوکیار^۱ ۱۹۸۷، صص ۷-۴۹؛ گوران ۲۰۰۳؛ اوزموجور^۲ و پاموک ۲۰۰۲، صص ۲۹۲-۳۲۱؛ پاموک ۲۰۰۶، صص ۸۰۹-۸۲۸). این برآوردها نشان می‌دهد که ترکیه از لحاظ تولید ناخالص داخلی سرانه، عملکرد بهتری از کل کشورهای در حال توسعه، و همچنین آسیا و آفریقا داشته است، اما طی سده نوزدهم از آمریکای لاتین عقب بوده است (جدول ۶/۱).

مقایسه ترکیه و چهار کشور با جمعیتی مشابه، دو مورد در اروپای جنوبی و دو مورد در خاورمیانه، می‌تواند بینش بهتری درباره مسیر ترکیه ارائه کند. ایتالیا و اسپانیا در مقایسه با ترکیه، سده نوزدهم را با سطوح بالاتری از تولید ناخالص داخلی سرانه آغاز کردند و در سراسر این سده نرخ‌های رشد بالاتری داشتند. در حدود سال ۱۸۲۰، تولید ناخالص داخلی سرانه در ایتالیا و اسپانیا تقریباً ۵۰٪ بالاتر از ترکیه بود. پس از گذشت یک سده با نرخ‌های رشد بالاتر در این کشورها، شکاف نسبت درآمد سرانه بین ترکیه و اسپانیا نزدیک به ۱٪ در سال در مقایسه با ۵/۰٪ برای ترکیه بود؛ در واقع، این نسبت در آغاز جنگ جهانی اول تقریباً ۲ به ۱ بود. یک تفاوت کلیدی بین این دو کشور و ترکیه آغاز صنعتی شدن در ایتالیا و اسپانیا و سرعت‌گیری رشد اقتصادی طی نیمه دوم سده نوزدهم بود، در حالی که تا زمان جنگ جهانی اول صنعتی‌سازی زیادی در ترکیه انجام نشد. باین‌وجود، شکاف بین ایتالیا و اسپانیا از یک سو و کشورهای توسعه‌یافته اروپای غربی و ایالات متحده در سوی دیگر همچنان افزایش یافت، همان وضعیتی که ترکیه در آن قرار داشت و این عمدتاً به دلیل پایین‌تر بودن نرخ صنعتی‌سازی در ایتالیا و اسپانیا نسبت به اروپای غربی و ایالات متحده بود. سطح تولید ناخالص داخلی سرانه مصر و ایران در مقایسه با ترکیه در سده نوزدهم اندکی پایین‌تر بود. این کشورها در سده نوزدهم صنعتی‌شدن اندک و نرخ‌های پایین‌تری از رشد اقتصادی را

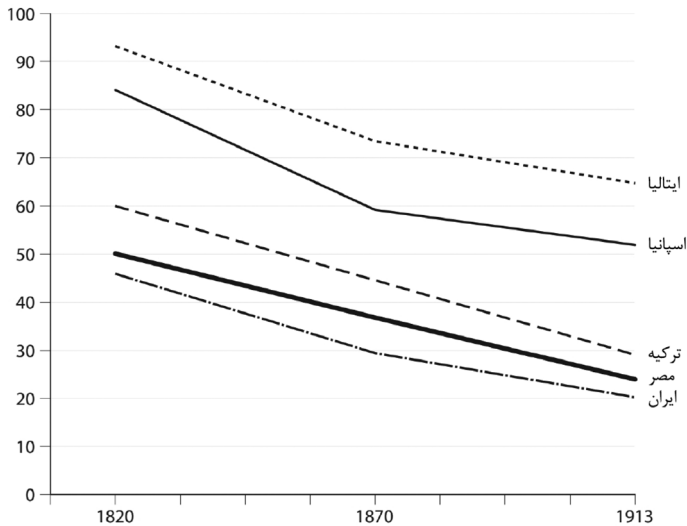
^۱ Okyar

^۲ Özmucur

تجربه کرده بودند. در نتیجه، سطوح تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۱۳ از ترکیه پایین تر بود و شکاف بین کشورهای توسعه یافته حتی عمیق تر بود (جدول ۶/۱ و نمودار ۶/۲).



نمودار ۶/۱: تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان و ترکیه، ۱۸۲۰ تا ۱۹۱۳ (PPP تنظیم شده برحسب درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده). منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵ تا ۳۸۶؛ بولت و زانندن ۲۰۱۴؛ و پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه.



نمودار ۶/۲: تولید ناخالص داخلی سرانه در چهار کشور دیگر و ترکیه، ۱۸۲۰-۱۹۱۳ (PPP تنظیم شده برحسب درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده). منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶؛ بولت و زانندن ۲۰۱۴؛ و پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه.

اکنون، به دلایل محتمل افزایش درآمد سرانه خواهیم پرداخت. به دلیل اینکه جمعیت ترکیه طی سده نوزدهم تا حدود ۷۵٪ افزایش یافته بود، در ابتدای کار باید تمایزی بین کل برون‌داد یا ارزش افزوده و برون‌داد سرانه قائل شویم. در شناسایی بخش‌هایی که در رشد اقتصادی سهمیه بوده‌اند، مناسب‌تر این است که بر کل برون‌داد یا کل ارزش افزوده تمرکز نکنیم، بلکه بر ارزش افزوده سرانه و اینکه آیا سهم این بخش در رشد اقتصادی افزایش یافته است یا خیر متمرکز شویم. از لحاظ این استانداردها، واضح است که بخش تولید صنعتی، منبع افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه نبوده است. در واقع، همانطور که در فصل پیش بر آن تأکید شد، شاخه‌های زیادی از فعالیت‌های مبتنی بر صنایع دستی و مهم‌تر از همه منسوجات طی سده نوزدهم اُفت کردند. کل ارزش افزوده تولید صنعتی ممکن است در آغاز جنگ جهانی اول بالاتر از سال ۱۸۲۰ بوده باشد. ارزش افزوده تولید از لحاظ سرانه به سطوح خود در سال ۱۸۲۰ نزدیک و حتی اندکی بالاتر نیز بوده است. با این حال، سهم صنعت در تولید ناخالص داخلی به‌طور برجسته‌ای در سال ۱۹۱۴ پایین‌تر از سال ۱۸۲۰ بوده است. از این لحاظ، نمی‌توان در مورد سهم صنعت در رشد اقتصادی ترکیه طی سده نوزدهم صحبت کرد.

هنام بررسی علل آنی رشد اقتصادی در ترکیه طی سده نوزدهم باید به بخش کشاورزی روی آوریم زیرا سهم زیادی در اقتصاد داشت. سهم جمعیت عمدتاً مشغول کشاورزی ۷۵ تا ۵۰ درصد از کل برآورد شده است و سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی در دهه‌های قبل از جنگ جهانی اول ۵۰ تا ۶۰ درصد برآورد شده است. نرخ کل سرمایه‌گذاری‌ها در بیشتر این سده احتمالاً بالاتر از ۵ تا ۶ درصد از تولید ناخالص داخلی نبوده است، اما طی دهه‌های قبل از جنگ جهانی اول تا سقف ۸-۹ درصد افزایش یافت (الدم ۱۹۷۰، صص ۲۷۵-۳۰۹؛ جدول ۶/۲). تا سقف یک‌سوم از سرمایه‌گذاری‌های ثابت پس از سال ۱۸۸۰ از سوی کمپانی‌های اروپایی انجام شد که بر ساخت راه‌آهن، زیرساخت‌های تجارت جهانی و تسهیلات شهری تمرکز داشتند. نرخ‌های پایین سرمایه‌گذاری، گسترش آهسته فن‌آوری‌های جدید و افزایش‌های آرام عمدتاً در تولیدات کشاورزی و تا حدی کمتر در تجارت، علل تقریبی پیشرو برای نرخ‌های پایین اما مثبت رشد اقتصادی قبل از جنگ جهانی اول بودند. دولت عثمانی از اواسط این سده تا زمان جنگ جهانی اول، سرمایه اروپایی زیادی را از بازارها دریافت کرد، اما تنها بخش کوچکی از این مبالغ روی زیرساخت‌ها سرمایه‌گذاری شد. با گرایش ترکیب تولیدات کشاورزی از محصولات امرار معاشی به سوی محصولات نقدی مانند پنبه، تنباکو، انگور، انجیر، فندق و موارد دیگر، اگرچه تولیدکنندگان ممکن است نیروی کار

بیشتری را در طول سال صرف کرده باشند، اما درآمدهای فردی یا خانوار و ارزش محصول برای هر واحد از زمین افزایش یافت.

جدول ۶/۲: شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی پایه برای کشور ترکیه، ۱۸۲۰ تا ۱۹۱۳

۱۹۱۳	۱۸۲۰	
۱۶/۰	۹/۴	جمعیت (به میلیون)
		نرخ شهری شدن (%)
۲۳	۱۷	مراکز بالای ۱۰,۰۰۰ نفر نسبت به کل جمعیت
۳۳-۳۲	۲۷-۲۶	امید به زندگی در زمان تولد (به سال)
۴۱۴	کمتر از ۵	نرخ سوادآموزی (%)
۸۰-۷۵	۸۰-۷۵	سهم کشاورزی در نیروی کار (%)
۵۰	؟	سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی (%)
۱۱	۲	صادرات نسبت به تولید ناخالص داخلی (%)
۱۴	۲	واردات نسبت به تولید ناخالص داخلی (%)
۸	۴۵	سرمایه‌گذاری نسبت به تولید ناخالص داخلی (%)
۱۳	۴	درآمدهای دولت مرکزی نسبت به تولید ناخالص داخلی (%)

منابع: الدم ۱۹۷۰؛ پاموک ۱۹۸۷؛ و به متن کتاب مراجعه کنید.

یک روند مهم که از رشد گرایش کشاورزی به سوی بازار حمایت می‌کند، حرکت‌های مساعد در زمینه تجارت در بخش زیادی از این قرن بود. با نزول قیمت‌های نسبی کالاهای تولیدی وارداتی و افزایش قیمت‌های نسبی کالاهای کشاورزی، جمعیت روستایی زمان خود را بیشتر صرف فعالیت‌های کشاورزی و کمتر صرف فعالیت‌های دیگر کرد (پاموک و ویلیامسون ۲۰۱۱، صص ۱۵۹-۸۴). با رسیدن پنبه‌های ریسیده شده گران‌قیمت حتی به دورترین شهرک‌ها و دهکده‌ها، تولیدکنندگان کشاورز، مخصوصاً زنان، پنبه‌ریسی را تا حد زیادی کنار گذاشتند و بخش بیشتری از وقتشان را صرف فعالیت‌های کشاورزی بازار محور کردند.

منبع دیگری که به افزایش درآمدهای سرانه مربوط می‌شد، فراهم شدن زمین‌های جدید برای کشاورزی و افزایش زمین‌های زراعی برای هر تولیدکننده همراه با افزایش گرایش بازاری تولیدات کشاورزی بود. طی سده نوزدهم در مناطق روستایی، زمین‌های خالی قابل استفاده زیادی برای تولید در دسترس مردم قرار داشت. با گسترش فرصت‌های بازاری و پیشرفت‌هایی

در زمینه تجارت برای کشاورزی، تولیدکنندگان، زمین‌های تحت زراعت خویش را افزایش دادند؛ مخصوصاً در مناطقی که در آنها تولید به سوی بازارهای داخلی و خارجی گرایش داشت، مانند منطقه اژه‌ای، چوکورووا در جنوب و آناتولی مرکزی. آماده کردن زمین‌های جدید برای زراعت، سهمی در افزایش تولید کلی و سرانه داشت. ساخت راه‌آهن و بنادر و دیگر زیرساخت‌ها باعث کاهش هزینه‌های حمل و نقل شد و برخی مناطق دوردست، مخصوصاً آناتولی مرکزی را به بازارهای دور داخلی و صادراتی نزدیک ساخت (عیسوی ۱۹۸۰، صص ۱۸۳-۱۹۳). بخشی از افزایش در زمین‌های زیر زراعت، مخصوصاً در این مناطق روستایی، به دلیل اسکان خانواده‌های مهاجر در آنها به دست دولت بود، اما شواهد نسبی موجود در اختیار ما نشان می‌دهد که در طول این سده در مناطقی که زمین‌ها در دسترس و بازارها نزدیک بوده‌اند، زمین‌های زراعی هر خانواده غالباً افزایش یافته است (کوران ۱۹۹۸، ۲۰۰۳).

همچنین طی سده نوزدهم برخی تغییرات سازمانی و فنی در زمینه کشاورزی نیز اتفاق افتاد، اما این تغییرات و سهم آنها در رشد اقتصادی محدود باقی ماند. بعضی تغییرات فنی طی دهه‌های پیش از جنگ جهانی اول و غالباً در مناطق ساحلی تجاری‌تر کشور رخ داد. اگرچه شواهد مربوط به تغییرات در فنون یا ابزارهای کشاورزی کمیاب‌اند، اما حرکت ترکیب محصولات به سوی محصولات نقدی و معرفی شدن محصولات جدید از سوی کشاورزان مهاجر به‌طور واضح‌تر قابل مشاهده است. به‌طور مشابه، گرایش روزافزون کشاورزی به سوی بازار باعث گسترش بازار و خدمات مربوط به تجارت خارجی، مخصوصاً در مناطق شهری شد، اما سهم خدمات در استخدام و رشد اقتصادی در مقایسه با سهم کشاورزی محدودتر بود (کواتنرت ۱۹۹۲؛ کواتنرت ۱۹۹۴، صص ۸۴۳-۸۸۷).

اگرچه میانگین نرخ رشد ۰/۵٪ در سال و افزایش ۶۰٪ در کل درآمد سرانه در این قرن مطمئناً به‌طور کلی چشمگیر و بی‌سابقه بود، اما علل تقریبی مربوط به اینکه چرا نرخ‌های رشد بالاتر نبودند نیز باید بررسی شود. یکی از علل مربوط به پایین ماندن نرخ رشد این بود که گرایش کشاورزی به سوی بازار همچنان به‌طور عمده‌ای محدود به مناطق ساحلی باقی مانده بود. دلیل دوم که به دلیل اول نیز مربوط می‌شود این بود که ظرفیت محدود دولت مرکزی و بخش کشاورزی باعث پایین ماندن نرخ‌های سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و کشاورزی بود. دلیل سوم و کلی‌تر برای پایین ماندن نرخ رشد در ترکیه در سده نوزدهم این بود که با استفاده از یک مدل کشاورزی، رسیدن به پیشرفت‌هایی در زمینه تولید و درآمد دشوار بود. در اکثر کشورهایی که در سده نوزدهم به دنبال افزایش تخصص در کشاورزی بودند، رشد همچنان

محدود باقی مانده بود. به همین دلیل، به استثنای چند کشور در آمریکای جنوبی، که مقادیر زیادی از زمین‌های خالی در اختیار داشتند، شکاف بین کشورهای در حال صنعتی شدن و آنهایی که همچنان در کشاورزی تخصص داشتند به‌طور ثابت عمیق‌تر می‌شد (مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶؛ بولت و وان زانندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱). این الگو دربارل ترکیه نیز صدق می‌کند. تفاوت درآمدهای سرانه بین ترکیه و کشورهای اروپای غربی و جنوبی در حال صنعتی شدن از نسبت ۲ به ۱ در آغاز سده به نسبت ۳ به ۱ در زمان قبل از جنگ جهانی اول افزایش یافت (جدول ۶/۱ و نمودار ۶/۱).

رشد سریع اقتصادی در سده نوزدهم عمدتاً از طریق صنعتی شدن امکان‌پذیر بود. کشورهای جهان که بعداً به صنعتی شدن پرداختند، از جمله آنهایی که در اروپا و آمریکای شمالی قرار داشتند، فقط می‌توانستند از طریق اتخاذ سیاست‌های محافظتی به موفقیت برسند (آلن ۲۰۱۱، صص ۱۱۴-۱۳۰). بخش خصوصی ترکیه طی سده نوزدهم نسبتاً ضعیف بود. موضوعی که به همین اندازه اهمیت داشت این بود که دولت عثمانی آماده اتخاذ سیاست‌های محافظتی نبود. دولت‌های عثمانی طی دوره صنعتی شدن تا زمان انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ از هیچگونه استراتژی رشد اقتصادی استقبال نکردند. اضافه‌براین، اگرچه دولت عثمانی رسماً مستقل بود، اما در استقلالش محدودیت‌هایی داشت. این دولت پس از پیمان تجارت آزاد در سال ۱۸۳۸، قدرتی برای افزایش یکسان عوارض گمرکی یا اتخاذ اقدامات محافظتی برای حمایت از صنعت داخلی نداشت (توپراک ۱۹۸۲، صص ۹۹-۱۱۸).

توزیع درآمد

نهادها و تغییرات نهادی نقشی کلیدی در تکامل توزیع درآمدی طی سده نوزدهم ایفا کردند. یک تغییر نهادی که محکم‌ترین تأثیر را بر توزیع درآمد داشت، استقبال دولت عثمانی از تجارت آزاد بود. ادغام روزافزون در تجارت جهانی تحت شرایط تجارت آزاد منجر به افزایش تخصصی‌سازی در کشاورزی و اُفت فعالیت‌های تولیدی مبتنی بر صنایع دستی در نتیجه رقابت با محصولات وارداتی شد. مجموعه مهم دیگری از تغییرات نهادی، مخصوصاً برای درآمدهای بالاتر، اصلاحات مرتبط با تمرکزگرایی و افزایش قدرت دولت در استانبول بود که سهم درآمدهای مالیاتی‌اش را افزایش داد و منجر به کاهش سهم درآمدهای مالیاتی گروه‌های استانی شد.

جهت بررسی تغییرات بلندمدت در توزیع درآمد طی این سده تا زمان جنگ جهانی اول، ابتدا

از مناطق روستایی و بخش کشاورزی که بیشترین سهم از جمعیت در آن مشغول به کار بودند، شروع می‌کنیم. شواهد در مورد توزیع و استفاده از زمین و نحوه تکامل آنها در طول زمان محدودند. اما می‌دانیم که مناطق روستایی در آناتولی کم جمعیت بود و مقدار زیادی زمین کشت نشده وجود داشت. شواهد موجود مربوط به اجاره زمین نیز کم است، اما مقادیر نسبی نیروی کار و زمین به نفع نیروی کار و شرکت‌های خانوادگی کوچک بود، نه مالکان زمین‌های بزرگ. بنابراین، بنگاه‌های خانوادگی کوچک و متوسط که یا زمین خود را کشت یا از زمین‌داران بزرگ زمین اجاره می‌کردند، همچنان رایج‌ترین نوع از شرکت‌ها در کشاورزی بودند. ورود چیزی در حدود یک میلیون خانواده مهاجر از قفقاز، کریمه و بالکان و اسکان آنها در مناطق روستایی از سوی دولت در سراسر این سده باعث تقویت بیشتر مزارع خانوادگی کوچک و متوسط شد (کارپات ۱۹۸۵a، صص ۶۰-۷۷). استثنای برجسته در این روند، زمین‌های حاصلخیزی به تازگی آماده تولید بود؛ مانند چوکورووا در جنوب، که در آنها زمین‌داران و شرکت‌های بزرگ از کارگران حقوق‌بگیر استفاده می‌کردند.

با رشد تجارت خارجی و کاهش هزینه‌های حمل و نقل، قیمت‌های نسبی کشاورزی محصولات نقدی افزایش یافت و قیمت‌های نسبی تولیدات صنعتی وارداتی در بخشی اعظم از این سده کاهش یافت. این تغییرات در قیمت، غالباً به تولیدکنندگان بازار محور در آناتولی غربی و بخش‌های ساحلی دیگر سود می‌رساند. برعکس، رعایایی که یا به دلیل در اختیار داشتن مقادیر کوچکی از زمین‌های زراعی یا به دلیل دور بودن از بازارها، نمی‌توانستند مقادیر قابل توجهی را برای بازارها تولید کنند، به این روند نپیوستند. برای مثال، در آناتولی شرقی، که در آنجا تولید بازار محور محدودتر بود، گسترش کشاورزی و درآمدهای کشاورزی همچنان محدود بود. در نتیجه، اختلافات منطقه‌ای در درآمدها غالباً در راستای الگوی نابرابر تجاری‌سازی کشاورزی افزایش می‌یافت. اگرچه آناتولی غربی و به‌طور کلی‌تر مناطق ساحلی سود می‌بردند، اما آناتولی شرقی و جنوب شرقی، که در آنها ساخت راه‌آهن و تولید برای بازارهای دوردست همچنان محدود بود، عقب افتاده بودند. با آغاز سدل بیستم، برخی بود. ثروتمندترین افراد در مناطق روستایی زمین‌داران بزرگتر در غرب بودند و فقیرترین گروه‌ها رعایایی بودند که یا زمین کوچکی داشتند یا در مناطقی با سطوح پایین‌تر تجاری‌سازی کشاورزی، مانند آناتولی شرقی، زمین اجاره‌ای داشتند (پاموک ۱۹۸۷، صص ۸۲-۱۰۷).

شواهد مربوط به تفاوت درآمد سرانه بین مناطق شهری و روستایی محدودند، اما اُفت در فعالیت‌های تولیدی شهری و همچنین روندهای بلندمدت قیمت‌های نسبی به نفع کشاورزی

نشان می‌دهد که شدت این تفاوت‌ها افزایش نیافته بود. افزایش‌های محدود در نرخ شهری شدن نیز نشان می‌دهد که تفاوت‌های شهری-روستایی در زمینه درآمد‌های متوسط، محدود باقی مانده بود. شهرهایی که در طول سده نوزدهم سریع‌تر از همه رشد کردند شهرهای درحال صنعتی‌شدن نبودند، بلکه شهرهای بندری مانند ازمیر، سامسون^۱ و مرسین بودند که تجارت آنها با اروپای غربی به سرعت درحال گسترش بود. اضافه‌براین، افزایش دستمزدها در مناطق شهری کم‌وبیش با افزایش در درآمد سرانه در تناسب بود و این نشان می‌دهد که رشد محدود در مناطق شهری منجر به افزایش نابرابری‌ها نشده بودند (بوراتاو، اوکچون و پاموک ۱۹۸۵، صص ۳۷۹-۴۰۶؛ اوزموجور و پاموک ۲۰۰۲، صص ۲۹۲-۳۲۱). به‌طور خلاصه، طی سده نوزدهم و زمانی که صنعتی‌شدن هنوز شروع نشده بود و رشد اقتصادی محدود بود، نابرابری‌ها بین مناطق شهری و روستایی همچنان به دلیل تکامل قیمت‌ها به نفع کشاورزی محدود باقی مانده بود.

تغییرات در بین گروه‌های درآمدی با وضعیت بهتر در مناطق شهری نیز بیش‌هایی در مورد پویایی تغییرات بلندمدت در توزیع درآمد به دست می‌دهند. تا اواسط سده نوزدهم، بخش بزرگی از پردرآمدترین گروه‌ها در مناطق شهری به شبکه‌های جمع‌آوری مالیات برای دولت متصل بودند. برآورد شده است که تقریباً ۱,۰۰۰ تا ۲,۰۰۰ فرد ساکن در استانبول، همراه با تقریباً ۵,۰۰۰ تا ۱۰,۰۰۰ فرد ساکن در استان‌ها و همچنین تعداد بیشماری از پیمانکاران، ماموران، تأمین‌کنندگان مالی، حسابداران و مدیران، سهم بزرگی از درآمدهای مالیاتی دولت را طی سده هجدهم تا ربع دوم سده نوزدهم در دست داشتند. افراد و خانواده‌های آنها جزء ۱٪ برتر توزیع درآمد و ثروت در سراسر امپراتوری بودند. در پایتخت امپراتوری، بروکرات‌های عالی‌رتبه، و غالباً مسلمان، قادر بودند با خریداری زمین‌های مالیاتی با همکاری تأمین‌کنندگان غیرمسلمان و سپس فروش آنها به خرده‌پیمانکاران، ثروت بزرگی را برای خود جمع‌آوری کنند. غیرمسلمانان غالباً از نگهداری قراردادهای اخذ مالیات منع شده بودند، اما یونانیان، ارمنه و یهودیان، در قالب تأمین‌کنندگان، دلالان و حسابداران، تا حد زیادی در زمره این نخبگان بودند. در پشت افرادی (غالباً مسلمان) که در فرایند پیشنهاددهی در مزایده‌های اخذ مالیات حضور پیدا می‌کردند، غالباً یک همکاری وجود داشت و شامل تأمین‌کنندگان و بروکرات‌هایی می‌شد که قصد داشتند غالباً از طریق تقسیم قرارداد اولیه بزرگ به تکه‌های کوچک‌تر و پیدا کردن خرده‌پیمانکاران، خود فرایند جمع‌آوری مالیات را سازماندهی کنند. اما دارایی‌های

^۱ Samsun

کارمندان برجسته دولتی غالباً پس از ترک این شغل یا مرگ آنها مصادره می‌شد. در استان‌ها، ثروتمندترین افراد در مناطق شهری به خانواده‌های سرشناسی تعلق داشتند که از لحاظ سیاسی قدرتمند بودند، جمع‌آوری مالیات را کنترل می‌کردند و نیز بخش بزرگی از درآمدهای مالیاتی را در اختیار داشتند. برخی افراد سرشناس نیز مشغول تجارت از راه دور بودند و زمین‌هایی را نیز در اختیار داشتند، اما قدرت اقتصادی آنها بیش از هر چیز به جمع‌آوری مالیات پیوند خورده بود. آنها بیشتر در مناطق داخلی زندگی می‌کردند، نه در شهرهای بندری (سالزمان^۱ ۱۹۹۳، صص ۳۹۳-۴۲۳؛ کیدر، اوزورن^۲ و کواتنرت ۱۹۹۳، صص ۵۱۹-۵۵۸).

به دلیل تمرکز روزافزون سیاسی و مالی طی سده نوزدهم، افراد سرشناس و عمدتاً مسلمان در استان‌ها کم‌کم از فرایند جمع‌آوری مالیات بیرون شدند و بخش بزرگ‌تری از درآمدهای مالیاتی به سوی خزانهداری مرکزی جریان پیدا کرد. اگرچه جمع‌آوری مالیات در حکم منبع اصلی ثروت خصوصی کم‌شد، اما تجارت از راه دور، مخصوصاً تجارت با کشورهای اروپایی، به عنوان منبع اصلی درآمد و ثروت زیاد پدیدار شد. بیشتر بازرگانان بزرگ، یونانیان و ارامنه‌ای بودند که گاهی با بازرگانان اروپایی یا تجارتخانه‌ها همکاری می‌کردند. برعکس، تجمع ثروت زیاد در دستان صنعتگران و تولیدکنندگان بزرگ در ترکیه تا قبل و طی سده نوزدهم نادر بود.

بنابراین، واضح است که تغییرات نهادی و باز شدن اقتصاد طی این سده تا زمان جنگ جهانی اول تأثیر یکسانی بر درآمدهای مسلمانان و غیرمسلمانان نداشت. درآمدهای متوسط هر دو گروه افزایش یافت، اما شواهد به افزایش‌های بیشتر برای غیرمسلمانان اشاره دارد. افزایش چشمگیر در تجارت با اروپا و همچنین سرمایه‌گذاری مستقیم اروپایی بیش از همه به بازرگانان غیرمسلمانی سود رساند که بخشی از شبکه‌های تجاری در حال رشد بین شهرهای بندری و زمین‌های کشاورزی دورافتاده بودند. در مناطق روستایی، تولیدکنندگان کشاورز غیرمسلمان اتصال محکم‌تری به بازارها داشتند و از افزایش گرایش کشاورزی به سوی بازار، بیشتر از مسلمانان سود می‌بردند. در عین حال، اعیان یا سرشناسان شهری مسلمان و دیگر نخبگان مسلمان در استان‌ها که با کنترل نظام جمع‌آوری مالیات و نگهداری سهم زیادی از درآمدهای مالیاتی در سده‌های قبلی صاحب قدرت شده بودند، به دلیل متمرکزسازی سیاسی و مالی توأم با اصلاحات، با اُفتی در ثروت و قدرت سیاسی خود روبرو شدند. تفاوت‌های موجود در مسیر اقتصادی این دو گروه به توضیح این موضوع کمک می‌کند که چرا این اصلاحات

^۱ Salzman

^۲ Özveren

حداقل مورد تنفر و مخالفت برخی مسلمانان در شهرک‌ها و حومه‌های کشاورزی مناطق داخلی‌تر قرار گرفت (کیدر، اوزورن و کواتانرت ۱۹۹۳، صص ۵۱۹-۵۵۸؛ کارپات ۲۰۰۱، صص ۸۹-۱۱۶).

تغییرات نهادی بالا به پایین و محدودیت‌های آنها

در حین بررسی علل تقریبی نرخ‌های پایین رشد اقتصادی طی سده نوزدهم در این فصل بر این موضوع تأکید کردم که این نرخ‌ها ناشی از جهت‌گیری فزاینده کشاورزی تحت حمایت تحولات مساعد در قیمت‌های نسبی بود و نه افزایش‌های بهره‌وری ناشی از تغییرات تکنولوژیک در کشاورزی یا صنعتی‌شدن. این توضیح ناقص بود زیرا شامل علل عمیق‌تر رشد اقتصادی و مهم‌تر از همه، نهادها و تغییرات نهادی نبود. در این بخش، به بررسی سهم محدودیت‌های تغییرات نهادی که مستقیم‌ترین تأثیر را بر اقتصاد داشته‌اند می‌پردازم.

برای امپراتوری عثمانی، سده نوزدهم دوره‌ای بسیار متفاوت با دوره‌های قبلی بود. قدرت اقتصادی و ارتش روبه‌رشد اروپا از یک سو و جنبش‌های استقلال‌طلبانه روبه‌رشد در بالکان و چالش‌هایی از سوی سرشناسان استان‌ها از سوی دیگر، امپراتوری را به مرز فروپاشی رسانده بود. دولت عثمانی در واکنش به این مسائل، مجموعه‌ای از ابتکارات مرکزی‌سازی و تغییرات نهادی الهام‌گرفته از نمونه‌های اروپایی را آغاز کرد. تلاش‌های اصلاحی بالا به پایین در ارتش، مدیریت ایالتی، امور مالی دولتی، حقوق، حوزه قضایی و آموزش و زمینه‌های دیگر همچنان در طول این سده ادامه داشتند. اما معرفی این نهادهای رسمی جدید تضمین‌کننده این موضوع نبود که آنها نرخ‌های بالاتری از رشد و توسعه اقتصادی را به وجود خواهند آورد. یکی از علل این است که دولت عثمانی برای موفق شدن در این اصلاحات، نیاز به حمایت دولت‌های اروپایی در برابر چالش‌های داخلی و خارجی داشت. در عوض، دولت‌ها و کمپانی‌های اروپایی خواهان ایجاد یک اقتصاد بازاری با تخصص در زمینه کشاورزی و تجارت بودند که درهای آن به روی جهان خارجی باز باشد و امتیازات ویژه‌ای را به کمپانی‌های اروپایی اعطا کند. بنابراین، اصلاحات و باز شدن اقتصاد تحت نفوذ فزاینده دولت‌ها و کمپانی‌های اروپایی پیش می‌رفت. توافقنامه تجارت آزاد امضا شده در سال ۱۸۳۸، همچنین شروع فرایند وام‌گیری خارجی در سال ۱۸۵۴ و ساخت راه‌آهن که در دهه ۱۸۵۰ آغاز شد، نقاط عطف عمده‌ای در فرایند باز شدن اقتصاد بودند. در هر یک از این نقاط عطف مهم برای اقتصاد، دولت مرکزی با دشواری‌های نظامی، سیاسی و مالی روبرو بود. دولت عثمانی در مذاکرات بیشتر به حمایت

کوتاه‌مدت سیاسی یا مالی که قرار بود از دولت‌های اروپایی دریافت کند می‌اندیشید، نه به پیامدهای اقتصادی بلندمدت. بنابراین، دولت‌های اروپایی و سرمایه‌های اروپایی همچنان قدرت زیادی در شکل‌دهی به نهادها داشتند؛ مخصوصاً نهادهای رسمی اثرگذار بر مسیر اقتصاد. پیمان تجارت آزاد در سال ۱۸۳۸ بازگشت‌ناپذیر بود. دولت عثمانی تا زمان جنگ جهانی اول قادر به انجام تغییرات چشمگیری در این پیمان نبود. برای مثال، پیمان تجارت آزاد با حمایت از تخصصی‌سازی در کشاورزی و نیز به تاخیر انداختن آغاز محافظت‌گرایی و صنعتی‌شدن، درحالی‌که کشورهای جنوب اروپا قادر به دستیابی به آنها بودند، مانع از بالاتر رفتن نرخ‌های رشد برای اقتصاد عثمانی می‌شد. اضافه‌براین، نمی‌توان گفت تمام تغییرات نهادی که دولت‌ها و کمپانی‌های اروپایی خواهان آن بودند و به آنها دست یافتند، در بافتاری از مدل اقتصاد آزاد حامی رشد اقتصادی قرار داشت. برای مثال، کاپیتالاسیون‌ها، یا امتیازات حقوقی و اقتصادی شهروندان و کمپانی‌های اروپایی که ریشه در امتیازات اعطایی از سوی دولت عثمانی به بازرگانان اروپایی در سده شانزدهم داشت، طی سده نوزدهم با افزایش قدرت دولت‌های اروپایی و بیشتر شدن دخالت بازرگانان و سرمایه‌گذاران اروپایی، به‌طور چشمگیری افزایش یافت. از آنجا که شهروندان عثمانی از رقابت تحت شرایط مساوی با اروپایی‌ها منع بودند، این امتیازات برای فعالیت‌ها و توسعه کارآفرینان عثمانی پیامدهایی منفی در برداشت. این موضوع چندین بار مورد بحث و منازعه قرار گرفت، اما دولت‌های اروپایی تمایلی به در نظر گرفتن تغییرات در کاپیتالاسیون‌ها نداشتند (بوگرت ۲۰۰۵؛ اینالچیک ۱۹۷۱، صص ۱۱۷۹-۱۱۸۹؛ آرتونچ^۱ ۲۰۱۵، صص ۷۲۰-۷۴۸).

دولت مرکزی آگاه بود که با باز شدن اقتصاد به روی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، کنترلش ضعیف‌تر شده و تقسیم امپراتوری به دایره‌هایی از نفوذ بین کشورهای اروپایی بیشتر ادامه پیدا می‌کرد. بنابراین، دولت مرکزی در پاسخ به این موضوع سعی داشت سرعت باز شدن درهای اقتصاد را کم کند. اگرچه این دولت خود قراردادهای تجارت آزاد را امضا کرده و گاهی با بی‌رغبتی امتیازات مختلفی را به کمپانی‌های اروپایی داده بود، اما همچنان سعی داشت از تولیدکنندگان کوچک و نهادهای مربوط، مخصوصاً نهادهای خانوادگی در زمینه کشاورزی که با مالیات‌های خود پایه مالی دولت عثمانی را تشکیل می‌دادند، محافظت کند. برای نمونه، دادگاه‌های عثمانی غالباً در زمینه مصادره زمین‌های تولیدکنندگان کوچکی که قادر به پرداخت بدهی‌های خود نبودند، بی‌میل بودند. همانطور که در این فصل توضیح خواهیم داد، باز شدن

^۱ Artunç

اقتصاد به روی تجارت خارجی و سرمایه خارجی در ترکیه عثمانی تحت این شرایط در مقایسه با مستعمره‌های قدرت‌های اروپایی مانند مصر آهسته‌تر بود.

اضافه‌براین، تضمینی وجود نداشت که نهادهای رسمی جدیدی که معرفی می‌شدند به طور موفقیت‌آمیز و کامل اجرایی شوند. در واقع، اصلاحات عثمانی با تعدادی از موانع عمده روبرو شد. نخست، تعداد زیاد اصلاحات، بسیار پرهزینه و نیازمند اجرا و تحمیل فشار موثر بود. برعکس، ظرفیت‌های مالی و مدیریتی و قانونی دولت محدود بود و دولت نمی‌توانست قوانین و سیاست‌های جدید را به طور موثر اعمال کند. اگرچه قوانین قابل تغییر بود و سیاست‌های جدید را می‌شد یک‌شبه اعلام کرد، اما ظرفیت‌های مالی و مدیریتی و قانونی دولت با سرعت کمی بهبود می‌یافت. ظرفیت دولت در نفوذ به مناطق روستایی که اکثر جمعیت در آنها زندگی می‌کردند و نیز اجرای اصلاحات و ارائه زیرساخت‌ها و خدمات درمان و آموزش همچنان پایین بود. حتی مناطق شهری در استان‌های دورتر نیز خارج از گستره اصلاحات دولت بود. دوم، طراحی و اجرای اصلاحات همچنان به صورت بالا به پایین باقی مانده بود و عموم مردم کاملاً از آنها استقبال نمی‌کردند. در بسیاری از شرایط، گروه‌های قدرتمند، از جمله بروکراسی مرکزی، در برابر تغییرات نهادی مقاومت می‌کرد و یا برای تضمین عملکرد نهادها به طریقی که با هدف مورد نظر مغایرت داشته باشد، فشارهایی را اعمال می‌کرد. اضافه‌براین، توزیع منافع حاصل از تحمیل این نهادها، همیشه با توزیع موجود قدرت در جامعه هم‌راستا نبود. سازمان‌ها و گروه‌های قدرتمند در واکنش به این موضوع می‌توانستند نهادهایی متفاوت با آنهایی که از سوی دولت تعیین شده بود را توسعه دهند؛ نهادهایی که بهتر در خدمت منافع خود آنها بودند. سوم، نهادهای رسمی جدید سازهایی خودکفا نبودند، بلکه غالباً با یکدیگر در تعامل بودند. تعداد آنها الزاماً و قطعاً بیشتر از نهادهای موجود نبود. همیشه تعداد زیادی از نهادهای دیگر وجود داشت که برای پیاده‌سازی یک نهاد جدید مهم بود. ترتیبات غیررسمی که غالباً در درون جامعه و از پایین به بالا ساخته شده و ریشه در شبکه‌های اجتماعی داشتند غالباً برای کارکرد ترتیبات رسمی جدید لازم بود. چگونگی و میزان عملکرد نهادهای رسمی جدید به نحوه تعامل آنها با ترتیبات غیررسمی موجود یا جدید و پیامدهای جدید وابستگی داشت. نهادهای سیاسی و قوانین و نظام‌های قانونی غالباً سریع‌تر از هنجارهای اجتماعی تغییر پیدا می‌کنند، اما موثر بودن نظام قانونی و اعمال قوانین همیشه به پذیرش و مشروعیت آنها وابسته بوده است. آنهایی که در برابر اصلاحات مقاومت می‌کردند همیشه می‌توانستند از برخی نهادهای غیررسمی و دیگر نهادهای رسمی به منزله منابع استراتژیک استفاده کنند

(رولاند^۱ ۲۰۰۴، صص ۱۰۹ تا ۱۳۱؛ استار^۲ ۱۹۷۹؛ استار و پول^۳ ۱۹۷۴، صص ۵۳۳-۵۶۰). به عبارت دیگر، اصلاحات سده نوزدهم با یک تعامل دوطرفه بین نهادهای رسمی و غیررسمی و همچنین یک تعامل دوطرفه بین نهادها و پیامدهای اقتصادی همراه بود. بحث قبلی ما نشان می‌دهد که تعامل دوطرفه بین نهادها و ساختار اجتماعی نیز به همین اندازه اهمیت داشته است. نهادهای رسمی جدید نه تنها از طریق نفوذ خود بر پیامدهای اقتصادی بلکه به طور مستقیم از طریق نفوذ خود در رفتار بسیاری از عوامل و روابط بین این عوامل، بر گروه‌های اجتماعی مختلف اثر می‌گذارند. نهادهای جدید همچنین شروع به ایجاد شکاف‌های اقتصادی و اجتماعی جدیدی کردند. گروه‌های اجتماعی مختلف که دارای منافع متضاد با هم بودند نیز با تلاش خود برای تأثیرگذاری بر نهادها واکنش نشان می‌دادند.

اصلاحات و باز شدن اقتصاد به روی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی با مقداری رشد اقتصادی همراه بوده است، به‌ویژه در مناطق تجاری‌تر. با این حال، مسلمانانی که تعدادشان با مهاجرت میلیون‌ها مسلمان دیگر از کریمه، قفقاز و بالکان طی نیمه دوم این سده افزایش یافته بود نیز متوجه شدند که افراد غیرمسلمان در حال اکتساب بیشتر بودند و خود مسلمانان از آنها عقب افتاده‌اند. بنابراین، مسلمانان، که غالباً کشاورز، بازرگان کوچک و صنعتگر بودند، در مخالفت با اصلاحات سکولار و شکاف‌های رو به رشد اقتصادی با هم متحد شدند. به عبارت دیگر، باز شدن اقتصاد به روی جهانی‌سازی با افزایش شکاف‌های هویتی همراه بود. تأکید سلطان عبدالحمید دوم بر اسلام در حین ادامه بسیاری از اصلاحات خود پس از سال ۱۸۸۰، حداقلی بر پایه تشخیص نارضایتی روزافزون در بین نخبگان مسلمان محافظه‌کار و جوامع آنها بود. او برای نزدیک شدن به جوامع مسلمان، نه تنها از فن‌آوری‌های جدید مانند راه‌آهن و تلگراف، بلکه از اوامر و شبکه‌های مذهبی و سرپرستی استفاده می‌کرد. عبدالحمید، همچنین از معرفی مدارس جدید برای مسلمانان حمایت می‌کرد و سرشناسان مسلمان به دلیل اصلاحات اجرایی در استان‌ها و افزایش شوراهای انتخابی محلی در دوره سلطنت او قدرت بیشتری پیدا کردند (کارپات ۲۰۰۱، صص ۸۹-۱۱۶).

نخبگان مسلمان غالباً در این منازعات از نهادهای غیررسمی از جمله شبکه‌های مبتنی بر هویت و روابط سرپرست-مشرتی استفاده می‌کردند. میزان تحمیل نهادهای رسمی یا میزان رواج حکومت قانونی غالباً وابسته به این روابط و درجه‌ای از فهم (در صورت نبود همراهی)

^۱ Roland

^۲ Starr

^۳ Pool

بین نخبگان و دولت بود. در نتیجه، تعداد زیاد نهادهای رسمی باعث از کار افتادن نهادهای غیررسمی نبود، بلکه آنها همچنان با یکدیگر در تعامل بودند و همزیستی می‌کردند. مخالفت با اصلاحات و پیدایش یک دوگانگی به شکل مرکز، سکولار و پیرامون، محافظه‌کار در سده نوزدهم به‌طور مطلق یک پدیده فرهنگی نبود بلکه دارای ریشه‌های عمیق اقتصادی بود (ماردین^۱ ۱۹۷۳، صص ۱۶۹-۱۹۰).

بنابراین، گسترش بسیاری از این نهادهای جدید، به‌ویژه در استان‌ها، آهسته بود. برای مثال، گستره دادگاه‌های جدید همچنان محدود باقی مانده بود. این تاحدی به دلیل محدودیت‌هایی در ظرفیت دولتی بود، اما در سمت تقاضا نیز موانعی وجود داشت. بعضی نخبگان محلی با دادگاه‌های جدید مخالفت کردند و سعی داشتند کاربرد آنها در جوامع را محدود سازند، مخصوصاً در منطقه کردنشین در آناتولی شرقی که در آنجا اصلاحات متمرکز و حضور روبه‌رشد دولت مرکزی با مقاومتی از سوی بسیاری از رهبران قبیله‌ای کردها روبرو بود. الگوی مشابهی نیز در حوزه آموزش به‌وجود آمد. گسترش مدارس جدید به استان‌ها و مناطق روستایی تنها در اواخر این قرن سرعت بیشتری گرفت. دلیل مهمی برای این موضوع منابع مالی محدود دولت بود. همچنین، در اواخر این قرن تلاش‌هایی برای بسیج منابع محلی از طریق تشویق همکاری سرشناسان ایالتی نیز انجام شد، اما کافی نبود. این موضوع نیز به همین اندازه مهم است که مدارس جدید به راحتی مورد قبول جمعیت مسلمان و نخبگان مسلمان محافظه‌کاری که از اصلاحات مستمر استقبال نمی‌کردند، واقع نشد.

همچنین افرادی که در دوره قبل از اصلاحات، برخی نهادهای اسلامی-عثمانی را کنترل می‌کردند و از آنها سود می‌بردند نیز با اصلاحات مخالف بودند. در نقش وقف‌ها یا بخشش‌های اسلامی غالباً بزرگ‌نمایی می‌شود، اما برآورد شده است که آنها در اوایل سده نوزدهم تا ۲۰٪ از زمین‌های کشاورزی را تشکیل می‌دادند. دارایی‌های وقف‌شده از جمله دارایی‌های وقف‌های نقدی نیز سهم بسزایی از دارایی‌های تولیدی صنعتی در مناطق شهری را تشکیل می‌دادند. برخی دارایی‌های وقف‌شده مورد تصرف دولت قرار گرفت و پس از سال ۱۸۲۶ امور وقف کم‌کم از سوی یک وزارتخانه جدید تنظیم می‌شد. بسیاری از موقوفه‌های بزرگ به‌طور مستقیم از سوی دولت مرکزی مدیریت شد و وقف‌های دیگری نیز، از جمله وقف‌های نقدی، همچنان در جریان بود، اما با کنترل‌های بیشتر. طی مابقی این قرن، ده‌ها هزار خانواده مهاجر در برخی از بزرگ‌ترین موقوفه‌های کشاورزی ساکن شدند و مالکیت

^۱ Mardin

آنها را به دست گرفتند که از سوی این وزارتخانه کنترل می‌شدند (اوزتورک^۱ ۱۹۹۵، صص ۱۰۹-۱۶۷). آنهایی که زمین‌های وقف‌شده و دیگر دارایی‌های وقف‌شده را کنترل می‌کردند و افرادی که از درآمدهای حاصله و خدمات ارائه شده از سوی این نهادها، خانواده‌ها و نظام‌های مذهبی سود می‌بردند و همچنین افرادی که به علل فرهنگی از وقف‌ها استفاده و از آنها استقبال می‌کردند، همچنان با بسیاری از اصلاحات مخالف بودند و تمایلی به پذیرش بسیاری از نهادهای جدید نداشتند.

یک تغییر بسیار مهم نهادی، که تأثیری بلندمدت بر بخش کشاورزی داشت، قانون زمین^۲ سال ۱۸۵۸ بود. تا این تاریخ، بخش بسیار بزرگی از زمین‌های کشاورزی دارای وضعیت میری^۳ یا تحت مالکیت دولت بودند. خانواده‌های رعیت، دارای حق اجاره‌نشینی در این زمین‌ها بودند. اما تحت این قانون جدید، زمین‌های کشاورزی به مالکیت خصوصی درآمد. امروزه، نحوه تعامل این قانون با نهادهای موجود و توزیع قدرت در آن زمان به‌ویژه در بخش‌های روستایی، در حال مطالعه، اما همچنان به خوبی قابل درک است. واضح است که اجرا و تأثیر قانون زمین در مناطق مختلف، با توجه به ظرفیت دولت در اعمال آن و توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی در مناطق روستایی به‌طور چشمگیری متفاوت بود. در بیشتر مناطق، این قانون زمین، نتایجی سازگار با توزیع فعلی قدرت ایجاد می‌کرد. مالکیت بزرگ در مناطقی به وجود آمد که در آنها افرادی قدرتمند کماکان زمین‌های بزرگی را کنترل می‌کردند که نادرتر و با ارزش‌تر بودند. زمین‌های خانوادگی در جاهایی که زمین فراوان‌تر بود و دولت می‌توانست از مزارع کوچک حمایت کند، دست‌نخورده باقی ماندند (گربر ۱۹۸۷، صص ۸۴-۹۰؛ ایسلاماوقلو ۲۰۰۴؛ آیتکین ۲۰۰۹، صص ۹۳۵-۹۵۱).

مقایسه با مصر

مصر و ترکیه، اضافه‌بر مناطق و جمعیت‌های سطحی خود، همچنین دارای مشابهت‌ها و تفاوت‌های مهمی در الگوهای تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی در سده نوزدهم بودند. هم ترکیه و هم مصر تا زمان جنگ جهانی اول، از سیاست‌هایی که درهای اقتصاد را به روی تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی باز نگاه می‌داشت، پیروی می‌کردند یا مجبور به پیروی از آنها شده بودند. در نتیجه، مصر نیز مانند ترکیه طی سده نوزدهم تخصص بیشتری

۱ Öztürk
۲ Land Code
۳ miri

در زمینه کشاورزی، به جای صنعتی شدن، پیدا کرد و زاین رو مورد مناسبی برای مقایسه با ترکیه به حساب می‌آید. برآورد شده که میانگین نرخ‌های سالانه در افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه در مصر، طی سده نوزدهم تا زمان جنگ جهانی اول نیز مانند ترکیه ۰/۵٪ در سال بوده است. (پاموک ۲۰۰۶، صص ۸۰۹-۸۲۸؛ بولت و وان زانندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱؛ همچنین جدول ۶/۱ و نمودار ۶/۱).

تفاوت‌های چشمگیری در الگوهای تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی این دو کشور وجود داشت. این تفاوت‌ها فرصتی برای درک بهتر موضوع ترکیه ارائه می‌کند. نخست اینکه میزان تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نسبت به تولید ناخالص داخلی و به‌طور کلی‌تر میزان باز بودن اقتصاد، در مصر بسیار بالاتر بود. دوم اینکه در حالی که آناتولی انواع مختلفی از محصولات کشاورزی را صادر می‌کرد که سهم هیچکدام از آنها در کل صادرات بیش از ۱۲٪ نبود، مصر یکی از قدرتمندترین نمونه‌های کشت تک‌محصولی را طی سده نوزدهم ارائه می‌کند. سهم پنبه در کل صادرات مصر در آغاز جنگ جهانی اول بیش از ۹۵٪ بود (جدول ۶/۳).

جغرافیا اولین عاملی است که هنگام توضیح این تفاوت‌ها باید در نظر گرفته شود. بیشتر مردم و زمین‌های کشاورزی مصر در امتداد دره نیل^۱، مخصوصاً در دلتای نیل^۲، قرار داشت. پیوند دادن این منطقه حاصلخیز و یکدست به بنادر صادراتی و بازارهای جهانی کار نسبتاً ساده‌ای بود. از سوی دیگر، در آناتولی، زمین‌های قابل کشت در سراسر مناطق متفاوتی توزیع شده بود. اضافه‌براین، ساخت شبکه حمل و نقلی که مناطق مختلف را به بنادر صادراتی و بازارهای شهری مرتبط سازد یک فرایند بسیار دشوارتر و پرهزینه‌تر بود. در نتیجه، گرایش بازار به سوی کشاورزی در ترکیه به‌طور نابرابر و با سرعتی آهسته‌تر پیش می‌رفت. اگرچه مناطق ساحلی خیلی سریع به بازارها متصل شدند، اما مناطق پرورش غلات در آناتولی مرکزی تا زمان ساخته شدن راه‌آهن در پایان این قرن، از بازارهای جهانی محروم بودند. بخش شرقی آناتولی که تقریباً یک چهارم از جمعیت در آنجا زندگی می‌کرد تا زمان جنگ جهانی اول از گسترش تجارت با اروپا، تأثیر بسیار کمتری گرفته بود.

^۱ Nile Valley
^۲ Nile Delta

جدول ۶/۳: تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی در ترکیه، مصر و ایران، ۱۹۱۴

تولید ناخالص داخلی سرانه	سهام سرانه FDI	صادرات سرانه	
۱۱	۳	۱/۰۰	ترکیه
۹/۵	۹	۲/۶۵	مصر
۷/۵	< ۱	۰/۴۰	ایران

منابع: پاموک ۱۹۸۷، ۲۰۰۶؛ اوون، ۱۹۶۹؛ عیسوی ۱۹۸۱.
یادداشت: ارقام در قالب پوند انگلیسی فعلی ارائه شده‌اند.

از لحاظ ساختار اجتماعی و توزیع قدرت نیز تفاوت‌های مهمی بین این دو کشور وجود داشت. تفاوت‌های این دو کشور در زمینه نهادهای سیاسی و اقتصادی باعث بازتاب این تفاوت‌ها در ساختار اجتماعی و توزیع قدرت و جغرافیا نیز می‌شد. توزیع زمین در مصر بسیار نابرابر بود و خانواده محمدعلی پاشا و نخبگان اطراف آنها دارای قدرت اقتصادی و سیاسی زیادی بودند. در نتیجه، دولت شدیداً از توسعه و رشد گرایش کشاورزی به سوی صادرات حمایت می‌کرد. سیاست‌های دولت در حمایت از توسعه کشاورزی، مانند آبیاری، توزیع دانه‌ها و سرمایه‌گذاری در حمل و نقل، که در بخش اولیه از این قرن به دست محمدعلی پاشا آغاز شده بود، بعدها نیز ادامه پیدا کرد. در دهه‌های بعد، سهم فزاینده‌ای از منابع دولتی برای ترویج پنبه و مدل کشت تک محصولی استفاده شد. این سرمایه‌گذاری‌ها با بودجه‌های قرض گرفته شده از بازارهای مالی اروپایی در دهه ۱۸۶۰ ادامه پیدا کردند (اوون ۱۹۶۹؛ اوون ۱۹۸۱، صص ۱۲۲-۱۵۲).

پس از اشغال مصر به دست بریتانیا در سال ۱۸۸۲، مدیریت این مستعمره، سیاست‌ها و تمرکز بر تولید پنبه و صادرات را با پروژه‌های بزرگ آبیاری ادامه داد که اکثر آنها از طریق وجوه محلی و تاحدی از طریق سرمایه‌گذاری‌های اروپایی تأمین مالی می‌شدند. تأکید بر یک محصول زراعتی صادراتی طی دوره حضور بریتانیا توسعه بیشتری پیدا کرد و درآمدها و تولید کشاورزی تا اوایل سده بیستم افزایش یافت. ذی‌نفعان این سیاست‌ها زمین‌داران محلی و اقتصاد بریتانیا بودند که منابع ثابتی از یک ماده خام مهم و بسیار مورد نیاز را برای خود تضمین کرده بودند. به عبارت دیگر، ساختار اجتماعی و نهادهای سیاسی و اقتصادی، از جمله سیاست‌های اقتصادی، به طور محکم حامی کشاورزی مبتنی بر صادرات بودند و طی سده نوزدهم تحولی گسترده را محقق ساختند.

برعکس، در ترکیه بیشتر تولیدکنندگان کشاورزی کوچک و بازرگانان قدرت بسیار کمتری داشتند و دولت تا حد بسیار زیادی از این گروه‌ها مستقل بود. دولت عثمانی نیز از کشاورزی مبتنی بر بازار حمایت می‌کرد زیرا می‌توانست تولید را افزایش دهد و پایه مالیاتی این دولت را گسترده‌تر سازد. اما این دولت ترجیح می‌داد که به جای حمایت از زمین‌داران و کشاورزان اروپایی بزرگ، از کشاورزان تولیدکننده کوچک و متوسط حمایت کند، زیرا اخذ مالیات از آنها کار ساده‌تری بود و اینکه آنها جلوه‌ای از یک تهدید سیاسی نبودند (کیدر و تاباک ۱۹۹۱، صص ۱-۱۶؛ کاسابا ۱۹۸۸، صص ۴۹-۸۵؛ اوزبک ۲۰۱۵، صص ۳۹-۱۱۲). اضافه‌براین، دولت عثمانی به استثنای حمایت از ساخت راه‌آهن، تنها قادر بود بخش کوچکی از منابع خود را به‌طور مستقیم برای سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی در زمینه کشاورزی به کار گیرد.

تفاوت مهمی بین ترکیه و مصر طی سده نوزدهم مربوط به نهادهای سیاسی می‌شد. اگرچه پس از سال ۱۸۸۲ یک مدیریت مستعمره‌ای در مصر حکومت را به دست گرفت، اما هیچ‌کدام از دولت‌های اروپایی قادر نبودند به تنهایی نفوذ خود را بر امپراتوری عثمانی تحمیل کنند. رقابت بین دولت‌های بزرگ اروپایی مقداری فضای آزاد برای دولت عثمانی به وجود آورد، که دست‌کم در برخی مسائل می‌توانست از یک قدرت اروپایی در برابر دیگری استفاده و تا حدی در برابر فشارهای خارجی مقاومت کند. دولت عثمانی متوجه بود که اقتصاد به روی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی باز شده، حلقه‌های نفوذی در داخل امپراتوری پدیدار شده و دولت مرکزی حداقل در برخی مناطق می‌تواند کنترل درآمدهای مالیاتی خود را از دست بدهد. به همین دلیل، اشتیاق دولت عثمانی به حمایت از ادغام با بازارهای جهانی به اندازه دولت مصر نبود. بنابراین، باز شدن اقتصاد به روی تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی آهسته‌تر پیش رفت و این تا حدی به دلیل کشمکش‌ها، مذاکرات و سازش بین دولت‌ها و تأمین‌کنندگان مالی اروپایی با دولت مرکزی عثمانی بود.

گرایش کشاورزی آناتولی به بازار در مقایسه با مصر، تحت این شرایط آهسته‌تر پیش می‌رفت. بیشتر فرایند تولید به دست مزارع کوچک خانوادگی انجام می‌شد. استقبال این نهادها از سرمایه‌گذاری‌ها یا تغییرات فنی که باعث افزایش تولید می‌شد، به آرامی صورت می‌گرفت. پس از یک دوره اولیه نسبتاً ساده که در آن صادرات تا دهه ۱۸۷۰ با سرعت زیادی گسترش یافت، نرخ رشد صادرات از آناتولی کم شد. برای مثال، در آناتولی غربی، که زودتر از مناطق دیگر شروع به توسعه صادرات خود کرد، کل ارزش صادرات از از میر، برترین بندر این منطقه و کشور، در دهه‌های قبل از جنگ جهانی اول افزایش محدودی را نشان داد (پاموک ۱۹۸۷،

صص ۱۸-۴۰؛ کاسابا ۱۹۸۸، صص ۸۷-۱۱۲).

در آغاز سده بیستم، ترکیه دارای یک اقتصاد غالباً مبتنی بر کشاورزی بود که به روی تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی باز شده بود. کمپانی‌های اروپایی قدرت زیادی، مخصوصاً در زمینه اقتصاد شهری، داشتند و بخشی از امور مالی دولت و تجارت خارجی، اکثر راه‌آهن‌ها و بانکداری را کنترل می‌کردند، اما در زمینه کشاورزی یا تولیدات فعال نبودند. این ویژگی‌ها، که به‌طور جامع با بسیاری از کشورهای جهان در حال توسعه طی سده نوزدهم تا زمان جنگ جهانی اول مشابه هستند، قرار بود با کاهش تجارت خارجی و فرار سرمایه اروپایی در دوره بین دو جنگ جهانی، به‌طور چشمگیری تغییر کنند.

اما دو ویژگی دیگر اقتصاد ترکیه طی سده نوزدهم قرار بود طی سده بیستم نیز پابرجا باقی بمانند. این ویژگی‌ها از بسیاری از جهات باعث جدایی اقتصادی و جامعه عثمانی از بسیاری از مناطق در حال توسعه می‌شد و بخش‌های مهمی از میراث عثمانی را تشکیل می‌داد. یکی از این ویژگی‌ها، قدرت دولت مرکزی در مقایسه با دیگر گروه‌های اجتماعی یا عناصر محلی بود. دولت مرکزی از اصلاحات و فن‌آوری‌های جدید بهره‌مند شده و جایگاه خود را طی سده نوزدهم تقویت کرد. برعکس، قدرت سیاسی عناصر مختلف استان‌ها، زمین‌داران و بازرگانان همچنان محدود باقی ماند. اضافه‌براین، اگرچه دولت‌های اروپایی در سده نوزدهم با هم رقابت می‌کردند، اما هیچکدام از آنها به تنهایی قادر به اعمال نفوذ خود بر امپراتوری عثمانی نبود.

این حقیقت که بروکراسی مرکزی قادر به حفظ قدرت خود، هم در برابر عناصر داخلی و هم در برابر مداخله‌های استعماری، بود ما را به دومین خصوصیتی می‌رساند که در سده بیستم نیز پابرجا باقی مانده بود. شرکت‌های کوچک و متوسط خانوادگی به مدد فراوانی نسبی زمین و کمیابی نسبی نیروی کار و سیاست‌های دولتی، رایج‌ترین نوع در حوزه کشاورزی بودند. تولیدکنندگان کوچک همچنین در اقتصاد شهری نیز بسیار رواج داشتند. دولت مرکزی، هم برای تقویت پایه مالی خود و هم برای جلوگیری از قدرتمندتر شدن عناصر محلی در استان‌ها، از تولیدکنندگان کوچک مالیات می‌گرفت (کیدر ۱۹۸۷، صص ۲۵-۴۸؛ کاسابا ۱۹۸۸، صص ۴۹-۸۵؛ اوزبک ۲۰۱۵، صص ۳۹-۱۱۲).

توسعه انسانی

برای ترکیه سده نوزدهم، شواهد کمی بسیار محدودی در زمینه سلامت و آموزش، یعنی دو بُعد اساسی توسعه انسانی به غیر از درآمد، وجود دارد. ما برای مطالعه امید به زندگی در زمان

تولد برای ترکیه سده نوزدهم، تنها یک مورد در دست داریم. شورتر^۱ و ماکورا^۲ برای سال‌های قبل از جنگ جهانی اول برآوردی از ۳۲ تا ۳۳ سال را ارائه کرده‌اند (شورتر و ماکورا ۱۹۸۳، صص ۶۶-۱۰۱). داده‌های جمعیتی در سده نوزدهم دارای جزئیات کافی برای تخمین امید به زندگی برای سال‌های معیار قبلی نیستند. با این حال، من براساس روندهایی در کشورهای اروپای شرقی و جنوبی، برآورد کرده‌ام که امید به زندگی در زمان تولد برای سال ۱۸۲۰، ۲۶-۲۷ سال بوده است. چنین برآوردی همچنین با برآوردهای موجود در زمینه امید به زندگی در زمان تولد در کشورهای در حال توسعه دیگر طی سده نوزدهم سازگار است (زیجدمان^۳ و دسیلوا^۴ ۲۰۱۴، صص ۱۰۱-۱۱۶). این برآورد نشان می‌دهد که امید به زندگی در زمان تولد طی این سده تا زمان جنگ جهانی اول، به آرامی و به‌طور کلی به میزان تقریباً ۶ سال افزایش یافته است (نمودار ۲/۳ و جدول ۶/۲). یکی از مهم‌ترین علل پایین ماندن زیاد امید به زندگی در زمان تولد، نرخ‌های بالای مرگ‌ومیر کودکان و نوزادان بود، مخصوصاً در مناطق روستایی که تقریباً سه‌چهارم جمعیت در آن زندگی می‌کردند. در واقع، برآورد شده است که در سده نوزدهم و تا نیمه دوم سده بیستم، تقریباً یک‌دوم یا بیش از یک‌دوم از مرگ‌ها در بین کودکان زیر پنج سال بود که غالباً در اثر بیماری‌های عفونی می‌مردند. بخشی از افزایش‌های آهسته در امید به زندگی احتمالاً به دلیل کاهش مرگ‌ومیر کودکان بوده است (دیتون^۵ ۲۰۱۳، صص ۵۹-۱۰۰).

رویداد مکرر طاعون و وبا، موانع مهمی سر راه رشد جمعیت در محدوده اطراف مدیترانه شرقی در سده‌های گذشته بود. ناپدید شدن طاعون پس از دهه ۱۸۳۰ در افزایش امید به زندگی سهیم بوده است. اگرچه اقدامات درمانی عمومی مانند قرنطینه و کشتی‌ها احتمالاً نقشی در ناپدید شدن طاعون در ربع دوم سده نوزدهم داشته‌اند، اما شیوع وبا همچنان ادامه داشت. اگرچه تعداد جنگ‌ها در نیمه دوم سده نوزدهم کاهش یافته بود، اما مدت آنها کوتاه بود. اضافه‌براین، ارتش‌ها کوچک و نیز مرگ‌ومیر طی جنگ‌ها محدود بود. به همین دلیل، کاهش در تعداد جنگ‌ها احتمالاً تغییر چشمگیری در نرخ کلی مرگ‌ومیر ایجاد نمی‌کرد. پیشرفت‌های تدریجی در زمینه تغذیه نیز دلیل دیگری برای کاهش مرگ‌ومیر بود. تولید ناخالص داخلی سرانه طی این قرن و تا زمان جنگ جهانی اول تقریباً تا ۶۰٪ افزایش یافت.

۱ Shorter
۲ Macura
۳ Zijdemann
۴ De Silva
۵ Deaton

مناطق ساحلی و غرب کشور که گرایش بیشتری به سوی بازار داشتند، در مقایسه با بخش‌های داخلی و شرق، از این افزایش‌ها بیشتر سود می‌بردند. با این وجود، با افزایش آرام تولیدات سرانه کشاورزی، فراهم بودن غذا نیز در تمام مناطق روستایی که بیش از سه چهارم جمعیت در آنها زندگی می‌کردند نیز بهبود یافت. قبل از سده نوزدهم، خشکسالی در آناتولی به‌طور مکرر رخ نمی‌داد. تعداد خشکسالی‌ها در سده نوزدهم به لطف پیشرفت‌های تدریجی در فراهم بودن غذا و پیشرفت‌هایی در زمینه حمل و نقل، از جمله ساخت راه‌آهن، کاهش بیشتری پیدا کرد.

به دلیل محدود بودن شواهد، به سختی می‌توان چیز زیادی در مورد تفاوت‌های روستایی-شهری در زمینه مرگ‌ومیر طی سده نوزدهم گفت. در کشورهای اروپای غربی در حال صنعتی شدن، مناطق شهری در مقایسه با مناطق روستایی دارای نرخ‌های بالاتری از مرگ‌ومیر بودند و آنها بدون وجود مقدار قابل توجهی از مهاجرت‌ها از مناطق روستایی طی سده نوزدهم، قادر به حفظ جمعیت خود نبودند. اما واضح نیست که نرخ‌های مرگ‌ومیر در شهرها و روستاها چگونه با هم مقایسه می‌شدند و اینکه آیا نرخ‌های شهری در ترکیه بالاتر بودند یا خیر. سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های بهداشتی تنها به بخش‌هایی از شهرهای بندری بزرگ محدود می‌شد. مناطق شهری، بیشتر تحت تأثیر شیوع وبا و همه‌گیری طاعون‌های گذشته بود، بنابراین، صنعتی شدن در مناطق شهری نیز دیرنگام آغاز شد و محدود باقی ماند. اضافه‌براین، رشد و تراکم‌های جمعیتی شهری در امپراتوری عثمانی سده نوزدهم به سطوحی که در اروپای غربی تجربه شده بود نرسید. از سوی دیگر، درآمدهای سرانه در مناطق روستایی کمتر بود و نوساناتی در دسترسی به غذا وجود داشت، اما خشکسالی‌های مکرری در کار نبود. اطلاعات مربوط به تفاوت امید به زندگی در زمان تولد بین گروه‌های مختلف نیز بسیار محدود است. با این حال، به احتمال زیاد غیرمسلمانان امید به زندگی بالاتری داشتند زیرا درآمدهای سرانه آنها بالاتر بود و آموزش نسبتاً بهتری دیده بودند (آکدر^۱ ۲۰۱۰، صص ۲۱۰-۲۲۰؛ کورباژ^۲ و فارگوس^۳ ۱۹۹۷، صص ۹۱-۱۲۹).

از آنجا که بسیاری از کشورهای جهان پیشرفت خود در زمینه سلامت و نیز درآمد سرانه را طی سده نوزدهم ثبت کرده‌اند، ارزیابی تطبیقی با تجربه ترکیه مفید خواهد بود. برآوردهای حاضر نشان می‌دهد که امید به زندگی در اروپای غربی و سایر انشعابات آن طی سده نوزدهم

۱ Akder
۲ Courbage
۳ Fargues

افزایش یافت و در آغاز جنگ جهانی اول به ۴۵ تا ۵۵ سال رسید. برعکس، شواهد حاضر نشان می‌دهد که در مناطق در حال توسعه جهان، امید به زندگی در زمان تولد افزایشی نداشته و یا سرعت افزایش آن بسیار پایین بوده است. امید به زندگی در آغاز جنگ جهانی اول در آرژانتین ۴۵ سال و در ژاپن ۴۰ سال بود. در جاهای دیگر آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی، امید به زندگی در زمان تولد بین ۲۵ تا ۳۲ سال متغیر بود. این برآوردها نشان می‌دهد که امید به زندگی ترکیه به کل میانگین‌های کشورهای در حال توسعه نزدیک بوده و شاید حتی طی بخش پایانی سده نوزدهم، که برآوردهایی از آن در دست می‌باشد، اندکی بالاتر بوده است (زیجدمان و دسیلوا ۲۰۱۴، صص ۱۰۹-۱۱۲؛ تصاویر ۲/۴ و ۲/۵ در فصل ۲).

آموزش یک مولفه مهم اصلاحات سده نوزدهم بود که از سوی دولت عثمانی آغاز شده بود. یک نظام آموزشی سه‌لایه خیلی زود برقرار شد، اما گسترش مدارس جدید به استان‌ها تنها در اواخر این سده سرعت گرفت. با این حال، تعداد مدارس جدید در طول زمان به آرامی افزایش یافت و نتوانست جای مدارس قرآنی را بگیرد. یک دلیل مهم منابع مالی محدود دولت بود. در اواخر این قرن، تلاش‌هایی نیز برای بسیج منابع محلی از طریق تشویق همکاری افراد سرشناس ایالتی صورت گرفت اما این تلاش‌ها نیز کافی نبود. حتی مهم‌تر اینکه مدارس جدید به راحتی مورد استقبال مردم مسلمان و نخبگان محافظه‌کار مسلمانی که پذیرای اصلاحات مستمر نبودند، قرار نگرفت. در عوض، جمعیت مسلمان محلی غالباً به فرستادن فرزندان خود به مدارس قرآنی تشویق می‌شدند. در نتیجه، چالش مربوط به گسترش مدارس عمومی در استان‌ها و مناطق روستایی تا زمان فروپاشی امپراتوری از بین نرفت (سومل^۱ ۲۰۰۱؛ فورتن^۲ ۲۰۱۰، صص ۱۵-۲۶). مدارس مدرن با آموزش عالی‌تر نیز افراد فارغ‌التحصیل را برای استخدام در بروکراسی و ارتش در سطوح مختلف آماده می‌ساختند. به دانشجویان حاضر در این مدارس نظامی و سایر مدارس موضوعاتی مانند فیزیک مدرن، پزشکی و زیست‌شناسی آموزش داده می‌شد. اضافه‌براین، مدارس کشاورزی شروع به آموزش فنون جدیدتر در زمینه زراعت کردند، مخصوصاً به فرزندان کشاورزهای موفق‌تر. همچنین، جوامع غیرمسلمان و مبلغان خارجی که غالباً قادر به جلب دانشجویان غیرمسلمان بودند نیز مدارس خود را برپا کرده بودند.

تعداد دانشجویان در تمام سطوح در سراسر امپراتوری از دهه ۱۸۶۰ تا پایان این قرن، تا بیش از دوبرابر افزایش یافت. در داخل منطقه واقع در مرزهای امروزی ترکیه، تا پایان این سده تقریباً

^۱ Somel
^۲ Fortna

۲۰٪ از افراد در سن مدرسه در مدارس مختلف ثبت‌نام شدند. برآورد شده است که نرخ کلی سوادآموزی در داخل همین منطقه در زمان آغاز جنگ جهانی اول تقریباً نزدیک به ۱۰٪ و یا اندکی بالاتر بود (سومل ۲۰۰۱؛ تکلی^۱ و ایلکین^۲ ۱۹۹۳؛ آلکان^۳ ۲۰۰۰؛ فورتن^۴ ۲۰۱۱، صص ۲۰-۲۱). اگرچه شواهد کمی محدودند، اما با اطمینان می‌توان گفت که در زمینه نرخ آموزش و سوادآموزی بین مناطق شهری و روستایی، بین زنان و مردان و بین مسلمانان و غیرمسلمانان، مغایرت‌های زیادی وجود داشت. اکثر آنهایی که در آغاز سده بیستم باسواد بودند شهرنشینان و مردان بودند. نرخ آموزش و سوادآموزی و توزیع مدارس جدید در استان‌ها در هر کدام از جوامع غیرمسلمان بالاتر از جوامع مسلمان بود. نرخ سوادآموزی احتمالاً هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی غربی بالاتر بود، اما میزان تفاوت‌های منطقه‌ای در نرخ‌های آموزش و سوادآموزی واضح نیست. درحالی‌که دولت عثمانی مدارس بیشتری را در غرب و در امتداد مناطق ساحلی ساخت، مبلغان آمریکایی و دیگر مبلغان در مناطق شرقی که اکثر ارمنی‌ها در آنها زندگی می‌کردند فعالیت بیشتری داشتند. برآوردها نشان می‌دهد که متوسط آموزش رسمی بزرگسالان در طول پانزده سال از زندگی خود در منطقه داخل مرزهای کنونی ترکیه با سرعت بسیار پایینی و تقریباً تا حد ۰/۵ سال افزایش یافته بود، درحالی‌که نرخ‌های متوسط جهانی در آغاز جنگ جهانی اول تقریباً تا ۲ سال افزایش یافته بود. این سطح از متوسط آموزش ترکیه را بسیار عقب‌تر از نه تنها کشورهای توسعه‌یافته اروپای غربی و ایالات متحده، بلکه عقب‌تر از روسیه، آمریکای لاتین و چین و اندکی جلوتر از مصر، آسیای جنوبی و جنوب شرقی و کشورهای جنوب صحرای آفریقا قرار داده بود (وان لیوون^۴ و وان لیوون-لی^۵ ۲۰۱۴، صص ۹۳-۹۷).

۱ Tekeli
 ۲ İlkin
 ۳ Alkan
 ۴ Van Leeuwen
 ۵ Van Leeuwen-Li

فصل ۷

از امپراتوری به دولت ملت

بازة زمانی ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۰ شامل دو جنگ جهانی و رکود بزرگ، دوره بسیار دشواری برای اقتصاد جهان بود. همانطور که الگوی اقتصاد باز سده نوزدهم تحت فشار این سه رویداد بزرگ به تدریج در حال فروپاشی بود، سیاست‌های مداخله‌گرایانه، محافظت از تولیدات داخلی و تأکید بیشتر بر اقتصادهای ملی به منزله اصول جدید راهنمای سیاست اقتصادی جهان پدیدار شدند. افول الگوی لیبرال سده نوزدهم، طی جنگ جهانی اول آغاز شد. اختلال در تجارت بین‌المللی و جریان‌های سرمایه، دولت‌ها را وادار کرد تا راه‌حل‌های خاص خود را بیابند و گرایش جوامع به سمت خودکفایی را تقویت کنند. انتظار می‌رفت که پس از پایان جنگ جهانی، وضعیت اقتصاد جهان بهبود یابد، اما ضعف اساسی اقتصاد جهانی بعد از پایان جنگ نیز همچنان ادامه پیدا کرد. آغاز رکود بزرگ در سال ۱۹۲۹ به کاهش شدید فعالیت‌های اقتصادی در اقتصادهای توسعه‌یافته انجامید که پس از آن نیز به کشورهای در حال توسعه بسط یافت. تنش سیاسی مداوم و عدم وجود کشوری که بتواند نقش اصلی را در اقتصاد جهان ایفا کند، هماهنگ‌سازی سیاست‌های کشورهای توسعه‌یافته را در دهه ۱۹۳۰ برای دولت این کشورها بسیار دشوار ساخت (فیندلی^۱ و اوروکی^۲، صص ۴۲۹-۴۷۳،

^۱ Findlay
^۲ O'Rourke

برودبری^۱ و هریسون^۲ ۲۰۰۵، آیکن‌گرین^۳ ۲۰۰۸، صص ۴۳-۹۰، کیندلبرگر^۴ ۱۹۸۶ صفحات ۹۵-۲۲۹، رادرموند^۵ ۱۹۹۶، برند^۶ ۲۰۰۶، صص ۴۲-۱۳۲).

رکود بزرگ، هم برای کشورهای توسعه‌یافته و هم برای کشورهای در حال توسعه پیامدهای بلندمدت مهمی در پی داشت. دولت‌های کشورهای توسعه‌یافته در غیاب یک نظریه منسجم، سیاست‌های مداخله‌جویانه مختلفی را در واکنش به رکود بزرگ آزمودند. مهم‌ترین نمونه‌های سیاست‌هایی که در این دوران اتخاذ شدند عبارت بودند از سیاست‌های نرخ ارز، وضع محدودیت‌های مختلف بر واردات و سیاست‌های پولی و مالی انبساطی. بسیاری از کشورهای در حال توسعه به‌ویژه کشورهایی که در برابر قدرت‌های اروپایی استقلال سیاسی داشتند نیز سیاست‌های جدید مداخله دولت، محافظت از تولیدات داخلی و صنعتی‌شدن را با درجات مختلفی اتخاذ کردند. اضافه‌براین، بسیاری از دولت‌ها، سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی متعددی را انجام دادند که هدفشان پایین نگه‌داشتن دستمزدها و اعلام نکول روی بدهی خود بود. در نتیجه این اقدامات، سهم تجارت خارجی در کل تولید کشورها کاهش یافت و فعالیت‌های تولیدی بسیاری از کشورهای در حال توسعه، چه در کشورهای آمریکای لاتین و چه در جنوب اروپا یا آسیا به میزان قابل توجهی زیاد شد. پژوهش‌های کارلوس دیاز آلخاندرو و انگس مدیسون نشان می‌دهد کشورهایی که طی دهه ۱۹۳۰ به سوی سیاست‌های اقتصادی مداخله‌گرایانه‌تر و درون‌گراتر تغییر رویه دادند در مقایسه با کشورهایی که همچنان از راهبردهای پیشین مبتنی بر صادرات محصولات کشاورزی استفاده می‌کردند عملکرد به مراتب بهتری داشته‌اند (دیاز آلخاندرو ۱۹۸۴، مدیسون ۱۹۸۵، صص ۱۳-۴۴، ویلیامسون^۷ ۲۰۰۶ صص ۱۰۹-۱۴۳). باین حال، همه کشورهای در حال توسعه نیز در دهه ۱۹۳۰ سیاست‌های مداخله‌گرایانه را دنبال نکردند. در بسیاری از اقتصادهای در حال توسعه، به‌ویژه کشورهای مستعمره قدرت‌های اروپایی، الگوی اقتصاد باز و تخصص در کشاورزی همچنان ادامه پیدا کرد.

اقتصاد امپراتوری عثمانی نزدیک به یک سده پس از پایان جنگ‌های ناپلئون همچنان باز باقی ماند و تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی به‌طور پیوسته در این امپراتوری گسترش یافت.

۱ Broadberry
۲ Harrison
۳ Eichengreen
۴ Kindleberger
۵ Rothermund
۶ Berend
۷ Williamson

پس از انقلاب ترک‌های جوان^۱ در سال ۱۹۰۸ نیز تغییر چندانی در سیاست اقتصادی این امپراتوری ایجاد نشد. حتی پس از کودتای نظامی کمیته سکولار و به‌طور فزاینده ملی‌گرای اتحاد و پیشرفت^۲ در سال ۱۹۱۳ و تصاحب قدرت توسط این کمیته نیز سیاست‌های اقتصادی آن تغییر چندانی نکرد، زیرا معاهدات تجارت آزاد موجود و امتیازات و عهدنامه‌های تسلیمی که به دولت‌ها و شهروندان اروپایی اعطا شده بود به همراه بدهی بزرگ پرداخت نشده دولت عثمانی، فرصت‌های پیش روی آن را به شدت محدود می‌ساخت. اما از سال ۱۹۱۴ تغییرات اقتصادی بزرگی به همراه تحولات سیاسی بزرگی در این امپراتوری رخ داد. با شروع جنگ جهانی اول و مختل شدن تجارت خارجی، اقتصاد امپراتوری عثمانی به شدت درون‌گرا شد. پایان جنگ جهانی اول نیز به پایان امپراتوری عثمانی و تشکیل مجموعه‌ای از دولت‌های جدید انجامید. ترکیه، پس از جنگ استقلال در سال ۱۹۲۳ به منزله یک جمهوری جدید تشکیل شد. این دولت ملی جدید به لطف محیط سیاسی و اقتصادی بسیار متفاوت سال‌های میان دو جنگ جهانی توانست استقلال به نسبت خوبی به دست بیاورد و نهادهای سیاسی و اقتصادی خاص خود را تشکیل دهد و سیاست‌های اقتصادی خاص خود را دنبال کند. بنابراین، دولت جدیدی که در شهر آنکارا تشکیل شده بود سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی و صنعتی شدن را طی رکود بزرگ و تا زمان آغاز جنگ جهانی دوم دنبال کرد.

هم هر دو جنگ جهانی و هم رکود بزرگ اثرات منفی بزرگی بر اقتصاد گذاشتند. اضافه‌براین، گذار از امپراتوری به دولت ملی جدیدی که در درون مرزهای جدید تشکیل شده بود پیامدهای اقتصادی ماندگاری به همراه داشت. در نتیجه، هم تولید ناخالص داخلی سرانه و هم تولید ناخالص داخلی کل، طی این سه دهه نوسانات شدیدی داشتند. اولین زیردوره‌ای که در جدول ۷/۱ شناسایی شده است، جنگ جهانی اول و جنگ استقلال ترکیه تا سال ۱۹۲۲ را شامل می‌شود. طی این دهه، جمعیت منطقه واقع در مرزهای امروزی ترکیه ۲۰٪ و تولید ناخالص داخلی کل این منطقه نیز بیش از ۵۰٪ کم شد. پس از برقراری صلح و تشکیل دولت ملی جدید اقتصاد این دولت تا سال ۱۹۲۹ با قدرت زیادی احیا شد و در این سال سطح تولید ناخالص داخلی سرانه به سطوح پیش از جنگ جهانی اول بازگشت، اما تولید ناخالص داخلی کل و میزان جمعیت منطقه همچنان به سطوح پیش از جنگ جهانی اول بازنگشتند. در دهه رکود بزرگ از ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹ نیز ویژگی‌های بارز عملکرد دولت ادامه سیاست‌های محافظت

^۱ Young Turk Revolution

^۲ Union and Progress

از تولیدات داخلی در راستای صنعتی‌شدن است که نرخ رشد متوسطی را رقم زد. میزان تولید صنعتی تولیدکنندگان به شدت افزایش یافت و افزایش تولیدات کشاورزی نیز از آن حمایت می‌کرد. بنابراین، تولید ناخالص داخلی سرانه در سال‌های میان دو جنگ جهانی یعنی سال ۱۹۳۹ به اوج رسید. اگرچه ترکیه در جنگ جهانی دوم شرکت نکرد، تنوع تجارت خارجی و بسیج نیروهای نظامی تا سال ۱۹۴۵ پیامدهای قابل توجهی برای اقتصاد این کشور به همراه داشت. با این وجود، تأثیر اقتصادی جنگ جهانی دوم به شدت تأثیر جنگ جهانی اول نبود. پس از پایان جنگ، دوره دیگری از احیای اقتصادی در این کشور آغاز شد، اما تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور تا سال ۱۹۵۰ به سطوح سال ۱۹۳۹ بازنگشت.

جدول ۱/۷. دوره‌بندی روندهای اقتصادی سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۵۰.

زیردوره	جمعیت	میانگین سالانه نرخ رشد			تولید ناخالص داخلی سرانه در پایان زیر دوره
		تولید ناخالص داخلی	کشاورزی	تولید داخلی	
۱۹۱۳-۱۹۲۲	۲/۳	-۶/۴	؟	؟	۶۸
۱۹۲۳-۱۹۲۹	۲/۰	۸/۸	۱۱/۱	۶/۹	۱۰۵
۱۹۳۰-۱۹۳۹	۲/۰	۵/۲	۴/۴	۷/۲	۱۵۸
۱۹۴۰-۱۹۴۵	۱/۱	-۵/۸	-۸/۴	-۶/۷	۹۹
۱۹۴۶-۱۹۵۰	۲/۲	۸/۴	۱۲/۱	۸/۳	۱۴۱
۱۹۱۳-۱۹۵۰	۰/۷	۱/۶	؟	؟	۱۴۱

منابع: برآوردهای مولفان براساس الدم ۱۹۷۰، صص ۲۷۵-۳۰۹، بولوتای و همکاران ۱۹۷۴، اوزل و پاموک ۲۰۰۶ صص ۸۳-۹۰، سری داده‌های رسمی درآمد ملی ترکیه در میان سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۵۰، سازمان آمار ترکیه ۲۰۱۴.

در این فصل بررسی خودم را با ارزیابی تحولات سیاسی جهانی و ملی و ارزیابی تأثیرشان بر تغییرات سیاست‌های اقتصادی و پیامدهای ناشی از این تغییرات آغاز می‌کنم. در فصل بعد سوابق ترکیه در زمینه رشد اقتصادی، توزیع درآمد و توسعه انسانی را، هم به صورت مطلق و هم به صورت نسبی بررسی خواهیم کرد. در فصل بعد همچنین نقش نهادها و تغییرات نهادی را در روند توسعه اقتصادی این کشور در سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۵۰ بررسی خواهیم کرد.

جنگ جهانی اول

پس از شکست‌های نظامی امپراتوری عثمانی در جنگ‌های بالکان در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۳، موج ملی‌گرایی و ملی‌گرایی اقتصادی در این امپراتوری شدت گرفت. با این وجود، تغییرات شدید سیاست‌های اقتصادی پس از سال ۱۹۱۴ بیشتر از شرایط جنگ جهانی اول ناشی می‌شد. اختلال تقریباً کامل تجارت خارجی، دولت حاضر در زمان جنگ یعنی کمیته اتحاد و پیشرفت را وادار کرد تا برای حفظ تلاش‌های جنگی خود سیاست‌های کاملاً متفاوتی را اتخاذ کند. بستن درهای اقتصاد به روی تجارت خارجی و اتخاذ سیاست‌های مداخله‌جویانه طی جنگ جهانی اول به تدریج به نقطه آغاز تغییرات بلندمدت الگوی اقتصادی این امپراتوری بدل شد. پس از آغاز رکود بزرگ در سال ۱۹۲۹ و قرار گرفتن چشم‌انداز جنگ جهانی بعدی در افق دید دولت‌ها، ملی‌گرایی اقتصادی و نگرانی‌های دستیابی به خودکفایی به تدریج بر سیاست اقتصادی این کشور غالب شد. پس از جنگ جهانی دوم، سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی و الگوی صنعتی شدن درون‌گرا تا سال ۱۹۸۰ همچنان ادامه یافت. ارزیابی دقیق‌تر دوران جنگ جهانی اول بینش‌های بهتری را در مورد ریشه‌های الگوی اقتصادی پایه‌ای که در بیشتر سده بیستم بر اقتصاد ترکیه غالب بود به ما ارائه می‌کند.

امپراتوری عثمانی با اقتصادی عقب‌مانده و عمدتاً مبتنی بر کشاورزی، صنعت ضعیف و شبکه حمل‌ونقل بسیار ضعیف و دولتی که قابلیت‌های بسیار محدودی داشت به جنگ جهانی اول وارد شد. این امپراتوری کمتر از سایر مبارزان این جنگ برای رویارویی با پیامدهای اقتصادی یک جنگ تمام‌عیار بلندمدت آمادگی داشت. نه اقتصاد امپراتوری عثمانی و نه دولت آن توانایی واکنش مناسب به فشارهای فوق‌العاده ناشی از جنگ را نداشتند. مداخلات دولتی دوران جنگ در اقتصاد همواره به نتایج مثبتی ختم نمی‌شد. اما واقعا جای شگفتی دارد که امپراتوری عثمانی به‌رغم تمام کمبودها و لزوم جنگیدن در چند جبهه مختلف توانست تا پایان جنگ یعنی سال ۱۹۱۸ در این جنگ باقی بماند (اریکسون^۱ ۲۰۰۱، صص ۵۱-۷۳).

تغییرات سیاست اقتصادی و نهادهای جامعه

حتی پیش از وقوع جنگ جهانی و طی تحولاتی که پس از انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ در این امپراتوری در حال وقوع بود، گفتگوهای جالبی در مورد راهبرد اقتصادی کشور در هر دو جناح این روشنفکران شهری، بروکرات‌های فعال اجتماعی و مقامات نظامی پدیدار

^۱ Erickson

شده بود. در یک سو، مدافعان تمرکززدایی و لیبرالیسم اقتصادی به سبک کشورهای غربی بودند که از الگوی اقتصاد باز مبتنی بر تجارت و توسعه کشاورزی دفاع می‌کردند. مانند جاوید بی^۱ وزیر دارایی کمیته اتحاد و پیشرفت که از سیاست‌های اقتصادی لیبرال دفاع می‌کرد و بر نقش کشاورزی در توسعه اقتصادی تأکید داشت و در سوی دیگر، طرفداران سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی به سبک فردریش لیست^۲ و راهبردهای خودکفتر مبتنی بر صنعتی‌شدن بودند که با آنها مخالفت می‌کردند. با این حال، جالب توجه است که هر دو جناح به درک فزاینده‌ای دست یافته بودند که نگرانی متعارف و اصلی دولت عثمانی برای درآمد مالی^۳ باید به نفع سیاست‌های مروج توسعه اقتصادی کنار گذاشته شود. اما دولت عثمانی پیشاپیش خود را به معاهدات تجارت آزاد و نظام اعطای امتیازات اقتصادی و حقوقی به شرکت‌ها و شهروندان خارجی متعهد ساخته بود. در نتیجه، این مباحث تا زمان جنگ تأثیر بسیار اندکی بر سیاست‌های دولت داشت. یکی از استثناهای قابل توجه، قوانینی بود که در سال ۱۹۱۳ برای تقویت صنعت داخلی تصویب شد. با این حال، بدون افزایش تعرفه‌های محصولات وارداتی، این قوانین به احتمال زیاد تأثیر اندکی بر اقتصاد این امپراتوری می‌گذاشت (توپراک ۱۹۸۲، صص ۱۶۸-۱۸۱).

با شروع جنگ بنادر امپراتوری عثمانی مسدود و تجارت با کشورهای اروپایی تقریباً به طور کامل متوقف شد. به نظر می‌رسید که بیشتر یا شاید تمام تلاش‌های جنگی امپراتوری عثمانی باید به منابع داخلی متکی می‌شد. تحت این شرایط و قطع روابط سیاسی با کشورهای برتر اروپایی مانند بریتانیا و فرانسه، به دولت اتحاد و پیشرفت این فرصت را داد تا تغییرات مهمی در سیاست اقتصادی این امپراتوری ایجاد کند. در ابتدا، عهدنامه‌های تسلیم، امتیازات حقوقی، قضایی، تجاری و سایر امتیازاتی که به شکل یک جانبه به اروپاییان داده بودند در سال ۱۹۱۴ لغو شد و بدین ترتیب شرکت‌ها و افراد اروپایی نیز تابع قوانین امپراتوری عثمانی شدند. مهم‌ترین اثر این تصمیم بر امور اقتصادی امپراتوری عثمانی توانمندسازی شهروندان این امپراتوری برای رقابت با شرکت‌ها و افراد اروپایی در شرایط برابر بود. اضافه‌براین، امتیازات انحصاری مختلفی که به شرکت‌های خارجی اعطا شده بود نیز لغو شد. بنابراین، شرکت‌های فعال در امپراتوری عثمانی ملزم به ثبت شرکت خود تحت قوانین این امپراتوری بودند و باید از قوانین و مقررات آن تبعیت می‌کردند (توپراک ۱۹۸۲، صص ۶۹-۹۸، الماچی ۲۰۰۵، صص

۱ Cavid Bey
 ۲ Listian-style
 ۳ fiscal revenue

۶۰-۱۶۵).

دولت در مرحله بعد، یعنی سال ۱۹۱۵ ساختار تعرفه‌ای گزینشی و جدیدی را که در آن نرخ‌های متفاوتی برای هر یک از کالاهای مختلف اعمال می‌شد جایگزین نظام تعرفه پیشین کرد که در آن تعرفه کالاها برحسب قیمتشان تعیین می‌شد. بنابراین، دولت می‌توانست عوارض گمرکی را به دلخواه خود و برای محافظت از بخش‌های مشخصی تنظیم کند. در همین زمان، روش حمایت از صنایع داخلی با پوشش قوانین که در سال ۱۹۱۳ اتخاذ شده بود به‌طور گسترده‌تر اجرا می‌شد. دولت امپراتوری عثمانی در گام سوم، پرداخت تمام اقساط بدهی‌های خارجی بزرگ خود را متوقف کرد که اغلب این مبالغ را از سرمایه‌گذاران فرانسوی، آلمانی و بخش کمتری از آن را از سرمایه‌گذاران انگلیسی گرفته بود. در عین حال، تمام فعالیت‌های اداره بدهی‌های دولت عثمانی را به‌طور کامل تعلیق کرد. کنفرانس صلح لوزان^۱ که مسیر پیدایش دولت ملی جدید ترکیه را در سال ۱۹۲۳ هموار کرد بار دیگر موضوع سه اقدام فوق را مطرح و دولت ترکیه را وادار کرد تا در مورد هر یک از سه اقدام فوق با نمایندگان دولت‌های بزرگ اروپایی مذاکرات گسترده‌ای داشته باشد.

مختل شدن تولید و تجارت خارجی

اقتصاد امپراتوری عثمانی نه تنها در زمینه تولید محصولات و تسلیحات نظامی، بلکه برای مواد غذایی مورد نیاز برخی از شهرهای ساحلی خود به‌ویژه پایتخت امپراتوری به واردات متکی بود. اولین و سریع‌ترین تأثیر مستقیم جنگ، مختل شدن تجارت خارجی بود که تحریم تجاری نیروهای متفقین در اطراف دریای مدیترانه نیز تأثیر آن را دوچندان می‌کرد. در نتیجه، تجارت خارجی امپراتوری عثمانی به‌سرعت به سطح جابه‌جایی کالاهای خریداری شده از بلغارستان که از طریق خطوط راه‌آهن به این امپراتوری منتقل می‌شد، کاهش پیدا کرد. تجارت مستقیم با آلمان و اتریش از طریق مسیرهای زمینی تنها پس از اشغال صربستان توسط آلمان در سال ۱۹۱۵ مجدداً از سر گرفته شد. تا سال ۱۹۱۶ حجم تجارت خارجی تقریباً به یک پنجم سطوح پیش از جنگ خود کاهش یافته بود و بیش از ۹۰٪ این تجارت با کشورهای آلمان و اتریش و مجارستان انجام می‌شد. از این رو، به سرعت کمبود مواد غذایی مختلف مانند غلات و شکر و انواع مختلفی از کالاهای تولیدی در سراسر امپراتوری احساس شد (الدم ۱۹۹۴، صص ۴۷-۸۲).

^۱ Lausanne Peace Conference

تولید محصولات نظامی در داخل خود امپراتوری عثمانی نیز بسیار محدود بود. در آستانه جنگ، تولید آهن خام و فولاد در امپراتوری عثمانی بسیار ناچیز بود. همچنین، تولید مواد شیمیایی و پالایش نفت نیز در این کشور در مقیاس بسیار پایینی انجام می‌شد. در سراسر این امپراتوری، تنها یک کارخانه ریخته‌گری برای ساخت توپ جنگی و اسلحه‌های دستی، یک کارخانه تولید گلوله توپ و اسلحه و یک کارخانه تولید باروت وجود داشت. یکی از کمبودهای اساسی دیگری که طی جنگ پدیدار شد تولید انرژی بود. اگرچه این امپراتوری پیش از جنگ در زمینه تولید زغال‌سنگ به خودکفایی رسیده بود، اما پس از بمباران معادن زغال‌سنگ اریگلی^۱ توسط روسیه در ساحل دریای سیاه و غرق شدن کشتی‌های حمل و نقل، تأمین زغال‌سنگ مورد نیاز به واردات آن از آلمان متکی شد. در نتیجه، در جنوب آناتولی و سوریه برای حرکت قطارها در خطوط راه‌آهن در زمان جنگ اغلب به جای زغال‌سنگ از چوب استفاده می‌شد. تا زمان احیای خطوط راه‌آهن و سایر راه‌های ارتباطی زمینی میان کشورهای مرکزی اروپا و امپراتوری عثمانی، پس از شکست صربستان در اواخر سال ۱۹۱۵ این امپراتوری با کمبود فلج‌کننده تدارکات جنگی و مواد خام روبه‌رو بود. ارتش این امپراتوری تا پایان جنگ همچنان به اسلحه‌ها و تجهیزات نظامی وارداتی متکی بود.

اولین پیامد جنگ بر صنایع داخلی امپراتوری مثبت بود زیرا طی آن برخی تولیدات داخلی با محصولات وارداتی جایگزین شدند. اما اندکی پس از جنگ، سراسر این امپراتوری با کمبود مواد خام روبه‌رو شد. اضافه‌براین، کاهش تولید زغال‌سنگ نیز تأثیر نامطلوبی بر مابقی تولیدات صنعتی بر جا گذاشت. همچنین، مناطق شهری نیز حتی پیش از شروع جنگ با کمبود متوسط نیروهای کار و به‌ویژه کارگران ماهر روبه‌رو شدند. بنابراین، بسیج تعداد زیادی از مردان امپراتوری، کمبود نیروی کار در صنعت را تشدید کرد. بسیج و استخدام تعداد زیادی از زنان در مناطق شهری نیز کمبود نیروی کار این مناطق را تا پایان جنگ برطرف نساخت. تولید زغال‌سنگ و سایر مواد معدنی در مقایسه با سطوح تولید پیش از جنگ ۵۰ تا ۸۰ درصد کم شد. تولید پارچه‌های نخی نیز در سال ۱۹۱۸ در مقایسه با سال ۱۹۱۳ به میزان ۵۰٪ کم شده بود. به احتمال زیاد کاهش کلی تولید صنعتی امپراتوری عثمانی طی جنگ در بازه ۳۰ تا ۵۰ درصد بوده است.

شرایط جنگی برای تولید کشاورزی نیز دشواری‌هایی را به همراه داشت. از آنجا که تولید کشاورزی امپراتوری عثمانی چندان ماشینی نشده بود، تولید این محصولات وابستگی چندانی

^۱ Eregli

به محصولات وارداتی یا ماشین‌آلات نداشت. با این وجود، ملزومات ویژه ارتش طی دوران جنگ، تأثیر نامطلوبی بر تولید محصولات کشاورزی داشت. در اقتصادی که حتی در دوران صلح نیز در هر دو بخش کشاورزی و شهری خود با کمبود نیروی کار مواجه بود، خدمت سربازی اجباری تعداد زیادی از مردان، مشکلات جدی بزرگی را ایجاد کرد. اضافه‌براین، مصادره حیوانات بارکش توسط ارتش در بسیاری از مناطق این کشور به سطوح فلج‌کننده‌ای رسیده بود. از آنجا که در این امپراتوری همچنان از فنون بدوی کشاورزی استفاده می‌شد ماشین‌آلات نمی‌توانستند به راحتی جایگزین نیروی کار انسانی یا حیوانات بارکش شوند. اگرچه بخش بزرگی از وظایف تولید محصولات کشاورزی بر عهده زنان واگذار شده بود، اما سطح زیرکشت و میزان تولید محصولات به شدت کاهش پیدا کرده بود. به دلیل همین فشارهای مختلف، هم اراضی زیر کشت و هم میزان تولید محصولات کشاورزی از همان سال اول جنگ به تدریج کاهش یافت. تا سال ۱۹۱۶ کل تولید گندم به میزان ۳۰٪ کم شد. حتی تولید محصولات کشاورزی سودآور نیز بیشتر از تولید سایر محصولات دیگر کم شد. میزان تولید گندم تا سال ۱۹۱۸ در مقایسه با سطح تولید سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴ به میزان ۴۰٪ و تولید تنباکو، کشمش، فندق، روغن زیتون، ابریشم خام و پنبه نیز در مقایسه با همان دوران ۵۰٪ کاهش یافته بود. با این حال، ممکن است این برآوردهای رسمی از میزان کاهش تولید امپراتوری عثمانی در دوران جنگ اندکی بالاتر از میزان واقعی آن باشد زیرا دهقانان تولیدکننده محصولات کشاورزی به احتمال زیاد بخشی از تولیدات خود را مخفی کرده‌اند یا میزان تولید خود را کمتر از سطح واقعی آن بیان کرده‌اند تا بتوانند از مالیات‌های دوران جنگ یا تحویل اجباری محصولات به ارتش اجتناب کنند (الدم ۱۹۹۴، صص ۳۳-۱۱۶، پاموک ۲۰۰۵، صص ۱۲۱-۱۳۱، توپراک ۱۹۸۲ صص ۲۶۷-۳۱۲).

البته، علل دیگری نیز برای کاهش تولید محصولات کشاورزی وجود داشت. امپراتوری عثمانی در سال ۱۹۱۵ بیش از یک میلیون ارمنی ساکن در شرق آناتولی را وادار کرد تا با پای پیاده به صحرای سوریه بروند. بسیاری از آنها طی مسیر به دلیل حملات مسلحانه توسط شهروندان و نیروهای وابسته به دولت و همچنین مشکلاتی مانند گرسنگی و بیماری جانشان را از دست دادند، در حالی که بسیاری از آنها به مناطق اطراف گریختند. آن زمان، روسیه بخش بزرگی از شرق آناتولی را اشغال کرده بود که این مسئله به بازگشت آرامنه به این منطقه و فرار دهقانان مسلمان انجامید. این تحولات داخلی نیز به نوبه خود به فروپاشی تولید کشاورزی منطقه و مرگ تعداد بیشتری از آرامنه و مسلمانان انجامید.

به‌طور کلی، جنگ اثرات متنوعی بر مناطق مختلف این امپراطور داشت. مناطق روستایی غالباً خوش‌شانس‌تر بودند زیرا اغلب جمعیت روستایی محصولات کشاورزی را در اراضی کشاورزی پرورش می‌دادند و دسترسی مستقیم به مواد غذایی داشتند مگر آنکه محصولشان به‌طور کامل از بین می‌رفت. همچنین، وضعیت مناطق صادرکننده مواد غذایی و مناطق وارکننده مواد غذایی نیز با هم بسیار متفاوت بود. بیشتر مشکلات دوران جنگ در مناطق شهری خاصی رخ می‌داد که معمولاً با کمبود مواد غذایی روبه‌رو بودند. عملیات ارتش یا حضور تعداد زیادی از نیروهای نظامی در این مناطق نیز وخامت وضعیت آنها را چندین برابر می‌کرد. ممنوعیت تجارت داخلی غلات و مصادره غلات مازاد توسط فرماندهان محلی، کمبود مواد غذایی را تشدید کرد. بیشترین کمبود مواد غذایی در شرق آناتولی، شمال سوریه و لبنان اتفاق افتاد (پاموک ۲۰۰۵، صص ۱۱۸-۱۳۱، بوراتاو^۱ ۱۹۸۲، صص ۶۱-۷۵، اوگین^۲ ۱۹۹۹).

مشکلات تأمین غذا در مناطق شهری

شرایط زمان جنگ دشواری‌های بزرگی را برای تأمین غذای امپراطوری عثمانی ایجاد کرد. درحالی‌که واردات و تولید به شدت در حال کاهش بود، تقاضا برای مواد غذایی به دلیل لزوم تأمین غذای یک ارتش بزرگ، درواقع در حال افزایش بود. اضافه‌براین، شبکه حمل‌ونقل امپراتوری عثمانی نیز برای حفظ ارتباط میان مناطقی با منابع غذایی مازاد و مناطق دچار کمبود مواد غذایی اهمیت بسیار بالایی داشت و نمی‌توانست به فشارهای دوران جنگ به‌صورت رضایت‌بخشی پاسخ دهد. تا پیش از شروع جنگ بیشتر تجارت خارجی و بخش بزرگی از تجارت داخلی این امپراتوری از مسیرهای دریایی صورت می‌گرفت. پس از قطع مسیرهای دریایی دریای مدیترانه توسط نیروهای متفقین، تلاش‌های جنگی این امپراتوری باید به‌طور کامل بر حمل‌ونقل زمینی متکی می‌شد. بااین‌حال، جاده‌های موجود وضعیت مناسبی نداشت و بخش بزرگی از حمل‌ونقل کالاها توسط حیوانات بارکش انجام می‌شد. این امپراتوری همچنین فاقد هرگونه امکانات ارتباطاتی بود. شبکه خطوط تلگراف موجود در آن زمان نیز بسیار محدود بود.

بااین‌حال، دلیل اصلی کمبود مواد غذایی و گرسنگی دوران جنگ جهانی اول همواره کاهش دسترسی مردم به مواد غذایی نبود. مطابق ادعای آمارتیا سن، اگر برخی گروه‌های اجتماعی

^۱ Boratav

^۲ Ogiin

خاص قدرت کنترل خود بر مواد غذایی یا به بیان خود آمارتیا سن حقوق غذایی خود را از دست بدهند، حتی در صورت عدم تغییر دسترسی مردم به مواد غذایی یا کاهش اندک تولید مواد غذایی نیز گرسنگی و قحطی در جامعه روی خواهد داد. برای مثال، شرایط زمان جنگ می‌تواند به افزایش قیمت مواد غذایی به سطوحی بالاتر از توانایی مالی بخش‌هایی از مردم جامعه مانند افراد فقیر مناطق شهری بیانجامد. بنابراین، کمبود مواد غذایی و گرسنگی اضافه‌بر میزان کل فراوانی مواد غذایی بر نحوه توزیع آنها در میان گروه‌های مختلف نیز وابسته است (سن ۱۹۸۱، صص ۳۹-۵۱). هم کاهش دسترسی عمومی به مواد غذایی و هم نابرابری در توزیع و مصرف آن می‌تواند اثرات بزرگی بر اخلاق اجتماعی داشته باشد و مانع تلاش‌های جنگی دولت‌ها شود. به همین دلیل، تضمین امنیت تأمین مواد غذایی مردم شهرنشین و نیروهای نظامی و توزیع مواد غذایی موجود به عنوان یکی از مهم‌ترین مسائل سیاست اقتصادی دولت امپراتوری عثمانی طی جنگ جهانی اول محسوب می‌شود.

دولت طی جنگ به سرعت دریافت که بازارها به خودی خود نمی‌توانند راه‌حل مناسبی را برای این مشکل ارائه کنند و برای حل این مشکل به انواع مختلفی از مداخلات دولتی نیاز بود. سیاست‌های تأمین غذای دولت در دوران جنگ طیف وسیعی از حوزه‌های مختلف شامل مداخله در تولید محصولات کشاورزی، جابه‌جایی، توزیع و در نهایت نحوه مصرف این محصولات را پوشش می‌دادند. دولت از یک سو تلاش می‌کرد تا مصرف منابع غذایی محدود را کاهش دهد و با اجرای نظام جیره‌بندی در پایتخت از توزیع عادلانه‌تر منابع غذایی موجود اطمینان حاصل کند. از سوی دیگر نیز تلاش داشت تا با مداخله مستقیم در تولید مواد غذایی میزان تولید آنها را افزایش دهد. مجلس امپراتوری عثمانی در سپتامبر سال ۱۹۱۶ قوانینی را تصویب کرد که در میان مردم عادی قانون تعهدات کشاورزی نامیده می‌شد و شرکت‌های بزرگ حاضر در مناطق شهری را مسئول تضمین امنیت تجهیزات و نیروی کار لازم برای پرورش میزان مشخصی از اراضی کشاورزی کرده بود. اضافه‌بر این تمام کشاورزان نیز باید به ازای هر جفت گاو نر خود حداقل مقدار تعیین شده‌ای از اراضی کشاورزی را به زیر کشت می‌بردند. این قانون همچنین به دولت اجازه می‌داد تا تمام مردان و زنانی که اسلحه به دست نداشتند را به کار کشاورزی وادار کند. دولت می‌توانست از خانواده‌ها یا افراد بخواهد تا در زمین‌های کشاورزی خاصی که به دلیل بسیج مردمی دوران جنگ دچار کمبود نیروی کار شده بودند به کشاورزی مشغول شوند. در بدترین حالت، ارتش چند گردان از زنان را سازمان‌دهی می‌کرد و به اراضی کشاورزی می‌فرستاد تا در برداشت محصول پنبه در جنوب آناتولی به کشاورزان

کمک کنند. به‌طور خلاصه، تا اواخر سال ۱۹۱۶ قوانین برای نظام کشاورزی دوران جنگ تصویب شدند. باین حال اجرای واقعی این نوع قوانین متحولانه و سایر اقدامات مرتبط تأثیرات اندکی را ایجاد کرد (یالمن^۱ ۱۹۳۴، صص ۱۱۹-۱۳۴، توپراک ۱۹۸۲، صص ۸۱ تا ۹۸ احمد^۲ ۱۹۸۸، صص ۲۶۵-۲۸۶، اوکوچون، ۱۹۸۳).

حوزه دیگری که دولت در آن مداخله کرد حمل و نقل محموله‌های غلات از آناتولی به استانبول بود. به‌رغم وجود خطوط راه‌آهن میان آناتولی و استانبول پایتخت این امپراتوری تا سال ۱۹۱۴ به شدت به غلات و آرد وارداتی از طریق مسیرهای دریایی وابسته بود. با وقوع جنگ و مختل شدن واردات، استانبول مجبور شد تا نیاز عمده خود را از زمین‌های کشت غلات مرکز آناتولی تأمین کند. در شرایط عادی بخش کشاورزی آناتولی قدرت تأمین نیازهای استانبول را داشت. اما کاهش توان تولید در دوران جنگ به همراه دشواری‌های حمل و نقل محصولات، مشکلات شدیدی را برای تأمین غذای پایتخت ایجاد می‌کرد.

در بیشتر دوران جنگ جهانی اول، مشکل اصلی تأمین غذای استانبول کمبود فضای خطوط راه‌آهنی که مرکز آناتولی را به استانبول متصل می‌کرد و کشتی‌هایی بود که از دریای سیاه به استانبول می‌آمدند. تخصیص فضای آنها برای محموله‌های غذایی استانبول با کشمکش زیادی منجر می‌شد. کمبود مواد غذایی برای تأمین نیازهای استانبول، به رهبران دولت اتحاد و پیشرفت فرصتی را اعطا کرد تا گروه کوچکی از بازرگانان نزدیک به حزب خود را انتخاب کنند و فرصت تأمین مواد غذایی مورد نیاز استانبول را به آنها واگذار کنند. بدین ترتیب فضای واگن‌های خطوط راه‌آهن و مجوز حمل و نقل کالاها به بازرگانان مسلمانی تخصیص داده شد که با حزب حاکم روابط نزدیکی داشتند. این نظام به دولت اتحاد و پیشرفت اجازه داد تا در سودهای حاصل از دوران جنگ سهمی داشته باشد چرا که بخشی از این سودها مجدداً صرف پیشبرد اهداف حزب حاکم می‌شد. این نظام همچنین فرصتی را برای ایجاد گروه جدیدی از کارآفرینان ترک و مسلمان که پیوندهای نزدیکی با حزب حاکم داشتند فراهم کرد که به همان اندازه مهم بود. برای واردات و توزیع بسیاری از کالاهای کمیاب، حقوق انحصاری مختلفی ایجاد شدند و سپس در حامیان ترک حزب حاکم در استانبول و سایر استان‌های دیگر توزیع شدند. البته تلاش‌هایی نیز برای انتقال سود حاصل از نظام به حوزه‌های دیگر نیز صورت گرفت و شرکت‌هایی جدید تشکیل شدند که سایر بازرگانان استانبول و بازرگانان مناطق نزدیک خطوط راه‌آهن مرکز آناتولی و همچنین زمین‌داران بزرگ را شامل می‌شدند. بنیانگذاران

^۱ Yalman

^۲ Ahmad

و سرمایه مورد نیاز برای بانک اقتصاد ملی که در سال ۱۹۱۸ تأسیس شد نیز از میان اعضای همین گروه انتخاب و تأمین می‌شدند. البته این راهبرد با راهبرد ملی‌گرایی ترکی که به منزله ایدئولوژی اصلی حزب اتحاد و پیشرفت طی جنگ جهانی اول و شاید حتی پیش‌تر از آن اتخاذ شد کاملاً هم‌راستا بود (توپراک ۱۹۸۲، صص ۲۲-۳۵، یالمن ۱۹۳۴، صص ۱۳۵-۱۴۳، تکلی و ایلکین ۲۰۰۴ا، صص ۱-۴۴).

امور مالی و تورم دوران جنگ

چند سال پیش از وقوع جنگ جهانی اول دولت امپراتوری عثمانی برای تأمین کسری بودجه خود از کشورها و سرمایه‌گذاران خارجی استقراض کرده بود. پس از شروع جنگ جهانی اول مخارج نظامی دولت به شدت افزایش یافت درحالی‌که امکان استقراض از بازارهای مالی خارجی از بین رفت. بدین ترتیب یکی از راه‌های باقی مانده برای تأمین مخارج جنگ، افزایش مالیات‌ها بود. در نتیجه مالیات‌هایی که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم از مصرف‌کنندگان و شرکت‌ها اخذ می‌شد در اوایل جنگ افزایش پیدا کرد. با این حال به‌رغم تمام این تلاش‌ها عواید دولت از مالیات نه تنها افزایش نیافت بلکه کاهش پیدا کرد. یکی از علل کاهش عواید مالیاتی دولت کاهش شدید تولید کشاورزی و صنعتی پس از شروع جنگ بود. اضافه‌براین، با افزایش نرخ تورم پس از سال ۱۹۱۵ امکان افزایش بسیاری از مالیات‌های به‌ظاهر ثابت وجود نداشت. سومین و شاید مهم‌ترین دلیل دیگر کاهش این عواید کمبود کالاها و مواد و کاهش تولید و درآمدها در داخل این امپراتوری بود که قابلیت دولت برای جمع‌آوری مالیات را تضعیف کرد و تلاش افراد برای فرار از مالیات را هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی شدت بخشید.

جدول ۷/۲. پول و قیمت کالاها طی جنگ جهانی اول

در پایان سال	۱۹۱۵	۱۹۱۶	۱۹۱۷	۱۹۱۸
پول کاغذی در گردش (در واحد میلیون لیره عثمانی)	۸	۴/۶	۱۲۴	۱۶۱
نرخ مبادله ارز کاغذی در برابر لیره طلا (نقطه برابر= ۱۰۰)	۱۰۵	۱۸۸	۴۷۰	۴۳۸
شاخص قیمت مصرف‌کننده برای استانبول، ۱۹۱۴=۱۰۰	۱۳۰	۲۱۲	۱,۴۶۵	۲,۲۰۵

منابع: یالمن ۱۹۳۴، صص ۱۴۴-۱۵۴، الدم ۱۹۷۰، صص ۴۷-۵۶، توپراک ۱۹۸۲، صص ۳۳۰-۳۳۴. به یادداشته باشید که: ۱/۱ لیره طلا عثمانی = ۱ پوند بریتانیا در سال ۱۹۱۴.

درحالی‌که بودجه دریافتی دولت به شکل لیره عثمانی کمتر از سطوح پیش از دوران جنگ بود افزایش مخارج به بزرگ‌تر شدن مداوم کسری بودجه منجر شد. برای مثال، دولت با

کاهش حقوق کارکنان به سختی تلاش کرد تا کسری بودجه را کنترل کند. دولت همچنین نمی‌توانست مبالغ بالایی را از کشورهای متحد به‌ویژه کشور آلمان وام بگیرد. دولت عثمانی که با این چشم‌انداز مالی روبه‌وخامت روبه‌رو شده بود تصمیم گرفت تا پول کاغذی به نام کایمه^۱ را چاپ کند. پس از سال ۱۹۱۵ چاپ پول کاغذی به روش اصلی تأمین مخارج جنگ تبدیل شد. با افزایش حجم پول در گردش ارزش مبادلاتی لیره‌ی طلا نیز به تدریج کاهش پیدا کرد و سکه‌های نقره نیز از گردش کاملاً خارج شدند. نرخ مبادله ارز کایمه در برابر لیره طلا در استانبول از ۱۰۵ کوروش در پایان سال ۱۹۱۵ به ۱۸۸ کوروش تا پایان سال ۱۹۱۶ سقوط کرد و تا پایان سال ۱۹۱۷ به ۴۷۰ کوروش و در نهایت تا پایان جنگ به ۵۰۰ کوروش رسید (جدول ۷/۲).

قیمت کالاها در دو سال پایانی جنگ به سرعت افزایش پیدا کرد که یکی از علل آن اتخاذ سیاست‌های مالی انبساطی و دلیل دیگر آن کمبود مواد غذایی و سایر کالاها در نواحی شهری بود. مطابق شاخص قیمت مصرف‌کننده‌ای که اداره بدهی دولتی عثمانی برای شهر استانبول آماده کرده بود، قیمت کالاها طی چهار سال بیش از بیست برابر شد. از آنجا که کمبود مواد غذایی در پایتخت شدیدتر از مکان‌های دیگر بوده، به احتمال زیاد قیمت مصرف‌کننده در شهر استانبول نیز بالاتر از شهرهای دیگر بوده است. با این وجود تورم دوران جنگ در ترکیه بسیار بالاتر از کشورهای دیگری بود که در جنگ شرکت کرده بودند و تنها با وضعیت کشور روسیه پیش از انقلاب سال ۱۹۱۷ قابل مقایسه بود (گاترل ۲۰۰۵، صفحه ۲۷۰). در حالی که قیمت کالاها به سرعت در حال افزایش بود اما سرعت افزایش دستمزدها بسیار از نرخ تورم عقب افتاده بود. قدرت خرید دستمزدها و حقوق کارکنان طی دوران جنگ نزدیک به ۸۰٪ یا بیشتر کاهش پیدا کرد اما بیشتر این کاهش تنها در دو سال پایانی جنگ محقق شد. کاهش قدرت خرید دستمزدها و حقوق‌های کارکنان بخش دولتی نیز بسیار بیشتر از بخش خصوصی بود (الدم ۱۹۹۴، صص ۵۵-۱۳۳).

میراث بلندمدت جنگ‌ها

امپراتوری عثمانی و ترکیه در فاصله سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۲ در یک سری جنگ‌های مختلف درگیر شدند که اولین مورد آن جنگ کشورهای حوزه بالکان در سال‌های ۱۹۱۲-۱۹۱۳ بود و پس از آن جنگ جهانی اول و سپس جنگ استقلال این کشور که طی سال‌های ۱۹۲۰-

^۱ kaime

۱۹۲۲ اتفاق افتاد. این یک دهه جنگ پیامدهای سیاسی، جمعیت‌شناختی و اقتصادی فراگیری داشت. البته مهم‌ترین پیامد این جنگ‌ها این بود که پایان جنگ جهانی اول نیز به پایان امپراتوری عثمانی و تشکیل مجموعه‌ای از دولت‌های ملی منحصر به فرد منجر شد. پس از جنگ استقلال به رهبری دولت و مجلس جدیدی که در آنکارا تشکیل شد، در سال ۱۹۲۳ ترکیه در منطقه آناتولی به عنوان یک کشور جمهوری جدید تشکیل شد (زورکر ۲۰۰۴، صص ۱۳۳-۱۷۵).

تغییرات جمعیت‌شناختی بزرگ نیز پیامد بزرگ دیگر این یک دهه جنگ بود. ترکیه در زمان شروع جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ در حدود ۱۶/۵ میلیون نفر جمعیت داشت. تلفات جمعیت مسلمان طی این جنگ‌های پی در پی در حدود ۱/۵ میلیون نفر برآورد شده است که بیشتر این افراد ساکن ترکیه بودند. اضافه‌براین جمعیت ارمنی ترکیه نیز به دلیل اخراج اجباری آنها توسط دولت در سال ۱۹۱۵ و قتل‌های مربوطه، قطعی، بیماری و فرار ارامنه به مناطق مجاور از ۱/۵ میلیون نفر به کمتر از ۲۰۰ هزار نفر کاهش پیدا کرد. پس از سال ۱۹۲۳ به موجب توافق تبادل جمعیت در میان دولت‌های ترکیه و یونان تقریباً ۱/۲ میلیون یونانی ارتدوکس منطقه آناتولی را ترک کردند و در حدود نیم میلیون مسلمان ترک نیز از یونان و از کشورهای حوزه بالکان به ترکیه آمدند. همچنین یونانی‌هایی که پس از پایان اشغال غرب آناتولی توسط کشور یونان در سال ۱۹۲۲ مجبور به ترک این منطقه شدند نیز در میان این آمار گنجانده شده‌اند (آری^۱ ۱۹۲۲، یلدریم ۲۰۰۶، صص ۸۷-۱۸۸). در نتیجه این تغییرات بزرگ جمعیت ترکیه در پایان سال ۱۹۲۴ در حدود ۱۳ میلیون نفر باقی مانده بود که نسبت به دهه پیش در حدود ۲۰٪ کاهش پیدا کرده بود (برای جزئیات بیشتر به فصل ۲ رجوع کنید).

بدین ترتیب پس از یک دهه جنگ، همگونی قومی جمعیت ترکیه بسیار افزایش یافت. در سال ۱۹۱۳ سهم جمعیت غیرمسلمان در منطقه واقع در مرزهای امروزی ترکیه بیش از ۲۰۵ کل جمعیت بود. اما تا سال ۱۹۲۵ نسبت جمعیت غیرمسلمان به جمعیت مسلمان این منطقه به رقمی نزدیک به ۳٪ سقوط کرد. بیشتر غیرمسلمانان باقی مانده در این منطقه، یونانی‌ها، ارامنه و یهودیانی بودند که حال در منطقه استانبول زندگی می‌کردند. مابقی جمعیت این منطقه نیز از مسلمانان ترک و کرد تشکیل شده بود.

کاهش چشمگیر جمعیت یونانی‌ها و ارامنه پیامدهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بلندمدتی را به همراه داشت. بسیاری از کشاورزان تجاری و صادرات‌گرا در سراسر منطقه

^۱ Ari

آناتولی و همچنین بسیاری از صنعتگران، بازرگانان بزرگ و وام‌دهندگان که در طول سده پیش از شروع جنگ، مناطق روستایی را به شهرهای بندری و انجمن‌های تجاری متصل می‌کردند، طی جنگ از بین رفته بودند. حالا رهبری بخش خصوصی ترکیه مدرن به دست بورژواهای مسلمان و ترکی افتاده بود که از سیاست‌های ملی‌گرای دوران جنگ دولت ترک‌های جوان بسیار سود می‌بردند. بسیاری از آنها همچنین اراضی و سایر دارایی‌های یونانی‌ها و آرامنه کوچ کرده را تصاحب کردند. با این حال، قدرت این بخش خصوصی غالباً از شرکت‌های کوچک و متوسطی سرچشمه می‌گرفت که تا نیمه دوم سده بیستم فعالیت محدودی داشتند (کیدر ۱۹۸۷، صص ۷۱ تا ۹۰).

پس از ده سال جنگ، دولت ملی جدید، اقتصادی فقیرتر داشت که تعداد کمتری از جمعیت آن شهرنشین بودند. جمعیت استانبول از ۹۰۰,۰۰۰ به ۷۰۰,۰۰۰ نفر کاهش یافت و جمعیت شهر از میر نیز در همین دوره از ۳۰۰,۰۰۰ به ۱۵۰,۰۰۰ نفر رسید. به طور کلی سهم جمعیت شهرهای مرکزی با بیش از ۱۰,۰۰۰ نفر جمعیت از ۲۳٪ جمعیت در سال ۱۹۱۴ به ۱۷٪ در سال ۱۹۲۷ کاهش یافت. به دلیل تعداد تلفات بالای مردان طی دوران جنگ، زنان بیوه و یتیمان، بخش بزرگی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند. اضافه‌براین، زوال و تخریب تجهیزات، حیوانات بارکش و کارخانه‌ها طی این دهه اثرات منفی بزرگی بر کشاورزی، صنعت و حفاری معادن وارد کرده بودند. به دلیل محدودیت داده‌های موجود به راحتی نمی‌توان برآوردهای قابل‌اعتمادی از سطح تولید و درآمد سرانه این کشور به دست آورد. شواهد موجود نشان می‌دهد که اقتصاد ترکیه پس از نزول شدید تا سال ۱۹۱۸، بهبودی نسبی را تا اوایل دهه ۱۹۲۰ تجربه کرده است که از آن پس داده‌های آماری دقیق‌تری جمع‌آوری شده است. با این وجود، تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه در سال ۱۹۲۳ در حدود ۳۰٪ کمتر از سطوح ۱۹۱۴ بود (اوزل^۱ و پاموک ۱۹۹۸، صص ۸۳-۹۰).

در نهایت، میراث مهم دیگر این دهه جنگ، خیزش ملی‌گرایی اقتصادی و سیاست‌های مداخله دولتی بود که شرایط حاکم بر این کشور در سال‌های میان دو جنگ جهانی نیز از هر دوی این پدیده‌ها حمایت می‌کرد. رهبران جمهوری جدید ترکیه، مقامات نظامی، مأموران دولتی و روشنفکران نیز به شدت تحت تأثیر تجربه دوران جنگ بودند. آنها پیوندهای سیاسی-اجتماعی قدرتمندی با جنبش ترک‌های جوان داشتند که حکومت امپراتوری عثمانی را تا سال ۱۹۱۸ به دست گرفته بود. با گرایش اقتصاد این امپراتوری به سوی منابع و توانایی‌های درونی

^۱ Ozel

کشور، خودکفایی و آمادگی برای جنگ جدید به اولویت اول سیاست اقتصادی این کشور در سال‌های بین دو جنگ جهانی بدل شد و تجارب حاصل در مورد سیاست‌های مداخله دولتی در میان سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۲۲ نیز به تدریج سیاست‌های اقتصادی دولت جدید را شکل دادند. از سال ۱۹۲۹، سیاست‌های اقتصادی دولت ملی جدید به شدت محافظت‌گرا شد و سهم تجارت خارجی در اقتصاد این کشور به سرعت کاهش یافت. در سال ۱۹۳۰ و پس از شروع رکود بزرگ، سیاست صنعتی شدن به رهبری دولت به عنوان راهبرد توسعه پایه کشور اتخاذ شد. برخی ریشه‌های این الگورا می‌توان در آزمایش سیاست مداخله دولتی طی جنگ جهانی اول توسط دولت آن زمان پیدا کرد.

دولت ملی جدید

جنگ استقلال علیه اشغال و تجزیه ترکیه توسط قدرت‌های متفقین از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۲ تداوم داشت. همچنین ائتلاف‌های بزرگی از جمله اشراف ایالتی، بازرگانان، زمین‌داران و رهبران مذهبی مختلف نیز از این جنگ استقلال حمایت می‌کردند. مجلسی که در سال ۱۹۲۰ در آنکارا افتتاح شده بود کاملاً متکثر بود و دیدگاه‌های مختلف در این مجلس نماینده داشتند و آزادانه نظراتشان را مطرح می‌کردند. بسیاری از محافظه‌کاران خواهان حفظ نظام سلطنت و خلافت و تشکیل دولت مشروطه پس از پیروزی در جنگ بودند. با این حال، مصطفی کمال^۱ و نزدیکانش ایده‌های دیگری داشتند. آنها پس از لغو نظام سلطنت در سال ۱۹۲۲، اعلام تشکیل حکومت جمهوری در سال ۱۹۲۳ و لغو خلافت در سال ۱۹۲۴، مسیر به شدت سکولاری را برای دولت جدید انتخاب و شروع به حذف مخالفان کردند. مجلس در واکنش به خیزش کردها در منطقه دیرباکیر^۲ واقع در شرق ترکیه در سال ۱۹۲۵ قوانینی را برای حفظ نظم^۳ تصویب کرد که قدرت فوق‌العاده‌ای را در اختیار دولت می‌گذاشت. حزب جمهوری خواهان ترقی خواه^۴ که مخالفت دولت بود به سرعت منحل شد و اعضای آن نیز مجدداً به مجلس راه نیافتند.

سکولارسازی شدید دولت، اصلاحات مدرن و تغییرات نهادی جمهوری جدید همگی توسط رژیم تک‌حزبی به رهبری مصطفی کمال و نزدیکان او انجام شدند. رهبر جدید ترکیه، مفاهیم روشنفکری و تفکر منطقی انقلاب فرانسه را در مدارس که طی اصلاحات سدل

^۱ Mustafa Kemal

^۲ Diyarbakir

^۳ Maintenance of Order

^۴ Progressive Republican Party

نوزدهم تأسیس شده بودند آموخته بود. آنها ساخت دولت ملی جدید و مدرن‌سازی را از زاویه غربی شدن می‌دیدند و دو هدف بسیار مرتبط به یکدیگر به حساب می‌آوردند. اولین موج اصلاحات طی دهه ۱۹۲۰ بر پایه سکولارسازی دولت جدید، قانون و آموزش شکل گرفت که اجرای آنها در حدود یک سده زودتر آغاز شده بود و طی حکومت اتحاد و پیشرفت در سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۸ نیز ادامه پیدا کرده بود. قلمرو قضایی قوانین اسلامی به تدریج محدودتر شد و طی سده نوزدهم تنها بر قوانین خانواده متمرکز بود. با اتخاذ منشور حقوقی سوئیس و منشور جزایی ایتالیا در سال ۱۹۲۶ پیوند میان قوانین اسلام و قوانین بیشتر و بیشتر تضعیف شد. به‌طور مشابه نظام آموزش نیز زیر کنترل وزارت آموزش و پرورش برده شد. در دولت اتحاد و پیشرفت، آموزش ابتدایی برای دختران اجباری شد، اگرچه به‌طور جدی اجرا نمی‌شد و طی جنگ جهانی اول نیز آموزش بالاتر به روی زنان باز شد. نظام آموزش از جمله مدارس ویژه افراد غیرمسلمان شکل واحدی پیدا کردند و مدارس مذهبی نیز در سال ۱۹۲۴ توسط دولت آنکارا تعطیل شدند. کالج‌های مذهبی که به آنها مدرسه گفته می‌شد نیز تعطیل و مدارس جدیدی برای واعظان افتتاح شد. در سال‌های بعد، مدارس دولتی و برخی ادارات دولتی و مشاغل دیگر حاضر به پذیرش تعداد بیشتری از زنان شهرنشین و طبقه متوسط شدند زیرا این زنان به خوبی از سکولارسیم جدید جمهوری دفاع می‌کردند.

پذیرش ساعت و تقویم غربی در سال ۱۹۲۶، اعداد غربی در سال ۱۹۲۸ و نظام اوزان و معیارهای سنجش غربی در سال ۱۹۳۱ نیز نه تنها جلوه‌ای اروپایی به ترکیه دادند، بلکه ارتباطات و تجارت با کشورهای اروپایی را بسیار آسان‌تر ساختند. تغییری جدی که در همین راستا اجرا شد، اتخاذ حروف لاتین برای نگارش بود. رئیس‌جمهور، مصطفی کمال در سال ۱۹۲۸ اعلام کرد که برای اولین بار زبان نوشتاری جدید ترکیه با استفاده از حروف لاتین جایگزین الفبای عثمانی خواهد شد. خبر تغییر حروف الفبا اعلام شد و رئیس‌جمهور در ماه‌های بعد به سراسر کشور سفر کرد تا حروف جدید را توضیح و آموزش دهد. در ماه نوامبر قانون جدیدی تصویب شد که استفاده از حروف الفبای جدید را در ارتباطات عمومی از اولین روز سال ۱۹۲۹ اجباری می‌ساخت. دولت سپس کمپین‌های سودآموزی را در سراسر کشور برای آموزش حروف الفبای جدید به بزرگسالانی که به حروف الفبای عربی‌آشنایی داشتند و بخش بزرگی از جمعیت بی‌سواد کشور آغاز کرد. با این حال، این کمپین‌ها نتایج مختلفی به همراه داشت و بیشتر پیشرفت تثبیت شده پس از جنگ جهانی دوم به جای زنان در میان مردان

مناطق شهری حاصل شد (زورچر^۱ ۲۰۰۴، صص ۱۷۵ تا ۱۹۵، کاگاپتای^۲ صص ۸۲-۱۳۹).

تغییرات نهادهای اقتصادی

تجزیه امپراتوری عثمانی به دولت‌های ملی و ترسیم مرزهای کشوری جدید، پیامدهای اقتصادی مهمی به همراه داشت. طی سده‌های متمادی تجارت در سراسر محدوده جغرافیایی بزرگی که در درون این امپراتوری جای گرفته بود به تدریج شکل گرفت، ولی مرزهای جدید این تجارت را مختل می‌کرد. ضروری‌ترین بخش این تجارت برای ترکیه ساخت صنایع دستی در جنوب شرقی آناتولی بود که به دلیل تولید برای فروش بازارهای دوردست سوریه و مصر بسیار رونق گرفته بود. با پیدایش مرزهای جدید و وضع موانع تعرفه‌ای در جنوب شرق ترکیه این تجارت به سرعت کاهش یافت. همچنین تجارت در ناحیه تراس شبه جزیره بالکان نیز با اختلالات مشابهی روبه‌رو شده بود و تجارت میان بخش اروپایی ترکیه از جمله شهر استانبول و غرب ناحیه تراس و بلغارستان به شدت مختل شده بود. مختل شدن تجارت و قطع شبکه‌های اجتماعی، آسیبی جدی به این مناطق وارد کرد و تأثیر مرزهای جدید تا چند دهه بعد تداوم یافت. هزینه مهم دیگر این مرزهای جدید نیز به زیرساخت‌های ارتباطی وارد شده بود. باید شبکه‌های خطوط راه‌آهن و مسیرهای زمینی در واکنش به این تغییرات مرزی مجدداً طراحی می‌شد. بنابراین، رهبران جدید ترکیه از همان ابتدا کوشیدند تا یک اقتصاد ملی را در داخل مرزهای جدید ایجاد کنند. در نتیجه، ساخت خطوط راه‌آهن جدید نیز یکی از گام‌های مهم دستیابی به اتحاد سیاسی و اقتصادی دولت ملی جدید محسوب می‌شد.

طرفداران رهبری مصطفی کمال همچنین کاملاً آگاه بودند که وابستگی مالی و اقتصاد امپراتوری عثمانی به قدرت‌های اروپایی مشکلات سیاسی بزرگی را برای امپراتوری ایجاد کرده بود. دولت جدید ترکیه در کنفرانس صلح لوزان که در فاصله سال‌های ۱۹۲۲-۱۹۲۳ برگزار شد، باید به سختی مبارزه می‌کرد تا کشورهای دیگر حق این دولت را برای تعیین نهادهای اقتصادی جدید و حاکم بر پیوندهای اقتصاد این کشور با کشورهای در حال توسعه جهان و به‌ویژه قدرت‌های اروپایی به رسمیت می‌شناختند. پس از مذاکرات طولانی مدت، تغییرات مهمی در سه موضوع بنیادین اصلی ایجاد شد که روند اجرای هر سه این تغییرات پیش از این توسط دولت اتحاد و پیشرفت و در اوایل جنگ جهانی اول آغاز شده بود. در اولین تغییر، امتیازات تجاری و حقوقی خاصی که به شهروندان و شرکت‌های اروپایی اعطا

^۱ Zurcher
^۲ Cagaptay

شده بود لغو شد. در مرحله دوم، موافقت‌نامه‌های تجارت آزادی که دولت عثمانی طی سده نوزدهم امضا کرده بود و قدرت تغییر یک‌جانبه آنها را نداشت لغو شد. دولت جدید همچنین حق تصمیم‌گیری در مورد تعرفه‌های گمرکی خود را پس از یک دوره گذار که در سال ۱۹۲۹ پایان می‌یافت به دست آورد. تعرفه‌های اسمی که دولت اتحاد و پیشرفت در سال ۱۹۱۶ مقرر ساخت به دلیل تورم دوران جنگ به شدت کاهش یافته بودند و تا پایان دوره گذار نیز باید در همان سطوح باقی می‌ماندند. در تغییر سوم که پس از چندین مرحله مذاکرات پی‌درپی تا سال ۱۹۲۸ ایجاد شد ساختار بدهی خارجی دولت عثمانی تغییر کرد و در میان دولت‌های جانشین آن تقسیم شد. مطابق این موافقت‌نامه ترکیه ۶۷٪ از کل بدهی دولت عثمانی را تقبل می‌کرد و اقساط بازپرداخت این بدهی از سال ۱۹۲۹ آغاز می‌شد (هرشل ۱۹۶۸، صص ۱۶-۲۷، نزل ۱۹۸۶، صص ۱۶۳-۱۹۶).

گفته می‌شود که در کنگره اقتصادی از میر که در فوریه ۱۹۲۳ برگزار شد و در این زمان کنفرانس صلح لوزان دیگر تعلیق شده بود، سرنخ‌های مهمی در مورد محتوای سیاست‌های اقتصادی دولت جدید ارائه شده است. کشاورزان، بازرگانان، صنعتگران و کارگران همگی در کنفرانس از میر نماینده داشتند. اگرچه صدای زمین‌داران بزرگ و بازرگانان بیشتر از بقیه به گوش مقامات دولتی می‌رسید، اما تمام گروه‌ها، دیدگاه‌های خود نسبت به اقتصاد ملی تحت رهبری بخش خصوصی و مطالبات خود از آن را ابراز می‌کردند. همچنین، از ورود سرمایه خارجی نیز تحت شرایط مشخصی استقبال می‌شد. به دلیل زمان‌بندی ظریف این کنفرانس، بسیاری از پیام‌هایی که طی آن به مخاطبان داخلی و خارجی ارسال می‌شد بدون شک به جای پیام‌های محکم و قطعی، بیشتر پیام‌های نمادین بود. با این وجود، این کنگره را همچنان می‌توان منعکس‌کننده مسیرهای اصلی سیاست اقتصادی دولت ملی جدید تا شروع رکود بزرگ در سال ۱۹۲۹ به حساب آورد (اوکچون ۱۹۶۸، صص ۳۸۴-۴۳۷، کوروگ ۲۰۱۱، صص ۲۴۳-۲۶۳).

یکی از اولین نوآوری‌های رژیم جدید، لغو مالیات یک دهم درآمد و مالیات حیوانات و همچنین معرفی مالیات‌های غیرمستقیم کالاهای مصرفی مردم روستایی مانند شکر، نفت چراغ و برخی مالیات‌های مرتبط با اراضی کشاورزی به جای مالیات‌های پیشین بود. مالیات یک دهم یا ۱۰٪ محصولات کشاورزی که توسط مأموران محلی اخذ مالیات برای دولت جمع‌آوری می‌شد به همراه مالیات حیوانات به مدت چندین سده منبع درآمد اصلی امپراتوری عثمانی را تشکیل می‌داد. در ابتدای سده بیستم، این دو منبع درآمد تقریباً نیمی از تمام درآمدهای دولت عثمانی را تشکیل می‌دادند. با این حال، به دلیل دشواری‌های ایجاد شده

در مسیر جمع‌آوری این مالیات‌ها طی جنگ جهانی اول و جنگ استقلال، سهم این مالیات‌ها در عواید دریافتی دولت جدید همانند گذشته بالا نبود. لغو مالیات یک دهم تولید و مالیات حیوانات تغییر رویه مهمی نسبت به سیاست‌های سنتی پیشین را نشان می‌داد که بیشترین بار مالیاتی را بر تولیدکنندگان محصولات کشاورزی وارد می‌کرد. از دهه ۱۹۳۰ به بعد، سهم اقتصاد شهری در تأمین درآمدهای دولت به تدریج افزایش یافت و جایگزین اقتصاد کشاورزی شد.

لغو مالیات یک دهم تولید به منزله اعطای امتیازی به زمین‌داران بزرگی تفسیر می‌شود که در جنگ استقلال از دولت حمایت کرده بودند. البته، مشخص است که قوانین جدید، بار مالیاتی زمین‌داران بزرگ را کاهش داد. با این حال، هدف اصلی دولت جدید از این گام‌های جدید ارائه فرصت استراحتی به تولیدکنندگان خانوادگی کوچک و متوسط محصولات کشاورزی بود که بخش بسیار بزرگی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند و به مدت یک دهه با مشکلات ناشی از جنگ روبه‌رو شده بودند. دولت امید داشت که با کاهش بار مالیاتی آنها تولید کشاورزی با سرعت و قدرتی بیشتر احیا شود. تولید محصولات کشاورزی نیز عملاً تا سال ۱۹۳۹ و به‌رغم کاهش شدید محصولات کشاورزی ناشی از رکود بزرگ، با قدرت احیا شد. لغو مالیات یک دهم همچنین پیامدهای مهمی را بر روابط قدرت مناطق روستایی به همراه داشت. در سده نوزدهم جمع‌آوری مالیات یک دهم و سایر مالیات‌ها به نام دولت یکی از منابع اصلی کسب سود و قدرت اقتصادی خانواده‌های بزرگ مناطق روستایی محسوب می‌شد. مأمورین جمع‌آوری مالیات که غالباً زمین‌داران یا بازرگانان بزرگ بودند در زمان نیاز تولیدکنندگان کوچکی که در کار و زندگی خود با مشکلاتی روبه‌رو شده بودند به آنها وام می‌دادند و آنها را به خود وابسته می‌ساختند تا شبکه‌ای را برای اعمال نفوذ در مناطق روستایی ایجاد کنند. با لغو مالیات یک دهم این گروه‌ها ستون مهمی از سلطه خود بر تولیدکنندگان خانوادگی متوسط و کوچک محصولات کشاورزی را از دست دادند (کیدر ۱۹۸۱، صص ۱۱-۴۵، بیرتک^۱ و کیدر ۱۹۷۵، صص ۴۰۷-۴۳۸).

در دهه ۱۹۲۰، رژیم جدید امید داشت تا یک اقتصاد شهری را به رهبری بخش خصوصی ایجاد کند. صنعتی‌شدن و ایجاد بخش خصوصی مسلمان و ترک به منزله دو مولفه اصلی توسعه اقتصاد ملی این کشور محسوب می‌شدند. با این حال این بخش خصوصی ضعیف بود و غالباً از شرکت‌های کوچک و متوسط تشکیل می‌شد. در حالی که تعرفه‌های محصولات واردتی تا

^۱ Birtek

سال ۱۹۲۹ همچنان پایین باقی مانده بود، رویکرد اساسی سیاست اقتصادی دولت نیز صرفاً به مداخله دولتی با هدف تقویت بخش خصوصی محدود می‌شد. قانون تشویق صنعت که در سال ۱۹۲۷ در مجلس این کشور تصویب شد کمک‌های مالی و مشوق‌های مختلفی را به شرکت‌های صنعتی حاضر در بخش‌های پردازش محصولات غذایی، منسوجات، ساخت مواد و بخش‌های دیگر اعطا می‌کرد. این دولت همچنین نگران وقوع یک جنگ جهانی دیگر در جهان بود. بدین ترتیب دولت جدید برای اجتناب از تجربه مجدد کمبودهای شدید دوران جنگ جهانی اول، تصمیم به ساخت اقتصادی خودکف‌تر گرفت. سه کالای «سفید» یعنی آرد، شکر و پارچه به مرکز سیاست‌های اقتصادی دولت تبدیل شدند. دولت آنکارا مخالف سرمایه خارجی نبود. با این حال سرمایه‌گذاران اروپایی در این دوران علاقه زیادی برای سرمایه‌گذاری در خارج از اروپا نداشتند بلکه در عوض آماده بودند تا در صورت پیدا شدن خریداران مناسب، شرکت‌های خود در ترکیه را به فروش برسانند و ترکیه را ترک کنند (بوراتاو^۱، ۱۹۸۱، صص ۱۶۵-۱۹۰).

ایشبانک^۲ (که معنای تحت‌الفظی آن بانک کسب‌وکار می‌شود) به عنوان یک شرکت نیمه دولتی یکی از مثال‌های بارز مبتنی بر بخش خصوصی و نماد مناسبی از سیاست‌هایی است که در دهه ۱۹۲۰ اجرا شد. ریاست این بانک که توسط اشخاص برجسته دولت از جمله خود مصطفی کمال تأسیس شده بود به دست جلال بایر^۳ افتاد که بعدها به سمت وزارت رسید و در دهه ۱۹۳۰ نخست وزیر دولت‌های حزب مردم جمهوری خواه شد. مأموریت اصلی این بانک را می‌توان به شکل حمایت از بخش خصوصی ترکیه و توسعه آن خلاصه کرد. اعطای امتیازات و انتقال منابع توسط بانک به افراد نزدیک به حزب به سرعت علنی شد. به دلیل رخداد چند مورد فساد مالی در این بانک، رانت‌خواران مختلفی که از فعالیت‌های بانک سود می‌بردند به افراد اهل زدوبندهای سیاسی و تجاری^۴ معروف شدند که به نام این بانک اشاره داشت. اضافه‌برارائه اعتبارات با نرخ بهره پایین، انتقال انحصارات دولتی جدید یا پیشین به افراد یا شرکت‌های نزدیک به دولت از روش‌های دیگر مورد پسند دولت برای ایجاد بخش خصوصی ترک و مسلمان در این دوران بود (کوجاباش اوغلو^۵، ۲۰۰۱، صص ۱-۲۹۸).

اقتصاد ملی در داخل مرزهای داخلی به شبکه خطوط راه‌آهن پیشرفته‌تری نیاز داشت. بدین ترتیب خطوط راه‌آهن سهم بزرگی از سرمایه‌گذاری دولتی در سال‌های میان دو جنگ جهانی

۱ Boratav
 ۲ Isbank
 ۳ Celal Bayar
 ۴ afaiaristes
 ۵ Kocabasoglu

را به خود اختصاص داد. طی سده نوزدهم خطوط راه‌آهنی که غالباً توسط شرکت‌های اروپایی ساخته می‌شدند و بیشترین کاربرد آنها نیز خود این شرکت‌ها بودند با پیوند دادن مناطق حاصل‌خیز کشاورزی به بنادر بزرگ صادرات، به گسترش تجارت خارجی کمک می‌کردند. در عوض هدف الگوی اقتصادی جدید ساخت بازار داخلی با کمک توسعه راه‌های ارتباطی میان پایتخت جدید یعنی آنکارا و بخش‌های عقب‌افتاده‌تر مرکزی و مناطق شرقی کشور بود (اسکونبرگ^۱ ۱۹۷۷، صص ۳۵۹-۳۷۲، تکلی و ایلکین ۲۰۰۴، صص ۲۸۶-۳۲۱). رژیم جدید تا سال ۱۹۳۹ به ۴,۰۰۰ کیلومتر خطوط راه‌آهنی که شرکت‌های اروپایی نیم سده پیش از جنگ جهانی اول در این منطقه ساخته بودند ۳,۰۰۰ کیلومتر دیگر مسیر راه‌آهن اضافه کرد که بخش عمده هزینه‌های آن از بودجه ملی تأمین شد.

ساخت خطوط راه‌آهن با استفاده از فن‌آوری‌های موجود در این کشور بسیار پرهزینه بود. به همین دلیل طی سال‌های میان دو جنگ، منابع زیادی به ساخت خطوط راه‌آهن اختصاص داده شد که عملاً از سهم پروژه‌های ساخت سد جنوب شرقی آناتولی و شبکه‌های آبیاری در بودجه سالانه و تولید ناخالص داخلی کشور نیز بزرگ‌تر بود. در عین حال پس از پایان جنگ جهانی دوم پروژه ساخت شبکه‌های آبیاری به بزرگ‌ترین پروژه ساخت‌وساز ترکیه تبدیل شد. به همین دلیل، هم در داخل مجلس و هم در خارج از آن از سیاست ساخت خطوط راه‌آهن دولت اینونو^۲ به شدت انتقاد می‌شد. با این حال خطوط راه‌آهن نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی نیز نقش مهمی را در ساخت کشوری در داخل مرزهای جدید ایفا کردند. تولیدکنندگان گندم مرکز و شرق آناتولی به لطف شبکه خطوط راه‌آهن قدیمی و جدید گندم هم در دهه ۱۹۳۰ و هم طی جنگ جهانی دوم توانستند گندم مورد نیاز مناطق شهری بزرگ غرب این کشور را تأمین کنند (تکلی و ایلکین ۲۰۰۴، صص ۲۸۶ تا ۳۲۱). دولت اضافه‌بر ساخت خطوط راه‌آهن جدید مشغول ملی‌سازی خطوط راه‌آهن ساخته شده طی دوران امپراتوری عثمانی بود. از آنجا که بهره‌برداری عملیاتی از خطوط راه‌آهن ترکیه کسب‌وکار سودآوری محسوب نمی‌شد و در واقع بیشتر خطوط راه‌آهن ساخته شده نیز به شرکت‌های کنترل‌کننده آنها ضرر وارد می‌کردند، شرکت‌های اروپایی آماده بودند تا کنترل خطوط راه‌آهن تحت کنترل خود را به دولت این کشور تحویل دهند، در نتیجه ملی‌سازی این خطوط با موانع بزرگی روبه‌رو نشد. دهه ۱۹۲۰ برای اقتصاد ترکیه دوره احیای سریع به حساب می‌آید. پس از پایان جنگ‌ها اراضی تحت کشت گسترش پیدا کردند و تولید محصولات کشاورزی افزایش یافت. با افزایش

^۱ Schoenberg

^۲ Ismet Inonu

درآمدهای کشاورزی اقتصاد شهری نیز رفته رفته بهبود پیدا کرد. به تدریج سرمایه‌گذاری‌های جدیدی جایگزین سرمایه‌های فیزیکی تخریب شده طی جنگ‌های پیشین شدند. با افزایش تقاضا در بازارهای جهانی، صادرات نیز گسترش پیدا کرد. به دلیل تلفات جمعیتی و کمبود سراسری نیروی کار، دستمزد کارگران به نسبت بالا باقی مانده بود. بدین ترتیب تمام بخش‌های مختلف جمعیت این کشور در افزایش تولید و درآمدهای این دوره نقش داشتند (هانسن ۱۹۹۱، صص ۳۱۲-۳۱۸). محاسبات با استفاده از سری داده‌های تولید و صادرات محصولات کشاورزی نشان می‌دهند که درآمد سرانه در سال ۱۹۲۹ به سطوح سال ۱۹۱۴ بازگشته بود. جمعیت منطقه واقع در داخل مرزهای فعلی ترکیه طی جنگ جهانی اول و سال‌های پس از آن به میزان ۲۰٪ کاهش پیدا کرده بود. به همین دلیل تا اواسط دهه ۱۹۳۰ جمعیت و سطح تولید کل این کشور به سطوح پیش از دوران جنگ بازنگشتند (پاموک و اوزل ۱۹۹۸، صص ۸۳ تا ۹۰). با این حال پیش از بازگشت مجدد به سطوح قبل از جنگ، وقوع رکود بزرگ در سال ۱۹۲۹ را می‌توان هم برای کل جهان و هم برای کشور، نقطه عطف مهمی به حساب آورد.



نمودار ۱/۷. شرایط داخلی تجارت در سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۶۰، قیمت محصولات کشاورزی / قیمت محصولات تولیدی (شاخص = ۱۰۰ در سال ۱۹۶۰). منبع: بر اساس شاخص ضمنی تولید ناخالص داخلی. برگرفته از گزارش درآمد ملی ترکیه، اداره آمار ترکیه ۲۰۱۴.

رکود بزرگ

رکود بزرگ در ترکیه نیز همانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر در ابتدا با کاهش

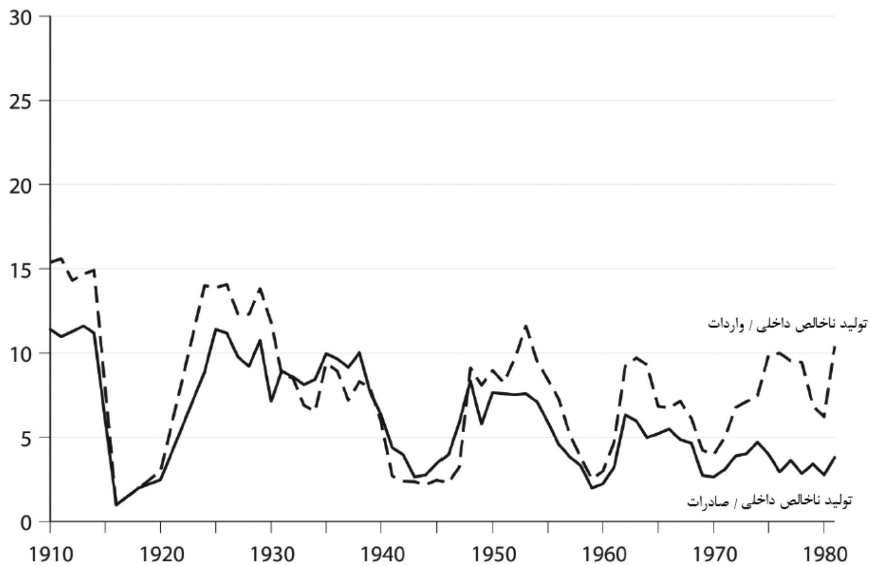
شدید قیمت کالاهای کشاورزی احساس شد. در یک بازه زمانی از سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ تا سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ قیمت کالاها و سایر غلات بیش از ۶۰۵٪ کاهش پیدا کرد تا پایان این دهه در سطوح پایینی باقی ماند. قیمت محصولات کشاورزی صادراتی برتر مانند تنباکو، کشمش، فندق و پنبه نیز به‌طور متوسط به میزان ۵۰٪ کاهش پیدا کرد، اگرچه در سال‌های بعدی این دهه قیمت آنها اندکی افزایش یافت. از آنجا که قیمت محصولات کشاورزی بسیار بیشتر از قیمت محصولات تولیدی کاهش پیدا کرده بود شرایط خارجی و داخلی تجارت این محصولات در بازه زمانی میان سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ تا سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ به ترتیب به میزان ۲۵ و ۳۰ درصد بدتر شد (شکل ۱/۷). از سوی دیگر حجم فیزیکی صادرات پس از سال ۱۹۲۹ افزایش پیدا کرد که احتمالاً شرایط بهبود پیوسته سطح تولید را نشان می‌دهد. به‌رغم افزایش حجم صادرات در آمد واقعی اغلب تولیدکنندگان بازار محور محصولات کشاورزی به شدت کاهش پیدا کرد. مشکلات بخش کشاورزی صادرات محور به سرعت احساس فروپاشی اقتصاد را به مردم این کشور القا کرد و به نارضایتی عمومی از رژیم تک‌حزبی، به‌ویژه در مناطق غرب آناتولی، امتداد ساحل شرقی دریای سیاه و منطقه کشت پنبه آدانا در جنوب کشور که فعالیت تجاری بیشتری داشتند، منجر شد. کاهش شدید قیمت محصولات کشاورزی همچنین، تولیدکنندگان گندم مناطق مرکزی آناتولی را که از طریق خطوط راه‌آهن به بازارهای شهری متصل شده بودند به شدت تحت تأثیر قرار داد. بدین ترتیب افرادی که بدهی‌هایی داشتند غالباً توانایی بازپرداخت بدهی خود را از دست دادند. کاهش شدید قیمت محصولات کشاورزی همچنین به ورشکستگی بسیاری از بازرگانان منجر شد. با کاهش تقاضای محصولات کشاورزی، اقتصاد شهری نیز به شدت سقوط کرد و بحران مالی در سراسر کشور گسترده شد (کارگان ۱۹۷۷، صص ۲۴۰-۲۶۵، کارگان ۲۰۰۵، صص ۴۳-۹۲، امرنس ۲۰۰۶).

سال ۱۹۲۹ به سرعت به سال سختی برای اقتصاد این کشور تبدیل شد. انتظاراتی که برای افزایش تعرفه‌های واردات و شروع بازپرداخت بدهی‌های خارجی وجود داشت به دلیل افزایش تقاضا برای مبادلات ارزهای خارجی پیش از این نیز به بحران کوچک دیگری در این بخش منجر شده بود. دولت نیز در واکنش به این بحران به سرعت سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی را اتخاذ کرد و کنترل خود بر تجارت خارجی و مبادلات ارزهای خارجی را تشدید کرد. درحالی‌که واردکنندگان بزرگ استانبول خواستار افزایش اندک نرخ تعرفه‌ها بودند، دولت در اکتبر سال ۱۹۲۹ و به محض لغو شدن محدودیت‌های معاهده صلح لوزان

بر سیاست‌های تجاری این کشور ساختار تعرفه‌ای جدید و بسیار سنگین‌تری را برای واردات وضع کرد. برآوردها نشان می‌دهند که به احتمال زیاد میانگین تعرفه‌های تعیین شده برای واردات در سال ۱۹۲۹ از ۱۳٪ به ۴۶٪ افزایش یافت و تا نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ به بیش از ۶۰٪ رسید. تعرفه‌های واردات مواد غذایی و کالاهای مصرفی تولید شده نیز به همان اندازه افزایش پیدا کردند اما تعرفه‌های واردات ماشین‌آلات کشاورزی و صنعتی و مواد خام در سطوح پایین حفظ شدند. به همین دلیل نرخ محافظت موثر بسیاری از کالاهای نهایی گزینش شده، برای سیاست محافظت از تولیدات داخلی بسیار بالا بود. برای مثال، تعرفه‌های منسوجات وارداتی بیش از ۸۰٪ بود، درحالی‌که تعرفه شکر در دهه ۱۹۳۰ فراتر از ۲۰۰٪ رفته بود. اضافه‌براین در نوامبر ۱۹۳۱ محدودیت کمی نیز برای فهرست بلندمدی از محصولات وارداتی تعیین شد. این فهرست در دهه ۱۹۳۰ به‌طور مرتب به روزرسانی می‌شد و با گسترش محصولات جایگزینی واردات به بخش‌های جدید برخی از تعرفه‌های آن افزایش بیشتری پیدا می‌کرد (یوجل^۱ ۱۹۹۶، صص ۷۴-۸۴، ۱۰۵-۱۱۳، تکلی و ایلکین ۱۹۷۷، صص ۷۵-۱۹۷).

اضافه‌بر اقدامات محافظه‌کارانه شدید، تغییر جهت روزافزون رژیم تجارت به سمت موافقت‌نامه‌های دوجانبه و مقررات ترخیص و تهاثر کالا نیز گرایش به سوی تولیدات داخلی و کاهش واردات را تقویت می‌کرد. اگرچه حجم صادرات پیوسته در حال افزایش بود و تولید داخلی نیز رشد روزافزونی را تجربه می‌کرد اما این روندها به کاهش شدید سهم واردات در تولید ناخالص داخلی از ۱۲/۸٪ در سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ به ۶/۹٪ در سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۳۹ منجر شد و سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی نیز از ۹/۰٪ در سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ به ۷/۰٪ در سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ کاهش پیدا کرد. بدین ترتیب طی رکود بزرگ اقتصاد این کشور به سرعت و با قدرت چشمگیری بسته شد. انتظار بر آن بود که این گرایش به سمت تولیدات داخلی به مدت زمان طولانی ادامه پیدا خواهد کرد. نسبت‌های واردات و صادرات به تولید ناخالص داخلی که در یک دهه پیش از وقوع جنگ جهانی اول به بالای ۱۰٪ صعود کرده بود پس از جنگ جهانی دوم و تا پایان دهه ۱۹۷۰ یعنی نیم سده بعد در زیر ۱۰٪ باقی ماند.

^۱ Yucel



نمودار ۷/۲. بستن اقتصاد در ترکیه سال‌های ۱۹۱۰ الی ۱۹۸۰: نسبت‌های صادرات و واردات به تولید ناخالص داخلی (%): منبع: محاسبه داده‌های دوران امپراتوری عثمانی براساس پاموک ۱۹۸۷، صص ۱۴۸ تا ۱۵۰ و الدم ۱۹۷۰، صص ۳۰۲ تا ۳۰۶ انجام شده است، سری داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه در سال ۲۰۱۴ در زمینه درآمد ملی و تجارت این کشور نیز برای دوره زمانی پس از سال ۱۹۲۳ استفاده شده است.

وقوع بحران جهانی بسیاری از کشورهای بدهکار را وادار کرد تا ساختار پرداخت اقساط بدهی خود را تغییر و یا تعلیق کلی آنها را خواستار شوند. اعتباردهندگان کشورهای توسعه یافته نیز تحت این شرایط نمی‌توانستند بر مطالبات خود بیش از حد پافشاری کنند. ترکیه هم پس از پرداخت اولین اقساط بدهی خود تحت معاهده صلح لوزان در سال ۱۹۲۹ خواستار تغییر ساختار بازپرداخت بدهی به ارث برده خود از دوران امپراتوری شد. پس از انجام مذاکرات نیز مبلغ اقساط سالانه بدهی این کشور برای مابقی این دهه بیش از ۵۰٪ کاهش پیدا کرد. دولت همچنین برای انجام پروژه‌های صنعتی خود در مابقی این دهه به دنبال منابع مالی خارجی بود. با این حال به دلیل وقوع بحران اقتصادی جهانی، جریان سرمایه ورودی به این کشور همچنان در سطوح بسیار پایین باقی ماند (تزل ۱۹۸۶، صص ۱۶۵-۱۸۹).

دولت در واکنش به کاهش قیمت محصولات کشاورزی، دفتر محصولات خاک^۱ را تأسیس کرد و از سال ۱۹۳۲ به بعد از خرید گندم و تنباکو حمایت کرد. با این حال میزان خرید حمایتی

^۱ Soil Products Office

گندم و تنباکو همچنان پایین بود. تا پایان دهه ۱۹۳۰ میانگین خرید حمایتی گندم معادل ۳٪ کل تولید آن و در حدود ۱۵٪ گندم فروخته شده در بازار بود (اوزبک^۱ ۲۰۰۳، صص ۲۱۹-۲۳۸). شاید خریدهای حمایتی از سقوط بیشتر قیمت گندم جلوگیری کرده باشند اما قیمت محصولات کشاورزی به هیچ وجه احیا نشد و قیمت نسبی آنها تا سال ۱۹۳۹ برای بخش کشاورزی به هیچ وجه مطلوب نبود. در واقع دولت تغییر قیمت کالاها به نفع محصولات تولیدی و اتخاذ سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی را فرصتی برای اجرای سریع روند صنعتی شدن به حساب می‌آورد (شکل ۷/۱).

بدین ترتیب سهم تولید در تأمین مصرف داخلی به تدریج افزایش پیدا کرد. در غیاب شرکت‌های صنعتی بزرگ ذینفعان مستقیم این وضعیت شرکت‌های تولیدی کوچک و متوسط بسیاری از مناطق مختلف کشور بودند که شامل کارخانه‌های نساجی، کارخانه‌های آردسازی، شیشه‌سازی، کارخانه‌های آجرپزی، دباغی‌ها و سایر تولیدکنندگان دیگر می‌شدند و به تدریج نرخ رشد بالایی را تجربه می‌کردند. بدین ترتیب صنعتی شدن از طریق جایگزینی تولید با واردات آغاز شده بود (یوجل ۱۹۹۶، صص ۷۴-۱۱۳)^۲.

سوسیالیسم دولتی

با تداوم شرایط نامساعد در اقتصاد جهانی دولت تصمیم گرفت تا با اعلام راهبرد جدیدی به نام سوسیالیسم دولتی یا همان صنعتی شدن با جایگزینی واردات به رهبری دولت، تعهدات خود را به روند صنعتی شدن کشور افزایش دهد. نخست وزیر ایسمت اینونو طی سخنرانی در مراسم افتتاح خطوط راه آهن سیواس در سال ۱۹۳۰ اعلام کرد که «زمانی که موضوع اقتصاد در میان باشد ما تمرکزگرای میانه‌رو می‌شویم. نیازهای این کشور و گرایش‌های فکری آن ما را به پیمودن این تشویق می‌کند.» اینونو بدین ترتیب تلاش می‌کرد تا خود را در میانه طیف سیاسی زمانه خود قرار دهد و در جایی میان لیبرالیسم و سوسیالیسم قرار بگیرد (تکلی و ایلکین ۱۹۷۷، صص ۱۲۴ تا ۱۲۵ و ۱۹۸۲، کوروگ^۳ ۲۰۱۱، صص ۳۵۱ تا ۴۱۷، تورگون^۴ ۲۰۱۶، صص ۶۶۶-۶۹۰). در دهه ۱۹۳۰ به دلیل وقوع رکود بزرگ، نقش دولت در اقتصاد نه تنها در اتحاد جماهیر شوروی بلکه در کشورهای اروپایی نیز در حال افزایش بود. درحالی که الگوی اتخاذ

^۱ Ozbek

^۲ برای مشاهده اطلاعات بیشتر در مورد سهم روزافزون تولید داخلی در بازارهای داخلی منسوجات نخی که مهم‌ترین شاخه‌ی بخش تولیدات پس از سال ۱۹۲۹ محسوب می‌شد به فصل ۵، نمودار ۵.۲ رجوع کنید.

^۳ Kurug

^۴ Turgun

شده در دولت آنکارا طرفدار سوسیالیسم نبود اما در مقایسه با سایر نمونه‌های آن در کشورهای اروپایی نقش بسیار مهم‌تری را برای بخش دولتی در نظر می‌گرفت. اگرچه یکی از علل اصلی اتخاذ این نسخه شدید از سوسیالیسم دولتی در ترکیه، استقلال بسیار زیاد دولت مرکزی از بخش خصوصی بود اما دلیل دیگر آن را می‌توان ضعف بخش خصوصی این کشور و سلطه شرکت‌های کوچک و متوسط تولیدی با فن‌آوری‌های ساده بر بخش‌های بانکداری، حفاری معادن و سایر بخش‌های اصلی اقتصاد شهری به حساب آورد. سوسیالیسم دولتی، نقش دولت در اقتصاد را به تولیدکننده و سرمایه‌گذار اصلی در بخش شهری ارتقا می‌داد. در سال ۱۹۳۴ یک طرح پنج‌ساله صنعتی شدن با کمک مشاورانی از سوی دولت شوروی تدوین شد. در این سند به جای توضیحات فنی پیچیده برای برنامه‌ریزی صنعتی شدن، فهرست مفصلی از پروژه‌های سرمایه‌گذاری وجود داشت که شرکت‌های دولتی باید این سرمایه‌گذاری‌ها را انجام می‌دادند. طرح پنج‌ساله دوم نیز در سال ۱۹۳۸ آغاز شد اما اجرای آن با وقوع جنگ متوقف شد. تا پایان این دهه چندین شرکت اقتصادی دولتی مانند سومربانک^۱ و اتی‌بانک^۲ پدیدار شده و به تولیدکنندگان مهم اصلی و حتی چندین بخش صنعتی مهم این کشور مانند آهن، فولاد، منسوجات، شکر، شیشه‌سازی، سیمان، خدمات آب و برق و گاز و معدن تبدیل شده بودند. سوسیالیسم دولتی همچنین شامل گسترش فعالیت‌ها و دامنه کنترل بخش دولتی بر سایر بخش‌های اقتصاد شهری نیز می‌شد. خطوط راه‌آهنی که با خرید از مالکان اروپایی خود ملی شده بودند و خطوط راه‌آهنی که به تازگی ساخته شده بودند به انحصارات دولتی تبدیل شدند. بیشتر انحصارات دولتی که در دهه ۱۹۲۰ به شرکت‌های خصوصی واگذار شده بود نیز بازپس گرفته شدند. مالکیت دولت بر شرکت‌های اصلی حاضر در بخش‌های حمل‌ونقل، بانکداری و امور مالی با افزایش کنترل دولت بر بازارها و قیمت کالاها همراه شد (تکلی و ایکین ۱۹۸۲، صص ۱۳۴-۲۲۰، تزل ۱۹۸۶، صص ۱۹۷ تا ۲۸۵، بوراتا و ۱۹۸۱، صص ۱۷۲-۱۸۹، هانسن ۱۹۹۱، صص ۳۲۴-۳۳۳).

با افزایش اشتغال در بخش‌های تولیدی، به لطف سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی دولت، برخی از مناطق شهری با کمبود نیروی کار مواجه شدند. از آنجا که بخش بزرگی از جمعیت این کشور در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و در اراضی کشاورزی محصولات کشاورزی پرورش می‌دادند حفظ کارگران برای تولیدکنندگان، کارچندان آسانی نبود. به‌ویژه در شهرهای متوسطی که شرکت‌های دولتی بزرگی در آنها ایجاد شده بود بسیاری از کارگران

^۱ Sumerbank

^۲ Etibank

این شرکت‌ها در مناطق حومه‌ای اطراف شهر زندگی می‌کردند و بدون قطع روابط خود با مناطق روستایی در کارخانه‌ها به کار مشغول می‌شدند و در هنگام فرارسیدن زمان برداشت محصول به روستای خود باز می‌گشتند. در همین زمان دولت تک‌حزبی محدودیت‌های شدیدی را بر سازمان‌دهی نیروی کار و فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری اعمال کرده بود. پس از معرفی قانون حفظ نظم که در سال ۱۹۲۵ تصویب شد حق کارگران برای تشکیل اتحادیه‌ها و سازمان‌های اجتماعی به شدت محدود شد. اتحادیه‌ها اجازه فعالیت نداشتند و اعتصاب کارگران ممنوع بود اما در سال‌های بعد، برخی اعتصابات کارگری البته در تعداد اندک روی داد. این اقدامات با سیاست‌های اجتماعی غالباً محدودکننده دولت در سایر حوزه‌های دیگر نیز هم‌راستا بود. به‌رغم رشد قابل‌توجه بخش شهری در دهه ۱۹۳۰ دستمزدهای واقعی کارگران تا دهه ۱۹۵۰ از سطوح پیش از جنگ جهانی اول فراتر نرفت (یاووز^۱، ۱۹۹۵، صص ۱۵۵ تا ۱۹۶، احمد ۱۹۹۵، صص ۷۵ تا ۹۴، ماکال^۲، ۱۹۹۹).

اگرچه بخش دولتی طی دهه ۱۹۳۰ گسترش پیدا کرد اما نمی‌توان مدعی شد که در این دوران آسیبی به بخش خصوصی این کشور وارد شده است. بزرگ‌ترین شرکت‌های خصوصی در بخش تجارت خارجی فعالیت داشتند و کاهش تجارت خارجی تأثیر منفی بر فعالیت آنها داشت. با این حال این مسئله به جای سوسیالیسم دولتی، بیشتر از فروپاشی تجارت بین‌المللی ناشی شده بود. بیشتر شرکت‌های خصوصی در سایر بخش‌های اقتصاد شهری نیز همچنان اندازه کوچک خود را حفظ کرده بودند. شرکت‌های دولتی با سرمایه‌گذاری‌های کلان در پروژه‌های بزرگ و پرهزینه تأمین کالاهای میانی و عرضه آنها به عنوان اولیه تولید محصولات نهایی در واقع به رشد شرکت‌های خصوصی حاضر در بخش تولید محصولات نهایی مصرف‌کنندگان کمک کردند. سرمایه‌گذاری خصوصی طی دهه ۱۹۳۰ نیز همچنان از سوی دولت حمایت می‌شد و یارانه دریافت می‌کرد. با این وجود بخش خصوصی همچنان نگران بود که مبادا بخش دولتی به تنهایی بتواند دامنه فعالیت‌های خود را گسترش دهد. به همین دلیل تنش میان دو طرف همچنان تداوم پیدا کرد.

بدون شک شواهد خامی در مورد نرخ سرمایه‌گذاری دولت و بخش خصوصی در این دوران وجود دارد که نقش‌های مربوطه هریک را روشن‌تر می‌سازد. این برآوردها نشان می‌دهند که میانگین کل سرمایه‌گذاری ناخالص در ترکیه طی سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۲۹ بیش از ۱۲٪

۱ Yavuz
۲ Makal

۳ برای مشاهده روندهای بلندمدت دستمزدهای واقعی به فصل ۹، نمودار ۹.۳ رجوع کنید.

تولید ناخالص داخلی این کشور بوده است. سرمایه‌گذاری خصوصی تقریباً ۹٪ آن را تشکیل می‌داد در حالی که مابقی آن از سوی بخش دولتی و به‌ویژه در قالب ساخت خطوط راه‌آهن انجام می‌شد. با وقوع رکود اقتصادی، سرمایه‌گذاری خصوصی به شدت کاهش یافته و به ۵٪ تولید ناخالص داخلی کشور رسید و در مابقی سال‌های این دهه در همین سطوح باقی ماند. در مقابل سرمایه‌گذاری دولتی افزایش متوسطی را تجربه کرد و تا پایان این دهه به‌طور میانگین به میزان ۵٪ تولید ناخالص داخلی افزایش پیدا کرد (بولوتای و همکاران ۱۹۷۴، تزل ۱۹۸۶، صص ۳۶۲-۳۸۸). این برآوردها نشان می‌دهند که بخش دولتی قسمتی از کاهش سرمایه‌گذاری خصوصی را طی رکود بزرگ جبران کرده، اما قدرت افزایش نرخ کلی تشکیل سرمایه را نداشته است. می‌توان ادعا کرد که نرخ سرمایه‌گذاری اواخر دهه ۱۹۲۰ به دلیل بازسازی پس از جنگ و احیای اقتصادی به‌طور غیرعادی بالا بوده است. در این صورت می‌توان نتیجه گرفت که اگرچه نرخ کلی سرمایه‌گذاری پس از سال ۱۹۲۹ کاهش پیدا کرده اما در نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ به‌طور نسبی مجدداً احیا شده است.

همچنین تفکیک جزء به جزء سرمایه‌گذاری بخش دولتی نیز بینش‌های مهمی را در رابطه با سوسیالیسم دولتی به دست می‌دهد. نزدیک به نیمی از تمام سرمایه‌گذاری‌های ثابت بخش دولتی طی دهه ۱۹۳۰ به ساخت خطوط راه‌آهن و سایر روش‌های حمل و نقل اختصاص یافت. این تعهد بزرگ دولت به ساخت خطوط راه‌آهن تمایل شدید رژیم تک‌حزبی برای ایجاد جامعه‌ای با انسجام سیاسی و اقتصادی در داخل مرزهای جدید را منعکس می‌کند. در مقابل، صنعت منابع محدودی را در این دوران دریافت کرد و تنها توانست یک چهارم از تمام سرمایه‌گذاری‌های دولتی را به خود اختصاص دهد که اندکی بالاتر از ۱٪ تولید ناخالص داخلی این کشور در نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ بود. این ارقام پایین استدلال پیشین ما در مورد نقش متوسط سوسیالیسم دولتی بر فرآیند صنعتی‌شدن این کشور در دهه ۱۹۳۰ را تایید می‌کند. سوسیالیسم دولتی بدون شک تأثیر ماندگاری بر ترکیه گذاشت که تا چند دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم تداوم داشت. این آزمایش در نهایت به مثال قدرتمندی از تلاش‌های کشورهای خاورمیانه برای اجرای صنعتی‌شدن دولت‌محور پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شد (ریچاردز^۱ و واتربری^۲، ۲۰۰۸، صص ۱۷۹-۲۱۰). با این حال از چشم‌انداز اقتصاد کلان می‌توان گفت که بخش دولتی ترکیه تا جنگ جهانی دوم نقش متوسطی را در فرآیند صنعتی‌شدن این کشور ایفا کرده است. اولاً شرکت‌های دولتی حاضر در بخش تولید و بسیاری از حوزه‌های

^۱ Richards
^۲ Waterbury

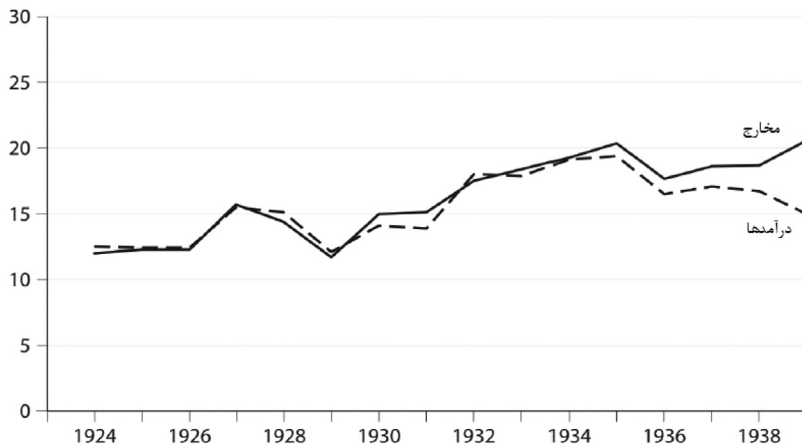
دیگر فعالیت‌های خود را تا سال ۱۹۳۳ آغاز نکرده بودند. در کشوری که ۱۷ میلیون نفر جمعیت داشت کل شرکت‌های دولتی فعال در بخش صنعت و معدن آن در آستانه جنگ جهانی دوم از بیست شرکت فراتر نمی‌رفت. آمارهای رسمی نشان می‌دهند که در سال ۱۹۳۸ کل اشتغال بخش تولید، شرکت‌های آب، برق و گاز و معدن همچنان کمتر از ۶۰۰,۰۰۰ نفر یا در حدود ۱۰٪ کل نیروی کار بود. شرکت‌های دولتی تنها ۱۱٪ از این اشتغال و به عبارتی ۱٪ از کل اشتغال کشور را تشکیل می‌دادند. تقریباً ۷۵۵ از اشتغال در بخش تولید همچنان توسط شرکت‌های خصوصی کوچک انجام می‌شد (تنزل ۱۹۸۶، صص ۲۳۳-۲۳۷).

سیاست‌های اقتصاد کلان طی دهه ۱۹۳۰

بسیاری از کشورهای درحال توسعه در واکنش به رکود بزرگ و افزایش بیکاری، روش سیاست‌های مداخله دولتی را اتخاذ کردند. بسیاری از این کشورها برای تحریک اقتصاد خود، سیاست‌های پولی و مالی انبساطی را در پیش گرفتند که اساساً به معنای ایجاد کسری بودجه و چاپ پول برای تأمین مالی این کسری بودجه بود. جان مینارد کینز در سال ۱۹۳۶ نظریه عام خود را منتشر کرد که توجیه نظری به ظاهر قابل قبولی را برای این رویکردها ارائه می‌کرد. باین‌حال در ابتدای دهه ۱۹۳۰ این رویکردها بر هیچ نظریه‌ای مبتنی نبودند و بیش از هر چیز به پرتاب دارت در تاریکی شباهت داشتند.

درحالی‌که پس از سال ۱۹۲۹ مداخله دولتی در ترکیه نیز به سرعت گسترش پیدا می‌کرد دولت رفتاری بسیار محتاطانه در سیاست‌های اقتصاد کلان در پیش گرفت و تا پایان این دهه از توسل به سیاست‌های پولی انبساطی اجتناب کرد. در واقع اصل راهنمای اساسی سیاست اقتصاد کلان ترکیه در این دوره «بودجه متوازن، ارز باقدرت» بود. با افزایش نسبت درآمدها و مخارج دولت به تولید ناخالص داخلی از حدود ۱۲-۱۵٪ در اواخر دهه ۱۹۲۰ به ۲۰٪ در پایان دهه ۱۹۳۰، بودجه ملی در وضعیت متوازن حفظ شد (نمودار ۷/۳). میزان اسکناس‌های در گردش نیز تا سال ۱۹۳۸ ثابت بود، درحالی‌که عرضه پول واقعی به دلیل کاهش شدید سطح کلی قیمت کالاها پس از سال ۱۹۲۹ به‌طور قابل توجهی افزایش پیدا کرد. اضافه‌براین، دولت ترکیه برخلاف بسیاری از کشورهای دیگر از سیاست‌های کاهش نرخ مبادله ارز برای حمایت از تولید داخل استفاده نکرد. در نتیجه درحالی‌که بسیاری از کشورهای دیگر به سیاست‌های کاهش ارزش متوسل شده بودند تا نرخ بیکاری را کاهش دهند، لیره ترکیه نرخ برابری خود را با طلا حفظ کرد. در نتیجه، تا پایان سال ۱۹۳۹ ارزش لیره در برابر پوند و دلار در حدود ۴۰٪

افزایش پیدا کرد (تزل ۱۹۸۶، صص ۱۴۴-۱۴۸، ۳۶۸-۳۸۸، جوشار^۱ ۱۹۹۵، صص ۲۵۹-۲۹۲، یوجل ۱۹۹۶، صص ۵۵-۷۳، بولوتای و همکاران ۱۹۷۴).



نمودار ۷/۳. سیاست مالی طی سال‌های میان دو جنگ جهانی، ۱۹۲۴-۱۹۳۹ (مخارج و درآمدها به شکل درصدی از تولید ناخالص داخلی ارائه شده‌اند). منبع: بر اساس سری داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه در سال ۲۰۱۴

بررسی علل اتخاذ این موضع محتاطانه و حتی محافظه‌کار در سیاست‌های اقتصادی این کشور در زمانی که بسیاری از کشورهای دیگر در واکنش به رکود بزرگ به دنبال سیاست‌های انبساطی بودند واقعا ارزشمند خواهد بود. شاید مهم‌ترین دلیل آن را بتوان اقدامات بسیار شدید سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی به حساب آورد که در سال ۱۹۲۹ اتخاذ شد و در سال‌های بعد نیز بیشترین تأثیر را بر اقتصاد این کشور داشت و در نتیجه افزایش قابل توجه میزان تولید را به همراه داشت. به بیان دیگر به لطف سیاست‌های به شدت حمایت‌گرایانه‌ی دولت، روند صنعتی‌شدن و رشد اقتصادی ترکیه بدون توسل به روش‌هایی که بعدها به روش‌های کینزی معروف شد، اندکی پیشرفت کرده بود. در واقع همانطور که در فصل بعد توضیح خواهیم داد، طی دهه ۱۹۳۰ نه تنها صنعت بلکه کشاورزی و همچنین کلیت اقتصاد ترکیه عملکرد معقولی داشت و به نرخ رشد اقتصادی به نسبت بالایی دست پیدا کرد. اضافه‌براین ایسمت اینونو در میان سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۳۷ نخست وزیر کشور بود و بسیاری از نزدیکان وی در دولت، سیاست‌های مالی و پولی دوران امپراتوری عثمانی را از نزدیک مشاهده کرده بودند. تأمین کسر بودجه‌های بزرگ با استقراض خارجی نه تنها برای

^۱ Cosar

اقتصاد این امپراتوری بلکه در زمینه سیاست‌های خارجی آن نیز مشکلات بزرگی را ایجاد کرده بود. اضافه‌براین چاپ پول کاغذی در حجم بالا طی جنگ جهانی اول، به نرخ تورم بی‌سابقه‌ای منجر شده بود. دولت جدید نیز تمایلی برای تکرار آن تجربیات نداشت و به همین دلیل سیاست‌گذاران هیچ فشاری را برای تغییر رویه به سیاست‌های مالی و پولی انبساطی‌تر یا کاهش ارزش پول احساس نمی‌کردند. در نهایت حزب مردم جمهوری خواه که در دهه ۱۹۳۰ قدرت را به دست داشت تمام مخالفان خود را از بین برده بود و طی این دهه با رقابت هیچ جناح دیگری روبه‌رو نبود. رهبر حزب و دولت نیز هیچ‌گونه فشار مردمی شدیدی را برای دنبال کردن سیاست‌های افراطی‌تر اقتصاد کلان احساس نمی‌کردند. بنابراین، دولت‌های حزب مردم جمهوری خواه توانستند سیاست بودجه متوازن و پول با قدرت را طی دهه ۱۹۳۰ اتخاذ و حفظ کنند.

جنگ جهانی دوم

ترکیه طی جنگ جهانی دوم سیاست بی‌طرفی در جنگ و بسیج کامل نیروهای خود را در پیش گرفت. اگرچه این سیاست کشور را از تخریب جنگ محافظت کرد اما اقتصاد آن را در برابر جنگ مصون نساخت. مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ جهانی دوم یادآور مشکلاتی بود که طی جنگ جهانی اول در این کشور رخ داد. با این حال، ترکیه این مرتبه وارد جنگ نشد و طی یک ربع سده مداخله دولتی در اقتصاد، زیرساخت‌های خود را تقویت کرده بود و به همین دلیل پیامدهای منفی دوران جنگ ضعیف‌تر از جنگ پیشین بود. با این وجود کاهش شدید واردات و تخصیص منابع بزرگ برای حفظ ارتشی با بیش از یک میلیون سرباز، فشار شدیدی را هم بر صنعت و هم بر کشاورزی این کشور وارد می‌کرد. قیمت مواد غذایی به سرعت افزایش پیدا کرد و تأمین نیازهای مناطق شهری به یکی از مشکلات بزرگ دولت تبدیل شد. در نتیجه اولویت‌ها و نگرانی‌های صنعتی شدن با کمک سوسیالیسم دولتی به کنار گذاشته شدند. طرح‌های پنج‌ساله صنعتی شدن متوقف شدند و مبارزه با کمبودهای ناشی از دوران جنگ و احتکار به دلیل سودجویی از رویدادهای ناخوشایند سیاست اقتصادی به نظم روز تبدیل شد. برآوردهای موجود نشان می‌دهند که تولید ناخالص داخلی این کشور از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ به میزان ۳۵٪ کاهش پیدا کرد (بولوتای و همکاران ۱۹۷۴، ترکیه، اداره آمار ترکیه ۲۰۱۴، تکلی و ایلکین ۲۰۱۴، صص ۱۷-۲۰۷).

اقتصاد ترکیه طی دهه ۱۹۳۰ نیز کاهش قابل توجه حجم نسبی بخش تجارت خارجی را

تجربه کرده بود. به دلیل مشکلات در تجارت از طریق مسیرهای دریایی طی دوران جنگ و کمبودهای ایجاد شده در کشورهای اروپایی و نیز مشکل بسیج نیروهای نظامی، واردات طی جنگ بازم بیشتر کاهش پیدا کرد و به ۳٪ تولید ناخالص داخلی رسید (شکل ۷/۲). در نتیجه، دسترسی به بسیاری از مواد معدنی خام ضروری، کالاهای واسطه و تولیدی به میزان قابل توجهی کاهش پیدا کرد و تنگناهای بزرگی را در تمام بخش‌های اقتصاد ترکیه ایجاد کرد. در همین زمان آلمان و سایر متحدین برای خرید هرگونه مواد معدنی و محصولات کشاورزی خاصی که ترکیه می‌توانست صادر کند به‌ویژه گندم در اوایل دوران جنگ و کروم با یکدیگر رقابت می‌کردند. بدین ترتیب مازاد تجاری کشور که برای اولین بار در دهه ۱۹۳۰ پدیدار شده بود به میزان قابل توجهی افزایش پیدا کرد و ذخایر ارزی این کشور تا پایان جنگ روزبه‌روز بیشتر شد.

بخش کشاورزی که از افزایش جمعیت در سال‌های بین دو جنگ بهره‌مند شده بود به دلیل بسیج نیروها در دوران جنگ ضربه سختی دریافت کرد. اگرچه زنان سهم بیشتری از بار تولید محصولات کشاورزی را برعهده گرفتند اما سربازی اجباری مردان و مصادره حیوانات بارکش توسط ارتش تأثیرات منفی بزرگی را هم بر میزان اراضی زیرکشت و هم بر میزان محصولات تولید شده به‌ویژه کشت غلات وارد کردند. آمار رسمی نشان می‌دهد که تولید غلات به میزان چشمگیری کم شد، به طوری که تولید گندم در میان سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ به میزان ۴۰٪ کاهش پیدا کرد. پس از سال ۱۹۴۰ قیمت مواد غذایی به تدریج روند صعودی شدیدی را آغاز کرد و دولت برای حفظ تأمین مواد غذایی مورد نیاز مناطق شهری و ارتش تلاش کرد تا از سیاست تحویل اجباری مواد غذایی در قیمت‌های پایین‌تر از نرخ بازار را اجرا کند. تولیدکنندگان کشاورزی از همه اقشار مختلف نیز با مخفی کردن محصول خود، رشوه دادن و به‌طور کلی توسل به روش‌های مختلف فرار از این قانون، تلاش می‌کردند تا در برابر آن مقاومت کنند. با وخیم‌تر شدن کمبود مواد غذایی در مراکز شهری در سال ۱۹۴۲ دولت مجبور شد تا سیاست‌های خود را کاملاً معکوس سازد. بدین ترتیب انکای دولت بر مکانیسم‌های تعیین قیمت کالاها بیشتر و بیشتر شد و به افرادی که بالاتر از آستانه مشخصی گندم تولید می‌کردند اجازه فروش محصول در بازار را اعطا کرد. این سیاست جدید به نفع کشاورزان متوسط و زمین‌داران بزرگ بود، به‌ویژه افرادی که می‌توانستند از مطالبات دولت فرار کنند از قیمت‌های بسیار بالاتر محصولات در بازار سود زیادی کسب می‌کردند. در مقابل تولیدکنندگان کوچکی که معمولاً برای امرار معاش خود کشاورزی می‌کردند نمی‌توانستند از قیمت‌های بالاتر بازار

بهره‌مند شوند و باید سنگین‌ترین بار سیاست‌های دولت را تحمل می‌کردند. بدین ترتیب افراد فقیر روستایی که به درآمد بیشتر نیاز داشتند نیز به شهرها مسافرت می‌کردند تا در مشاغل موقت و فصلی کار کنند. با این حال، شرایط زندگی در مناطق شهری برای افراد فقیر روستایی حتی بسیار دشوارتر از روستای خود بود. دسترسی به مواد غذایی در مناطق روستایی برای اکثریت مردم آن مناطق که می‌توانستند در قطعه زمینی محصولات کشاورزی پرورش دهند بسیار آسان‌تر از شهرها بود (پاموک ۱۹۹۱، صص ۱۳۱-۱۳۷).

کمبود ناشی از کاهش واردات بخش‌های صنعتی را نیز به شدت تحت فشار قرار داده بود. بدون واردات مواد خام، کالاهای واسطه و ماشین‌آلات، امکان حفظ مراحل اولیه تولید وجود نداشت. برآورد شده است که میزان تولید صنایع تولیدی در میان سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ بیش از ۳۵٪ کاهش پیدا کرده است. با تشدید تنگناها و کمبودها بازارهای سیاه رونق گرفتند و احتکار و سودجویی گسترش پیدا کرد. تحت این شرایط دولت مجبور به لغو طرح‌های پیشین خود برای سرمایه‌گذاری جدید در صنعت تولید شد. دلیل دیگر لغو طرح سوسیالیسم دولتی مشکلات مالی بود. مخارج دوران جنگ با درآمدهای موجود قابل تأمین نبودند و کسری بودجه باید با چاپ پول تأمین می‌شد. نتیجه تورم افسارگسیخته‌ای بود که به کاهش پرشتاب استانداردهای زندگی اکثریت مردم شهری منجر شد (تکلی و ایلکین ۲۰۱۴، صص ۱۷-۲۰۷، نزل ۱۹۸۶، صص ۱۵۶-۱۶۰، متینسوی^۱ ۲۰۰۷، صص ۱۳۲-۲۷۲).

دولت در سال ۱۹۴۲، هم به منزله راه‌حلی برای حل مشکلات مالی و هم به منزله واکنشی در برابر سودجویی دوران جنگ، طرح ابتکاری بزرگی را به نام وارلیک ورگیسی^۲ یا عوارض یک‌مرته‌ای ثروت تدوین کرد و این عوارض را بر بازرگانان، صنعت‌گران و سایر صاحبان کسب‌وکار بزرگ مراکز شهری اعمال کرد. اگرچه در متن این قانون هیچ‌گونه تبعیضی وجود نداشت اما در عمل در برخورد با صاحبان کسب‌وکار مسلمان چندان سختگیری نمی‌شد و عوارض تعیین شده در این قانون بیشتر از صاحبان کسب‌وکار غیرمسلمان استانبول و سایر شهرهای بزرگ دیگر اخذ می‌شد. ۷۰٪ از درآمدهای افراد در استانبول توسط دولت جمع‌آوری می‌شد که ۶۵٪ آن به افراد غیرمسلمان تعلق داشت و بسیاری از آنها برای پرداخت این عوارض مجبور به فروش املاک و مستغلات و کسب‌وکارهای خود شدند. در حدود ۱،۴۰۰ نفر از مالیات‌دهندگان غیرمسلمانی که قدرت پرداخت این عوارض را نداشتند به اردوگاهی اعزام شدند تا برای انجام کار طاقت‌فرسای اجباری به منطقه‌ای در شرق این کشور به نام

^۱ Metinsoy

^۲ Varlık Vergisi

آسکاله تبعید شوند. درآمد دولت از فروش اضطراری این املاک و مستغلات به حد کافی بالا نبود تا کسری بودجه آن را تأمین کند اما خود فروش این دارایی‌ها به یکی از مکانیسم‌های مهم پیدایش بازرگانان بزرگ مسلمان در عصر پس از جنگ جهانی دوم بدل شد. این عوارض تنها به شرمندگی بزرگ دولت منجر شد و از سال ۱۹۴۴ به بعد نیز لغو شد (اوکته^۱، ۱۹۵۱، آکتار^۲ ۲۰۰۰ صص ۱۳۵-۲۴۳).

کاهش تولید و سقوط شدید استانداردهای زندگی به همراه افزایش نابرابری‌ها باعث مخالفت بخش بسیار بزرگی از مردم شهری و روستایی با رژیم تک‌حزبی شد. در همین زمان بازرگانان، صنعت‌گران و بخش بزرگی از تولیدکنندگان بازار محور مناطق حومه‌ای که بسیاری از آنها از فرصت‌های ایجاد شده در دوران جنگ سود برده بودند راه‌های دیگری را برای جایگزینی با سوسیالیسم دولتی و مداخلات دولتی جست‌وجو می‌کردند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که به جای دوران رکود بزرگ و سوسیالیسم دولتی، سال‌های جنگ دوره‌ی حیاتی سقوط رژیم تک‌حزبی ترکیه باشد. پس از گذار به نظام انتخاباتی چندحزبی، حزب مردم جمهوری خواه در اولین انتخاباتی که به شکل آزادانه برگزار شد یعنی انتخابات سال ۱۹۵۰ شکست خورد (پاموک ۱۹۹۱، صص ۱۳۷-۱۳۹).

فصل ۸

توسعه اقتصادی و تغییرات نهادی، ۱۹۱۴-۱۹۵۰

رشد اقتصادی

سال‌های ۱۹۱۴ تا ۱۹۵۰ که دو جنگ جهانی و رکود اقتصادی بزرگ را پوشش می‌دهند دوره سختی برای اقتصادی جهانی بوده است. مدل اقتصاد باز سده نوزدهم، زیر فشار دو جنگ جهانی و رکود اقتصادی بزرگ متلاشی شد. مداخله‌گرایی و محافظت‌گرایی به منزله اصول جدید راهنمای سیاست اقتصادی دوران بین دو جنگ جهانی پدیدار شدند. این رویدادهای عمده به نوسانات بزرگی در نرخ‌های رشد هر یک از اقتصادها و اقتصاد جهانی انجامیدند. به دلیل تفاوت‌هایی در تأثیر دو جنگ جهانی و عوامل دیگر، شکاف سرانه بین آمریکای شمالی و اروپای غربی به‌طور چشمگیری مابین سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۵۰ عمیق‌تر شد. شکاف سرانه کلی بین کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه نیز، با امتداد روندی قدرتمند که در سدل نوزدهم آغاز شده بود، همچنان در فاصله ۱۹۱۳ و ۱۹۵۰ در حال افزایش بود.

اینکه کشورهای در حال توسعه مختلف طی این دوره دشوار چه عملکردی داشتند نیز وابسته به تأثیر این دو جنگ جهانی و رکود اقتصادی بزرگ بود. کشورهایی که طی دهه ۱۹۳۰ از مداخله‌گرایی بیشتر و سیاست‌های اقتصادی درونگرا استفاده می‌کردند از لحاظ رشد اقتصادی عملکرد بهتری نسبت به کشورهایی داشتند که همچنان از استراتژی‌های قبلی مبتنی بر صادرات محصولات کشاورزی استفاده می‌کردند. با این حال، در بسیاری از اقتصادهای در حال توسعه،

مخصوصاً آنهایی که متعلق به امپراتوری‌های برون‌مرزی قدرت اروپایی بودند، مدل اقتصاد باز و تخصص در کشاورزی همچنان رواج داشت. درحالی‌که درآمدهای سرانه در آمریکای جنوبی در حال افزایش بود، این درآمدها در آفریقا و مخصوصاً در آسیا عقب افتاده بودند. از بین کشورهای آسیایی تنها ژاپن رشد اقتصادی خوبی را بین دو جنگ جهانی از خود نشان داد، اما این رشد شدیداً تحت تأثیر جنگ جهانی دوم قرار گرفت (جدول ۸/۱).

دوره بین سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۵۰ مشخصاً برای ترکیه دشوار بود. اضافه‌بر دو جنگ جهانی و رکود اقتصادی بزرگ، این کشور باید به گرفتاری‌های مربوط به تبدیل شدن از بخشی از یک امپراتوری بزرگتر به یک دولت ملی در داخل مرزهای جدید می‌پرداخت. داده‌های موجود نشان می‌دهد که درآمد سرانه طی جنگ جهانی اول تا حدود ۴۰٪ کاهش یافت و تا پایان جنگ استقلال^۱ در سال ۱۹۲۲ در همین حدود باقی ماند. سپس درآمدهای سرانه در دهه ۱۹۲۰ با سرعت افزایش یافت و به سطوح قبل از جنگ جهانی اول رسید و حتی در سال ۱۹۲۹ احتمالاً اندکی فراتر نیز رفت (نمودار ۸/۱). درآمد سرانه همچنان با میانگین نرخ سالانه ۳/۵٪، یا به‌طور کلی تا حد ۵۰٪، افزایش یافت. سپس این درآمدها طی جنگ جهانی دوم به سرعت، تا بیش از ۳۰٪ افت پیدا کرد و مجدداً در دهه ۱۹۵۰ سطوح درآمد سرانه پیش از جنگ احیا شد. به عبارت دیگر، سال ۱۹۳۹ سالی بود که در آن درآمدهای سرانه در نیمه اول سده بیستم به اوج خود رسید. با توجه به این نوسانات بزرگ در درآمد سرانه و کل جمعیت و کل تولید ناخالص داخلی، تفاوت زیادی وجود دارد در اینکه ما برای محاسبه نرخ‌های متوسط رشد در این دوره از کدام سال‌های پایانی استفاده می‌کنیم.

^۱ The War of Independence

جدول ۸/۱: تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان و ترکیه، ۱۹۱۳ تا ۱۹۵۰

نرخ افزایش سالانه (%)	تولید ناخالص داخلی سرانه		
	۱۹۵۰	۱۹۱۳	
۰/۸	۴۵۷۰	۳۴۶۰	اروپای غربی
۱/۶	۹۵۵۰	۵۳۰۰	ایالات متحده
۱/۲	۶۲۵۰	۳۹۶۰	کشورهای توسعه یافته
۰/۶	۲۱۰۰	۱۷۰۰	اروپای شرقی به استثنای اتحادیه شوروی
۰/۹	۳۵۰۰	۲۵۶۰	ایتالیا
۰/۲	۲۲۰۰	۲۰۶۰	اسپانیا
۰/۱	۷۲۰	۷۰۰	آسیا
۰/۹	۸۹۰	۶۴۰	آفریقا
۰/۳	۱۰۵۰	۹۵۰	مصر
۲/۱	۱۷۲۰	۸۰۰	ایران
۱/۴	۲۵۰۰	۱۵۰۰	آمریکای جنوبی
۰/۵	۸۵۰	۷۲۰	کشورهای در حال توسعه
۰/۹	۲۱۰۰	۱۵۰۰	جهان
۰/۸	۱۶۰۰	۱۱۵۰	ترکیه

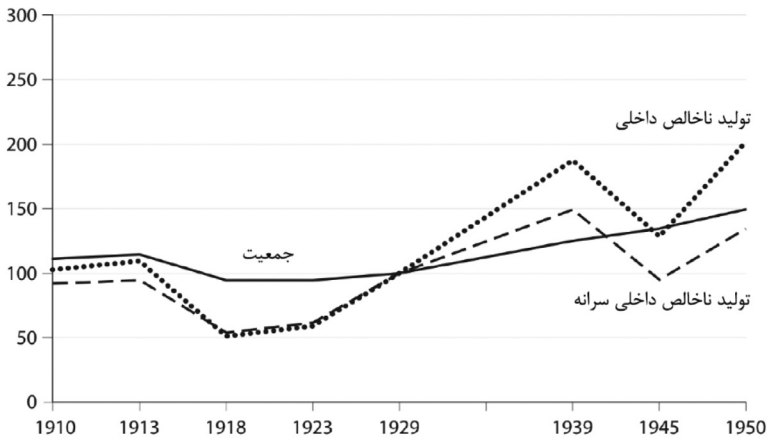
منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵ تا ۳۸۶؛ بولت و وان زانندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷ تا ۶۵۱؛ پاموک ۲۰۰۶، صص

۸۰۹-۸۲۸ برای ترکیه

یادداشت: تولید ناخالص داخلی سرانه برحسب نقطه برابری قدرت خرید (PPP) تعدیل شده براساس دلار ایالات متحده در سال ۱۹۹۰ ارائه شده است. برای مشاهده جزئیات، به فصل ۲ مراجعه کنید.

به دلیل اینکه یافتن داده‌های مربوط به دوره عثمانی دشوار است، معمولاً برای برآورد عملکرد اقتصادی ترکیه در نیمه اول سده بیستم، از داده‌های سال ۱۹۲۳ استفاده می‌شود؛ سالی که جمهوری تشکیل شد و اولین سالی است که مجموعه داده‌های زیاد و گزارش‌های مفصلی از درآمد ملی برای آن وجود دارد. محاسباتی که سال ۱۹۲۳ را به عنوان سال پایه در نظر می‌گیرند نشان می‌دهند که تولید ناخالص داخلی با نرخ میانگین سالانه ۲/۵٪ افزایش یافته و درآمد سرانه تا سال ۱۹۵۰ به بیش از دو برابر رسیده است. رسیدن به نرخ‌های مثبتی از رشد اقتصادی به‌رغم شوک‌های نامساعد، دستاوردی مهم برای جمهوری جوان به حساب می‌آید.

باین‌حال، قرار دادن سال ۱۹۲۳ به عنوان سال پایه، منجر به برآوردی بیش از حد خوشبینانه می‌شود، زیرا این سال در پایان دهه‌ای از جنگ‌ها بود که در آن درآمد سرانه از سطحش در سال ۱۹۱۳ تا بیش از ۳۰٪ اُفت کرده بود. افزایش‌های سریع در درآمد سرانه بین سال‌های ۱۹۲۳ و ۱۹۲۹ در واقع به دلیل بازگشت به سطوح پیش از جنگ جهانی اول بود. به همین دلیل، من در زمان محاسبه نرخ‌های متوسط رشد تا سال ۱۹۵۰، سال ۱۹۱۳ را سال پایه در نظر می‌گیرم. استفاده از سال ۱۹۱۳ در حکم سال پایه همچنین کار مقایسه ترکیه با کشورهای دیگر طی نیمه اول از سده بیستم را ساده‌تر می‌سازد زیرا بیشتر مجموعه‌های بین‌المللی، از جمله مجموعه مدیسون نیز از سال ۱۹۱۳ به عنوان سال پایه استفاده می‌کنند. من افزایش کل درآمد سرانه برای طول دوره سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۵۰ را در حدود ۴۰٪ و نرخ متوسط رشد تولید ناخالص داخلی سرانه را ۰/۸٪ در سال برآورد کرده‌ام.



نمودار ۸/۱: از امپراتوری تا دولت ملی، شاخص‌های پایه برای اقتصاد ترکیه، ۱۹۱۰-۱۹۵۰
(تمام شاخص‌ها = ۱۰۰ در سال ۱۹۲۹).

منابع: محاسبات مولف بر اساس تولید ناخالص داخلی سرانه و مجموعه جمعیتی عنوان شده در فصل ۲.

مقایسه‌هایی با کشورهای و مناطق دیگر و همچنین کشورهایی با جمعیت‌های مشابه در جنوب اروپا و خاورمیانه می‌تواند پیش‌بینی‌های بیشتری در مورد مسیر ترکیه طی این دوره دشوار ارائه کنند (تصاویر ۸/۲ و ۸/۳). اعداد نشان می‌دهند که نحوه عملکرد هر کشور یا منطقه در طول دو جنگ جهانی اهمیت مهمی در عملکرد اقتصادی بلندمدت آن داشته است. ترکیه هم به شکل مطلق و هم به صورت نسبی، تأثیر شدیدی از جنگ جهانی اول گرفت، اما طی دهه ۱۹۲۰

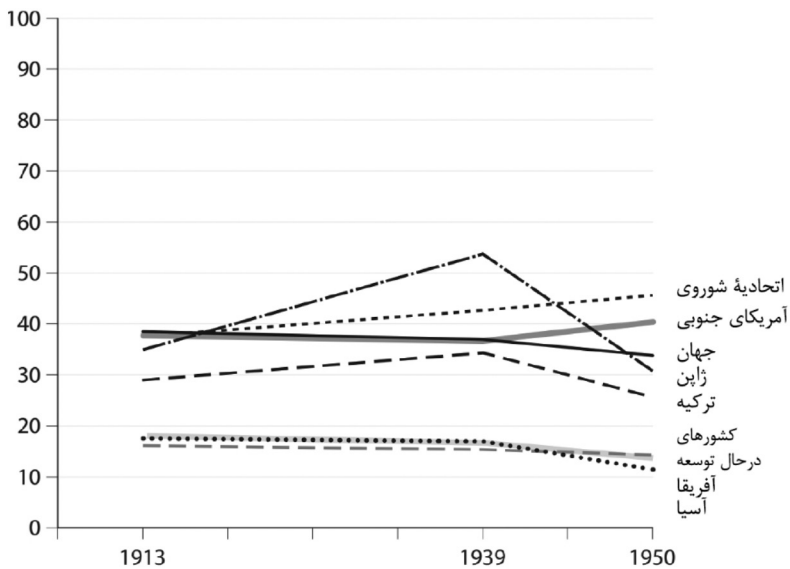
احیا شد و در دهه ۱۹۳۰ عملکرد خوبی داشت و در نیمه اول این سده، یعنی سال ۱۹۳۹، این عملکرد به اوج خود رسیده بود. اقتصاد ترکیه مجدداً ضربه محکمی از جنگ جهانی دوم خورد، اما تأثیر این جنگ بر کشورهای گرفتار در این کشمکش نظامی شدیدتر بود. ایتالیا و اسپانیا همچنان در مقایسه با ترکیه طی این دوره سطوح بالاتری از تولید ناخالص داخلی سرانه داشتند. سطوح تولید ناخالص داخلی سرانه در این دو کشور به رغم وجود دو جنگ جهانی و رکود اقتصادی بزرگ و همچنین جنگ داخلی در اسپانیا، بین سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۵۰ افزایش یافت. با این وجود، شکاف بین ایتالیا و اسپانیا، در یک سو و کشورهای توسعه‌یافته اروپای غربی و ایالات متحده در سوی دیگر، همچنان مانند ترکیه، تا سال ۱۹۵۰ در حال عمیق‌تر شدن بود. سطوح تولید ناخالص داخلی سرانه در مصر همچنان دست‌نخورده باقی مانده بود و شکاف بین این کشور و کشورهای توسعه‌یافته و ترکیه از سال ۱۹۱۳ تا سال ۱۹۵۰ عمیق‌تر شده بود. در مقایسه با ترکیه، اثر جنگ‌های جهانی بر مصر محدودتر بود. اما در حالی که ترکیه با محافظت‌گرایی و صنعتی شدن به جنگ با رکود اقتصادی بزرگ رفت، این واکنش از سوی مصر ضعیف‌تر بود. سطوح تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۱۹۱۳ از ترکیه پایین‌تر بود، اما این کشور قادر بود به لطف درآمدهای بزرگ نفتی، خودش را تا سال ۱۹۵۰ به سطح ترکیه برساند. همچنین تأثیر این دو جنگ جهانی بر ایران، مخصوصاً جنگ جهانی اول، در مقایسه با ترکیه محدودتر بود.

علل تقریبی افزایش چشمگیر درآمدهای سرانه در ترکیه طی دهه ۱۹۳۰ نیازمند توجه بیشتری است، زیرا این دوره زمانی برای تغییرات در سیاست اقتصادی مهم بود. در ابتدای کار به سادگی می‌توان برخی علل احتمالی افزایش درآمدها را حذف کرد. سیاست‌های اقتصاد کلانی که دولت‌ها پس از سال ۱۹۲۹ آنها را دنبال می‌کردند با بسته انبساط استاندارد که بعدها به نام کینزگرایی^۱ معروف شد سازگار نبود. تا پایان دهه ۱۹۳۰ بودجه‌ها همچنان در تعادل قرار داشت و عرضه پول اسمی افزایشی نیافت. سیاست نرخ ارز به عنوان ابزاری در برابر رکود استفاده نمی‌شد؛ در واقع، لیره طی دهه ۱۹۳۰ نسبت به ارزهای پیشرو ارزش بیشتری پیدا کرد، در حالی که این ارزها ارزش خود را از دست دادند. اضافه‌براین، صادرات نیز نقش برجسته‌ای در افزایش درآمدها نداشت. تقاضای محدود برای مواد خام از بازارهای جهانی، مخصوصاً زمانی که با افزایش‌هایی در تولید ناخالص داخلی در نیمه دوم دهه ۱۹۳۰ ترکیب شده بود، منجر به کاهش سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی از ۱۱٪ در سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ به کمتر از ۷٪ در سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ شد و در پایان مشخص شد که رسیدن به

^۱ Keynesian

منابع اضافه از طریق وام‌گیری خارجی غیرممکن بوده و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز همچنان طی دهه ۱۹۳۰ پایین باقی مانده بود.

در غیاب سیاست‌های مالی و پولی و ارزی، سیاست‌های محافظت‌گرای اجرایی پس از سال ۱۹۲۹ به مثابه مهم‌ترین سیاست در زمینه احیای اقتصاد شهری پدیدار شدند. با افزایش تعرفه‌ها و سهمیه‌های تحمیل‌شده بر واردات کالاهای تولیدی، به‌ویژه کالاهای نهایی و سیستمی از توافقات دوجانبه در تجارت خارجی، نسبت واردات به تولید ناخالص داخلی با سرعت زیادی از ۱۳٪ در سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ به چیزی کمتر از ۹٪ در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ و کمتر از ۷٪ در سال‌های ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ رسید. با کاهش واردات، تولیدات داخلی رونق خوبی پیدا کرد. بنابراین، سرکوب شدید واردات، شرایط بسیار جذابی را پس از سال ۱۹۲۹ برای تولیدکنندگان داخلی رقم زد. این تولیدکنندگان که غالباً کوچک و متوسط بودند در کل این دهه و تا زمان جنگ جهانی اول به نرخ‌های نسبتاً بالایی از رشد تولید صنعتی دست یافتند. تولید صنعتی طی سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۹ با نرخ‌های سالانه بالاتر از ۸٪ یا بیش از دو برابر افزایش یافت (یوجل^۱ ۱۹۹۶، صص ۸۹-۱۳۰؛ تزل^۲ ۱۹۸۶، صص ۱۰۲-۱۰۳).

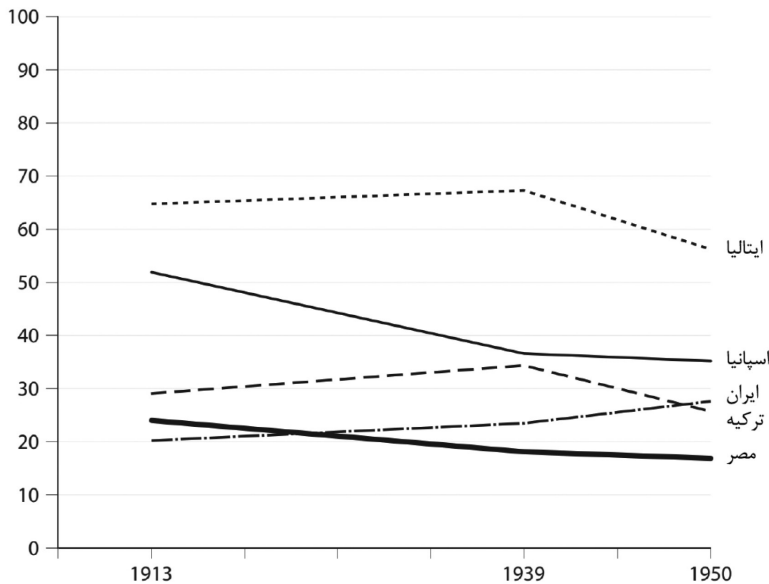


نمودار ۲/۸: تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان و ترکیه، ۱۹۱۳-۱۹۵۰
PPP تعدیل شده و درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده).

منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵ تا ۳۸۶؛ بولت و وان زانندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷ تا ۶۵۱؛ پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه.

^۱ Yücel

^۲ Tezel



نمودار ۸/۳: تولید ناخالص داخلی سرانه در چهار کشور دیگر و ترکیه، ۱۹۱۳-۱۹۵۰
 PPP تعدیل شده و درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده).

منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶؛ بولت و وان زاندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱؛ پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه.

چرخش سریع به داخل و صنعتی شدن به واسطه جایگزینی واردات، با شرایط جهانی طی دهه ۱۹۳۰ در تضاد نبود. در حقیقت، دولت به جای اینکه برای معکوس سازی یا کندتر کردن کاهش قیمت های کشاورزی تلاش کند، تصمیم گرفت به اقتصاد شهری و مخصوصاً بخش تولید صنعتی^۱ اجازه دهد تا از این کاهش، سود ببرند. قیمت های پایین مواد خام و مواد غذایی و همچنین وجود دستمزدهای پایین، فرصتی را برای صنایع تولیدی به وجود آورد تا بتوانند سودهای بیشتر و نرخ های بالاتری از سرمایه گذاری را ایجاد کنند. سرمایه گذاری های بخش عمومی نیز به سوی اقتصاد شهری هدایت می شد. برعکس، هزینه ها در مناطق روستایی که بیش از ۸۰٪ از جمعیت در آنها مشغول زندگی و کار بودند همچنان محدود باقی ماند. این مدل برای ترجیحات سیاسی رژیم در نظر گرفته شده بود، زیرا این رژیم از طریق محافظت گرایي و سوسیالیسم دولتی یک ساختار اقتصادی را به وجود آورده بود که متمرکزتر و خودکفتر بود.

یک منبع دیگر رشد برای اقتصاد ترکیه در دهه ۱۹۳۰، عملکرد قوی بخش کشاورزی بود.

^۱ manufacturing sector

با وجود تغییرات نامطلوب قیمت، تولید محصولات کشاورزی در طول دهه ۱۹۳۰ حدود ۶۰٪ افزایش یافت. تا پایان این دهه، ترکیه در جایگاهی قرار گرفت که می‌توانست نه تنها محصولات کشاورزی سنتی بلکه مقادیر چشمگیری گندم صادر کند (هرش^۱ و هرش ۱۹۶۳، صص ۳۷۲-۳۹۴، و ۱۹۶۶، صص ۴۴۰-۴۵۷). می‌توان دلایل متفاوتی برای افزایش تولیدات کشاورزی، با وجود کاهش قیمت محصولات این بخش ارائه کرد. برخی از این موارد، مربوط به سیاست‌های دولت می‌شود؛ از جمله لغو مالیات یک‌دهمی در سال ۱۹۲۴ که از شرکت‌های خانوادگی کوچک و بزرگ حمایت و راه را برای احیای کشاورزی هموار کرد. اضافه‌براین، ساخت راه‌آهن توسط دولت به افزایش تولید، به ویژه در آناتولی مرکزی و شرقی، با اتصال آنها به بازارهای شهری عمده کمک کرد. (تکلی و ایلکین ۲۰۰۴، صص ۲۸۶-۳۲۱). دلیل دوم نیز بر احیای جمعیتی و نحوه واکنش شرکت‌های خانوادگی به کاهش قیمت‌های کشاورزی متمرکز دارد. کاهش جمعیت کل تا حد ۲۰٪، طی جنگ جهانی اول و جنگ استقلال، و همچنین از دست رفتن میلیون‌ها حیوان بارکش، ضربه سنگینی بر تولیدات کشاورزی زده بود. پس از پایان این جنگ‌ها، جمعیت ترکیه با سرعت، و تقریباً به میزان ۲٪ در سال زیاد شد. تا اوایل دهه ۱۹۳۰، کودکان متولد شده پس از جنگ جهانی اول بخشی از نیروی کار کشاورزی را تشکیل می‌دادند و تعداد زمین‌های زراعی افزایش یافت. تعداد حیوانات بارکش نیز طی همین دوره تا ۴۰٪ زیاد شد.

به عبارت دیگر، به لطف احیای جمعیت و تا حدی بهبود اقتصاد خانوارهای رعیت، تعداد زمین‌های زراعی در دهه ۱۹۳۰ افزایش قابل توجهی پیدا کرد. تولیدات کشاورزی در این دهه نه تنها به واسطه افزایش تعداد مزارع خانوادگی، بلکه از طریق افزایش در میانگین تعداد زمین‌های زراعتی برای هر مزرعه تقویت شد. بنابراین، به نظر می‌رسد که شرکت‌های خانوادگی کوچک و متوسط از طریق استفاده از نیروی کار خانوادگی بیشتر و کشت زمین‌های بیشتر، برای رسیدن به یک سطح خاص از درآمد یا مصرف، نسبت به قیمت‌های پایین‌تر کشاورزی واکنش نشان دادند (کوروج^۲ ۲۰۱۱، صص ۴۵۱-۴۸۶؛ شورتر ۱۹۸۵، صص ۴۱۷-۴۴۱).

بخش کشاورزی با تداوم در فراهم کردن مواد خام و مواد غذایی ارزان قیمت، باعث تقویت رشد اقتصاد شهری، به ویژه در بخش تولید صنعتی شد. بدون عملکرد قوی بخش کشاورزی، پیشرفت‌های حاصله در اقتصاد شهری در دهه ۱۹۳۰ دوام زیادی پیدا نمی‌کرد. درآمد سرانه و همچنین تولید کشاورزی سرانه، تولید صنعتی و سهم سرمایه‌گذاری در تولید ناخالص داخلی

^۱ Hirsch

^۲ Kuruç

در سال ۱۹۳۹ به اوج خود رسید (نمودار ۸/۱). اما پیشرفت‌های بزرگ دهه ۱۹۳۰ طی جنگ جهانی دوم معکوس شد. اگرچه ترکیه از جنگ جهانی دوم بیرون بود، اما تولید محصولات کشاورزی به دلیل شرایط نامساعد ناشی از جنگ به سرعت کم شد.

پدیده صنعتی شدن و رشد اقتصادی در دهه ۱۹۳۰ به طور قابل ملاحظه‌ای قوی بود. با این حال، باید به محدودیت‌های کلی در تغییرات ساختاری و تحولات اقتصادی در دوره بین دو جنگ جهانی نیز اشاره کرد. نرخ شهرنشینی و سهم اقتصاد شهری در نیروی کاری هم در سال ۱۹۳۹ و هم در سال ۱۹۵۰ همچنان زیر ۲۰٪ باقی مانده بود، این مورد در جدول ۸/۲ قابل مشاهده است. اضافه‌براین، نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی نیز پایین بود و هنوز نمی‌توانست در سطوح بالاتری از رشد اقتصادی باقی بماند. آرتور لوئیس^۱، که پیش‌های مهمی در مورد مراحل اولیه صنعتی شدن در کشورهای در حال توسعه دارد، پیشنهاد کرده که برای صنعتی شدن و دستیابی به رشد بادوام، نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی باید دست‌کم به ۱۲٪ برسد (لوئیس ۱۹۵۴، صص ۱۳۹-۱۹۱). ترکیه، قبل از جنگ جهانی اول به این حد نصاب نرسیده بود زیرا نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی در این کشور در سال ۱۹۱۳ در حدود ۹٪ بود. نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی در دهه ۱۹۳۰ بین ۹ و ۱۱ درصد متغیر بود (جدول ۸/۲). اما همین نسبت در طول و پس از جنگ جهانی دوم به کمتر از ۱۰٪ کاهش پیدا کرد (بولوتای و همکاران ۱۹۷۴). نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی تنها در دهه ۱۹۵۰ به طور دائمی به بالاتر از ۱۲٪ رسید (به جدول ۸/۲ در فصل ۱۰ مراجعه کنید). شاخص‌های اساسی نشان می‌دهند که گذار از امپراتوری به دولت-ملت پس از دو جنگ جهانی و رکود اقتصادی بزرگ، شرایط سخت و نامساعدی را به وجود آورده بود. اقتصاد رعیتی غالباً دست‌نخورده و تحولات اقتصادی دهه ۱۹۳۰، از جمله صنعتی شدن، محدود باقی ماند.

^۱ Arthur Lewis

جدول ۸/۲: شاخص‌های پایه اقتصادی و اجتماعی برای ترکیه، ۱۹۱۳-۱۹۵۰

۱۹۵۰	۱۹۱۳	
۲۰/۹	۱۶/۵	جمعیت (به میلیون)
		نرخ شهری شدن (%)
۱۸	۲۳	مراکز بالای ۱۰,۰۰۰ نسبت به کل جمعیت
۴۴ (مردان: ۴۲؛ زنان: ۴۶)	-۳۲ ۴۳۳	امید به زندگی در زمان تولد (بر حسب سال)
۳۳ (مردان: ۴۶؛ زنان: ۱۹)	۴۱۴	نرخ سوادآموزی (%)
۰/۶		میانگین سال‌های آموزش جمعیت بزرگسال بالاتر از ۱۵ سال
۷۵-۸۰؟	-۷۵ ۴۸۰	سهم کشاورزی در نیروی کار (%)
۴۲	۵۰	سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی (%)
۸	۱۱	نسبت صادرات به تولید ناخالص داخلی (%)
۸	۱۴	نسبت واردات به تولید ناخالص داخلی (%)
۱۱	۸	نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی (%)
۱۵	۱۳	نسبت درآمد دولت مرکزی به تولید ناخالص داخلی (%)

منابع: الدم ۱۹۷۰؛ پاموک ۱۹۸۷، بولوتای و همکاران ۱۹۷۴؛ تول ۱۹۸۶ و ترکیه، تورکیه ایستاتستیک کورومو^۱ (موسسه آماری ترکیه) ۲۰۱۴.

اینجا مفید است که مقایسه ترکیه با مصر را که در فصل ۶ برای سده نوزدهم آغاز کرده بودیم، به دوره میان دو جنگ جهانی نیز تعمیم دهیم. اگرچه حضور مصر در دو جنگ جهانی و تأثیر آن بر اقتصاد این کشور بسیار محدودتر بود، اما تولید ناخالص داخلی سرانه در مصر در بین سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۵۰ افزایش پیدا نکرد، در حالی که در ترکیه حدوداً تا ۴۰٪ افزایش یافت (جدول ۸/۱ و نمودار ۸/۱). در نتیجه، شکاف بین این دو کشور در زمینه تولید ناخالص داخلی طی این دوره عمق چشمگیری پیدا کرد. یک دلیل اساسی برای این تفاوت، به طور مستقیم به اقتصاد سیاسی و تغییرات در نهادهای اقتصادی، از جمله سیاست‌های اقتصادی، مربوط می‌شود. در مصر، زمینداران قدرت بسیار بیشتری داشتند و قدرتشان همراه با نفوذ مستمر بریتانیا، شرایط را برای رها کردن استراتژی مبتنی بر کشاورزی و حرکت به سوی محافظت‌گرایی

^۱ Türkiye İstatistik Kurumu

و صنعتی شدن، بسیار دشوارتر می ساخت، اگرچه کاهش قیمت پنبه پیامدهای شدیدی برای کشاورزی مصر در برداشت. به عبارت دیگر، هم مصر و هم ترکیه افزایش هایی را در تعرفه ها و فعالیت تولیدی تجربه کردند. باین حال، درحالی که اقدامات محافظت گرا، از جمله موانع غیرتعرفه ای، در ترکیه بسیار قوی تر بود، اما در مصر افزایش تعرفه ها و افزایش تولیدات صنعتی همچنان محدودتر باقی مانده و واردات سهم بیشتری از مصرف داخلی در بخش های کلیدی مانند منسوجات را به خود اختصاص می داد. تفاوت در میزان فراهم بودن زمین نیز مهم است. اگرچه در ترکیه زمین های زراعتی مازادی در دسترس بود، اما در مصر قبل از جنگ جهانی اول، زمین های زراعتی با محدودیت روبرو شدند. در نتیجه، محصولات کشاورزی نیز می توانست همراه با رشد جمعیت افزایش یابد و تقاضای بیشتری برای تولیدکنندگان در ترکیه ایجاد کند، اما همین موضوع در مورد مصر صادق نیست (هانسن ۱۹۹۱، صص ۶۴-۱۰۹؛ کاراکوچ^۱، پاموک و پانزا ۲۰۱۷، صص ۱۴۹-۱۵۴).

توزیع درآمد

دو جنگ جهانی، گذر از هر دوی آنها و صنعتی شدن طی رکود اقتصادی بزرگ، منجر به نوسانات بزرگی نه تنها در درآمدهای متوسط، بلکه در توزیع درآمد شد. تغییرات گسترده در نهادهای سیاسی و اقتصادی، توزیع درآمد را شکل داد. حتی اگر داده های قابل دسترس جزئیات زیادی نداشته باشند، تغییر مسیرها در توزیع درآمد طی دو جنگ جهانی به طور خوب و معقولی شناخته شده است. با کاهش درآمد متوسط تا میزان ۳۰٪ یا بیشتر در هر دو جنگ جهانی، توزیع درآمد بسیار نابرابرتر شد. به دلیل اینکه قیمت های نسبی طی هر دو جنگ به نفع مواد غذایی حرکت کرد، افرادی که غذای کافی برای فروش در بازارها در دست داشتند، یعنی زمینداران بزرگ و بازرگانان در شهرها که قادر به جمع آوری غذا بودند، از دینفغان اصلی به شمار می رفتند (توپراک ۱۹۸۲، صص ۳۱۳-۳۴۴؛ تکی و ایلکین ۲۰۰۴a، صص ۱-۴۴). فقیران شهری، حقوق بگیران و به طور کلی تر جمعیت شهری کم درآمد بیشترین مشکل را در تهیه غذا داشتند.

در طول هر دو جنگ، دولت خواسته های مختلفی از تولیدکنندگان کشاورزی کوچک و متوسط داشت که بخش اعظمی از جمعیت را تشکیل می دادند. کیفیت عملکرد آنها به شدت تقاضاهای دولت و میزان تواناییشان در اجتناب از این تقاضاها وابسته بود. این خواسته ها

^۱ Karakoç

طی جنگ جهانی اول در هر منطقه متفاوت بود و دولت همیشه موفق به جمع‌آوری مالیات نمی‌شد. همچنین این احتمال وجود دارد که تبعید تحمیلی و مرگ تعداد زیادی از مردم ارمنی در آناتولی شرقی و نیز فرار آنها به مناطق مجاور طی جنگ جهانی اول، تأثیر منفی زیادی بر سطح درآمد در این منطقه داشته و نابرابری‌های بین منطقه‌ای را در بلندمدت افزایش داده است. جنگ جهانی دوم نیز تأثیر بزرگی بر اقتصاد و توزیع درآمد داشت، اما این تأثیر در مقایسه با جنگ جهانی اول شدت کمتری داشت، زیرا ترکیه در خصومت‌های جنگی شرکت نکرده بود. دوروند دیگر مرتبط با مالکیت دارایی‌های فیزیکی طی جنگ‌های جهانی نیز وجود داشت که پیامدهای بلندمدتی بر توزیع ثروت و درآمد داشت. اول، کاهش و نابودی دارایی‌های فیزیکی مانند ساختمان‌ها، کارخانه‌ها و تجهیزات و تا حد کمتری زمین‌های کشاورزی طی دو جنگ جهانی و به‌ویژه جنگ جهانی اول بود. از آنجا که گروه‌های پردرآمدتر، مالکان این دارایی‌ها بودند، کاهش و نابودی این دارایی‌ها باعث شد تا توزیع متعاقب ثروت و درآمد به‌طور برابری انجام شود. مورد دوم، طی و پس از این دو جنگ، انتقال مالکیت این دارایی‌ها از غیرمسلمانان به مسلمانان بود. قتل عام و مرگ و میر بسیاری از مردم ارمنی و فرار از ترکیه طی جنگ جهانی اول بیش از هر کشور دیگر و همچنین توافق تنظیم شده بین دولت‌های ترکیه و یونان در سال ۱۹۲۳، مبنی بر تبادل جمعیتی یونانیان ارتدکس در ازای مسلمانان، منجر به انتقال املاک شهری و روستایی ارمنی و یونانیان به ترک‌ها و کردهای مسلمان شد. مالیات ثروت که طی جنگ جهانی دوم شدیداً بر سودجویان جنگی فشار می‌آورد، غالباً از غیرمسلمانان مطالبه می‌شد، با انتقال مالکیت برخی از دارایی‌های غیرمسلمانان ساکن در مناطق شهری به مسلمانان، نتیجه‌ای مشابه، اگرچه محدودتر را رقم زد.

دهه ۱۹۲۰ و همچنین نیمه دوم دهه ۱۹۴۰ دوره‌های بهبود سریع پس از چندین سال جنگ بودند. الگوی افزایش در درآمدهای کشاورزی و همچنین دستمزدها پس از هر دو جنگ نشان می‌دهد که بهره‌های ناشی از بهبود اقتصادی بین بیشتر گروه‌ها در مناطق شهری و روستایی توزیع شده بود. رویداد مهم دیگری در مورد توزیع درآمد طی دوره بین دو جنگ یعنی رکود اقتصادی بزرگ، جهش‌های بزرگ در قیمت‌های بین‌المللی و داخلی در برابر کشاورزی و واکنش دولت در قالب محافظت‌گرایی و حمایت از صنعتی شدن، فاصله موجود بین مناطق شهری و روستایی را به نفع مناطق شهری گسترش داد (تکلی و ایلکین ۱۹۷۷، صص ۷۸-۹۰؛ تکلی و ایلکین ۱۹۸۲). لغو مالیات یکدهمی در سال ۱۹۲۴ فشار مالیاتی بر تولیدکنندگان کشاورزی را کاهش داد و دولت سعی نداشت کاهش در قیمت‌های کشاورزی را پس از سال

۱۹۲۹ معکوس سازد. در نتیجه، درآمدهای کشاورزی از درآمدهای مناطق شهری منتفع از صنعتی شدن عقب افتاده بود. بنابراین، به‌رغم افزایش‌های چشمگیر در محصولات کشاورزی طی دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، سهم کشاورزی و مناطق روستایی از کل درآمد در سال ۱۹۳۹ در مقایسه با سال‌های ۱۹۲۹ و ۱۹۱۳ پایین‌تر بود. در واقع، گزارش‌های موجود از درآمد ملی نشان می‌دهد که شکاف بین درآمد میانگین در بخش شهری یا غیرکشاورزی و بخش کشاورزی در دهه ۱۹۳۰ به بالاترین حدش در طول دو سده گذشته رسیده بود.

یک مقایسه بین ابتدا و انتهای این دوره، یعنی سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۵۰، می‌تواند بینش مهمی در مورد تغییرات بلندمدت‌تر در توزیع درآمدی ارائه کند. برآورد شده است که درآمد متوسط در منطقه‌ای که ترکیه امروزی را تشکیل می‌دهد، در بین سال‌های ۱۹۱۳ و ۱۹۵۰ به میزان ۴۰٪ افزایش یافته است. می‌توان با اطمینان گفت که سهم بزرگی از این افزایش به درآمد مناطق شهری تعلق داشت، به‌ویژه افرادی که به فعالیت‌هایی غیر از تجارت خارجی مشغول بودند. برعکس، بخش کشاورزی که بیشتر جمعیت از طریق آن امرار معاش می‌کردند طی همین دوره سودهای محدودی را کسب کرد. این روندها احتمالاً هم در آناتولی غربی که شهری‌تر بود و هم در آناتولی شرقی که روستایی‌تر بود وجود داشته‌اند. در مناطق روستایی، عملکرد مناطق تجاری‌تر و تولیدکنندگان بازاری‌تر غالباً از دیگران بهتر بود، اما آنها طی دهه ۱۹۳۰ ضرر بیشتری نیز متحمل شدند. به‌رغم اظهاریه حزب جمهوریخواه مردمی^۱ منوط بر اینکه رعایا، صاحبان اصلی کشور هستند، مناطق روستایی پس از سال ۱۹۲۹ میزان چشمگیری از حمایت‌های جبرانی را از سوی دولت دریافت نکردند. برعکس، اقتصاد شهری از جهش‌های مساعد در قیمت‌ها، سرکوب شدید واردات، آغاز صنعتی شدن جایگزینی واردات و همچنین سیاست‌های دولت‌سالار سود می‌بردند.

در مورد توزیع در اقتصاد شهری، یک معیار ساده، یعنی نسبت دستمزد به درآمد سرانه، می‌تواند در غیاب داده‌های دقیق، بینش مهمی را ارائه دهد. همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، اگرچه درآمدهای متوسط به‌طور ویژه‌ای در مناطق شهری بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۵۰ تا حد ۴۰٪ یا بیشتر در حال افزایش بود، دستمزدهای واقعی طی همین دوره افزایش نداشت یا به میزان اندکی افزایش پیدا کرد. بنابراین، همین معیار ساده نشان می‌دهد که طی همین دوره محافظت‌گرایی و صنعتی شدن اولیه، نابرابری‌ها در داخل اقتصاد شهری و همچنین بین مناطق شهری و روستایی در حال افزایش بوده‌اند (برای کسب اطلاعات در مورد روند مربوط به

^۱ The Republican People's Party

دستمزدهای واقعی به نمودار ۹/۳ مراجعه کنید؛ همچنین یاووز^۱ (۱۹۹۵، صص ۱۵۵-۱۹۶). در نهایت، ساخت راه‌آهن جدید در آناتولی مرکزی، شرقی و غربی طی دوره بین دو جنگ جهانی به شدت باعث تقویت زیرساخت‌های حمل و نقلی در این مناطق کمتر توسعه یافته و پیوندشان با مابقی کشور شد. با این حال، به دلیل از بین رفتن بیشتر (اگر نه تمام) جمعیت آرامنه طی جنگ جهانی اول و به دلیل تأثیر شورش‌های کردها طی دوره میان دو جنگ جهانی، این دو منطقه احتمالاً در سال ۱۹۳۹ فقیرتر از سال ۱۹۱۳ بودند. بنابراین، به احتمال زیاد تفاوت‌های موجود بین شرق و غرب در زمینه درآمدهای متوسط در سال‌های ۱۹۳۹ و ۱۹۵۰ از سال ۱۹۱۳ بیشتر بوده است.

نقش نهادها و تغییرات نهادی

پس از جبران تأثیر جنگ جهانی تا سال ۱۹۲۹، تولید ناخالص داخلی سرانه در ترکیه در سال‌های ۱۹۲۹-۱۹۳۹، به لطف نرخ‌های بالای محافظت‌گرایی و صنعتی شدن با پشتوانه احیای جمعیتی و افزایش تولید کشاورزی، با نرخ متوسط ۳٪ در سال افزایش یافت. در ادامه، برای برآورد سهم‌ها و محدودیت‌های نهادها و تغییرات نهادی مربوط به مدل اقتصادی جدید طی دوره گذار از امپراتوری به دولت-ملت، بر دوره بین دو جنگ جهانی و مخصوصاً دهه ۱۹۳۰ تمرکز خواهم کرد. ادعای من بر این اساس خواهد بود که تغییرات عمده در محیط بین‌المللی و همچنین تغییرات داخلی گسترده در نهادهای سیاسی عامل تحول نهادهای اقتصادی رسمی از نهادهای یک اقتصاد باز در سده نوزدهم به نهادهای یک اقتصاد ملی درونی طی دوره بین دو جنگ جهانی بوده‌اند.

تغییرات گسترده در نهادهای سیاسی و اقتصادی ترکیه طی دوره بین دو جنگ جهانی از دو منبع ناشی می‌شود. پایان امپراتوری عثمانی و تشکیل یک دولت ملی در ترکیه تحت رهبری جدید به تغییرات مهمی در نهادهای سیاسی انجامید. اضافه‌براین، نهادهای اقتصاد جهانی و نهادهای مرتبط با ارتباطات ترکیه با اقتصاد جهانی پس از جنگ جهانی اول به طرز شدیدی تغییر کرد. در نتیجه، رهبری جدید در آنکارا می‌توانست نهادهای اقتصادی جدیدی را تأسیس کند و سیاست‌های محافظت‌گرایی و صنعتی شدن به وجود آمده در اثر ملی‌گرایی اقتصادی و هدف ایجاد نخبگان اقتصادی جدید، یعنی یک بورژوازی مسلمان-ترک را دنبال کند. این تغییرات عمده در نهادهای رسمی نقش‌های مهمی در تحقق افزایش‌های چشمگیر درآمد سرانه طی

^۱ Yavuz

دوره بین دو جنگ جهانی ایفا می‌کرد. با این حال، تعداد زیاد آنها باعث از کار افتادن نهادهای غیررسمی نشد، بلکه آنها همچنان با این نهادها در تعامل بودند. در واقع، نهادهای غیررسمی طی این دهه‌ها همچنان نقش‌هایی کلیدی در توسعه سیاسی و اقتصادی در مناطق روستایی و شهری و همچنین مداخله‌گرایی دولتی ایفا می‌کردند. بنابراین، برای انجام یک ارزیابی مفصل‌تر در مورد نقش نهادها طی این دوره، الزامی است که نهادهای رسمی و غیررسمی و تعاملشان با یکدیگر، چگونگی پیدایش نهادهای جدید و در نتیجه تأثیرشان در پیشبرد یا عقب‌اندازی توسعه بلندمدت اقتصادی را بررسی کنیم.

نهادهای اقتصاد جهانی و نهادهای مربوط به ارتباطات ترکیه با اقتصاد جهانی در بین سده نوزدهم و دوره بین دو جنگ جهانی به شدت تغییر کرد. دولت عثمانی طی سده نوزدهم در قید و بند پیمان‌های تجارت آزاد بود و از سیاست‌های اقتصاد آزاد پیروی می‌کرد. نهادهای اقتصادی تا زمان جنگ جهانی اول از طریق تعامل بین دولت مرکزی و دولت‌های اروپایی و کمپانی‌های اروپایی شکل گرفته بود. اختلال در تجارت خارجی، فراگیری اصول خودکفایی، محافظت‌گرایی و صنعتی‌شدن و حرکت به سوی مداخله‌گرایی طی جنگ جهانی اول به نقطه آغاز تغییری بلندمدت در مدل اقتصادی و نهادهای اقتصادی رسمی بدل شد. پس از آغاز رکود اقتصادی بزرگ در سال ۱۹۲۹ و پدیدار شدن یک جنگ جهانی دیگر در افق زمان، ملی‌گرایی اقتصادی و نگرانی‌ها در مورد خودکفایی کم‌کم بر سیاست اقتصادی تسلط پیدا کردند. شرایط جدید جهانی یکی از علل اساسی این تغییرات اقتصادی افراطی بود. با این حال، از همپاشی امپراتوری عثمانی و تشکیل یک دولت-ملت در ترکیه تحت رهبری جدید نیز، نقشی کلیدی در فراگیری مدل اقتصادی جدید ایفا کرد.

در نتیجه، قدرت دولت‌های اروپایی و کمپانی‌های اروپایی در اثرگذاری بر نهادها و سیاست‌های دولت ملی جدید طی دوره بین دو جنگ جهانی در مقایسه با سده نوزدهم به طور چشمگیری کمتر بود. در مذاکرات صلح لاوسان^۱ که در سال ۱۹۲۳ به پایان رسید، دولت‌های اروپایی با بی‌میلی به پایان دادن به امتیازهای قانونی و اقتصادی شهروندان و کمپانی‌های اروپایی موافقت کردند. این دولت ملی جدید همچنین حق تصمیم‌گیری یک‌طرفه در مورد تعرفه‌های خود را در سال ۱۹۲۹ به دست آورد. در حالی که برخی از کمپانی‌های اروپایی طی دوره بین دو جنگ جهانی همچنان فعالیت‌های خود را در ترکیه ادامه دادند، اما نهادهای دیگر، از جمله بانک‌ها و ستادهای بازرگانی، طی رکود اقتصادی بزرگ ترکیه را ترک کردند و شرکت‌های دیگر، مهم‌تر

^۱ Lausanne Peace

از همه کمپانی‌های ریل‌سازی، از سوی دولت خریداری و ملیسازی شدند. پایان امپراتوری عثمانی و تشکیل یک دولت-ملت جدید در ترکیه تحت رهبری جدید به تغییرات مهمی در نهادهای سیاسی انجامید. جنگ استقلال که از سال ۱۹۲۰ تا سال ۱۹۲۲ به طول انجامید، تحت حمایت ائتلافی گسترده از افراد سرشناس ایالتی، بازرگانان، زمینداران و رهبران دینی قرار داشت. باین حال، پس از لغو سلطنت و خلافت و اعلام جمهوری در سال ۱۹۲۳، مصطفی کمال و همراهان نزدیک او در صدد حذف مخالفان برآمدند و شروع به اتخاذ یک مسیر باریک‌تر و سکولار کردند (زورچر ۲۰۰۴، صص ۱۶۶-۱۹۵). در سده نوزدهم، دولت مرکزی در مقایسه با گروه‌های داخلی مختلف، از جمله زمینداران و بازرگانان، نقش بسیار مهم‌تری در تشکیل نهادها و سیاست‌های اقتصادی رسمی ایفا کرد. در حالی که تأثیر دولت‌ها و کمپانی‌های اروپایی طی دوره بین دو جنگ جهانی شدید کم شد، اما دولت و نخبگان دولتی جدید همچنان نقشی کلیدی ایفا می‌کردند. سیاست‌های اقتصادی رهبری جدید از ملی‌گرایی اقتصادی و هدفی برای ایجاد یک بورژوازی مسلمان-ترک تشکیل شده بود. اما بخش خصوصی مسلمان-ترک ضعیف بود و عمدتاً از نهادهای کوچک و متوسط تشکیل شده بود. در نتیجه، صنعتی شدن تحت هدایت دولت به منزله استراتژی توسعه‌های اساسی در برابر رکود اقتصادی بزرگ به کار گرفته شد. تعداد کوچکی از شرکت‌های دولتی بزرگ طی دهه ۱۹۳۰ در بخش‌های کلیدی مانند تولیدات، بانکداری، معدنکاو و حمل و نقل تأسیس شدند.

اما همین‌طور که رژیم جدید طی دهه ۱۹۲۰ به تدریج در حال شکل‌دهی به نهادها و سیاست‌های اقتصادی جدید بود، یکپارچه‌سازی قدرت این رژیم در مناطق روستایی یک اولویت مهم به شمار می‌رفت. یک تغییر نهادی مهم در سال‌های اولیه لغو مالیات یکدهمی و فرایند جمع‌آوری مالیات در زمینه کشاورزی بود. کاهش فشار مالیات بر روی تولیدکنندگان کشاورزی کوچک و متوسط یک هدف مهم بود. اما لغو مالیات یکدهم، همچنین باعث تضعیف قدرت باقیمانده مالیات‌گیران و یک منبع کلیدی از مخالفت بالقوه با رژیم جدید شد. به‌طور مشابه، ممنوعیت فعالیت‌های نظام‌ها و شبکه‌های مذهبی نیز به‌طور کامل فعالیت آنها را از بین نبرد، بلکه نفوذ آنها، مخصوصاً در استان‌ها، را تضعیف کرد. باین وجود، نبود ارتباط فرهنگی بین رعایای محافظه‌کار و سیاست‌های سکولار دولت جدید همچنان پا برجا باقی مانده بودند. دولت به‌رغم تغییرات فراگیر در نهادهای رسمی و یکپارچه‌سازی

قدرت خود، باز هم قادر به افزایش نفوذش در مناطق روستایی نبود (ماردین^۱ ۱۹۷۳، صص ۱۶۹-۱۹۰؛ آدامان^۲، آکارچای^۳ و کارامان^۴ ۲۰۱۵، صص ۱۶۶-۱۸۵).

نقش دولت در اقتصاد و همچنین اهداف و نهادهای مداخله‌گرای دولتی نیز طی گذار از امپراتوری به دولت-ملت دست‌خوش تغییرات مهمی شد. در سده نوزدهم، رهبران عثمانی ایجاد یک بخش خصوصی قدرتمند در اقتصاد شهری را به منزله یک هدف پیشرو تلقی نمی‌کردند. برای مثال، ابتکارات دولتی برای صنعتی‌شدن، تا حد زیادی، به سوی برطرف کردن نیازهای دولت گرایش داشت. برعکس، دولت-ملت جدید توسعه اقتصادی و ساخت یک بخش خصوصی مسلمان-ترک به دست دولت را به منزله اهداف اصلی خود در نظر گرفت. در دهه ۱۹۲۰، دولت آنکارا با استفاده از خریدهای بزرگ و کوچک، پروژه‌های ساخت‌وساز و ناظران اعزامی خود برای این منظور و اعتبارات فراهم‌شده از سوی بانک‌های جدید در بخش عمومی، شروع به ایجاد روش‌های جدیدی برای توسعه یک بخش خصوصی منتخب از بین گروه‌های مسلمان-ترک نزدیک به رژیم جدید کرد. به کارگیری صنعتی‌شدن تحت هدایت دولت به منزله استراتژی اقتصادی اساسی طی دهه ۱۹۳۰ بدون شک باعث پیچیدگی این منظره شد و بخش خصوصی را در یک نقش ثانویه قرار داد. با این وجود، بخش خصوصی همچنان در تصویر بزرگ اقتصاد جا داشت و حمایت دولتی از آن همچنان از طریق این سازوکارها انجام می‌شد. بنابراین، رژیم تک‌حزبی همچنان به‌طور تنگاتنگ مبتنی بر گروه‌های شهری نزدیک به این حزب بود. این رژیم به جای باز کردن اقتصاد نهادهای اقتصادی و سیاسی به روی گروه‌های گسترده‌تر، نابرابری‌های موجود را تکرار کرد و همچنین نابرابری‌های جدیدی را نیز به آنها افزود. این نهادهای نوپیدا، یا همان قوانین رسمی و غیررسمی مداخله‌گرایی دولتی، قرار بود در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم و با تداوم فعالیت دولت در توزیع امتیازها در داخل بخش خصوصی و ایفای نقش‌های کلیدی در انتخاب برندگان اقتصاد، توسعه یابند و تنوع پیدا کنند و ماندگار شوند (کیدر ۱۹۸۷، صص ۷۱-۱۱۵؛ بوراتاو^۵ ۱۹۸۱، صص ۱۶۵-۱۹۰؛ بوقرا^۶ ۱۹۹۴، صص ۳۵-۹۵).

تغییرات در بخش بانکداری نیز منعکس‌کننده این تغییرات گسترده در روابط قدرت و در نهادها بودند. بانک‌های اروپایی طی سده نوزدهم بر بخش نوظهور بانکداری رسمی سلطه داشتند.

۱ Mardin
۲ Adaman
۳ Akarçay
۴ Karaman
۵ Boratav
۶ Buğra

بانک امپراتوری عثمانی، با مالکیت سهامداران فرانسوی و بریتانیایی، برخی وظایف یک بانک مرکزی را انجام می‌داد و همچنین به منزله یک بانک تجاری در سراسر امپراتوری ایفای نقش می‌کرد. اما بسیاری از بانک‌های اروپایی طی دوره بین دو جنگ جهانی، این کشور را ترک کردند یا به مالکان محلی فروخته شدند. وظایف بانکداری مرکزی بانک امپراتوری عثمانی در اثر یک قانون دولتی حذف و سپس به بانک مرکزی^۱ تازه تأسیس در سال ۱۹۳۰ واگذار شد. بانک عثمانی همچنان به شکل یک بانک تجاری به فعالیت خود ادامه می‌داد و سهامداران فرانسوی مالک بخش زیادی از آن بودند. بنابراین، نظام بانکی ترکیه در دوره بین دو جنگ جهانی بیشتر شامل تعداد کوچکی از بانک‌های بخش خصوصی و عمومی می‌شد.

ایشبانک^۲، یک بانک نیمه عمومی مخصوص برای توسعه بخش خصوصی و یک نمونه برجسته و یقیناً نمادی از مدل اقتصادی جدید فرا گرفته شده از سوی بانک آنکارا در دهه ۱۹۲۰ است. ایشبانک از اولین سال‌های خود به ابزاری مهم در دست دولت جهت ایجاد یک بخش خصوصی جدید تحت رهبری صاحبان کسب و کار مسلمان بدل شد. ایشبانک نقش برجسته خود در زمینه اقتصاد را در نیمه دوم سده بیستم نیز ادامه داد. پس از جدایی حزب مردم جمهوری خواه از دولت در سال ۱۹۵۰، روابط عمدتاً همزیستانه بین ایشبانک و دولت تغییر کرد. با این وجود، این بانک همچنان فعالیت‌هایش، که به ماورای امور مالی و به حوزه‌هایی مانند صنعتی شدن و توسعه گسترش یافته بود را با جایگاهی متفاوت با یک بانک عمومی یا یک بانک خصوصی دنبال می‌کرد (کجاباشاوقلو^۳ ۲۰۰۱، صص ۱-۲۹۸).

سومر بانک^۴، تأسیس شده در سال ۱۹۳۳، و اتیبانک^۵، تأسیس شده در سال ۱۹۳۵، نهادهای جدیدی به شمار می‌رفتند که منعکس‌کننده تغییراتی استراتژیک در اوایل دهه ۱۹۳۰ و نقش پیشرو دولت در صنعتی شدن بودند. سومر بانک برای همکاری در زمینه منسوجات، یعنی مهم‌ترین بخش در جایگزین‌سازی واردات، هم به شکل یک بانک و هم به شکل یک تولیدکننده، تأسیس شده بود. اولین کارگاه تولیدی بزرگ این بانک با اعتبار دریافتی از اتحادیه شوروی در سال ۱۹۳۵ در کایسری^۶ بنا شد، اما سهم این کارگاه در تولیدات صنعتی در دهه ۱۹۳۰ همچنان محدود بود. پس از جنگ جهانی دوم، با انتقال کنترل اقتصاد به بخش خصوصی، سومر بانک جایگاهش در بین نهادهای صنعتی پیشرو را حفظ کرد. پس از پذیرفته

۱ Central Bank

۲ İşbank

۳ Kocabaşoğlu

۴ Sümerbank

۵ Etibank

۶ Kayseri

شدن اصول اجماع و اشنگتن در سال ۱۹۸۰، دولت تصمیم به خصوصی سازی سومر بانک گرفت. فرایند خصوصی سازی این بانک که در معرض بسیاری از چالش های سیاسی و قانونی بود نیز به فجایع مفسدانه کشیده شد و تکمیل این فرایند تا سال ۲۰۰۱ امکان پذیر نبود. اتیانک طی دهه ۱۹۳۰ و پس از جنگ جهانی دوم، اضافه بر بانکداری، عمدتاً بر معدن کاوی تمرکز داشت. خصوصی سازی این بانک پس از سال ۱۹۸۰ نیز در معرض فجایع مفسدانه و پرونده های قضایی قرار گرفت و به طور مشابه تا سده بیست و یکم ادامه پیدا کرد (تکلی و ایلکین ۱۹۸۲، صص ۱۳۴-۲۲۰).

بنابراین، استراتژی مبتنی بر صنعتی شدن و محافظت گرایی قدرتمند همراه با ایجاد یک بخش خصوصی مسلمان-ترک، نرخ های نسبتاً قوی رشد اقتصادی را در مناطق شهری رقم زد. یکی دیگر از اولویت های رژیم جدید گسترش نهادهای جدید و یکپارچه سازی قدرتش در مناطق روستایی بود که اکثر جمعیت در آنها زندگی می کردند. اما نتایج این امر مختلط است. لغو مالیات یکدهم نه تنها آسایشی برای مزارع خانوادگی بود، بلکه قدرت باقیمانده مالیات بگیران، یک منبع کلیدی مخالفت بالقوه در برابر رژیم جدید را نیز تضعیف کرد. دولت همچنین سعی داشت فعالیت های نظام ها و شبکه های مذهبی را سرکوب و شبکه های سرپرستی جدیدی ایجاد کند که مناطق روستایی را به پایتخت پیوند می دادند (سایاری^۱ ۲۰۱۴، صص ۶۵۸-۶۵۹). اما به رغم تغییرات گسترده در نهادهای رسمی، ظرفیت دولت در نفوذ به استان ها و مخصوصاً مناطق روستایی همچنان محدود بود. اگرچه تغییرات در نهادهای رسمی نقش های مهمی در ایجاد رشد اقتصادی چشمگیر تا زمان جنگ جهانی دوم ایفا کردند، اما برای انجام یک ارزیابی دقیق تر لازم است تعامل بین نهادهای رسمی و غیررسمی را بررسی کنیم.

محدودیت در ظرفیت های مالی، مدیریتی و قانونی دولت تنها دلیل این نبود که نهادهای رسمی جدید نهادهای غیررسمی را از میدان به در نکرده و همزیستی خود را با آنها ادامه دادند. اضافه بر این، تعداد زیادی از نهادهای دیگر نیز در پیاده سازی یک نهاد جدید دست داشتند. بسیاری از این نهادها از طریق ارزش ها، باورها و هنجارهای اجتماعی و همچنین منافع و ارتباطات قدرتی شکل گرفته بودند. اگرچه نهادهای سیاسی و قوانین به سرعت تغییر می کردند، اما ارزش ها، باورها، هنجارهای اجتماعی و نهادهای مربوطه با سرعت کمتری تغییر می یافتند. نکته مهم دیگر این است که توزیع منافع حاصل از تحمیل نهادهای جدید همیشه با توزیع قدرت موجود مطابق نبود. گروه های قدرتمند در برابر تغییرات نهادی مقاومت

۱ Sayari

می‌کردند و یا فشارهایی می‌آوردند تا تضمین کنند که فعالیت یک نهاد با هدف مورد نظر خود مغایرت داشته باشد. نخبگان مسلمان و محافظه‌کار در این کشمکش‌ها غالباً از نهادهای غیررسمی از جمله شبکه‌های هویت‌مدار و روابط سرپرست-مشرتی استفاده می‌کردند. تأسیس و سپس تعطیلی موسسات روستایی^۱ نمونه خوبی از این موضوع است که منافع قدرتمند چگونه می‌توانستند در برابر سیاست‌های دولتی و تغییرات نهادی رسمی مقاومت و تأثیر آنها را معکوس کنند (رولاند ۲۰۰۴، صص ۱۰۹-۱۳۱؛ استار ۱۹۷۹؛ استار و پول ۱۹۷۴، صص ۵۳۳-۵۶۰؛ ماردین ۱۹۷۳، صص ۱۶۹-۱۹۰).

به عبارت دیگر، نهادهای رسمی دولت ملی جدید با تعاملی دوطرفه بین نهادهای رسمی و غیررسمی و همچنین تعاملی دوطرفه بین نهادها و نتایج اقتصادی همراه بود. بحث قبلی ما نشان می‌دهد که تعامل دوطرفه بین نهادها و ساختار اجتماعی نیز به همین اندازه اهمیت دارد. یکی از زمینه‌هایی که در آن می‌توان محدودیت‌های اصلاحات را با بیشترین وضوح مشاهده کرد، گسترش آموزش به استان‌ها و مناطق روستایی است. دولت ملی جدید همچنین تأکید زیادی بر آموزش سکولار داشت. در تمام سطوح آموزشی مقداری پیشرفت حاصل شد، اما گسترش آموزش به مناطق روستایی که تقریباً ۸۰٪ از جمعیت در آنها زندگی می‌کردند همچنان آهسته بود. اضافه‌براین، سطوح آموزش زنان همچنان بسیار از مردان عقب‌تر بود. در شاخص‌های اساسی آموزش، ترکیه همچنان از دیگر کشورهای در حال توسعه با سطوح مشابهی از تولید ناخالص داخلی عقب‌تر بود، همانطور که در بخش بعدی به آن خواهیم پرداخت.

همچنین افرادی که برخی نهادهای اسلامی-عثمانی را تحت کنترل داشتند یا از آنها سود می‌بردند نیز با اصلاحات و رژیم جدید مخالفت بودند. با اصلاحات سده نوزدهم، موقوفه‌ها تحت کنترل دولت مرکزی قرار گرفتند و سهمشان در زمین‌های کشاورزی و املاک شهری کم شد. دولت جدید در آنکارا مابقی املاک وقفی تحت کنترل دولت را به مالکان خصوصی فروخت یا آنها را به سازمان‌های عمومی مختلف واگذار کرد (ازتورک ۱۹۹۵، صص ۱۰۹-۴۷۱). بنابراین، اگرچه اهمیت موقوفه‌ها و دارایی‌های آنها کم شد، اما افرادی که زمین‌ها و دیگر دارایی‌های وقفی را تحت کنترل داشتند و آنهایی که از درآمدهای حاصله و خدمات ارائه شده از آنها سود می‌بردند (خانواده‌ها و نظام‌های مذهبی و آنهایی که از موقوفه‌ها به علل اجتماعی و فرهنگی استفاده و از آنها استقبال می‌کردند) همچنان با بسیاری از اصلاحات

^۱ Village Institutes

مخالف بودند.

تا پایان دهه ۱۹۳۰، اکثریت قریب به اتفاق جمعیت همچنان در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و مشغول فعالیت کم تولید کشاورزی بودند. حتی اگر سطح تولید می‌توانست پس از دریافت لطمه‌های سنگین از دو جنگ جهانی و رکود اقتصادی بزرگ مجدداً احیا شود، باز هم تحول مزارع خانوادگی کوچک و متوسطی که از فن‌آوری‌های سنتی استفاده می‌کردند بسیار اندک بود. با نزول تقاضا و قیمت‌های بازار جهانی، حومه‌ها در واقع طی دوره بین دو جنگ جهانی در مقایسه با دهه‌های پیش از جنگ جهانی اول، بیشتر به داخل گرایش پیدا کردند. نابرابری‌ها بین مناطق شهری و روستایی به‌طور چشمگیری افزایش یافت. تضمین افزایش‌های قابل توجه در درآمدهای سرانه بدون سوق دادن جمعیت روستایی از کشاورزی به بخش شهری (که در آن می‌توانستند به فن‌آوریهای پیشرفته‌تر و تولید بیشتری دسترسی پیدا کنند) بسیار دشوار بود.

بنابراین، در کنار شکاف‌های اقتصادی، ارزش‌های فرهنگی و دینی نیز در قالب محور دیگری از مخالفت‌ها در حومه‌ها پدیدار شد. استقبال از اسلام و گسترش شبکه‌های غیررسمی در واکنش به اصلاحات متمرکز نخبگان سکولار که در سده نوزدهم آغاز شده بود همچنان در دوره بین دو جنگ جهانی نیز ادامه یافت. اگرچه بسیاری از افراد سرشناس ایالتی در رسته‌های حزب مردم جمهوری خواه ادغام شده بودند، اما جدایی فرهنگی و اقتصادی بین رعایای محافظه‌کار و سیاست‌های سکولار رژیم جدید در آنکارا همچنان پابرجا بود.

توسعه انسانی

در ترکیه و همچنین بیشتر کشورهای در حال توسعه طی نیمه اول از سده بیستم، امید به زندگی در زمان تولد به دلیل نرخ بالای مرگ‌ومیر در بین تمام گروه‌های سنی، مخصوصاً بین نوزادان و کودکان پایین بود. تقریباً نیمی از تمام مرگ‌ها، یا بیشتر، در بین کودکان زیر پنج سالی بود که غالباً در اثر بیماری‌های مسری جان می‌دادند. به لطف نزول نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و بزرگسالان در سراسر کشور، امید به زندگی در زمان تولد از ۳۲-۳۳ سال در سال ۱۹۱۳ به بیش از ۳۵ سال در دهه ۱۹۳۰ و ۴۴ سال (۴۲ برای مردان و ۴۵ برای زنان) در سال ۱۹۵۰ رسید (جدول ۸/۲).

نوسانات عظیمی در این مسیر وجود داشت. امید به زندگی در زمان تولد طی جنگ جهانی اول به شدت کم شد. تعداد زیاد تلفات نظامی و غیرنظامی طی جنگ جهانی اول نشان

می‌دهد که امید به زندگی طی این جنگ احتمالاً تا چیزی کمتر از بیست و پنج سال کم شده بود. تا پایان جنگ گرسنگی و بیماری همچنان تهدیدی دائم برای بخش‌های زیادی از جمعیت غیرنظامی به شمار می‌رفت. اضافه‌براین، اُفت نرخ مرگ‌ومیر پس از پایان جنگ بسیار ناهموار پیش می‌رفت. نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و بزرگسالان در بین مناطق روستایی و شهری به شدت با هم متفاوت بود. در مناطق روستایی در سمت شرق، بیش از یک‌سوم از تمام نوزادان به سن یکسالگی نمی‌رسیدند. امید به زندگی در زمان تولد طی جنگ جهانی دوم نیز کم شد، اما این کاهش‌ها در مقایسه با جنگ جهانی اول بسیار محدودتر بود. اگرچه دسترسی به غذا و مواد مغذی مقداری کم شده بود، و نرخ مرگ‌ومیر در بین نوزادان، کودکان و سالمندان مخصوصاً در بین فقزای روستایی و شهری در حال افزایش بود، اما تا حد زیادی به این دلیل که ترکیه در این جنگ شرکت نکرده بود و اما همچنین به دلیل وجود یک اقتصاد زیرساخت قوی‌تر، گرسنگی و بیماری طی جنگ جهانی دوم همه‌گیر نبود. با این وجود، سطح مرگ‌ومیر نوزادان در سال ۱۹۵۰ همچنان در حدود ۲۵٪ بود.

جمهوری جدید متوجه اهمیت مراقبت درمانی^۱ شده بود. منابع تخصیص یافته برای مراقبت درمانی افزایش یافت، اما مخارج عمومی سلامت در مناطق روستایی که تقریباً ۸۰٪ از جمعیت در آنجا زندگی می‌کرد، همچنان محدود بود. تعداد پزشکان، پرستاران، قابله‌ها و دیگر پرسنل درمانی به‌طور خوبی از میزان ۱/۹ نفر برای هر ۱۰,۰۰۰ نفر در سال ۱۹۲۸ به ۲/۵ نفر در سال ۱۹۳۹ و به ۴/۴ نفر در سال ۱۹۵۰ افزایش یافت. نکته مهم دیگر این است که دانش و فعالیت‌های مراقبت درمانی رو به رشد، و به‌طور کلی، کشف روش‌های بهتر برای انجام این کارها، کم‌کم نقش مهمی در این افزایش‌ها ایفا کردند. در زمینه خدمات درمانی پایه که مشخصاً در مناطق شهری ارائه می‌شد و در تلاش برای مقابله با بیماری‌های مسری، پیشرفت‌های چشمگیری حاصل شده بود. کنترل بیماری از طریق اقدامات درمانی عمومی نقش مهمی در کاهش مرگ‌ومیر کودکان در مناطق شهری ایفا کرد. با حضور بیشتر تسهیلات درمانی، مبارزه علیه سل، مالاریا و دیگر بیماری‌های مسری، کشف آنتی‌بیوتیک‌ها و مقداری افزایش درآمد و تغذیه بهتر، نرخ مرگ‌ومیر در ترکیه در دهه ۱۹۳۰ رو به کاهش گذاشت (آکدر^۲ ۲۰۱۰، صص ۲۲۰-۲۲۴؛ اورد^۳ و اورد ۲۰۱۱، صص ۴۷۰-۴۸۲). با این حال، در کنار شکاف موجود در زمینه درآمد سرانه، شکاف موجود در زمینه امید به زندگی در زمان تولد نیز بین

۱ health care

۲ Akder

۳ Evered

کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای در حال توسعه، از جمله ترکیه، همچنان طی این دوره در حال افزایش بود (زیجدمان^۱ و دسیلوا^۲ ۲۰۱۴، صص ۱۰۱-۱۱۶؛ دیتون^۳ ۲۰۱۳، صص ۵۹-۱۰۰). دولت ملی جدید همچنین تأکید زیادی بر آموزش سکولار داشت. نظام آموزشی در سال ۱۹۲۴ به‌طور کامل سکولار و مدارس مذهبی تعطیل شدند. پس فراگیری الفبای لاتین در سال ۱۹۲۸ کمپین‌های سوادآموزی برای بزرگسالان و همچنین تلاش‌هایی برای گسترش طیف مدارس در سراسر کشور آغاز شد. در تمام سطوح آموزشی مقداری پیشرفت حاصل شد، اما گسترش آموزش به مناطق روستایی که تقریباً ۸۰٪ از جمعیت در آنجا زندگی می‌کردند همچنان آهسته بود. ترکیه همچنان در شاخص‌های پایه آموزشی، از کشورهای در حال توسعه دیگر با سطوح مشابهی از تولید ناخالص داخلی سرانه عقب‌تر بود. ثبت نام در مدارس ابتدایی از چیزی در حدود ۳۰٪ از کودکانی که در سال ۱۹۳۰ در سنین مدرسه بودند به تقریباً ۶۰٪ در سال ۱۹۵۰ افزایش یافت. با این حال، کمتر از نیمی از روستاها دارای مدارس ابتدایی بودند و بیشتر مدارس برای تمام دانش‌آموزان خود تنها دارای یک معلم بودند. کمتر از نیمی از دانش‌آموزانی که به مدارس ابتدایی می‌رفتند آموزش خود را تا زمان فارغ‌التحصیلی ادامه می‌دادند. به‌طور مشابه، در سال ۱۹۵۰ تنها ۴٪ از گروه‌های سنی از مدارس ثانویه مختلف و کمتر از ۱٪ از گروه‌های سنی از دانشگاه‌های چهارساله فارغ‌التحصیل شدند.

دلیل مهمی برای پیشرفت آهسته در زمینه نتایج، منابع مالی محدود دولتی بود. تنها بخش کوچکی از بودجه و تولید ناخالص داخلی صرف آموزش می‌شد. به‌طور مشابه، درآمدهای مردم پایین و فرصت‌های آنها محدود بود. آنها غالباً ترجیح می‌دادند که کودکانشان به جای حضور در مدارس به کار کردن در مزارع مشغول باشند. مخالفت سیاسی نیز وجود داشت. مخصوصاً در استان‌ها و در مناطق روستایی، مدارس جدید به راحتی مورد استقبال جمعیت مسلمان و نخبگان مسلمان محافظه‌کار و شبکه‌های مذهبی که پذیرای اصلاحات مستمر نبودند، قرار نمی‌گرفتند. بنابراین، چالش مربوط به گسترش مدارس عمومی در استان‌ها و مناطق روستایی و تضمین حضور دختران در مدارس همچنان مشکل بزرگی به شمار می‌رفت. تا سال ۱۹۵۰ نابرابری‌های عظیمی در زمینه نرخ ثبت نام بین مناطق روستایی و شهری، مردان و زنان و شرق و غرب وجود داشت. در مناطق کُرد در سمت شرق، نرخ سوادآموزی و تحصیل همچنان در پایین‌ترین سطح در کشور باقی مانده بود. سطح سوادآموزی زنان از کمتر از ۵٪

۱ Zijdeman

۲ De Silva

۳ Deaton

در سال ۱۹۱۳ به ۱۹٪ در سال ۱۹۵۰ افزایش یافت، در حالی که سطح سوادآموزی مردان از حدود ۱۵٪ به ۴۶٪ افزایش یافت (ترکیه، موسسه آماری ترکیه، ۲۰۱۴). در حالی که ترکیه یکی از اولین کشورهایی بود که در سال ۱۹۳۴ به زنان حق رأی داده بود و در حالی که دختران طبقه متوسط شهری که از سکولاریسم جدید جمهوری استقبال می‌کردند از فراهم بودن آموزش لذت می‌بردند و برخی حوزه‌های خدمات دولتی و حرفه‌ای برای آنها دردسترس بود، اما پیشرفت آموزش زنان در مناطق روستایی بسیار آهسته بود. تفاوت بین زنان و مردان همچنان در تمام سطوح آموزشی بسیار بالا بود. در سال ۱۹۵۰، تعداد دانش‌آموزان مونث تقریباً ۶۰٪ از تعداد دانش‌آموزان مذکر مدارس ابتدایی و تنها ۲۵٪ از دانش‌آموزان مذکر در دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها بود. این تفاوت‌های جنسیتی در مناطق شهری و در بین گروه‌هایی با درآمد متوسط و بالاتر کمتر بود، اما در مناطق روستایی و در مناطق کمتر توسعه‌یافته کشور، در شرق و جنوب شرقی، و در گروه‌های کم‌درآمدتر، بیشتر به چشم می‌خورد (آرات^۱، ۲۰۰۸، صص ۳۹۱-۳۹۶؛ ترکیه، موسسه آماری ترکیه، ۲۰۱۴).

تلاش‌هایی برای امتداد اصلاحات به دهکده‌ها و گسترش فنون مدرن در زمینه کشاورزی و انگیزش یک نگرش سکولار و پوزیتیویستی بین جمعیت روستایی انجام شد. یک پروژه مهم جمهوری اولیه ایجاد تعداد محدودی از موسسات روستایی^۲ در مناطق روستایی در سراسر کشور در سال ۱۹۴۰ بود. این مدارس جدید در هر منطقه، روستاییان جوان را به منزله معلمان مدارس ابتدایی و همچنین معلمان مهارت‌های فنی و کشاورزی مدرن برای جمعیت روستایی آموزش می‌دادند. موسسات روستایی در زمان خودشان موفق بودند، اما با گذار به تکثرگرایی سیاسی پس از جنگ جهانی دوم، کم‌کم مورد مخالفت شدید نخبگان روستایی محافظه‌کار قرار گرفتند. در نتیجه، موسسات روستایی قبل از سال ۱۹۵۰ از سوی خود حزب مردم جمهوری خواه به مدارس معمولی برای تربیت معلم تقلیل یافتند و در سال ۱۹۵۴ از سوی دولت حزب دموکرات به کلی تعطیل شدند (کارا عمرلیاوقلو^۳، ۱۹۹۸).

آموزش رسمی متوسطی که بزرگسالان بالای پانزده سال دریافت می‌کردند به آهستگی از ۵/۰ سال قبل از جنگ جهانی اول به چیزی در حدود ۱/۲ سال در سال ۱۹۵۰ افزایش یافت، در حالی که میانگین‌های جهانی طی همین دوره از ۲/۰ به ۳/۲ سال افزایش یافته بود. این مقایسه‌ها تأیید می‌کنند که تلاش‌های دولت آنکارا در زمینه آموزش همچنان بر مناطق شهری

^۱ Arat
^۲ Village Institutes
^۳ Karaömerlioğlu

تمرکز داشت و به مناطق روستایی، که بخش اعظمی از جمعیت تا پس از جنگ جهانی اول در آنها زندگی می‌کردند، ابطت نیافتند. در خصوص آموزش بزرگسالان، ترکیه نه تنها از کشورهای توسعه‌یافته در اروپای غربی و ایالات متحده، بلکه از میانگین‌های آمریکای لاتین و چین نیز عقب افتاده بود و تقریباً در سطح مصر و جنوب و جنوب شرق آسیا و بالاتر از آفریقای جنوب دشت صحرا بود (وان لوون و وان لوون-لی ۲۰۱۴، صص ۸۸-۹۷).

فصل ۹

توسعه درون‌گرا پس از جنگ جهانی دوم

نظم اقتصادی جهانی که پس از جنگ جهانی دوم در برتن وودز^۱ و توسط ایالات متحده و کشورهای غربی متحدش طراحی شد به شدت تحت تأثیر درس‌هایی بود که در سال‌های میان دو جنگ جهانی آموخته شد؛ به ویژه مشکلات ناشی از بدهی‌های جنگی، پرداخت گرامت و سیاست همسایه‌ات را فقیر کن، که به فروپاشی اقتصاد بین‌المللی پس از سال ۱۹۲۹ انجامیده بود. نظم جدید از تجارت بین‌المللی حمایت می‌کرد، اما در عین حال جابه‌جایی بین‌المللی سرمایه را تحت کنترل داشت و فضای بیشتری را به اقتصادهای ملی می‌داد تا سیاست‌های خاصشان را دنبال کنند. بنابراین، ایالات متحده و کشورهای غرب اروپا توانستند نقش دولت خود را گسترش دهند و سیاست‌های اقتصاد کلان‌کینزی را اجرا کنند. اتخاذ سیاست‌های دولت رفاه و مخارج دولت در حوزه‌های آموزش و خدمات درمانی و حوزه‌های اجتماعی در حال توسعه نیز افزایش قابل توجهی یافت. اقتصادهای شرق اروپا که به صورت مرکزی برنامه‌ریزی می‌شدند نیز طی چند دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم نرخ بالایی رشد اقتصادی را تجربه کردند (فیندلی^۲ و اوروکی^۳، ۲۰۰۷، صص ۴۷۳-۵۲۶، برند^۴ ۲۰۰۶ صص ۱۳۳-۲۶۲، ایشن‌گرین^۵، ۲۰۰۸، صص ۹۱-۱۳۳، رودریک^۶ ۲۰۱۱ صص ۶۷-۸۸).

۱ Bretton Woods
۲ Findlay
۳ O'Rourke
۴ Berend
۵ Eichengreen
۶ Rodrik

به لطف نظم برتن وودز، بیشتر اقتصادهای درحال توسعه نیز طی این چند دهه سیاست‌های مداخلات دولتی را در پیش گرفتند. سیاست‌های درون‌گرا، و به‌طور مشخص، صنعتی شدن جایگزینی واردات به پرکارترین راهبرد توسعه اقتصادی، به‌ویژه در میان کشورهای درحال توسعه متوسط و بزرگ‌تر بدل شد (کمپ^۱ ۱۹۹۳، صص ۱۴۸-۲۳۶، هیرشمن^۲ ۱۹۶۸، صص ۱-۲۶). این سیاست‌ها با ترتیبات پولی و تجاری بین‌المللی دوران برتن وودز و سیاست‌های کینزگرایی که اقتصادهای توسعه‌یافته دنبال می‌کردند در تضاد نبود. نرخ رشد کشورهای درحال توسعه نیز طی چند دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم به‌طور استثنایی بالا بود.

در این فصل، بررسی خودم را با ارزیابی تحولات سیاسی جهانی و ملی و ارزیابی تأثیرشان بر تغییرات سیاست‌های اقتصادی و پیامدهای ناشی از این تغییرات آغاز می‌کنم. در فصل بعد، سوابق ترکیه در زمینه رشد اقتصادی، توزیع درآمد و توسعه انسانی را هم به‌صورت مطلق و هم به‌صورت نسبی بررسی خواهیم کرد. در فصل بعد همچنین نقش نهادها و تغییرات نهادی را در روند توسعه اقتصادی این کشور طی این سه دهه بررسی خواهیم کرد.

جدول ۹/۱. دوره‌بندی روندهای اقتصادی سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۸۰

سطح تولید ناخالص داخلی سرانه در پایان زیر دوره	میانگین سالانه نرخ رشد				
	تولید ناخالص داخلی سرانه	تولید	کشاورزی	تولید ناخالص داخلی	جمعیت
۱۹۱۳ = ۱۰۰					
۱۹۵۰-۱۹۶۲	۳/۰	۷/۱	۴/۵	۵/۹	۲/۸
۱۹۶۳-۱۹۸۰	۳/۳	۹/۱	۱/۹	۵/۸	۲/۴
۱۹۵۰-۱۹۸۰	۳/۲	۸/۴	۲/۹	۵/۹	۲/۶

منبع: محاسبات مولف بر اساس سری داده‌های درآمد ملی رسمی در ترکیه، اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴.

عملکرد ترکیه طی چند دهه پس از جنگ جهانی دوم را با بررسی عملکرد آن در دوزیر دوره‌ای که در جدول ۹/۱ به صورت خلاصه ارائه شده‌اند، می‌توان به بهترین نحو ممکن ارزیابی کرد. پس از پایان جنگ جهانی دوم ترکیه به کشورهای غربی نزدیک‌تر شد و نظام سیاسی

^۱ Kemp
^۲ Hirschman

چندحزبی را پذیرفت. تغییر نظام سیاسی به نظام چندحزبی و رقابتی‌تر، گرایش راهبرد اقتصادی کشور را به سوی اتکا بر محصولات کشاورزی تغییر داد زیرا بخش بزرگی از جمعیت این کشور از این طریق امرار معاش می‌کردند و اتکای اقتصاد به محصولات کشاورزی را ترجیح می‌دادند. بنابراین، از سال ۱۹۴۷ به بعد روند صنعتی شدن دولت‌محور که از دهه ۱۹۳۰ آغاز شده بود به تدریج کنار گذاشته شد و دولت حزب دموکرات که پس از انتخابات سال ۱۹۵۰ به قدرت رسید راهبرد اقتصادی جدید را به‌طور کامل اتخاذ کرد (زورچر ۲۰۰۴، صص ۲۰۶-۲۴۰، احمد ۱۹۷۷). با این حال، این الگوی جدید پس از کسب موفقیت‌های اولیه به دلیل سوءمدیریت اقتصاد کلان با دشواری‌های متعددی روبه‌رو شد. پس از کاهش ارزش پول کشور به پیشنهاد صندوق بین‌المللی پول در سال ۱۹۵۸ و کودتای نظامی سال ۱۹۶۰، الگوی اقتصادی جدیدی که طرفدار صنعتی شدن جایگزینی واردات بود، و این مرتبه، بخش خصوصی خواهانش بود، با آغاز اولین طرح‌های پنج‌ساله توسعه در سال ۱۹۶۳ به‌طور رسمی اجرایی شد. صنعتی شدن جایگزینی واردات تا سال ۱۹۸۰ راهبرد اقتصادی پایه ترکیه باقی ماند تا اینکه در این سال بحران اقتصادی و سیاسی شدیدی به آزادسازی اقتصاد و اتخاذ سیاست‌های بازار محور انجامید.

تغییرات سیاسی و اقتصادی

پس از جنگ جهانی دوم، نیروهای بین‌المللی و داخلی با یکدیگر ترکیب شدند تا تغییرات سیاسی و اقتصادی بزرگی را در ترکیه ایجاد کنند؛ کشوری که حالا نزدیک به ۲۰ میلیون نفر جمعیت داشت. پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شدن ایالات متحده به قدرت برتر جهانی در کنار مطالبات ارضی شوروی بر تنگه‌های ترکیه، دولت این کشور را به سوی همکاری نزدیک‌تر با ایالات متحده و عضویت در ناتو هدایت کرد. از سال ۱۹۴۸ به بعد که ترکیه به‌طور روز افزون تحت تأثیر دامنه نفوذ آمریکا قرار می‌گرفت، اجرای طرح مارشال به دلیل پیشبرد اهداف نظامی و اقتصادی ایالات متحده به ترکیه نیز بسط پیدا کرد. تعداد زیادی از متخصصان خارجی و هیئت‌های اعزامی رسمی طی این دوران از این کشور دیدن کردند تا تمایل خود را نسبت به نظام اقتصادی لیبرال‌تر و آزادتر این کشور ابراز کنند. شاید موثرترین رویداد این دوران گزارشی بود که کمیسیونی از متخصصان آمریکایی برای بانک جهانی آماده کردند و در آن از بانک جهانی خواهان برچیدن بخش بزرگی از نهادهای تولیدی سوسیالیسم دولتی ترکیه از جمله تنها مجتمع تولید آهن و فولاد این کشور، تأکید بیشتر بر شرکت‌های

خصوصی، تشویق سرمایه خارجی به سرمایه‌گذاری در این کشور، استقرار ارزهای خارجی و رژیم تجاری لیبرال‌تر و اتکای بیشتر بر توسعه اقتصادی شده بودند. در این گزارش آمده بود که اگر ترکیه می‌خواهد از کمک ایالات متحده و جریان ورودی سرمایه خصوصی آمریکایی به این کشور در دوران پس از جنگ بهره‌مند شود، باید این تغییرات را در داخل کشور خود اجرا کند (تورنبرگ^۱ ۱۹۴۹، تورن^۲ ۲۰۰۷، صص ۱۴۳-۲۹۸).

در داخل کشور نیز نارضایتی بسیاری از گروه‌های اجتماعی از رژیم تک‌حزبی تا سال ۱۹۴۶ به شدت افزایش یافته بود. بخش‌های فقیرتر دهقانان کشور از مالیات‌گیری دوران جنگ و مطالبات دولت برای غلات جهت تأمین نیازهای مناطق شهری آسیب‌های بزرگی دیده بودند. ژاندارم‌ها و مأمورین جمع‌آوری مالیات به منزله نماد حضور دولت به مناطق روستایی بازگشته بودند. با این حال، دولت پس از جنگ تلاش کرد تا روابط خود با تولیدکنندگان کوچک محصولات کشاورزی در مناطق روستایی را ترمیم کند و به همین دلیل قانون اصلاحات ارضی جدیدی را در مجلس تصویب کرد که به دولت اجازه می‌داد تا توزیع اراضی کشاورزی با مساحتی بالاتر از ۵۰ دونوم^۳ یا ۵ هکتار مساحت را تغییر دهد. بحث و گفتگو بر سر این قانون بالا گرفت و انتقادات شدیدی، به‌ویژه از سوی اعضای که با زمین‌داران متوسط و بزرگ رابطه داشتند مطرح شد. گروهی از نمایندگان که بعدها حزب دموکرات را تشکیل دادند در بحبوحه این مناظرات داغ به تدریج تشکیل شد.

عوارض ثروت سال ۱۹۴۲ در مناطق شهری به ناآرامی‌ها و سوءظن بورژوازی‌های مسلمان منجر شد؛ اگرچه این اقدامات برای تبعیض قائل شدن میان آنها و ثروتمندان غیرمسلمان استفاده شده بود. پس از بیش از دو دهه حکومت تک‌حزبی، نخبگان اقتصادی ترکیه خواهان تغییر وضعیت ممتاز اما وابسته خود بودند، اگرچه بسیاری از آنها از شرایط و سیاست‌های دوران جنگ منتفع شده بودند. آنها حالا خواهان کاهش مداخلات دولتی بودند. کارگران که گروه کوچکی را تشکیل می‌دادند و کارگران حقوق‌بگیر و دستمزدی از جمله کارکنان دولت نیز از تورم، کمبودها و سودجویی دوران جنگ آسیب بزرگی دیده بودند (کیدر ۱۹۸۷، صص ۱۱۲-۱۱۴، بوراتاو ۲۰۱۱، صص ۶۳-۶۷).

مخالفان رژیم به تدریج خواهان تأکید بیشتری بر شرکت‌های خصوصی، بخش کشاورزی و اقتصادی بازتر بودند. رژیم تک‌حزبی به ریاست جمهوری اینونو نیز در پاسخ به این ناآرامی‌ها

^۱ Thornburg

^۲ Toren

^۳ donum

تصمیم گرفت تا نظام سیاسی این کشور را به روی رقابت باز کند و به تدریج به سوی تشکیل نظام انتخاباتی چندحزبی حرکت کرد. مخالفان دولت از جمله نمایندگان زمین‌داران بزرگ و بازرگانان نیز در سال ۱۹۴۶ حزب دموکرات را تشکیل دادند. حزب جدید وعده ارتقای بخش خصوصی، کاهش نقش دولت در اقتصاد و تأکید بیشتر بر کشاورزی را به مردم داد. در سال‌های بعدی رهبران حزب، فلسفه توسعه دولت را در شعار «ایجاد یک میلیونر در هر محله» خلاصه کردند.

رژیم تک‌حزبی نیز در واکنش به مخالفان، به تدریج برخی مواضع آنها را اتخاذ کرد. حزب مردم جمهوری خواه در سال ۱۹۴۷ تصمیم به کنار گذاشتن طرح‌های پنج‌ساله سوم خود گرفت و به سمت اتکای بیشتر بر سرمایه خصوصی و تأکید بیشتر بر کشاورزی حرکت کرد. این رژیم، همچنین تعریف جدیدی برای سوسیالیسم دولتی ارائه کرد که حق کنترل برخی فعالیت‌های خاص مانند امور عام‌المنفعه، معدن، صنایع سنگین و نظامی و انرژی را همچنان برای دولت حفظ می‌کرد، اما مالکیت تمام سازمان و شرکت‌های دیگر را به سرمایه خصوصی منتقل می‌کرد (بوراتاو ۲۰۱۱، صص ۷۳-۸۱).

حزب دموکرات همچنین امیدوار بود که سرمایه خارجی جایگاه مهمی را در برنامه اقتصادی این کشور اشغال کند. با این حال، به‌رغم تصویب قوانینی که انتقال سودها و اصل سرمایه را تسهیل می‌کرد، سرمایه‌گذاری خارجی مستقیم تا دهه ۱۹۵۰ در سطوح بسیار پایین باقی ماند. از میان کل سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که میانگین سالانه آن کمتر از ۱۰ میلیون دلار بود نزدیک به ۴۰٪ آن به شرکت‌های ایالات متحده تعلق داشت. وجوه دوجانبه، اکثراً از سوی ایالات متحده و ذیل طرح مارشال، کمک ناتو، برخی وام‌های چندجانبه و برنامه‌های دیگر اعطا می‌شد و اهمیت جغرافیایی و سیاسی بالای ترکیه در شرایط دوران جنگ سرد را منعکس می‌کرد. میانگین سالانه سرمایه‌های دولتی ورودی به این کشور به بیش از ۱۰۰ میلیون دلار می‌رسید و بیش از یک سوم صادرات خارجی این کشور در دهه ۱۹۵۰ را تشکیل می‌داد.

رشد مبتنی بر کشاورزی

حزب دموکرات به رهبری رئیس‌جمهور جلال بایر و نخست‌وزیر آندنان مندرس در انتخابات سال ۱۹۵۰ پیروز شد و به قدرت رسید. محور اصلی سیاست‌های اقتصادی این حزب بخش کشاورزی بود که بیش از سه چهارم ردی دهندگان از آن طریق امرار معاش می‌کردند. بخش کشاورزی پس از کاهش شدید قیمت محصولات کشاورزی طی رکود بزرگ و تجربه دوران

دشوار جنگ، بهبود و گسترش نسبی را تجربه کرده بود. تا سال ۱۹۶۰ حجم تولید محصولات کشاورزی ۶۰٪ بیشتر از سطح تولید این محصولات در سال ۱۹۴۸ شده بود و تقریباً به دو برابر سطح تولید دوران جنگ جهانی دوم رسیده بود. یکی از علل مهم این پیشرفت گسترش زمین زیر کشت بود. به لطف فراهم بودن زمین‌های حاشیه‌ای کل اراضی زیر کشت تا سال ۱۹۵۳ در حدود ۵۵٪ افزایش یافت (شکل ۹/۱). دو سیاست مکمل دولت نیز از گسترش سریع مرزهای اراضی کشاورزی حمایت می‌کرد که یکی از آنها به دهقانانی که روی اراضی کوچک کار می‌کردند و دیگری به کشاورزان اراضی بزرگ ارتباط داشت. در ابتدا از قانون اصلاحات ارضی سال ۱۹۴۶، به‌رغم وجود بند توزیع مجدد اراضی کشاورزی بزرگ در آن، برای توزیع اراضی دولتی و بازگشایی مراتع همگانی به روی دهقانانی بی‌زمین یا دهقانانی که قطعه زمین‌های بسیار کوچکی داشتند استفاده شد. هدف این سیاست تقویت مالکیت اراضی کوچک در سراسر آناتولی، به استثنای جنوب شرق کشور بود که تحت سلطه زمین‌داران بزرگ گرد و رهبران قبیله‌ای بود.

در مرحله بعد، دولت دموکرات از طرح مارشال برای کمک به تأمین مالی واردات ماشین‌آلات کشاورزی و به‌ویژه تراکتورها استفاده کرد و بنابراین تعداد تراکتورهای موجود در این کشور از ۱۰,۰۰۰ دستگاه در سال ۱۹۴۶ به ۴۲,۰۰۰ هزار دستگاه در پایان دهه ۱۹۵۰ رسید. بیشتر این تراکتورها توسط کشاورزان ثروتمندتر و مرفه‌تر خریداری می‌شد که می‌توانستند از بانک کشاورزی شرایط اعتباری مساعدتری را دریافت کنند و از این تراکتورها برای گسترش زمین زیرکشت خود استفاده می‌کردند. مطابق یک قاعده سرانگشتی این دوران یک جفت گاو نر می‌توانست ۵-۰ هکتار زمین را در یک سال مشخص به زیر کشت ببرد، درحالی‌که یک تراکتور زمین زیر کشت را به ۷۵ هکتار افزایش می‌داد. این تراکتورها همچنین به کشاورزان کوچک نیز اجاره داده می‌شدند و آنها با اعطای بخشی از محصولات کشاورزی تولیدی خود به صاحبان این تراکتورها هزینه اجاره آنها را پرداخت می‌کردند (نمودار ۹/۲).

تولیدکنندگان محصولات کشاورزی در این دوران همچنین از شرایط آب‌وهوایی مساعد، افزایش تقاضا برای محصولات کشاورزی و بهبود شرایط تجارت بهره‌مند بودند. در اواخر دهه ۱۹۴۰، قیمت محصولات کشاورزی در داخل کشور به تدریج به نفع کشاورزان تغییر کرد و شرایط تجارت خارجی نیز بیش از ۴۰٪ بهبود یافت زیرا تقاضای گندم، کروم و کالاهای صادراتی در بازارهای جهانی به لطف برنامه‌های ذخیره‌سازی آمریکا در دوران جنگ دو کره افزایش یافت

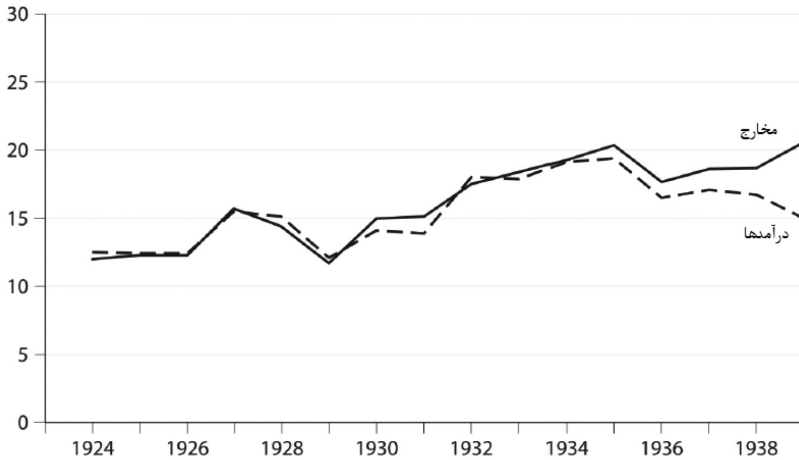
(هرش^۱ و هرش ۱۹۶۳، صص ۳۷۲-۳۹۴ و ۱۹۶۶، صص ۴۴۰-۴۵۷، هرش لاگ^۲ ۱۹۶۸ صص ۱۵۷-۱۶۸).

رونق اقتصادی به دلیل رونق تولید محصولات کشاورزی در اوایل دهه ۱۹۵۰ دوران خوبی برای تمام بخش‌های مختلف این کشور به همراه داشت و درآمدهای کارکنان همه بخش‌های اقتصاد را افزایش داد. در سال ۱۹۵۳ به نظر می‌رسید که همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت و وعده‌های الگوی لیبرال توسعه اقتصادی به سرعت محقق خواهد شد. در بازه زمانی ۱۹۴۷-۱۹۵۳ تولید ناخالص به‌طور متوسط سالانه بیش از ۸٪ افزایش یافت. گروه‌های شهرنشین نیز در این رشد سهم بودند و افزایش دستمزدها و حقوق مردم شهرنشین نیز به خوبی این موضوع را نشان می‌داد. با این حال پیشرفت‌های بخش کشاورزی و به‌ویژه تولیدکنندگان بازاری محصولات کشاورزی مهم‌تر از پیشرفت‌های بخش‌های دیگر بود. حزب دموکرات در سال ۱۹۵۴ و تحت این شرایط مطلوب وارد انتخابات شد و بار دیگر با اختلافی بیش‌تر از گذشته در انتخابات پیروز شد (کیدر ۱۹۸۷، صص ۱۱۷-۱۳۵، هانسن ۱۹۹۱، صص ۳۳۸-۳۵۱، یانال ۲۰۰۳، صص ۷۷-۸۴).

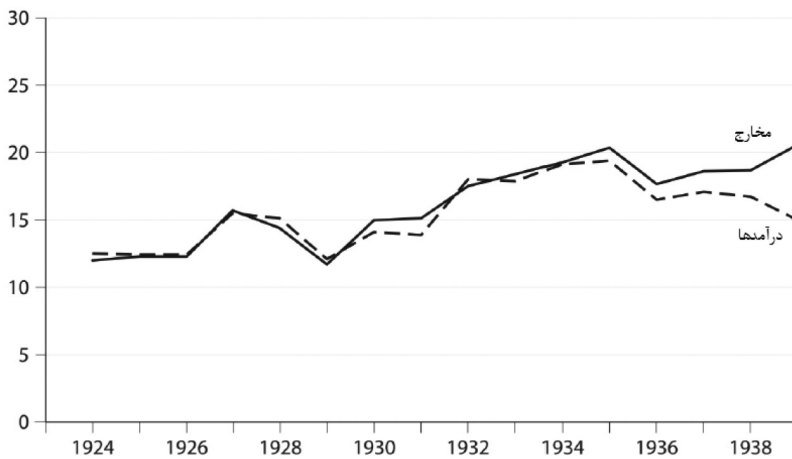
حزب دموکرات همچنین برای ساخت زیرساخت‌ها به‌ویژه ساخت بزرگ‌ها و جاده‌های فرعی، سیاست جاه‌طلبانه‌ای را دنبال می‌کرد. حزب مردم جمهوری خواه در سال‌های میان دو جنگ جهانی بر ساخت خطوط راه‌آهن تمرکز داشت. ساخت خطوط راه‌آهن با هدف ویژه اتصال بخش‌های شرقی کشور به مناطق مرکزی و مناطق دیگر، مهم‌ترین بخش سرمایه‌گذاری بودجه ملی به حساب می‌آمد. با این حال، بزرگراه‌ها و جاده‌های آسفالت از خطوط راه‌آهن پشتیبانی نمی‌کردند. حزب دموکرات با حمایت طرح مارشال تصمیم گرفت تا بر حمل و نقل از طریق بزرگراه‌ها متمرکز شود. به تدریج سازمان جدیدی در دولت برای ساخت بزرگراه‌ها و شبکه‌های جاده‌ای تشکیل شد که از پیشرفت‌های اخیر در زمینه فنون راه‌سازی و ماشین‌آلات استفاده می‌کرد. یکی از اهداف مهم این پروژه، اتصال روستاها به شهرها و شهرها به یکدیگر بود تا بتوان از راهبرد توسعه مبتنی بر کشاورزی حمایت کرد. خطوط راه‌آهن نیز جزء انحصارات بخش دولتی بود. با تغییر رویه دولت به سوی بزرگراه‌ها رهبری بخش حمل و نقل به تدریج به بخش خصوصی و شرکت‌های محلی واگذار شد (تاکلی و ایلکین ۲۰۰۴، صص ۳۹۹-۴۲۹). اضافه‌براین، زیربنای پروژه‌های زیرساختی بزرگی مانند ساخت سدها نیز گذاشته شد. در سال ۱۹۵۰ کمتر از یک پنجم جمعیت ترکیه در خانه‌های خود برق داشتند. بنابراین، دولت به تدریج

^۱ Hirsch
^۲ Hershlag

در زمینه تولید برق و توسعه شبکه توزیع برق ملی سرمایه‌گذاری کرد تا بتواند شبکه برق را به مناطق روستایی نیز گسترش دهد. جاده‌ها و بزرگراه‌هایی که بازگشایی شده بودند به افزایش انتظارات و تحرک در مناطق حومه‌ای کمک کرد و مهاجرت به مراکز شهری افزایش یافت.



نمودار ۹/۱. کل مساحت زیر کشت و تولید کشاورزی، سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۸۰ (شاخص‌ها= ۱۰۰ در سال ۱۹۴۸).
منبع: براساس سری داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه در سال ۲۰۱۴ برای این کشور.



نمودار ۹/۲. تغییرات فن آوری کشاورزی پس از جنگ جهانی دوم (تعداد تجهیزات کشاورزی).
منبع: براساس سری داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه در سال ۲۰۱۴ برای این کشور.

با این حال، سال‌های طلایی توسعه مبتنی بر کشاورزی دوام چندانی نداشت. با پایان جنگ دو کره تقاضای جهانی محصولات کشاورزی کاهش پیدا کرد و قیمت کالاهای صادراتی نیز به تدریج کاهش پیدا کرد. در همین زمان نقاط ضعف بخش کشاورزی به تدریج بروز پیدا کردند. مناطق حومه‌ای آناتولی در دهه ۱۹۵۰ همچنان بر دیم‌کاری متکی بودند و تقریباً از هیچ‌گونه کود شیمیایی استفاده نمی‌کردند. سامانه‌های آبیاری نیز در میان فهرست سرمایه‌گذاری‌های دولت اولویت‌چندان بالایی نداشتند. در پایان این دهه تنها ۵/۵٪ از کل مساحت زیر کشت توسط این سامانه‌ها آبیاری می‌شد. با از بین رفتن شرایط مساعد جوی، تولید محصولات کشاورزی نیز به تدریج راکد شد و حتی کاهش پیدا کرد. اضافه‌براین در نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ نیز به دلیل بدتر شدن شرایط جوی کشاورزی سرعت گسترش مساحت زیر کشت نیز به طرز قابل توجهی کاهش پیدا کرده بود.

بخش کشاورزی با به زیر کشت بردن اراضی جدید تقریباً به راحتی می‌توانست تولید خود را افزایش دهد. با این حال در اواخر دهه ۱۹۶۰ با نزدیکی به انتهای تمام اراضی موجود در این کشور افزایش تولید محصولات کشاورزی دشوارتر و پرهزینه‌تر شد (نمودار ۹/۱). از این مرحله به بعد افزایش تولید محصولات کشاورزی به تدریج بر افزایش میزان حاصلخیزی هریک از اراضی با تشدید کشت محصولات، استفاده از گونه‌های گیاهی اصلاح شده در کنار افزایش مصرف کود شیمیایی و گسترش نسبی اراضی مجهز به سامانه آبیاری متکی شد. سیاست‌های دولت با اعطای یارانه به مواد اولیه تولید و اعتبارات کم‌بهره از این تغییر رویه به سمت کشاورزی علمی حمایت می‌کردند اما این تغییر رویه در عین حال واکنشی از سوی هردوی تولیدکنندگان کوچک و متوسط به نیروهای بازاری مختلف بود. این گونه‌های جدید گیاهی در ابتدا توسط کشاورزان بزرگ استفاده می‌شدند اما پس از مدتی در حال توسعه تولیدکنندگان نیز به استفاده از آنها روی آوردند. بدین ترتیب در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نرخ رشد بلندمدت تولید محصولات کشاورزی از ۴-۵ درصد در سال در دوران پس از جنگ جهانی دوم به حدود ۳٪ در سال کاهش پیدا کرد. این نرخ رشد بسیار کندتر از نرخ رشد اقتصاد شهری بود و بدین ترتیب سهم کشاورزی در اقتصاد این کشور از ۳۸٪ در سال ۱۹۶۰ به ۲۵٪ در سال ۱۹۸۰ کاهش پیدا کرد.

پوپولیسم

دولت حزب دموکرات به جای پذیرش درآمد پایین‌تر تولیدکنندگان محصولات کشاورزی که

از کاهش قیمت محصولات در بازارهای داخلی و بین‌المللی ناشی می‌شد، در سال ۱۹۵۴ تصمیم گرفت با اجرای برنامه بزرگ حمایت از قیمت گندم، تولیدکنندگان این محصول را از نوسانات قیمتی نامناسب محافظت کند. پس، برنامه‌های حمایتی دولت برای تثبیت قیمت محصولات کشاورزی به یکی از مهم‌ترین برنامه‌های موثر دولت بر درآمدهای بخش کشاورزی تا دهه ۱۹۸۰ بدل شد. هزینه خرید گندم توسط دولت به‌طور مستقیم از بودجه دولتی تأمین نمی‌شد، بلکه اعتباراتی که بانک مرکزی به اداره محصولات خاکی می‌داد برای خرید گندم استفاده می‌شد؛ همان اداره‌ای که مسئول خرید گندم و توزیع ارزان آن در مناطق شهری بود. این یارانه‌ها مهم‌ترین عامل موج تورمی بودند که در اواسط دهه ۱۹۵۰ آغاز شد. اعتبارات بازپرداخت نشده بانک مرکزی به اداره محصولات خاکی یکی از مهم‌ترین عوامل افزایش نقدینگی طی این دوره به حساب می‌آمد. عامل دیگر پیدایش این تورم اعتباراتی بود که بانک‌های سپرده‌گذاری به بخش خصوصی از جمله تعاونی‌ها می‌دادند (هرشلاگ ۱۹۶۸، صص ۱۴۳-۱۵۶، هانسن ۱۹۹۱، صص ۳۴۴-۳۴۶).

به‌رغم رکود تولید کشاورزی و کاهش قیمت‌های بین‌المللی از سال ۱۹۵۴ به بعد، شرایط داخلی تجارت همچنان به نفع کشاورزان باقی ماند و تولیدکنندگان روستایی به لطف سیاست‌های تثبیت قیمت دولت توانستند سودهای خود را تا سال ۱۹۵۷ حفظ کنند. از این رو، در دوران حکومت حزب دموکرات مناطق حومه‌ای کشور به ذینفعان واقعی دولت بدل شدند. با این حال، به دلیل ارزش بیش از حد بالاپول ترکیه میزان صادرات کشور نیز روبه‌روز بیشتر کاهش می‌یافت و ذخایر ارز خارجی دولت به سرعت خالی شد. با کاهش میزان واردات، وضعیت اقتصاد کشور از فراوانی نسبی اوایل دهه ۱۹۵۰ به سرعت به بحران تراز پرداخت‌های بین‌المللی بدل شد که یکی از ویژگی‌های مشخصه آن کمبود بسیاری از اقلام مصرفی اساسی است. از قهوه گرفته تا شکر و پنیر بسیاری از کالاهای مصرفی اساسی با کمبود شدید عرضه مواجه شدند و صف‌های طولیل خرید به یکی از هنجارهای زندگی روزانه تبدیل شد. اضافه‌براین، موج تورم نیز به تضعیف بیشتر قدرت خرید دستمزدها و حقوق‌های کارکنان و کارگران مناطق شهری منجر شد (بوراتاو ۲۰۱۱، صص ۹۰-۹۳). کاهش استانداردهای زندگی و وضعیت اجتماعی کارکنان ارتش و کارمندان دولت طی این موج تورم نقش مهمی در کودتای نظامی سال ۱۹۶۰ ایفا کرد.

یکی از تلفات این بحران از بین رفتن لیبرالیسم سیاسی و اقتصادی حزب دموکرات بود. دولت همانطور که در بسیاری از مسائل اقتصادی گذشته با تشدید تنش‌های سیاسی و محدودیت

آزادی‌های دموکراتیک به مخالفت سیاسی خود واکنش نشان داده بود در اینجا نیز مجبور شد تا موضع پیشین خود را تغییر دهد و رویکرد مداخله‌جویانه‌تری را اتخاذ کند. اعمال محدودیت کمی بر واردات گسترش پیدا کرد و کنترل مستقیم دولت بر نحوه مصرف ارزهای خارجی شدیدتر شد. در بازار داخلی اقداماتی برای کنترل بیشتر قیمت کالاها و سودجویی افراد اجرا شد و به تدریج از مکانیسم‌های دیگری به جز مکانیسم قیمت کالاها برای توزیع اعتبارات استفاده شد. دولت بار دیگر به سازمان‌های اقتصادی دولتی به منزله ابزاری سودمند برای کنار آمدن با مشکلات اقتصادی، عبور از تنگناها و تشکیل سرمایه در بخش تولید، زیرساخت‌ها و معدن روی آورد.

با بحران تراز پرداخت‌های بین‌المللی در اواسط دهه ۱۹۵۰ آزمایش اقتصادی بازتر و بازاری‌تر به انتهای خود رسید. در بحبوحه کمبود کالاها و تنگناهای اقتصادی مختلف که از اعمال محدودیت‌های شدید بر واردات ناشی شده بودند صنعت داخلی نیز به تدریج به تولید برخی از محصولات که تنها چند سال پیش در حجم بسیار بالا وارد می‌شدند روی آورد. به بیان دیگر دولت بار دیگر نه به منزله سیاست صریح دولتی بلکه به منزله یک تغییر رویه واقعی و بر حسب ضرورت به فرآیند صنعتی شدن جایگزین واردات بازگشت.

دولت از سال ۱۹۵۶-۱۹۵۸ مذاکراتی را با صندوق بین‌المللی پول و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی برای وام گرفتن و دریافت ذخایر ارزی کمی آغاز کرد اما تا پس از انتخابات سال ۱۹۵۷ حاضر نشد تا برنامه کاهش شدید ارزش ارز کشور را این سازمان‌ها خواستار آن بودند اجرا کند. در نتیجه این بحران به مدت چند سال ادامه پیدا کرد. میزان کاهش ارزش ارز ترکیه در سال ۱۹۵۸ از ۲/۸۰ لیره در برابر یک دلار به ۹/۰۰ لیره شدت ارزش بیش از حد بالای لیره ترکیه را نشان می‌دهد. برنامه تثبیت اقتصاد همچنین شامل بیشتر عناصری بود که بعدها روی هم‌رفته بسته صندوق بین‌المللی پول نامیده شدند: آزادسازی واردات، تغییر رژیم صادرات، حذف معیارهای کنترل قیمت کالاها، افزایش قیمت محصولات شرکت‌های اقتصادی دولت، تثبیت و تنظیم مجدد بدهی خارجی. اگرچه به دلیل اجرای این اقدامات تصویر تراز پرداخت‌های بین‌المللی اندکی بهبود پیدا کرد و نرخ تورم نیز کاهش پیدا کرد اما اقتصاد کشور در رکود شدیدی فرورفت که تا زمان کودتای نظامی سال ۱۹۶۱ ادامه یافت (هانسن ۱۹۹۱، صص ۳۴۴-۳۴۸، بوراتا و ۲۰۱۱ صص ۷۳-۸۱، کارگان ۲۰۰۵، صص ۹۳-۱۲۸).

حزب دموکرات برخلاف دولت دوران بین دو جنگ جهانی، راهبرد توسعه خاصی را دنبال کرد که درهای آن به روی جهان خارج بازتر بود و تمرکز بیشتری بر کشاورزی داشت. با این حال،

دولت پس از دستیابی به برخی نتایج خوب اولیه با عجله وعده و وعیدهای زیادی به مردم داد که قدرت انجامشان را نداشت. سیاست‌های اقتصاد کلان دولت حزب دموکرات در اواسط دهه ۱۹۵۰ برخلاف موضع محتاطانه و سیاست‌های بودجه متوازن و ارز قدرتمند دولت تک‌حزبی دوران دهه ۱۹۳۰ نشان‌دهنده اولین آزمایش دولت ترکیه با اقتصاد کلان پوپولیست در سده بیستم بود. دولت دسته بزرگی از رأی‌دهندگان را هدف قرار داده بود و تلاش می‌کرد تا با اجرای سیاست‌های انبساطی کوتاه‌مدت که پیامدهای بلندمدت پیش‌بینی شده‌ای داشت درآمد دولت را در میان این دسته توزیع کند. شدت گرفتن دشواری‌های اقتصادی طی نیمه دوم این دهه همچنین نشان می‌دهد که حفظ ثبات راهبردی که صرفاً یا غالباً بر کشاورزی مبتنی باشد بسیار دشوار است.

با این وجود دوران حزب دموکرات تحرک زیادی در بخش کشاورزی ترکیه ایجاد کرد. در این دوران تراکتورهای زیادی به کشور وارد شدند، اراضی جدید به زیر کشت برده شدند و درآمد کشاورزان افزایش پیدا کرد. ساخت بزرگراه‌ها و جاده‌ها نیز قدرت جابه‌جایی افراد در سراسر این کشور را افزایش داد. تولیدکنندگان کوچک و متوسط محصولات کشاورزی که بخش بزرگی از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند از این سیاست‌های پوپولیستی بازارمحور استقبال می‌کردند. به همین دلیل است که دوران حکومت حزب دموکرات و نخست‌وزیر اندنان مندرس که خود یکی از زمین‌داران بزرگ بود نه تنها در میان جمعیت روستایی و تولیدکنندگان کشاورزی آن زمان بلکه در میان کودکان و نوه‌های آنها که اکثر آنها امروزه در شهرها زندگی می‌کنند به منزله «عصر طلایی» نامیده می‌شود (سونار^۱، ۱۹۹۰، صص ۷۴۵-۷۵۷).

مهاجرت و شهرنشینی

دهه ۱۹۵۰ در ترکیه همچنین شاهد شتاب چشمگیر مهاجرت مردم روستایی به شهرها بود. نرخ شهرنشینی که به شکل سهم کل جمعیت مراکز شهری با حداقل ده هزار نفر جمعیت تعریف می‌شود از رقمی نزدیک به ۱۷٪ در سال ۱۹۵۰ به نزدیکی ۴۴٪ در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت و تا سال ۲۰۱۵ به ۸۰٪ رسید. عدم مالکیت اراضی کشاورزی و بیکاری جزو اصلی‌ترین عوامل مهاجرت از مناطق روستایی رتبه‌بندی شده‌اند. با این همه، چشم‌انداز دستیابی به حقوق بالاتر و تحصیلات و خدمات درمانی بهتر حداقل برای فرزندان مهاجران نیز آنها را به مناطق شهری جذب کرده است. موج مهاجرت غالباً از مناطق روستایی فقیرتر شرق و شمال

^۱ Sunar

ترکیه که در امتداد ساحل دریای سیاه قرار گرفته‌اند و غالباً به کشاورزی مشغول هستند به سمت مناطق شهری پیشرفته‌تر غرب ترکیه یعنی مناطق مارمارا و ساحل دریای اژه سرازیر شده است و بخش کوچک‌تری از آن به سمت جنوب این کشور و ساحل دریای مدیترانه رفته است. جریان قوی مهاجرت اختلاف بزرگ درآمد سرانه مناطق مختلف این کشور را کاهش نداد با این حال، تضمین می‌کرد که عقب افتادگی مناطق شرقی و جنوب شرقی این کشور از مناطق دیگر تشدید نشود.

تغییر سریع جمعیت از مردم روستایی به مردم شهری با تغییری به همان اندازه چشمگیر در ماهیت نیروی کار از کشاورزی با بهره‌وری پایین به صنعت و خدمات متناظر بود. بدین ترتیب سهم کشاورزی در نیروی کار و اشتغال این کشور از ۸۰٪ در سال ۱۹۵۰ به ۲۰٪ در سال ۲۰۱۵ کاهش پیدا کرد. سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی این کشور نیز از رقمی نزدیک به ۵۰٪ در سال ۱۹۵۰ به کمتر از ۱۰٪ در سال ۲۰۱۵ کاهش پیدا کرد. با افزایش نرخ شهرنشینی از ۲۰٪ جمعیت در سال ۱۹۵۰ به ۵۰٪ در سال ۱۹۸۰ و ۸۰٪ در سال ۲۰۱۵ سهم اقتصاد شهری یا صنایع و خدمات در کل نیروی کار این کشور به سرعت افزایش یافت. سهم صنایع و خدمات در تولید ناخالص داخلی این کشور نیز از رقمی اندکی بالاتر از ۵۰٪ در سال ۱۹۵۰ به بیش از ۹۰٪ در سال ۲۰۱۵ افزایش پیدا کرد (برای مشاهده جزئیات بیشتر در این زمینه به فصل ۲ و شکل ۲/۹ رجوع کنید).

همانطور که آرتور لویز و سایمون کوزنتس سال‌ها پیش اشاره کرده‌اند این مهاجرت نیروی کار از روستاها به مناطق شهری یا این تغییر ساختاری جامعه در بلندمدت پیامدهای گسترده‌ای برای الگوی بهره‌وری و رشد اقتصادی این کشور به همراه داشت (کوزنتس ۱۹۶۶، صص ۸۶-۱۵۹، لویز ۱۹۵۴، صص ۱۳۹-۱۹۱). اولاً گذار از اقتصاد کشاورزی به شهری تنها به دلیل افزایش بهره‌وری بخش کشاورزی ممکن شده بود. اگرچه در این زمان کاهش نیروی کار کشاورزی به‌طور کامل محقق نشده بود اما نشان می‌داد که روزانه بخش کوچک‌تری از جمعیت این کشور می‌توانند غذای کل جمعیت آن را تأمین کنند. ثانیاً از آنجا که بهره‌وری و میزان درآمد افرادی که از بخش کشاورزی به اقتصاد شهری مهاجرت می‌کردند به‌طور میانگین افزایش می‌یافت مهاجرت این افراد به افزایش بهره‌وری و درآمد سرانه کل کشور نیز کمک می‌کرد. در واقع برآورد شده است که سهم مهاجرت نیروی کار از بخش کشاورزی به اقتصاد شهری رشد اقتصادی سریع ترکیه پس از جنگ جهانی دوم حداقل یک سوم یا شاید

بیشتر بوده است (آلتوگ^۱، فیلیز تکین^۲ و پاموک ۲۰۰۸، صص ۳۹۳-۴۳۰).

الگوهای مهاجرت روستایی به شهری این کشور به شدت تحت تأثیر الگوی مالکیت مستقل دهقانان قرار داشت. اکثریت مهاجران عادی به مناطق شهری همچنان قطعه زمینی در روستای خود داشتند که معمولاً به افراد دیگر اجاره می‌دادند یا به اعضای خانواده خود رها می‌کردند. غالباً مهاجرانی که به مناطق شهری می‌آمدند منابع کافی در اختیار داشتند تا بتوانند در اراضی شهری که غالباً به دولت تعلق داشت و در نزدیکی محلی که به تصرف مهاجران پیشین ایالت یا روستای خود درآمده بود زاغه‌ای (که گجکوندو^۳ نامیده می‌شود و معنای تحت‌اللفظی آن نیمه شب به زمین نشسته است) برای خود بسازند. مهاجران به سرعت توانستند سند مالکیتی برای گجکوندوهای خود به دست بیاورند چرا که احزاب سیاسی بر سر کسب رای آنها با یکدیگر رقابت می‌کردند و دولت‌های محلی نیز جاده و خدمات آب و برق را به آنها عرضه می‌کردند. پس از جابه‌جایی اولیه ارتباط مهاجران با اعضای خانواده در روستای خودشان قطع نمی‌شد. آنها در تعطیلات سالانه به طور منظم به روستای خود بازمی‌گشتند و معمولاً در ازای مالکیت خود بر اراضی روستایی که به افراد دیگر یا اعضای خانواده خود موقتاً اهدا کرده بودند کالاهای غیر نقدی دریافت می‌کردند. بدین ترتیب الگوی روستایی زمین‌داران کوچک و متوسط که ریشه آن به دوران امپراتوری عثمانی بازمی‌گشت طی چند نسل و با کمک گجکوندوها و نهادهای پیرامون آنها به مناطق شهری منتقل شد (کیدر ۱۹۸۷، صص ۱۳۵-۱۴۰، کارپات ۱۹۷۶، تکلی و ایلکین ۲۰۰۴d، صص ۳۹۰-۴۲۹، ییلدیرماز^۴ ۲۰۱۷، صص ۵۱-۲۰۰).

با این حال، فقط بخش کوچکی از مهاجران در صنایع جدید شغلی برای خود پیدا می‌کردند. آنها، در عوض، با ورود به مناطق شهری با سلسله‌مراتب شغلی روبه‌رو می‌شدند. مشاغل کارگری اتحادیه‌ای در بالاترین رده این سلسله‌مراتب قرار داشت و به همین دلیل خارج از دسترس مهاجران تازه وارد بودند. در پله‌های پایین‌تر انواع مختلفی از مشاغل مختلف غیررسمی با درآمد پایین مانند کارگری دستمزدی کوتاه‌مدت یا دستفروشی در خیابان‌ها وجود داشتند. با گذشت زمان برخی مهاجران با تکیه بر مهارت‌ها و ارتباطات خود می‌توانستند از پله‌های این نردبان شهری بالا بروند و مشاغلی با دستمزدهای بالاتر و باثبات‌تر برای خود بیابند (کیدر ۱۹۸۷، صص ۱۵۶-۱۶۳).

۱ Altug
۲ Filiztekin
۳ gecekondu
۴ Yildirmaz

عصر صنعتی شدن جایگزینی واردات

راهبرد مبتنی بر کشاورزی باعث پویایی اقتصاد ترکیه شد، اما سیاست‌های اقتصادی پوپولیستی به نابودی این پویایی انجامید. یکی از انتقادهایی که مرتباً بر دموکرات‌ها وارد می‌شود، عدم وجود هرگونه هماهنگی و چشم‌انداز بلندمدت در نحوه مدیریت اقتصاد آنها بود. پس، یکی از اولین پروژه‌های رژیم نظامی ایجاد سازمان برنامه‌ریزی دولت (SPO) در سال ۱۹۶۰ بود. ائتلاف بزرگی از افراد مختلف از ایده برنامه‌ریزی توسعه حمایت می‌کردند: هم حزب مردم جمهوری خواه که سوسیالیسم دولتی، دیوان‌سالاری و گرایش به صنایع بزرگ را به ارث برده بود و هم حتی سازمان‌های بین‌المللی مختلف، به ویژه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی. روش برنامه‌ریزی و تعیین اهداف به شدت تحت تأثیر نظرات یان تینبرگن^۱ بود که برای هماهنگ‌سازی فرایند آماده‌سازی اولین طرح‌های پنج‌ساله توسعه به منزله مشاور ارشد از سازمان برنامه‌ریزی دولتی دیدن کرد.

هدف طرح‌های پنج ساله توسعه بیش از هر چیز، محافظت از بازارهای داخلی و روند صنعتی شدن جایگزینی واردات با هماهنگ‌سازی تصمیمات سرمایه‌گذاری بود. در فنون برنامه‌ریزی این سازمان از رژیم‌های محدودکننده تجارت، سرمایه‌گذاری توسط شرکت‌های اقتصادی دولت و اعتبارات یارانه‌ای به منزله ابزار اصلی دستیابی به اهداف صنعتی شدن جایگزین واردات استفاده گسترده‌ای می‌شد. این طرح‌ها بر الگوهای میان‌مدت مبتنی بودند و اهمیت زیادی برای مسائل سیاسی کوتاه‌مدت، به ویژه سیاست‌های پولی و مالی قائل نبودند. اجرای این طرح‌ها برای بخش دولتی الزام‌آور بود، اما برای بخش خصوصی صرفاً همانند راهنمای مسیر عمل می‌کردند. در عمل، سازمان برنامه‌ریزی دولتی نقش مهمی را در تصمیمات بخش خصوصی ایفا می‌کرد. مهر تأیید این سازمان برای تمام پروژه‌های سرمایه‌گذاری بخش خصوصی که به دنبال بهره‌مندی از اعتبارات یارانه‌ای، معافیت‌های مالیاتی و امتیازات وارداتی بودند و دسترسی به ذخایر ارزی کمیاب داشتند، الزامی بود. بخش کشاورزی که تحت سلطه شرکت‌های خانوادگی بود، غالباً در خارج از حیطه این فرایند برنامه‌ریزی باقی ماند (میلور^۲ ۱۹۹۰، صص ۱-۳۰، هانسسن ۱۹۹۱، صص ۳۵۲-۳۵۳).

در مورد محتوای این طرح‌ها و نقش آنها در صنعتی شدن دیدگاه متفاوتی وجود داشت. حزب مرکز و راست‌گرای عدالت که پس از کودتای نظامی سال ۱۹۶۰ جانشین حزب دموکرات شد، در ابتدا مخالف برنامه‌ریزی بود. از سوی دیگر رهبران نظامی دولت و تعدادی از مقامات

^۱ Jan Tinbergen

^۲ Milor

دولتی آنکارا و برخی از محققانی گزینش شده آنها حتی طرفدار برنامه‌ریزی دقیق‌تر بودند. آنها مدعی بودند که برنامه‌های دولت باید اضافه‌بر هدایت بخش دولتی، بخش خصوصی را نیز هدایت کنند و به‌جای بازارها سازمان برنامه‌ریزی دولتی باید تعیین کند که کدام بخش‌ها در فرآیند صنعتی شدن حمایت شوند.

بخش خصوصی در استانبول مدعی بود که بخش دولتی نباید با آنها رقابت کند و سازمان برنامه‌ریزی دولتی اگرچه هدایت تصمیمات بخش دولتی را برعهده داشت باید با تعرفه‌ها، یارانه‌ها و اعطای مشوق‌ها از بخش خصوصی حمایت کند. در درون حزب مردم جمهوری خواه دیدگاه‌های مختلفی در مورد محتوا و نقش برنامه‌ریزی دولتی وجود داشت. اولویت‌های برنامه‌ریزی در نهایت از طریق سیاست دولت تعیین می‌شدند. باین وجود، این نهاد جدید به فن‌سالاران و دیوان‌سالاران قدرت نفوذ بیشتری در آنکارا اعطا کرده بود.

با پایان حکومت نظامی و بازگشت سیاست‌های چند حزبی قدرت و نفوذ برنامه‌ریزی دقیق که از حمایت شدید ارتش برخوردار بود به تدریج کاهش پیدا کرد. زمانی که نخست‌وزیر اینونو حاضر به پذیرش توصیه‌های مالیات‌گیری از بخش کشاورزی برای دستیابی به نرخ بالاتر صنعتی شدن نشد یکی از گروه‌های برتر برنامه‌ریزان دولتی استعفا دادند. پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت در انتخابات سال ۱۹۶۵ نخست‌وزیر سولیمان دمیرال^۱ ترجیح داد به‌جای انحلال سازمان برنامه‌ریزی دولتی در کنار این سازمان به کار ادامه دهد. باین حال، سازمان برنامه‌ریزی دولتی طی دولت وی به جای هدایت بخش خصوصی از آن حمایت می‌کرد. وی تورگوت اوزل^۲ را به منزله معاون این سازمان انتخاب کرد. از آن زمان به بعد ترجیحات بخش خصوصی استانبول مسیر روند برنامه‌ریزی و فرآیند صنعتی شدن جایگزین وادارت را تعیین می‌کرد.

در زمان تأسیس سازمان برنامه‌ریزی دولتی برخی تصور می‌کردند که این سازمان نهادی مستقل خواهد بود که همانند در حال توسعه سازمان‌های مشابه آن در کشورهای شرق آسیا مسیر فرآیند صنعتی شدن این کشور را تعیین خواهد کرد. باین همه، سازمان برنامه‌ریزی دولتی در مدت زمان کوتاهی این نقش خود را رها کرد و به نهادی بدل شد که به نیازهای بخش خصوصی پاسخ می‌داد و در معرض فشارهای سیاسی و سیاست‌های روز کشور قرار داشت. گذار از تأکید شدید بر صنایع سنگین و بلندمدت‌تر به الگوی تولید کالاهای مصرفی با دوام به رهبری بخش خصوصی برای بازار داخلی تحت این شرایط روی داد (میلور ۱۹۹۰، صص

^۱ Suleyman Demirel

^۲ Turgut Ozal

۱-۳۰، تورک‌جان (۲۰۱۰).

طی دهه ۱۹۳۰ که بخش خصوصی همچنان ضعیف بود فرآیند صنعتی شدن به رهبری شرکت‌های دولت انجام می‌شد و دولت از توانایی کنترل بسیاری از بخش‌های اقتصاد برخوردار بود. در مقابل در دوره زمانی پس از جنگ جهانی دوم شرکت‌های مادر و بزرگ خانوادگی که شامل شرکت‌های تولیدی و توزیعی فراوان و بانک‌ها و در حال توسعه موسسات خدماتی می‌شدند به منزله رهبران جدید اقتصاد این کشور پدیدار شدند. برخی از این شرکت‌ها مانند کوچ‌گروپ^۱ که در دهه ۱۹۲۰ پدیدار شد اما در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم چه به شکل مستقل و چه به شکل مشارکت انتفاعی با سرمایه‌های خارجی وارد صنعت این کشور شد. سابانچی‌گروپ^۲ نیز صعود خود را با صنعت نساجی و کشت پنبه در منطقه آدانا در دهه ۱۹۵۰ آغاز کرد. در نهایت تقسیم کار خامی میان این دو بخش صورت گرفت. شرکت‌های دولتی ملزم به سرمایه‌گذاری در صنایع تولید انبوه کالاهای واسطه بودند. این شرکت‌ها بیش از ۲۰٪ از ارزش افزوده و در حدود نیمی از سرمایه‌گذاری ثابت این کشور در صنعت تولیدی را تشکیل می‌دادند. در مقابل شرکت‌های خصوصی از فرصت‌های موجود در کالاهای مصرفی استفاده می‌کردند که به شدت تحت محافظت دولت قرار داشتند و سودآورتر بودند. گرایش اقتصاد کشور که در دهه ۱۹۵۰ بر صنایع پردازش مواد غذایی و منسوجات تأکید داشت به طور روز افزون به سمت ساخت رادیو، یخچال، تلویزیون، خودرو و در حال توسعه کالاهای مصرفی بادوام تغییر کرد. میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در صنایع انتخاب شده برای فرآیند صنعتی شدن جایگزین واردات در سطح متوسط بود. بخش بزرگی از فن‌آوری‌ها نیز به جای سرمایه‌گذاری مستقیم از طریق موافقت‌نامه‌های ثبت اختراع و اخذ مجوز استفاده از آنها به دست می‌آمد.

با عبور کل جمعیت کشور از ۳۰ میلیون نفر در اواسط دهه ۱۹۶۰ بازار بزرگ و روبه رشد داخلی ترکیه تولید صنایع تولیدی این کشور را تحریک کرد. به‌رغم نابرابری‌های درآمدی بخش بزرگی از جمعیت کشور از جمله کارکنان دولت، کارگران و تا حد کمتری تولیدکنندگان محصولات کشاورزی در بازار داخلی کالاهای مصرفی بادوام ادغام شدند. در پس بازار داخلی بزرگ و روبه رشد تغییرات سیاسی و نهادی و تغییر نیروهای بازاری در جریان بود. شاید مهم‌ترین تغییرات این دوران را می‌توان دو برابر شدن درآمدها طی دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به حساب آورد. در حالی که رشد صنعتی کشور تقاضای نیروی کار را افزایش می‌داد

^۱ Koc group
^۲ Sabanci group

مهاجرت میلیون‌ها نفر از کارگران به کشورهای غرب اروپا مانع بهبود شرایط به نسبت دشوار بازار نیروی کار مناطق شهری می‌شد. اضافه‌براین حقوق نهادی که تحت قانون اساسی سال ۱۹۶۱ حاصل شده بودند از تشکیل و فعالیت اتحادیه‌های کارگری در پای میز مذاکره حمایت می‌کردند (بریک^۱ و بیلگینسوی^۲ ۱۹۹۶، صص ۳۷ ای ۶۴). شرکت‌های صنعتی بزرگ که هیچ‌گونه فشاری را برای رقابت در بازارهای صادراتی احساس نمی‌کردند مدعی بودند که قدرت پرداخت این حقوق‌های بالاتر را دارند چرا که افزایش حقوق کارکنان تقاضا برای محصولات خود آنها را نیز افزایش می‌داد. باین‌حال، تا اواسط دهه ۱۹۷۰ صنعت‌گران به تدریج از سطح درآمد بالای کارکنان و کارگران خود و اشراف‌گرایی نوظهور کارگران شاکی شدند (نمودار ۹/۳).



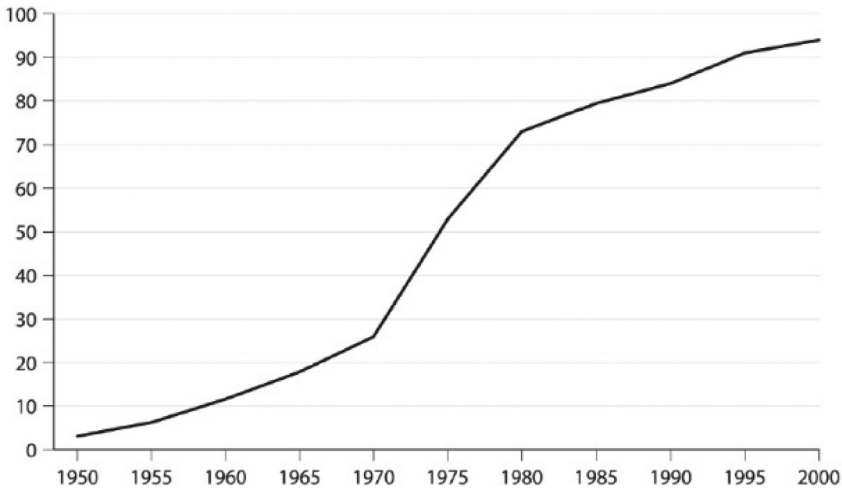
نمودار ۹/۳. قدرت خرید دستمزدها در صنایع تولیدی، سال‌های ۱۹۰۰-۲۰۱۵ (شاخص = ۱۰۰ در سال ۱۹۱۴).
منابع: اوزموجور و پاموک ۲۰۰۲، بولوتای ۱۹۹۵ و سری داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه در سال ۲۰۱۴ برای این کشور.

قدرت سیاسی تولیدکنندگان محصولات کشاورزی طی سال‌های میان دو جنگ جهانی بسیار محدود بود. باین‌حال، با تغییر رویه نظام به نظام انتخاباتی چندحزبی پس از جنگ جهانی دوم تعداد زیادی از تولیدکنندگان محصولات کشاورزی که در حدود سه چهارم کل رای‌دهندگان این کشور را تشکیل می‌دادند قدرت نفوذ سیاسی قابل توجهی را کسب کردند. از آنجا که میلیون‌ها تولیدکننده محصولات کشاورزی که فعالیت آنها جنبه تجاری بیشتری پیدا کرده بود

^۱ Berik
^۲ Bilginsoy

بیشتر و بیشتر برای پر کردن کیف توجیسی خود رأی می‌دادند، سلطه سوگیری پوپولیست بر سیاست ملی این کشور روزبه‌روز بیشتر و بیشتر می‌شد. دولت‌ها برنامه‌های کلانی را برای تثبیت قیمت انواع مختلفی از محصولات کشاورزی اجرا می‌کردند تا اضافه‌بر حفظ قیمت بالای این محصولات قیمت ملزومات کشاورزی و مواد اولیه تولید آنها را در سطوح پایین حفظ کنند. شاید این برنامه‌ها تأثیر چندانی بر بهبود بهره‌وری بلندمدت نداشتند اما سرعت فرآیند ادغام جمعیت روستایی در بازار ملی را افزایش دادند. حواله‌هایی که اعضای خانواده این مردم روستایی در دهه ۱۹۷۰ از اروپا به روستای زادگاه خود ارسال می‌کردند نیز درآمد آنها را افزایش می‌داد. بدین ترتیب روستاها نه تنها در زمینه تجارت منسوجات و لباس بلکه در زمینه کالاهای مصرفی بادوام، رادیو، تلویزیون و یخچال نیز به بازارهای مهمی تبدیل شدند. برای مثال در بازه زمانی میان سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۸۰ تعداد خانوارهایی که یخچال داشتند از کمتر از ۳٪ به بیش از ۷۰٪ افزایش یافت. بسیاری از تولیدکنندگان محصولات کشاورزی همچنین با کمک اعتباراتی که از بانک‌های دولتی دریافت می‌کردند تراکتور و در حال توسعه ماشین‌آلات و تجهیزات کشاورزی را نیز خریداری می‌کردند. بدین ترتیب تعداد تراکتورهای موجود در کشور به سرعت افزایش یافت و از ۴۲,۰۰۰ دستگاه در سال ۱۹۶۰ به ۱۰۰,۰۰۰ دستگاه در سال ۱۹۷۰ رسید و پس از آن تا سال ۱۹۸۰ به ۴۳۰,۰۰۰ دستگاه رسید (نمودارهای ۹/۳ و ۹/۴، کیدر ۱۹۸۷، صص ۱۶۵-۱۹۶، هانسن ۱۹۹۱، صص ۳۶۰-۳۷۸).

این برنامه‌ها معمولاً از مزارع خانوادگی کوچک و متوسط حمایت می‌کردند که میراثی از دوران امپراتوری عثمانی بودند. مزارع بزرگ که از نیروی کار شاغل در تمام مدت سال استفاده می‌کردند همچنان از این برنامه‌ها محروم بودند اگرچه تعداد زیادی از آنها رهبران قبایل کرد منطقه جنوب شرقی کردنشین ترکیه بودند که اراضی قبیله‌ای خود را تحت نام خود ثبت می‌کردند و ساکنان آن اراضی را از زمین خود بیرون می‌کردند. از آنجا که مزارع خانوادگی بر مناطق حومه‌ای کشور مسلط شده بودند در پایان دهه ۱۹۷۰ همچنان بخش کشاورزی بیش از ۵۰٪ اشتغال نیروی کار این کشور را تأمین می‌کرد. بهره‌وری نیروی کار و اراضی کشاورزی ترکیه از بهره‌وری نیروی کار و اراضی کشاورزی کشورهای جنوب اروپا مانند اسپانیا، ایتالیا، پرتغال و یونان همچنان بسیار عقب مانده بود (پاموک ۲۰۰۸، صص ۳۸۲-۳۸۶، ایمروره‌اوراوغلو، ایمروره‌اوراوغلو^۱ و اونگور ۲۰۱۴).



نمودار ۹/۴. سهم خانوارهای دارای یخچال در کل خانوارهای کشور، سال‌های ۱۹۵۰-۲۰۰۰ (%). منابع: بر اساس سری داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه برای این کشور و داده‌های حاصل از تولیدکنندگان داخلی.

عامل تأثیرگذار مهم دیگر بر گسترش بازار مسکن در ترکیه حواله‌های ارسالی از سوی کارگران مشغول در کشورهای اروپایی بود. چندین میلیون کارگر ترک روستایی و شهری ترک از سال ۱۹۶۱ تا رکود سال ۱۹۷۳ در واکنش به تقاضای بالای نیروی کار در کشورهای غرب اروپا طی عصر طلایی به این کشورها مهاجرت کرده بودند. مبلغ حواله‌های ارسالی آنها در اواسط دهه ۱۹۶۰ چندان بالا نبود اما پس از کاهش ارزش ارز کشور در سال ۱۹۷۰ سهم این حواله‌ها در اقتصاد ترکیه جهش ناگهانی را تجربه کرد و به ۵٪ تولید ناخالص داخلی این کشور رسید و به تدریج حتی از کل درآمد ترکیه از صادرات نیز فراتر رفت. با این وجود، این حواله‌ها تأثیر مختلطی بر ترازنامه کشور داشتند. اگرچه این حواله‌ها در کوتاه‌مدت از تراز پرداخت‌های بین‌المللی و رشد کشور حمایت می‌کردند اما در عین حال به افزایش بیش از حد ارز داخلی منجر می‌شد و به همین دلیل قدرت رقابت بخش‌های تجاری را کاهش می‌دادند. کل تقاضای حاصل از این حواله‌ها نیز با واردات کالاهای واسطه تأمین می‌شد و به همین دلیل به فرآیند صنعتی شدن جایگزین واردات آسیب می‌زدند. با این حال، مبلغ این حواله‌ها در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ به تدریج کاهش پیدا کرد زیرا محدودیت‌های مهاجرتی کشورهای اروپایی به کارگران مشغول در آن کشورها اجازه ارسال مبالغ بیشتری را نمی‌داد (پین^۱، ۱۹۷۴).

^۱ Paine

در حالی که صنعت و سیاست دولت همچنان بر بازار داخلی بزرگ و جذاب تمرکز داشتند صادرات محصولات تولیدی تقریباً به‌طور کامل به فراموشی سپرده شدند و این مسئله به پاشنه آشیل فرآیند صنعتی شدن جایگزین واردات کشور ترکیه تبدیل شد. سهم صنایع تولیدی در کل صادرات این کشور از دهه ۱۹۶۰ تا دهه ۱۹۷۰ با افزایش اندک از رقمی کمتر از ۲۰٪ به نزدیکی ۳۵٪ رسید، اما این افزایش برای مخاطب احتمالاً گمراه‌کننده خواهد بود چرا که سهم صادرات در تولید ناخالص داخلی این کشور در سراسر این دوره همواره کمتر از ۶٪ باقی ماند. بدین ترتیب سهم صادرات محصولات تولیدی در تولید ناخالص داخلی این ترکیه تا دهه ۱۹۸۰ در رقمی بسیار کمتر از ۲٪ باقی ماند (ترکیه، اداره آمار ترکیه ۲۰۱۴). تغییر رویه به سمت صادرات می‌توانست به چند روش مهم به صنعت ترکیه کمک کند. توجه به صادرات می‌توانست بازدهی و قابلیت رقابت ساختارهای صنعتی موجود این کشور را افزایش دهد، منابع ارز خارجی لازم برای گسترش اقتصاد این کشور را فراهم کند و حتی به فرآیند صنعتی شدن جایگزین واردات کمک کند تا پیوند روبه عقبی با صنایع واسطه و کالاهای سرمایه‌ای که به فناوری‌های پیچیده‌تر و گران‌قیمت‌تری نیاز دارند.

با این حال، برای رویدادن این تغییر بزرگ باید جهت‌گیری جدیدی در سیاست و محیط نهادی دولت ایجاد می‌شد. بدین ترتیب نه تنها ارزش بیش از حد بالای لیره بلکه بسیاری از سوگیری‌های دیگر دولت علیه صادرات نیز باید از بین می‌رفتند. در عوض موفقیت‌های حاصل شده در شرایط محافظت شده منافع عده را در تداوم این الگو قرار داده بود. بسیاری از صنعت‌گران و نیروهای کار سازمانی که از فشار منفی توجه به صادرات بر دستمزدها نگران بودند الگوی تمرکز بر بازار داخلی را ترجیح می‌دادند. اضافه‌براین طی دهه ۱۹۷۰ شرایط سیاسی حاکم بر کشور نیز روبه‌روز بی‌ثبات‌تر می‌شد. در این دوران مجموعه‌ای از ائتلاف‌های شکننده با افق دید کوتاه‌مدت بر کشور حکمرانی می‌کردند. در نتیجه پس از اولین شک نفتی در سال ۱۹۷۳ تلاشی برای تغییر رویه دولت به سمت سیاست‌های صادرات‌محور یا حتی اصلاح ترازنامه اقتصاد کلان انجام نشد (کیدر ۱۹۸۷، صص ۱۶۵-۱۹۶).

بازه زمانی میان سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۷۷ در ترکیه، تداعی‌کننده همان مفهومی است که هیرشمن آن را «مرحله آسان صنعتی شدن جایگزینی واردات» نامیده است (هیرشمن ۱۹۶۸، صص ۱-۲۶). میانگین نرخ رشد سالانه ارزش افزوده تولید این کشور طی سال‌های ۱۹۶۳-۱۹۸۰ بیش از ۹٪ بود. طی همین دوران میانگین نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور نیز به ترتیب ۵/۸٪ و ۳/۳٪ بودند. اضافه‌براین، صنایع

تولیدی و به‌طور کلی‌تر، بخش شهری توانایی تأمین اشتغال میلیون‌ها نفری را داشت که به‌ویژه از مناطق شمال غربی کشور به مناطق شهری مهاجرت کرده بودند. در حالی که ارزش افزوده تولید هم در بخش کالاهای نهایی و هم در بخش کالاهای واسطه افزایش می‌یافت، اما ارزش افزوده در بخش کالاهای سرمایه‌ای که از نظر فنی مراحل دشوارتری داشتند، از بخش‌های دیگر عقب بود. هم تحصیلات پایین نیروی کار و هم بی‌میلی قابل توجه بخش خصوصی برای حرکت به بخش‌هایی با فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر به تشدید این وضعیت کمک کردند. ترکیه طی این چند دهه هم از نظر میزان تحصیلات و هم از نظر سرمایه‌انسانی از کشورهایی با سطح تولید ناخالص داخلی سرانه مشابه در آمریکای لاتین و شرق آسیا عقب افتاده بود و این مسئله‌گذار صنعت هردوی این کشورها به سمت کاربرد فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر، کالاهایی با ارزش افزوده بالاتر و بخش‌های نیازمند مهارت‌های بالاتر را دشوارتر می‌ساخت (وان لوون و وان لوون لی ۲۰۱۴، صص ۸۷-۱۰۰).

اضافه‌براین صادرات محصولات تولیدی نیز تا سال ۱۹۸۰ نادیده گرفته شده بودند که یکی از علل اصلی ای بی‌توجهی بازار داخلی بزرگ بود. اگرچه سهم صنایع تولیدی در کل صادرات در دهه ۱۹۷۰ به ۳۵٪ کل صادرات این کشور رسیده بود اما سهم پایین صادرات در تولید ناخالص داخلی این کشور سهم صادرات محصولات تولیدی در تولید ناخالص داخلی این کشور را به کمتر از ۲٪ کاهش می‌داد. تقویت صادرات به سیاست‌های دولتی و شرایط نهادی متفاوتی نیاز داشت اما سیاست‌های محافظت از صنایع داخلی منافع بخش بزرگی را در تداوم سیاست‌های قدیمی قرار داده بود. همچنین طی دهه ۱۹۷۰ شرایط سیاسی حاکم بر این کشور نیز روزبه‌روز بی‌ثبات می‌شد که تأثیر به همان اندازه مهم داشت. در نتیجه پس از شوک نفتی سال ۱۹۷۳ هیچ تلاشی برای تعدیل سیاست‌های فعلی با شرایط جدید انجام نشد. دولت ائتلافی تصمیم گرفت تا تحت شرایط نامطلوبی از کشورهای خارجی استقراض کند و بخش خصوصی را به انجام همین کار تشویق کرد که در پایان این دهه بحران بزرگی را در تراز پرداخت‌های بین‌المللی ایجاد کرد (تکین ۲۰۰۶، صص ۱۳۳-۱۶۳، هانسن ۱۹۹۱، صص ۳۵۲-۳۵۳).

بحران

بی‌ثباتی سیاسی طولانی‌مدت، نقشی اساسی در بحران اقتصادی ترکیه در پایان دهه ۱۹۷۰ ایفا کرد. در هنگام صعود قیمت نفت در سال ۱۹۷۳، کل هزینه نفت مصرفی این کشور همچنان

پایین بود و تراز پرداخت‌های بین‌المللی آن تقریباً با کمک حواله‌های ارسالی کارگران به‌طور لبالب تراز می‌شد. دولت‌های این ائتلاف شکننده به دلیل افق دید کوتاه‌مدت خود تصمیم گرفتند تا به جای تعدیل سیاست‌های پولی متناسب با شرایط جدید به سیاست‌های انبساطی خود ادامه دهند. دولت با حمایت ذخایر ارز خارجی و سیاست‌های پولی انطباق‌پذیر، بخش دولتی را به سمت سرمایه‌گذاری بی‌بندوبار هدایت کرد که در نهایت بخش خصوصی را نیز با خود به این گرداب کشاند. با افزایش سهم سرمایه‌گذاری از ۱/۱۸٪ تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۷۳ به ۲۵/۰٪ در سال ۱۹۷۷، نرخ رشد اقتصاد در سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ به نقطه اوج خود رسید. صنعت‌گران از سودهای بسیار آسان بهره‌مند شدند و به تولید صرف برای بازار داخلی محافظت شده ادامه می‌دادند. کارگران اتحادیه‌ای نیز به دنبال افزایش دستمزدهای خود در پای میز مذاکره بودند. برآورد شده است که دستمزدهای واقعی صنایع تولیدی در حدها فصل سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۷۸ نزدیک به ۷۵٪ افزایش یافت (نمودار ۹/۳). اما این نیروی محرکه اقتصاد ترکیه در مراحل بعدی تنها با طرح استقراض پرهزینه از کشورهای خارجی حفظ شد. درست در همان زمانی که در سال ۱۹۷۵ ذخایر ارز خارجی این کشور رو به اتمام بود، دولت ائتلاف محافظه‌کار سولیمان دمیرال به دنبال حفظ قدرت در دستان خود بود و طرحی را اجرا کرد که ثبات نرخ ارز را برای تمام وام‌هایی که شرکت‌های خصوصی می‌توانستند از کشورهای خارجی دریافت کنند، تضمین می‌کرد. اجرای این طرح در شرایط تورم‌زایی که نرخ مبادله ارز داخلی بیش از حد بالا قلمداد می‌شد، به بخش خصوصی علامت می‌داد که به بهای تحمیل هزینه گزاف به خزانه‌داری می‌تواند هزینه‌های عملیات روزانه خود را از طریق وام‌گیری از کشورهای خارجی تأمین کند. تا پایان سال ۱۹۷۷ به خوبی مشخص شده بود که دولت قدرت بازپرداخت بدهی خارجی کوتاه‌مدت و پرداخت نشده خود را ندارد، در حالی که بدهی خارجی این کشور از ۹٪ تولید ناخالص داخلی به ۲۴٪ آن افزایش یافته بود. نکته دیگری که در کنار این رفتار دولت جلب توجه می‌کند تمایل بانک‌های بین‌المللی که در آن زمان مملو از دلارهای نفتی بودند برای همکاری با دولت ترکیه است. در سال ۱۹۷۷ با تشدید تدریجی نگرانی وام‌دهندگان خارجی، صحنه برای بحران بدهی ترکیه آماده شد (سلاسون^۱ و رودریک ۱۹۸۹، صص ۶۱۵-۸۰۸، کازگان ۲۰۰۵، صص ۱۳۵-۹۴).

در پایان این دهه، ترکیه خود را در شدیدترین بحران تراز پرداخت‌های بین‌المللی پس از پایان جنگ جهانی دوم دید. صندوق بین‌المللی پول در ازای تغییر ساختار بدهی پرداخت نشده

۱ jittery

دولت و اعطای چراغ سبزی برای کسب اعتبارات بیشتر به آن، دولت را ملزم به اجرای یک برنامه تثبیت اقتصاد تمام‌عیار کرد که شامل کاهش شدید ارزش ارز پول کشور، کاهش شدید یارانه‌های دولتی و حذف کنترل دولت بر صادرات و واردات بود. دولت ائتلافی جدید به رهبری نخست‌وزیر سوسیال دموکرات کشور، بولنت اجویت^۱ تمایلی به پذیرش طرح ریاضت اقتصادی نداشت. در همین زمان، تفرقه زیادی در این زمینه دولت وجود داشت که اجازه نمی‌داد دولت مسیر جایگزین دیگری را دنبال کند. با انطباق زمانی افزایش کسری بودجه و سیاست‌های پولی انبساطی، تورم که میانگین سالانه آن در این دهه در حدود ۲۰-۳۰ درصد بود، در سال ۱۹۷۹ به ۹۰٪ جهش کرد و قدرت خرید دستمزدها و حقوق‌ها به سرعت کاهش یافت. دولت نیز با معیارهای مختلف کنترل نرخ مبادله ارزهای خارجی و قیمت کالاها به این وضعیت واکنش نشان داد. بدین ترتیب هم سرمایه‌گذاری و هم صادرات از بین رفتند. موج دوم افزایش قیمت نفت از ۱۵ به ۳۰ دلار در هر بشکه، صرفاً مشکلات دولت را چند برابر کرد. با کمیاب شدن روزافزون نفت، قطعی برق متناوب به تولید صنعتی و زندگی روزانه مردم این کشور آسیب زد. کمبود حتی اساسی‌ترین اقلام و کالاها مورد نیاز مردم که هم از کاهش قدرت واردات دولت و هم ناتوانی معیارهای کنترل قیمت کالاها ناشی شده بود در سراسر کشور گسترش پیدا کرد. بحران اقتصادی با تداوم آشفتگی سیاسی کشور توأم گشت و کشور را به آستانه جنگ داخلی کشاند (کیدر ۱۹۸۷، صص ۱۶۵-۱۹۶).

شاید اساسی‌ترین درسی که از تجربه ترکیه در فرایند صنعتی شدن جایگزینی واردات می‌توان آموخت این است که با قدرت گرفتن گروه‌هایی که منافعشان از تداوم نظام موجود و محافظت و یارانه دولتی تأمین می‌شود، نمی‌توان رژیم صنعتی شدن جایگزینی واردات به راحتی کنار گذاشت. تغییر رویه به سمت ترویج صادرات در کشوری که بازار داخلی بزرگی دارد، مستلزم دولت قدرتمندی با افق دید بلندمدت و استقلال قابل توجه است. این ویژگی‌ها دقیقاً همان ویژگی‌هایی بودند که در صحنه سیاسی ترکیه که در دهه ۱۹۷۰ مملو از ائتلافات ضعیف بی‌ثبات بود وجود نداشتند. در نتیجه عدم توازن اقتصادی کشور تشدید شد و هزینه سیاسی و اقتصادی تعدیل ترازنامه دولت با شرایط جدید بالا رفت. بدین ترتیب تغییر رویه اقتصاد به سمت توجه بیشتر به بازارهای خارجی در دهه ۱۹۸۰ نیز بحران بزرگی را در این کشور ایجاد کرد (اونیش و شنسس ۲۰۰۷، صص ۲۶۳-۲۹۰).

^۱ Bulent Ecevit

فصل ۱۰

توسعه اقتصادی و تغییرات نهادی، ۱۹۵۰-۱۹۸۰

رشد اقتصادی

دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم دوره‌هایی از رشد و رونق بی‌سابقه برای اقتصاد جهانی بودند. اقتصاد جهان، تا حدی به این دلیل که نظام اقتصادی جدید بین‌المللی در برتن وودز^۱ طراحی شده بود، به قدرتمندترین موج از رشد و افزایش درآمد در تاریخ خود از زمان پایان یافتن جنگ جهانی دوم تا زمان بحران نفت سال ۱۹۷۳ دست یافت. در کشورهای توسعه‌یافته طی این دوره، تولید ناخالص داخلی با نرخ‌هایی بالاتر از ۴/۵۵٪ افزایش یافت و افزایش‌ها در تولید ناخالص داخلی سرانه به بیش از ۳٪ در سال رسید. توسعه مهم دیگری که اهمیت درازمدتی داشت احیای سریع ژاپن بود که تا دهه ۱۹۷۰ خود را به منزله یک قدرت اقتصادی جهانی تثبیت کرد. اقتصادهای سوسیالیستی اتحادیه شوروی و اروپای شرقی نیز تا دهه ۱۹۷۰ نرخ‌های بالایی از رشد را تجربه کردند (جدول ۱۰/۱ و کرافتنز ۱۹۹۶، صص ۴۲۹-۴۴۷؛ ایچنگرین^۲ ۲۰۰۸، صص ۹۱-۱۳۳).

بیشتر اقتصادهای درحال توسعه نیز تا حدی به لطف نظام برتن وودز طی این دهه‌ها مداخله‌گرایی دولتی را به کار گرفتند. سیاست‌های متمایل به داخل و به‌طور خاص‌تر صنعتی شدن جایگزینی واردات به نوعی از استراتژی توسعه اقتصادی، مخصوصاً در کشورهای

^۱ Bretton Woods

^۲ Eichengreen

در حال توسعه متوسط و بزرگ‌تر بدل شدند که بیش از همه به کار گرفته می‌شدند (کمپ ۱۹۹۳، صص ۱۹۸-۲۳۶؛ هیرشمن ۱۹۶۸، صص ۱-۲۶). این سیاست‌ها با ترتیبات تجاری و مالی بین‌المللی دوره برتن وودز و سیاست‌های کینزی مورد استفاده در اقتصادهای توسعه‌یافته در تضاد نبودند. نرخ‌های رشد در کشورهای در حال توسعه نیز به‌طور استثنایی طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم بالا بود. با گسترش شهری‌شدن و صنعتی‌شدن، نرخ متوسط رشد تولید ناخالص داخلی در کشورهای در حال توسعه طی این دهه‌ها به‌طور کلی به چیزی در حدود ۵/۵٪ در سال رسید، اما به دلیل نرخ بالاتر رشد جمعیت، تولید ناخالص داخلی سرانه با سرعتی در حدود ۳٪ در سال افزایش پیدا می‌کرد و این شباهت زیادی با نرخ‌های کشورهای در حال توسعه داشت. اقتصادهای سوسیالیستی اروپای شرقی نیز با نرخ‌های بیش از ۳٪ در سال رشد می‌کردند. در ژاپن و در برخی اقتصادهای دیگر در آسیای شرقی، نرخ سالانه رشد اقتصادی به بیش از ۵٪ رسید. برعکس، نرخ رشد در چین و هند همچنان پایین بود. کشورهای آمریکای جنوبی، که در بین سال‌های ۱۸۷۰ و ۱۹۵۰ سریع‌تر از میانگین کشورهای در حال توسعه رشد کرده بود نیز همچنان در زیر میانگین بودند (جدول ۱/۱۰ و نمودار ۱/۱۰).

جدول ۱۰/۱: تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان و در ترکیه، ۱۹۵۰-۱۹۸۰

نرخ افزایش سالانه (%)	تولید ناخالص داخلی سرانه		
	۱۹۸۰	۱۹۵۰	
۳/۶	۱۳۱۵۰	۴۵۷۰	اروپای غربی
۲/۲	۱۸۶۰۰	۹۵۵۰	ایالات متحده
۶/۷	۱۳۴۰۰	۱۹۲۰	ژاپن
۳/۴	۱۴۹۰۰	۵۵۵۰	کشورهای توسعه یافته
۳/۴	۵۸۰۰	۲۱۰۰	اروپای شرقی به استثنای اتحادیه شوروی
۴/۵	۱۳۱۵۰	۳۵۰۰	ایتالیا
۴/۹	۹۲۰۰	۲۲۰۰	اسپانیا
۲/۸	۱۰۵۰	۴۸۰	چین
۱/۴	۹۴۰	۶۲۰	هند
۵/۴	۴۱۰۰	۸۵۰	کره جنوبی
۲/۹	۱۵۰۰	۶۴۰	آسیا به استثنای ژاپن
۱/۸	۱۵۰۰	۸۹۰	آفریقا
۲/۳	۲۱۰۰	۱۰۵۰	مصر
۲/۹	۴۰۰۰	۱۷۲۰	ایران
۲/۶	۵۴۵۰	۲۵۰۰	آمریکای جنوبی
۲/۷	۱۹۲۰	۸۵۰	کشورهای در حال توسعه
۲/۶	۴۵۰۰	۲۱۰۰	جهان
۳/۱	۴۷۵۰	۱۶۰۰	ترکیه

منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶، بولت و وان زانندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱ و پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه. یادداشت: تولید ناخالص داخلی سرانه بر اساس نقطه برابری خرید (PPP) تنظیم شده برحسب دلار ایالات متحده در سال ۱۹۹۰ ارائه شده است. برای مشاهده جزئیات بیشتر به فصل ۲ مراجعه کنید.

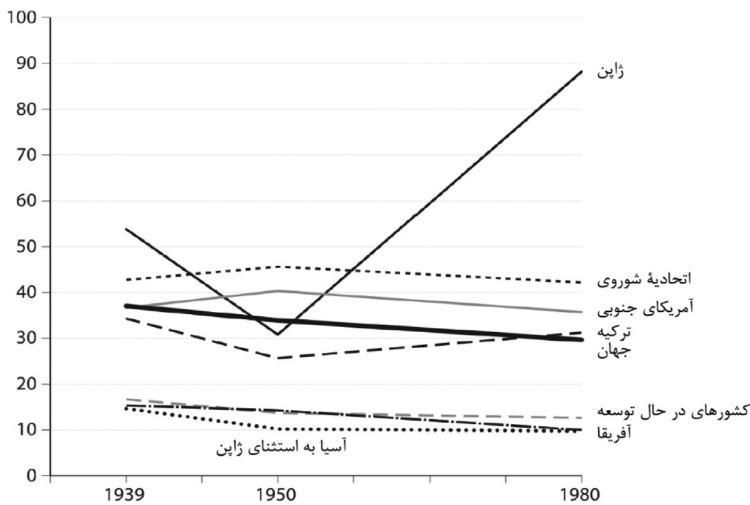
نظام برتن وودز، که توسعه پس از جنگ جهانی دوم را تسهیل کرد، در دهه ۱۹۷۰ تحت فشار قابل توجهی قرار گرفت. پس از شکسته شدن پیوند بین دلار و طلا در سال ۱۹۷۱، اقتصادهای توسعه یافته به تدریج حرکت به سوی نرخ‌های ارز شناور را آغاز کردند. نظام تجاری و مالی بین‌المللی که در حالتی آسیب‌پذیر قرار داشت با افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ به دست

اوپیک، ضربه محکم دیگری خورد. دولت‌های کشورهای صنعتی شده تصمیم گرفتند که با کاهش تقاضای داخلی به این موضوع واکنش نشان دهند. نرخ تورم زیاد شد و رکود اقتصادی گسترش یافت. رکود اقتصادی حاصل، نه تنها باعث پایان پذیرفتن دوره بلندمدت انبساط اقتصاد جهانی شد، بلکه به مدیریت اقتصاد کلان به سبک کینز و سیاست‌های دولت رفاه در کشورهای توسعه یافته و حرکتی به سوی سیاست‌هایی که تکیه بیشتری بر بازارها داشتند پایان داد. با پایان گرفتن رژیم‌های نرخ ارز ثابت و سیاست‌های اقتصادی کینزی در کشورهای توسعه یافته، تداوم پذیری استراتژی صنعتی شدن درونگرا در کشورهای در حال توسعه دشوارتر شد. پس از افزایش قیمت نفت، مازادهای تجاری بزرگ کشورهای صادرکننده نفت یک نقدینگی جدید و نرخ‌های بهره پایین‌تری را در بازارهای بین‌المللی به وجود آوردند. بسیاری از کشورهای در حال توسعه به جای کم کردن سرعت اقتصادهای خود در واکنش به افزایش قیمت‌های نفت، سعی داشتند از این نقدینگی جدید استفاده کنند و برای امتداد رونق مرتبط با صنعتی شدن جایگزینی واردات مبالغ زیادی وام گرفتند.

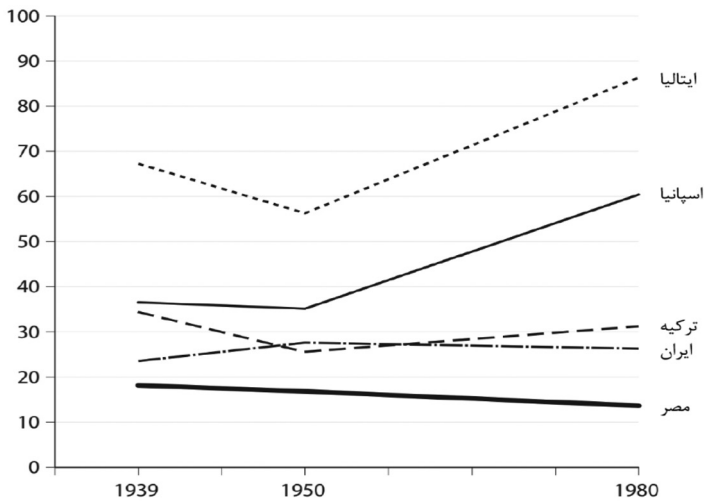
دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم برای ترکیه نیز دوره‌هایی از رشد سریع بود. به‌رغم بحران‌های اواسط دهه ۱۹۵۰ و نیمه دوم دهه ۱۹۷۰، تولید ناخالص داخلی سرانه با نرخ متوسط سالانه‌ای بالاتر از ۳٪ در حال افزایش بود و طی دوره بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰ بیش از دو برابر شد. این نرخ‌های رشد برای ترکیه بی‌سابقه بود. نرخ بلندمدت رشد تولید ناخالص داخلی سرانه طی سده نوزدهم و نیمه اول سده بیستم پایین‌تر از ۱٪ در سال بود. تنها استثنا پس از رکود اقتصادی بزرگ بود که در آن تولید ناخالص داخلی سرانه به لطف سطوح بالای محافظت و آغاز صنعتی شدن با نرخ‌های سالانه بالاتر از ۳٪ در حال افزایش بود. نرخ‌های رشد بلندمدت که پس از جنگ جهانی دوم در ترکیه حاصل شد تقریباً به‌طور کلی با کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه قابل مقایسه بود. در نتیجه، شکاف بین ترکیه و کشورهای توسعه یافته در زمینه تولید ناخالص داخلی سرانه طی این دوره تنها تغییر اندکی پیدا کرد. جدول ۱۰/۱ و نمودار ۱۰/۱ نیز نشان می‌دهد که نرخ‌های رشد اقتصادی ترکیه طی این دهه‌ها بسیار پایین‌تر از نرخ‌های رشد کشورهای موفق‌تری چون ایتالیا و اسپانیا در جنوب اروپا و ژاپن و کره و تایوان در آسیای شرقی بود.

طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم دو استراتژی بسیار متفاوت در ترکیه دنبال شد. تا اوایل دهه ۱۹۶۰ کشاورزی منبع اصلی رشد اقتصادی بود. همانطور که در جدول ۹/۱ در فصل ۹ به‌طور خلاصه نمایش داده شده است، ارزش افزوده کشاورزی بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۲

تا ۴/۵٪ و تولید ناخالص داخلی سرانه تا ۳/۰٪ در سال افزایش یافته بود. بخش زیادی از این افزایش در تولید کشاورزی به دلیل گسترش زمین‌های کشاورزی بود. پس از تحولی در استراتژی اقتصادی، در دو دهه بعد صنعت تولید و به‌طور کلی تر اقتصاد شهری به منابع رشد بدل شدند. نرخ‌های رشد سالانه صنعت تولیدی بین سال‌های ۱۹۶۳ و ۱۹۷۹ به‌طور متوسط ۹٪ بوده و اقتصاد شهری با نرخ‌هایی بالاتر از ۸٪ در سال توسعه می‌یافت. افزایش‌ها در تولید ناخالص داخلی سرانه و درآمد مالیاتی سعودی، دولت را قادر به انجام سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی در زمینه حمل و نقل، تسهیلات، آبیاری و همچنین سلامت و آموزش کرد. درآمدهای سعودی و افزایش استانداردهای زندگی در مناطق شهری و روستایی را می‌توان در بسیاری از حوزه‌ها، از جمله دستمزدهای شهری و گسترش کالاهای بادوام مصرفی در خانه‌های شهری و روستایی دنبال کرد (نمودارهای ۹/۳ و ۹/۴ در فصل ۹). تولیدکنندگان کشاورزی نیز از تولید ناخالص داخلی سرانه سعودی سود می‌بردند، زیرا برنامه‌های حمایت از قیمت و دیگر یارانه‌های دولتی آنها را در بازار رو به رشد داخلی ادغام می‌ساخت. باین‌وجود، تولید ارضی و کارگری در زمینه کشاورزی با سرعت نسبتاً آهسته‌ای افزایش می‌یافت. ترکیه طی این دهه‌ها از کشورهای جنوب اروپا در زمینه تولیدات ارضی و مخصوصاً تولیدات کارگری در زمینه کشاورزی بسیار عقب بود.



نمودار ۱۰/۱: تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان و ترکیه، ۱۹۵۰-۱۹۸۰ (PPP تعدیل شده و در قالب درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده). منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶، بولت و وان زانندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱ و پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه.



نمودار ۲/۱۰: تولید ناخالص داخلی سرانه در چهار کشور دیگر و ترکیه، ۱۹۵۰ الی ۱۹۸۰ (PPP تعدیل شده و در قالب درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده). منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶، بولت و وان زاندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱ و پاموک ۲۰۰۶ برای ترکیه.

انجام مقایسه‌هایی بین ترکیه و چهار کشور دیگر دارای جمعیتی مشابه - دو مورد در اروپای جنوبی و دو مورد در آسیای شرقی - می‌تواند بینش‌های بیشتری در مورد مسیر ترکیه طی این دوره ارائه کند. ایتالیا و اسپانیا نیز طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم با نرخ‌های بسیار بالایی از شهری‌شدن و رشد اقتصادی روبه‌رو و قادر بودند به‌طور چشمگیری به سطح کشورهای توسعه‌یافته نزدیک شوند. برای ایتالیا ادغام شدن در اروپا سهم زیادی در این همگرایی داشت. رشد اقتصادی ترکیه و همگرایی این کشور به سوی کشورهای توسعه‌یافته از ایتالیا و اسپانیا ضعیف‌تر بود. مصر نیز طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم شهری‌شدن و صنعتی‌شدن متمایل به داخل سریعی را تجربه کرد. اما در مقایسه با ترکیه، سطوح تولید ناخالص داخلی سرانه در مصر با نرخ‌های پایین‌تری افزایش یافت. در نتیجه، شکاف بین ترکیه و مصر در زمینه تولید ناخالص داخلی سرانه همچنان عمیق‌تر شده و مصر قادر نبود حتی مقداری از شکاف موجود بین خود و کشورهای توسعه‌یافته در زمینه تولید ناخالص داخلی سرانه را پوشش دهد. سطح تولید ناخالص داخلی سرانه ایران به لطف حجم بالا و روزافزونی از صادرات نفتی، تا سال ۱۹۸۰ در مقایسه با کشورهای توسعه‌یافته و ترکیه با نرخ‌های بالاتری افزایش می‌یافت.

تولید ناخالص داخلی سرانه ایران از زمان پایان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۸۰ همچنان بالاتر از ترکیه بود (نمودار ۱۰/۲).

علت تقریبی اصلی برای افزایش بهره‌وری و درآمد طی این دوره، افزایش نرخ کل سرمایه‌گذاری‌ها از ۱۱٪ از تولید ناخالص داخلی ما بین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۵۲ به ۲۲٪ از تولید ناخالص داخلی در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۹ بود. درآمدهای روزافزون باعث افزایش نرخ سپرده‌گذاری‌ها شده و بیشتر سرمایه‌گذاری‌های فیزیکی و آموزشی از طریق سپرده‌های داخلی تأمین مالی می‌شد. کمک‌های مالی ارسالی کارگران در اروپای غربی نیز باعث تقویت سپرده‌گذاری‌های داخلی می‌شد؛ مخصوصاً طی دهه ۱۹۷۰. برعکس، سهم وام‌های بین‌المللی و سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی در تشکیل سرمایه همچنان محدود باقی مانده بود. بیشتر فن‌آوری‌های جدید از طریق قراردادهای مجوزدهی و امتیازدهی دریافت می‌شد. علت مهم دیگری برای جهش بزرگ نرخ رشد بلندمدت پس از جنگ جهانی دوم، فرایند سریع شهری شدن بود. همین‌طور که سهم جمعیت مراکز شهری ده هزار سکنه‌ای از کمتر از ۲۰٪ در سال ۱۹۵۰ به ۴۴٪ در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت، کارگران از بخش کشاورزی، که در آن با متوسط تولیدی کمتری کار می‌کردند، به بخش صنعتی، و به‌طور کلی تر به اقتصاد شهری، که در آن با سطوح بالاتری از سرمایه فیزیکی کار کرده و سازندگی بیشتری تجربه می‌کردند، روی آوردند. به لطف این تحول در زمینه نیروی کار، تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه به‌طور کلی سریع‌تر از تولید سرانه در بخش‌های کشاورزی و غیرکشاورزی رشد کرد. محاسبات نشان می‌دهد که بیش از یک‌سوم از کل افزایش‌ها در بهره‌وری نیروی کار و درآمد سرانه که طی دوره ۱۹۵۰-۱۹۸۰ در ترکیه حاصل شده بود، به دلیل حرکت نیروی کار از بخش کشاورزی کم‌تولید به اقتصاد شهری مولدتر بوده است. تداوم در مهاجرت از روستا به شهر می‌توانست ماندگاری نرخ‌های بالاتری از رشد را در دهه‌های بعدی نیز ساده‌تر سازد (سایگیلی^۱، جهان^۲ و یورتوقلو^۳ ۲۰۰۵؛ ایسمیهان^۴ و کیویلیجیم^۵ ۲۰۰۶، صص ۷۴-۸۶؛ آلتوق^۶، فیلزتکین^۷ و پاموک ۲۰۰۸، صص ۳۹۳-۴۳۰).

۱ Saygılı
۲ Cihan
۳ Yurtoğlu
۴ İsmihan
۵ Kivilcim
۶ Altuğ
۷ Filiztekin

جدول ۲/۱۰: شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی پایه برای ترکیه، ۱۹۵۰-۱۹۸۰

۱۹۸۰	۱۹۵۰	
۴۴٫۷	۲۰٫۸	جمعیت (به میلیون)
		نرخ شهری شدن
۴۴	۱۸	نسبت مراکز دارای جمعیت بالای ۱۰,۰۰۰ نفر به کل جمعیت
۵۹ (مردان: ۵۷؛ زنان ۶۱)	۴۴ (مردان: ۴۲؛ زنان ۴۶)	امید به زندگی در زمان تولد (به سال)
۶۸ (مردان: ۸۰؛ زنان ۵۵)	۳۳ (مردان: ۴۶؛ زنان ۱۹)	نرخ سوادآموزی (%)
۴٫۲	۱٫۲	میانگین سال‌های آموزشی جمعیت بزرگسال بالای ۱۵ سال
۵۰	۷۵-۸۰؟	سهم کشاورزی در نیروی کار (%)
۲۵	۴۲	سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی (%)
۱۷	۱۳	سهم صنعت تولیدی در تولید ناخالص داخلی (%)
۴	۸	نسبت صادرات به تولید ناخالص داخلی (%)
۱۱	۹	نسبت واردات به تولید ناخالص داخلی (%)
۲۲	۱۱	نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی (%)
۱۳	۱۵	نسبت درآمدهای دولت مرکزی به تولید ناخالص داخلی (%)

منابع: ترکیه، تورکیه ایستاتیسیتیک کورومو (موسسه آماری ترکیه)، ۲۰۱۴

علت بالقوه دیگری برای افزایش‌ها در تولید کشاورزی و اقتصاد شهری استفاده کارآمدتر از منابع موجود مانند نیروی کار و سرمایه بود؛ به عبارت دیگر، همان رسیدن به افزایش‌هایی در کل تولید. اما افزایش تولید کلی در ترکیه طی این دهه‌ها، همانند بیشتر کشورهای در حال توسعه، بسیار پایین‌تر از ۱٪ در سال باقی مانده بود. اضافه‌براین، بیشتر این افزایش‌ها به دلیل حرکت نیروی کار از کشاورزی کم‌تولید به بخش شهری پرتولیدتر بود. به عبارت دیگر، به استثنای حرکت نیروی کار از کشاورزی به بخش شهری، اکثر افزایش‌های کلی و سرانه در تولید از طریق افزایش‌هایی در کل تولید حاصل نشده، بلکه از طریق افزایش‌هایی در برونداد کلی محقق شده بود. به همین دلیل، اگر افزایش تولید حاصل در ترکیه و بیشتر کشورهای در حال توسعه طی این دوره، را به منزله رشد فراگیر در نظر بگیریم، اشتباه نخواهد بود.

یک دلیل مهم برای نرخ‌های پایین افزایش بهره‌وری کل، سطح پایین آموزش و مهارت‌های

نیروی کار بود. در واقع، ترکیه نه تنها از کشورهای توسعه‌یافته، بلکه از کشورهای در حال توسعه‌ای با سطح مشابهی از درآمد سرانه هم عقب افتاده بود و این موضوع همچنین باعث دشوارتر شدن حرکت این کشور به سمت تولید کالاهایی با محتوای تکنولوژیک بیشتر و به‌طور کلی‌تر بخش‌های تکنولوژیک‌تر دارای ارزش افزوده بیشتر شده بود. سطوح و نرخ‌های افزایش پایین بهره‌وری کل عوامل تولید همچنین ناشی از کیفیت پایین نهادها بود که در بخش‌های بعدی این فصل به آن خواهیم پرداخت.

توزیع درآمد

تغییرات نهادی در سطوح جهانی و ملی نقش مهمی در تکامل توزیع درآمد طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم ایفا کرد. قوانین اقتصاد جهانی که در سال ۱۹۴۴ در برتن وودز تعیین شد، در دهه‌های بعد امکانات موجود برای کشورهای در حال توسعه را شکل می‌داد. در داخل کشور، تغییرات نهادی طی دهه ۱۹۵۰ با رشد مبتنی بر کشاورزی همراه بود و پس از آن استراتژی صنعتی شدن جایگزینی واردات در عصری از شهری شدن سریع، تغییرات موجود در توزیع درآمد را تا سال ۱۹۸۰ شکل داد. موردی که اهمیت خاصی داشت، تغییرات در نهادهای سیاسی و اقتصادی بود که قدرت بیان بیشتری به تولیدکنندگان کشاورزی و کارگران شهری می‌داد که سهمشان در درآمد ملی را افزایش داده بودند.

شواهد کمی در خصوص توزیع درآمد و تکامل آن طی این سه دهه محدودند، اما با استفاده از برخی شاخص‌های کلیدی می‌توان مسیر کلی تغییرات را دنبال کرد. من توزیع درآمد در سطح ملی را در این سه مرحله بررسی خواهیم کرد: ابتدا، توزیع در داخل بخش کشاورزی؛ سپس، نابرابری‌های موجود بین بخش کشاورزی و غیرکشاورزی یا اقتصاد شهری؛ و سرانجام، توزیع در داخل اقتصاد شهری. طی این سه دهه، سهم کشاورزی در حال نزول و سهم اقتصاد شهری به سرعت در حال افزایش بوده است. در آغاز این دوره بیش از ۸۰٪ از جمعیت در مناطق روستایی زندگی می‌کردند و سهم مشابهی از نیروی کاری مشغول فعالیت کشاورزی بود. تا سال ۱۹۸۰، سهم جمعیت روستایی از کل جمعیت به ۵۶٪ و سهم نیروی کاری در زمینه کشاورزی به چیزی حدود ۵۰٪ تقلیل پیدا کرده بود. به‌طور مشابه، سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی از چیزی حدود ۵۰٪ در سال ۱۹۵۰ به ۲۵٪ در سال ۱۹۸۰ کاهش یافته بود. به عبارت دیگر، در حالی که طی دوره‌های پیشین، توزیع در داخل بخش کشاورزی بر توزیع در سطح ملی غلبه می‌کرد، نابرابری‌ها بین کشاورزی و اقتصاد شهری و توزیع در داخل

اقتصاد شهری با گذشت هر دهه اهمیت بیشتری پیدا می‌کرد.

شواهد مربوط به توزیع درآمد در داخل بخش کشاورزی - یعنی شاخص کلیدی توزیع مالکیت زمین و استفاده ارضی - طی این دوره محدود است. داده‌های موجود نشان می‌دهند که به‌رغم باز شدن قابل توجه بازارها و با وجود تمام پیشرفت‌های فنی، توزیع مالکیت زمین تغییر زیادی نکرده بود. اما واضح است که سودهای حاصل از صنعتی شدن در حال رشد و تولید برای بازارها به‌طور نابرابری توزیع شده بود. مناطق غربی که گرایش بیشتری به سوی بازار داشتند و همچنین تولیدکنندگان متوسط و بزرگ طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم از این فرصت‌ها استفاده می‌کردند.

تحول قیمت‌ها در برابر کشاورزی تحت تأثیر رکود اقتصادی بزرگ و پیدایش نابرابری‌های درآمدی عظیم در بین مناطق شهری و روستایی، از ویژگی‌های مهم دهه ۱۹۳۰ بودند. در حالت مقایسه‌ای، شرایط داخلی تجارت بین کشاورزی و اقتصاد شهری طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، همچنان بیشتر به نفع کشاورزی بود. این موضوع تنها به دلیل روندهای جهانی نبود؛ بلکه منعکس‌کننده اهمیت سیاسی تولیدکنندگان کشاورزی پس از گذار به رژیم سیاسی چندحزبی بود. حزب دموکرات طی دهه ۱۹۵۰، و موروث این حزب، یعنی حزب عدالت^۱ در دهه ۱۹۶۰، برای حمایت از قیمت محصولات کشاورزی و یارانه‌ای‌سازی قیمت برخی مواد اولیه مانند کودها برنامه‌هایی دولتی ترتیب دادند. این برنامه‌ها و به‌طور کلی تر حرکت‌های قیمتی به نفع کشاورزی به تولیدکنندگان متوسط و بزرگ بازاری بیشتر از دیگران سود می‌رساندند و در نتیجه این قیمت‌ها ممکن است نابرابری‌های موجود در داخل بخش کشاورزی را افزایش داده باشند (کیدر ۱۹۸۷، صص ۱۵۶-۱۶۳).

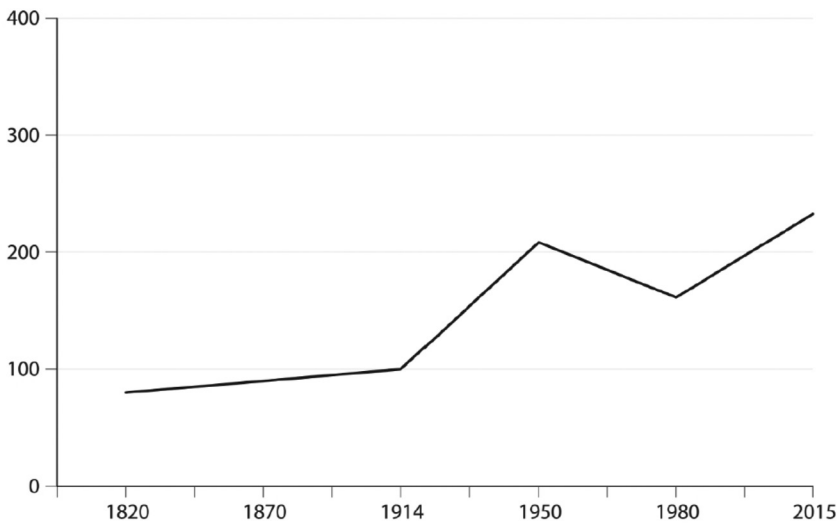
نرخ بالای مهاجرت از روستا به شهرها و از مناطق کشاورزی فقیرتر به مناطق شهری در حال صنعتی شدن پیامدهای گسترده‌ای برای توزیع درآمد طی این دهه‌ها داشت. به این دلیل که تمایل به مهاجرت بین جوانان خانواده‌های فقیرتر بیشتر بود، مهاجرت از روستاها به شهرها غالباً نابرابری‌های موجود در داخل بخش کشاورزی و همچنین تفاوت‌های منطقه‌ای بین مناطق روستایی را محدود می‌ساخت. اگرچه افزایش در محصول کلی کشاورزی با رشد اقتصاد شهری متناسب نبود، اما حرکت قیمت‌های نسبی به نفع کشاورزی و مهاجرت از مناطق روستایی غالباً باعث کاهش تفاوت‌های موجود بین بخش کشاورزی و اقتصاد شهری

^۱ The Justice Party

در زمینه درآمد‌های سرانه می‌شد (درویش^۱ و رابینسون^۲ ۱۹۸۰، صص ۸۳-۱۲۲؛ بوراتاو^۳ ۲۰۱۱، صص ۱۳۵-۱۴۴).

شواهد مربوط به توزیع درآمد و تحول آن در درون اقتصاد شهری نیز محدود است. یک شاخص کلیدی که مورخان اقتصادی در غیاب شواهد دیگر برای توزیع درآمد در داخل اقتصاد شهری از آن استفاده می‌کنند، نسبت تولید ناخالص داخلی سرانه شهری به دستمزدهای شهری است. یک افزایش در نسبت این شاخص به منزله کاهش سهم نیروی کار در درآمد یا افزایش نابرابری درآمدی در اقتصاد شهری می‌باشد. برآوردهای من نشان می‌دهد که در فاصله سال‌های ۱۸۲۰ و ۲۰۱۵، دستمزدهای شهری از افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه در اقتصاد شهری عقب بوده است. طی این دوره در حالی که تولید ناخالص داخلی سرانه در اقتصاد شهری تا بیش از دوازده برابر افزایش یافته بود، دستمزدهای شهری تقریباً فقط شش برابر شده بودند. در نتیجه، نسبت تولید ناخالص داخلی سرانه شهری به دستمزدهای شهری طی دو سده گذشته افزایش پیدا کرده است (نمودار ۳/۱۰). یک دلیل مهم این بود که ترکیه تا نیمه دوم سده بیستم یک کشور کم جمعیت بوده و رشد جمعیت در این کشور غالباً سهم دستمزدها در درآمد ملی را کاهش می‌داده است. با این حال، دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم دوره‌هایی بود که در آن این روند بلندمدت به حالت معکوس در آمده بود. با حمایت قوانینی که حق سازماندهی و اعتصاب بیشتری را به کارگران اعطا می‌کردند، دستمزدهای شهری مابین سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۸۰ بیش از ۲۰۰٪ افزایش یافت. در واقع، محاسبات من با استفاده از گزارشات مربوط به درآمد ملی و همچنین سری‌های زمانی دستمزد شهری نشان می‌دهد که دستمزدهای شهری در مقایسه با میانگین درآمد در اقتصاد شهری سریع‌تر رشد کرده است و نابرابری‌ها در توزیع درآمد در اقتصاد شهری غالباً طی این دهه‌ها کاهش یافته است. این روندها همراه با مشاهدات قبلی در مورد رشد اقتصادی سریع و توزیع درآمد در کشاورزی نشان می‌دهد که تولیدکنندگان کشاورزی و نیروی کاری در اقتصاد شهری طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم سهم خود را در درآمد کلی افزایش داده‌اند.

۱ Derviş
۲ Robinson
۳ Boratav



نمودار ۱۰/۳: روندهای بلندمدت در اقتصاد شهری، ۱۸۲۰-۲۰۱۵ (نسبت تولید ناخالص داخلی سرانه شهری نسبت به دستمزدهای شهری؛ شاخص = ۱۰۰ در سال ۱۹۱۴). منبع: بر اساس مجموعه دستمزدها در یوراتاو، اوکچون^۱ و پاموک^۲؛ اوزموجور^۱ و پاموک^۲؛ نمودار ۹/۳ در فصل ۹ و مجموعه تولید ناخالص داخلی سرانه بحثشده در فصل ۲.

همچنین، تشخیص اینکه تفاوت‌های بین منطقه‌ای در درآمد سرانه چگونه طی این دوره متحول شده است ساده نیست. اما شواهد محکمی وجود دارد که نشان می‌دهد در زمینه رشد ادغام کشاورزی در بازار و گسترش صنعتی شدن، مناطق غربی و جنوبی کشور در مقایسه با مناطق شرقی و شمالی عملکرد بهتری داشته‌اند. مخصوصاً الگوی منطقه‌ای صنعتی شدن قابل توجه است. بیشتر رشد صنعتی طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم در بخش‌های غربی و مخصوصاً شمال غربی کشور رخ داده است، در حالی که مناطق شمالی و شرقی افزایش اندکی را در فعالیت صنعتی تجربه کرده بودند. فقیرترین مردم کشور طی این سه دهه رعایایی بودند که در مناطق کشاورزی و فقیرنشینی چون آناتولی شرقی یا جنوب شرقی که در حد مناطق دیگر با بازارها ادغام نشده بود، مقادیر کوچکی زمین داشتند و با هیچ زمینی برای زراعت نداشتند. جای تعجب نیست که مهاجرت از روستا به شهرها طی این دوره نیز دارای یک بُعد منطقه‌ای اثرگذار بوده است. مردم از مناطق روستایی واقع در شرق و شمال به مناطق شهری واقع در غرب، و تا حدی کمتر در جنوب، مهاجرت می‌کردند. این جریان‌های مهاجرتی غالباً

^۱ Ökçün
^۲ Özmuçur

باعث کاهش رشد تفاوت‌های منطقه‌ای در زمینه درآمدهای سرانه (ناشی گرایش‌های بازاری متفاوت بخش کشاورزی و صنعتی شدن) می‌شد، اما احتمالاً نمی‌توانست جهت این رشد را معکوس سازد. بنابراین، به نظر می‌رسد که مهاجرت دلیلی کلیدی برای این موضوع بوده است که چرا مناطق شرقی و جنوب شرقی در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم از لحاظ درآمد سرانه عقب‌تر نیفتادند.

به‌طور کلی، تجاری‌سازی روزافزون کشاورزی، مهاجرت از روستاها به شهرها و صنعتی شدن، با نرخ‌هایی از افزایش در درآمد متوسط در حدود ۳٪ در سال توأم بوده‌اند. درآمدهای سرانه طی این سه دهه بیش از دو برابر زیاد شده‌اند. شواهد نشان می‌دهد که تولیدکنندگان کشاورزی بازاری و نیروی کار در مناطق شهری، مخصوصاً در مناطق غربی که رشد سریع‌تری داشتند، از این منافع بهره‌مند بوده‌اند. حرکت به سوی یک رژیم چندحزبی پس از جنگ جهانی دوم، توسعه مهمی بود که به تولیدکنندگان کشاورزی قدرت داد تا بتوانند مطمئن شوند که سیاستمداران و دولت‌ها به نگرانی‌های آنها توجه می‌کنند. همچنین، تغییرات سیاسی معرفی شده از طریق قانون اساسی سال ۱۹۶۱ مهم بود که به کارگران و اتحادیه‌های کارگری حقوق بیشتری برای سازماندهی اعطا کرد. اما توزیع برابرتر درآمد و سودهای حاصل از رشد اقتصاد طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم در مقایسه با دوره‌های تاریخی قبل و بعد از خود را نمی‌توان تنها از طریق در نظر گرفتن تغییرات سیاسی داخلی توضیح داد. همچنین، باید نظام اقتصادی بین‌المللی برتن وودز در این دوره را نیز در نظر داشته باشیم که اقتصادهای ملی را عایق‌سازی کرد، به دولت‌های ملی اختیار بیشتری داد و مدلی از اقتصاد را به کار گرفت که باعث امکان‌پذیری چنین پیامدی شد (رودریک ۲۰۱۱، صص ۶۷-۱۰۱؛ بوراتا و ۱۹۸۶، صص ۱۱۷-۱۳۹).

نقش نهادها و تغییرات نهادی

نهادهای سیاسی و اقتصادی رسمی ترکیه و همچنین نهادهای اقتصادی جهانی پس از جنگ جهانی دوم دستخوش تغییرات عمده‌ای شدند. رژیم تک‌حزبی در سال ۱۹۵۰ راه را برای یک نظام چندحزبی رقابتی باز کرد. پس از انجام یک آزمایش در رابطه با رشد ناشی از کشاورزی، استراتژی اقتصادی در اوایل دهه ۱۹۶۰ بر صنعتی شدن جایگزینی واردات تحت هدایت بخش خصوصی در حال رشد بنا شد. نهادهای اقتصادی رسمی مرتبط با این استراتژی با نهادهای نظام برتن وودز در سطحی جهانی تعامل داشتند. این تغییرات گسترده در زمینه نهادهای

رسمی، نقش‌های مهمی در تحقق افزایش‌های چشمگیر در درآمد سرانه ایفا می‌کردند. با این حال، تعداد آنها باعث از میدان به در شدن نهادهای غیررسمی نشد، بلکه آنها همچنان با این نهادها همزیستی کردند و با آنها در تعامل بودند. در واقع، نهادهای غیررسمی طی این دهه‌ها در مناطق شهری و روستایی و از طریق مداخله‌گرایی دولت، همچنان نقش‌هایی کلیدی در سیاست و توسعه اقتصادی ایفا می‌کردند. بنابراین، جهت انجام یک ارزیابی دقیق‌تر در مورد نقش نهادها در توسعه اقتصادی، باید همچنین نهادهای رسمی و غیررسمی، تعامل آنها با یکدیگر، چگونگی پیدایش نهادهای جدید در اثر آنها و میزان اثر مثبت یا منفی آنها در توسعه بلندمدت اقتصادی را نیز بررسی کنیم.

تغییرات چشمگیری در نهادهای سیاسی ترکیه پس از جنگ جهانی دوم رخ داد. با گذار به یک نظام پارلمانی چندحزبی و برگزاری انتخابات رقابتی در هر چهار سال، نه تنها برای زمینداران بزرگ، بازرگانان و صنعتگران، بلکه برای تعداد زیادی از تولیدکنندگان کشاورزی متوسط و کوچک این امکان به وجود آمد که ترجیحات خود را به گوش مسئولین برسانند. به لطف فرصت‌های قانونی ایجاد شده به وسیله قانون اساسی سال ۱۹۶۱، کارگران نیز به طور کارآمدتری سازماندهی پیدا کردند. اتحادیه‌های کارگری در فرایند تعیین دستمزدها و شرایط کاری قدرت بیشتری به دست آوردند. بنابراین، تغییرات در نهادهای سیاسی پیامدهای اقتصادی ملموسی را به وجود آورد. اما باید بر محدودیت تغییرات در نهادهای سیاسی نیز تأکید شود. کودتاهای نظامی در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۱ باعث شد تا قدرت نیروهای مسلح بسیار بیشتر از رژیم شود. در واقع، ارتش با داشتن حق وتو در زمینه مسائل کلیدی به همکار پیشرو در ائتلاف حاکم بدل شد؛ جایگاهی که آن را تقریباً به مدت نیم سده حفظ کرد (احمد ۲۰۱۰، صص ۹۲-۱۱۶). در اوایل دهه ۱۹۷۰، محدودیت‌های جدیدی برای آزادی بیان و آزادی سازماندهی معرفی شد و سازماندهی یا نمایندگی پارلمانی برای جنبش‌های سوسیالیست و گروه‌های مذهبی و کردها دشوارتر شد، حتی با اینکه آنها به طور کامل از انجام این کارها منع نشده بودند. مشکلات مداوم قوای قضائیه نیز بازتاب محدودیت‌های نهادهای سیاسی و روابط قدرت نابرابر در جامعه ترکیه بود.

مدل اقتصادی، در کنار تغییرات در نهادهای سیاسی، از دولت‌سالاری به سوی یک اقتصاد مرکب تحول پیدا کرد که به طور روزافزون تحت کنترل بخش خصوصی بود. یکی از اهداف اصلی سیاست‌های اقتصادی طی دوره بین دو جنگ جهانی، شکل‌گیری گروه نخبگان اقتصادی مسلمان-ترک بود که سرانجام رهبری اقتصاد را به دست گرفتند. بخش خصوصی طی دوره بین

دو جنگ جهانی ضعیف و وابسته به دولت بود، اما نخبگان جدید پس از جنگ جهانی دوم قدرت بیشتری به دست آوردند. استراتژی مبتنی بر کشاورزی که طی دوره حزب دموکراتیک به کار گرفته شده بود منعکس کننده ترجیحات اکثر جمعیت بود. اما داشتن این انتظار که بخش کشاورزی بتواند به خودی خود رشد اقتصادی بلندمدتی را رقم بزند، واقع گرایانه نیست. به همین دلیل و به علت تمرکز کوتاه مدت سیاست‌های حزب دموکرات، استراتژی دهه ۱۹۵۰ که شدیداً بر کشاورزی تمرکز داشت نه موفق بود و نه دائمی. بنابراین، صنعتی شدن جایگزینی واردات، تحت مدیریت بخش خصوصی در اوایل دهه ۱۹۶۰ به منزله استراتژی اقتصادی پایه پدیدار شد. بازار داخلی بزرگ همچنان مورد محافظت شدید در برابر رقابت بین‌المللی بود. در حالی که بخش عمومی همچنان نقش مهمی در توسعه اقتصادی و مخصوصاً صنعتی شدن ایفا می‌کرد، کنترل اقتصاد، مخصوصاً اقتصاد شهری، به کمپانی‌های مرکزی بزرگ در بخش خصوصی در استانبول و منطقه مرمره واگذار شد. نهادهای اقتصادی نیز تا حد زیادی در داخل چارچوب این مدل شکل گرفتند. سازمان برنامه‌ریزی دولتی^۱ و کمپانی‌های مرکزی بزرگ، سازمان‌های اقتصادی کلیدی این دوره بودند.

سازمان برنامه‌ریزی دولتی پس از کودتای سال ۱۹۶۰ و در زمانی که قدرت سیاسی بین رژیم نظامی و بروکراسی تقسیم شده بود تأسیس شد. رهبری نظامی و بخشی از بروکراسی آنکارا سازمان برنامه‌ریزی دولتی را به منزله یک نهاد قدرتمند، منسجم و صاحب اختیاری قلمداد می‌کردند که قرار است هدایت فرایند صنعتی شدن را به دست گیرد. سازمان برنامه‌ریزی دولتی در سال‌های ابتدایی خود یک سازمان نخبگان در درون بروکراسی محسوب می‌شد که می‌توانست برخی از شایسته‌ترین فارغ‌التحصیلان جوان را استخدام کند و آنها را به خوبی آموزش دهد. سازمان برنامه‌ریزی دولتی یک استراتژی صنعتی شدن را طراحی کرد که بر کالاهای میانی، محتوای فنی بیشتر و یک دیدگاه بلندمدت‌تر تأکید می‌کرد. این مدل شامل عناصری بود که با روش‌های مورد استفاده در آسیای شرقی در آن زمان شباهت داشتند. از سوی دیگر، بخش خصوصی در داخل استانبول مدعی بود که بخش عمومی نباید با بخش خصوصی رقابت کند و اگرچه سازمان برنامه‌ریزی دولتی می‌تواند هدایت بخش عمومی شهری را به دست بگیرد، اما باید بخش خصوصی را تنها از طریق تعرفه‌ها، یارانه‌ها و تشویق‌ها حمایت کند. منصفانه است که بگوییم عدم اعتماد بین بخش‌های خصوصی و عمومی و بی‌میلی آنها به همکاری با یکدیگر دو طرفه بود. بخش خصوصی قصد نداشت

^۱ The Satta Planning Organization

مورد هدایت یک آژانس عمومی قدرتمند قرار بگیرد و یا با آن در تعامل باشد یا با آن به همکاری پردازد. در عوض، بخش خصوصی برای تضعیف آژانس برنامه‌ریزی و اختیار آن، با سیاستمداران همکاری می‌کرد.

با انتقال قدرت سیاسی به پارلمان و دولت غیرنظامی در سال‌های بعد، مدل اولیه کنار گذاشته شد و اولویت‌ها و اهداف سازمان برنامه‌ریزی دولتی به‌طور روزافزون از سوی بخش خصوصی، و مخصوصاً از سوی کمپانی‌های مرکزی بزرگ، تعیین می‌شد. این کمپانی‌ها به جای تمرکز بر صنعت زیاد و فن‌آوری بیشتر، قصد داشتند بر کالاهای مصرفی بادوام و تولید خودکار برای بازار داخلی تمرکز کنند و در صورت الزام با کمپانی‌های چندملیتی دست به همکاری بزنند. انتصاب اوزال^۱ از سوی نخست‌وزیر به عنوان معاون وزارتخانه سازمان برنامه‌ریزی دولتی در سال ۱۹۶۷ به‌خوبی بازتاب این تحول است. سازمان برنامه‌ریزی دولتی به جای استفاده از یک مدل صنعتی شدن که برای تولید کالاهای پیچیده‌تر نیازمند مهارت‌ها و فن‌آوری‌های بیشتر و سرانجام روانه کردن آنها به سوی صادرات بود، به پیکرهایی تبدیل شد که اهداف کوتاه‌مدت بخش خصوصی را در اولویت خود قرار می‌داد و بارانه‌های مختلف، معافیت‌های مالیاتی، تخصیص ارز و امتیازات دیگری را در اختیار بخش‌های خصوصی قرار می‌داد که پیوند خوبی با هم داشتند. نظارت یا گزارش عمومی خیلی محدودی برای منافع ارائه شده به بخش خصوصی وجود داشت. گذار استراتژی صنعتی شدن جایگزینی واردات از تأکید بر صنایع و فن‌آوری‌های سنگین و بلندمدت به مدلی تحت هدایت بخش خصوصی که به تولید کالاهای مصرفی بادوام برای بازار داخلی می‌پرداخت، تحت این شرایط اتفاق افتاد (میلور^۲ ۱۹۷۰، صص ۱-۳۰؛ تورکجان^۳ ۲۰۱۰).

کمپانی‌های مرکزی یا چندشرکتی به بهترین شکل بازتاب سازمان‌هایی هستند که در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم بر فرایند صنعتی شدن جایگزینی واردات سلطه داشتند. از اوایل دهه ۱۹۵۰، نگاه‌های پیشرو و گروه‌های خانوادگی در زمینه اقتصاد شهری شروع به سازماندهی در قالب شرکت‌های مرکزی کردند. کمپانی‌های واقع در بخش‌هایی مانند پردازش مواد غذایی، منسوجات، کالاهای مصرفی بادوام، کالاهای موتوری و گردشگری که به‌طور عمده برای بازارهای داخلی تولید می‌کردند مشمول این کمپانی‌های مرکزی شدند. گروه‌های بزرگتر برای تأمین نیازهای اعتباری کمپانی‌های واقع در گروه خود معمولاً یک بانک

۱ Özal
۲ Milor
۳ Türkcan

را در بین زیرمجموعه‌های خود لحاظ می‌کردند. اگر همکاری بهتر در بین کمپانی‌های یک گروه یکی از مزایای این کمپانی‌های مرکزی بود، مزایای دیگر آنها نیز شامل معافیت‌های مالیاتی، امتیازات و یارانه‌های اعطایی از سوی قانون می‌شد. تمام این کمپانی‌های مرکزی توجه خاصی به پرورش ارتباطات خوب خود با دولت و بروکراسی در آنکارا داشتند. OYAK، که برای اعضای نیروهای مسلح تأسیس شده بود، در مقایسه با کمپانی‌های مرکزی دیگر، جایگاه ممتازتری داشت.

پس از افزایش بی‌ثباتی سیاسی در دهه ۱۹۷۰، سیاست‌های اقتصادی دولت‌های کم‌عمر به‌طور روزافزونی بر اهداف کوتاه‌مدت متمرکز شده بود. فرایند صنعتی شدن جایگزینی واردات از اهداف و اقدامات بلندمدتی چون بازدهی، رقابت و صادرات فاصله بیشتری پیدا کرد. در واقع، هدف سوق دادن شعب رقابتی‌تر تولید به سوی صادرات الزامات گذاشته شد. برای موفق شدن در زمینه تولید صنعتی، نزدیک ماندن به دولت و کسب حمایت آن به موضوع مهم‌تری بدل شده بود. تصمیمات مربوط به اینکه کدام بخش‌ها باید در داخل طیف حفاظتی قرار بگیرند و اینکه کدامیک از شعب تولید محلی باید ترفیع پیدا کنند، براساس محاسبات بلندمدت هزینه‌ها و میزان رقابت اتخاذ نمی‌شد، بلکه بر مبنای تقاضاهای کمپانی‌های مرکزی و نفوذ آنها در دولت انجام می‌شد.

تعامل بین نهادهای رسمی و غیررسمی

توزیع نهادهای رسمی طی سده نوزدهم و نیمه اول از سده بیستم آهسته بوده است. ترتیباتی که به صورت خصوصی سازماندهی پیدا می‌کردند و ریشه در شبکه‌های اجتماعی غیررسمی داشتند همچنان با نهادهای رسمی همزیستی کرده و غالباً جایگزین نهادهای رسمی موجود در مناطق شهری می‌شدند، مخصوصاً در مناطق روستایی. پس از جنگ جهانی دوم، رشد اقتصادی و صنعتی شدن و همچنین پیشرفت‌هایی در زمینه سلامت و آموزش سرعت بیشتری پیدا کرد. ظرفیت‌های مالی، اجرایی و قانونی دولت نیز به تدریج افزایش پیدا کرد. اما این تغییرات مهم به منزله ناپدید شدن نهادهای غیررسمی نبودند. برعکس، با مهاجرت سریع از مناطق روستایی به مناطق شهری، بسیاری از شبکه‌های غیررسمی و همچنین ارتباطات قدرتی از مناطق روستایی به مناطق شهری منتقل شدند. یکپارچگی سرپرستی، مذهبی و منطقه‌ای و همچنین بسیاری از نهادهای غیررسمی دیگری که کماکان در مناطق شهری وجود داشتند از سال ۱۹۵۰ به بعد توسعه بیشتری پیدا کرده و رونق یافته‌اند و در عین حال با نهادهای رسمی

در تعامل بوده و نهادهای رسمی جدیدی را نیز ساخته‌اند. این روابط غیررسمی نقشی کلیدی در فراهم شدن خانه‌ها، خدمات شهری و استخدام برای مهاجرین اخیر ایفا کرده‌اند. همین شبکه‌های غیررسمی یا نهادهای غیررسمی نیز نقش‌های برجسته‌ای در زمینه تصمیمات کسب‌وکاری طیف بزرگی از بخش خصوصی سریع‌الرشد در مناطق شهری ایفا کرده‌اند (اردر^۱، ۱۹۹۹، صص ۱۶۱-۱۷۲).

برخی از اولین سازمان‌ها در داخل بخش‌های شهری مبتنی بر محلی‌گرایی بودند. این سازمان‌های جدید با تکیه بر وفاداری و یکپارچگی که به ظاهر بازتاب‌کننده نوعی حس مشترک از اصالت ایالتی بودند به سنگ بنایی برای شبکه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تبدیل شدند. شبکه‌های تشکیل‌شده از طریق جوامع مذهبی، چه سنی و چه علوی، و جوامع کرد، تا حدی با شبکه‌های مبتنی بر محلی‌گرایی همپوشی داشتند. یکی دیگر از مجموعه‌های بزرگ از نهادهای غیررسمی که پس از جنگ جهانی دوم گسترش پیدا کرده بودند، روابط سرپرستی بودند. شبکه‌های سرپرستی بدون تغییر پایه‌های ارتباطات قدرتی نابرابر، به تقاضاهای این گروه‌ها پاسخ می‌دادند. ریشه‌های روابط سرپرستی به روابط نابرابر بین زمینداران بزرگ و افراد قدرتمند دیگر و رعیت‌های فقیر در دوره عثمانی باز می‌گشتند. با شهری شدن و پیوندهای بیشتر بین مناطق حومه‌ای و شهری، روابط سرپرستی در مناطق شهری و روستایی گسترش پیدا کرد. سرپرستی سیاسی در دوره چندحزبی غالباً شامل تلاش سیاستمداران و متحدین محلی آنها برای جذب حمایت سیاسی رایدهندگان می‌شد که آنها این کار را با استفاده از ارتباطات خود با دولت محلی و ملی برای استخدام مردم، حل مشکلات آنها در زمینه تعامل با دولت‌های محلی، تضمین سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی از سوی دولت‌ها مانند راه‌ها، آب لوله‌کشی و برق و دیگر خدمات شهری برای جوامع محلی، انجام می‌دادند. استفاده از حجم روزافزون اعتبارهای کم‌بهره ارائه شده از سوی بانک‌های بخش عمومی به تولیدکنندگان کشاورزی کوچک و متوسط و کسب‌وکارهای کوچک در مناطق شهری، یکی دیگر از زمینه‌هایی بود که روابط سرپرستی در آنها حائز اهمیت بودند. نه فقط سیاستمداران، بلکه سازمان‌هایی مانند حزب دموکرات و جانشین آن یعنی حزب عدالت به‌طور موفقیت‌آمیزی از استفاده ماهرانه از شبکه‌های سرپرستی و نفوذ افراد قدرتمند در مناطق روستایی بهره برده و این روابط را با خود به مناطق شهری می‌بردند (سایاری^۲، ۱۹۷۷، صص ۱۰۳-۱۱۳).

بنابراین، تقاضاهای بخش‌های گسترده‌ای از جمعیت شهری و روستایی در داخل بافتاری از

^۱ Erder

^۲ Sayari

یک رژیم سیاسی بازتر و رقابتی‌تر منجر به پیدایش دسته‌هایی از نهادهای رسمی و غیررسمی دیگری طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم شد. گسترش برنامه‌های دولتی در زمینه حمایت از قیمت‌های گندم و سپس تنباکو و بسیاری از محصولات کشاورزی دیگر و گسترش پوشش آنها و بودجه‌های سالانه آنها مخصوصاً در سال‌های انتخاباتی نیز یکی دیگر از این نمونه‌ها بود. نظام گجکوندو^۱ منوط بر ساخت خانه‌های خصوصی به دست مهاجرین اخیر در زمین‌های دولتی و سرانجام اخذ حقوق مالکیتی رسمی از سوی دولت برای این زمینها و همچنین کسب زیرساخت‌ها و خدمات دیگر از سوی دولت‌های محلی برای بخش‌هایی که رشد سریعی داشتند نیز یکی دیگر از این نمونه‌ها بود. بنابراین دست‌های از نهادهای رسمی و غیررسمی مرتبط با نظام گجکوندو، زمانی که مقادیر زیادی از زمین‌های شهری بی‌استفاده همچنان موجود بود، خانه‌های کم‌هزینه‌تری را به مهاجرین جدید ارائه می‌کردند (اونجو^۲ ۱۹۸۸، صص ۳۸-۶۴).

نهادهای رسمی و غیررسمی مختلف می‌توانند اثرات متفاوتی بر رشد اقتصادی داشته باشند، برخی مثبت و برخی منفی. با اطمینان می‌توان گفت که گسترش این نهادهای غیررسمی و تعامل آنها با نهادهای رسمی در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، به‌طور کلی، در رشد اقتصادی سهمیم بوده است. به لطف این نهادهای رسمی و تعامل آنها با نهادهای غیررسمی، بخش زیادی از جمعیت شهری و روستایی قادر بودند سهم بیشتری را از کیک بزرگ‌شونده اقتصادی مطالبه کنند. پیدایش این نهادها بدین معنا بود که شهری شدن و صنعتی شدن پس از جنگ جهانی دوم، نه از طریق مالکیت‌زدایی از مهاجرین جدید در مناطق شهری، بلکه از طریق انتقال نهادهای مربوط به املاک و تولیدات کوچک، که یکی از ویژگیهای برجسته دوره عثمانی بودند، از مناطق روستایی به مناطق شهری، پیش می‌رفت. این سیاست‌ها و نهادها، که همچنین به منزله مردم‌گرایی نیز تعریف شده‌اند، تا حدی با مدل صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات و نهادهای برتن وودز در تضاد نبودند زیرا درآمد مازاد حاصله از گروه‌های گسترده‌تر همچنین باعث ایجاد تقاضای مازاد برای تولید داخلی می‌شد که در برابر رقابت خارجی مورد حفاظت شدید قرار داشت (بوراتاو ۱۹۸۶، صص ۱۱۷-۱۳۹؛ سونار^۳ ۱۹۸۴، صص ۲۰۷۶-۲۰۸۶). پس از اینکه نظام برتن وودز در دهه ۱۹۷۰ اثر فروپاشی رژیم نرخ ثابت مبادله و حذف کنترل‌ها روی جریان‌های سرمایه بین‌المللی به پایان رسید، حفظ دوام

^۱ Gecekondu

^۲ Öncü

^۳ Sunar

برخی از این ترتیبات رفته رفته دشوارتر شد.

نهادهای و مداخله‌گرایی دولت

مداخله‌گرایی دولت مطمئناً نقشی در رشد ترکیه طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم داشته است. با این حال، نرخ پایین رشد کلی تولید و نرخ‌های رشد اقتصادی که بالاتر از حد متوسط نبود نیز نشان می‌دهد که مداخله‌گرایی دولت طی این دوره، سوابق مختلطی داشت. اضافه‌براین، مداخله‌گرایی دولتی غالباً به نفع گروه‌های کوچک بوده نابرابری‌های موجود را تکرار کرده است و نابرابری‌های جدیدی را نیز به وجود آورده است و می‌آورد. تکامل مداخله‌گرایی دولت و نتایج مختلطی که طی دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در پی داشت نیازمند یک بررسی دقیق‌تر در مورد نقش‌های ایفا شده از سوی نهادهای رسمی و غیررسمی در زمینه مداخله‌گرایی است. موفقیت و شکست مداخله‌گرایی دولتی تنها به دلیل محتوای سیاست‌ها نبوده، بلکه به دلیل مجموعه‌های خاصی از نهادهایی که برای اجرای این سیاست‌ها انتخاب یا طراحی می‌شدند هم بوده است. یک دلیل مهم مختلط بودن نتایج مداخله‌گرایی دولتی ضعف‌های دو عامل اصلی (بورکراسی و بخش خصوصی) و ناتوانی آنها در همکاری با یکدیگر بوده است. نهادهای همکاری، سازماندهی و حل اختلافات نه تنها برای دولت، بلکه برای عملکرد کارآمد عاملین اجتماعی در دفاع از منافع خود شدیداً مهم بود. نهادها می‌توانستند به انسجام و قدرت عاملین اجتماعی مختلف کمک کنند یا مانع از آن شوند.

فقدان یک ساختار بروکراتیک منسجم و باثبات و یک بخش خصوصی که به خوبی سازماندهی نشده و غالباً به بخش عمومی و سیاستمداران وابسته بود، باعث شده بود که توسعه پیوندهای منظم و نهادهای مشورتی و همکاری بین آنها به فرایند بسیار دشواری بدل شود. ضعف‌های بخش عمومی، شکاف‌ها و ضعف‌های موجود در بخش خصوصی و وجود دشواری‌ها در همکاری بین این دو بخش به بهترین شکل از طریق جوانب تاریخی، یعنی ماندگاری نهادهای کلیدی، قابل درک است. به‌رغم وجود سنتی از یک دولت قوی که ریشه در سده نوزدهم و حتی قبل‌تر از آن دارد، بخش عمومی غالباً برای اجرای منسجم و قانون‌مدار سیاست‌ها، فاقد انسجام کافی و استقلال از سیاستمداران و بخش خصوصی بود. جای تعجب نیست که مدل اداره فرایند صنعتی شدن و هدایت بخش خصوصی از سوی یک آژانس عمومی قدرتمند و منسجم و مختار طی دهه ۱۹۶۰، عمر درازی نداشت. بخش عمومی طی بی‌ثباتی سیاسی و دولت‌های ائتلافی کم‌عمر دهه ۱۹۷۰ و با تفکیک وزارتخانه‌ها به دست احزاب سیاسی و

تلاش آنها برای حداکثر کردن منافع انتخاباتی خود، رفته رفته گسیخته تر شد. تغییرات مکرری در رسته‌های عالی تر بروکراسی روی می داد. بنابراین، بروکراسی اقتصادی انسجام و ظرفیت لازم خود برای اجرای یک برنامه منسجم مداخله‌گرایی به نفع صنعتی شدن را از دست داد. بخش خصوصی نیز از هم گسیخته و به خوبی سازماندهی نشده بود. شکاف‌ها غالباً باعث دشوار شدن گردهمایی گروه‌های مختلف و مذاکرات و همکاری آنها با هم می شد. در نتیجه، منافع فردی یا منافع گروه‌های کوچک که حول شبکه غیررسمی سازمان یافته بودند غالباً اولویت بیشتری نسبت به منافع بزرگتر همگانی پیدا می کرد. سازمان‌های تجاری تحت سلطه سیاستمداران بود. سازمان ملی بزرگی که نمایندگان بخش خصوصی را گدور هم جمع می کرد، یعنی اتحادیه مبادلات کالاها و محافل^۱، در سال ۱۹۵۱ براساس قانون تأسیس شد و تحت کنترل دولت بود. صنعتگران همیشه قدرتمندترین گروه‌های بخش خصوصی نبودند. دولت‌ها به تقاضاهای بازرگانان بزرگ توجه بسیاری زیادی داشتند. گروه‌های صنعتی پیشرو طی این دوره حول کمپانی‌های مرکزی یا کمپانی‌های چندشرکتی که تحت کنترل خانواده‌ها بودند سازماندهی پیدا کردند. نمونه‌هایی از همکاری در داخل گروه‌های کسب و کاری وجود داشت، اما کمپانی‌ها و صاحبان کسب و کار فردی غالباً ترجیح می دادند به لابی‌گری‌های دوجانبه بپردازند. بخش بزرگی (اگرچه نه تمام) لابی‌گری‌ها بر سودهای مخصوص و باریکی متمرکز بود (اونجو ۱۹۸۰، صص ۴۵۵-۴۸۰؛ بیانچی^۲ ۱۹۸۴؛ بیدل^۳ و میلور ۱۹۹۷، صص ۲۷۷-۳۰۹).

اولین سازمان داوطلب در بخش خصوصی، غالباً از مالکان و مدیران بزرگترین کمپانی‌های چندشرکتی تأسیس شده در سال ۱۹۷۱ تشکیل شده بود. اما انجمن صنعت و کسب و کار ترکی^۴ (TUSIAD) قادر به خلاصی از وجهه خود در قالب باشگاهی برای ثروتمندان نبود. این انجمن، همچنین فاقد ظرفیت کافی برای طراحی و اعمال قوانین خوش ساخت برای تعامل اعضای خود با بخش عمومی بود. اعضا و کمپانی‌های آنها همچنان مشغول لابی‌گری دوجانبه بودند. سیاستمداران و نخبگان دولتی غالباً عمل تقویت شکاف‌ها و بهرمندی از آنها از طریق قرار دادن یک گروه در برابر گروه دیگر را سودمند می پنداشتند. در واقع، بخش خصوصی و سیاستمداران به جای استفاده از کانال‌های خوش ساخت و شفاف و قوانینی که به خوبی از آنها اطاعت می شد، غالباً پیوندهای دوجانبه و غیرشفاف و روابط خاصگرا را ترجیح می دادند.

^۱ Union of the Chambers and Commodity Exchanges

^۲ Bianchi

^۳ Biddle

^۴ Turkish Industry and Business Association

به‌طور جامع‌تر، موفقیت نهادها و سیاست‌های مداخله‌گرایی دولت در ترکیه با روابط بین نخبگان رقیب و دولت ارتباط نزدیکی داشت. نخبگان دولتی، بروکراسی و ارتش نیز، با دنبال کردن منافع خود به تنهایی یا با همکاری برخی از نخبگان دیگر، نقش‌های مهمی در این فرایند ایفا کرده بودند. ترتیبات بین نخبگان رقیب، بین نخبگان خصوصی و دولتی و بین نخبگان سکولار و محافظه‌کار در طول زمان تغییر کرده است، اما شکاف‌ها و ظرفیت پایین دولت همچنان پابرجا باقی مانده‌اند. زمانی که توزیع سودها از سوی یک نهاد موجود یا یک نهاد جدید با توزیع کنونی قدرت در جامعه سازگاری نداشت، نخبگان مختلف می‌توانستند در تلاش برای تغییر نهادهای رسمی یا معکوس‌سازی سیاست‌ها، بسیج شده، دست به مذاکره زد و یا دیگران و دولت را تحت فشار قرار دهند. به همین دلیل، نخبگان رقیب غالباً از نهادهای غیررسمی مانند شبکه‌های هویت‌مدار و ارتباطات سرپرست-مشتری استفاده می‌کردند. به عبارت دیگر، اگرچه غالباً انتخاب بین منافع و فرهنگ به منزله هدف اصلی کار دشواری است، اما ممکن است بسیاری از الگوها و پیامدهایی که به نظر نتیجه باورها، هنجارها، آداب و رسوم و به‌طور کلی‌تر فرهنگ هستند، در واقع، از طریق منافع و قدرت قابل توضیح باشند. کشورهای واقع در آسیای شرقی در زمینه مداخله‌گرایی دولتی موفق بوده‌اند، اما در این کشورها تعادل‌های بین دولت و نخبگان و نهادهای مختلف بسیار متفاوت بود. در حالی که دولت به‌طور فعال با جامعه در تعامل بود، از سوی دیگر نیز همچنان زمانی که با منافع کوتاه‌مدت گروه‌های مختلف روبرو می‌شد، صاحب سطح بالایی از استقلال بود. نهادهای رسمی و غیررسمی که مشورت و همکاری بین بخش‌های عمومی و خصوصی را سهولت می‌بخشیدند در حاصل شدن نتایج موفقیت‌آمیز در این کشورهای آسیای شرقی نقش‌هایی کلیدی ایفا می‌کردند. سیاست‌های دولتی مورد حمایت این نهادها نه تنها باعث تغییر رفتار بخش خصوصی می‌شد، بلکه نهادهای جدید را قادر به روی کار آمدن کرد و کار نهادهای جدید را در زمینه ترویج صنعتی شدن و قوی‌تر کردن آن در طول زمان آسان‌تر می‌ساخت. بنابراین، ساختار نهادی ایجاد شده طی فرایند صنعتی شدن در طول زمان تداوم پیدا کرد و همچنان در دوره‌های بعدی نیز بر رفتارها اثر می‌گذاشت. با این حال، دولت آسیای شرقی و روابطش با بخش خصوصی محصول شرایط تاریخی منحصر به فردی است و کشورهای دیگر به سادگی قادر به تکرار موفقیت کشورهای آسیای شرقی در زمینه مداخله‌گرایی نبوده‌اند، حتی در صورتی که همان نهادهای رسمی و همان استراتژی‌های مشابه برای حمایت از تولید مبتنی بر صادرات نیز اتخاذ شده باشند. مشکل تنها این نیست که ظرفیت دولت یا

توانایی‌های آژانس‌های رسمی که مسئول وظایف تحمیلی بوده‌اند، ضعیف بوده است. دولت ترکیه قادر به استفاده از قدرت و ظرفیت‌های مختلف نخبگان و رسیدگی به مشکلات مختلف مربوط به اقدامات جمعی نبود. توزیع منافع حاصله از تحمیل نهادهای جدید و سیاست‌های مداخله‌گرایی با توزیع قدرت در جامعه متناسب نبوده است. نخبگان مختلف غالباً خود نهادهایی رسمی و غیررسمی را توسعه می‌دادند که با نهادهای تعیین شده از سوی دولت متفاوت بودند و خدمت بهتری به منافع خودشان می‌کردند.

توسعه انسانی

اقدامات مربوط به سلامتی و آموزش، یعنی دو بُعد اساسی توسعه انسانی، در ترکیه پس از جنگ جهانی دوم پیشرفت سریع‌تری داشت. طی دوره بین دو جنگ جهانی، نرخ‌های مرگ‌ومیر، مخصوصاً بین نوزادان و کودکان، در مقایسه با سده نوزدهم کم شد و امید به زندگی افزایش بیشتری پیدا کرد، اما این افزایش‌ها پس از جنگ جهانی دوم به‌طور چشمگیری سرعت گرفت. امید به زندگی در زمان تولد از ۴۴ سال در سال ۱۹۵۰ (۴۵ سال برای زنان و ۴۲ سال برای مردان) به ۵۹ سال (۶۱ سال برای زنان و ۵۷ سال برای مردان) در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت. به‌عبارت دیگر، امید به زندگی در ترکیه در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، در طول هر دو سال معادل یک سال افزایش یافت (به نمودار ۲/۳ در فصل ۲ و جدول ۱۰/۲ مراجعه کنید). دو علت جامع باعث این اُفت در مقدار مرگ‌ومیر و افزایش‌ها در امید به زندگی شد. اول، رشد اقتصادی به منزله سطوح صعودی از درآمد و تغذیه بهتر بود، مخصوصاً برای فقرا در مناطق شهری و روستایی. رشد اقتصادی همچنین منجر به افزایش‌هایی در منابع دولت، و به‌طور جامع‌تر، افزایش‌هایی در ظرفیت دولت شد. با افزایش درآمدها و مخارج عمومی و تقویت پیوندهای بین مناطق شهری و روستایی، تسهیلات پزشکی، خدمات مراقبت درمانی و همچنین زیرساخت‌های اساسی مانند آب آشامیدنی سالم، به‌طور آماده‌تری در سراسر کشور و مخصوصاً در مناطق روستایی فراهم شد. فرایند شهری‌شدن باعث شد تا دسترسی بخش روزافزونی از جمعیت به خدمات درمانی ساده‌تر شود. مبارزه با مالاریا، سل و دیگر بیماری‌های مسری نیز از این پیشرفت‌ها سود می‌بردند. مورد دوم این است که دانش روزافزون و روش‌های جدید برای انجام کارها مانند کشف پنسیلین و آنتیبیوتیک‌های دیگر و واکسیناسیون متداول، روش‌های کارآمدتری از مبارزه با بیماری‌ها را به‌وجود آورده و میزان مرگ‌ومیر را در سراسر جهان و ترکیه کاهش داد. سنجش میزان سهم هر یک از این موارد دشوار

است، اما هر دو نقش عظیمی در افزایش امید به زندگی در زمان تولد داشتند. نهادهای متغیر رسمی و غیررسمی نیز نقش مهمی در افزایش امید به زندگی در زمان تولد داشتند. نه تنها افزایش در ظرفیت و سیاست‌های دولت، بلکه پذیرش و تمایل روزافزون جمعیت، مخصوصاً جمعیت روستاها، برای استفاده از این خدمات نیز اهمیت داشت (هاجیتپه یونیورسیتی نوفوس اتوتلری^۱ ۲۰۰۸، صص ۱۲-۲۰؛ آکدر^۲ ۲۰۱۰، صص ۲۲۴-۲۳۱).

علت مهم و مرتبط دوم برای افزایش امید به زندگی در زمان تولد، نزول آهسته مرگ‌ومیر نوزادانی بود که سهم زیادی از مرگ‌ومیر کلی را به خود اختصاص می‌دادند. مرگ‌ومیر نوزادان از چیزی در حدود ۲۵۰ نفر در هر هزار نفر در سال ۱۹۵۰ به ۱۲۵ نفر در هر هزار نفر در سال ۱۹۸۰ کاهش یافت، در حالی که بیماری‌ها، مخصوصاً بیماری‌های مُسری اسهالی و تنفسی، همچنان در بین کودکان روستایی شایع بود. مرگ‌ومیر نوزادان همچنان بالا بوده و به دلیل سطح پایین آموزش زنان در مناطق روستایی و همچنین نابرابری‌های عظیم اجتماعی و اقتصادی در بین مناطق، با سرعت کمی کاهش می‌یافت. در نتیجه، تفاوت‌های زیاد در نرخ مرگ‌ومیر نوزادان در مناطق روستایی و شهری و شرق و غرب کشور همچنان طی این دهه‌ها ماندگار بود. بالاترین نرخ‌های مرگ‌ومیر بین نوزادان در مناطق روستایی در جنوب شرق بود که غالباً مناطق کردنشین بود و آنجا درآمد سرانه و سطح آموزش، مخصوصاً آموزش زنان روستایی، بسیار پایین‌تر از میانگین‌های ملی بود.

افزایش امید به زندگی و همچنین دسترسی به مراقبت درمانی نیز به‌طور نابرابری در بین مناطق شهری و روستایی، مناطق مختلف کشور، زنان و مردان و همچنین فقرا و ثروتمندان توزیع شده بود. سریع‌ترین افزایش‌های امید به زندگی در مناطق شهری و مناطق غربی و ساحلی اتفاق افتاد؛ جاهایی که در آنها درآمدها بالاتر بود و خدمات درمانی به‌طور آماده‌تری فراهم بود. اگرچه ما برآوردهای مفصلی در مورد دوره‌های قبلی در دست نداریم، اما واضح است که زنان بیش از مردان از کاهش مرگ‌ومیر سود می‌بردند، زیرا تفاوت امید به زندگی در زمان تولد بین زنان و مردان طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم از ۲ سال به ۴ سال افزایش یافته بود. امید به زندگی در زمان تولد طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم در بیشتر کشورهای در حال توسعه به‌طور چشمگیری زیاد شد. در واقع، امید به زندگی در تمام مناطق در حال توسعه جهان به استثنای آفریقای جنوب دشت صحرا به سطوح کشورهای توسعه‌یافته نزدیک شد، زیرا افزایش‌های ناشی از کاهش مرگ‌ومیر نوزادان در کشورهای در حال توسعه بیشتر از افزایش امید

^۱ Hacettepe Üniversitesi Nüfus Etütleri

^۲ Akder

به زندگی ناشی از کاهش مرگ و میر بزرگسالان در کشورهای توسعه یافته بود. انجام یک ارزیابی در مورد عملکرد ترکیه در زمینه امید به زندگی در زمان تولد نسبت به کشورهای در حال توسعه دیگر و به طور خاص تر، نسبت به کشورهای در حال توسعه با سطح مشابهی از تولید ناخالص داخلی سرانه، می تواند مفید واقع شود. ساموئل پرستون^۱ رابطه ای بین تولید ناخالص داخلی سرانه و امید به زندگی در زمان تولد یافته است، اما همچنین نشان داده است که این منحنی در طول زمان و به دلیل دانش روزافزون و روش های جدید انجام کارها به سمت بالا حرکت کرده است. به دلیل سطح تولید ناخالص داخلی ترکیه، امید به زندگی در زمان تولد در این کشور طی دهه های پس از جنگ جهانی دوم همچنان به سطوح منتظره براساس تولید ناخالص داخلی سرانه صعودی آن نزدیک مانده است، اما اندکی پایین تر قرار دارد. به عبارت دیگر، ترکیه در نزدیکی اما اندکی پایین تر از منحنی پرستون قرار داشت، زیرا این منحنی در طول زمان به سمت بالا حرکت کرده است. نرخ بالای مرگ و میر بین نوزادان، سطح پایین آموزش بین زنان و سطح بالای نابرابری منطقه ای از جمله علل اصلی عقب بودن امید به زندگی ترکیه از دیگر کشورهای توسعه یافته با سطح مشابهی از تولید ناخالص داخلی سرانه طی این دهه ها است (زیجدمان و دسیلوا ۲۰۱۴، صص ۱۰۶-۱۱۲؛ رایلی^۲ ۲۰۰۱، صص ۱-۵۷؛ دیتون ۲۰۱۳، صص ۱۰۱-۱۶۴).

در زمینه آموزش، تعداد دانش آموزان در تمام سطوح در دهه های پس از جنگ جهانی دوم در کنار رشد سریع اقتصادی، مخارج دولتی بیشتر و شهری شدن سریع، رشد سریع تری داشته است. نرخ سوادآموزی از ۳۳٪ در سال ۱۹۵۰ (۱۹٪ برای زنان و ۴۶٪ برای مردان) به ۶۸٪ در سال ۱۹۸۰ (۵۵٪ برای زنان و ۸۰٪ برای مردان) افزایش یافت (به جدول ۲/۱۰ مراجعه کنید). نرخ فارغ التحصیلی از مدارس ابتدایی از ۳۰٪ از گروه سنی در سال ۱۹۵۰ به ۸۵٪ در سال ۱۹۸۰ افزایش یافت. به طور مشابه، نرخ فارغ التحصیلی از مدارس ثانویه از ۴٪ از گروه سنی در سال ۱۹۵۰ به ۲۲٪ در سال ۱۹۸۰ رسید و نرخ فارغ التحصیلی از دانشگاه های چهارساله از ۱٪ از بین گروه سنی در سال ۱۹۵۰ به تقریباً ۶٪ در سال ۱۹۸۰ رسید. با این حال، به دلیل افزایش آهسته در منابع تخصیصی برای آموزش و همچنین سطح پایین درآمد و بی میلی برخی خانواده ها در فرستادن دختران خود به مدارس، ترکیه در شاخص های پایه آموزشی، همچنان از کشورهای در حال توسعه با سطح مشابهی از تولید ناخالص داخلی سرانه عقب بود.

اضافه براین، همانند موضوع سلامت، افزایش در تعداد دانش آموزان و سال های آموزشی منجر به کاهش نابرابری ها نشد. تفاوت ها در کسب آموزش، همچنان پیوند محکمی با تفاوت های

^۱ Samuel Preston

^۲ Riley

شهری-روستایی، منطقه‌ای، جنسیتی و درآمدی داشت. اگرچه نرخ سوادآموزی بین جمعیت روستاها افزایش یافت، اما میانگین سال‌های آموزش در مناطق شهری با سرعت بیشتری افزایش پیدا می‌کرد. همچنین، نرخ سوادآموزی و سال‌های آموزشی در مناطق غربی و ساحلی پیشرفته‌تر در مقایسه با مناطق شرقی و جنوب شرقی با سرعت بیشتری افزایش می‌یافت. اضافه‌براین، تفاوت‌ها در زمینه کیفیت آموزش در بین مناطق شهری و روستایی، بین مناطق کم‌توسعه و پرتوسعه و بین گروه‌های درآمدی همچنان پابرجا بود و حتی ممکن بود افزایش یافته و باعث بیشتر شدن نابرابری‌های منطقه‌ای شده باشد. باین‌وجود، سطح بالاتر مخارج عمومی در زمینه آموزش و تعداد روزافزون دانش‌آموزان به تبدیل فرایند آموزش به وسیله مهمی برای بسیج اجتماعی، مخصوصاً در بین جماعت شهری، طی این دوره کمک کرده است (تانسل ۲۰۰۲، صص ۴۵۵-۴۷۰؛ تانسل و گونگور^۱ ۱۹۹۷، صص ۵۴۱-۵۴۷).

تفاوت‌های جنسیتی همچنان بالا بود و طی این دهه‌ها فقط با سرعتی آهسته در تمام سطوح آموزشی کم می‌شد. درحالی‌که در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۰، تعداد دانش‌آموزان ابتدایی مونث از ۶۰٪ به ۸۰٪ از دانش‌آموزان مذکر رسید، اما بین دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشگاهی، تعداد مونث‌ها تنها به میزانی اندک، یعنی از ۲۵٪ به ۳۲٪ از مذکرها، افزایش یافت. طی همین دوره، میانگین سال‌های آموزشی برای تمام زنان بزرگسال از چیزی در حدود ۴۲٪ به ۶۰٪ از مذکرها رسید. تفاوت‌های جنسیتی در مناطق شهری، در مناطق غربی پیشرفته‌تر و در بین گروه‌های متوسط و بالاتر درآمدی کمتر بود، اما در مناطق روستایی، در مناطق کمتر توسعه‌یافته شرقی و جنوب شرقی و بین گروه‌های کم‌درآمد بیشتر بود.

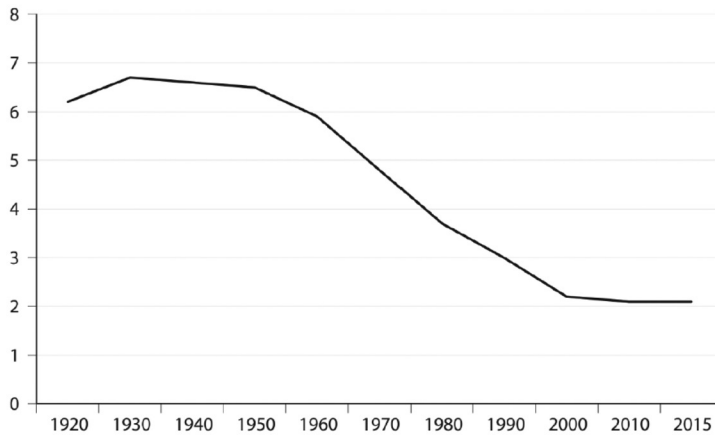
میانگین آموزش رسمی که بزرگسالان بالای پانزده سال در ترکیه دریافت می‌کردند از ۱/۲ سال در ۱۹۵۰ به ۴/۲ سال در ۱۹۸۰ افزایش یافت، درحالی‌که میانگین‌های جهانی طی همین دوره از ۳/۲ سال به ۵/۳ سال افزایش یافته بود. این موضوع باعث شد تا سطح آموزش در ترکیه نه تنها بسیار پایین‌تر از کشورهای توسعه‌یافته اروپای غربی و ایالات متحده، بلکه پایین‌تر از میانگین‌های اروپای شرقی، آمریکای لاتین، چین، اما بالاتر از میانگین‌های مصر، آسیای جنوبی و جنوب شرقی و آفریقای جنوب دشت صحرا قرار بگیرد (وان لووین و وان لووین-لی ۲۰۱۴، صص ۹۳-۹۸). به‌عبارت دیگر، ترکیه در زمینه آموزش طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم از کشورهایی با سطوح مشابه از تولید ناخالص داخلی سرانه در آمریکای لاتین و آسیای شرقی عقب بود و این موضوع باعث می‌شد تا حرکت تولید به سمت فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر، کالاهای دارای

^۱ Güngör

ارزش افزوده بیشتر و بخش‌های نیازمند مهارت‌های بیشتر دشوارتر شود.

گذار مردمی

مانند اکثر کشورهای در حال توسعه، ترکیه نیز طی سده بیستم و غالباً پس از جنگ جهانی دوم، گذار مردمی یا گذار از نرخ بالای تولد و نرخ بالای مرگ‌ومیر به نرخ پایین تولد و مرگ‌ومیر را تجربه کرد. اگرچه نرخ مرگ‌ومیر شروع به کاهش کرده بود، اما نرخ باروری همچنان در دوره بین دو جنگ جهانی بالا مانده بود.^۱ در نتیجه، گذار مردمی پس از جنگ جهانی دوم به صورت تمام‌عیار آغاز شد، اما با سرعت بسیار زیادی پیش می‌رفت. نرخ تولد همراه با نرخ مرگ‌ومیر با سرعت زیادی کم شد. نرخ باروری، که بازتاب تعداد متوسط تولدها در ازای هر زن طی سال‌های بارداری است، از ۶/۵ در دهه ۱۹۵۰ به ۳/۸ در دهه ۱۹۸۰ و ۲/۱ در دهه ۲۰۱۰ کاهش یافته است (نمودار ۱۰/۴). این یعنی کاهش در نرخ مرگ‌ومیر دلیل اصلی نرخ بالای رشد جمعیت طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم بوده است. با کم شدن سرعت کاهش نرخ مرگ‌ومیر، کاهش سریع نرخ باروری کل به عنوان دلیل اصلی مایورای کاهش نرخ‌های رشد جمعیت از ۲/۹٪ در سال در دهه ۱۹۶۰ به ۱/۱٪ در دهه ۲۰۱۰ ظاهر شد.



نمودار ۱۰/۴: نرخ مرگ‌ومیر در ترکیه، ۱۹۲۵-۲۰۱۵ (ارقام متوسط برای میزان تولد در ازای هر زن). منابع: هاجیتپه یونیورسیتی نوفوس اتوتلری انستیتوسو^۲، صص ۱۲-۲۰؛ ترکیه، دولت ایستاتیسیتیک انستیتوسو^۳ (موسسه آماری دولت)، ۱۹۹۵.

۱ Behar و Duben نشان داده‌اند که نرخ باروری در استانبول در طی نیمه دوم از قرن نوزدهم و قبل از جنگ جهانی اول نسبتاً پایین بوده است. با این حال، این الزاماً در مناطق شهری یا روستایی دیگر، که اطلاعات کمی در مورد آنها در دست داریم، صحت نداشته است (دوبن و بهار ۱۹۹۱). در واقع، این احتمال وجود دارد که نرخ باروری در ترکیه به طور کلی طی سده نوزدهم تفاوت زیادی با آنچه که در دوره بین دو جنگ بوده است نداشته باشد.

۲ Hacettepe Üniversitesi Nüfus Etütleri Enstitüsü

۳ Devlet İstatistik Enstitüsü

شهری شدن، سهم زیادی در کاهش نرخ مرگ‌ومیر و باروری پس از جنگ جهانی دوم داشت. فراهم بودن بیشتر خدمات درمانی در مناطق شهری منجر به کاهش‌های چشمگیری در نرخ مرگ‌ومیر نوزادان و بزرگسالان شد. با کاهش مرگ‌ومیر نوزادان، خانواده‌ها دیگر فرزندان کمتری را به دنیا می‌آوردند. مهم‌تر اینکه، با افزایش سطح آموزش زنان در مناطق شهری و کار کردن آنها در بیرون از خانه، اگرچه با تعدادی محدود، گذار به یک ساختار خانوادگی با فرزندان کمتر که قادر به ارائه فرصت‌های آموزشی بهتری برای کودکان خود بود، سرعت بیشتری پیدا کرد. نرخ باروری همیشه اختلاف زیادی در بین مناطق شهری و روستایی داشت. در سال ۱۹۵۰، درحالی‌که نرخ کلی باروری در مناطق روستایی ۶/۸ بود، در شهرهای دیگر ۴/۳ و در استانبول و ازمیر تنها ۲/۷ بود. این نرخ‌ها تا سال ۱۹۹۰ به ترتیب به ۴/۰، ۲/۸ و ۲/۲ کاهش یافت (شورترو و ماجورا^۱ ۱۹۸۳، صص ۶۶-۱۰۱؛ هاجیتیه یونیورسیتیسی نوفوس اتوتلری انستیتوسو ۲۰۰۸، صص ۱۲-۴۷؛ ترکیه، موسسه آمار دولتی (۱۹۹۵). تفاوت‌های بزرگی که پس از جنگ جهانی دوم بین نرخ باروری مناطق مختلف، مخصوصاً بین بخش‌های غربی و شرقی کشور وجود داشت، در طول زمان کم شده‌اند، اما همچنان وجود دارند. یک عنصر مهم این تفاوت‌ها به دلیل نرخ بالای شهری شدن و آموزش زنان در غرب کشور بوده است.

فصل ۱۱

سیاست‌های نئولیبرال و جهانی‌سازی

رکود جهانی ناشی از تصمیم اوپک برای افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۳ نه تنها یک دوره توسعه طولانی مدت در کشورهای توسعه‌یافته را پایان داد، بلکه مدیریت اقتصاد کلان به سبک کینزی و سیاست‌های دولت رفاه در این کشورها را منسوخ کرد. حرکت این کشورها به سمت اتخاذ سیاست‌های نئولیبرال از اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود زیرا نظام برتن وودز در این زمان در حال فروپاشی تدریجی بود و کشورهای توسعه‌یافته در هر دو سوی اقیانوس اطلس سیاست‌هایی را برای مقابله با رکود و تورم همزمان جست‌وجو می‌کردند. بنابراین، دولت‌های تاجر و ریگان در بریتانیا و ایالات متحده حرکتی را به سمت تأکید بیشتر سیاست‌های اقتصاد خرد و کلان بر بازارها در جهان آغاز کردند. سیاست‌های جدید به تدریج موانع تجاری و حتی مهم‌تر از آن، اقدامات کنترلی دولت‌ها بر جریان بین‌المللی سرمایه را کاهش دادند. این تغییرات عصر جدیدی را ایجاد کردند که پس از اولین موج جهانی‌سازی که یک سده پیش از جنگ جهانی اول رخ داد، دومین موج جهانی‌سازی نامیده شد (رودریک ۲۰۱۱، صص ۸۹-۲۰۶، ایچنگرین ۲۰۰۸، صص ۱۳۴-۲۲۷).

مازاد تجاری بزرگ کشورهای صادرکننده نفت، نقدینگی جدیدی را در دهه ۱۹۷۰ ایجاد کرد و نرخ‌های بهره بازارهای بین‌المللی را کاهش داد. بسیاری از کشورهای در حال توسعه به جای کاهش سرعت رشد اقتصاد خود در واکنش به افزایش قیمت نفت تلاش کردند تا با استفاده از

این نقدینگی جدید، مبالغ بزرگی را از کشورهای خارجی برای ادامه رونق اقتصادی حاصل از صنعتی شدن جایگزین وارداتشان استقراض کنند. با این حال، این راهبرد به مدت زمان طولانی قابل اجرا نبود. افزایش شدید بدهی پرداخت نشده و دشواری‌های روبه‌رشد تأمین مالی و بازپرداخت اقساط این بدهی‌ها در بسیاری از کشورهای در حال توسعه به صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قدرت جدیدی داد تا تغییرات ساختاری بلندمدتی را در اقتصاد این کشورها ایجاد کنند و نحوه پیوند آنها با اقتصاد جهانی را تغییر دهند (هاگارد^۱ و کافمن^۲ ۱۹۹۲، صص ۳-۳۷).

در حالی که موانع جابه‌جایی بین‌المللی سرمایه در بسیاری از کشورهای جهان (هم کشورهای در حال توسعه و هم کشورهای توسعه‌یافته) حذف شده بود، موانع جابه‌جایی بین‌المللی نیروی کار بدون تغییر در جای خود باقی مانده بود. در همین زمان تغییرات حقوقی و فنی، قدرت چانه‌زنی اتحادیه‌های کارگری و به‌طور کلی نیروی کار را در بسیاری از کشورهای جهان تضعیف کرد که نتیجه آن توزیع ناعادلانه مزایای رشد اقتصادی در میان سرمایه و نیروی کار در عصر جدید بود. اضافه‌براین، حجم روبه‌رشد سرمایه بین‌المللی در گردش به عامل دیگری برای بی‌ثباتی اقتصادهای ملی و کل اقتصاد جهانی بدل شده بود. بحران کشورهای آسیایی در پایان دهه ۱۹۹۰ مشکلاتی را برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه ایجاد کرد و ریسک‌های موجود در جهانی‌سازی مالی را نشان داد. بحران اقتصادی جهانی سال ۲۰۰۸ تولید کشورهای توسعه‌یافته را به شدت کاهش داد، در حالی که احیای تولید این کشورها پس از پایان این بحران، روندی بسیار آهسته داشت. تولید ناخالص داخلی سرانه کل کشورهای توسعه‌یافته در سال ۲۰۱۵ کمتر از سال ۲۰۰۷ بود. اما این بحران تأثیر ضعیف‌تری بر کشورهای در حال توسعه داشت.

ترکیه با سیاست‌های نئولیبرال مواجه شد و روند جهانی‌سازی در این کشور با بسته سیاسی جدیدی آغاز شد که دولت در ژانویه سال ۱۹۸۰ و در واکنش به بحران اقتصادی شدید اواخر دهه ۱۹۷۰ معرفی کرد. با این حال، تغییرات اولیه سیاست‌ها و نهادهای رسمی ترکیه تنها بخشی از این داستان بود. توزیع مزایای حاصل از اجرای این سیاست‌ها و تشکیل نهادهای جدید همواره با توزیع قدرت و سیاست‌های متغیر کشور هم‌راستا نبود. این سیاست‌ها و نهادهای جدید با نهادهای پیشین، توزیع متغیر قدرت و سیاست‌های داخلی تعامل داشتند و با گذشت زمان تغییر می‌کردند. بنابراین، نتیجه نهایی با نتیجه‌ای که از سیاست‌ها و نهادهای اصلی

^۱ Haggard

^۲ Kaufman

انتظار می‌رفت تفاوت قابل توجهی داشت. از میان سیاست‌های جدید، آزادسازی تجارت، تأکید بر صادرات و حذف محدودیت‌های جریان بین‌المللی سرمایه همچنان بدون تغییر باقی ماند. شاید مهم‌ترین حوزه‌ای که نتایج عملی اجرای سیاست‌های اقتصادی جدید با نتایج نظری مورد انتظار از این سیاست‌ها تفاوت چشمگیری پیدا کرد نقش دولت در اقتصاد بود. قرار بود سیاست‌های اقتصادی بازار محور مداخله دولت در اقتصاد را کاهش دهند، اما بیش از سه دهه بعد دولت همچنان حضور پررنگی در اقتصاد این کشور دارد. در حالی که تغییرات مهمی در رابطه میان دولت و بخش خصوصی ایجاد شد، اما دولت همچنان قدرت و آزادی عمل کافی را برای تعیین برندگان عصر جدید در اختیار داشت.

در این فصل و فصل بعد، دوره زمانی پس از سال ۱۹۸۰ را در چهار زیربازه زمانی بررسی خواهیم کرد (جدول ۱۱/۱). در این فصل، بررسی خود را با ارزیابی تحولات سیاسی جهانی و ملی و بررسی تأثیر آنها بر روند تغییر سیاست‌ها و نهادهای اقتصادی ترکیه و پیامدهای ناشی از این تغییرات آغاز می‌کنیم. در فصل بعد، سوابق ترکیه در زمینه رشد اقتصادی، توزیع درآمد و توسعه انسانی را هم به صورت مطلق و هم به صورت نسبی بررسی خواهیم کرد. در فصل بعد همچنین نقش نهادها و تغییرات نهادی را در روند توسعه اقتصادی این کشور از سال ۱۹۸۰ به بعد بررسی خواهیم کرد.

در اولین زیردوره، شامل سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۸۷، سیاست‌های اقتصادی جدیدی اجرا شدند که هدفشان جایگزینی مداخله‌گرایی دولتی و الگوی درون‌گرای رایج در این کشور از دهه ۱۹۳۰ به بعد با الگوی دیگری بود که اتکای بیشتری بر بازارها داشت و درهای آن به روی تجارت بین‌المللی و جریان سرمایه بازتر بود. با کمک حکومت نظامی که دستمزدها و درآمدهای کشاورزی را کاهش داد، صادرات محصولات تولیدی این کشور در این دوره به طرز قابل توجهی افزایش یافت. با این حال، این سیاست‌های جدید دستاوردهای اندکی در حوزه‌های دیگر داشت. ویژگی بارز دومین زیربازه یعنی سال‌های ۱۹۸۷-۲۰۰۱ بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی است. سرکوب سیاست داخلی طی رژیم نظامی به جدایی طیف سیاسی راست و چپ از یکدیگر ختم شد. در نتیجه، دهه ۱۹۹۰ شاهد رقابت شدید احزاب سیاسی فراوان و تشکیل مجموعه‌ای از ائتلاف‌های بی‌دوام بود. یکی از مهم‌ترین پیامدهای بی‌ثباتی سیاسی از بین رفتن نظم مالی و افزایش شدید کسری بودجه بود که به سیاست‌های پولی انبساطی شدید و تورم بالا و افزایش استقراض دولتی و انباشت بدهی دولت ختم شد. بی‌ثباتی اقتصاد کلان با تصمیم دولت برای آزادسازی کامل حساب سرمایه در سال ۱۹۸۹ به طرز افسارگسیخته‌ای

تشدید شد. در نتیجه، کسری بودجه بزرگ به همراه جهانی سازی مالی به مدت بیش از یک دهه چرخه‌های وقفه‌داری از جریان بین‌المللی سرمایه را ایجاد کرد.

سیاست‌های نئولیبرال و جهانی سازی

جدول ۱۱/۱ دوره‌بندی روندهای اقتصادی سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۸۰.

زیر دوره	میانگین سالانه نرخ رشد				جمعیت	زیر دوره
	تولید ناخالص داخلی سرانه در پایان زیر دوره	تولید ناخالص داخلی سرانه	کشاورزی	تولید داخلی		
۱۹۸۷-۱۹۸۰	۲/۴	۵/۶	۰/۷	۸/۷	۳/۱	۱۲۴
۲۰۰۲-۱۹۸۸	۱/۷	۳/۲	۱/۴	۴/۰	۱/۵	۱۵۵
۲۰۰۷-۲۰۰۳	۱/۴	۶/۹	۰/۴	۸/۱	۵/۴	۲۰۲
۲۰۱۵-۲۰۰۸	۱/۴	۳/۳	۲/۵	۲/۸	۱/۹	۲۳۴
۲۰۱۵-۱۹۸۰	۱/۶	۴/۱	۱/۱	۵/۶	۲/۵	۲۳۴

منبع: محاسبات مولف بر اساس سری داده‌های درآمد ملی رسمی در ترکیه، اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴.

با معرفی برنامه اقتصادی سال ۲۰۰۱ و به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در سال بعد، تجربه ترکیه با سیاست‌های نئولیبرال، وارد مرحله جدیدی شد. این برنامه جدید که پس از بحران اقتصادی شدیدی آماده شده بود با برنامه‌های پیشینی که اجماع واشنگتنی را منعکس می‌کردند تفاوت‌های قابل توجهی داشت. این برنامه به صراحت نقش نهادها و سازمان‌های رتبه‌بندی مستقل را به رسمیت می‌شناخت و با مجموعه‌ای از اصلاحات و مقررات جدید حمایت می‌شد. برنامه سال ۲۰۰۱ همچنین تأکید زیادی بر نظم مالی و ثبات اقتصاد کلان داشت که حزب عدالت و توسعه نیز از آنها استقبال می‌کرد. باین حال، بهتر است که دوران حزب عدالت و توسعه را به دو دوره مختلف تقسیم کرد. ویژگی‌های بارز سال‌های اولیه دوران حکومت این حزب تا سال ۲۰۰۷ بهبود نهادهای سیاسی و اقتصادی این کشور بود که از نمایندگی ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا و رشد نقدینگی و نرخ‌های بهره پایین در بازار مالی جهانی حمایت می‌کردند. در مقابل در دوره بعدی حکومت حزب عدالت و توسعه که از

سال ۲۰۰۸ به بعد آغاز می‌شود، این حزب و رهبر آن، رجب طیب اردوغان^۱ به سمت تحکیم پایه‌های قدرت خویش و استقرار رژیم‌ی به‌طور فزاینده اقتدارگرا حرکت کردند. با تشدید روزافزون قطبیت سیاسی در این کشور، نهادهای سیاسی و اقتصادی آن نیز روزبه‌روز ضعیف‌تر شدند. کاهش سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی ناشی از این وضعیت نیز نرخ رشد این کشور را به شدت کاهش داد (شنسس^۲ ۲۰۱۲، صص ۱۱-۳۱).

سیاست‌های اجماع و اشنگتنی

دولت ائتلافی ترکیه در مواجهه با بی‌ثباتی سیاسی شدید دهه ۱۹۷۰ تلاش کرده بود تا با اتکا بر حواله‌های کارگران مشغول در کشورهای غرب اروپا و استقرای کوتاه‌مدت با شرایط نامساعد از رسیدگی مستقیم به ریشه‌های اصلی مشکلات اقتصادی این کشور اجتناب کند. تا پایان این دهه نیز یک بحران اقتصادی شدید به تمام مشکلات سیاسی این کشور افزوده شد. دولت اقلیتی سلیمان دیمرال که به تازگی تشکیل شده بود و گرایشی به سوی مرکز و راست طیف سیاسی داشت به‌رغم سایه سنگین کاهش واردات و صادرات، کمبود کالاها و روابط پرتنش با صندوق بین‌المللی پول بر اقتصاد کشور، بسته‌ی سیاستی جامع و به‌طور غیرمنتظره‌ای تندررو را برای تثبیت و آزادسازی اقتصاد کشور در ژانویه ۱۹۸۰ اعلام کرد. تورگوت اوزال^۳، یکی از روسای سابق سازمان برنامه‌ریزی دولت، مسئول نظارت بر اجرای این بسته جدید تعیین شد. در حالی که دولت دیمرال از حمایت سیاسی لازم برای اجرای این بسته برخوردار نبود، رژیم نظامی که پس از کودتای نظامی در سپتامبر همان سال به قدرت رسید این برنامه جدید را تایید کرد و اوزال را به سمت معاون نخست وزیری منصوب کرد و مسئولیت نظارت و کنترل اقتصاد را به او سپرد. بنابراین، اوزال در ابتدا به منزله معمار تصمیمات ۲۴ ژانویه و سپس به منزله معاون نخست وزیر حکومت نظامی و پس از آن به منزله نخست وزیر کشور پس از پیروزی حزبش در انتخابات سال ۱۹۸۳ در دهه ۱۹۸۰ تأثیر ماندگار خود را بر اقتصاد ترکیه بر جای گذاشت. او با تجربه‌ای که در دهه ۱۹۷۰ در بانک جهانی آندوخته بود، دانش دست‌اولی در مورد سیاست‌های اقتصادی جدید کسب کرده بود و زمانی که به قدرت رسید تصمیمات متحولانه‌ای را برای بازگشایی اقتصاد اتخاذ کرد. این بسته سیاستی جدید اهدافی سه‌گانه داشت: بهبود تراز پرداخت‌های بین‌المللی برای کاهش نرخ تورم در کوتاه‌مدت و

^۱ Recep Tayyip Erdogan

^۲ senses

^۳ Turgut ozal

ایجاد اقتصادی بازار محور و صادرات‌گرا در بلندمدت که اقتصاد کشور را در مسیری برون‌گرا قرار می‌داد و تغییر بزرگی نسبت به سیاست‌های اقتصادی عصر پیشین به حساب می‌آمد که به دنبال رشد و صنعتی شدن درون‌گرا بود. این بسته با یک کاهش شدید و ناگهانی ارزش لیر آغاز شد که در ادامه کاهش ارزش پول کشور متناسب با نرخ تورم، آزادسازی بیشتر رژیم‌های تجارت و پرداخت، از بین بردن معیارهای کنترل قیمت کالاها، افزایش قابل توجه قیمت محصولات که شرکت‌های اقتصادی دولت تولید می‌کردند، حذف بسیاری از یارانه‌های دولتی، آزادسازی نرخ‌های بهره و اقدامات حمایتی از صادرات و ترویج جذب سرمایه خارجی را در پی داشت (آری جانلی و رودریک ۱۹۹۰a، صص ۱۳۴۳-۱۳۵۰، آریجانلی و رودریک ۱۹۹۰b).

کاهش دستمزدهای واقعی افراد و درآمدهای تولیدکنندگان محصولات کشاورزی به منظور بهبود ترازهای مالی و قابلیت رقابت محصولات در بازارهای بین‌المللی یکی از مهم‌ترین اهداف این سیاست‌های جدید بود. دولت پارلمانی دمیرال در برخورد با اتحادیه‌های کارگری چندان موفق نبود چرا که اعتصابات و در حال توسعه مقاومت‌های کارگری که غالباً با خشونت همراه بودند به‌طور روز افزون به یکی از هنجارهای تابستان سال ۱۹۸۰ تبدیل شد. پس از کودتا رژیم نظامی فعالیت اتحادیه‌های کارگری را ممنوع کرد و درآمد کارگران و کارکنان را به شدت کاهش داد. مقیاس برنامه‌های خرید محصولات کشاورزی توسط دولت نیز به شدت کاهش یافت و طی حکومت نظامی قیمت محصولات کشاورزی در سطوح بسیار پایین باقی ماند.

برنامه ژانویه ۱۹۸۰ از همان ابتدا از همکاری و حسن نیت سازمان‌های بین‌المللی به‌ویژه صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی و بانک‌های بین‌المللی بهره‌مند بود. یکی از علل این حمایت اساسی سازمان‌های بین‌المللی، اهمیت راهبرد روزافزون ترکیه پس از انقلاب ایران بود. دلیل دیگر روابط نزدیک اوزال با سازمان‌های بین‌المللی و وضعیت ویژه‌ای بود که به ترکیه اعطا شده بود. سازمان‌های بین‌المللی در بیشتر سال‌های این دهه ترکیه را برای مثال درخشان اعتبار برنامه تثبیت اقتصاد و تعدیل ساختاری خاصی به تصویر می‌کشیدند که توسط خود این سازمان‌ها تبلیغ می‌شد و از حمایت خیرخواهانه آنها بهره‌مند بود. حمایت این سازمان‌ها از این برنامه‌ها در زبان اقتصاد به شکل شرایط بهتر در تغییر برنامه زمانی پرداخت بدهی‌های خارجی و اعطای اعتبارات جدید در مبالغ بزرگ تعبیر می‌شد. اوزال پس از تغییر نظام سیاسی ترکیه به سمت رژیم پارلمانی محدود شده در سال ۱۹۸۳ به

منزله رهبر حزب جدید سرزمین‌مادری^۱ که خودش تشکیل داده بود به سمت نخست‌وزیر انتخاب شد. او موج جدیدی از آزادسازی رژیم‌های تجارت و پرداخت شامل کاهش تعرفه‌ها و محدودیت‌های مقداری واردات را آغاز کرد. این اقدامات صنایع داخلی ترکیه به‌ویژه در بخش کالاهای مصرفی را در رقابت بیشتر با محصولات وارداتی قرار داد. با این حال، تجدیدنظرهای متعدد در فهرست اقلام آزاد شده، رویکرد خودسرانه در آزادسازی این اقلام و جانبداری‌های دولت از برخی گروه‌های نزدیک، نااطمینانی زیادی را در خصوص ثبات و دوام این تغییرات ایجاد کرد. بخش خصوصی نیز به آزادسازی واردات واکنش‌های مختلطی نشان داد. در حالی که گروه‌ها و بخش‌های صادرات‌گرا از اقدامات جدید دولت حمایت می‌کردند، صنایع فعال در فرایند صنعتی شدن جایگزین واردات، به‌ویژه شرکت‌های عظیم و مرکبی که در بخش کالاهای مصرفی با داوم و خودرو حضور داشتند به لابی‌گری در دولت برای محافظت از صنایع خود ادامه دادند. اما با تثبیت تدریجی رژیم جدید و انحلال تدریجی محافظت‌گرایی دوران پیشین، در سال‌های بعد به تدریج بخش‌های صنعتی بیشتری به صادرات روی می‌آوردند.

یکی از مهم‌ترین سیاست‌های جدید عبارت بود از آزادسازی بخش مالی و باز کردن درهای آن به روی جهان خارج. تحولات بنیادینی در رژیم ارزی ایجاد شد و انجام بسیاری از معاملات شامل ارزهای خارجی که پیش از این در انحصار بانک مرکزی بود به روی بانک‌های تجاری باز شد. اضافه‌براین، دولت به تمام شهروندان اجازه بازگشایی و حفظ حساب ارزی در بانک‌های داخلی را داد. هدف این سیاست جدید بیرون‌کشاندن مبالغ ارزی زیاد «مخفی شده در زیر بالش مردم» و انتقال آنها به نظام بانکی کشور بود که با موفقیت محقق شد. اما این اقدام دولت در بلندمدت جایگزینی لیر با دلار یا «دلاریزه ساختن» اقتصاد را آسان‌تر می‌ساخت. کاهش اثربخشی سیاست پولی، کنترل تورم در سال‌های بعدی را دشوارتر ساخت.

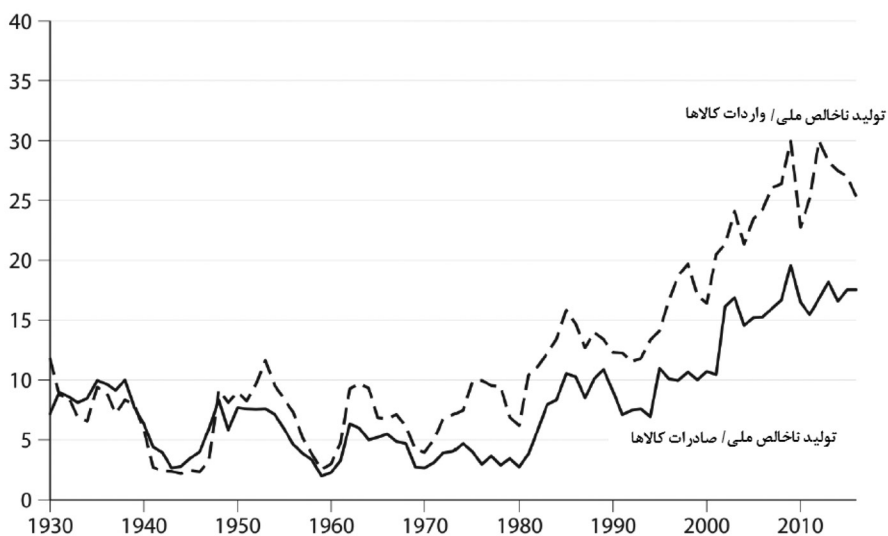
بنابراین، آزادسازی بازارهای مالی به تدریج محقق شد. در دوره پیشین نرخ‌های بهره اسمی سپرده‌های داخلی توسط بانک مرکزی تعیین می‌شد که معمولاً پایین‌تر از نرخ تورم بود. گذار به سوی تعیین نرخ‌های بهره از سوی بازارهای مالی نیز فرآیند پیچیده‌ای بود که بحران‌های متعدد را ایجاد می‌کرد. از سال ۱۹۸۵ به بعد، تغییرات مهمی با هدف تعمیق بازارهای مالی ایجاد شد. خزانه‌داری فروش تدریجی اوراق قرضه به بانک‌ها و سرمایه‌داران خصوصی را از طریق مزایدهات مختلف آغاز کرد و دولت نیز در سال‌های بعد استفاده گسترده‌ای از این تسهیلات برد و به همین دلیل به تدریج از استقرار نظم مالی بیشتر و بیشتر منحرف می‌شد.

۱ Motherland Party

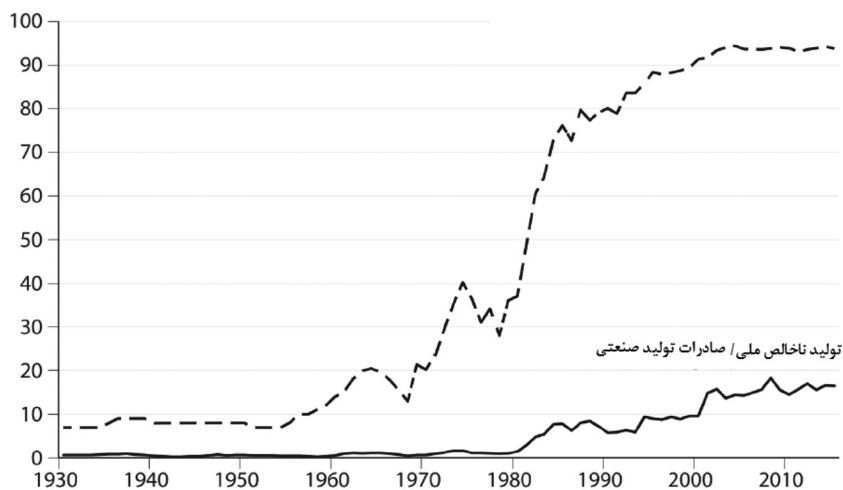
اضافه‌براین، با انعطاف‌پذیری جدید حاصل شده در رژیم نرخ ارز، بانک‌های خصوصی می‌توانستند اعتبارات بیشتری را از منابع دولتی و خصوصی بین‌المللی دریافت کنند. اجرای این نوآوری‌ها در کشوری که همواره نرخ سپرده‌گذاری پایینی داشت و بخش بزرگی از سرمایه‌گذاری‌های آن از طریق منابع خارجی تأمین می‌شد، هم فرصت‌های مهم را ایجاد می‌کرد و هم کشور را در معرض ریسک‌های جدیدی قرار می‌داد (آریجانلی و رودریک ۱۹۹۰a).

بزرگ‌ترین موفقیت این سیاست‌های جدید افزایش صادرات بود. درآمدهای صادراتی از سطوح بسیار پایین ۲/۳ میلیارد دلار و ۶/۲٪ از کل تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۷۹ به ۸ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ افزایش یافت و در سال ۱۹۹۰ به ۱۳ میلیارد دلار یا ۸/۶٪ از تولید ناخالص داخلی کشور رسید (نمودارهای ۱۱/۱ و ۱۱/۲). بخش بزرگی از این افزایش درآمد صادراتی از افزایش صادرات محصولات تولیدی حاصل شده بود که سهم آنها در کل صادرات کشور از ۳۶٪ در سال ۱۹۷۹ به ۸۰٪ در سال ۱۹۹۰ افزایش یافته بود. کالاهایی مانند منسوجات، لباس، آهن و فولاد در صدر فهرست صادرات بودند (ترکیه، اداره آمار ترکیه ۲۰۱۴). عامل اصلی رشد صادرات، تغییر جهت قابلیت‌های موجود صنایع حاضر در فرایند صنعتی شدن جایگزینی واردات به سمت بازارهای خارجی بود. در سال‌های آغازین با سیاست ثابت کاهش نرخ ارز، اعطای اعتبارات در نرخ‌های ترجیحی، تخفیف‌های مالیاتی و طرح‌های تخصیص منابع ارزی، از صادرات حمایت می‌شد. مکانیسم‌های بعدی نیز شامل اعطای یارانه معادل ۲۰-۳۰ درصد ارزش هر واحد محصول تولیدی بود اگرچه در نیمه دوم این دهه مبلغ کلی این یارانه‌ها به تدریج کاهش یافت. انگیزه صادرات در مراحل اولیه این فرآیند از جنگ میان ایران و عراق نیز سود برد زیرا ترکیه محصولاتش را به هر دوی این کشورها صادر می‌کرد. با این حال، پس از پایان این جنگ سهم جوامع اروپایی در جذب صادرات این کشور به رقم ۵۰٪ بازگشت و تا پایان این سده نیز در همین سطح باقی ماند (بارلو^۱ و شنسس ۱۹۹۵، صص ۱۱۱-۱۳۳، و اتبری^۲ ۱۹۹۱، صص ۱۲۷-۱۴۵، ارسلان^۳ و وان و یجنبرگن^۴ ۱۹۹۳، صص ۱۲۸-۱۳۳، همچنین به نمودار ۱۱/۶ نیز رجوع کنید).

۱ Barlow
 ۲ Waterbury
 ۳ Arslan
 ۴ Wijnbergen



نمودار ۱/۱۱. سهم تجارت خارجی سال‌های ۱۹۲۹-۲۰۱۵ (نسبت صادرات و واردات کالاها به تولید ناخالص داخلی به شکل درصد نشان داده شده است). منبع: داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴.



نمودار ۲/۱۱. سهم صادرات محصولات تولیدی در ترکیه سال‌های ۱۹۳۰-۲۰۱۵ (%). منبع: داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه در سال ۲۰۱۴ برای این کشور.

با این حال، تأثیر سیاست‌های جدید بر اقتصاد واقعی کشور را نیز صرف نظر از تأثیر آن بر عملکرد صادرات می‌توان مختلط به حساب آورد. مسئله مهم‌تر، ناتوانی سیاست‌های جدید

در بسیج بخش زیادی از سرمایه‌های خصوصی بود. در صنایع تولیدی نرخ‌های بهره بالا، کاهش مداوم ارزش ارز که هزینه سرمایه وارداتی را افزایش می‌داد و شرایط سیاسی بی‌ثبات مهم‌ترین موانع تولید محسوب می‌شد. بیشتر افزایش حجم صادرات محصولات تولیدی با قابلیت‌های موجود صنایع حاصل شده بود. این مشکلات در عین حال بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز تأثیر منفی داشت. البته، به لطف آزادسازی بانکداری و امور مالی مبالغ قابل توجهی سرمایه خارجی به بخش بانکی وارد شد، اما سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در حوزه‌های دیگر همانند دوره‌های پیشین به شدت محدود باقی ماند (بوراتاو، تورل^۱، یلدان ۱۹۹۶، صص ۳۷۳-۳۹۳، آریجانلی و رودریک ۱۹۹۰a، صص ۱۳۴۷-۱۳۴۸).

عمدتاً سیاست‌های دولت تعیین می‌کرد که این سیاست‌های اقتصادی در کدام بخش‌ها و به چه میزان اجرا شود. پس از پایان حکومت نظامی و تشکیل رژیم سیاسی چندحزبی جدید که البته محدودیت‌های فراوانی نیز بر آن اعمال شده بود، دولت تصمیم گرفت تا سیاست‌هایی را دنبال کند که از نظر سیاسی سودمند یا کم هزینه باشند و از سیاست‌ها یا اقداماتی که اجرای آنها از نظر سیاسی دشوار به نظر می‌رسید اجتناب می‌کرد. برای مثال یکی از اولویت‌های برنامه سال ۱۹۸۰، خصوصی‌سازی شرکت‌های اقتصادی دولت بود. بسیاری از این شرکت‌ها در دهه ۱۹۷۰ ضررهای سنگینی داشتند. در ابتدا مقرر شد که بهتر است این شرکت‌ها پس از بهبود ترازنامه خصوصی‌سازی شوند. اما فرایند خصوصی‌سازی مملو از موانع فنی، حقوقی و سیاسی بود. تنها کارگران نبودند که مخالف خصوصی‌سازی بودند، بلکه گروهی از سیاست‌مداران که هیچ تمایلی برای رها کردن کنترل خود بر این شرکت‌ها نداشتند نیز با این فرایند مخالفت می‌کردند.

کاهش درآمدهای کارگران و کارکنان و تولیدکنندگان محصولات کشاورزی یکی از بنیادین‌ترین عناصر برنامه ژانویه ۱۹۸۰ بود. هم رژیم نظامی و هم رژیم حزب سرزمین مادری با استفاده از محدودیت‌هایی که رژیم نظامی اعمال کرده بود سیاست‌هایی را دنبال می‌کردند که قیمت محصولات کشاورزی و دستمزدهای کارگران و کارکنان را تا سال ۱۹۸۷ در سطوح پایین حفظ کرد. بنابراین، بار سیاست‌های جدید به‌طور مستقیم بر شانه گروه‌هایی بود که نمی‌توانستند صدای خود را به گوش کسی برسانند و سازمان‌دهی کافی نداشتند. تعطیلی اتحادیه‌ها توسط دولت نظامی و معرفی قوانین جدیدی که قدرت آنها را از بین برد، نقش مهمی در کاهش دستمزدهای کارگران و کارکنان داشت. بخش کشاورزی که اشتغال و درآمد نیمی از نیروی کار

^۱ Turel

ترکیه را تأمین می‌کرد نیز به‌طور کامل توسط حزب سرزمین مادی نادیده گرفته شد. در نتیجه، نرخ رشد تولید بخش کشاورزی به پایین‌ترین سطح در دوران پس از جنگ جهانی دوم سقوط کرد و میانگین سالانه رشد تولید این بخش به مدت یک دهه در حدود ۱/۴٪ باقی ماند و برای اولین بار در سده بیستم نتوانست پا به پای نرخ رشد جمعیت حرکت کند.

از این رو، طی دهه ۱۹۸۰ سیاست‌های جدید از دو سو حمایت می‌شد: سرکوب درآمد کارگران و کارکنان و بخش کشاورزی توسط رژیم نظامی و جریان سخاوتمند سرمایه‌های خارجی توسط موسسات مالی بین‌المللی. با این حال، به‌رغم کاهش دستمزدها و قیمتی که دولت برای محصولات کشاورزی پرداخت می‌کرد و کاهش حجم برنامه‌های تثبیت قیمت، کسری بخش دولتی و نرخ بالای افزایش نقدینگی و تورم همچنان تداوم یافت. نرخ سالانه تورم از ۹۰٪ در سال ۱۹۸۰ به ۳۰٪ در سال ۱۹۸۳ کاهش یافت، اما در سال‌های بعد در حدود ۴۰٪ باقی ماند (رودریک ۱۹۹۰، صص ۳۲۳-۳۵۳).

یکی از برنامه‌های سرمایه‌گذاری که با قدرت تمام توسط دولت دنبال شد پروژه بزرگ جنوب شرق آناتولی بود که اجرای آن اساساً در دهه ۱۹۶۰ برنامه‌ریزی شده بود. در این برنامه ساخت چندین سد به هم پیوسته روی رودخانه فرات از جمله سد نیروگاه‌های برق آبی و آبیاری ۱/۶ میلیون هکتار از اراضی دشت هران در نظر گرفته شده بود که مساحت زیر کشت آبیاری شده ترکیه را دو برابر می‌کرد. این پروژه بزرگ و پرهزینه از طرح‌های توسعه مناطق روستایی که از زمان پایان جنگ جهانی دوم اجرا شده بودند کاملاً متمایز بود. با این حال، این پروژه به مدت طولانی بدون درک یا توجه کافی به نیازهای مردم محلی طراحی و اجرا شده بود. دولت‌های آنکارا در واکنش به ملی‌گرایی قبایل کُرد در این منطقه تلاش کردند تا اهداف و مفهوم این پروژه را تغییر دهند و آن را به یک برنامه توسعه منطقه‌ای یکپارچه بدل کنند که به دنبال بهبود بافت اجتماعی جمعیت زیاد و فقیر این منطقه باشد. در نتیجه، به تدریج سرمایه‌گذاری‌های بزرگ مختلف در طیف وسیعی از بخش‌های مربوط به توسعه مانند حمل و نقل، زیرساخت‌های شهری و روستایی و همچنین کشاورزی و انرژی به این پروژه افزوده شدند. با ما نبود یک دیدگاه مشترک در میان برنامه‌ریزان و جوامع کُرد محلی مزایای این پروژه را به شدت کاهش داد (موتلو ۱۹۹۶، صص ۵۹-۸۶، کارکوگلو و ادر ۲۰۰۵، صص ۱۶۷-۱۸۴).

دولت‌ها در کنار آزادسازی حساب سرمایه و تجارت در دوران جدید به تدریج به حمایت از بخش گردشگری به منزله یکی از بخش‌های مهم دارای درآمد ارزی و یکی از تأمین‌کنندگان مهم اشتغال کشور روی آوردند. از دهه ۱۹۸۰ به بعد تخصیص اراضی و وام‌های بلندمدت با

نرخ‌های بهره پایین بانک‌های دولتی به این بخش، سرمایه‌گذاری کلان کارآفرینان داخلی را به سمت آن جذب کرده است. با تکامل بیشتر بخش گردشگری در دهه ۱۹۹۰ شرکت‌های خصوصی حاضر در این بخش به تدریج به بسته‌های تعطیلاتی کم‌هزینه، نیازمند کار زیاد و همه‌جانبه روی آوردند که متصدیان بین‌المللی این صنعت آن را به منزله محصول برتر این بخش سازمان‌دهی می‌کردند. صدها هتل و روستای تفریحی در اندازه‌های مختلف در امتداد ساحل جنوبی و جنوب غربی این کشور این بسته‌ها را ارائه می‌کردند. پس، ترکیه توانست ۴۰ میلیون گردشگر را جذب کند و در سال ۲۰۱۴ رتبه ششم گردشگری جهان را کسب کرد. کل درآمد ترکیه از بخش گردشگری در حدود ۳۰ میلیارد دلار و در حدود ۳٪ از تولید ناخالص داخلی بود و در همان سال از نظر درآمدهای گردشگری نیز در جایگاه یازدهم قرار گرفت (سازمان گردشگری جهانی ۲۰۱۶، صص ۸-۱۱). بنابراین، گردشگری اشتغال تمام‌وقت و نیمه‌وقت فراوانی در سطوح مهارتی مختلف برای ترکیه فراهم کرد، اما همچنان در مقابل رکودهای اقتصادی جهانی یا منطقه‌ای و رویدادهای سیاسی داخلی از جمله تروریسم به شدت آسیب‌پذیر بود.

بازگشت بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی

محدودیت‌هایی که رژیم نظامی در دهه ۱۹۷۰ بر سیاست‌مداران اعمال کرد پس از برگزاری فرآیندومی در سال ۱۹۸۷ لغو شد و سیاست‌مداران توانستند فعالیت سیاسی خود را به‌طور کامل از سر بگیرند. با گذار به رژیم انتخابی بازتر، حزب مخالف دولت به تدریج انتقاد از بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد و رفتار خودسرانه اوزال و حزب سرزمین مادری در اجرای سیاست‌های جدید را آغاز کرد. اعتراضات و جنبش‌های مقاومتی که در میان کارگران بخش دولتی شکل گرفت و با اعتصابات کارگران معدن زونگولداک^۱ در سال ۱۹۸۹ ادامه پیدا کرد به‌خوبی نشان می‌دهد دوره سرکوب آغاز شده توسط دولت نظامی در حال سپری شدن بود. در بلندمدت تفرقه در هر دو جناح راست میانه و چپ میانه طیف سیاسی و در میان سیاست‌مداران پیشین و جدید بی‌ثباتی سیاسی کشور را به شدت تشدید کرد. در دولت‌های ائتلافی بی‌ثبات، کسری بودجه به‌طرز سرسام‌آوری افزایش یافت و بدهی زیادی در بخش دولتی انباشته شد. پس ترکیه در فاصله ۱۹۸۷-۲۰۰۲ دوره‌ای بسیار دشوار را سپری کرد که ویژگی مشخصه آن بحران‌های سیاسی و اقتصادی در هم تنیده بود. کودتای نظامی سال ۱۹۸۰ درست همانند

^۱ Zonguldak

کودتاهای نظامی که به ظاهر برای استقرار مجدد ثبات سیاسی رخ می‌دهند بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی بلندمدتی را در ترکیه ایجاد کرد.

دولت حزب سرزمین مادری و دولت ائتلافی که از ابتدای سال ۱۹۹۱ جانشین آن شد نیز با توسل به سیاست‌های پوپولیستی به شرایط سیاسی رقابتی‌تر حاکم بر کشور در سال ۱۹۸۷ واکنش نشان دادند. آنها دستمزدهای بخش دولتی و قیمت محصولات کشاورزی را به شدت افزایش و دامنه برنامه‌های خرید محصولات کشاورزی توسط دولت را به محصولات بیشتری گسترش دادند. آنها با کمک بانک‌های دولتی اعتبارات ارزانی را به کسب‌وکارهای کوچک و تولیدکنندگان بخش کشاورزی دادند. اضافه‌براین، قیمت محصولاتی که توسط شرکت‌های اقتصادی دولت فروخته می‌شد نیز به تدریج از تورم عقب ماند. این سیاست‌ها به سرعت کسری بودجه را افزایش داد. همین‌طور، شرکت‌های اقتصادی دولت از جمله بانک‌ها نیز به تدریج ضررهای سنگینی را متحمل شدند. گسترش جنگ با کردهای پک‌ک که در سال ۱۹۸۴ در جنوب شرقی این کشور آغاز شد بار دائمی سنگینی جدیدی را بر بودجه این کشور می‌گذاشت (کریسچی^۱ و وینرو^۲ ۱۹۹۷، آیدین^۳ و امرنجه^۴ ۲۰۱۵).

با بدتر شدن تراز اقتصاد کلان در آگوست سال ۱۹۸۹، اوزال و اعضای حزب سرزمین مادری تصمیم گرفتند تا رژیم ارز را آزادتر و محدودیت‌های موجود برای جریان ورودی و خروجی سرمایه‌ها از جمله استقراض افراد خارجی از خزانه‌داری این کشور را لغو کنند. با فرمان‌نگین شماره ۳۸، جهانی سازی مالی چارچوب قانونی پیدا کرد. هدف اصلی این فرمان کاهش مشکلات بخش دولتی در تأمین کسری بودجه و بازتر کردن فضای مانور دولت بود، اگرچه ممکن بود که تنها در کوتاه‌مدت موثر واقع شود. پس از تصویب این فرمان، نرخ‌های بهره بالای داخلی و رژیم مبادله ارزی که نرخ‌های آن توسط دولت ثابت نگه داشته شده بود جریان ورودی بزرگی از سرمایه‌های خارجی را به داخل کشور جذب کرد. بانک‌های خصوصی با عجله به استقراض از کشورهای خارجی روی آوردند تا این مبالغ را با نرخ بهره بالاتر به دولت وام دهند. دولت‌ها نیز به بانک‌های دولتی دستور دادند تا بخشی از کسری بودجه بخش دولتی را تأمین کنند. با این حال، تصمیم به آزادسازی حساب سرمایه بدون دستیابی به ثبات اقتصاد کلان و ایجاد زیرساخت‌های نظارتی قوی برای بخش مالی در بلندمدت بسیار پرهزینه بود. با آسیب‌پذیری بیشتر اقتصاد در برابر شوک‌های خارجی و خروج ناگهانی سرمایه‌های خارجی،

۱ Kirisci
۲ Winrow
۳ Aydin
۴ Emrence

دهه ۱۹۹۰ به یکی از دشوارترین دوره‌های زمانی ترکیه پس از پایان جنگ جهانی دوم بدل شد (آکیوز^۱ و بوراتاو^۲، ۲۰۰۳، صص ۱۵۴۹-۱۵۶۶، دمیر^۳، ۲۰۰۴، صص ۸۵۱-۸۶۹، گمیچی^۳ ۲۰۱۲ صص ۳۳-۵۵). اقتصاد ترکیه در دهه بعد نیز همچنان با کسری حساب جاری بزرگ و ثبات اقتصاد درگیر بود. در واقع، می‌توان ادعا کرد که آزادسازی کامل حساب سرمایه یا جهانی‌سازی مالی ترکیه تعامل سازنده و مناسبی با نهادهای داخلی ترکیه نداشته است.

روش دیگری که برای تأمین کسری بودجه به‌سرعت در حال گسترش دولت استفاده شد چاپ پول بود که در دوره‌های پیشین نیز از آن استفاده می‌شد. با افزایش تدریجی نقدینگی و پایه پولی، رشد تورم که در دهه ۱۹۸۰ تنها به صورت نسبی مهار شده بود بار دیگر سرعت گرفت. نرخ سالانه تورم در پایان دهه ۱۹۹۰ افزایش پیدا کرد و در دهه ۱۹۹۰ بین ۵۰ تا ۱۰۰ درصد در نوسان بود (نمودار ۱۱/۳). یکی از عوامل مهمی که پیوند میان کسری بودجه بخش دولتی و تورم را تقویت می‌کرد معرفی حساب‌های سپرده ارزی در سال ۱۹۸۴ بود که به منزله یکی از برنامه‌های سیاست آزادسازی مالی اجرا شده بود. با کاهش تقاضای ارز داخلی این طرح تأثیر تورم‌زای کسری بودجه دولتی را تشدید کرد.

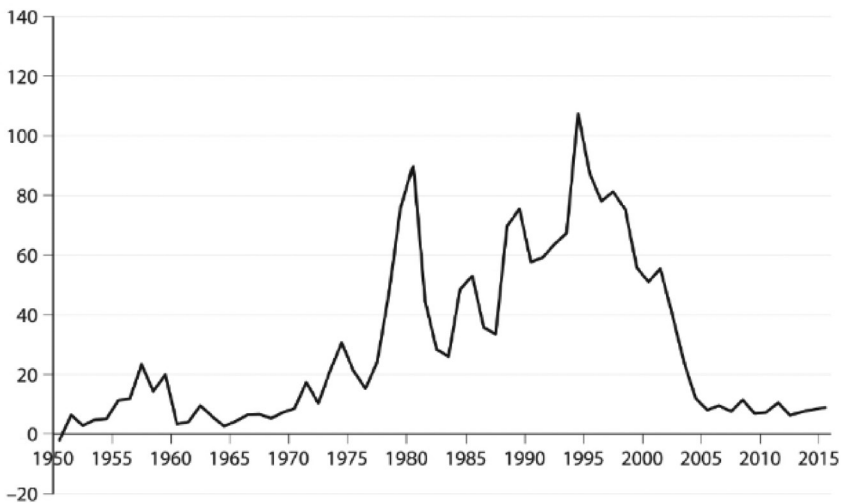
دنبال کردن سرعت رشد کسری بودجه بخش دولتی و بدهی پرداخت نشده دولت با کمک سری داده‌های رسمی آن زمان کار چندان ساده‌ای نیست زیرا بخش بزرگی از این کسری بودجه و ضررهای این دوره به ترانزنامه شرکت‌های بخش دولتی منتقل شده است. اضافه‌براین، هزینه کامل غارت‌داری‌های بانک‌های دولتی برای مردم این کشور را تنها پس از بحران سال ۲۰۰۱ می‌توان برآورد کرد. امروزه با کمک اندازه‌گیری اقتصاد آن زمان می‌توان برآوردی تقریبی از میزان افزایش بدهی پرداخت نشده بخش دولتی به دست آورد. نمودار ۱۱/۴ نشان می‌دهد که کل بدهی داخلی و خارجی بخش دولتی از ۴۰٪ تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۰ به‌طرز چشمگیری افزایش یافت و در سال ۲۰۰۱ به ۹۰٪ تولید ناخالص داخلی رسید.

در همین حال، معیارهایی که می‌توانستند تاب‌آوری اقتصاد در برابر شوک‌های داخلی و خارجی را افزایش دهند کنار گذاشته شده بودند. تقریباً در خصوصی‌سازی شرکت‌های اقتصادی دولت نیز هیچ پیشرفتی حاصل نشد. هم کارگران و سیاست‌مداران همچنان مخالف خصوصی‌سازی بودند. اضافه‌براین، تلاش‌هایی که برای فروش برخی شرکت‌های بزرگ دولتی انجام شد نیز به رسوایی‌های بزرگ سیاست‌مداران بزرگ انجامید. فروش برخی بانک‌های

۱ Akyuz
۲ Demir
۳ Gemici

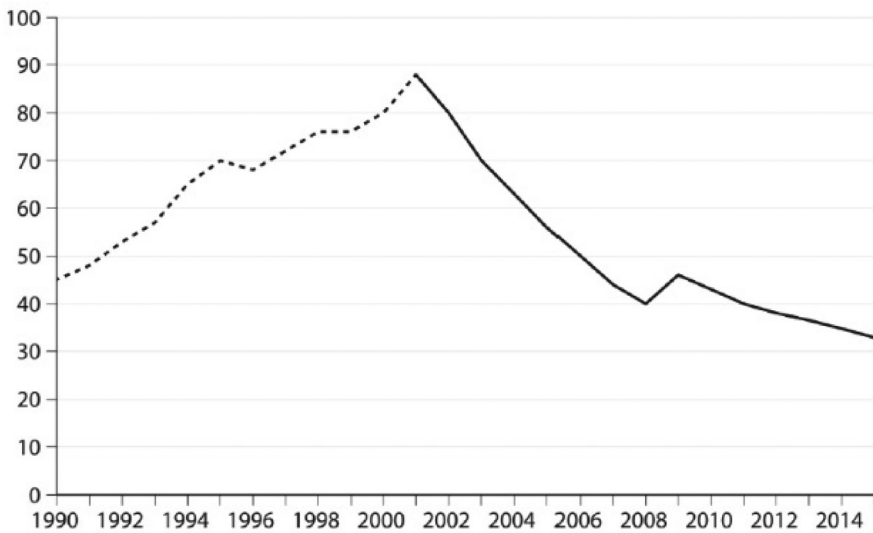
دولتی کوچک‌تر نیز ضررهای بزرگی را به بخش دولتی وارد کرد زیرا تمام دارایی‌های این بانک‌ها توسط خریدارانی که روابط نزدیکی با مقامات سیاسی رده بالا داشتند غارت شد و تضمین کامل سپرده‌های بانکی توسط بخش دولتی نیز مسئولیت ضررهای بزرگ این بانک‌ها را به دولت واگذار می‌کرد. پس از سال ۲۰۰۱، ضررهای بزرگ این بانک‌ها به بدهی پرداخت نشده بخش دولتی اضافه شد (توکل^۱، اوچر^۲ و ریجکگهم^۳ ۲۰۰۶، صص ۲۷۶-۳۰۳، آکین^۴، آیسان و یلدران^۵ ۲۰۰۹، صص ۷۳-۱۰۰).

کسری بودجه بزرگ بخش دولتی و بدهی به سرعت در حال افزایش آن اقتصاد کشور را در برابر شوک‌های خارجی و داخلی به شدت آسیب‌پذیر ساخته بود. هر نوع رویداد منفی در اقتصاد یا سیاست جهانی یا برداشت عمومی از ناپایدار شدن کسری بودجه بخش دولتی می‌توانست جریان بزرگی از خروج سرمایه‌های کوتاه‌مدت، افزایش نرخ‌های بهره و کاهش ارزش پول کشور را آغاز کند و رکود بزرگی را در پی داشته باشد. چرخه‌های وقفه‌دار جریان سرمایه در سال‌های ۱۹۹۱، ۱۹۹۴، ۱۹۹۸ و ۲۰۰۰-۲۰۰۱ چهار مرتبه تکرار شدند که دو مرتبه نهایی آن از همه شدیدتر بود. اگرچه تولید ناخالص داخلی سرانه طی این سال‌ها نیز همچنان رشد داشت، اما روند رشد آن بسیار کمتر از دوره‌های پیشین یا بعدی بود.



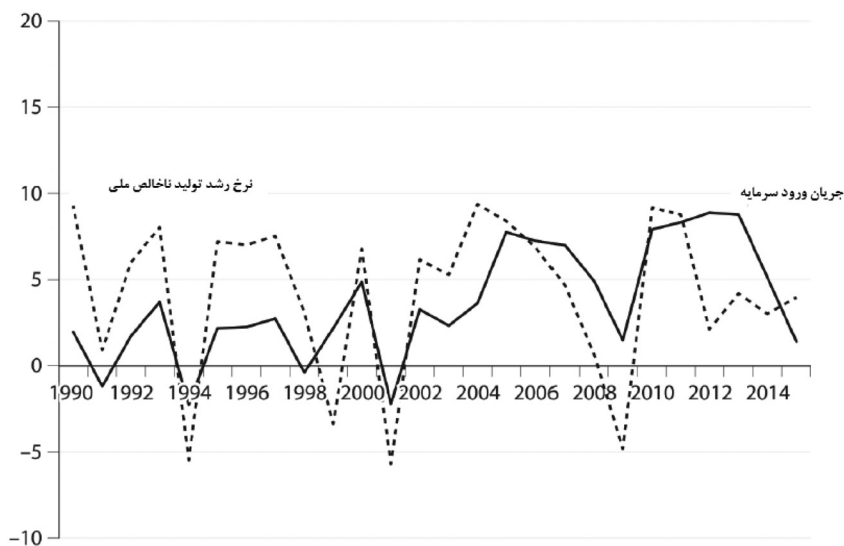
نمودار ۱۱/۳. نرخ سالانه تورم در ترکیه در میان سال‌های ۱۹۵۰-۲۰۱۵ (درصد). منبع: داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴.

۱ Tukul
 ۲ Ucer
 ۳ Rijckeghem
 ۴ Akin
 ۵ Yilderan



نمودار ۱۱/۴. انباشت کلی بدهی بخش دولتی بر تولید ناخالص داخلی سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۱۵ (درصد).
منبع: داده‌های رسمی وزارت توسعه ترکیه، ۲۰۱۷.

نرخ بالای تورم و نرخ‌های بهره واقعی، توزیع درآمد را در دهه ۱۹۹۰ بسیار ناعادلانه‌تر کرد. گروه‌هایی که سازمان‌دهی بیشتری داشتند توانستند روش‌هایی برای محافظت از خود بیابند و از خود در برابر این شرایط نامساعد تاحدی محافظت کنند. کارگران سازمان‌یافته از موافقت‌نامه‌های جمعی دستمزدها و تولیدکنندگان محصولات کشاورزی از خریدهای حمایتی دولت بهره بردند و صاحبان کسب‌وکارهای کوچک نیز می‌توانستند اعتبارات کم بهره بگیرند. طبقه متوسط بر حساب‌های ارزی خود در بانک‌ها متکی بود و افراد صاحب دارایی‌هایی نقدی بیشتر، سرمایه خود را با نرخ‌های بهره بالا به دولت وام می‌دادند. با این حال، تمام بخش‌های مختلف اقتصاد در محافظت خود از تورم به یک میزان موفق نبودند. با افزایش تأثیر جنگ در مناطق جنوب شرق و مهاجرت اجباری تعداد زیادی از کردها از مناطق روستایی به مناطق شهری وضعیت توزیع درآمد به شدت رو به وخامت گذاشت (یوکشکر ۲۰۰۹، صص ۲۶۲-۲۸۰).



نمودار ۱۱/۵. جریان ورودی سرمایه و رشد تولید ناخالص داخلی سال‌های ۱۹۹۰-۲۰۱۵ (درصدی از تولید ناخالص داخلی).

منبع: سری داده‌های رسمی وزارت توسعه ترکیه، ۲۰۱۷.

بحران و برنامه دیگر

تا پایان سال ۱۹۹۹ به خوبی مشخص بود که ترازهای اقتصاد کلان کشور بی‌ثبات‌اند. مذاکرات با صندوق بین‌المللی پول به برنامه تثبیت جدیدی همراه با رژیم ارز تثبیت شده انجامید که به منزله عامل اصلی کاهش نرخ تورم در نظر گرفته شده بود. برنامه‌های تثبیت اقتصاد تحت حمایت صندوق بین‌المللی پول طی دهه ۱۹۹۰ چندین مرتبه در این کشور اجرا و در هر مورد اجرای آنها به سرعت متوقف شد. در مورد طراحی و نحوه اجرای این برنامه جدید نیز سوالات بزرگ زیادی وجود داشت. در حالی که در این برنامه، طرحی برای کاهش کسری بودجه بخش‌های دولتی و کاهش ضررهای بزرگ انباشته شده در بانک‌های دولتی دبه شمار می‌رفت و همچنین برنامه‌هایی برای کاهش مشکلات بانک‌های خصوصی وجود داشت، اما مشخص نبود که دولت واقعاً قصد پذیرش این برنامه‌ها را دارد یا خیر.

اگرچه پیشرفت‌هایی در راستای کاهش کسری بودجه حاصل شد، اما بسیاری از اقداماتی که اجرای آنها در این برنامه در نظر گرفته شده بود به دلیل نبود اراده سیاسی لازم برای اجرای این برنامه‌ها در دولت ائتلافی قابل اجرا نبودند. اصرار صندوق بین‌المللی پول بر اتخاذ نرخ

ارز مدیریت شده به جای نرخ ارز شناور نیز وخامت این بحران را شدیدتر کرد. پس از بحران کوچکی در پایان سال ۲۰۰۰ که صندوق بین‌المللی پول برای مقابله با آن اندکی از دولت حمایت کرد، کسری بودجه‌های بزرگ بانک‌های خصوصی و دولتی، بحران مالی بزرگی را در ابتدای سال ۲۰۰۱ ایجاد کرد. دولت پس از مشاهده فرار نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار از کشور تنها در عرض چند روز مجبور شد سیاست نرخ ارز تثبیت شده را که به منزله عامل اصلی مهار تورم در نظر گرفته شده بود رها کند. از آن پس، دولت به نرخ ارز لیره اجازه نوسان داد و لیره تنها طی چند ماه نیمی از ارزشش را در برابر ارزهای معتبر جهانی از دست داد. با افزایش نرخ‌های بهره و فروپاشی بخش بانکداری، تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۲۰۰۱ به میزان ۶٪ کاهش و بیکاری و فقر در مناطق شهری به شدت افزایش یافت (آکیوز و بورتاتو، ۲۰۰۳، صص ۱۵۴۹-۱۵۶۶، اونیش ۲۰۰۳، صص ۱-۳۰، کازگان ۲۰۰۵ صص ۲۳۱-۲۵۴، وان ریجکگم و اوچر ۲۰۰۵ صص ۷-۱۲۶، اوزاتای^۱ ۲۰۰۹، صص ۸۰-۱۰۰).

کمال درویش^۲ که به منزله یکی از مقامات رده‌بالا در بانک جهانی مشغول به کار بود، در اوایل سال ۲۰۰۱ برای آماده‌سازی یک برنامه جدید و جلب حمایت بین‌المللی برای اجرای آن به ترکیه دعوت شد تا سمت وزارت اقتصاد این کشور را برعهده بگیرد. این برنامه جدید که با حمایت صندوق بین‌المللی پول تدوین شده بود شامل معیارهای تثبیت‌کننده اقتصاد و همچنین اصلاحات ساختاری و نهادی بلندمدت بود. این برنامه برای تأمین ثبات بلندمدت اقتصاد کلان، ایجاد مازاد بودجه در سال‌های آینده را هدف قرار داد تا بتواند بدهی پرداخت نشده بخش دولتی را کم کنند این برنامه همچنین شرکت‌های بخش دولتی و به‌ویژه بانک‌ها را هم از نظر قانونی و هم از نظر اداری از تخطی دولت مصون می‌کرد. اضافه‌براین، این برنامه جدید به جای تلاش برای کنترل نرخ رشد تورم با مدیریت نرخ ارز و محدود کردن شدت کاهش ارزش لیره که در دوره پیشین برای دولت بسیار پرهزینه تمام شد، رژیم نرخ ارز شناور را اتخاذ کرد.

برنامه سال ۲۰۰۱ همچنین شامل عناصری بود که با عناصر موجود در برنامه‌های پیشینی که پس از سال ۱۹۸۰ توسط صندوق بین‌المللی پول آماده‌سازی و حمایت می‌شدند، تفاوت‌های قابل توجهی داشتند. در واقع، ادعا می‌شود که این برنامه اصول دوران پس از اجماع واشنگتنی را منعکس می‌کرد (اونیش و شنسس ۲۰۰۵، صص ۲۶۳-۲۹۰). این برنامه به‌جای تنظیم ترازهای کلان و رها کردن بخش‌های دیگر اقتصاد به بازارها به‌خوبی پذیرفته که رها کردن

^۱ Ozatay

^۲ Kemal Dervis

کامل بازارها به حال خود می‌تواند پیامدهای نامطلوبی به همراه داشته باشد و باید بر عملکرد بازارها نظارت کرد. بنابراین، این برنامه به دنبال روش جدیدی برای تقسیم نیروی کار در میان بازارها و دولت بود. از این رو، نظارت و سرپرستی بازارهای مشخصی به نهادهای تازه تأسیسی واگذار شد که قرار بود از دولت مستقل باشند. به همین دلیل، باید با مجموعه‌ای از اصلاحات ساختاری و قوانین جدید از این برنامه حمایت می‌شد. برخی تغییرات قانونی دیگر با هدف جلوگیری از سوءاستفاده دولت از بخش‌های دولتی، به ویژه بانک‌های دولتی برای تأمین اهداف کوتاه‌مدت خود و به طور کلی افزایش استقلال و آزادی عمل بانک مرکزی طراحی شدند. میزان اثربخشی این مقررات و میزان استقلال نهادهای جدید از مقامات سیاسی به جای خود این قوانین بیشتر توسط نحوه اجرای آنها تعیین می‌شد (سونمز ۲۰۱۱، صص ۱۴۵-۲۳۰).

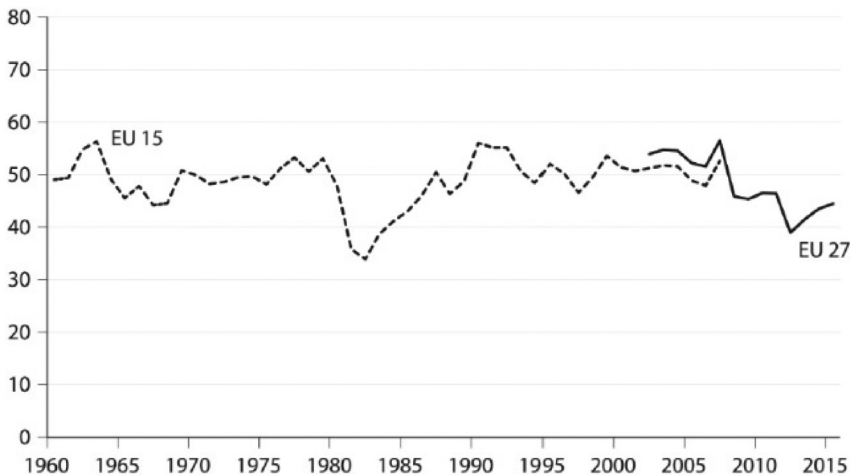
این برنامه جدید همچنین به دنبال تغییر ساختار بخش بانکداری پس از تمام آشوب‌هایی بود که این بخش در دهه ۱۹۹۰ تجربه کرده بود. قرار بود بانک‌های دولتی یا خصوصی ورشکسته منحل شوند و نهادهای بخش دولتی بدهی پرداخت نشده بانک‌های دولتی را تقبل کنند و این بدهی با گذشت زمان در میان همه آنها توزیع شود. اضافه‌براین، این برنامه برخلاف روش‌های سهل‌انگانه دهه ۱۹۹۰ به دنبال سرپرستی دقیق‌تر بخش بانکداری بود. پس، یک سازمان تنظیم و سرپرستی بخش بانکداری که قرار بود عملکردی مستقل از دولت داشته باشد با این هدف تشکیل شد (توکل، اوگر و ریجکگهم ۲۰۰۶، صص ۲۷۶-۳۰۳، آکین، آيسان و یلديران ۲۰۰۹، صص ۷۳-۱۰۰). پس از به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در انتخابات سال ۲۰۰۲، این حزب تصمیم گرفت تا برنامه جدید را بدون حمایت صندوق بین‌المللی پول اجرا کند.

اتحادیه گمرکی و تقاضای عضویت در اتحادیه اروپا

روابط ترکیه با اتحادیه اروپا به توافق آنکارا در سال ۱۹۶۳ باز می‌گشت که در آن عضویت نهایی این کشور در بازاری که آن زمان بازار مشترک نامیده می‌شد پیش‌بینی شده بود. این بازار مشترک و جامعه کشورهای اروپایی مهم‌ترین شریک تجاری ترکیه بودند و تقریباً ۵۰٪ از صادرات این کشور و ۶۰ درصد واردات آن را طی این دهه تشکیل می‌دادند (نمودار ۱۱/۶). با این حال، پیشرفت اندکی در زمینه عضویت ترکیه در این بازار حاصل شد. در رژیم نظامی و دوره‌های بعدی ترکیه به هیچ وجه نتوانست معیارهای سیاسی لازم برای عضویت در این اتحادیه را تأمین کند و تقاضای کاندیداتوری نخست وزیر اوزال نیز در سال ۱۹۸۷ رد شد. بنابراین، دولت‌های ائتلافی دهه ۱۹۹۰

کوشیدند تا با امضای موافقت‌نامه‌های اتحادیه گمرکی در سال ۱۹۹۴ روابط اقتصادی کشور را به سمت عضویت در اتحادیه اروپا یک قدم نزدیک‌تر کنند. با این موافقت‌نامه، دو طرف ترکیه و اتحادیه اروپا عوارض گمرکی خود را در تجارت کالاهای تولیدی لغو و تعرفه گمرکی واردات خود از کشورهای ثالث را با سطوح تعیین شده در اتحادیه اروپا هم‌تراز می‌کردند. تجارت محصولات کشاورزی در خارج از چارچوب اتحادیه گمرکی باقی مانده بود.

با این حال، پس از امضای این موافقت‌نامه اتحادیه گمرکی سهم اتحادیه اروپا در تجارت خارجی ترکیه زیاد نشد زیرا سطح تعرفه تعیین شده بین دو طرف از دهه ۱۹۸۰ به بعد پیوسته در حال کاهش بود و در اوایل دهه ۱۹۹۰ نیز در سطوح بسیار پایینی قرار داشت. با این وجود، اتحادیه اروپا همچنان با اختلاف زیادی بزرگ‌ترین شریک تجاری ترکیه محسوب می‌شد. با بازگشت ثبات اقتصادی پس از سال ۲۰۰۱ ترکیه به تدریج تجارت خارجی خود از جمله تجارت با کشورهای اتحادیه اروپا را گسترش داد. صادرات ترکیه به کشورهای عضو اتحادیه اروپا به تدریج افزایش یافت و شرکت‌های چندملیتی که در ترکیه کارخانه‌های تولیدی داشتند، به‌ویژه در صنعت خودروسازی به تدریج از ترکیه به منزله پایگاه تولید صادراتی به کشورهای عضو این اتحادیه و کشورهای دیگر استفاده کردند. صادرات محصولات بخش‌های نیازمند کار سخت و طولانی‌مدت مانند منسوجات به کشورهای اتحادیه اروپا نیز در ابتدا افزایش یافت، اما پس از لغو محدودیت‌های اتحادیه اروپا بر چین کاهش پیدا کرد.



نمودار ۱۱/۶. سهم اتحادیه اروپا در صادرات ترکیه سال‌های ۱۹۶۰-۲۰۱۵ (%). منبع: داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴.

ترتیبات اتحادیه گمرکی مزایای زیادی را برای اقتصاد ترکیه و به‌ویژه بخش تولید آن به همراه داشت. در زمان امضای موافقت‌نامه اتحادیه گمرکی، دولت و نهادهای سیاسی تصور می‌کردند که ترکیه به زودی به عضویت اتحادیه اروپا در خواهد آمد و در فرایند تصمیم‌گیری این اتحادیه مشارکت خواهد داشت. اما با بیرون ماندن ترکیه از ساختارهای فرایند تصمیم‌گیری این اتحادیه در سال‌های بعد ناتوانی این کشور در اعمال نفوذ در تعرفه‌های وارداتی از سوی کشورهای ثالث به‌ویژه واردات از سوی کشورهای شرقی به تدریج هزینه‌های زیادی برای ترکیه ایجاد کرد و مزایای حاصل از ترتیبات اتحادیه گمرکی برای این کشور را کم کرد (بیلماز ۲۰۱۱، صص ۲۳۵-۲۴۹، آنتونوچی^۱ و مانزوچی^۲ ۲۰۰۶، صص ۱۵۷-۱۶۹).

مردم به جای مزایای سیاسی بیشتر شاهد مزایای اقتصادی عضویت در اتحادیه اروپا بودند و انتظار داشتند پس از عضویت، درآمد سرانه کشور با سرعت زیادی به میانگین کشورهای اتحادیه اروپا نزدیک شود. پس، مشکلات اقتصادی دهه ۱۹۹۰ و بحران سال‌های ۲۰۰۰-۲۰۰۱ مزایای اقتصادی عضویت قوی در اتحادیه اروپا را به مردم ترکیه یادآوری و فشار قابل توجهی را بر سیاست‌مداران اعمال می‌کردند تا اصلاحات سیاسی تعیین شده را اجرا کنند. بنابراین، در اواخر این قرن، دولت‌های ائتلافی اراده سیاسی قابل توجهی پیدا و از اجرای اصلاحاتی مانند افزودن اصلاحیه‌های سیاسی و اجتماعی مهمی به قانون اساسی رژیم نظامی در سال ۱۹۸۲ حمایت کردند. در نتیجه، اتحادیه اروپا برای اولین بار احتمال پذیرش رسمی ترکیه به منزله یکی از کاندیداهای عضویت در این اتحادیه را مطرح کرد.

سال‌های اولیه حزب عدالت و توسعه

در حالی که احزاب سکولار در دهه ۱۹۹۰ در کشمکش با بی‌ثباتی سیاسی و اقتصاد کلان و تحت فشار تقاضای فراوان برای شهری شدن جامعه بودند، احزاب سیاسی اسلامی برای ارائه خدمات شهری بر سازمان‌یابی محلی و دولت‌های محلی تمرکز کرده بودند. این احزاب معمولاً توسط ارتش و دستگاه‌های قضایی به عقب رانده می‌شدند، اما با پشتکار بار دیگر به جایگاه خود باز می‌گشتند. آنها طی این فرایند توانستند سیاست خود را تعدیل کنند و مهارت‌های سیاسی خود را ارتقا دهند. پیدایش بورژوازی اسلامی که به دنبال ادغام اقتصاد با غرب بود نیز به تغییر شکل اهداف و ایدئولوژی این احزاب کمک کرد.

شدت بحران اقتصادی سال ۲۰۰۱ واکنش شدیدی را نه تنها علیه احزاب سیاسی در قدرت،

^۱ Antonucci

^۲ Manzocchi

بلکه علیه تمام احزابی که طی یک دهه گذشته مسئولیت اقتصاد کشور را برعهده داشتند بین مردم برانگیخت. در انتخابات سراسری که در سال ۲۰۰۲ برگزار شد، هیچ یک از این احزاب برای حضور در مجلس ردی نیاورد. در حالی که این احزاب به مدت بیش از یک دهه، هزینه گزافی برای بی‌ثباتی‌های سیاسی و اقتصادی پرداختند، حزب عدالت و توسعه که توسط گروهی از سیاست جدا شده از جنبش اسلامی تشکیل شده بود توانست با بهره‌گیری از فرصت ایجاد شده و تنها با کسب ۳۴٪ آرا به قدرت برسد. از این رو، ضعف سکولارها و نقاط قوت جنبش اسلامی، رسیدن حزب عدالت و توسعه به قدرت را سرعت بخشید.

در زمان پیروزی حزب عدالت و توسعه در انتخابات، روابط ترکیه با اتحادیه اروپا در حال پیشرفت قابل توجهی بود. حزب جدید توسط سیاست‌مدارانی تشکیل شده بود که در احزاب تحت رهبری نجم‌الدین اربکان سیاست‌های اسلامی را دنبال می‌کردند و به مدت سالیان طولانی با عضویت ترکیه در این مخالف بودند. با این حال، پیش از انتخابات سال ۲۰۰۲ حزب جدید به تدریج تلاش کرد تا موضع خود را متمایز از موضع اربکان جلوه دهد. حزب عدالت و توسعه پس از به قدرت رسیدن، همچنین از عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا و اصلاحات سیاسی حمایت کرد. در نتیجه، در سال ۲۰۰۴ اتحادیه اروپا ترکیه را به‌طور رسمی به منزله کاندیدای عضویت در این اتحادیه پذیرفت. صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه اروپا در این دوره به منزله دو عامل خارجی قدرتمندی ظاهر شدند که ثبات اقتصاد و تحول بلندمدت چارچوب نهادی این کشور را تقویت می‌کردند (اونیش و باکر ۲۰۰۷، صص ۱-۲۹، ییلماز ۲۰۱۱، صص ۲۳۵-۲۴۹).

حزب عدالت و توسعه در سال‌های اولیه رسیدنش به قدرت به ظاهر فرایند دموکراتیک‌سازی کشور و اهداف غرب‌گرای مدرن‌سازی جمهوری خواهانه را دنبال می‌کرد. این حزب امید داشت تا به‌طور کلی با دنبال کردن فرآیند دموکراتیک‌سازی لازم برای عضویت در اتحادیه اروپا بتواند فضای بیشتری را برای آزادی‌های اسلامی و مذهبی ایجاد کند. با این دستورکار این حزب می‌توانست ائتلاف جامع‌تری را تشکیل دهد. این حزب در پنج سال اول قدرتش سیاست‌هایی را دنبال کرد که بیش از سیاست‌های دولت‌های پیشین از بخش خصوصی و فرآیند خصوصی‌سازی حمایت می‌کرد. در نتیجه، کسب‌وکارها و صنعت‌گران بزرگ استانبول و کسب‌وکارها و صنایع محافظه‌کار دیگر از این حزب حمایت کردند.

دولت‌های حزب عدالت و توسعه به رهبری رجب طیب اردوغان همچنین از برنامه سال ۲۰۰۱ که صندوق بین‌المللی پول نیز از آن حمایت می‌کرد استقبال کردند. نظم مالی که یکی

از عناصر مهم این برنامه محسوب می‌شد به یکی از اولویت‌های اصلی این حزب برای دستیابی به ثبات اقتصاد کلان بدل شد. مالیات‌های غیرمستقیم بر بنزین و کالاهای مصرفی به شدت افزایش یافت. عامل مهم دیگری که در کاهش کسری بودجه بخش دولتی نقش داشت به خصوصی‌سازی ارتباط داشت. در تلاش‌های اولیه برای خصوصی‌سازی به دلیل موانع حقوقی و سیاسی مختلف پیشرفت‌های زیادی حاصل نشد، اما حزب عدالت و توسعه این تلاش‌ها را حتی به بهای صرف نظر از اهدافی مانند بهره‌وری بلندمدت و محافظت از منافع مصرف‌کنندگان دنبال کرد (آتیاس ۲۰۰۹، صص ۱۰۱-۱۲۲، اوکتن ۲۰۰۶، صص ۲۲۷-۲۵۱). در نتیجه، دولت توانست مازاد بودجه بزرگ بخش دولتی را پیش از پرداخت اقساط بدهی‌ها که میانگین آن تا زمان بحران جهانی ۲۰۰۸-۲۰۰۹ به ۶٪ می‌رسید حفظ کند. به لطف این مازاد بودجه بزرگ نسبت بدهی بخش دولتی به تولید ناخالص داخلی کم شد و از رقمی نزدیک به ۸۰٪ در سال ۲۰۰۲ به ۴۰٪ در سال ۲۰۰۸ کاهش پیدا کرد (نمودار ۱۱/۴). این مازاد بودجه بزرگ به دولت حزب عدالت و توسعه توانایی مهار تورم را داد و بدین ترتیب نرخ تورم سالانه از دهه ۱۹۶۰ به بعد برای اولین بار به زیر ۱۰٪ رفت (نمودار ۱۱/۶). بازگردان ترازهای اقتصاد کلان به حالت متوازن و شروع مذاکرات الحاق به اتحادیه اروپا مسیر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در مقیاس‌های بزرگ را هموار کرد. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ترکیه که از دهه ۱۹۲۰ به بعد همواره در سطوح بسیار پایینی بود و در این زمان با رشد روزافزون نقدینگی جهانی تقویت شده بود به سرعت افزایش یافت و از رقمی کمتر از ۳ میلیارد دلار در قبل از سال ۲۰۰۴ به ۲۰ میلیارد دلار در ۲۰۰۵-۲۰۰۷ رسید. با این حال، از آنجا که بخش بزرگی از این سرمایه‌گذاری‌ها به شکل خرید شرکت‌های محلی موجود انجام شد، تأثیر اندکی بر ایجاد اشتغال کشور داشتند.

ثبات اقتصاد کلان به همراه افزایش شدید صادرات و شرایط اقتصادی مساعد رشد نقدینگی و نرخ‌های بهره‌ل پایین، تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه را به شدت افزایش داد. انباشت سرمایه مفرط و تقاضای فروخورده برای آن طی پانزده سال گذشته که رشد اقتصادی کشور بسیار پایین بود نیز به بهبود عملکرد اقتصادی حزب عدالت و توسعه در سال‌های اولیه حکومتش کمک کرد. در فاصله ۲۰۰۳-۲۰۰۷ تولید ناخالص داخلی با نرخ سالانه ۶/۹٪ و در مجموع به میزان ۴۰٪ افزایش یافت. در همین زمان تولید ناخالص داخلی سرانه نیز با نرخ سالانه ۵/۴٪ و در مجموع به میزان ۳۰٪ افزایش یافت (جدول ۱۱/۱). نرخ رشد سالانه هر دوی این شاخص‌ها بسیار بالاتر از روند بلندمدت ترکیه و روند کلی کشورهای در حال توسعه پس

از پایان جنگ جهانی دوم بود. رشد اقتصادی و کاهش اقساط بدهی خارجی که به لطف کاهش بدهی بخش دولتی حاصل شده بود به دولت اجازه داد تا مخارج سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، خدمات درمانی و آموزش را افزایش دهد. بنابراین، حزب عدالت و توسعه نه تنها با افزایش درآمدها بلکه با افزایش مخارج دولت در این حوزه‌ها توانست مزایای مادی قابل توجهی را به رأی‌دهندگان خود ارائه کند. این مزایا در انتخابات سال‌های بعد به پیروزی این حزب کمک کردند.

اگرچه اقتصاد احیا شده و درآمدها افزایش یافته بود، اما سیاست‌های اقتصادی حزب عدالت و توسعه هرگز از مقررات نهادی و نظم مادی تعیین شده در برنامه سال ۲۰۰۱ فراتر نرفت. دولت حزب عدالت و توسعه در زمینه صنعتی شدن و رشد و ایجاد اشتغال چشم‌اندازهای بلندمدت خاص خود را توسعه نداد (تیماز^۱ و ویوودا^۲ ۲۰۱۲، صص ۸۳-۱۱۱). در نتیجه، سرعت رشد اقتصاد در اندک زمانی و حتی پیش از بحران جهانی نیز شروع به کاهش کرد. دو مورد از علل مهم کاهش سرعت رشد اقتصادی عبارت بود از افزایش قابل توجه ارزش لیر ترکیه که از جریان کوتاه‌مدت ورود سرمایه به این کشور ناشی می‌شد و از بین رفتن قابلیت رقابت تولید داخلی این کشور در بازارهای بین‌المللی. افزایش سطح نقدینگی جهانی و رشد ارزش لیره، کشور را به جای تولید محلی مواد اولیه به واردات آن تشویق می‌کرد و حتی برخی شرکت‌ها را تشویق کرد تا کارخانه‌های تولیدی خود را به مناطقی با هزینه‌های پایین‌تر منتقل کنند. بنابراین، همراه با کاهش نرخ سپرده‌گذاری، کسری تراز پرداخت‌های بین‌المللی نیز به تدریج افزایش یافت. با این وجود، احیای اقتصاد و رشد اقتصادی خاصی که در پنج سال اول به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه حاصل شده بود به این حزب اجازه داد تا بخش بیشتری از رأی‌دهندگان را به خو جلب کند و سهمش را در میان آنان به بیش از ۴۶٪ افزایش دهد و در انتخابات سال ۲۰۰۷ اکثریت کرسی‌های مجلس را کسب کند (آکجای و اوگر ۲۰۰۸، صص ۲۱۱-۲۳۸، اونیش ۲۰۰۹، صص ۲۱-۴۰).

زوال سیاسی و اقتصادی پس از سال ۲۰۰۷

بحران جهانی ۲۰۰۸-۲۰۰۹ در حالی رخ داد که اقتصاد ترکیه پیش از وقوع این بحران نیز در روند نزولی آهسته‌ای قرار گرفته بود. از آنجا که خاطره بحران‌های پیشین همچنان در اذهان عمومی تازه بود، اولین اثرات این بحران بر ترکیه بسیار شدید بود. در ماه‌های اولیه بحران،

^۱ Taymaz

^۲ Voyvoda

نه تنها در صادرات بلکه در بخش‌های سرمایه‌گذاری و مصرف کاهش شدیدی اتفاق افتاد. با این حال، رفتار بخش بانکی پس از بحران ۲۰۰۱ بسیار محتاطانه‌تر شده و دولت نیز پایش و نظارت بر این بخش را به خوبی انجام داده بود. در نتیجه، بخش بانکی همچنان قدرت مقاومتش را از دست نداد و تأثیر این بحران بر بانکداری این کشور ماندگار نبود. اضافه‌براین، سیاست‌های مالی سختگیرانه که در سال‌های پیشین اجرا شده بود نسبت بدهی بخش دولتی را کاهش داده بود. پس، دولت برای کاهش تأثیر این بحران مالی می‌توانست سیاست‌های مالی و پولی سختگیرانه خود را اندکی شل کند؛ همان گزینه‌ای که بسیاری از کشورهای دیگر به آن دسترسی نداشتند. تا سال ۲۰۱۰، تولید و اشتغال به سطوح پیش از بحران مالی بازگشته بود، اگرچه صادرات همچنان به سطوح پیش از بحران بازنگشته بود. با این حال، به دلیل مشکلات اقتصادی پیش روی کشورهای عضو اتحادیه اروپا که ۵۰٪ صادرات ترکیه را تشکیل می‌دادند و تشدید مشکلات سیاسی خاورمیانه در سال‌های بعد، صادرات ترکیه راکد شد (نمودار ۱۱/۱). مسئله مهم‌تر این بود که مذاکرات رسمی عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا نیز در سال ۲۰۰۵ شروع شده بود. اما در همین زمان در آلمان و فرانسه، دولت‌های میانه به قدرت رسیدند و به سرعت با عضویت ترکیه در این اتحادیه مخالفت کردند. این تغییر موضع دو کشور اصلی اتحادیه اروپا به نقطه عطف مهمی در روابط ترکیه با این اتحادیه اروپا بدل شد. سیاست‌های اصلی اتحادیه اروپا پس از سال ۱۹۹۹ بر اجرای اصلاحات سیاسی مهمی در ترکیه تأکید داشت و به احیای اقتصاد این کشور پس از سال ۲۰۰۱ نیز کمک کرد. با تضعیف تدریجی برنامه اصلی اتحادیه اروپا و ابهام روزافزون چشم‌انداز عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، تمایل حزب عدالت و توسعه نیز برای ادامه این اصلاحات سیاسی و تغییرات بلندمدت نهادهای اقتصادی به تدریج از بین رفت.

نخبگان سکولار داخل کشور که در حوزه‌های قضایی و نظامی حضور داشتند در سال ۲۰۰۷ و در حالی که حزب عدالت و توسعه همچنان در قدرت بود کوشیدند این حزب را تعطیل کنند. رأی‌گیری نهایی در دادگاه قانون اساسی با اختلاف اندک به نفع حزب عدالت و توسعه تمام شد و این حزب تنها با یک رأی اضافی توانست از تعطیلی بگریزد. پس از انتخابات سال ۲۰۰۷، شکست رقبا و تحکیم پایه‌های قدرت به تنها هدف مهم حزب عدالت و توسعه و رهبر آن نخست‌وزیر اردوغان بدل شد. بسیاری از متحدان پیشین این حزب از آن جدا شدند زیرا او مسیر بسیار باریکی را به سوی تصاحب قدرت بیشتر در سال‌های بعدی در پیش گرفته بود. حزب عدالت و توسعه با استفاده از اسناد جعلی فراوان و شبکه روحانی مسلمان فتح‌اله

گولن^۱ در داخل نظام قضایی و نیروی پلیس موجی از شکایت‌های حقوقی را علیه ارتش به راه انداخت و رهبر ارتش را به برنامه‌ریزی علیه دولت متهم کرد و آنها را در حالت تدافعی قرار داد. دولت به سرعت توانست کنترل بخش بزرگی از رسانه‌ها را در دست بگیرد و آزادی‌های مدنی را به شدت محدود کند. این دولت در ادامه برای لغو معیارهای نظارتی که برای کنترل نظام سیاسی تعیین شده بودند تلاش کرد و تفکیک قوای اجرایی، قانون‌گذاری و قضایی را تضعیف کرد. رفراندوم سال ۲۰۱۰ که به منزله یکی از اصلاحات حقوقی لازم برای عضویت در اتحادیه اروپا به مردم جلوه داده می‌شد به حزب عدالت و توسعه و اردوغان اجازه داد تا استقلال قوه قضاییه را تضعیف کند و در نهایت به‌طور کامل از بین ببرد. در حالی که قطبیت میان جامعه و سیاست به‌طور روز افزون تشدید می‌شد، افزایش سطح اشتغال و درآمدها و همچنین افزایش دسترسی مردم به خدمات درمانی، آموزش و خدمات دولتی در سال‌های اولیه به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه به این حزب کمک کرد تا همچنان از حمایت مردمی برخوردار باشد.

سقوط ترکیه در سرایشی اقتدارگرایی پس از انتخاب اردوغان به منزله رئیس‌جمهور با رأی مردمی در سال ۲۰۱۴ نیز ادامه پیدا کرد. در همان زمانی که اردوغان برای تغییر قانون اساسی و تغییر نظام سیاسی از نظام پارلمانی به نظام ریاست جمهوری می‌کوشید، شروع جنگ داخلی در سوریه و بازگشت درگیری‌های نظامی در مناطق کردنشین دشوارهای سیاسی و اقتصادی ترکیه را تشدید کرد. حزب عدالت و توسعه در زمینه سیاست خارجی تلاش کرد تا حضور فعال‌تری در خاورمیانه داشته باشد. به نظر می‌رسید که حفظ روابط صلح‌آمیز با کشورهای همسایه در این منطقه مزایای اقتصادی و سیاسی قابل توجهی را برای این کشور به همراه دارد. با این حال، انتظارات غیرواقع‌بینانه در مورد ایفای نقش رهبری در خاورمیانه پس از نتیجه معکوس شدید بهار عربی، ترکیه را به ورطه جنگ داخلی ویرانگر سوریه کشاند. یکی از نتایج این مسئله نیز ورود سه میلیون پناهنده سوری به ترکیه اندکی پس از سال ۲۰۱۱ بود. تغییر سیاسی دیگری که پیامدهای بزرگی برای این کشور به همراه داشت به مسئله کردها بازمی‌گشت. طی دوران حکومت حزب عدالت و توسعه درگیری دولت با مناطق کردنشین برای سال‌های طولانی به سمت روابط صلح‌آمیز حرکت کرده بود. اما پس از آنکه پ‌ک‌ک حاضر به حمایت از طرح‌های اردوغان برای نظام ریاست جمهوری نشد، تنش میان آنها در سال ۲۰۱۵ به شدت افزایش یافت. بار دیگر، مناطق جنوب شرقی به مناطق درگیری نظامی

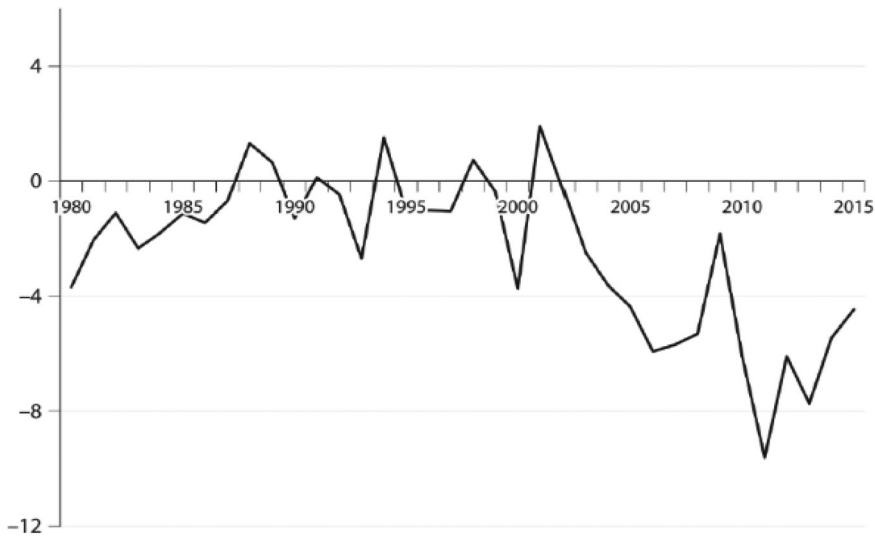
^۱ Fethullah Gulen

بدل شدند و نیروهای امنیتی و اعضای پک ک تلفات سنگینی را بر یکدیگر و همچنین مردم غیرنظامی تحمیل کردند. گردشگری که از دهه ۱۹۸۰ به بعد به یکی از بخش‌های مهم اقتصاد بدل شده بود از آغاز این درگیری‌ها و تروریسم ناشی از آن در داخل ترکیه به شدت آسیب دید. از سال ۲۰۰۷ به بعد، سیاست و علاقه به تحکیم قدرت به اولویت‌های اصلی حزب عدالت و توسعه و اردوغان بدل شده بود. پس از عملکرد قوی دولت در سال‌های اول قدرتش، درگیری‌های روزافزون سیاسی و سقوط ترکیه در سراسی حکومت اقتدارگرا آسیب‌های جدی به اقتصاد این کشور وارد کرده بودند. پس از تلاش حزب عدالت و توسعه برای تصاحب کنترل اقتصاد پس از سال ۲۰۰۷، سازمان‌هایی نظارتی خاصی که تحت برنامه ۲۰۰۱ ایجاد شده بودند در زیر فشار روزافزون دولت قرار گرفتند و به سرعت استقلال و آزادی عمل خود را از دست دادند. به‌طور مشابه بانک مرکزی نیز تحت فشار دولت مجبور شد تا موضع خود را با وضعیت جدید تعدیل کند. این بانک به سرعت کاهش نرخ تورم را رها کرد و به تدریج سیاست‌های پولی تسهیل‌کننده‌تری را در پیش گرفت. نرخ سالانه تورم که پس از بحران جهانی به ۶ درصد کاهش پیدا کرده بود بار دیگر اندکی افزایش یافت و به ۱۰ درصد رسید (گورکایناک^۱ و سایک-بوکه^۲ ۲۰۱۲، صص ۶۴-۶۹، عجم‌اوغلو و اوگر ۲۰۱۵). از آنجا که حزب عدالت و توسعه حتی پس از پایان قرارداد تضمینی خود با صندوق بین‌المللی پول در سال ۲۰۰۸ نظم مالی را همچنان حفظ کرده بود توانست از وقوع بحران‌های اقتصادی مشابه دهه ۱۹۹۰ جلوگیری کند. با این حال، ثبات مالی برای حفظ نرخ بالای رشد اقتصادی کافی نبود.

با حرکت حزب عدالت و توسعه در راستای تحکیم پایه‌های قدرت خود، حمایت از گروه‌های تجاری خاصی که روابط نزدیکی با این حزب و دولت داشتند به یکی از اهداف اصلی سیاست اقتصادی پس از سال ۲۰۰۷ و به‌ویژه پس از سال ۲۰۱۰ بدل شد. در مزایاتی که دولت یا دولت‌های محلی در حوزه‌های نیروگاه‌های بزرگ تأمین انرژی، زیرساخت‌ها و پروژه‌های مسکن‌سازی برگزار می‌کردند یا هنگام تخصیص اعتبارات از سوی بانک‌های دولتی و خصوصی و همچنین در حوزه‌های دیگر، گروه‌های تجاری نزدیک به حزب عدالت و توسعه به‌طور روزافزون ترجیح داده می‌شدند. برای مثال طی حکومت حزب عدالت و توسعه به قانون تدارکات که با هدف حفظ شفافیت و قابلیت رقابت نهادهای تجاری و با حمایت بانک جهانی در سال ۲۰۰۲ تصویب شده بود بیش از ۱۵۰ اصلاحیه افزوده شد تا این

^۱ Gurkaynak
^۲ Sayek-Boke

قانون مطابقت بیشتری با نیازهای دولت و سازمان‌های دولتی پیدا کند. اضافه‌براین، روزانه تعداد بیشتری از صنایع و فعالیت‌های تجاری مختلف از این قانون معاف می‌شدند (چویک گوراکار^۱ ۲۰۱۶، بورگا^۲ و ساواسکان^۳ ۲۰۱۴، صص ۷۶-۸۱). با تشدید درگیری سیاسی میان حزب عدالت و توسعه و شبکه روحانی مسلمان گولن پس از سال ۲۰۱۲ حقوق مالکیت مخالفان سیاسی دولت لغو شد و به سرعت این سوال را در ذهن همگان ایجاد کرد که سقوط ترکیه در سراسیبهی اقتدارگرایی تا کجا ادامه پیدا خواهد کرد و در آینده کدام گروه‌های دیگر ممکن است از سوی دولت تهدید شوند.



نمودار ۱۱/۷. تراز حساب جاری، سال‌های ۱۹۸۰-۲۰۱۵ (درصدی از تولید ناخالص داخلی). منبع: سری داده‌های رسمی وزارت توسعه ترکیه، ۲۰۱۷.

مشکل اقتصادی بلندمدت دیگر، کاهش مداوم نرخ سپرده‌گذاری از ۲۴٪ تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۹۸ به ۱۸۵ در سال ۲۰۰۷ و سپس به ۱۳٪ در سال ۲۰۱۵ بود. در نتیجه، کسری حساب جاری دولت افزایش یافت و بخش خصوصی کشور برای تأمین منابع لازم برای سرمایه‌گذاری‌های خود مجبور به اخذ وام‌های کلان از کشورهای خارجی شد (نمودار ۱۱/۷). سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که عمده آن از سوی کشورهای عضو اتحادیه اروپا تأمین می‌شد تنها می‌توانست کسری از کل کسری حساب جاری دولت را تأمین کند.

۱) Ceviker Gurakar

۲) Bugra

۳) Savaskan

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی که همراه با کاندیداتوری ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۷ به ۲۰ میلیارد دلار در سال یا ۳٪ تولید ناخالص داخلی افزایش یافته بود طی بحران مالی و تضعیف تدریجی احتمال پیوستن ترکیه به این اتحادیه کاهش یافت. میانگین سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی طی ۲۰۱۰-۲۰۱۵ به رقمی نزدیک به ۱۳ میلیارد دلار یا ۱/۵٪ تولید ناخالص داخلی رسید. به لطف نقدینگی بالای بازارهای بین‌المللی پس از بحران جهانی، تأمین مابقی کسری حساب جاری دولت در ابتدا کار چندان دشواری نبود. بخش بانکداری توانست مبالغ بی‌سابقه‌ای را از بانک‌های بین‌المللی وام بگیرد و اکثر این مبالغ را به سوی بخش خصوصی هدایت و مابقی آن را نیز برای تأمین مصرف خصوصی صرف کند. اما با پایان یافتن تدریجی برنامه تسهیل مقداری فدرال رزرو، اقتصاد ترکیه به طور روز افزون آسیب‌پذیرتر از گذشته به نظر می‌رسید. طی دههٔ دشوار ۱۹۹۰، کسری بودجهٔ بزرگ بخش دولتی مشکل اصلی اقتصاد ترکیه بود. اما سیاست اقتصادی دوران حزب عدالت و توسعه به ظاهر کسری بودجهٔ بخش دولتی را کم کرد، اما در عمل این بدهی را به بخش خصوصی منتقل کرد. بنابراین، در سال‌های بعدی دوران حزب عدالت و توسعه، بخش بزرگ حساب جاری و افزایش میزان بدهی بخش خصوصی اقتصاد ترکیه را روز به روز شکننده‌تر می‌ساخت.

دولت در واکنش به نرخ پایین رشد اقتصادی و افزایش سطح بیکاری کوشید تا نرخ‌های بهره را پایین حفظ و از بخش ساختمان‌سازی و مصرف خصوصی حمایت کند. با توجه به نرخ بالای شهرنشینی و تقاضای روبه‌رشد املاک و مستغلات، بخش ساختمان‌سازی برای ایجاد تقاضای داخلی جذابیت ویژه‌ای برای دولت پیدا کرده بود. اضافه‌براین، تغییر قوانین موجود طرح‌های ساختمان‌سازی شهری و صدور مجوز افزایش تراکم ساختمان‌سازی معمولاً روشی ایمن و ابتدایی برای تضمین سود بردن مستقیم و سریع برخی شرکت‌ها و افراد مشخص از این بخش به حساب می‌آمد. بدین ترتیب، سیاست پولی تسهیل‌کنندهٔ رشد اقتصادی، رونق بازار ساختمان‌سازی را حفظ کرد. در نتیجه، مراکز خرید بزرگ و تعداد روزافزون پروژه‌های ساخت ساختمان‌های مسکونی و اداری در شهرهای بزرگ به نماد الگوی اقتصادی مبتنی بر مصرف و ساختمان‌سازی بدل شدند که هزینهٔ آنها از طریق استقراض از کشورهای خارجی تأمین می‌شد.

کشاورزی در دوران نئولیبرال

طی دوران صنعتی شدن جایگزین واردات پس از جنگ جهانی دوم، کشاورزی ترکیه با سیاست‌های تثبیت قیمت، یارانه‌های اعطایی به نهاده‌های کشاورزی، انجمن‌های کالای و رژیم تجاری محافظت‌گرا تنظیم می‌شد. همچنین از انجمن‌های کالایی و سازمان‌های دولتی نیز انتظار می‌رفت تا استانداردهای کیفی خاصی خود را برای مواد غذایی و محصولات کشاورزی ایجاد و اطمینان حاصل کنند که کشاورزان و تولیدکنندگان محصولات کشاورزی این استانداردها را رعایت می‌کنند. در نتیجه، کشاورزان از امنیت قابل توجهی بهره‌مند شدند و توانستند از نوسانات بازار به‌طور نسبی مصون بمانند. همراه با تغییر ساختار اقتصاد این کشور به ساختارهای نئولیبرال در سایه نظارت صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، معیارهای مختلفی با هدف کاهش برنامه‌های حمایتی دولت از کشاورزان و به‌طور کلی کاهش مداخلات دولتی در بخش کشاورزی و آزادسازی بازارهای مواد غذایی معرفی شدند. اگرچه روند تغییر ساختار اقتصادی ترکیه در دهه ۱۹۹۰ به دلیل بی‌ثباتی سیاسی این کشور سرعت بسیار آهسته‌ای داشت، اما طی دوران به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه و با تصویب بسته اصلاحات اقتصادی خاصی که شرایط قطعی تری را برای آزادسازی بیشتر بخش کشاورزی تعیین می‌کرد این روند شتاب بیشتری گرفت. موافقت‌نامه‌هایی که پس از بحران ۲۰۰۱ با صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی امضا شدند، کاندیداتوری ترکیه برای عضویت در اتحادیه اروپا و تعهداتی که دولت به دلیل عضویت در سازمان تجارت جهانی برعهده گرفت، نقش مهمی در این تغییر ایفا کرده‌اند. در نتیجه، سیاست‌های حامی بسیاری از محصولات کشاورزی عمدتاً لغو شدند، یارانه‌های اعطایی به نهاده‌های کشاورزی و اعتبارات تخصیص یافته به این بخش به‌طور کلی کنار گذاشته شدند و اغلب شرکت‌های کشاورزی دولت نیز به بخش خصوصی واگذار شدند. بدین ترتیب، رژیم تجاری بخش کشاورزی نیز به میزان زیادی آزاد شد. این تغییرات ساختاری قدرت و مسئولیت بازاریابی و کنترل کیفیت محصولات کشاورزی را از نهادهای دولتی به موسسات خصوصی منتقل کرد. این تغییرات، همچنین قدرت شرکت‌های بین‌المللی بزرگ در بازارهای داخلی را افزایش داد و نمایه آنها را بهبود بخشید. دامنه و شدت این فرایند مقررات‌زدایی در ترکیه نسبت به بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر گسترده‌تر و شدیدتر بود (آیدین ۲۰۱۰، صص ۱۴۹-۱۸۷، کیدر و ینال ۲۰۱۱، صص ۶۰-۸۶).

اضافه‌براین، کاهش کنترل واردات به تجاری‌سازی و جهانی‌سازی سریع بخش بذر کشاورزی

و بازارهای نهاده‌هایی مانند کود، مواد شیمیایی و آفت‌کش‌ها انجامید. در سمت محصول نیز خرده‌فروشان بین‌المللی بزرگ و شرکت‌های تولید مواد غذایی به شدت مشغول سازمان‌دهی شبکه‌های تدارکاتی انعطاف‌پذیری بودند که سراسر ترکیه را پوشش می‌دادند. بنابراین، نقش شرکت‌های خرده‌فروشی و عمده‌فروشی، کارگزاران بازارها و فروشگاه‌های زنجیره‌ای که همه آنها به منزله واسطه میان تولیدکنندگان مستقیم محصولات و مصرف‌کنندگان فعالیت می‌کردند طی دهه‌های اخیر پررنگ‌تر شده است. این شرکت‌ها دسترسی بهتری به شبکه‌های اطلاعاتی مهم داشتند و راهبردهای تدارکات و بازاریابی انعطاف‌پذیرتری داشتند.

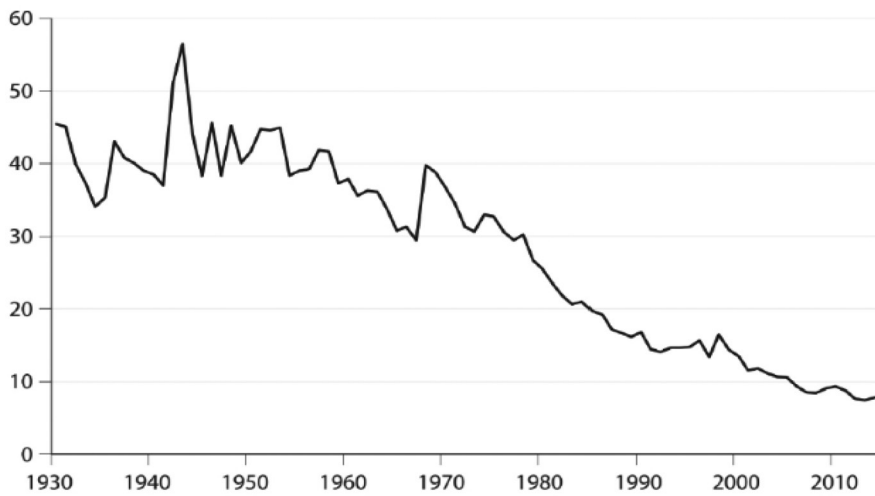
این تغییرات فراگیر هم فرصت‌ها و هم چالش‌های جدیدی را برای کشاورزان کوچک و متوسط ایجاد کرد. با این حال، برای کشاورزان غلات، حبوبات و چغندر قند بخش‌های مرکزی آناتولی، گزینه‌های کمتری وجود داشت. محصولات کشاورزی آنها به نیروی کار زیاد نیاز نداشت و هزینه‌های از دست رفته آنها روی آوردن به محصولات کشاورزی دیگر را بسیار دشوارتر می‌ساخت. تعداد اعضای خانواده این کشاورزان نیز به نسبت ثابت بود و نیروی کار مازادی در اختیار نداشتند تا آنها را در سایر راهبردهای درآمدزایی خانوادگی به کار بگیرند. در مقابل، در مناطق ساحلی، به‌ویژه در روستاهای ساحل دریاهای مدیترانه و اژه، فرصت‌های حاصل از کشاورزی بازارمحور و نیازمند نیروی کار فراوان غالباً با اشتغال و کسب درآمد از مکان‌های دیگر ترکیب می‌شد. طی دهه‌های اخیر کشت میوه و سبزیجات تازه به یکی از پویاترین فعالیت‌های کشاورزی این مناطق بدل شده بود و به افزایش ارزش افزوده کشور کمک می‌کرد. ارزش سالانه محصولات کشاورزی تازه در سال‌های اخیر از یک چهارم ارزش کل تولید محصولات کشاورزی بالاتر رفته بود. ترکیه در حال حاضر در میان ده تولیدکننده برتر گوجه فرنگی، خیار، بادمجان و پیاز در جهان قرار دارد. بنابراین، میوه و سبزیجات به تدریج به صادرات کشاورزی اصلی این کشور تبدیل شد. در دهه اخیر، بیش از نیمی از صادرات کشاورزی ترکیه میوه و سبزیجات بوده است. کشورهای عضو اتحادیه اروپا، روسیه و برخی کشورهای خاورمیانه بازارهای اصلی صادرات میوه و سبزیجات ترکیه را تشکیل می‌دهند.

تولیدکنندگان کوچک و متوسط مناطقی که وضعیت تجاری بهتری پیدا کرده بودند درآمد حاصل از این فعالیت‌های کشاورزی نیازمند کار شدید را با فرصت‌های اشتغال حاصل از گردشگری و اشتغال فصلی در بخش‌های دیگر ترکیب می‌کردند (کیدر وینال ۲۰۱۱، صص ۶۰-۸۶).



نمودار ۸/۱۱. ارزش افزوده کشاورزی به ازای جمعیت ترکیه سال‌های ۱۸۸۰-۲۰۱۵ (شاخص در قیمت‌های ثابت ۱۸۸۰=۱,۰).

منبع: داده‌های درآمد ملی و جمعیت دوران امپراتوری عثمانی که در فصل ۲ بررسی شدند و داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴ که در رابطه با حساب درآمد ملی و جمعیت این کشور در بازه زمانی پس از سال ۱۹۲۳ منتشر شدند.



نمودار ۹/۱۱. سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی سال‌های ۱۹۳۰-۲۰۱۵ (در قیمت فعلی کالاها و به شکل درصد).

منبع: داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴ برای حساب درآمد ملی.

از ابتدای سده نوزدهم تا دهه ۱۹۶۰، ترکیه کشوری به نسبت کم جمعیت به حساب می‌آمد و اراضی به زیر کشت نرفته فراوانی در آن وجود داشت. در نتیجه، تولید محصولات کشاورزی در این کشور تا دهه ۱۹۷۰ کار چندان دشوار و پرهزینه‌ای نبود. افزایش تولید محصولات کشاورزی به این شکل تضمین می‌کرد که تولید محصولات کشاورزی می‌تواند سریع‌تر از جمعیت این کشور رشد کند و هم تقاضای سرانه روزافزون این کشور برای مواد غذایی را تأمین کند و هم سهم بزرگی در صادرات این کشور داشته باشد (نمودار ۱۱/۸). با این حال، در این بازه زمانی بهره‌وری اراضی و نیروی کار با سرعت به نسبت آهسته‌ای افزایش یافت (پاموک ۲۰۰۸، صص ۳۷۵-۳۹۶، ایمر و غلو، ایمر و غلو و مورات اونگور^۱ ۲۰۱۴، صص ۹۹۸-۱۰۱۷). در دوره جدیدی که پس از سال ۱۹۸۰ آغاز شد اتخاذ سیاست‌های نئولیبرال، فشار از سوی سازمان‌های بین‌المللی و کاهش سهم جمعیت کشاورزی این کشور بر روی هم‌رفته به از بین رفتن بسیاری از برنامه‌های حمایتی دولت از بخش کشاورزی منجر شد. سرعت افزایش ارزش محصولات کشاورزی کاهش یافت و پس از سال ۱۹۸۰ از سرعت رشد جمعیت کشور عقب افتاد. با این حال، با معرفی محصولات کشاورزی خاصی که به نیروی کار بیشتری نیاز دارند کل تولید کشاورزی این کشور در دهه اخیر بار دیگر به تدریج افزایش یافته است (نمودار ۱۱/۸). سهم کشاورزی در کل اشتغال نیز از ۵۰٪ در سال ۱۹۸۰ به کمتر از ۲۰٪ در سال ۲۰۱۵ کاهش یافت. بیشتر این مردان و زنان به منزله کارگران بدون دستمزد در بیش از ۳ میلیون مزارع خانوادگی کوچک و متوسط مشغول به کارند. سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی نیز به طور مشابه از ۲۵٪ در ۱۹۸۰ به کمتر از ۸٪ در ۲۰۱۵ کاهش پیدا کرد (نمودار ۱۱/۹). میانگین درآمدهای بخش کشاورزی نیز همچنان بسیار پایین‌تر از میانگین درآمد در اقتصاد شهری است.

گسترش صنعتی شدن پس از سال ۱۹۸۰ و محدودیت‌های آن

اشتغال و ارزش افزوده بخش تولید صنعتی ترکیه در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نیز به سرعت افزایش یافت و سرعت رشد آنها در این دوران به نزدیک به ۹٪ در سال رسید (جدول ۹/۱ و ۱۱/۱، نمودارهای ۱۱/۱۰ و ۱۱/۱۱). با این حال، بخش تولید صنعتی با کمبودهای مهمی روبه‌رو بود. این بخش برای مدتی درون‌گرا و میزان صادراتش به مدت زمان بسیار طولانی بسیار پایین باقی ماند. تولید صنعتی از نظر جغرافیایی نیز به منطقه استانبول و به‌طور کلی

^۱ Murat Ungor

گوشه شمال غربی کشور محدود باقی مانده بود. نخبگان صنعتی این دوران همچنان به شدت به دولت وابسته بودند و به دنبال یارانه و محافظت تعرفه‌ای دولت از صنایع خود بودند. آنها همچنین به دلیل ترس از ناتوانی خود برای رقابت با صنایع اروپایی با ادغام اقتصادی کشور با کشورهای اروپایی بسیار مخالف بودند.

پس از بحران اقتصادی شدید اواخر دهه ۱۹۷۰، دولت در سال ۱۹۸۰ سیاست‌های اقتصادی بازارمحور و صادرات‌گرای بیشتری را اتخاذ کرد. اما وضعیت ترازنامه سیاست‌های ترکیه در دوران جهانی سازی به نسبت مختلط بود. شاید موفقیت‌آمیزترین جنبه سیاست‌های جدید انگیزه آنها برای تقویت صادرات تولیدکنندگان صنعتی بود. کل صادرات تولید صنعتی این کشور از رقمی کمتر از ۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به رقمی نزدیک ۱۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۰ افزایش یافت و پس از آن در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۵ به ترتیب به ۲۸ و ۱۶۰ میلیارد دلار رسید. یکی از علل افزایش صادرات ترکیه در این دوران کاهش ارزش دلار در برابر ارزهای معتبر جهان بود، اما در عین حال افزایش شدید حجم صادرات ترکیه را نشان می‌دهد. نسبت صادرات کالاها به تولید ناخالص داخلی از ۳٪ در سال ۱۹۸۰ به ۱۶٪ در سال ۲۰۱۰ افزایش یافت. این افزایش صادرات به طور کامل از افزایش صادرات محصولات صنعتی حاصل شده بود. سهم محصولات صنعتی در کل صادرات این کشور نیز از ۳۵٪ در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۹۵٪ در سال ۲۰۱۰ افزایش یافت. همچنین، مسئله مهم دیگر این بود که در همین دوران بخش بزرگی از صادرات ترکیه به کشورهای اتحادیه اروپا صادر شد. سهم کشورهای عضو اتحادیه اروپا در کل صادرات ترکیه از سال ۱۹۸۰ به بعد همواره بالای ۵۰٪ بوده است (نمودارهای ۱۱/۱، ۱۱/۲ و ۱۱/۵).

این افزایش حجم صادرات محصولات صنعتی پس از سال ۱۹۸۰ نیز با پیدایش مراکز صنعتی جدید همراه شد. بدین ترتیب، فرایند صنعتی شدن در استان‌هایی مانند تکیرداغ^۱، کرکلارلی^۲، ساکاریا^۳، بالیک‌اسیر^۴، اسکی‌شهیر^۵، مانیسا^۶ و ایجل^۷ به دلیل نزدیکی آنها به مراکز صنعتی دوره فرایند صنعتی شدن جایگزینی واردات مانند استانبول، بورسا^۸، کوجالی^۹، از میر^{۱۰} و آدانا^{۱۱}

۱ Tekirdag
۲ Kirklareli
۳ Sakarya
۴ Balikesir
۵ Eskisehir
۶ Manisa
۷ Icel
۸ Bursa
۹ Kocaeli
۱۰ Izmir
۱۱ Adana

سرعت بیشتری گرفت. اضافه‌براین، ارزش افزوده تولید صنعتی، اشتغال و بهره‌وری نیروی کار نیز در مراکز صنعتی جدید دنیزلی^۱، کونیا^۲، کایسری^۳، گازیانتپه^۴، کاهارامان‌ماراش^۵ و مالاتیاه^۶ سریع‌تر از مراکز صنعتی دوره‌های پیشین رشد کرد (فیلیز تکی‌ن و توناه ۱۹۹۹، صص ۷۷-۱۰۶). سهم این مراکز جدید در صادرات محصولات صنعتی ترکیه نیز افزایش مداومی داشته است؛ اگرچه از داده‌های آماری رسمی ترکیه نمی‌توان سهم آنها در صادرات این کشور را به راحتی تعیین کرد. با این وجود، از سال ۱۹۸۰ به بعد نرخ رشد سالانه ارزش افزوده تولید صنعتی همچنان زیر ۶٪ باقی مانده و به‌وضوح پایین‌تر از نرخ رشد سالانه دوره‌های پیشین است.

شرکت‌های صنعتی این مراکز صنعتی نوظهور غالباً شرکت‌های کوچک یا متوسطی است که سرمایه محدودی در اختیار دارند. آنها فعالیت تولیدی خود را معمولاً در صنایع ابتدایی و نیازمند نیروی کار فراوان مانند منسوجات، لباس، پردازش مواد غذایی، صنایع فلزی، محصولات چوبی، اسباب و اثاثیه و مواد شیمیایی شروع می‌کنند. آنها از همان مراحل ابتدایی برای روی آوردن به صادرات در مراکز صنعتی جدید از دستمزدهای پایین استفاده کردند. آنها همچنین به کارگران غالباً هیچ‌گونه بیمه تأمین اجتماعی یا مزایای خدمات درمانی ارائه نمی‌کردند در حالی که دولت‌های محلی یا ملی نیز این مسئله را نادیده می‌گرفتند. بهره‌وری پایین این مراکز تولیدی جدید و فن‌آوری‌های پایین آنها، تأکید بر صنایع نیازمند نیروی کار فراوان و پرداخت دستمزدهای پایین را به خوبی نشان می‌دهد. بهره‌وری نیروی کار تولید صنعتی در این مناطق صنعتی جدید نه تنها همچنان کمتر از بهره‌وری مناطق صنعتی قدیمی‌تر مانند منطقه استانبول باقی ماند، بلکه حتی از میانگین بهره‌وری کل کشور پایین‌تر بود.

شرکت‌های کوچک و متوسط بخش‌های صنعتی جدید غالباً بر سرمایه و شبکه‌های غیررسمی خود متکی بودند. آنها غالباً از بانک‌ها وامی دریافت نمی‌کردند، اما بیشتر ترجیح می‌دادند تا از طریق سرمایه‌گذاری مجدد سود حاصل از فعالیت خود رشد کنند که شاید این مسئله علت تاب‌آوری آنها در مواجهه با دوره‌های رونق و رکود مکرر اقتصاد این کشور به‌ویژه در دهه ۱۹۹۰ را توضیح بدهد. با گذشت زمان اهمیت فن‌آوری‌های جدید برای این شرکت‌ها بیشتر و بیشتر مشخص می‌شد. شرکت‌های موفق‌تر به‌ویژه شرکت‌های بزرگ‌تر کوشیدند تا

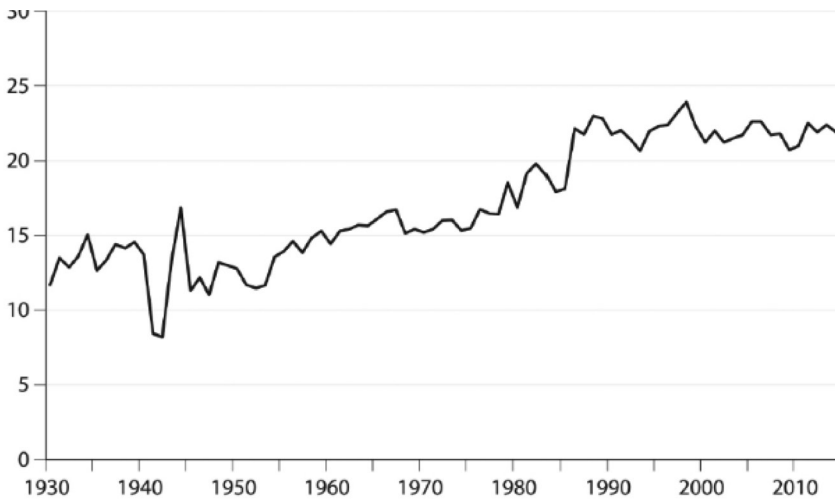
۱ Denizli
۲ Konya
۳ Kayseri
۴ Gaziantep
۵ Kahramanmaraş
۶ Malatya

با به کارگیری فن‌آوری‌های به روزتر کالاهایی با فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر تولید کنند. اما این سوال اساسی همچنان باقی مانده بود که این شرکت‌ها برای افزایش بهره‌وری نیروی کار تا چه



نمودار ۱۱/۱۰. ارزش افزوده تولید صنعتی به ازای جمعیت ترکیه سال‌های ۱۸۸۰-۲۰۱۵
(شاخص در قیمت‌های ثابت ۱۸۸۰=۱).

منبع: داده‌های درآمد ملی و جمعیت دوران امپراتوری عثمانی که در فصل ۲ بررسی شد و داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴ که در رابطه با حساب درآمد ملی این کشور در بازه زمانی پس از سال ۱۹۲۳ منتشر شد.



نمودار ۱۱/۱۱. سهم صنایع تولیدی در تولید ناخالص داخلی سال‌های ۱۹۳۰-۲۰۱۵
(در قیمت فعلی کالاها و به شکل درصد).

منبع: داده‌های رسمی اداره آمار ترکیه، ۲۰۱۴ برای حساب درآمد ملی.

دولت حزب عدالت و توسعه پس از سال ۲۰۰۲ چشم‌انداز جدیدی برای این صنایع در نظر نگرفت یا سیاست‌های بلندمدتی را برای حمایت از شرکت‌های تولیدی تدوین نکرد. دولت‌های حزب عدالت و توسعه که رهبری آنها در دست نخست‌وزیر وقت و رئیس‌جمهور بعدی این کشور یعنی اردوغان بود، پس از احیای سریع اقتصاد و رشد صادرات در سال‌های اولیهٔ حکومتشان تصمیم گرفتند تا بر سیاست و تحکیم پایه‌های خود تمرکز کنند. بدین ترتیب، تشکیل قشر جدیدی از صاحبان کسب‌وکارهای نزدیک به این حزب به یکی از اهداف اصلی سیاست اقتصادی آن بدل شد. برای دستیابی به این اهداف سیاسی نیز تأکید بیشتر بر مسکن‌سازی در مقیاس گسترده و انجام پروژه‌های زیرساختی جذاب‌تر به نظر می‌رسید. بنابراین، به جای صنایع تولیدی، بخش ساختمان‌سازی به محبوب‌ترین روش ثروتمندتر کردن گروه‌های تجاری نزدیک به دولت و حزب حاکم تبدیل شد.

از این رو، باید بر محدودیت‌های مراکز صنعتی جدید نیز بیشتر تأکید می‌شد. سه دهه پس از اتخاذ سیاست‌های جدید و گرایش بیشتر اقتصاد به سمت صادرات، همچنان تعداد اندکی مراکز صنعتی جدید در این کشور وجود داشت و سهم آنها در کل تولید صنعتی این کشور، اشتغال در بخش صنعت و صادرات نیز همچنان در مقایسه با مناطق استانبول و مارمارا بسیار پایین‌تر بود. در سال ۲۰۱۰ در حدود ۶۴ شرکت از ۱۰۰ شرکت برتر و ۳۶۰ شرکت از ۱۰۰۰ شرکت برتر ترکیه همچنان در مراکز صنعتی قدیمی دوران صنعتی شدن جایگزینی واردات مانند استانبول، بورسا، آنکارا و از میر قرار داشتند. در مقابل، تنها ۷ شرکت از ۱۰۰ شرکت برتر و تنها ۱۲۰ شرکت از ۱۰۰۰ شرکت برتر ترکیه در مراکز صنعتی جدید قرار داشتند. پیدایش به نسبت کُند مراکز صنعتی جدید همچنین به عملکرد متوسط بخش تولید صنعتی ترکیه در دهه‌های اخیر مرتبط است. ترکیه در دهه‌های اخیر از پدیده‌ای که دنی رودریک آن را «صنعت‌زدایی نابه‌هنگام» می‌نامد نیز آسیب جدی دیده است؛ این مفهوم در واقع به معنای آن است که سهم صنایع تولیدی کشورهای در حال توسعه در اشتغال و تولید ناخالص داخلی این کشورها به تدریج کاهش پیدا می‌کند، در حالی که تولید ناخالص داخلی سرانه آنها بسیار کمتر از تولید ناخالص داخلی کشورهای توسعه‌یافته امروزی در دهه‌های پیشین است (رودریک ۲۰۱۵). در دههٔ ۱۹۸۰ سهم ارزش افزودهٔ صنایع تولیدی در تولید ناخالص داخلی براساس قیمت فعلی کالاها برای اولین بار به بالای ۲۰٪ صعود کرد، اما از آن زمان تاکنون افزایش بیشتری پیدا نکرده است و در نزدیکی ۲۲٪ در نوسان است (نمودار ۱۱/۱۱). بنابراین، با نگاه به گذشته به نظر می‌رسد که اصطلاح «ببرهای آناتولی» که در دههٔ ۱۹۹۰ بارها و بارها برای اشاره به مراکز صنعتی جدید استفاده می‌شد صرفاً اغراقی بیش نبوده است. با این وجود، اثرات سیاسی و

اجتماعی این مراکز صنعتی جدید شایسته توجه بیشتری است.

تحولاتی که تعداد اندکی از شهرهای آناتولی در دهه‌های پس از سال ۱۹۸۰ تجربه کردند مثال خوبی از پیدایش سرمایه‌داری صنعتی در جوامع غالباً روستایی و بازرگانی است. صنعت‌گرایان جدید هم در منطقه و هم در کشور خود خیلی دیر به این حوزه وارد شده بودند. آنها مشتاق کسب شهرت و مقام بودند و قصد داشتند تا بخشی از قدرت نخبگان تجاری نسل‌های پیشین را تصاحب کنند. آنها در سال‌های اولیه فعالیتشان از احزاب اسلامی به رهبری نجم‌الدین اربکان حمایت می‌کردند که این احزاب معمولاً نسبت به مسائل اقتصادی دیدگاهی درون‌گرا داشتند و متحدان بین‌المللی خود را تنها در جهان اسلام جست‌وجو می‌کردند. با پیشرفت صنعتی شدن صادرات‌گرای ترکیه و تبدیل کشورهای اتحادیه اروپا به منزله بازار اصلی محصولات ترکیه پس از امضای موافقت‌نامه اتحادیه گمرکی دیدگاه این احزاب نیز به تدریج تغییر کرد. پس از جدایی گروهی از سیاست‌مداران به رهبری رجب طیب اردوغان از احزاب اربکان و تشکیل یک حزب سیاسی جدید در سال ۲۰۰۱، صنعت‌گرایان جدید از حزب عدالت و توسعه به دلیل موضع میانه‌رو و برون‌گرای آن به شدت حمایت کردند. صنعت‌گران بزرگ استانبول قدرت محدودی در تغییر نتایج صندوق آرای انتخابات داشتند. در مقابل، حمایت صاحبان و مدیران شرکت‌های کوچک و متوسط مناطق مختلف آناتولی نقش تعیین‌کننده‌تری در روز انتخابات داشت.

حزب عدالت و توسعه طی دوره اول حکومت خود سیاست‌های میانه‌رو را دنبال کرد و همچنان مسیر ادغام ترکیه با کشورهای اتحادیه اروپا را دنبال کرد. این حزب در ظاهر رفتار دوستانه‌ای با بخش‌بزرگی از شرکت‌های خصوصی داشت و آنها نیز به نوبه خود از این حزب حمایت می‌کردند. سیاست‌های صادرات‌گرای این حزب همچنین از حمایت بسیار ضروری نخبگان تجاری این مراکز صنعتی نوظهور در سراسر آناتولی بهره‌مند شد. پس، به نظر می‌رسد که طبقه متوسط نوظهور که از جهانی‌سازی سود می‌برد، نقش مهمی در به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه و سیاست‌های بازارمحور و طرفدار اتحادیه اروپای آن ایفا کرده است. با این حال، از سال ۲۰۰۷ به بعد وجهه سیاسی و اقتصادی این حزب بدتر شده است. پس از به مشکل خوردن فرآیند پیوستن به اتحادیه اروپا و تلاش شدیدتر حزب عدالت و توسعه برای تحکیم پایه‌های قدرت خود تعداد اندکی از صنعت‌گران جدید و قدیمی نسبت به زوال محیط نهادی و پیدایش اقتدارگرایی در این کشور اعتراض کردند. با رکود صادرات ترکیه سهم صنایع تولیدی در تولید ناخالص داخلی نیز دچار رکود شد. مراکز صنعتی جدید همچنین نمی‌توانستند در زمینه تولید محصولات با فن‌آوری بالا و ارزش افزوده بالاتر، پیشرفت زیادی حاصل کنند.

فصل ۱۲

توسعه اقتصادی و تغییرات نهادی، ۱۹۸۰-۲۰۱۵

رشد اقتصادی

تفاوت‌های مهمی در الگوهای رشد دوره برتن وودز پس از جنگ جهانی دوم و دوره اخیرتر سیاست‌های نئولیبرال و جهانی‌سازی وجود دارد. دوره برتن وودز برای اکثر اقتصادهای توسعه‌یافته و در حال توسعه رشدی باثبات‌تری را ارائه کرده که دارای نوسانات محدودی بوده است. برعکس، به استثنای کشورهای بزرگی مانند چین و هند، نرخ‌های رشد بلندمدت برای مناطق توسعه‌یافته و در حال توسعه به‌طور چشمگیری پایین‌تر بوده و نوسانات برای بیشتر کشورها از سال ۱۹۸۰ به بعد افزایش یافته است. برای اقتصادهای توسعه‌یافته اروپای غربی، ایالات متحده و ژاپن، نرخ‌های افزایش متوسط سالانه تولید ناخالص داخلی سرانه از پایان جنگ جهانی دوم تا دهه ۱۹۷۰ نزدیک به ۳٪ بوده است. برعکس، همین نرخ رشد از سال ۱۹۸۰ به بعد پایین‌تر از ۲٪ بود. اضافه‌براین، حجم و نوسانات روزافزون چرخش سرمایه بین‌المللی منبع جدیدی از بی‌ثباتی، نه تنها برای اقتصادهای ملی، بلکه برای کل اقتصاد جهانی به وجود آورده است. کساد اقتصادی بزرگ که در سال ۲۰۰۸ آغاز شد منجر به نزول شدید ورودی‌ها و سپس احیای آهسته کشورهای توسعه‌یافته شد. اضافه‌براین، اگرچه تفاوت‌ها

در درآمدهای متوسط بین کشورهای توسعه‌یافته در حال نزول بوده، اما توزیع درآمد در داخل بیشتر کشورهای توسعه‌یافته از دهه ۱۹۷۰ به بعد نابرابرتر شده است.

بیشتر بخش‌های جهان در حال توسعه عملکرد نسبتاً خوبی داشته و تغییر نرخ رشد بین مناطق در حال توسعه جهان قبل از سال ۱۹۸۰ محدود بوده است. برعکس، اگرچه متوسط نرخ‌های فزایش موزون شده با جمعیت تولید ناخالص داخلی سرانه در کشورهای در حال توسعه از سال ۱۹۸۰ به بعد به بیش از ۳٪ رسیده‌اند، اما تنوع بسیار بیشتری بین مناطق در حال توسعه جهان در این دوره وجود داشته است. میانگین‌های کشورهای در حال توسعه به دلیل نرخ‌های بسیار بالایی رشد آسیای جنوبی و شرقی، که شامل پرجمعیت‌ترین کشورهای جهانی می‌شوند، بالا کشیده شدند. در چین، درآمدهای سرانه تا بیش از ۶٪ در سال افزایش پیدا کردند، در حالی که در دومین کشور بزرگ جهان یعنی هند نرخ رشد به بیش از ۴٪ رسید. در آسیا، به استثنای ژاپن، نرخ متوسط رشد به ۷/۴٪ رسید. برعکس، در بسیاری از کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی، آفریقا و خاورمیانه، نرخ متوسط رشد تولید ناخالص داخلی سرانه ۱٪ در سال یا حتی کمتر بود (جدول ۱۲/۱ و نمودار ۱۲/۱). اضافه‌براین، بحران آسیایی در پایان دهه ۱۹۹۰ و بحران مالی جهانی که در سال ۲۰۰۸ آغاز شد برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه دشواری‌هایی را به وجود آورد.

جدول ۱۲/۱: تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان و در ترکیه، ۱۹۸۰-۲۰۱۵

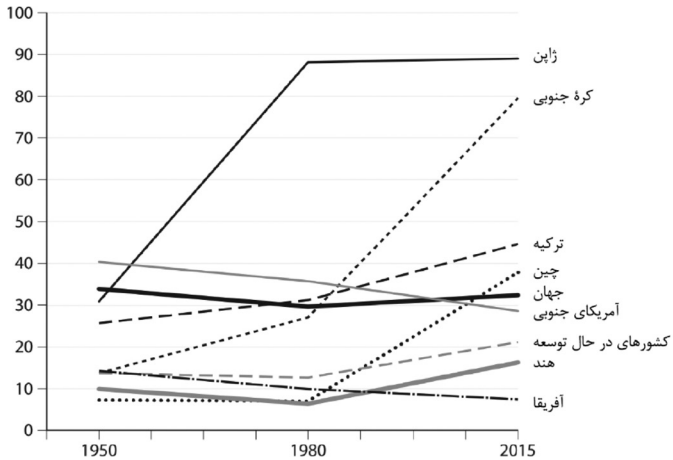
نرخ افزایش سالانه (%)	تولید ناخالص داخلی سرانه		
	۲۰۱۵	۱۹۸۰	
۱٫۶	۲۱۰۰۰	۱۳۱۵۰	اروپای غربی
۱٫۷	۳۰۴۰۰	۱۸۶۰۰	ایالات متحده
۱٫۷	۲۲۳۵۰	۱۳۴۰۰	ژاپن
۱٫۷	۲۴۷۰۰	۱۴۹۰۰	کشورهای توسعه یافته
۱٫۳	۸۶۰۰	۵۸۰۰	اروپای شرقی به استثنای اتحادیه شوروی
۱٫۶	۲۲۷۰۰	۱۳۱۵۰	ایتالیا
۲٫۰	۱۸۳۵۰	۹۲۰۰	اسپانیا
۶٫۷	۷۵۰۰	۱۰۵۰	چین
۴٫۲	۳۲۵۰	۹۴۰	هند
۵٫۴	۲۰۰۰۰	۴۱۰۰	کره جنوبی
۴٫۷	۵۹۰۰	۱۵۰۰	آسیا به استثنای ژاپن
۰٫۸	۱۹۵۰	۱۵۰۰	آفریقا
۲٫۲	۴۴۵۰	۲۱۰۰	مصر
۱٫۴	۶۵۰۰	۴۰۰۰	ایران
۰٫۹	۷۱۵۰	۵۴۵۰	آمریکای جنوبی
۳٫۴	۵۳۰۰	۱۹۲۰	کشورهای در حال توسعه
۲٫۰	۸۱۰۰	۴۵۰۰	جهان
۲٫۵	۱۱۲۰۰	۴۷۵۰	ترکیه

منبع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶؛ بولت و وان زانندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱؛ پاموک ۲۰۰۶، صص ۸۰۹-۸۲۸ برای ترکیه.

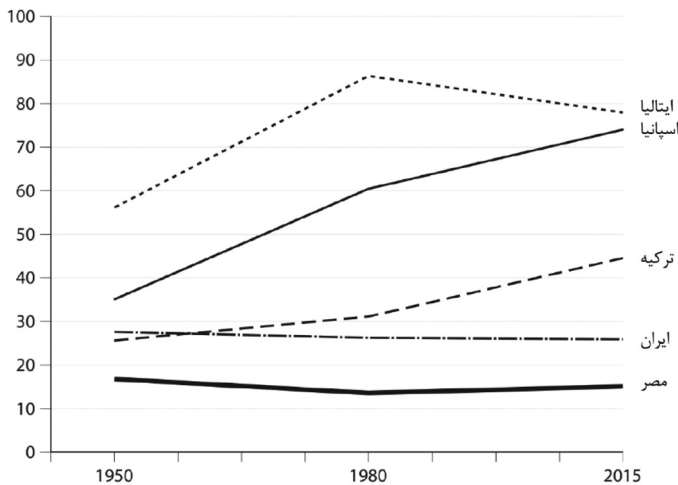
یادداشت: تولید ناخالص داخلی سرانه بر حسب برابری قدرت خرید (PPP) تعدیل شده بر اساس دلار ایالات متحده در سال ۱۹۹۰. برای مشاهده جزئیات به فصل ۲ مراجعه کنید.

نرخ‌های بلندمدت کشور ترکیه طی سه دهه پس از جنگ جهانی دوم به متوسط‌های کشورهای در حال توسعه نزدیک اما بالاتر بود. برعکس، نرخ‌های افزایش متوسط تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه از سال ۱۹۸۰ به بعد به میانگین‌های موزون شده با جمعیت تمام کشورهای

در حال توسعه نزدیک اما پایین‌تر بوده است. در دوره جدید از سال ۱۹۸۰ به بعد، نرخ‌های رشد بلندمدت ترکیه از نرخ‌های آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه بالاتر بوده، اما از نرخ‌های کشورهای موفق‌تر و پرجمع‌تر واقع در شرق، جنوب شرق و جنوب آسیا، از جمله چین و هند، بسیار عقب‌تر بوده است (جدول ۱۲/۱ و نمودار ۱۲/۱).



نمودار ۱۲/۱: تولید ناخالص داخلی سرانه در جهان و کشور ترکیه، ۱۹۵۰-۲۰۱۵ (PPP تعدیل شده و در قالب درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده). منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶؛ بولت و وان زاندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱؛ پاموک ۲۰۰۶، ترکیه.



نمودار ۱۲/۲: تولید ناخالص داخلی سرانه در چهار کشور دیگر و ترکیه، ۱۹۵۰-۲۰۱۵ (PPP تعدیل شده و در قالب درصدی از اروپای غربی و ایالات متحده). منابع: مدیسون ۲۰۰۷، صص ۳۷۵-۳۸۶؛ بولت و وان زاندن ۲۰۱۴، صص ۶۲۷-۶۵۱؛ پاموک ۲۰۰۶، ترکیه.

مقایسه‌ای بین چهار کشور با جمعیتی مشابه، دو مورد در جنوب اروپا و دو مورد در خاورمیانه، می‌تواند بینش‌های مضاعفی در مورد مسیر کشور ترکیه طی این دوره در اختیار ما قرار دهد (نمودار ۲/۱۲). ایتالیا و اسپانیا طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، نرخ‌های بالایی از رشد اقتصادی را تجربه کردند و قادر بودند به سطوح کشورهای توسعه‌یافته نزدیک شوند. اما نزدیک شدن ایتالیا به میانگین‌های اروپای غربی و ایالات متحده پس از سال ۱۹۸۰ متوقف شد. برعکس، تولید ناخالص داخلی سرانه اسپانیا در سال ۱۹۸۰ پایین‌تر بود، اما عمدتاً به دلیل ادغام اروپایی، همچنان با نرخ‌هایی بالاتر از کشورهای توسعه‌یافته در حال افزایش بود. تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه از سال ۱۹۸۰ به بعد با نرخ‌هایی بالاتر از ایتالیا و اسپانیا افزایش یافته و تا سال ۲۰۱۵ همچنان به آرامی در حال نزدیک شدن به کشورهای توسعه‌یافته بوده است. همچنین تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه از سال ۱۹۸۰ به بعد نیز با نرخ‌هایی بالاتر از مصر و ایران در حال افزایش بوده است. از سال ۱۹۸۰ تا سال ۲۰۱۵، سطح تولید ناخالص داخلی سرانه مصر با نرخ‌هایی افزایش یافته که تنها اندکی از کشورهای توسعه‌یافته بیشتر بوده است. در نتیجه، شکاف موجود در زمینه تولید ناخالص داخلی سرانه بین این کشور و کشورهای توسعه‌یافته همچنان تغییر زیادی نکرده و شکاف موجود بین این کشور و ترکیه همچنان در حال تعمیق بوده است. سطح تولید ناخالص داخلی سرانه ایران بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۱۵ با نرخ‌هایی افزایش یافته که تنها اندکی از کشورهای در حال توسعه بالاتر بوده است. تولید ناخالص داخلی سرانه ایران طی دهه‌های پس از جنگ جهانی با حمایت درآمدهای نفتی همچنان بالاتر از ترکیه بود اما پس از سال ۱۹۸۰ از ترکیه عقب افتاده است.

علل تقریبی رشد، بینش‌های مهمی برای درک روندهای بلندمدت در رشد اقتصادی در دوره جدید پس از سال ۱۹۸۰ ارائه خواهد کرد. در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، ترکیه با افزایش نرخ سپرده‌ها و سرمایه‌های خود از ۱۱٪ تولید ناخالص داخلی در اوایل دهه ۱۹۵۰ به ۲۲٪ از تولید ناخالص داخلی در اواخر دهه ۱۹۷۰، به نرخ‌های رشد بی‌سابقه‌ای دست یافته بود. سرمایه‌گذاری‌ها در زمینه کارخانه‌ها و تجهیزات و همچنین آموزش، عمدتاً از طریق سپرده‌های داخلی تأمین مالی می‌شد، اگرچه با افزایش درآمدهای سرانه پس از سال ۱۹۸۰ نرخ سپرده‌ها افزایشی نیافت. در واقع، نرخ سپرده‌ها که طی دهه ۱۹۸۰ نیمه اول از دهه ۱۹۹۰ به‌طور میانگین بالاتر از ۲۰٪ تولید ناخالص داخلی بود، ابتدا به دلیل کسری‌های بخش عمومی و سپس به دلیل نزول نرخ سپرده‌های بخش خصوصی به کمتر از ۱۵٪ از

تولید ناخالص داخلی سرانه در بین سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۱۴ کاهش یافت. در نتیجه، نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی به میزان تقریباً ۲۰٪ از تولید ناخالص داخلی که در دوره قبلی حاصل شده بود پس از سال ۱۹۸۰ تنها از طریق وام‌گیری قابل حفظ بود. وابستگی روزافزون به جریان داخلی سرمایه کوتاه‌مدت خارجی باعث افزایش چشمگیری در بی‌ثباتی اقتصاد کلان شد. نوسانات موجود در حرکت‌های کوتاه‌مدت سرمایه، ناشی از روندهای جهانی و بی‌ثباتی سیاسی داخلی، پس از سال ۱۹۸۰ منجر به نوسانات عمده در اقتصاد شده‌اند. همانند دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، تعمیق سرمایه و حرکت نیروی کاری به سوی مناطق شهری، منابع اصلی رشد بهره‌وری نیروی کار پس از سال ۱۹۸۰ بوده‌اند. شهری‌شدن و حرکت نیروی کار از بخش کشاورزی، یعنی جایی که آنها با بهره‌وری کمتری کار می‌کردند، به سوی اقتصاد شهری، یعنی جایی که در آنجا با سطوح بالاتری از سرمایه فیزیکی کار کرده و بهره‌وری بیشتری داشتند، یکی از علل عمده افزایش بهره‌وری و رشد اقتصادی در ترکیه در سه دهه پس از جنگ جهانی دوم بوده است. همین‌طور که سهم جمعیت شهری از ۴۴٪ در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۷۵٪ در سال ۲۰۱۵ افزایش یافت، تأثیر این حرکت بخشی در رشد اقتصادی همچنان ادامه یافت. این‌طور برآورد شده است که تا یک سوم از نرخ رشد پس از سال ۱۹۸۰ به دلیل تأثیر این حرکت بوده است. با این حال، سهم نیروی کار در کشاورزی در سال‌های اخیر به کمتر از ۲۰٪ کاهش یافته است. از آنجا که سرعت حرکت نیروی کاری از زمینه کشاورزی به اقتصاد شهری، آغاز شده پس از جنگ جهانی دوم، کاهش خواهد یافت، در نتیجه، اهمیت این تأثیر نیز قطعاً در دهه‌های آتی کمتر خواهد شد. برعکس، افزایش‌ها در تولید چندمولفه‌ای همچنان پایین‌تر از ۱٪ در سال باقی مانده بود. به عبارت دیگر، بیشتر افزایش کلی و افزایش تولید سرانه نه از طریق افزایش تولید واحدی بلکه همانند بیشتر کشورهای در حال توسعه از طریق سرمایه‌گذاری‌های جدید و جمع‌آوری درون‌دادها حاصل شده است (آتیاس^۱ و باکیش^۲ ۲۰۱۳؛ سایگیلی، جیهان و یورتاوقلو^۳ ۲۰۰۵؛ آلتوق، فیلیز تکین و پاموک ۲۰۰۸، صص ۳۹۳-۴۳۰).

۱ Atiyas
 ۲ Bakış
 ۳ Yurtoğlu

جدول ۱۲/۲: شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی پایه ترکیه، ۱۹۸۰-۲۰۱۵

۲۰۱۵	۱۹۸۰	
۷۹/۰	۴۴/۷	جمعیت (به میلیون)
		نرخ شهری شدن
۷۸	۴۴	نسبت مراکز دارای جمعیت بالای ۱۰,۰۰۰ نفر به کل جمعیت
۷۶ (مردان: ۷۳؛ زنان ۷۹)	۵۹ (مردان: ۵۷؛ زنان ۶۱)	امید به زندگی در زمان تولد (به سال)
۹۴ (مردان: ۹۸؛ زنان ۹۰)	۶۸ (مردان: ۸۰؛ زنان ۵۵)	نرخ سوادآموزی (%)
۷/۲	۴/۲	میانگین سال‌های آموزشی جمعیت بزرگسال بالای ۱۵ سال
۲۲	۵۰	سهم کشاورزی در نیروی کار (%)
۹	۲۵	سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی (%)
۲۲	۱۷	سهم صنعت تولیدی در تولید ناخالص داخلی (%)
۱۵	۴	نسبت صادرات به تولید ناخالص داخلی (%)
۲۳	۱۱	نسبت واردات به تولید ناخالص داخلی (%)
۲۰	۲۲	نسبت سرمایه‌گذاری به تولید ناخالص داخلی (%)
۲۳	۱۳	نسبت درآمدهای دولت مرکزی به تولید ناخالص داخلی (%)

منبع: ترکیه، تورکیه ایستاتیسیتیک کورومو (موسسه آمار ترکیه)، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۶.

نرخ پایین رشد کل بهره‌وری طی دهه‌های اخیر همگام با سطح پایین از آموزش و مهارت نیروی کار و محتوای فنی کم تولیدات در حرکت بوده است. در حالی که از سده نوزدهم به بعد مقداری پیشرفت حاصل شد، اما ترکیه همچنان در زمینه سال‌های آموزشی و همچنین مهارت‌ها، از میانگین‌های جهانی و میانگین‌های کشورهای دارای سطوح مشابهی از تولید ناخالص داخلی سرانه عقب است (نمودارهای ۲/۷ و ۲/۸ در فصل ۲). کمبودهای نظام آموزشی باعث شد تا در مرحله گذار به اقتصادی که قادر به توسعه و استفاده از فن‌آوری‌های پیشرفته‌تری باشد، دشواری‌هایی جدی به وجود آید. این الگو به بیش از نیم قرن پیش باز

می‌گردد. زمانی که ترکیه با هدایت سازمان برنامه‌ریزی دولتی^۱ در دهه ۱۹۶۰ مسیر صنعتی جدیدی را پیش گرفت، شاخه‌های تولیدی دشوارتر و فنی‌تر در اثر فشار ناشی از تولیدکنندگان بزرگ در بخش خصوصی کنار گذاشته شدند. به جای رونق بخشیدن به فعالیت‌های تحقیقاتی و افزایش ظرفیت تولید فن‌آوری‌های جدید، با شرکت‌های چندملیتی در بخش‌هایی که از فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر استفاده می‌کردند همکاری‌هایی شکل گرفت و فن‌آوری‌ها غالباً به‌طور کامل از بیرون وارد می‌شدند؛ همانطور که در مثال مربوط به صنعت خودروسازی مشاهده کردیم. صنعت تولید تمایلی نداشته است که در شاخه‌های تولیدی دارای فن‌آوری پیشرفته‌تر و نیازمند مهارت‌های بالاتر سرمایه‌گذاری کند، چنانکه پس از سال ۱۹۸۰ به بازارهای صادراتی روی آورده است. در نتیجه، تولیدکنندگان دارای فن‌آوری‌های استاندارد همچنان در عصر جدید نیز بر صادرات چیرگی داشتند (تایماز^۲ و وویودا^۳ ۲۰۱۲، صص ۸۳-۱۱۱).

توزیع درآمد

تغییرات نهادی در سطوح جهانی و ملی از سال ۱۹۸۰ به بعد نقش‌هایی کلیدی در تحول توزیع درآمد ایفا کرده‌اند. تأثیر روزافزون اقتصاد نئولیبرال با پشتوانه دولت‌های کشورهای توسعه‌یافته و آژانس‌های بین‌المللی غالباً باعث افزایش قدرت سرمایه و کاهش قدرت نیروی کار در سطح جهانی می‌شد. تغییرات نهادی که باعث افزایش بسیج سرمایه شده و در عین حال موانع موجود سر راه بسیج نیروی کار را بدون تغییر رها می‌کردند، با یکدیگر همسو بوده‌اند. به‌طور مشابه، تغییرات گسترده در نهادهای سیاسی و اقتصادی در ترکیه که با رژیم نظامی در اوایل دهه ۱۹۸۰ آغاز شده و در دوره‌های آتی نیز ادامه پیدا کرد، شدیداً باعث فرسایش قدرت کارگران و همچنین تولیدکنندگان کشاورزی کوچک و متوسط و کاهش سهم آنها در درآمد ملی نسبت به دوره‌های پیشین شد (بریک^۴ و بیلگینسوی^۵ ۱۹۹۶، صص ۳۷-۶۴). واردات روزافزون تولیدکنندگان مبتنی بر نیروی کار از آسیای شرقی نیز در دهه‌های اخیر فشار رو به پایینی بر درآمدهای کارگران اعمال کرده است.

من توزیع درآمد ملی این دوره را در سه مرحله بررسی خواهم کرد: ابتدا، توزیع در داخل بخش کشاورزی؛ سپس نابرابری‌های بین کشاورزی و اقتصاد شهری؛ و سرانجام نابرابری‌ها در داخل اقتصاد شهری. در ابتدای کار باید تأکید شود که به دلیل شهری‌شدن، کاهش سهم کشاورزی

^۱ State Planning Organization

^۲ Taymaz

^۳ Voyvoda

^۴ Berik

^۵ Bilginsoy

و افزایش سهم اقتصاد شهری طی این سه دهه سرعت زیادی داشته‌اند. سهم کشاورزی در نیروی کار از ۵۰٪ در سال ۱۹۸۰ به کمتر از ۲۵٪ در سال ۲۰۱۵ کاهش یافته است. سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی طی همین دوره از ۲۵٪ به ۹٪ کاهش یافته است. به عبارت دیگر، درحالی‌که در دوره‌های پیشین توزیع در داخل بخش کشاورزی بر توزیع درآمد در سطح ملی غلبه داشته است، اما تفاوت‌های بین کشاورزی و اقتصاد شهری و توزیع در داخل اقتصاد شهری با گذشت هر دهه اهمیت بیشتری پیدا کرده است. در این دوره اخیر، پس از سال ۱۹۸۰، سهم کشاورزی بیشتر کاهش یافته و اقتصاد شهری و نابرابری‌های روزافزون در داخل آن بر منظره ملی از توزیع درآمد چیرگی داشته است.

در غیاب شواهد دیگر، مخصوصاً در دوره‌های قبل‌تر، شاخص کلیدی برای توزیع درآمد در داخل بخش کشاورزی توزیع زمین است. یک ضریب جینی^۱ نسبتاً باثبات در حدود ۰/۶ نشان می‌دهد که توزیع زمین از دهه ۱۹۶۰ به بعد تغییر چشمگیری نداشته است. نابرابری بین توزیعات بر اساس شرکت‌های مرکزی و مالکیت زمین نیز تنها اندکی تغییر یافته‌اند. اگرچه اجاره‌نشینان کوچک و متوسط در برخی قطعات بزرگ ارضی مشغول زراعت بودند، اما با رواج گرفتن تراکتورها و ماشین‌آلات دیگر در بخش کشاورزی، برخی قطعات کوچک زمین به دست شرکت‌های مرکزی به قطعات بزرگی تبدیل شدند. سرشماری‌های مصرفی در دسترس برای خانوارهای روستایی در سال‌های اخیر نشان‌دهنده یک توزیع مصرفی برابرتر هستند، اما محدودیت‌ها و مشکلات مربوط به این سرشماری‌های خانواری باید در نظر گرفته شوند. تفاوت‌های در درآمد سرانه بین کشاورزی و اقتصاد شهری به علل سیاسی و اقتصادی، نوسانات چشمگیری را پس از سال ۱۹۸۰ نشان داده‌اند. کاهش بزرگ در حجم برنامه‌های حمایت از قیمت و یارانه‌ها و هزینه‌های پرداختی از سوی دولت طی رژیم نظامی پس از سال ۱۹۸۰ و سپس فرار رسیدن سال‌های اوزال^۲ تفاوت در درآمد سرانه بین این دو بخش را به شدت افزایش داد. با این حال، پس از بازگشت به یک رژیم سیاسی رقابتی‌تر و طی دوره دولت‌های ائتلافی تا سال ۲۰۰۲، برنامه‌های حمایت از قیمت مجدداً گسترش و درآمدهای کشاورزی تاحدی بهبود یافت. دولت‌های JDP پس از سال ۲۰۰۲ مجدداً استفاده از برنامه‌های حمایت از قیمت را کاهش داده‌اند، اما شرایط در بخش کشاورزی بر حرکت‌های مساعد در شرایط بخش تجارت که به پایان دهه ۱۹۹۰ باز می‌گردند شناور بوده است. نکته قابل توجه دیگر این است که افزایش سرعت مهاجرت از روستاها به شهرها از اواسط دهه ۱۹۹۰ به بعد، که تاحدی واکنشی

^۱ Gini
^۲ Özal

به کاهش برنامه‌های حمایت از کشاورزی بوده است، نیز نقش مهمی در جلوگیری از افزایش تفاوت درآمد سرانه بین روستاها و شهرها ایفا کرده‌اند. با این حال، به‌رغم جریان‌های مهاجرتی قابل توجه، تفاوت در درآمد متوسط بین شهرها و روستاها همچنان در سطح بالایی باقی مانده است (بوراتا و ۱۹۹۰، صص ۱۹۹-۲۲۹؛ بوراتا و ۲۰۰۵؛ کیدر و ینال^۱ ۲۰۱۱، صص ۶۰-۸۶). نابرابری‌های منطقه‌ای بزرگ بخش مهمی از توزیع درآمد در ترکیه بوده‌اند. تاده‌های اخیر، صنعتی شدن تحت هدایت بخش خصوصی عمدتاً بر ثلث غربی کشور تمرکز داشته است. گرایش بازاری کشاورزی و توسعه گردشگری نیز در مناطق غربی و ساحلی ادامه داشته است. ثلث شرقی کشور، اضافه بر درآمدهای پایین‌تر، همچنین فاقد زیرساخت‌ها و خدمات دولتی بوده است، مخصوصاً در زمینه آموزش و سلامت. افزایش سرکشی کردها در مناطق جنوب شرقی پس از سال ۱۹۸۴ نیز باعث افزایش بیشتر نابرابری‌های بزرگ منطقه‌ای شده و در نتیجه مزید بر فشارهای مربوط به مهاجرت‌ها از شرق به غرب و از روستاها به شهرها شده است. بسیاری از خانواده‌هایی که دارای ریشه‌های کردی بوده و یا از جنگ گریخته و یا مجبور به ترک دهکده‌های خود شده بودند، ابتدا به شهرهایی در آن مناطق و سپس به شهرهایی در مناطق جنوبی و غربی مهاجرت کردند (یوکسکر^۲ ۲۰۰۹، صص ۲۶۲-۲۸۰؛ آیدین^۳ و امرنجه^۴ ۲۰۱۵). کاهش شدت کشمکش‌ها پس از سال ۱۹۹۹ به بهبودی اقتصادی این منطقه کمک کرد، اما پروژه‌های انرژی و آبیاری بزرگی که انتظار می‌رفت باعث تبدیل شدن مناطق جنوب شرقی به قطب مهمی از رشد کشور شوند، تا بدینجا نتوانسته‌اند انتظارات اولیه را برآورده کنند. از سرگیری مجدد خصومت‌ها در سال ۲۰۱۵ نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی در این بخش از کشور و کاهش نابرابری‌های چشمگیر منطقه‌ای، بیش از هر چیز، به حل سیاسی مسئله کردها وابسته است.

در غیاب مجموعه‌های دیگر مربوط به توزیع درآمد در داخل اقتصاد شهری برای کل دوره پس از سال ۱۹۸۰، یک شاخص پایه برای شروع کار نسبت دستمزدهای شهری به تولید ناخالص داخلی سرانه یا درآمد متوسط در اقتصاد شهری است. مجموعه‌های در دسترس نشان می‌دهد که این نسبت، پس از افزایش چشمگیر طی دهه‌های پس از جهانی دوم، در حال نزول بوده و دستمزدهای شهری پس از سال ۱۹۸۰ نسبت به افزایش در درآمد متوسط در مناطق شهری عقب بوده است (نمودار ۱۰/۳ در فصل ۱۰). در حالی که تولید ناخالص داخلی سرانه واقعی

۱ Yenal
 ۲ Yükseker
 ۳ Aydın
 ۴ Emrence

در اقتصاد شهری بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۱۵ تقریباً دوبرابر شده است، اما قدرت خرید دستمزدها طی همین دوره تنها کمتر از یک‌دوم افزایش داشته است. نوسانات بزرگ و متوسطی حول این روند نزولی و گسترده از سهم درآمدهای حقوقی در اقتصاد شهری وجود داشته‌اند. قدرت خرید دستمزدها طی رژیم نظامی و دوره پس از آن، که سیاست در حالی محدود شده قرار داشت، تقریباً تا حد ۳۰٪ کاهش یافته بود. با پیدایش یک رژیم سیاسی رقابتی‌تر و تقاضاهای روزافزون از سوی کارگران در پایان دهه ۱۹۸۰، اکثر این ضررها در زمینه دستمزدها جبران شد، اما طی دهه ۱۹۹۰، که به شدت تورمی بود، و بحران‌های اقتصادی مکرر پس از آن مجدداً افت کرد. طی دوره JDP پس از سال ۲۰۰۲، دستمزدهای شهری افزایش یافت، اما بسیار عقب‌تر از افزایش درآمدهای متوسط در اقتصاد شهری^۱ بودند.

پس از دهه ۱۹۹۰، منبع داده‌های جدیدی برای مطالعه توزیع درآمد در سطح ملی در دسترس قرار گرفت. این داده‌ها سرشماری‌هایی از مصرف خانگی هستند که از سوی یک آژانس دولتی با نام موسسه آماری ترکیه (TurkStat) انجام شده‌اند. در این سرشماری‌ها از هر خانواده یک سری سوالات مشابه با کشورهای دیگر پرسیده و تحلیل این پاسخ‌ها نیز با شیوه‌های مشابه انجام شده است. این داده‌ها نشان می‌دهد که در دهه ۲۰۰۰، درآمد گروه‌های جزء ۲۰، برتر هشت برابر بیشتر از درآمد گروه‌های در ۲۰٪ پایینی بود. تورکاستات بر اساس پاسخ‌های خانواده‌ها به این سرشماری، یک ضریب جینی معادل $۰/۴$ را محاسبه کرده است و این رقم نشان می‌دهد که توزیع درآمد و مصرف بین خانواده‌های ترکیه در سال‌های اخیر در مقایسه با کشورهای اروپایی نابرابرتر بوده است، اما در مقایسه با کشورهای آمریکای لاتین مانند مکزیک، برزیل و شیلی یا آفریقای جنوبی برابرتر بوده و با توزیع درآمد در کشورهای ایران، پرتغال، روسیه و ایالات متحده تقریباً مشابه بوده است. نتایج این سرشماری‌های سالانه همچنین نشان می‌دهد که نابرابری‌های موجود در توزیع درآمد در ترکیه بین دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ تا حدی کم شده است.

با این حال، همانند سرشماری‌های خانوادگی در بسیاری از کشورهای دیگر، مخصوصاً کشورهای در حال توسعه، باید این نتایج را با احتیاط ارزیابی کنیم. یک دلیل مهمش این است که تمام درآمدها و مخارج مصرفی گزارش شده از سوی مخاطبین این سرشماری کمتر از میزان واقعی اعلام شده‌اند و این تمایل در بین خانواده‌های پردرآمدتر بسیار بیشتر است. پردرآمدترین خانواده‌ها غالباً از مشارکت در این سرشماری‌ها امتناع می‌کنند. در واقع،

^۱ urban economy

شواهد فزاینده‌ای برای ترکیه و کشورهای در حال توسعه دیگر وجود دارد که نشان می‌دهد سرشماری‌های خانوادگی درآمدهای بالاتر را به‌طور دقیق ضبط نمی‌کند. از آنجا که بسیاری از مطالعات اخیر تأکید بر این دارند که سهم پردرآمدترین گروه‌ها غالباً مهم‌ترین عامل برای تعیین میزان نابرابری توزیع درآمد در سطح ملی است، در نتیجه دست‌کم‌گیری این سهم می‌تواند مشکلی جدی به‌شمار رود. احتمال زیادی وجود دارد که سرشماری‌های خانوادگی موجود میزان نابرابری درآمد را کمتر از میزان واقعی نشان دهند. همانطور که مطالعات اخیر نشان داده‌اند، این امکان نیز وجود دارد که با بررسی اظهارنامه‌های مالیاتی درآمد سالانه پردرآمدترین گروه‌ها در کشورهای در حال توسعه، به میزان درآمد کلی آنها پی برد. با این حال، به دلیل بسیاری از حفره‌های قانونی که گروه‌های پردرآمد از آنها استفاده می‌کنند و همچنین روش‌های ضعیف و سستی که غالباً در بازرسی اظهارنامه‌های مالیاتی به کار گرفته می‌شوند، این گزینه برای ترکیه و بسیاری از کشورهای در حال توسعه وجود ندارد (پالما^۱ ۲۰۱۱، صص ۸۷-۱۵۳؛ میلانوویچ^۲ ۲۰۱۶، صص ۴۶-۱۱۷؛ بورگیگنون^۳ ۲۰۱۵، صص ۴۷-۷۳؛ پیکتی^۴ ۲۰۱۴، صص ۲۳۷-۴۲۹).

توضیح دیگری که در مورد تفاوت آشکار بین کاهش سهم درآمدهای حقوقی در مناطق شهری و تصویر خوشبینانه‌تری که سرشماری‌های خانوادگی از مخارج مصرفی ترسیم می‌کنند، می‌تواند واریزهای دولتی به گروه‌های دارای درآمد کم و متوسط باشد. بسیاری از برنامه‌های انتقالی ابتدا در دهه ۱۹۸۰ و از سوی نخست‌وزیر اوزال و دولت‌های حزب سرزمین مادری در واکنش به فقر روزافزون در مناطق شهری آغاز شدند. با وجود نرخ بالای تورم، بحران‌های مکرر اقتصاد کلان و کشمکش‌های مسلحانه در منطقه کردنشین در جنوب شرقی، فقر شهری احتمالاً طی بحران سال ۲۰۰۱ به اوج خود رسید. دولت‌های JDP پس از سال ۲۰۰۲ با ترکیبی از اقدامات بازارگرا و یک رویکرد محافظه‌کار نسبت به امور خیریه به این مسئله نزدیک شدند. دولت‌های JDP ترجیح می‌دادند از طریق گروه‌های جامعه مدنی، سازمان‌های حزب محلی و مقامات محلی تحت کنترل این حزب و همچنین شبکه‌ها و گروه‌های برادری مذهبی، کمک خود را به سمت خانواده‌های فقیر سوق دهند. اولویت کار به جای اینکه بر برنامه‌های رسمی و به خوبی تعریف‌شده باشد، بر شبکه‌های غیررسمی و ارتباطات فردی بود (بوقرا^۵ و کیدر ۲۰۰۶، صص ۲۲۱-۲۲۸؛ بوقرا ۲۰۰۷، صص ۳۳-۵۲). JDP با کاهش کسری بودجه

۱ Palma
 ۲ Milanovich
 ۳ Bourguignon
 ۴ Piketty
 ۵ Buğra

و نیاز به بدهی و پرداخت بهره همچنین قادر بود بخش بزرگی از بودجه آموزش، سلامت و مخارج زیرساخت‌ها را آزاد کند.

نقش نهادها و تغییرات نهادی

نهادهای سیاسی و اقتصادی ترکیه و همچنین نهادهای اقتصادی جهانی پس از سال ۱۹۸۰ دستخوش تغییرات زیادی شدند. رژیم نظامی پس از کودتای سال ۱۹۸۰، تلاش‌های بعدی به سوی یک نظام سیاسی بازتر و شمول‌گراتر، روابط با اتحادیه اروپایی و لغزش سریع به سوی استبداد پس از سال ۲۰۰۸، همگی نقش مهمی در شکل‌دهی به نهادهای سیاسی رسمی داشتند. نهادهای اقتصادی رسمی عصر جدید در ابتدا به دلیل پذیرش اصول اجماع واشنگتن و سیاست‌های بازارمحور شکل گرفتند. اما نهادهای رسمی جدید معرفی شده در سال ۱۹۸۰ تنها آغاز و بخشی از داستان بودند. در سال‌های بعدی، نهادهای سیاسی و اقتصادی رسمی عصر جدید در اثر سیاست داخلی و توزیع متغیر قدرت، تغییر یافته و به تکامل رسیدند. اضافه‌براین، تغییرات گسترده در نهادهای رسمی در عصر جدید نهادهای غیررسمی را از میدان بیرون نکرد، بلکه با آنها همچنان در تعامل بودند و با آنها به همزیستی می‌پرداختند. در واقع، نهادهای غیررسمی طی این سه دهه نقش‌هایی کلیدی در توسعه اقتصادی و سیاسی، در مناطق شهری و روستایی و در زمینه مداخله‌گرایی دولت ایفا کرده‌اند. بنابراین، برای انجام یک ارزیابی دقیق‌تر در مورد نقش نهادها در توسعه اقتصادی از سال ۱۹۸۰ به بعد، اینکه چگونه نهادهای جدید پدیدار شده‌اند و اینکه آنها چگونه در توسعه اقتصادی بلندمدت نقش داشته یا مانع این توسعه شده‌اند، لازم است که نهادهای رسمی و غیررسمی و تعامل آنها با سیاست داخلی و توزیع متغیر قدرت را بررسی کنیم.

دموکراسی و نهادهای سیاسی ترکیه از زمان حرکت به سوی یک نظام سیاسی چندحزبی در سال ۱۹۵۰ تحت فشار بوده‌اند. کودتاهای نظامی که در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۱ انجام شد، به نیروهای مسلح تسلط چشمگیری بر رژیم و حق و تو در زمینه بسیاری از مسائل را بخشیده است. کودتای سال ۱۹۸۰ باعث افزایش بیشتر قدرت ارتش شد. قانون اساسی سال ۱۹۸۰ محدودیت‌های جامعی را بر آزادی اندیشه و همکاری اعمال کرد و سايه بلندی روی نظام سیاسی افکند که به مدت چند دهه ماندگار بود. رژیم نظامی با منع سیاستمداران برجسته دهه ۱۹۷۰ از بازگشت به سیاست، همچنین باعث بی‌ثباتی سیاسی بزرگی شد. در نتیجه، در دهه ۱۹۹۰ مجموعه‌ای از دولت‌های ائتلافی کم‌عمر تشکیل شدند که در آنها احزاب راست

میانی و چپ میانی به جای رقابت با احزابی در سمت مخالف طیف سیاسی عمدتاً در برابر احزابی به رقابت می‌پرداختند که همان جایگاه را طیف سیاسی اشغال کرده بودند. از همپاشی مکرر احزاب سیاسی اصلی به دست ارتش به خیزش احزاب اسلامگرا کمک کرد و پس از سال ۲۰۰۲ منجر به انسجام حاکمیت حزب عدالت و توسعه شد که دارای ریشه‌های اسلامی بود. اگرچه سازمان‌های جامعه مدنی قدرت بیشتری پیدا کرده بودند، اما ساختار و کارکرد درونی احزاب سیاسی در محیط ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های پس از سال ۱۹۸۰ همچنان نشان‌دهنده ویژگی‌های سلسله‌مراتبی بود. دموکراسی درونی حزبی توسعه‌ای پیدا نکرد و قدرت رهبران حزبی به لطف قوانین نوشته و نانوشته همچنان بدون محدودیت ادامه داشت. از سال ۱۹۹۹ تا سال ۲۰۰۵، یعنی زمانی که ترکیه به‌طور رسمی به منزله نامزدی از اعضای اتحادیه اروپا پذیرفته شده بود، با واکنش احزاب در سراسر طیف سیاسی در قالب تصحیحات عمده در قانون اساسی سال ۱۹۸۲، پیشرفت‌های عمده‌ای در رژیم سیاسی حاصل شد و در نتیجه حقوق سیاسی و مدنی این کشور، از جمله برخی حقوق پایه برای اقلیت کردها، به‌طور چشمگیری گسترش پیدا کرد. اما توافق بر سر یک قانون اساسی جدید دست‌نیافتنی بود. اما پس از اینکه اتحادیه اروپا به‌طور اساسی وعده عضویت خود را پس گرفت، سیاست ترکیه رو به وخامت گذاشت. حاکمیت JDP، به‌طور روزافزونی مطلق‌گراتر شد، مخصوصاً پس از اینکه در سال ۲۰۱۰ ارتش را شکست داد و کنترل قوه قضاییه را به‌دست گرفت.

رژیم نظامی پس از سال ۱۹۸۰ برخورد شدیدی با کردها داشت، که به‌طور تخمینی ۱۵٪ از کل جمعیت را تشکیل می‌دادند و اکثر آنها در بخش‌های جنوب شرقی زندگی می‌کردند. در واکنش، یک سازمان مسلح با نام حزب کارگران کردستان^۱ (PKK)، از سال ۱۹۸۴، گاهی برای اقتدار و گاهی برای استقلال، در حال مبارزه با دولت بوده است. ریشه‌های تاریخی ملی‌گرایی کردها و تقاضاهای آنها در زمینه استقلال‌طلبی به زمان جهاد مرکزی‌سازی عثمانی در سده نوزدهم باز می‌گردد. در تلاشی که پس از جنگ جهانی اول برای تشکیل یک دولت ملی انجام شد، کردها صاحب نقش بوده‌اند، اما طی دوره بین دو جنگ جهانی زمانی که آنها در صدد اقتدار بیشتری برآمدند، به‌طور خشونت‌آمیزی سرکوب شدند. از دهه ۱۹۸۰، احزاب سیاسی کرد به تدریج در پارلمان نمایندگی پیدا کردند و شدت این مبارزه در طول زمان متغیر بوده است، اما آنها هیچگاه به‌طور کامل دست از مبارزه برنداشته‌اند. تنازع نظامی نه تنها در مناطق شهری و روستایی در جنوب شرقی بلکه در سراسر کشور دارای پیامدهای اقتصادی

^۱ Kurdistan Worker's Party

جدی بود، زیرا بسیاری از کردها مجبور شدند در دهه ۱۹۹۰ دست به مهاجرت بزنند و در نتیجه خشونت ناشی از آنها غالباً به مناطق شهری دیگر نیز راه پیدا کرد. سه دهه جنگ با PKK منجر به تقریباً ۴۰,۰۰۰ نفر کشته در هر دو جناح شده و فشار مالی زیادی نیز به وجود آورده است (کریشچی^۱ و وینرو^۲ ۱۹۹۷؛ آیدین و امرنچه ۲۰۱۵).

نیروها و نهادهای جهانی نیز از سال ۱۹۸۰ به بعد نقش‌های مهمی در شکل‌گیری نهادهای اقتصادی رسمی ترکیه ایفا کرده‌اند. پذیرش اصول اجماع واشنگتن و فراگیری نهادها و سیاست‌های اقتصادی جدید در دو موج انجام شد. به جای پیشرفت‌های جهانی، سیاست داخلی ترکیه و بحران‌های اقتصادی مربوط به آن تعیین‌کننده زمان این موج‌ها بود، به طوری که موج اول در ۱۹۸۰ و موج دوم در ۲۰۰۱ آغاز شد. در هر مرحله، سیاست‌های جدید و نهادهای اقتصادی جدید، طی بحران شدید اقتصادی و با حمایت صندوق بین‌المللی پول به کار گرفته می‌شدند. آزادسازی تجارت، تأکید بر صادرات، سیاست‌های جدید مربوط به مبادلات ارزی، آزادسازی حساب سرمایه، خصوصی‌سازی و سیاست‌ها و نهادهای جدید دیگر، همگی پیامدهای مهمی برای رشد اقتصادی بلندمدت و توزیع درآمد داشتند.

اما تغییرات ابتدایی در نهادهای رسمی تنها بخشی از داستان بود. کلید درک چگونگی و میزان تغییر نهادهای موجود و اینکه چه نوع نهادهای جدیدی پدیدار شدند، غالباً در این نکته است که سیاست‌ها و نهادهای جدید چگونه با نهادهای موجود و سیاست داخلی در تعامل بوده‌اند. نتیجه نهایی در هر دو موج با آنچه که سیاست‌ها و نهادهای اصلی به منظور دستیابی به آن در نظر گرفته شده بودند نسبتاً متفاوت است. اضافه‌براین، توزیع منافع حاصل از تحمیل نهادها و سیاست‌های جدید همیشه با توزیع فعلی قدرت و سیاست همسو نبود. در نتیجه، در بسیاری از نهادها، گروه‌های قدرتمند، از جمله دولت‌های جدید و بروکراسی مرکزی، در برابر تغییرات نهادی مقاومت می‌کردند یا جهت تضمین اینکه عملکرد یک نهاد با هدفی که برای آن در نظر گرفته شده است مغایرت داشته باشد فشار می‌آوردند. مشکل موجود در این شرایط تنها این نبود که دولت دارای قابلیت‌های تحمیلی ضعیفی است، بلکه این بود که نهادهای جدید با تعادل‌های اساسی قدرت در جامعه سازگار نبود.

از بین سیاست‌های جدید، آزادسازی تجارت، تأکید بر صادرات و حذف ممنوعیت جریان سرمایه بین‌المللی همچنان از سال ۱۹۸۰ به بعد غالباً دست‌نخورده باقی مانده است. شاید مهم‌ترین زمینه‌ای که در آن تفاوت‌های عمده‌ای بین اهداف تئوریک و عملی سیاست‌های

^۱ Kirişçi
^۲ Winrow

اقتصادی به وجود آمد به نقش دولت در اقتصاد مربوط باشد. سیاست‌های اقتصادی بازارگرا قصد داشتند مداخله‌گرایی دولت در اقتصاد را کاهش دهند. بیش از سه دهه بعد، نقش دولت همچنان پررنگ باقی مانده بود. اگرچه تغییرات مهمی در رابطه بین دولت و بخش خصوصی به وجود آمد، اما در عصر جدید مداخله‌گرایی و احتیاط، دولت همچنان تعیین‌کننده برندگان عرصه اقتصاد بود.

در مدل مداخله‌گرایی عصر صنعتی شدن جایگزینی واردات، دولت نقشی محوری در اقتصاد ایفا می‌کرد و به تخصیص منابع کمیابی چون منابع ارزی می‌پرداخت و غالباً برندگان را تعیین می‌کرد. فروپاشی نظام محافظت‌گرایی و انگیزه‌ها و پیدایش ارتباطات خرده‌فروشانه بین دولت و بخش خصوصی در دهه ۱۹۷۰ بسیار مورد انتقاد قرار گرفته بود و سپس تأکید شده بود که این وضعیت یک پیامد قطعی از مدل صنعتی شدن از طریق جایگزینی واردات است. با فراگیری سیاست‌های اجماع واشنگتن در سال ۱۹۸۰، این ادعا وجود داشت که نقش دولت در اقتصاد کوچک‌تر و نقش مداخله‌گرایی آن ناپدید خواهد شد. براساس مدل جدید، بیشتر اقدامات حمایتی صنعتی شدن جایگزینی واردات برای فعالیت صنعتی از جمله سیاست‌های بخشی، در واقع کوچک‌تر و کنار گذاشته شدند. موانع سر راه تجارت خارجی و کنترل حرکت سرمایه بین‌المللی تا حد زیادی از بین رفتند.

اما به اجرا گذاشته شدن واقعی سیاست‌های جدید تصویر متفاوتی را ترسیم کرد. در واقع، نقش دولت‌های مرکزی و محلی در تعیین دریافت‌کنندگان یارانه‌ها، معافیت‌های مالیاتی و قراردادهای بخش عمومی کاهش پیدا نکرد. بسیاری از نهادهای غیررسمی که در عصر پیشین مورد استفاده قرار می‌گرفتند همچنان پس از سال ۱۹۸۰ نیز برای رونق بخشیدن به بخش خصوصی و گروه‌های ذینفع در بین گروه‌های نزدیک به دولت به کار گرفته می‌شدند. اضافه‌براین، نخست‌وزیر اوزال حتی در زمان اتخاذ افراطی‌ترین تصمیمات نیز غالباً بدون اندیشه زیاد در مورد زیرساخت‌های قانونی و نهادی الزامی برای سیاست‌های جدید، دست به اقدام می‌زد. از آنجا که سیاست‌های اقتصادی جدید مقید قوانین بلندمدت نبود، در نتیجه در اجرای آنها تصمیمات فردی و رفتار دلخواهانه جایگزین قوانین ماندگار و بلندمدت می‌شد. تدارکات جدید به سبکی فردی مدیریت می‌شد و مسیر حرکت مرتباً تغییر می‌کرد. در حین انجام تصمیمات، الزامات سیاسی کوتاه‌مدت در اولویت قرار می‌گرفت. با بازگشت سیاستمدارانی که به دست رژیم نظامی منع شده بودند به عرصه سیاست فعال در سال ۱۹۸۷، اوزال عادات اصلاح‌گرا و نوآورانه خود را کنار گذاشت و واضح‌ترین نمونه‌ها از اقدامات

کوتاه مدت طراحی شده برای نجات وضعیت فعلی را به کار گرفت. شروع گرفتن تصمیمات دلبخواهی و فردی و همچنین مساعدت‌ها و امتیازاتی که طی این دوره توزیع شد، راه را در دهه ۱۹۹۰- زمانی که بی‌ثباتی سیاسی به طرز شدیدی افزایش یافت و اصول مالی سرنگون شده بود- برای سیاست‌های بسیار بدتر هموار کردند (اونیش^۱ ۲۰۰۴، صص ۱۱۳-۱۳۴).

اگرچه ممکن است نقش مداخله‌گرایی دولت در تئوری کاهش یافته باشد و اگرچه ممکن است برخی سازوکارهای پیشین برای حمایت دولت کم‌رنگ‌تر شده باشد، اما حمایت دولت از بخش خصوصی همچنان ادامه داشت و دولت همچنان عاملی محوری در تعیین برندگان اقتصاد در عصر جدید بوده است. اگرچه محافظت‌گرایی و تخصیص مبادلات خارجی کمیاب، یعنی سودهای بسیار مورد تقاضایی که ناشی از بخشش‌های دولتی در عصر پیشین بودند، ناپدید شد، اما اعتبارات کم‌بهره از سوی بانک‌های بخش عمومی، معافیت‌های مالیاتی مختلف و یارانه‌ها همچنان ادامه داشت. مزایده‌های خصوصی‌سازی و برنده شدن قراردادهای مربوط به تدارکات عمومی و زیرساخت‌ها از سوی دولت، چه ملی و چه محلی، در عصر جدید نیز همچنان سازوکارهایی کلیدی به شمار می‌رفتند.

برنامه جدیدی که پس از بحران اقتصادی سال ۲۰۰۱ تعبیه شد نشانگر مرحله دوم سیاست‌های اقتصادی جدید بود. این برنامه اضافه‌بر اصول (نظم) مالی^۲، یک تقسیم کار جدید را، حداقل به صورت تئوریک، در بین بازارها و دولت پیش‌بینی کرده بود. کار تنظیم و نظارت بر بازارهای مخصوص به نهادهای جدید الاحداث واگذار شد که قرار بود از دولت مستقل باشند (اونیش و شسس ۲۰۰۵، صص ۲۶۳-۲۹۰؛ سونمز^۳ ۲۰۱۱). دولت JDP در سال‌های ابتدایی خود، یعنی زمانی که هدف عضویت در اتحادیه اروپا همچنان موضوع بحث بود، تصمیم به دنبال کردن یک سبک قانون‌مدارتر داشت و سعی داشت از سوگیری در بین گروه‌های کسب‌وکاری اجتناب کند. سیاست‌های اقتصادی و اجرای آنها نیز به روی تمام گروه‌ها در بخش خصوصی باز بود. این دولت همچنین در تدارکات نهادی برنامه سال ۲۰۰۱ دخالتی نداشت (آتیا^۴ ۲۰۱۲، صص ۵۷ الی ۸۱).

باین حال، همین‌طور که JDP پس از انتخابات سال ۲۰۰۷ به یکپارچه‌سازی قدرتش پرداخت، تمام سیاست‌های اقتصادی حامی بخش خصوصی را با سیاست‌های تبعیض‌گراتر جایگزین کرد. در حالی که اصول مالی همچنان یک مولفه کلیدی سیاست اقتصادی بودند، دولت

۱ Öniş
۲ fiscal discipline
۳ Sönmez
۴ Atiyas

آژانس‌های تنظیم‌کننده‌ای که تحت برنامه سال ۲۰۰۱ تأسیس شده بودند را تضعیف کرد و سرانجام کنترل آنها را به دست گرفت. در محیطی از مطلق‌گرایی روزافزون، پارتیزان‌بازی در انتصاب‌های دولتی و اهدای تعداد روزافزونی از قراردادهای دولتی و شکل‌های دیگری از حمایت براساس ارتباطات سیاسی برای همه روشن ساخت که نزدیک بودن به دولت موضوع مهمی است. در واقع، تبلیغ لایه جدیدی از صاحبان کسب‌وکار محافظه‌کار وفادار به این حزب به یک اولویت اصلی بدل شد.^۱

بنابراین، گروه‌های کسب‌وکاری محافظه‌کار نزدیک به JDP کم‌کم در مناقصاتی که از جانب مقامات محلی یا دولت مرکزی آغاز می‌شدند و همچنین در توزیع اعتبارات بانک‌های عمومی و خصوصی، از امتیارات خاصی برخوردار می‌شدند. نفوذ دولت در بانک‌های بخش عمومی و در اعتباراتی که می‌دادند در این دوره افزایش یافت. به عبارت دیگر، در عصری از سیاست‌های نئولیبرال، زمانی که ادعا می‌شد مداخله‌گرایی دولت محدودتر شده است، ظرفیت قدرت سیاسی برای تعیین اینکه چه کسی و چگونه در اقتصاد سود خواهد برد، کاهش نیافته بود. در واقع، نقش دولت مرکزی و مقامات محلی در تعیین اینکه در اقتصاد چه کسی برنده و چه کسی بازنده خواهد بود، بیشتر تقویت شد. در محیطی از مطلق‌گرایی روزافزون، همکاری در انتصابات اداری و اهدای تعداد فزاینده‌ای از قراردادهای دولتی و شکل‌های دیگری از حمایت براساس ارتباطات سیاسی، برای همه آشکار شد که نزدیک بودن به دولت موضوع مهمی است. نسبت دادن مناقصات مقامات محلی و دولتی به کمپانی‌های دولتی در ترکیه، همگی فعالیت‌هایی به خوبی شناخته شده‌اند. اما دوره طولانی‌تری که JDP در مسند قدرت قرار گرفت، در مقایسه با دوره‌های سابق، سبب شکل‌گیری روابط بسیار عمیق‌تری بین دولت و گروه‌های کسب‌وکاری جدید شد (آتیاس ۲۰۱۲، صص ۵۷-۸۱؛ بوقرا و ساواشکان^۲ ۲۰۱۴، صص ۷۶-۱۷۶).

نهادها نیز نقش‌هایی کلیدی در افزایش توانایی گروه‌های اجتماعی مختلف در حل مشکلات

۱ این مسیر پهناور از محتوا و کیفیت نهادها با سرشماری‌ها و ارزیابی‌های انجام شده از سوی سازمان‌های بین‌المللی مختلف سازگاری دارد. شاخص‌های بین‌المللی طراحی شده برای سنجش کیفیت نهادها سیاسی و اقتصادی ترکیه را در رتبه‌ای در نزدیکی یا پایین‌تر از میانگین‌های کشورهای توسعه‌یافته در دهه‌های اخیر قرار داده است. در بیشتر این شاخص‌ها، امتیاز و رتبه بین‌المللی ترکیه از دهه ۱۹۹۰ تا اواخر دهه ۲۰۰۰ پیشرفت داشته است، اما از آن پس به طور چشمگیری نزول یافته است. اخیرترین شاخص‌هایی که از سوی سرای آزادی (The Freedom House) برای سال ۲۰۱۶ تدارک یافته‌اند نشان می‌دهند که پس از جمهوری آفریقای مرکزی، کشور ترکیه شدیدترین وخامت در آزادی اساسی را طی ده سال گذشته تجربه کرده است (سرای آزادی ۲۰۱۶). همچنین به شاخص دموکراسی (The Democracy Index) تهیه شده از سوی واحد اطلاعات اقتصادی (Economist Intelligence Unit)، شاخص آزادی (Freedom Index) تهیه شده از سوی خانه آزادی، شاخص‌های حاکمیت جهانی (World Governance Indicators) تهیه شده از سوی بانک جهانی (World Bank)، شاخص حاکمیت قانون (The Rule of Law Index) تهیه شده از سوی پروژه عدالت جهانی (The World Justice Project)، شاخص تشخیص فساد (Corruption Perception Index) تهیه شده از سوی شفافیت بین‌المللی (Transparency International) و شاخص‌های رقابت‌پذیری (Competitiveness Index) تهیه شده از سوی مجمع اقتصادی جهان (World Economic Forum) مراجعه کنید. بسیاری از این شاخص‌های دارای مولفه‌هایی هستند که امتیازها و رتبه‌های بیشتری ارائه می‌کنند.

۲ Savaşkan

مربوط به اقدامات جمعی و تعقیب منافع مشترک خود ایفا کرده‌اند. نهادهای همکاری، سازماندهی و حل اختلافات نه تنها برای دولت بلکه برای عملکرد موثر عاملین اجتماعی در دفاع از منافع خود نیز ضروری است. با این حال، نهادها هم می‌توانند به انسجام و تقویت عاملین اجتماعی مختلف کمک کنند و هم می‌توانند مانع از آن شوند. بخش خصوصی ترکیه، مخصوصاً از زمان پایان جنگ جهانی دوم، سابقه مختلطی در سازماندهی و دفاع از منافع جمعی خود داشته است. این بخش به دلیل تمایزهایی بین منافع بزرگ و کوچک و منافع سکولار و محافظه‌کار و تلاش این گروه‌های کوچک‌تر در دنبال کردن منافع خاص‌تر، با موانعی روبرو شده است. این شکاف‌ها غالباً دشواری‌هایی در گردهمایی، چانه‌زنی‌ها و همکاری گروه‌های مختلف ایجاد کرده‌اند. در نتیجه، منافع فردی یا منافع گروه‌های کوچک سازمان‌یافته حول محور شبکه‌های غیررسمی غالباً نسبت به منافع جمعی بزرگتر ارجحیت بیشتری داشته‌اند (بیانچی ۱۹۸۴؛ هپر^۱ ۱۹۹۱؛ بیدل و میلور ۱۹۹۷، صص ۲۷۷-۳۰۹).

شکاف‌های موجود در داخل بخش خصوصی با افزایش قطبیت سیاسی و اجتماعی شدت بیشتری پیدا کرد. تفکیک بخش خصوصی بین کسب‌وکارهای بزرگی که از لحاظ سیاسی با هم در ارتباط بودند و کمپانی‌های کوچک‌تر، و همچنین براساس ترجیحات اجتماعی، افزایش یافت. اولین سازمان داوطلبانه بخش خصوصی، توسیاد^۲، که غالباً از دارندگان و مدیران بزرگترین سازمان‌های چندشرکتی تشکیل شده بود، در سال ۱۹۷۱ تأسیس شد. با این حال، در زمینه تعامل با بخش عمومی، توسیاد فاقد ظرفیت طراحی و تحمیل قوانین خوش ساخت برای اعضای خود بود. هم سیاستمداران و هم گروه‌های کسب‌وکاری بزرگی که ارتباط خوبی با هم داشتند به کانال‌های جمع‌گرا اعتماد نداشتند و ارتباطات خاص‌گرا و مشتری‌گرا را ترجیح می‌دادند.

در حالی که نخبگان سکولار کسب‌وکارهای بزرگ تحت لوای مساعدت در عصر پیشین در حال بیرون رانده شدن بودند، گروه‌های محافظه‌کار جدید متصل به حزب عدالت و توسعه از حمایت دولت بهره می‌بردند. از دهه ۱۹۹۰، انجمن‌های کارفرمایان جدید، مانند موسیاد^۳ و سپس توسکن^۴، سعی داشتند در بین گروه‌های کسب‌وکاری محافظه‌کار همان نقشی که توسیاد از دهه ۱۹۷۰ به منزله یک سازمان حمایتی برای گروه‌های کسب‌وکار بزرگ ایفا کرده بود را ایفا کنند. هم‌میتور که اعضای انجمن جدید صاحبان محافظه‌کار کسب‌وکار - موسیاد - راه نفوذ به

۱ Heper
۲ TÜSIAD
۳ MÜSIAD
۴ TÜSKON

بسیاری از قراردادهای دولتی، چه ملی و چه محلی را یافتند، قدرت روزافزونی به دست آوردند. جای تعجب نیست که تحت این شرایط، ارتباطات خاص بیش از حمایت مبتنی بر قانون رونق گرفت (بوقرا ۱۹۹۸a، صص ۵۲۱-۵۳۹؛ بوقرا و ساواشکان ۲۰۱۴، صص ۱۰۹-۱۴۹). یکی از زمینه‌های کلیدی که از این شرایط متضرر می‌شد، فن‌آوری و صنایع نیازمند فن‌آوری پیشرفته بود. افراد و بنگاه‌ها غالباً به جای سرمایه‌گذاری در آموزش، مهارت‌ها و فن‌آوری برای بهبود رقابت در بازارهای داخلی و بین‌المللی، استفاده از منابع برای نزدیک ماندن به دولت و مساعدت جستن از آن را مقرون به صرفه‌تر و آسان‌تر قلمداد می‌کردند. اینگونه رفتارها مطمئناً منجر به مقداری از رشد اقتصادی شده، اما در این مدل همچنین محدودیت‌هایی برای رشد اقتصادی به‌وجود آمده است.

مراحل بعدی صنعتی‌شدن، در مقایسه با مراحل پیشین، نیازمند نوع متفاوتی از مداخله دولت و نوع متفاوتی از تعامل بین دولت و بخش خصوصی بود. این مراحل تأکید خود را بر مهارت‌ها، محتوایی از فن‌آوری‌های پیشرفته‌تر، حداقلی از نوآوری و ارزش افزوده بالاتر قرار داده بودند. این مرحله به نوبه خود نیازمند ظرفیت بیشتر و انسجام و سازماندهی قوی‌تر دولت و بخش خصوصی و همچنین هماهنگی، همکاری بیشتر و به اشتراک‌گذاری بیشتر اطلاعات در بین بخش‌های عمومی و خصوصی بود. تعامل بین بخش‌های خصوصی و عمومی نیازمند نهادهای قوی‌تر و خوش‌طرح‌تر بود. به‌طور مشابه، حمایت از تولیدکنندگان نیازمند دستچینی بیشتر بوده و به جای اینکه برای نهادها باشد باید برای فعالیت‌های دستچین شده می‌بود. نیروی کار بهتر تعلیم دیده و دارای مهارت بیشتر نیز یک شرط مهم بود. بدون وجود مداخله‌گرایی قانون‌مدار و به دلیل وجود کانال‌های غیررسمی تعاملی بین بخش‌های عمومی و خصوصی، کیفیت سرمایه‌گذاری و تولید و همچنین نرخ افزایش بهروری کل عوامل همچنان پایین بود. به‌عبارت دیگر، اگرچه مداخله‌گرایی دولت سهم زیادی در رشد گسترده ترکیه داشته، اما در زمینه ایجاد تولید جدی به موفقیت کمتری رسیده است.

تعامل بین نهادهای رسمی و غیررسمی

با افزایش سرعت مهاجرت از روستاها به شهرها پس از سال ۱۹۸۰، بسیاری از شبکه‌های غیررسمی و همچنین روابط قدرت در مناطق شهری همچنان رونق داشتند. همانند دوره پیشین، شبکه‌های سرپرستی، مذهبی و یکپارچگی منطقه‌ای و همچنین بسیاری از نهادهای غیررسمی دیگر توسعه بیشتری پیدا کردند و درعین حال با نهادهای رسمی در تعامل بودند و

نهادهای جدیدی در مناطق شهری ایجاد می‌کردند. این ارتباطات غیررسمی برای مهاجران اخیر نقش‌هایی کلیدی در به دست آوردن مسکن، خدمات شهری و استخدام ایفا می‌کردند. آنها همچنین در فعالیت‌های کسب‌وکاری یک بخش خصوصی که در مناطق شهری با سرعت زیادی در حال رشد بود، نقش‌های برجسته‌ای ایفا می‌کردند. با افزایش قدرت و سازماندهی سیاسی مهاجرین اخیر، نقش و قدرت شبکه‌های غیررسمی نیز گسترش یافت. برای مثال، حمایت این شبکه‌ها در کسب قراردادهای متوسط و کوچک‌تر از دولت‌های محلی یا حتی دولتی، به یک امتیاز مهم بدل شد (اردر ۱۹۹۹، صص ۱۶۱-۱۷۲).

با افزایش شهری شدن و تداوم یک رژیم سیاسی رقابتی، شبکه‌های سرپرستی سیاسی نیز همچنان در مناطق شهری گسترش یافتند. سرپرستی سیاسی به نیازهای فقیران، مخصوصاً مهاجران اخیر، و نیازهای سیاست‌پاسخ می‌داد و همچنین در کوتاه‌مدت به توسعه اقتصادی کمک می‌کرد. با این حال، قدرت و ماندگاری روابط سرپرستی همچنین مانع از پیدایش توسعه نهادهای قدرتمندتر می‌شد. تمام احزاب سیاسی سعی داشتند از سرپرستی سیاسی استفاده کنند، اما برخی از آنها موفق‌تر از دیگران بودند. حزب عدالت و توسعه مخصوصاً در زمینه توسعه شبکه‌های گسترده در بین مهاجران اخیر در مناطق شهری مهارت داشت. کمک غیرنقدی که از سوی بنیادها، شهرداری‌ها و سازمان‌های جامعه مدنی همراستا با سازمان‌های حزب محلی و از سوی سازمان‌های خیریه نزدیک به دولت در بین رای‌دهندگان توزیع می‌شد، جایگزین مردم‌گرایی کلان دوره قبل از سال ۱۹۸۰ شد. اضافه‌براین، حزب عدالت و توسعه برنامه‌هایی را در زمینه آموزش، سلامتی و تأمین گسترده مسکن برای گروه‌های کم‌درآمد و فقرا توسعه می‌داد (سپاری ۲۰۱۴، صص ۶۶۰-۶۶۳).

شبکه‌هایی که از سوی جوامع قومی مذهبی سنی‌ها، علوی‌ها و کردها تشکیل شده بودند نیز تا حدی با شبکه‌های مبتنی بر محلی‌گرایی همپوشانی داشتند. این شبکه‌ها که در زمینه پیشینه طبقاتی متنوع بودند، بازتاب تقاضاها و استیصال مناطقی به تازگی شهری شده بودند و از انواع مختلفی از نابرابری‌ها، مخصوصاً در سطح دسترسی به خدمات شهرداری رنج می‌بردند. استفاده از شبکه‌های جوامع مذهبی برای اهداف اقتصادی در دهه ۱۹۸۰، یعنی زمانی که دولت‌های محلی و ملی شروع به سوق دادن قراردادهای به سوی آنها کرده بودند، قدرت گرفت. حاضرین در این شبکه‌ها فعالیت‌های خود را به افراد و کمپانی‌های دیگر در همان شبکه محدود نکردند. با این حال، قرار داشتن در یک شبکه یکسان یک اعتماد دوطرفه به‌وجود می‌آورد و روابط اقتصادی را آسان‌تر می‌ساخت. با گذشت زمان، عضویت در این

شبکه‌ها کم‌کم به مزایای چشمگیری در مناقصه‌های آغاز شده از سوی مقامات دولتی و دولت مرکزی و همچنین در روابط اعتباری انجامید. برعکس، مخصوصاً در مراکز کوچک، افراد یا کمپانی‌هایی که به عضویت این شبکه‌ها در نیامده بودند، در بقای خود با دشواری بیشتری روبه‌رو شده بودند.

البته، در این رقابت تمام شبکه‌ها به طور یکسان موفق نبودند. سازمان‌ها و شبکه‌های علوی و کردی غالباً از عضویت منع شده یا از شبکه‌های دیگر عقب افتاده بودند. آنها همچنین دسترسی یکسانی به دولت مرکزی نداشتند، حتی اگر کنترل برخی از دولت‌های محلی نیز در دست آنها می‌بود. برعکس، گروه‌های سنی به‌طور عمومی در کسب دسترسی به دولت‌های ملی و محلی موفقیت بیشتری داشتند. احزاب اسلامی در سطح ریشه‌ای سازماندهی بهتری داشتند. شبکه‌های غیررسمی نیز نقش‌های حساسی در رسیدن JDP به قدرت ایفا کرده بود. بسیاری از سیاستمدارانی که JDP را تأسیس کرده بودند ریشه در این شبکه‌ها یا این رابطه‌ها داشتند. از سال‌های ابتدایی دولت JDP، شبکه‌های مبتنی بر برادری‌ها و جوامع مذهبی نقش بیشتری در اقتصاد پیدا کردند. ما در دوره JDP همچنین شاهد رسمی‌سازی روزافزون برخی شبکه‌های مذهبی بودیم، به طوری که آنها کمپانی‌های چندشرکتی خود که متشکل از تعداد زیادی از بنگاه‌ها، بانک‌ها، کمپانی‌های رسانه‌ای، بنیادها و حتی اتحادیه‌های کارگری بودند را تأسیس می‌کردند. شبکه گولن^۱ قدرتمندترین مورد در بین این شبکه‌ها بود که تا زمان یک جنگ تلخ بر سر قدرت که در سال ۲۰۱۳ در بین این شبکه و JDP در گرفت، همچنان قدرتمندترین متحد JDP باقی مانده بود.

رشد، شهری شدن و محیط

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، با رشد اقتصادی و صنعت شهری شدن سریع، مشکلات زیست‌محیطی در ترکیه زیاد شد. فشارهای وارده بر نظام اکولوژیک که در سال‌های بعد روی هم انباشته شد تنها به مشکلات ناشی از شهری شدن و بخش صنعتی محدود نمی‌شد. با استفاده از مقادیر زیادی از مواد شیمیایی و آفت‌کش‌ها در کشاورزی، آلودگی منابع آبی رو و زیر زمین و آلودگی خاک، فرسایش، شور شدن خاک به دلیل استفاده بیش از حد از آب، جنگل‌زدایی یا باز کردن جنگل‌ها برای ساخت‌وساز، کاهش تنوع بیولوژیکی، فعالیت‌های بخش گردشگری که به طبیعت و محیط‌زیست توجهی نمی‌کردند، سیاست‌های انرژی مبتنی بر سوخت فسیلی

۱ Gülen

و انتشار بسیار فزاینده گازهای گلخانه‌ای، مشکلات زیست‌محیطی هر ساله شدیدتر می‌شدند. اگرچه به لطف استفاده از گازهای طبیعی تا حد زیادی بر آلودگی هوا، که مخصوصاً در مناطق شهری به مشکلی بسیار شدید بدل شده بود، غلبه شد، اما این مشکل در مناطقی که تولید صنعتی در آنها متمرکز شده بود همچنان ادامه داشت (آدامان^۱ و آرسل^۲ ۲۰۰۵، صص ۱-۱۱، ۲۹۳-۲۹۸؛ آکسوی^۳ ۲۰۰۵؛ آدامان، آکبولوت^۴ و آرسل ۲۰۱۷).

تاحدی به دلیل فشارهای آژانس‌های بین‌المللی، قوانین فراگیر و پرجزئیات در حوزه مسائل زیست‌محیطی آماده و یک نظام اداری ملی و بزرگ برای این حوزه در دهه ۱۹۷۰ تأسیس شد. با این حال، این نهادهای رسمی به تنهایی کار نمی‌کردند بلکه با دیگر نهادهای رسمی و غیررسمی و همچنین از طریق روابط مبتنی بر منفعت و قدرت مشغول به کار بودند. هنگام اعمال و اجرای قوانین، دولت ملی و مقامات محلی عمدتاً نسبت به اجرای قوانین بی‌تفاوت بودند. با تداوم رشد اقتصادی و آغاز سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی بزرگ پروژه‌های ساختمانی دیگر در دوره JDP، مشکلات زیست‌محیطی در مناطق شهری و روستایی اضطرار پیدا کرد. با جانبداری JDP از رشد و بخش خصوصی در این منازعات، این مشکلات شدیدتر شد. تمایل روزافزون JDP به مطلق‌گرایی در سال‌های بعد در مشکلات زیست‌محیطی نیز بازتاب یافته است. JDP به جای تلاش برای رسیدگی به منازعات و مسائل زیست‌محیطی از طریق مذاکرات و گفت‌وگو، قصد داشت قوانینی که مانع کارش می‌شدند را تغییر دهد. برای کاهش یا حذف کنترل بخش خصوصی، حذف موانع و غلبه بر مخالفت‌هایی که علیه پروژه‌های سرمایه‌گذاری زیرساختی و تجاری به وجود آمده بودند، قدرت‌های مختلفی از آژانس‌ها و دولت‌های محلی به آنکارا انتقال داده شد. در مذاکرات بین‌المللی، دولت به جای حمایت از پروتکل کیوتو^۵، که در صدد ایجاد همکاری بین‌المللی در زمینه تغییرات آب و هوا و تعیین سهمیه‌های ملی بود، سعی داشت تا آنجا که می‌تواند از این فرایند دوری کند. ترکیه این پروتکل را چهار سال بعد از سال ۲۰۰۹ و به منزله ۱۸۵ امین عضو امضا کرد (آدامان و آرسل ۲۰۰۵، صص ۱-۱۱، ۲۹۳-۲۹۸؛ آدامان، آکبولوت و آرسل ۲۰۱۷).

شاخص‌های بین‌المللی و مقایسه‌ها نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر ترکیه به دلیل سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی، در زمینه مسائل حوزه «سلامت زیست‌محیطی»، مانند آب پاک، کاهش آلودگی هوا، پاکیزگی بهداشتی، مدیریت زباله‌ها و پردازش فاضلاب پیشرفت‌هایی

۱ Adaman
۲ Arsel
۳ Aksoy
۴ Akbulut
۵ Kyoto Protocol

داشته است. این شاخص‌ها همچنین نشان می‌دهد که ترکیه در رتبه‌بندی‌های بین‌المللی در زمینه تنوع بیولوژیکی، محافظت از اکوسیستم‌ها، اثرگذاری بر محیط دروندادها و فن‌آوری‌ها در بخش خصوصی و توسعه منابع پاک و تجدیدپذیر انرژی به‌طور چشمگیری پسرفت داشته است. سده‌های عظیم ساخته‌شده روی راه‌آب‌ها، پروژه‌های بزرگ انرژی و تخریب طبیعت ناشی از سرمایه‌گذاری‌های گردشگری از جمله علل اصلی عقب‌بودن ترکیه در رتبه‌بندی‌های بین‌المللی در زمینه مسائل زیست‌محیطی بوده است. شاخص عملکرد زیست‌محیطی^۱ تهیه شده از سوی دانشگاه ییل^۲ برای سال ۲۰۱۶ نشان می‌دهد که ترکیه از بین ۱۸۰ کشور رتبه ۹۹ را دارد (شاخص عملکرد زیست‌محیطی سال ۲۰۱۶).

یک مسئله مهم و مرتبط دیگر به تصاحب زمین‌های شهری و رانت‌های ناشی از رشد اقتصادی و شهری شدن سریع پس از پایان جنگ جهانی اول مربوط می‌شود. شرایط خاص تاریخی، و مهم‌تر از همه فراهم بودن مقادیر زیادی از زمین‌های تحت مالکیت دولت در مناطق شهری، منجر به یک راه‌حل منحصر به فرد برای مشکل مسکن برای مهاجران طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم در ترکیه شد. مهاجران خانه‌های محقر، یا گجه‌کوندوهای خود را روی زمین‌های دولتی ساختند و سرانجام حقوق مالکیت رسمی این زمین‌ها را کسب کرده و از دولت‌های محلی زیرساخت‌ها و خدمات دیگر را برای نواحی به سرعت در حال رشد خود مطالبه کردند. در نتیجه، بخش‌های بزرگی از جمعیت توانستند حداقل سهم متوسطی از رانت‌های زمین‌های شهری و یک اقتصاد بزرگشونده را مطالبه کنند. با تمام شدن زمین‌های دولتی قابل دسترس برای ساخت گجه‌کوندوها در دهه‌های پس از سال ۱۹۸۰، به دارندگان فعلی گجه‌کوندوها اجازه داده شد تا ساختمان‌های بزرگتری را در زمین‌های خود بسازند. بنابراین، رانت‌های رو به رشد شهری بین کمپانی‌های ساختمان‌سازی کوچک و متوسط و ساکنین محلی به اشتراک گذاشته شد. قوانینی رسمی برای ساختمان‌سازی و ناحیه‌بندی شهری وجود داشت اما این قوانین معمولاً تحمیل نمی‌شد و به‌طور دوره‌ای برای منعکس کردن و همگام بودن با شرایط متغیر زمینی تغییر داده می‌شدند. زمانی که نوبت به اجرای قوانین می‌رسید، دولت ملی و مقامات محلی عمدتاً نسبت به اجرای این قوانین بی‌تفاوت بودند. نهادهای رسمی معمولاً به تنهایی در این شرایط کار نمی‌کردند، بلکه با نهادهای رسمی و غیررسمی دیگر و روابط قدرتی و منفعتی دیگر در تعامل بودند (کارپات^۳).

^۱ The Environment Performance Index

^۲ Yale University

^۳ Karpat

۱۹۷۶؛ اونجو ۱۹۸۸، صص ۳۸-۶۴؛ بوقرا ۱۹۹۸b، صص ۳۰۳-۳۱۷).

از سال ۲۰۰۲، JDP سازماندهی و توزیع رانت‌های شهری را به سطح جدیدی ارتقا داده است. وزارت تأمین مسکن عمومی^۱، یک آژانس دولتی که در سال ۱۹۸۴ برای تأمین مسکن‌های کم‌هزینه تأسیس شده بود، طی دوره JDP قدرت بیشتری از جانب قوه مقننه دریافت کرد. همینطور که این آژانس زمین‌های عمومی را به دست گرفت یا آنها را با زمین‌های باارزش خصوصی برای ساخت‌وساز تعویض می‌کرد، فعالیت‌های این آژانس به‌طور شدیدی گسترش یافت. تغییرات مکرریدر قوانین و مقررات و ناحیه‌بندی انجام شد و دیگر قدرت‌های تنظیم‌گر دولت‌های محلی و آژانس‌های ملی به این آژانس و دولت مرکزی در آنکارا منتقل شد. این آژانس در همکاری خود با گروه‌های ساختمان‌سازی بزرگ و متوسط نزدیک به دولت، هماهنگ‌سازی ساخت‌وساز بیش از نیم میلیون از واحدهای مسکونی را تا سال ۲۰۱۵ و غالباً برای گروه‌های دارای درآمد متوسط و بالاتر انجام داده بود. بنابراین، ساختمان‌سازی شهری به منزله محبوبترین ابزار برای غنی‌سازی گروه صاحبان کسب‌وکار بزرگ نزدیک به دولت پدیدار شد. شبکه‌های گسترده روابط سرپرستی، یکی از ویژگی‌های برجسته روابط بین دولت و کمپانی‌های ساختمان‌سازی است. گروه‌های کسب‌وکاری که ارتباط خوبی با دولت نداشتند از این پروژه‌ها محروم می‌ماندند (کیدر ۱۹۹۹؛ بوقرا و ساواشکان ۲۰۱۴، صص ۸۱-۹۵، ۱۰۹-۱۴۹).

توسعه انسانی

افزایش‌های سریع در امید به زندگی در زمان تولد و سال‌های آموزش که پس از جنگ جهانی دوم محقق شد، پس از سال ۱۹۸۰ نیز ادامه داشت. امید به زندگی در زمان تولد، که طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم با سرعت یکسال در هر دو سال زیاد می‌شد، تا سال ۲۰۱۵ نیز با همین سرعت در حال افزایش بود و از ۵۹ سال در سال ۱۹۸۰ (۶۱ برای زنان و ۵۷ برای مردان) به ۷۶ سال در سال ۲۰۱۵ (۷۹ برای زنان و ۷۳ برای مردان) افزایش یافت. کاهش مداوم در مرگ‌ومیر نوزادان، مخصوصاً در مناطق روستایی نقش مهمی در این روند داشته است. نرخ مرگ‌ومیر نوزادان در سراسر کشور از ۱۲۵ نفر به ۱۲ نفر در هر هزار نفر کاهش یافت. اضافه‌براین، مرگ‌ومیر بزرگسالان در تمام گروه‌های سنی همینطور در حال کاهش بود (جدول ۲/۱۲). بنابراین، ترکیه از جامعه‌ای که در آن سهم بزرگی از مرگ‌ها بین نوزادان و به دلیل بیماری‌های واگیردار بود به

^۱ The Mass Housing Administration

جامعه‌ای بدل شد که در آن بیشتر مرگ‌ومیرها بین افراد مسن‌تر و به دلیل بیماری‌های مزمن مانند بیماری قلبی و سرطان بود. به دلیل کاهش مرگ‌ومیر نوزادان به سطوح پایین، افزایش امید به زندگی آهسته‌تر و بیشتر به کاهش مرگ‌ومیر بزرگسالان در دهه‌های بعدی وابسته خواهد بود (دیتون ۲۰۱۳، صص ۲۱۸-۲۶۷). رشد اقتصادی، افزایش سهم بودجه ملی تخصیص یافته برای مراقبت درمانی، شهری شدن، پیشرفت‌ها در دانش و شیوه‌های مراقبت درمانی و افزایش ظرفیت دولت در رابطه با این روندها همگی در این پیامد سهیم بوده‌اند.

اما در عین حال، دسترسی به مراقبت درمانی همچنان نابرابر بوده و افزایش امید به زندگی همچنان به‌طور نابرابری بین گروه‌های سنی، مناطق شهری و روستایی، مناطق مختلف کشور و همچنین فقرا و ثروتمندان توزیع شده بود. طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، کاهش‌های سریع‌تر در مرگ‌ومیر نوزادان و سریع‌ترین افزایش‌ها در میزان امید به زندگی در مناطق شهری و در مناطق غربی و توسعه یافته‌تر رخ می‌دادند. در دوره پس از سال ۱۹۸۰، مناطق روستایی و کمتر توسعه یافته در بخش‌های شرقی و جنوب شرقی مقداری بهبود یافته‌اند. اضافه‌براین، مهاجرت از روستاها به شهرها همچنان میانگین‌های ملی میزان مرگ‌ومیر نوزادان را پایین‌تر می‌آورد. باین وجود، بالاترین نرخ‌ها در مرگ‌ومیر نوزادان و بزرگسالان همچنان در مناطق روستایی و غالباً در مناطق جنوب شرقی کردنشین رخ می‌داد؛ یعنی مناطقی که در آنها درآمد سرانه و سطوح آموزش، مخصوصاً آموزش زنان روستایی، بسیار عقب‌تر از میانگین‌های ملی بود. بیش از یک‌سوم از جمعیت، مخصوصاً ساکنان مناطق روستایی و بیشتر افراد فقیر و بیکار دسترسی اندکی به مراقبت درمانی داشتند. افرادی که به بیمارستان‌های واقع در بخش‌های عمومی با منابع و کارکنان پزشکی محدود مراجعه می‌کردند غالباً با صف‌های انتظار طولانی روبرو می‌شدند و فقط می‌توانستند به خدمات محدود و کم‌کیفیتی دسترسی پیدا کنند. ابتکار مراقبت درمانی حزب AKP که در سال ۲۰۰۳ آغاز شده بود باعث قابل دسترس شدن و فراهم شدن گسترده‌تر خدمات مراقبت درمانی برای گروه‌های کم‌درآمدتر شد. اگرچه رژیم جدید کیفیت مراقبت درمانی را به‌طور چشمگیری بهبود نداد، اما حمایت سیاسی زیادی را برای AKP فراهم کرد، خاصه بین ساکنان فقیر و کم‌درآمدتر مناطق شهری (ییلماز^۱ ۲۰۱۷، صص ۱۴۹-۱۶۶).

امید به زندگی در زمان تولد پس از سال ۱۹۵۰ در بیشتر کشورهای در حال توسعه با شدت زیادی افزایش یافت. در واقع، نه تنها ترکیه بلکه تمام مناطق در حال توسعه به استثنای کشورهای جنوب صحرای آفریقا در زمینه امید به زندگی به سطوح کشورهای توسعه یافته نزدیک‌تر شدند،

^۱ Yilmaz

زیرا طی این دهه‌ها، افزایش‌های ناشی از کاهش مرگ‌ومیر نوزادان در کشورهای در حال توسعه بیشتر از افزایش امید به زندگی ناشی از کاهش مرگ‌ومیر بزرگسالان در کشورهای توسعه‌یافته بود. طی دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، نرخ امید به زندگی در ترکیه براساس سطح تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور، به سطوح قابل انتظار براساس تولید ناخالص داخلی سرانه خود نزدیک، اما اندکی پایین‌تر بود (زیجدمان و دسیلوا ۲۰۱۴، صص ۱۰۶-۱۱۲). اما در دهه‌های پس از سال ۱۹۸۰ امید به زندگی در ترکیه اندکی سریع‌تر از آنچه که بر اساس افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه این کشور انتظار می‌رفت افزایش یافته است. سطوح بالای مرگ‌ومیر نوزادان در دوره‌های پیشین و کاهش آنها پس از سال ۱۹۸۰ احتمالاً مهم‌ترین دلیل برای وجود این الگو است.

شاخص‌های کمی پایه در زمینه آموزش مانند سال‌های آموزش و نرخ فارغ‌التحصیلی نیز همچنان پس از سال ۱۹۸۰ به‌طور آهسته‌ای در حال افزایش بوده است. تفاوت‌های بزرگ جنسیتی در زمینه آموزش که در دوره‌های پیشین بسیار شوکه‌کننده بود نیز در حال کاهش بوده‌اند. با این وجود، به دلیل افزایش آهسته‌مناهی تخصیص یافته برای آموزش و تداوم بسیاری از نهادهای مرتبط با آن، ترکیه در شاخص‌های پایه‌ای که ورودی‌های آموزشی و پیامدهای آموزشی مانند خواندن و نمرات ریاضی را می‌سنجند، همچنان از دیگر کشورهای در حال توسعه دارای تولید ناخالص داخلی سرانه مشابه عقب بوده است.

نرخ سوادآموزی در ترکیه بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۱۵ از ۹۰٪ به ۹۸٪ برای مردان و از ۵۵٪ به ۹۰٪ برای زنان افزایش یافته است (جدول ۱۲/۲). تعداد ثبت‌نام‌ها و نرخ‌های فارغ‌التحصیلی نیز برای گروه‌های سنین مدرسه و کل جمعیت افزایش یافته است. در سال ۲۰۱۵، تقریباً تمام افراد در یک گروه سنی مربوطه در مدارس ابتدایی، ۶۰٪ در دبیرستان‌ها و تقریباً ۲۸٪ در آموزشگاه‌های عالی‌تر ثبت‌نام شده بودند. در حدود سال ۱۹۸۰، ۲۲٪ از جمعیتی که در یک گروه سنی بودند از دبیرستان و تقریباً ۶٪ از آنها از دانشگاه‌های چهارساله فارغ‌التحصیل شده بودند. در سال ۲۰۱۵، بیش از ۶۰٪ از جمعیت که در یک گروه سنی قرار داشتند از دبیرستان‌ها و تقریباً ۲۴٪ از آنها از موسسات چهارساله عالی‌تر فارغ‌التحصیل شده بودند. میزان متوسط آموزش رسمی که بزرگسالان بالای پانزده سال دریافت کرده بودند از چیزی در حدود ۴/۲ سال در ۱۹۸۰ به ۷/۶ سال در ۲۰۱۲ افزایش یافت. در حالی که میانگین‌های جهانی طی همین دوره از ۵/۳ سال به ۸/۰ سال افزایش پیدا کرد، میانگین آموزش در ترکیه همچنان نه تنها از کشورهای در حال توسعه بلکه از میانگین‌های اروپای شرقی، آمریکای لاتین

و چین بسیار عقب‌تر بوده استغ با آسیای جنوب شرقی تقریباً همسطح بوده، اما از میانگین مصر و هند و کشورهای جنوب صحرای آفریقا بالاتر بوده است (وان لوونز و وان لوونز-لی ۲۰۱۴، صص ۸۷-۹۷).

متأسفانه، بیشتر شواهد مربوط به آموزش به جای اینکه به پیامدهایی در زمینه محتوای آموزشی دانش‌آموزان مربوط شود، بیشتر به کمیت درون‌دادها، مانند سال‌های آموزشی و نرخ فارغ‌التحصیلی، مربوط می‌شود. در نتیجه، ما اطلاعات زیادی در مورد تغییرات در کیفیت آموزش در دست نداریم. با این وجود، در سال‌های اخیر به لطف آزمون‌های PISA در زمینه خواندن و نمرات ریاضی، انجام شده از سوی سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، شواهدی در مورد این پیامدها به دست آمده‌اند. این آزمون‌ها نشان می‌دهد که نمرات دانش‌آموزان ترکیه نه تنها از نمرات کشورهای پردرآمدتر بلکه از نمرات کشورهای در حال توسعه با سطوح درآمدی مشابه پایین‌تر بوده‌اند. به عبارت دیگر، در حالی که ورودی‌ها در حال افزایش بوده و افراد بیشتری در تمام سطوح دوره‌های طولانی‌تری را در مدارس سپری کرده‌اند، پیشرفت‌ها در زمینه پیامدهای آموزشی در ترکیه زیاد قوی نبوده است (OECD ۲۰۱۵).

یک دلیل مهم برای وجود این الگو نرخ‌های پایین سرمایه‌گذاری در زمینه آموزش در ترکیه در مقایسه با کشورهای دیگر است. سرمایه‌گذاری عمومی و خصوصی در موسسات آموزشی در ترکیه از چیزی در حدود ۱/۵٪ تولید ناخالص داخلی در سال ۱۹۸۰ به چیزی در حدود ۳٪ تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است، اما این نرخ‌ها نه تنها از کشورهای توسعه‌یافته بلکه از کشورهای در حال توسعه دارای سطوح مشابه درآمدهای سرانه بسیار پایین‌تر بوده است. یک دلیل دیگر برای وجود پیامدهای ضعیف و پیشرفت‌های آهسته در زمینه مهارت‌ها در ترکیه، تأکید بر کمیت، مانند تعداد کلاس‌ها یا ثبت‌نام‌ها، و عدم وجود یک استراتژی مبتنی بر کیفیت یا پیامدها بوده است. با قدرت گرفتن احزاب اسلامی و قطبیت سیاسی و اجتماعی روزافزون در دهه‌های اخیر، نظام آموزشی به منزله یک جبهه ایدئولوژیکی قلمداد شده و مضامین درسی در تمام سطوح به‌طور مکرر در دهه‌های اخیر تغییر یافته‌اند. دولت‌های JDP پس از سال ۲۰۱۰ به چندین تلاش نظام‌مند برای بازسازی و اسلامی‌سازی نظام آموزشی کشور و معرفی محتوای اسلامی بیشتر در علوم، علوم اجتماعی و موضوعات انسانی هم در سطوح ابتدایی و هم در سطوح پیشرفته‌تر دست زده‌اند.

اضافه‌براین، افزایش‌ها در کمیت آموزش از سال ۱۹۸۰ به بعد به‌طور مساوی پیش نرفته است. سطوح مربوط به کسب آموزش همچنان پیوند محکمی با تفاوت‌های شهری-

روستایی، منطقه‌ای، جنسیتی و درآمدی داشته است. در حالی که میانگین سال‌های آموزشی در بین جمعیت روستایی افزایش یافته است، این میانگین‌ها در مناطق شهری افزایش سریع‌تری داشته‌اند. همچنین سال‌های آموزشی در مناطق پیشرفته‌تر غربی و ساحلی سریع‌تر از مناطق شرقی و جنوب شرقی افزایش یافته است. اضافه‌براین، تفاوت‌ها در کیفیت آموزش بین مناطق شهری و روستایی، بین مناطق توسعه‌یافته‌تر و کمتر توسعه‌یافته و بین گروه‌های درآمدی ادامه داشته و حتی ممکن است افزایش یافته و باعث نابرابری‌های منطقه‌ای بیشتری شده باشند. مهاجرت افراد جوان‌تر و عموماً آموزش‌دیده‌تر از مناطق روستایی به مناطق شهری به تدریج منجر به افزایش میانگین سنی افرادی شد که مهاجرت نمی‌کردند و همین موضوع باعث عمیق‌تر شدن شکاف آموزشی بین مناطق شهری و روستایی می‌شد. بنابراین، آنهایی که در مناطق روستایی باقی می‌ماندند غالباً مسن‌تر و تعلیم‌نیافته‌تر بودند. برعکس، تعلیم‌دیده‌ترین بخش از جمعیت در مناطق شهری، مخصوصاً در بزرگترین مناطق کلانشهری، تمرکز پیدا می‌کردند (تانسل و گونگور ۱۹۹۷، صص ۵۴۱-۵۴۷؛ کردار^۱ و ساراچاقولو^۲ ۲۰۰۸، صص ۵۴۵-۵۶۶؛ کردار ۲۰۰۹، صص ۲۹۷-۳۳۳).

شاخص‌های کمی همچنین نشان می‌دهد که نابرابری‌های شدید جنسیتی دوره‌های قبلی از سال ۱۹۸۰ به بعد در حال کاهش بوده و این روندی است که در کشورهای در حال توسعه دیگر نیز مشاهده می‌شود. تعداد دانش‌آموزان مونث در بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۱۵، از ۸۰٪ دانش‌آموزان مذکر به یک برابری در بین دانش‌آموزان ابتدایی رسیده است. نکته شگفت‌آورتر این است که تعداد دانش‌آموزان مونث از ۳۲٪ به ۸۵٪ از دانش‌آموزان مذکر در بین دانش‌آموزان دبیرستانی و از ۳۲٪ به بیش از ۹۰٪ از دانشجویان مذکر در بین فارغ‌التحصیلان دانشگاهی افزایش یافته است. در نتیجه، بین سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۱۵، میانگین سال‌های آموزشی برای تمام زنان بزرگسال از ۶۰٪ به ۸۵٪ از میانگین سال‌های آموزشی مردان افزایش یافته است. به عبارت دیگر، تفاوت‌های جنسیتی در زمینه آموزش در بین جمعیت جوان به طور چشمگیری کاهش یافته، اما همچنان بین میانسالان و کهنسالان به قوت خود باقیست. تفاوت‌های جنسیتی در زمینه آموزش همچنین در مناطق روستایی، در مناطق شرقی و جنوب شرقی که کمتر توسعه یافته‌اند و بین خانواده‌های کم‌درآمدتر پابرجا بوده است و همچنان دلیل مهمی برای نرخ مرگ‌ومیر نسبتاً بالای نوزادان به حساب می‌آید (تانسل ۲۰۰۲، صص ۴۵۵-۴۷۰). نابرابری‌ها در زمینه دسترسی به آموزش همچنین نتیجه‌ای از تفاوت‌ها در سطوح درآمدی بوده

^۱ Kirdar
^۲ Saracoglu

است و دسترسی به آموزش خوب همچنان به سطح درآمد افراد وابسته است. در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، یعنی زمانی که مخارج عمومی آموزش همچنان پایین بود، افراد قادر به سپری کردن دوره ابتدایی غالباً به گروه‌هایی با درآمدهای متوسط و بالاتر در مناطق شهری تعلق داشتند. با این وجود، آموزش عمومی همچنان ابزاری قدرتمند برای بسیج اجتماعی افراد متعلق به مناطق روستایی و گروه‌های دارای درآمد متوسط و کم در مناطق شهری فراهم می‌کرد. مخارج عمومی و خصوصی در زمینه آموزش از سال ۱۹۸۰ به بعد در حال افزایش بوده و تعداد دانش‌آموزانی که بیش از دوره ابتدایی آموزش دریافت کرده‌اند با سرعت زیادی افزایش یافته است. با این حال، در دهه‌های اخیر تقاضا برای آموزش سریع‌تر از منابع عمومی تخصیص یافته برای آموزش رشد کرده است. خانواده‌ها کم‌کم آموزش موسسات دولتی را با مخارج خصوصی تکمیل کرده و برای دریافت کمک به مدارس آماده‌سازی خصوصی روی آورده‌اند، مخصوصاً برای بدست آوردن یک صندلی در دانشگاه‌های دولتی. بنابراین، مخارج آموزشی گروه‌های مختلف درآمدی با سرعت زیادی از هم فاصله گرفته است. برآورد شده که در دهه‌های اخیر مخارج آموزشی خانواده‌های جزء ۲۰٪ برتر گروه‌های درآمدی سه برابر بیشتر از ۲۰٪ بعدی گروه‌های درآمدی و سیزده برابر بیشتر از ۲۰٪ پایینی گروه‌های درآمدی بوده است. بنابراین، افزایش آهسته مخارج آموزش عمومی و نابرابری‌های روزافزون در مخارج خصوصی منجر به نابرابری‌های روزافزونی در دسترسی به آموزش با کیفیت شده است و این موضوع به نوبه خود نقش آموزش به منزله یک فاکتور کاهش‌دهنده نابرابری‌های درآمدی بین‌نسلی را کاهش داده است (تانسل ۲۰۰۲، صص ۴۵۵-۴۷۰).

شاخص‌های توسعه انسانی محاسبه شده از سوی سازمان ملل متحد بینش‌های بیشتری در مورد عملکرد ترکیه در زمینه توسعه انسانی مقایسه‌ای در دهه‌های اخیر ارائه می‌کند. این شاخص‌ها همچنین نشان می‌دهد که ترکیه در زمینه سلامت و آموزش پیشرفت‌هایی داشته است، اما همچنان از کشورهایی با سطوح مشابه تولید ناخالص داخلی سرانه عقب بوده است. در سال ۱۹۸۰، ترکیه در رتبه‌بندی تولید ناخالص داخلی سرانه از بین ۱۲۵ کشور رتبه ۱۵۵ام را داشته است، اما در زمینه سلامت از بین ۱۸۷ کشور رتبه ۱۲۹ام و در زمینه آموزش از بین ۱۴۰ کشور رتبه ۶۴ام را داشته است. ترکیه در رتبه‌بندی‌های سال ۱۹۸۰ در زمینه توسعه انسانی از بین ۱۰۷ کشور رتبه ۶۴ام را داشت که این شامل تولید ناخالص داخلی سرانه و آموزش و سلامت هم می‌شد. در محاسبات و رتبه‌بندی‌های سال ۲۰۱۰ نیز الگویی مشابه به چشم می‌خورد. ترکیه در زمینه تولید ناخالص داخلی سرانه از بین ۱۸۷ کشور رتبه ۷۰ام را

کسب کرده، اما در زمینه سلامت و آموزش از بین ۱۸۷ کشور به ترتیب رتبه‌های ۱۷۷ام و ۱۱۲ام را بدست آورده است. ترکیه در رتبه‌بندی‌های شاخص توسعه انسانی سال ۲۰۱۰ از بین ۱۸۷ کشور رتبه ۱۹۴ام را داشته است (جدول ۲/۲ در فصل ۲).

افزایش رتبه بین‌المللی ترکیه در زمینه توسعه انسانی در فاصله سال‌های ۱۹۸۰ و ۲۰۱۰ عمدتاً به دلیل کاهش سریع در مرگ‌ومیر نوزادان بوده است، که برای سطح درآمدی سرانه ترکیه نسبتاً بالا به حساب می‌آید، که این موضوع خود باعث بهبود رتبه این کشور در زمینه سلامت نیز شد. برعکس، هیچ پیشرفت چشمگیری را نمی‌توان در زمینه رتبه‌های آموزشی مشاهده کرد. یک دلیل مهم برای رتبه پایین ترکیه در زمینه آموزش، نابرابری‌های این کشور بین زنان و مردان بوده است. اگرچه در دهه‌های اخیر نسبت ثبت‌نام زنان در تمام سطوح آموزشی به‌طور چشمگیری به سوی برابری با مردان افزایش یافته است، اما تفاوت‌های جنسیتی در سطوح آموزشی جمعیت بزرگسال به‌طور کلی همچنان چشمگیر است. دلیل مهم دیگری برای رتبه پایین ترکیه در زمینه سلامت و آموزش، نابرابری‌های زیاد منطقه‌ای و سطوح پایین سلامت و آموزش و درآمد سرانه در منطقه جنوب شرقی بوده است که اکثر جمعیت آن کرد هستند. برای مثال، یکی از گزارشات اخیر کشوری برای ترکیه از سوی برنامه توسعه سازمان ملل متحد^۱، نشان می‌دهد که توسعه‌یافته‌ترین ده استان (از بین ۸۱ استان) از جمله استانبول که در بخش‌های غربی و شمال غربی کشور قرار دارند دارای شاخص توسعه انسانی نزدیک به کشورهای اروپای شرقی-مرکزی مانند کرواسی یا اسلواکی بوده‌اند. برعکس، فقیرترین ده استان واقع در بخش جنوب شرقی که غالباً کردنشین‌اند، میانگین شاخص توسعه انسانی‌شان نزدیک به میانگین مراکش یا هند در همان سال بوده است (UNDP ۲۰۰۴).

نابرابری‌های جنسیتی

نابرابری‌های بین زنان و مردان دارای ابعاد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است. برای مثال، شاخص برابری جنسیتی آماده شده از سوی سازمان ملل متحد، اضافه‌بر نابرابری‌ها در زمینه سلامت و آموزش، همچنین به نابرابری‌ها در زمینه عضویت در پارلمان‌های ملی و محلی و سایر ادارات دولتی نیز توجه دارد. در رتبه‌بندی‌های سازمان ملل متحد در زمینه نابرابری جنسیتی در سال ۲۰۱۰، ترکیه در رتبه‌بندی جهانی در وسط قرار گرفته است، یعنی از بین ۱۴۶ کشور، رتبه ۱۷۷ام را دارد. در شاخص توسعه انسانی، ترکیه پایین‌تر از میانگین کشورهای قرار

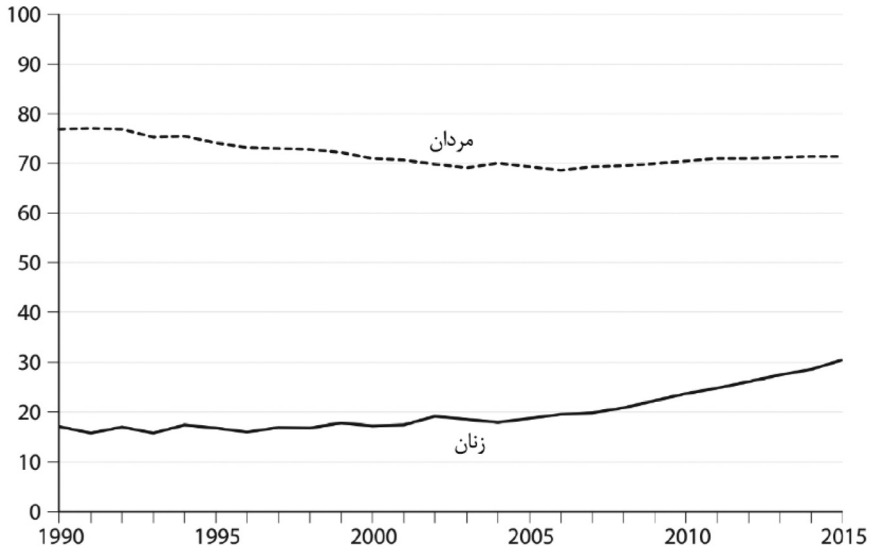
^۱ United Nation Development Program

دارد که در زمینه درآمد با آنها همگروه است (UNDP ۲۰۱۱).

در رابطه با نابرابری‌های دیگر، نابرابری جنسیتی نیز به شکلی قوی تداوم دارد. قبلاً در این کتاب نشان داده‌ام که ریشه‌های نابرابری بین زنان و مردان در زمینه آموزش به گذشته دور باز می‌گردد. نرخ سوادآموزی و آموزش بین زنان، مخصوصاً زنان مسلمان، در طول سده نوزدهم همچنان بسیار پایین، بسیار کمتر از ۵٪ بوده است. در سال ۱۹۵۰، زمانی که نرخ سوادآموزی بین مردان به ۴۷٪ رسیده بود، این نرخ بین زنان تنها ۱۹٪ بود. نرخ سوادآموزی زنان در نیمه دوم سده بیستم افزایش یافت و در سال ۲۰۱۵ به ۹۰٪ رسید. با این وجود، نابرابری‌های شدید جنسیتی در تمام سطوح آموزشی همچنان تا زمان‌های اخیر ادامه داشته است. در سال ۱۹۵۰، تعداد زنانی که در مدارس ابتدایی حضور داشتند ۶۰٪ مردان بود و همین نسبت برای دبیرستانی‌ها و فارغ‌التحصیل‌های دانشگاهی ۲۵٪ بوده است. در سال ۱۹۸۰، تعداد زنانی که مدارس ابتدایی را پشت سر می‌گذاشتند بالاتر از ۸۰٪ مردان بود، اما همین نسبت برای دبیرستانی‌ها و فارغ‌التحصیلان دانشگاهی همچنان حدود ۳۰٪ بود. جای تعجب نیست که بیشتر تفاوت‌های جنسیتی در زمینه آموزش بین خانواده‌های روستایی و خانواده‌های کم‌درآمد شهری بود. اما در دهه‌های اخیر این نسبت جنسیتی برای دانش‌آموزان مدارس ابتدایی به برابری نزدیک شده است، در حالی که تعداد زنانی که دوره دبیرستان را پشت سر می‌گذارند اکنون به بیش از ۸۰٪ از مردان رسیده و تعداد زنان فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها به ۹۰٪ مردان رسیده است (تانسل ۲۰۰۱؛ تانسل ۲۰۰۲، صص ۴۵۵-۴۷۰).

قبل از سده نوزدهم، به ندرت اتفاق می‌افتاد که زنان در خارج از خانه یا مزرعه خانوادگی خود جویای کار شوند. همین‌طور که تولید برای بازار در سده نوزدهم گسترش پیدا کرد، زنان بیشتری در مناطق شهری در خارج از خانه مشغول به کار شدند. آنها غالباً همچون یک منبع کار ارزان دیده می‌شدند، مخصوصاً برای فعالیت‌های فصلی و دستمزدشان همچنان بسیار پایین‌تر از مردان بود (کوئاترت ۱۹۹۳b، صص ۲۵۵-۲۷۰). با این وجود، تفاوت‌ها در زمینه نرخ مشارکت نیروی کار بین زنان و مردان همچنان تا نیمه دوم سده بیستم محدود باقی مانده بود، زیرا اکثر زنان در کشاورزی مشغول کار بودند. اما با افزایش سرعت مهاجرت از روستاها به شهرها پس از جنگ جهانی دوم، نرخ مشارکت نیروی کار بین زنان کم‌کم نزول کرد. بیشتر زنانی که به مناطق شهری نقل مکان می‌کردند در خانه‌ها می‌ماندند و تنها بخش کوچکی از آنها در خارج از خانه مشغول به کار می‌شدند. در نتیجه، نرخ مشارکت پایین زنان در نیروی کار در اقتصاد شهری در دهه‌های اخیر به منزله یکی از ابعاد شگفت‌انگیز نابرابری جنسیتی در

ترکیه قلمداد شده است. در سال ۱۹۹۰، کمتر از ۲۰٪ زنان در مناطق شهری در خارج از خانه مشغول به کار بودند. در سال ۲۰۱۰، درحالی که نرخ مشارکت مردان در نیروی کار در مناطق شهری ۷۰٪ بود، این نرخ در بین زنان مناطق شهری تنها ۳۰٪ بود (نمودار ۱۲/۳).



نمودار ۱۲/۳: نرخ‌های مشارکت در نیروی کار در اقتصاد شهری، ۱۹۹۰-۲۰۱۵ (٪). منبع: مجموعه رسمی ترکیه، موسسه آماری ترکیه ۲۰۱۴.

نرخ مشارکت زنان در نیروی کار در ترکیه نه تنها کمتر از کشورهای اروپایی است، بلکه از کشورهای خاورمیانه‌ای با جمعیتی غالباً مسلمان هم پایین‌تر است. نرخ پایین مشارکت زنان در نیروی کار نباید تنها به منزله یک تصمیم فردی قلمداد شود. موانع زیادی بر سر راه مشارکت بیشتر زنان در نیروی کار وجود دارد، که برخی از آنها در خود خانواده هستند. همچنین باید عللی را نیز در بیرون از خانه جویا شویم، مثلاً این حقیقت که اقتصاد تعداد زیادی از شغل‌ها را تولید نکرده و نرخ بیکاری شهری در دهه‌های اخیر بالاتر از ۱۰٪ بوده و دولت‌ها در سطوح ملی و محلی تلاش کافی برای حمایت از استخدام زنان نکرده‌اند. اضافه‌براین، این موانع و همچنین فرصت‌های شغلی به‌طور نابرابری توزیع شده‌اند. مشارکت در نیروی کار در بین زنانی که آموزش عالی‌تری دریافت کرده‌اند به‌طور چشمگیری بالاتر است. با کاهش سطح آموزش، نرخ مشارکت در نیروی کار نیز کاهش پیدا می‌کند (وایت^۱ ۱۹۹۴).

نهادها نقش مهمی در بازتولید نابرابری‌های جنسیتی و نابرابری‌های دیگر ایفا می‌کنند.

^۱ White

اضافه‌براین، نابرابری‌های دیروز در حال تقویت نهادهایی هستند که در حال تولید و بازتولید نابرابری‌های امروز هستند و نابرابری‌های امروزی راه را برای نابرابری‌های فردا هموار می‌کنند. نهادها مهم‌اند، اما نهادهای رسمی تنها بخشی از داستان هستند. نهادهای رسمی معمولاً به تنهایی کار نمی‌کنند بلکه با مجموعه‌ای از نهادهای رسمی و غیررسمی دیگر در تعامل بوده و با آنها همکاری می‌کنند. اضافه‌براین، برخی نهادهای رسمی می‌توانند خیلی زود تغییر کنند در حالی که نهادهای دیگر به آهستگی تغییر می‌کنند. نحوه تعامل و سازش‌پذیری اصلاحات با نهادهای دیگر غالباً کلید پیامدها است. از زمان انقلاب ترک‌های جوان در سال ۱۹۰۸ زنان تحصیلکرده شهری در حال سازماندهی و مبارزه برای حق زنان و دولت‌های ترکیه در حال فراگیری قوانینی برای پرداختن به نابرابری‌های جنسیتی بوده‌اند. آموزش ابتدایی در سال ۱۹۱۳ برای دختران اجباری شد. مدارس دولتی و برخی زمینه‌های خدمات دولتی و حرفه‌ها با تعداد بیشتری برای زنان شهری و عضو طبقه متوسط فراهم شد. در سال ۱۹۳۰ رهبران سیاسی جمهوری سکولار به زنان حق مشارکت در انتخابات شهرداری را دادند. در سال ۱۹۳۴، زنان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن در پارلمان ملی را به دست آوردند. مشارکت زنان شهری و تحصیلکرده در حرفه‌ها طی دوره بین دو جنگ جهانی و پس از جنگ جهانی دوم به‌طور چشمگیری افزایش یافت (آرات^۱ ۲۰۰۸، صص ۳۸۸-۴۱۸). با این وجود، بسط حقوق سیاسی رسمی و حقوق دیگر به مناطق روستایی آهسته بوده است. تفاوت‌های بزرگ در زمینه نرخ سوادآموزی و آموزش و فرصت‌ها بین زنان و مردان همچنان ادامه داشته است، مخصوصاً در مناطق روستایی. با افزایش سرعت مهاجرت از روستاها به شهر پس از جنگ جهانی دوم، این نابرابری‌های جنسیتی مزید بر نابرابری‌های موجود در مناطق شهری شدند.

نابرابری‌ها بین زنان و مردان تنها باعث ایجاد نابرابری کنونی نمی‌شوند، بلکه مانع از این می‌شوند که بخش بزرگی از جمعیت قادر به توسعه مهارت‌های خود نباشند و همچنین مانع از توسعه اقتصادی می‌شوند. سهم بخش بسیار بزرگی از جمعیت در اقتصاد به فعالیت‌هایی در خانه محدود می‌شود. در طول زمان، با آموزش بیشتر زنان، و مخصوصاً اگر زمانی که فرایند اشتغالزایی سرعت بگیرد، از زنان شهری انتظار می‌رود که تعداد بیشتری از آنان در خارج از خانه مشغول به کار شوند. در واقع، داده‌های موجود نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر چنین روندی، هرچند ضعیف، آغاز شده است. با این وجود، تفاوت در نرخ مشارکت زنان و مردان در نیروی کار همچنان بسیار بالاست (نمودار ۱۲/۳).

^۱ Arat

فصل ۱۳

نتیجه‌گیری

بیشتر کشورهای جهان، طی دو سده اخیر افزایش قابل توجهی در درآمد سرانه و بهبود چشمگیری را در روند توسعه انسانی تجربه کرده‌اند. عملکرد ترکیه در زمینه رشد اقتصادی و توسعه انسانی در این دوره نیز به عملکرد رو به بهبود کشورهای در حال توسعه و میانگین‌های جهانی نزدیک و حتی اندکی از آنها بالاتر بود. در این کتاب، برای اولین بار سوابق ترکیه در یک چشم‌انداز مقایسه‌ای بررسی و ارائه شده است. همچنین، با ارزیابی علل مستقیم و ریشه‌ای تلاش کردم پاسخ این سوال را بیابم که چرا عملکرد ترکیه در زمینه رشد اقتصادی و توسعه انسانی خیلی بهتر از حد متوسط نبوده است. شاید برخی عواملی که به عملکرد متوسط ترکیه انجامید از شرایط خاص این کشور ناشی شده باشد، اما سایر عوامل آن را در بسیاری از کشورهای در حال توسعه می‌توان مشاهده کرد.

نقش‌های پررنگ توسعه اقتصادی از سال ۱۸۲۰ به بعد

برای هزاران سال، تولید و درآمد سرانه در سراسر جهان در سطوح بسیار پایینی بود. حتی زمانی که جوامع می‌توانستند درآمدها را افزایش دهند، افزایش درآمد آنها به مدت زیادی دوام نمی‌آورد. با این حال، پس از شروع انقلاب صنعتی در بریتانیای کبیر در نیمه دوم سده هجدهم این وضعیت کاملاً تغییر کرد. رشد اقتصادی از آن زمان تاکنون به شاخص اصلی

تعیین‌کننده ثروت و فقر کشورها بدل شده است. این کتاب، رشد اقتصادی و توسعه انسانی ترکیه را طی دو سده اخیر از یک چشم‌انداز مقایسه‌ای جهانی بررسی کرده است. در این کتاب سوابق ترکیه در زمینه رشد اقتصادی و توسعه انسانی را هم به شکل مطلق و هم به شکل مقایسه‌ای بررسی کرده‌ام. همچنین، کوشیدم علل عملکرد ترکیه را ارزیابی کنم.

این کتاب نشان می‌دهد که نرخ رشد اقتصادی ترکیه در هر یک از چهار دوره‌ای که در این کتاب تعیین شده‌اند و همچنین کل دو سده اخیر به میانگین‌های جهانی نزدیک بوده است. تولید ناخالص داخلی سرانه در منطقه واقع در داخل مرزهای فعلی ترکیه از سال ۱۸۲۰ به بعد تقریباً پانزده برابر شده است. با این وجود، نرخ رشد اقتصادی آن در سال‌های پیش از ۱۹۵۰ و سال‌های پس از آن با یکدیگر بسیار تفاوت دارند. نرخ رشد بلندمدت درآمد سرانه ترکیه تا سال ۱۹۵۰ زیر ۱ درصد باقی مانده بود. در حالی که عملکرد ترکیه اندکی بهتر از میانگین کشورهای در حال توسعه بوده است، اما شکاف میان این کشور و کشورهای توسعه‌یافته عمیق‌تر شده است. اساسی‌ترین دلیل این الگو صنعتی شدن به نسبت سریع کشورهای غرب اروپا و آمریکای شمالی در این دوران بوده است، در حالی که ترکیه و کشورهای در حال توسعه دیگر غالباً روی کشاورزی تمرکز کرده بودند. ترکیه طی دهه ۱۹۳۰، صنعتی شدن و رشد اقتصادی بالایی مقطعی را تجربه کرد، اما دستاوردهای این دوران طی جنگ جهانی دوم و سال‌های پس از آن کاملاً معکوس شد.

با این حال، پس از پایان جنگ جهانی دوم، نرخ رشد بلندمدت ترکیه همانند کشورهای در حال توسعه به میزان قابل توجهی بالاتر از دوره‌های پیشین بود. با افزایش سرعت شهرنشینی و صنعتی شدن، نرخ افزایش سالانه درآمد سرانه به بالای ۳ درصد صعود کرد و درآمد سرانه کشور نیز در دوره زمانی ۱۹۵۰-۲۰۱۵ بیش از شش برابر شد. در نتیجه، ترکیه شکاف میان خودش و کشورهای توسعه‌یافته را کاهش داد و فاصله خود را از ۱:۴ در سال ۱۹۵۰ به ۱:۲ در سال ۲۰۱۵ رساند. نرخ رشد بلندمدت ترکیه از سال ۱۹۵۰ به بعد، از میانگین رشد کشورهای آمریکای جنوبی و آفریقا بالاتر بوده است. با این همه، دو کشور در حال توسعه بزرگ چین و هند و به‌طور کلی کشورهای شرق، جنوب شرقی و اخیراً جنوب آسیا نیز از سال ۱۹۸۰، نرخ رشد سالانه به مراتب بالاتری از ترکیه را تجربه کرده‌اند. در حالی که ترکیه در میان کشورهای با بهترین عملکرد نبوده است، اما در هیچ یک از این چهار دوره دو سده اخیر، جزء کشورهای با بدترین عملکرد نیز محسوب نشده است.

بهبود شاخص‌های سلامت و آموزش ترکیه از سال ۱۸۲۰ به بعد نیز همبستگی نزدیکی با تولید

ناخالص داخلی سرانه این کشور داشته است، اما کاملاً مشابه آن نبوده است. بهبود وضعیت سلامت و آموزش ترکیه در سده نوزدهم روند بسیار آهسته‌ای داشت، اما روند بهبود آنها پس از پایان جنگ جهانی اول و به‌ویژه پس از پایان جنگ جهانی دوم سرعت بیشتری پیدا کرد. امید به زندگی در زمان تولد در مناطقی که در داخل مرزهای کنونی ترکیه بودند نیز تا سال ۱۹۵۰ رشد آهسته‌ای داشت، اما سرعت بهبود این شاخص از ۱۹۵۰ به بعد به مراتب بیشتر شده است. در نتیجه، شکاف میان ترکیه و کشورهای توسعه‌یافته که تا سال ۱۹۵۰ در حال عمیق‌تر شدن بود، در سال‌های بعد کاهش قابل ملاحظه‌ای یافت؛ الگویی که به میانگین کشورهای در حال توسعه بسیار نزدیک بود. تجربه ترکیه در زمینه بهبود آموزش و پرورش نیز الگویی کاملاً مشابه رشد آهسته طی سده نوزدهم و روند بسیار سریع‌تر طی سده بیستم و به‌ویژه سال‌های پس از پایان جنگ جهانی دوم به بعد را تکرار کرده است. با این حال، این شاخص‌های اصلی نشان می‌دهند که ترکیه در بیشتر سال‌های دو سده اخیر هم از میانگین جهانی کشورهای در حال توسعه و هم از میانگین کشورهای که سطح تولید ناخالص داخلی سرانه مشابه با این کشور دارند، عقب مانده است. یکی از علل مهم این عملکرد ضعیف ترکیه، تداوم نابرابری‌های جنسی در این کشور بوده است. دلیل مهم دیگری که رتبه بسیار پایینی را از نظر بهداشت، سلامت و آموزش برای ترکیه رقم زده نابرابری‌های منطقه‌ای بزرگ داخل این کشور است زیرا سطح بهداشت، آموزش و همچنین درآمد سرانه در مناطق جنوب شرقی که اکثریت جمعیت آنها مردمان کرد هستند بسیار پایین‌تر از مناطق دیگر است. مهم‌ترین دلیل اصلی واگرایی بزرگ درآمد سرانه کشورهای غرب اروپا و مابقی کشورهای جهان طی سده نوزدهم، نرخ بسیار متفاوت استفاده از فن‌آوری‌های جدید حاصل از انقلاب صنعتی در میان این کشورهاست. یکی از علل مهم رشد بسیار آهسته تولید ناخالص داخلی سرانه ترکیه پیش از وقوع جنگ جهانی اول گسترش تولید محصولات کشاورزی در این دوران برای عرضه در بازارهای داخلی و صادراتی است. خانوارهای روستایی که بیشتر در تولید محصولات کشاورزی تخصص داشتند، با افزایش زمان کاری خود و به زیر کشت بردن اراضی بیشتر توانستند محصولات کشاورزی قابل فروش بیشتری را برای عرضه به بازارها تولید کنند. با این حال، در این دوران تغییرات فنی زیادی در بخش کشاورزی حاصل نشد. مدرن‌سازی در بخش کشاورزی همچنان به گروه کوچکی از تولیدکنندگان صادرات‌گرا محدود بود. مخارج در حال افزایش اما همچنان پایین و انتشار و توزیع بسیار کند فن‌آوری‌های جدید نیز به بهبود بسیار آهسته سلامت و آموزش در سده نوزدهم منجر شد.

یک دهه جنگ که از سال ۱۹۱۲ آغاز شد، نه تنها پایان عصر امپراتوری عثمانی را رقم زد، بلکه به از بین رفتن رقمی نزدیک به ۲۰ درصد جمعیت منطقه‌ای که در داخل مرزهای کنونی ترکیه قرار گرفته است و تخریب زیاد دارایی‌های فیزیکی انجامید که پیامدهای اقتصادی و سیاسی بلندمدتی را برای آن به همراه داشت. پس از رکود بزرگ که سقوط قیمت محصولات کشاورزی را در پی داشت، تغییر بزرگی در راهبرد اقتصادی این کشور ایجاد شد. صنعتی شدن به منزله موتور جدید رشد اقتصادی و سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی به منزله سیاست اقتصادی لازم برای دستیابی به این هدف اتخاذ شد. نرخ بهره بیشتر سرمایه‌گذاری‌ها در بخش تولید صنعتی و به‌طور کلی اقتصاد شهری تقریباً به‌طور کامل با سپرده‌گذاری‌های داخلی تأمین می‌شد که در دهه ۱۹۳۰ معادل ۱۰ درصد تولید ناخالص داخلی این کشور بود. سهم درآمدها و مخارج دولت در تولید ناخالص داخلی و همچنین قابلیت‌های دولت نیز رشد صعودی آهسته و مداومی داشت. کشاورزی که همچنان اشتغال ۸۰ درصد این جامعه را تأمین می‌کرد، درون‌گرا شد و تا پایان جنگ جهانی دوم منزوی باقی ماند.

یکی از علل مستقیم افزایش نرخ رشد بلندمدت پس از پایان جنگ جهانی دوم، آغاز روند شهرنشینی سریع و تغییر گرایش نیروی کار از کشاورزی به اقتصاد شهری بود که در آن به‌طور میانگین با سرمایه فیزیکی و بهره‌وری بالاتر کار می‌کردند. بیش از یک سوم افزایش کل بهره‌وری و درآمد سرانه نیروی کار در ترکیه از سال ۱۹۵۰ به بعد به دلیل تغییر گرایش نیروی کار از مشاغل کشاورزی با بهره‌وری پایین به بخش اقتصاد شهری با بهره‌وری بالاتر حاصل شده است. سهم کشاورزی در کل اشتغال این کشور از ۷۵-۸۰ درصد در سال ۱۹۵۰ به کمتر از ۲۰ درصد در سال ۲۰۱۵ کاهش یافت. سهم کشاورزی در تولید ناخالص داخلی این کشور نیز از ۴۲ درصد در سال ۱۹۵۰ به کمتر از ۸ درصد در سال ۲۰۱۵ کاهش یافت. سهم صنعت تولید هم در اشتغال و هم در تولید ناخالص داخلی این کشور طی چند دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز افزایش یافته است. با این حال، از سال ۱۹۹۰ به بعد رشد سهم صنعت تولید در اشتغال و تولید ناخالص داخلی متوقف شد، در حالی که سهم خدمات در کل اشتغال و تولید ناخالص داخلی صعود مداومی را تجربه کرد. دلیل دیگر نرخ رشد سریع‌تر اقتصاد از سال ۱۹۵۰ به بعد افزایش نرخ سرمایه‌گذاری در سرمایه‌های فیزیکی بود که از رقمی نزدیک به ۱۰ درصد در سال ۱۹۵۰ به رقمی نزدیک به ۲۰ درصد تا دهه ۱۹۷۰ افزایش یافت. بیشتر این سرمایه‌گذاری از طریق سپرده‌های بانکی داخلی تأمین می‌شد. با این حال، در بازه‌های زمانی اخیر که پس از سال ۱۹۸۰ آغاز می‌شود، کل سپرده‌گذاری بانکی این کشور نه تنها

افزایش نداشته است، بلکه حتی از ابتدای سده جدید به شدت کاهش یافته است. در نتیجه، به تدریج سهم بیشتری از این سرمایه‌گذاری‌ها با ورود سرمایه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت خارجی به این کشور تأمین شد که به یکی از علل مهم بی‌ثباتی اقتصاد کلان این کشور بدل شد.

دلیل احتمالی دیگر افزایش بهره‌وری بخش‌های کشاورزی و اقتصاد شهری نیز استفاده بهینه‌تر از منابع موجود یا به بیان دیگر افزایش بهره‌وری کل عوامل بود. با این حال، همانطور که در کشورهای در حال توسعه می‌توان دید، در این دوران افزایش بسیار محدودی در بهره‌وری کل عوامل ترکیه حاصل شد و از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد رشد سالانه بهره‌وری کل عوامل این کشور نزدیک به ۱ درصد باقی مانده است. به بیان دیگر، بخش بزرگی از افزایش بهره‌وری این کشور از سال ۱۹۵۰ به بعد به دلیل انباشت نهاده‌های بیشتر و به‌ویژه انباشت سرمایه فیزیکی و تا حد کمتری سرمایه انسانی در این کشور حاصل شده است. در حالی که نرخ تشکیل سرمایه فیزیکی در ترکیه از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد به میانگین‌های در حال بهبود کشورهای دیگر با سطح یکسان درآمد نزدیک بود، اما ترکیه از نظر نرخ تشکیل سرمایه انسانی از آنها عقب مانده بود. محتوای فنی و مهارتی صادرات ترکیه و به طور کلی محصولات این کشور همچنان بسیار کمتر از کشورهای غیرنفتی بود که سطح درآمد سرانه‌ای مشابه ترکیه داشتند.

نقش نهادها

در دهه‌های اخیر این شناخت بیشتر شده است که نرخ‌های سرمایه‌گذاری و بهره‌وری کشورها برون‌زا نیست، بلکه توسط عوامل اجتماعی، سیاسی و شرایط اقتصادی داخلی کشورها و برخی علل تاریخی تعیین می‌شود. در حالی که پژوهش در این زمینه همچنان در مراحل اولیه خود قرار دارد، روزه‌روز تعداد بیشتری از محققان به این باور می‌رسند که نقش نهادهای اجتماعی یا قوانین و نحوه اجرای آنها در تعیین اختلاف بلندمدت تولید ناخالص داخلی سرانه کشورهای مختلف به مراتب مهم‌تر و اساسی‌تر از انباشت سرمایه انسانی و فیزیکی یا تحقیق و توسعه است. روز به روز اجماع گسترده‌ای در میان محققان شکل می‌گیرد که نوآوری‌های پیچیده‌تر و پیشرفته‌تری که می‌توانند بهره‌وری کشورها را افزایش دهند تنها در صورتی در یک جامعه پدیدار خواهند شد که آن جامعه از افراد دنبال‌کننده مسیر توسعه این نوآوری‌ها حمایت و آنها را به ادامه این راه تشویق کند.

این کتاب در بهترین حالت، صرفاً تلاشی برای یافتن پاسخ این سوال است که چطور رفتار و پیامدهای اقتصادی در شرایط نهادی خاصی که در آن واقع شده‌اند، شکل می‌گیرند. تعامل میان نهادها و تغییرات اقتصادی، فن‌آوری‌ها، سیاست، ساختارهای اجتماعی، توزیع قدرت، باورها، ایدئولوژی‌ها و انتظارات، یک تعامل دو طرفه است. نهادها بر عوامل دیگر تأثیر می‌گذارند، اما از آنها نیز تأثیر می‌پذیرند. به‌طور مشابه، نهادها، رفتارها و روابط میان بازیگران مختلف را شکل می‌دهند و آنها نیز به نوبه خود بر نحوه تشکیل نهادها موثرند. تأکید بر نقش نهادها در رشد اقتصادی نباید به انکار نقش طیف وسیعی از نیروهای سیاسی و اجتماعی مانند طبقات اجتماعی یا گروه‌ها و بازیگر منحصربه‌فرد دیگری منجر شود که همانند نهادها در شکل‌گیری پیامدهای اقتصادی جوامع نقش دارند. بنابراین، نهادها رفتار جوامع را تحت تأثیر قرار می‌دهند، اما در عین حال تنها عامل موثر بر پیامدهای این رفتارها به حساب نمی‌آیند. در نتیجه، تأثیر نهادها بر روند توسعه اقتصادی را نمی‌توان به راحتی از تأثیر در حال تغییر عوامل دیگر تفکیک کرد. تحلیل نقش نهادها بسیار پیچیده‌تر از تحلیل نقش عوامل دیگر است و در همین حال شواهد کمتر و ضعیف‌تری برای تأیید تأثیر منفرد نهادها بر رشد اقتصادی وجود دارد زیرا نهادها پدیده‌های درون‌زایی محسوب می‌شوند و تحت تأثیر تغییرات اقتصادی و متغیرهای دیگر قرار دارند. باین وجود، اذعان به تأثیرپذیری نهادها از متغیرهای دیگر، به معنای بی‌اهمیت بودن آنها یا تأثیر ناچیزشان بر عملکرد اقتصادی بلندمدت جوامع نیست. یکی از توضیحاتی که بارها و بارها در این مورد مطرح شده است بر نقش اسلام تأکید دارد و آن را به منزله یکی از عوامل کلیدی کشورهای خاورمیانه و دلیل اصلی رکود اقتصادی این منطقه به حساب می‌آورد. اخیراً در راستای همین سنت قدیمی ادعا شده است که اگرچه قوانین اسلامی در ابتدا رژیم حقوقی موثری را برای تقویت تجارت و توسعه اقتصادی به کشورهای خاورمیانه اعطا کرده‌اند، اما برخی ویژگی‌های قوانین اسلامی از تشکیل سازمان‌های پیچیده‌تر، غیرشخصی و انعطاف‌پذیرتر در سده‌های بعدی جلوگیری می‌کردند. نمونه‌های فراوانی از نقش به‌ظاهر مهم اسلام و قوانین اسلامی در شکل‌دهی به نهادهای جوامع مسلمان خاورمیانه وجود دارد. باین حال، قوانین اسلامی در امپراتوری عثمانی حوزه‌ای بدون تغییر و مستقل نبوده‌اند. جامعه و دولت نیز نقش کاملاً برجسته‌ای در تشکیل این قوانین داشته‌اند. اضافه‌براین، محققان دیگر مدعی‌اند که هیچ‌یک از جنبه‌های منحصربه‌فرد اسلام در نهایت عامل ایجاد پیامدهای سیاسی و اقتصادی نامطلوب این جوامع نبوده است. در واقع، سیاست‌های دولتی این جوامع معمولاً بر اسلام سلطه داشتند و از آن استفاده می‌کردند.

حاکمان کشورهای مسلمان در طول تاریخ کوشیده‌اند بسیاری از تفاسیر قوانین اسلام را برای کسب حمایت سیاسی تغییر دهند. زمانی که این حاکمان تلاش می‌کردند تا از اسلام برای کسب حمایت سیاسی استفاده کنند، معمولاً سیاست‌هایی را به کار می‌گرفتند که مانع تغییر جامعه می‌شدند.

این کتاب درحالی‌که نقش فرهنگ در پیشرفت جوامع را انکار نمی‌کند، اما به جای تمرکز بر فرهنگ بیشتر بر توضیح مبتنی بر منفعت متمرکز است. من استدلال کرده‌ام که برای درک نقش نهادها در توسعه اقتصادی ترکیه باید نحوه تعامل میان نهادهای رسمی و غیررسمی این کشور را درک کرد و دریافت که این نهادها چگونه به تشکیل پیکربندی‌های نهادی خاصی می‌انجامید که از توسعه اقتصادی این کشور پشتیبانی می‌کردند یا مانع پیشرفت توسعه اقتصادی آن می‌شدند. تعامل این نهادها با هم، تعاملی یک‌سویه نبوده است: نهادهای رسمی فشارهای علی بر نهادهای غیررسمی وارد می‌کردند و نهادهای غیررسمی که غالباً به شکل از پایین به بالا ایجاد می‌شدند نیز می‌توانستند مسیر حرکت نهادهای رسمی را تحت تأثیر قرار دهند. اضافه‌براین، هم نهادهای رسمی و هم غیررسمی نیز با توسعه اقتصادی و ساختارهای اجتماعی این کشور تعامل داشتند.

اگرچه برخی تغییرات نهادی رسمی ترکیه طی دو سده اخیر و به‌ویژه در دوره‌های اولیه با حمایت نسبی مردم و حمایت برخی گروه‌های نخبگان محقق شده است، اما بخش بزرگی از این تغییرات نهادی این بازه زمانی به شکل از بالا به پایین صورت گرفته است. برنامه اصلاحاتی که برنامه تنظیمات^۱ نام گرفته بود به جای گروه‌های مردمی یا نخبگان اقتصادی توسط دولت مرکزی امپراتوری عثمانی اجرا شد. این تغییرات نهادی همچنان ماهیت گزینشی خود را حفظ کردند و پیش از هر چیز دیگری منافع و اولویت‌های دولت و نخبگان دولتی را منعکس می‌کردند. تغییرات نهادی از بالا به پایین پس از پایان امپراتوری عثمانی و پیدایش ترکیه پس از پایان جنگ جهانی اول به منزله یک دولت ملی جدید نیز همچنان ادامه پیدا کردند. اصلاحات مدرن‌سازی عمیق دولت جمهوری جدید بر سکولارسازی دولت، قوانین و آموزش مبتنی بود که اجرای آنها حدود یک سده پیش از تشکیل این دولت آغاز شده بود. با افزایش تدریجی سرعت شهرنشینی پس از جنگ جهانی دوم نخبگان سیاسی این کشور با گذار به نظام چندحزبی، درب سیاست این کشور را به سوی مشارکت بیشتر گروه‌های مردمی و رقابت بیشتر احزاب سیاسی باز کردند. با این حال، مجموعه‌ای از کودتاهای نظامی مختلف

۱ Tanzimat

در دهه‌های بعد، کنترل دقیق ارتش و نخبگان دولت غیرنظامی بر نظام سیاسی، محافظت از روند سکولارسازی و محدودسازی آزادی‌های سیاسی از جمله حقوق جامعه اقلیت کردها را تضمین کردند. در دوره‌های اخیر نیز حزب سیاسی جدیدی به رهبری نخبگان مذهبی، ارتش را شکست دادند، اما به جای بازگشایی نظام سیاسی به روی مشارکت بیشتر بخش‌های جامعه، آن را بیشتر و بیشتر به سوی اقتدارگرایی و حکومت فردی سوق دادند.

نهادهای اقتصادی رسمی ترکیه و سیاست‌های اقتصادی این کشور طی دو سده اخیر تغییرات بسیار زیادی را تجربه کرده‌اند. نهادهای اقتصادی رسمی و سیاست‌های اقتصادی خاصی که دولت‌های مختلف این کشور در پیش گرفتند به شدت تحت تأثیر توسعه سیاسی بین‌المللی و قوانین خاص بین‌المللی یا جهانی مانند تجارت آزاد، نظام برتن وودز و اصول اجماع واشنگتنی قرار داشتند. نزدیکی این کشور به کشورهای اروپایی نه تنها باعث شد تا امپراتوری عثمانی روابط نزدیکی با کشورهای اروپایی داشته باشد بلکه تأثیر انقلاب صنعتی را به سرعت به این کشور منتقل کرد. زمانی که نخبگان امپراتوری عثمانی تصمیم گرفتند تا به تحولات نظامی اروپا و پیشرفت‌های اقتصادی آنها واکنش نشان دهند، برنامه تغییرات نهادی خاصی را هم‌راستا با تغییرات نهادی کشورهای اروپایی اتخاذ کردند. دولت در ازای حمایت دولت‌های اروپایی از این اصلاحات موافقت کرد تا سیاست‌های حذف مداخله دولتی را دنبال کند و درهای اقتصاد را به روی تجارت خارجی و سرمایه‌گذاری خارجی باز نگه دارد. یکی از مهم‌ترین عواملی که روند تشکیل نهادهای اقتصادی این دوره را تحت تأثیر قرار می‌داد توافق جمعی میان دولت مرکزی و دولت‌های اروپایی بود.

اثر پیشرفت‌های سیاسی بین‌المللی و نهادهای اقتصادی بین‌المللی بر نهادهای اقتصادی و سیاست‌های داخلی در سده بیستم نیز همچنان تداوم داشت. شرایط جهانی پس از جنگ جهانی اول به این دولت ملی جدید اجازه داد تا در سایه رهبر جدید، اقتصاد ملی جدیدی را در مرزهای جدید خود ایجاد کند. سیاست‌های محافظت‌گرا و درون‌گرا پس از پایان جنگ جهانی دوم نیز ادامه پیدا کردند زیرا رهبری روند صنعتی شدن این کشور به دست بخش خصوصی مسلمان و ترک افتاده بود. پس از سال ۱۹۸۰ سیاست‌ها و نهادهای اقتصادی دوران صنعتی شدن درون‌گرا به نفع اصول اجماع واشنگتنی و مهم‌تر از همه تأکید بیشتر بر بازارها، آزادسازی تجارت خارجی، مالیه و خصوصی‌سازی کنار گذاشته شدند. روابط نزدیک ترکیه با کشورهای اروپایی پس از جنگ جهانی دوم نیز همچنان ادامه پیدا کرد. دولت‌های ترکیه در دهه ۱۹۸۰ با تکمیل فهرست بلندی از اصلاحات اقتصادی و سیاسی به تدریج تمایل خود

را برای پیوستن به اتحادیه اروپا به این اتحادیه نشان دادند. موافقت‌نامه اتحادیه گمرکی سال ۱۹۹۴ ادغام بیشتر اقتصادی این کشور با اتحادیه اروپا را تسهیل کرد. مذاکرات برای عضویت رسمی ترکیه در این اتحادیه در دهه ۲۰۰۰ آغاز شد، اما کاندیداتوری ترکیه با تغییر موضع دولت‌های فرانسه و آلمان به شدت تضعیف شد.

این تغییرات گسترده نهاد‌های سیاسی و اقتصادی در افزایش قابل توجه درآمد سرانه و بهبود چشمگیر شاخص‌های سلامت و آموزش این کشور طی دو سده اخیر نقش مهمی را ایفا کرده‌اند. با این حال، تغییرات نهاد‌های رسمی این کشور کل ماجرا نبود. برای درک نقش این نهادها باید سه فرآیند زیر را درک کرد که چطور نهاد‌های رسمی و غیررسمی با یکدیگر تعامل داشتند، چطور نهاد‌های رسمی جدید با نهاد‌های غیررسمی این کشور سازش پیدا کردند و چه نوع نهاد‌های جدیدی در این کشور پدیدار شدند. اضافه‌براین، برای تعیین نقش تقویت‌کننده و بازدارنده این نهادها در بهبود رشد اقتصادی باید تعامل این نهادها با تغییرات اقتصادی، ساختارهای اجتماعی، توزیع قدرت و انتظارات را بررسی کرد.

ترتیبات نهاد‌های غیررسمی این کشور طی سده نوزدهم و نیمه اول سده بیستم همچنان به همزیستی با نهاد‌های رسمی جدید ادامه دادند و در مواقعی نیز با آنها جایگزین شدند. با افزایش سرعت فرآیند شهرنشینی و رشد اقتصادی پس از پایان جنگ جهانی دوم قابلیت‌های مالی، اداری و حقوقی دولت نیز افزایش یافت. با این حال، این پیشرفت‌ها به معنای ناپدید شدن نهاد‌های غیررسمی این کشور نبود. بلکه برعکس آنچه گفته شد از سال ۱۹۵۰ به بعد شبکه‌های اتحاد و همبستگی منطقه‌ای، سرپرستی، مذهبی و بسیاری از نهاد‌های غیررسمی دیگر در مناطق شهری پیشرفت بیشتری کردند و یکی پس از دیگری شکوفا شدند. مثال‌هایی که در این کتاب از طیف وسیعی از حوزه‌های مختلف مانند گسترش آموزش در مناطق روستایی تا تلاش برای تأمین مسکن مهاجران جدید مناطق شهری و تأمین دسترسی آنها به خدمات دولت‌های محلی و از سازمان‌دهی بخش خصوصی تا روابط میان این بخش و دولت و به‌طور کلی عملکرد سیاست‌های مداخله‌جویانه دولت در اقتصاد ارائه شده‌اند، به وضوح تداوم نقش مهم نهاد‌های غیررسمی در اقتصاد این کشور را نشان می‌دهند. این مثال‌ها همچنین نشان می‌دهد که چرا نهاد‌های رسمی و غیررسمی به همزیستی با یکدیگر ادامه دادند و تعامل آنها چه پیامدهای بلندمدتی در پی داشت. این مثال‌ها نه تنها ثابت می‌کنند که نهاد‌های غیررسمی همچنان نقش مهم خود را در اقتصاد این کشور حفظ کردند، بلکه نهاد‌های رسمی جدید نیز به دلیل تعاملشان با ساختارهای اجتماعی و توزیع قدرت، عملکرد

متفاوتی داشته‌اند.

شواهد زیادی وجود دارد که نقش موثر و مهم نهادهای غیررسمی را در پیشبرد رشد اقتصادی و توسعه انسانی این کشور نشان می‌دهد. با این حال، این موضوع نیز حقیقت دارد که بسیاری از این نهادهای غیررسمی معمولاً مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی خاصی بودند که حد و مرزهای کاملاً واضحی داشتند. در مراحل بعد، توسعه اقتصادی که برای افزایش ارزش افزوده و درآمد سرانه به تشکیل سازمان‌های پیچیده‌تری نیاز است برخی از این نهادهای غیررسمی که برای خدمت‌رسانی به گروه‌های کوچک یا غالباً نخبگان این گروه‌ها طراحی و تشکیل شده بودند با جلوگیری از ادغام بیشتر گروه‌های مختلف و مخالفت با متحد کردن منابع و مهارت‌های انسانی اقشار مختلف مانع پیشرفت بیشتر توسعه اقتصادی می‌شوند. برخی نهادهای غیررسمی نیز شکاف میان گروه‌های مختلف را عمیق‌تر کرد و به جای ایجاد فضای همکاری و یکپارچگی بیشتر به تشدید بی‌ثباتی سیاسی این کشور انجامید. در نتیجه، افزایش ارزش افزوده به ازای هر فرد و دستیابی به بهره‌وری بالاتر کل عوامل، به‌ویژه در سطوح بالاتر توسعه اقتصادی، غالباً دشوارتر شده است.

شکاف‌ها

تغییرات نهادهای رسمی و غیررسمی، رشد و توسعه اقتصادی زیادی را به ارمغان آوردند. با این حال، این تغییرات به خودی خود نمی‌توانستند الگوی کلی رشد و توسعه اقتصادی ترکیه طی دو سده اخیر را توضیح دهند. علت این مسئله را در تعامل دو سویه نهادها و رشد اقتصادی و همچنین نهادها و ساختار اجتماعی می‌توان جست‌وجو کرد. نهادهای رسمی و غیررسمی پیامدهای اقتصادی این کشور را تحت تأثیر قرار داده‌اند و این پیامدهای اقتصادی نیز به نوبه خود تأثیر متقابلی بر این نهادها داشته‌اند. تعامل دوسویه میان ساختارهای اجتماعی و نهادها نیز در این فرآیند اهمیت قابل توجهی داشته است. نهادها نه تنها از طریق تأثیر بر پیامدهای اقتصادی، بلکه به صورت مستقیم و با تأثیرگذاری بر رفتار بازیگران مختلف و روابط میان این بازیگران در شکل‌گیری ساختارهای اجتماعی، نقشی تعیین‌کننده ایفا کرده‌اند. ساختارهای اجتماعی نیز به نوبه خود گروه‌های مختلف فراوانی را با منافع متفاوت تشکیل دادند که گاهی با هم همکاری داشتند و گاهی شکاف عمیقی میان آنها وجود داشت و بدین ترتیب نهادها را تحت تأثیر قرار می‌دادند. زمانی که این اختلافات به خوبی کنترل نمی‌شد، غالباً بی‌ثباتی اقتصادی و سیاسی تشدید می‌شد که پیامدهای قابل توجهی برای توسعه اقتصادی به همراه داشت.

در ترکیه از سده نوزدهم به بعد شکاف‌های طبقاتی همواره موضوع با اهمیتی بوده است و شدت این اختلاف با گذشت زمان تغییر می‌کرده است. همچنین شکاف‌های هویتی میان گروه‌های اجتماعی مختلف و نخبگان این گروه‌ها نیز همواره به همان اندازه مهم بوده است و حتی در برخی از مواقع اهمیت بیشتری پیدا کرده است. پیکربندی‌های دقیق با گذشت زمان همواره تغییر کرده‌اند اما ائتلافات و شکاف‌های میان مسلمانان و غیرمسلمانان این کشور، میان نخبگان سکولار و محافظه‌کار، میان ترک‌ها و کردها از زمان اجرای اصلاحات تنظیمات سده نوزدهم تا به امروز همچنان تداوم پیدا کرده است. در هر دوره منافع نخبگان مختلف و همچنین اتحاد و شکاف میان آنها تحت تأثیر نهادها، الگوها و سیاست‌های اقتصادی جهانی خاصی قرار داشتند که در درون نظام اقتصادی جهانی ایجاد می‌شدند. در این کتاب تأثیر نهادهای رسمی را بر این ائتلافات و شکاف‌ها و همچنین تأثیر نهادهای رسمی و غیررسمی و الگوهای رشد و توسعه اقتصادی بر روند شکل‌گیری این ائتلافات و شکاف‌ها را بررسی کرده‌ایم.

شکاف‌های هویتی، اتحاد و ائتلاف میان نخبگان را دشوارتر می‌ساخت. این شکاف‌ها همچنین برای قابلیت‌های دولت و توانایی اجرایی آن و تشکیل نهادهای رسمی پیامدهای منفی به همراه داشت. ایجاد درک متقابل میان همه نخبگان از جمله نخبگان دولتی یا حصول اجماع میان آنها و استفاده از قدرت‌ها و قابلیت‌های متفاوت هر یک از آنها، به همراه رسیدگی به مشکلات مختلف اقدام جمعی برای ایجاد موفقیت‌آمیز نهادهای جدید در سطوح خرد و کلان ضروری بود. زمانی که توزیع مزایای حاصل از نهادهای جدید یا نهادهای پیشین با توزیع فعلی قدرت در جامعه سازگاری نداشت، گروه‌های مختلف نخبگان با یکدیگر به توافق جمعی می‌رسیدند و نیروهایشان را بسیج می‌کردند تا با اعمال فشار به گروه‌های دیگر و دولت، نهادهای رسمی و غیررسمی پیشین را بازگردانند. نخبگان رقیب غالباً در این درگیری‌ها از نهادهای غیررسمی از جمله شبکه‌های هویت‌محور و روابط ارباب و رعیتی استفاده می‌کردند.

اگرچه پیکربندی‌های دقیق میان عموم نخبگان و روابط آنها با نخبگان دولتی با گذشت زمان تغییر می‌کرد، اما ضعف نخبگان اقتصادی و وابستگی آنها به نخبگان دولت که ریشه آن به دوران امپراتوری عثمانی بازمی‌گشت تا به امروز تداوم پیدا کرده بود. اصلاحات تمرکزگرای سده نوزدهم غالباً توسط نخبگان دولتی طراحی و اجرا می‌شد. برخی نخبگان استانی از این اصلاحات حمایت می‌کردند، اما بسیاری از نخبگان دیگر با آنها مخالف بودند. این اصلاحات همچنین از حمایت نخبگان اروپایی نیز برخوردار بود که خواهان اقتصاد آزادی بودند که در

کشاورزی تخصص داشته باشد و امتیازاتی را در اختیار شرکت‌های اروپایی قرار دهد. ذینفعان اصلی این تغییرات، نخبگان دولتی و دولت‌ها و شرکت‌های اروپایی و بازرگانان غیرمسلمان بودند که در شهرهای بندری زندگی می‌کردند. در مقابل، اشرافیان شهری و نخبگان دیگر استان‌ها که در سده‌های پیشین با به دست گرفتن بخش بزرگی از درآمدهای مالیاتی قدرتمند شده بودند، کاهش قابل توجه ثروت و قدرت سیاسی خود را تجربه می‌کردند. در نتیجه، این اصلاحات با خشم مسلمانانی مواجه شد که با رشد روند تجاری‌سازی محصولات کشاورزی و گسترش مالکیت خصوصی اراضی کشاورزی بر شهرهای کشاورزی مناطق مرکزی تسلط پیدا کرده بودند. مسلمانان بخش‌های مرکزی در واکنش به رشد شکاف اقتصادی میان خود و گروه‌های دیگر به تدریج با کمک شبکه‌های مذهبی و نهادهای غیررسمی با هم متحد شدند. این اصلاحات تمرکزگرا و حضور روزافزون دولت مرکزی نیز با مقاومت رهبران قبایل کرد شرق آناتولی مواجه شد. به بیان دیگر، این اصلاحات تمرکزگرا و بازگشایی درهای اقتصاد به روی جهانی‌سازی با شدت گرفتن شکاف‌های هویتی در این کشور همراه شد. بدین ترتیب، دوگانگی نوظهور مرکز-نشینی و حاشیه‌نشینی در سدل نوزدهم ریشه‌های اقتصادی داشت و صرفاً یک پدیده کاملاً فرهنگی نبود.

پایان امپراتوری عثمانی و تشکیل دولت ملی با رهبری جدید پس از جنگ جهانی دوم، تغییرات مهمی را در نهادهای سیاسی و اقتصادی ایجاد کرد؛ با این حال، شکاف میان نخبگان همچنان تداوم یافت. با این وجود، در جنگ استقلال که در ۱۹۲۰-۱۹۲۲ در گرفت، ائتلاف بزرگی از اشراف ایالتی، بازرگانان، زمین‌داران و رهبران مذهبی از این جنگ حمایت کردند. با این همه، پس از برافتادن سلطنت و خلافت و اعلام تشکیل دولت جمهوری خواه، مصطفی کمال و نزدیکانش به تدریج مخالفان را از بین بردند و مسیر سکولار بسیار باریک‌تری را در پیش گرفتند. قانون ممنوعیت فعالیت‌های سازمان‌ها و شبکه‌های مذهبی، فعالیت‌های ایالتی آنها را سرکوب کرد، اما نتوانست به طور کامل فعالیت‌های آنها را از بین ببرد. دولت همچنین شورش کردها در جنوب شرق را نیز شکست داد. نخبگان دولتی جمهوری جدید با اتخاذ سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی و راهبرد صنعتی شدن دولت محور به رکود بزرگ و سقوط قیمت محصولات کشاورزی واکنش نشان دادند. افزایش نابرابری میان مناطق حومه‌ای و شهری که محل زندگی نخبگان جدید بود، استفاده از ارزش‌های مذهبی و فرهنگی در مخالفت با دولت را تقویت کرد. بنابراین، استقبال از اسلام و گسترش شبکه‌های غیررسمی در واکنش به اصلاحات تمرکزگرای نخبگان سکولار که اجرای آنها از سده نوزدهم آغاز شده بود، در

سال‌های میان دو جنگ جهانی نیز ادامه یافت. اگرچه تعدادی از نخبگان در رتبه‌های مختلف حزب مردم جمهوری خواه ادغام شدند، اما تفرقه فرهنگی و اقتصادی میان دهقانان محافظه‌کار و سیاست‌های سکولارسازی رژیم جدید آنکارا همچنان ادامه پیدا کرد.

با گذار به نظام پارلمانی چندحزبی و انتخابات رقابتی پس از جنگ جهانی دوم، هم زمین‌داران بزرگ و بازرگانان و صنعت‌گران و هم بخش بزرگی از تولیدکنندگان کوچک و متوسط محصولات کشاورزی توانستند ترجیحات خود را به گوش دولت برسانند. با مهاجرت سریع مردم روستا به مناطق شهری، شبکه‌های منطقه‌ای و مذهبی و بسیاری از نهادهای غیررسمی دیگر که پیش از این در مناطق شهری وجود داشتند پیشرفت کردند و شکوفا شدند و با تعامل با نهادهای رسمی نهادهای جدیدی را ایجاد کردند. احزاب سیاسی مانند حزب دموکرات و جانشینان آن مانند حزب عدالت توانستند از شبکه‌های سرپرستی با مهارت بالا استفاده کنند و به‌طور موفقیت‌آمیزی توانستند این روابط و شکاف‌های فرهنگی و اقتصادی موجود را به مناطق شهری منتقل کنند و جمعیت روستایی و مهاجران محافظه‌کار را علیه نخبگان سکولار و دیوان‌سالاری بسیج کنند. گروه‌های اقلیت علوی‌ها و کردها نیز به تدریج سازمان‌دهی پیدا کردند، اما شبکه‌های مذهبی سنی که اکثریت جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند، طی این دهه‌ها اثربخشی بیشتری داشتند. شبکه‌های غیررسمی مبتنی بر جوامع مذهبی سنی نقش مهمی در پیدایش احزاب سیاسی جدید باریشه‌های اسلامی داشتند.

در حالی که این شکاف‌ها و رقابت میات نخبگان مختلف قابلیت‌های دولت را تضعیف می‌کرد، نخبگان نظامی و بروکراسی، همچنان بازیگران اصلی این کشور باقی ماندند زیرا به تنهایی یا با همکاری با نخبگان دیگر منافع خود را دنبال می‌کردند. کودتاهای نظامی سال‌های ۱۹۶۰، ۱۹۷۱ و ۱۹۸۰ نخبگان نظامی سکولار و بروکراسی را به قدرت بازگرداند و آنها را به شرکای برتر ائتلاف حاکم بدل کرد که در بسیاری از مسائل اساسی حق وتو داشتند. دوره‌های حکومت نظامی یادآور شکاف مداوم میان نخبگان سکولار شهری و نخبگان روستایی محافظه‌کار بود. نخبگان تجاری سکولار ذینفعان اصلی سیاست‌های مداخله‌جویانه دولت بودند زیرا بخش خصوصی تحت لوای سیاست‌های محافظت از تولیدات داخلی و صنعتی شدن مبتنی بر بازار داخلی به تدریج رهبری اقتصاد را به دست گرفت.

نهادهای سیاسی و اقتصادی رسمی ترکیه و نهادهای اقتصادی جهانی پس از سال ۱۹۸۰ تغییرات بزرگی را تجربه کردند. کودتای سال ۱۹۸۰ و قانون اساسی جدید آن، محدودیت‌های گسترده‌ای را برای آزادی‌های اساسی ایجاد و قدرت ارتش را بیشتر و بیشتر تقویت کرد. رژیم

نظامی با جلوگیری از بازگشت مجدد سیاست‌مداران دوره‌های پیشین به سیاست، به از هم گسیختگی نظام حزبی دامن زد و بی‌ثباتی سیاسی کشور را تشدید کرد. پیدایش ملی‌گرایی قوم‌گرا و درگیری‌های نظامی مداوم در منطقه جنوب شرقی کردنشین پس از سال ۱۹۸۴ نیز شکاف سیاسی را عمیق‌تر کرد. همراه با پیدایش اسلام سیاسی پس از کودتای نظامی، شکاف میان صاحبان کسب‌وکارهای بزرگی که روابط نزدیکی با مقامات دولتی داشتند و شرکت‌های کوچک‌تر و همچنین شکاف میان مبانی مختلف ترجیحات اجتماعی در بخش خصوصی عمیق‌تر شد. پس از یک بحران اقتصادی شدید، حزب سیاسی جدیدی با ریشه‌های اسلامی به قدرت رسید که وعده پر کردن شکاف میان گروه‌های سکولار و محافظه‌کار و ترک‌ها و کردها را به مردم داده بود. شبکه‌های مذهبی و نهادهای غیررسمی دیگر نقش‌های مهمی را در به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه ایفا کردند.

سیاست‌مداران همواره از اسلام برای کسب حمایت رأی‌دهندگان استفاده می‌کردند، اما سیاست‌مداران اسلامی پس از سال ۱۹۸۰ و به‌ویژه پس از به دست گرفتن کنترل دولت در سال ۲۰۰۲ این روش را در سطوح جدیدی به کار می‌گرفتند. همراه با پیدایش قطبیت سیاسی و اجتماعی، شکاف میان صاحبان کسب‌وکارهای بزرگی که روابط نزدیکی با مقامات دولتی داشتند و شرکت‌های کوچک‌تر و همچنین شکاف میان مبنای مختلف ترجیحات اجتماعی در داخل بخش خصوصی عمیق‌تر شد. درحالی‌که نخبگان تجاری سکولاری که توسط دولت‌های دوره‌های پیشین ترجیح داده می‌شدند کنار زده شدند گروه‌های محافظه‌کار نوظهوری که روابط نزدیکی با حزب عدالت و توسعه داشتند از حمایت این دولت جدید بهره‌مند شدند. حزب عدالت و توسعه که حمایت اکثریت رأی‌دهندگان را کسب کرده بود در سال‌های بعد علیه ارتش و قوه قضاییه اقداماتی را انجام داد و به تدریج نهادهای سیاسی را برای ایجاد یک شاخه اجرایی قدرتمند تغییر داد. این حزب و به‌ویژه رهبر آن، طی این فرآیند برای تحکیم پایه‌های قدرت خود از شکاف‌های هویتی سوءاستفاده و حتی آنها را تشدید کردند. کودتاهای نظامی پی‌درپی و سقوط اخیر این کشور در سرآزیری اقتدارگرایی نشان می‌دهد که نهادهای سیاسی ترکیه و نظام سیاسی چندحزبی از سال ۱۹۵۰ به بعد نتوانسته‌اند این شکاف‌های عمیق اجتماعی را به خوبی مدیریت کنند. تداوم این شکاف‌ها و دوره‌های متوالی بی‌ثباتی سیاسی نیز به نوبه خود پیامدهای نامطلوبی را برای توسعه اقتصادی کوتاه‌مدت و بلندمدت‌تر این کشور به همراه داشتند. در غیاب درک متقابل یا اجماع میان نخبگان مختلف از جمله نخبگان دولتی، انواع مختلف قدرت‌ها و قابلیت‌های دولت ضعیف باقی ماندند. البته،

مشکل اصلی صرفاً ضعف توانایی یا قابلیت‌های پایین دولت یا سازمان‌های رسمی خاصی نبوده است که مسئولیت‌های اجرایی برعهده داشتند. نظام سیاسی که بر میزان درک متقابل و اجماع گروه‌های مختلف جامعه در زمینه حقوق اساسی، روش حل اختلافات و رفتار دولت در رابطه با قوانین و نحوه اجرای آنها وابسته است، یکی از شروط لازم برای توسعه سیاسی و اقتصادی به حساب می‌آید. در غیاب چنین درکی یا اجماعی، رقابت میان نخبگان مختلف و روابط آنها با دولت می‌تواند نظم سیاسی کشورها را به خطر بیندازد. بی‌ثباتی سیاسی روزافزون و بی‌نظمی سیاسی با تغییر انتظارات و باورها می‌تواند رفتار بازیگران اقتصادی و سیاسی را تغییر دهد.

مداخله‌گرایی دولت

نقش نهادها و نقش اساسی تعامل میان نهادهای رسمی و غیررسمی نیز در موفقیت و محدودیت مداخله دولتی و به‌ویژه مداخله دولتی در حمایت از صنعتی شدن در ترکیه کاملاً مشهود است. قطعاً مداخله دولتی طی سده بیستم و به‌ویژه از سال ۱۹۲۹ به بعد نقش موثری در رشد اقتصادی این کشور داشته است. با این حال، رشد پایین بهره‌وری کل عوامل و رشد اقتصادی بلندمدت تقریباً متوسط این کشور نشان می‌دهد که مداخله دولتی پیامد مختلطی را برای نهادهای رسمی و غیررسمی این کشور داشته و نقشی کلیدی را در تقویت یا محدودسازی توانایی گروه‌های اجتماعی مختلف و حل مشکلات اقدامات جمعی و پیگیری منافع مشترک آنها داشته است. نهادها نیز می‌توانند در تقویت یا تضعیف انسجام و قدرت بازیگران اجتماعی مختلف نقش موثری داشته باشند. نهادهای تعاونی و سازمان‌دهی و حل اختلافات، نه تنها برای عملکرد موثر بازیگران اجتماعی، بلکه برای دفاع از منافع آنها ضروری بودند.

به‌رغم پیشینه سنتی ترکیه در تشکیل دولت قدرتمند که ریشه‌های آن به سده نوزدهم و حتی سال‌های پیش از آن بازمی‌گردد، بخش دولتی این کشور غالباً از انسجام و استقلال کافی از سیاست‌مداران و قدرت نفوذ بخش خصوصی برخوردار نبود تا قوانین منسجمی را براساس سیاست‌های خود اجرا کند. با اتخاذ سوسیالیسم دولتی، نهادهای جدیدی شکل گرفت تا از بخش خصوصی مسلمان و ترک طی سال‌های میان دو جنگ جهانی حمایت کند. پس از جنگ جهانی دوم با تصاحب تدریجی کنترل اقتصاد ترکیه توسط بخش خصوصی، نهادهای دولت برای مداخله در اقتصاد گسترش یافتند. عدم وجود ساختار بروکراسی منسجم و باثبات و وجود بخش خصوصی خاصی که سازمان‌دهی ضعیفی داشت و غالباً بر بخش دولتی و

سیاست‌مداران متکی بود، توسعه پیوندهای منظم و نهادهای مشاوره و همکاری میان آنها را دشوارتر ساخت. در غیاب مشاوره و همکاری، روابط میان بخش‌های خصوصی و دولتی به جای کانال‌های نهادی به کانال‌های شخصی و تک‌منظوره کشیده می‌شد. شبکه‌ها و نهادهای غیررسمی و روابط دوجانبه همچنان تداوم پیدا کرد. بدون مداخله قانون‌محور و به دلیل تشکیل کانال‌های تعاملی شخصی میان بخش‌های خصوصی و دولتی کیفیت سرمایه‌گذاری و تولید و نرخ رشد بهره‌وری کل عوامل در سطوح پایین باقی ماند.

مسئله بدتر این بود که میزان موفقیت مداخله دولتی رابطه نزدیکی با روابط میان نخبگان رقیب و دولت ترکیه داشت. پیکربندی میان نخبگان خصوصی و دولتی که با هم در حال رقابت بودند با گذشت زمان تغییر کرده، اما شکاف‌های میان آنها و ضعف قابلیت‌های دولت همچنان تداوم پیدا کرده است. البته، مشکل اصلی صرفاً ضعف توانایی یا قابلیت‌های پایین دولت یا سازمان‌های رسمی خاصی نبوده است که مسئولیت‌های اجرایی برعهده داشتند. ایجاد درک متقابل میان نخبگان مختلف از جمله نخبگان دولتی یا حصول اجماع میان آنها و استفاده از قدرت‌ها و قابلیت‌های متفاوت هر یک از آنها برای اجرای موفقیت‌آمیز نهادهای جدید در سطوح خرد و کلان ضروری بود. زمانی که توزیع مزایای حاصل از نهادهای جدید یا نهادهای پیشین با توزیع فعلی قدرت در جامعه سازگاری نداشت، گروه‌های مختلف نخبگان با هم به توافق جمعی می‌رسیدند و نیروهای خود را بسیج می‌کردند و با اعمال فشار به گروه‌های دیگر و دولت برای تغییر نهادهای رسمی یا معکوس‌سازی سیاست‌های دولتی تلاش می‌کردند. آنها غالباً ترجیح می‌دادند تا نهادهای رسمی و غیررسمی خاصی مانند شبکه‌های هویت‌محور یا روابط ارباب رعیتی در جامعه ایجاد کنند که از نهادهای تعیین شده توسط دولت متفاوت بودند و منافع آنها را بهتر تأمین می‌کردند.

همانطور که در بیشتر کشورهای در حال توسعه نیز می‌توان مشاهده کرد، نرخ سالانه بهره‌وری کل عوامل ترکیه نیز از زمان پایان جنگ جهانی دوم به بعد همواره زیر ۱ درصد باقی مانده است. اضافه‌براین، بخش بزرگی از افزایش بهره‌وری کل عوامل ترکیه به دلیل شهرنشینی و تغییر نیروی کار از کشاورزی با بهره‌وری پایین به بخش شهری با بهره‌وری بالاتر حاصل شده است. به بیان دیگر، عمده افزایش کلی و افزایش تولید سرانه ترکیه نه با افزایش تولید به ازای هر واحد نهاده، بلکه با سرمایه‌گذاری جدید و انباشت نهاده‌ها حاصل شده است. تحلیل نقش نهادها به ما در درک پاسخ این سوال کمک می‌کند که چرا رشد اقتصادی بلندمدت ترکیه در این مدت همواره بالای صفر بوده، اما در عین حال هیچ‌گاه از میانگین‌های بلندمدت جهانی چندان

بالا تر نرفته است. تداوم شکاف‌های میان‌نخبگان مختلف و دوره‌های بی‌ثباتی سیاسی که بارها و بارها تکرار شده‌اند، استفاده از شبکه‌های غیررسمی که برای گروه‌های کوچک طراحی شده‌اند و پیامدهای مختلط مداخله دولتی، گردآوری منابع و مهارت‌های اقشار مختلف و توسعه سازمان‌های پیچیده‌تر با استفاده از فن‌آوری‌های پیشرفته را بسیار دشوار ساخته است. اضافه‌براین، درحالی‌که از سده نوزدهم به بعد پیشرفت‌های متوسطی در این زمینه حاصل شده، ترکیه هم از نظر سال‌های حضور در مدرسه و هم از نظر مهارت‌های کسب شده در سطوح مختلف آموزش، همچنان از میانگین‌های جهانی و میانگین کشورهای با سطح تولید ناخالص داخلی مشابه خود عقب است. کاستی‌های نظام آموزش ترکیه همچنین بالا رفتن از نردبان توسعه و دستیابی به تولید کالاهایی با محتوای فنی بالاتر و ایجاد بخش فنی پیشرفته‌تر و با ارزش افزوده بالاتر را بسیار دشوار ساخته است. در نتیجه، برای بسیاری از افراد و شرکت‌ها سودمندتر بود که به جای سرمایه‌گذاری در آموزش، مهارت‌ها و فن‌آوری‌ها و دنبال کردن سود بلندمدت ارزش افزوده و بهره‌وری بالاتر، از منابع خود استفاده کنند و رابطه نزدیکی با دولت و نخبگان دولتی داشته باشند و به دنبال مساعدت آنها باشند.

ترکیه و کشورهای درحال توسعه

این کتاب رشد اقتصادی ترکیه را طی دو سده اخیر از چشم‌انداز مقایسه جهانی بررسی کرده است. در این کتاب، داده‌های روند بلندمدت تولید ناخالص داخلی سرانه و سایر داده‌های ایجاد شده‌اند و عملکرد ترکیه را از نظر رشد اقتصادی و توسعه انسانی، هم به شکل مطلق و هم به شکل نسبی نشان داده‌ام. ترکیه یکی از کشورهای درحال توسعه بزرگ است. این کشور دارای بسیاری از ویژگی‌های مشترک کشورهای درحال توسعه از جمله مسیر مشابه توسعه اقتصادی طی دو سده اخیر است. در اوایل سده نوزدهم که انقلاب صنعتی به تازگی در شمال غرب اروپا سرعت گرفته بود، تفاوت‌های قابل توجهی میان درآمد سرانه ترکیه و کشورهای شمال غرب اروپا ایجاد شد.

صنعتی شدن تا دهه ۱۹۳۰ به‌طور واقعی در ترکیه آغاز نشد. در هر یک از چهار دوره تاریخی مورد بررسی در این کتاب دولت‌های ترکیه سیاست‌های اقتصادی سازگار با رایج‌ترین راهبرد توسعه اقتصادی آن زمان را اتخاذ کرده‌اند. نهادهای ترکیه همانند نهادهای سایر کشورهای درحال توسعه به‌طور مشابه تحت تأثیر عوامل خارجی بوده‌اند. اضافه‌براین، عملکرد اقتصادی بلندمدت ترکیه طی دو سده اخیر نیز به میانگین‌های جهانی و میانگین‌های کشورهای

در حال توسعه نزدیک بوده است. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد که عملکرد ترکیه برخلاف کشورهای در حال توسعه موفق‌تر و مشهورتر نمونه مناسبی از عملکرد کشورهای در حال توسعه با عملکرد متوسط است و بررسی سیر تحولات آن می‌تواند بینش‌های بیشتری را در مورد تجربیات این کشورها به ما اعطا کند.

تجارب ترکیه طی دو سده اخیر ویژگی‌های مشترک زیادی با کشورهای در حال توسعه دارد. تحولات این کشور همچنین، دارای تعدادی از ویژگی‌های مهم این کشورهاست. مشخصاً ترکیه دارای منابع غنی مواد معدنی یا نفت نبود. همچنین ترکیه به جز اشغال غم‌انگیز برخی مناطق کشورش توسط نیروهای خارجی پس از پایان جنگ جهانی اول، حکومت استعماری را تجربه نکرده است. مناطق واقع در مرزهای کنونی ترکیه تا پایان جنگ جهانی اول بخشی از یک امپراتوری بزرگ و چند قومی بود. در نتیجه، نهادها و اقتصاد ترکیه تغییرات نهادی اساسی و عمده‌ای را از جانب قدرت‌های خارجی تجربه نکرد. تغییرات نهادی رسمی فقط از جانب بازیگران داخلی و غالباً از سوی دولت‌ها و نخبگان معرفی شد و صورت گرفت.

نهادهای ترکیه طی دو سده اخیر با تعامل میان نهادهای جدید و نهادهای پیشین از جمله نهادهای به‌جامانده از دوران امپراتوری عثمانی تشکیل شد.

من در این کتاب همچنین کوشیده‌ام ارزیابی عمیق‌تری از علل عملکرد ترکیه در زمینه توسعه اقتصادی ارائه دهم. مثال ترکیه به ما نشان داده است که بررسی علل مستقیم سوابق عملکرد این کشور که غالباً شامل متغیرهای اقتصادی است، برای درک توسعه اقتصادی بلندمدت این کشور ضروری است، اما نمی‌تواند کل ماجرا را به ما نشان دهد. توسعه اقتصادی بلندمدت را بدون در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و سیاسی و علل تاریخی نمی‌توان به‌طور کامل درک کرد. دانش ما در مورد عملکرد نهادها و نحوه حمایت و جلوگیری آنها از توسعه اقتصادی همچنان در حال تکمیل است، با این حال، در این کتاب تلاش کردیم تا تأثیر نهادها از جمله نهادهای جهانی را بر پیامدهای اقتصادی این کشور نشان دهیم. درست همانطور که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه دیگر نیز می‌توان مشاهده کرد نهادهای رسمی خاصی که نخبگان، قدرت‌های جهانی یا سازمان‌های جهانی طراحی کرده بودند تنها بخشی از این ماجرا بود. برای درک نقش موثر آنها در توسعه اقتصادی باید نحوه تعامل آنها با نهادهای رسمی و غیررسمی پیشین و نوع نهادهای جدیدی که پدیدار شدند را بررسی کرد.

مورد ترکیه همچنین نشان می‌دهد که نهادها در این فرایند اهمیت قابل توجهی دارند، اما در عین حال یگانه عامل مهم به حساب نمی‌آیند. اضافه‌بر تعامل میان نهادهای جدید و

پیشین، تعاملی میان نهادهای مختلف و تغییرات اقتصادی، فن‌آوری‌ها، سیاست، ساختارهای اجتماعی، منافع، توزیع قدرت، ایده‌ها، باورها و انتظارات وجود داشت. نهادها بر عوامل دیگر تأثیر می‌گذاشتند و درعین حال تحت تأثیر آنها نیز بودند. نهادها، رفتارها و روابط میان بازیگران مختلف را شکل می‌دادند و این بازیگران نیز به نوبه خود نحوه تشکیل نهادها را تحت تأثیر قرار می‌دادند. شکل‌گیری نهادهای رسمی و غیررسمی همچنین تحت تأثیر ساختارها اجتماعی و سیاست از جمله شکاف میان گروه‌های مختلف و نخبگان آنها بوده است. به بیان دیگر، نهادها قطعا پیامدهای ترکیه را تحت تأثیر قرار داده‌اند، اما درعین حال تنها علت پیدایش این پیامدها نبوده‌اند. برای توضیح علت نزدیکی مداوم عملکرد این کشور در زمینه رشد و توسعه اقتصادی به میانگین‌های کشورهای در حال توسعه، هم باید تأثیر نهادهای رسمی و غیررسمی و هم تأثیر ساختارها اجتماعی و سیاست را در نظر گرفت. به همین دلیل نیز بررسی مورد ترکیه، بینش‌های مهمی را در مورد تجربیات کشورهای در حال توسعه طی دو سده اخیر در اختیار ما می‌گذارد.

اقتصاد ترکیه چطور در گذر زمان و در دویست سال اخیر خودش را از سایر کشورهای در حال توسعه جدا کرد و به سمت کشورهای توسعه یافته خیز برداشت؟ آیا مسیر نهادی اقتصاد ترکیه با کشورهایی مثل ایران و مصر متفاوت بوده است؟ نهادهای اثرگذار بر اقتصاد ترکیه چگونه تکامل یافتند و سرنوشت نسبتاً بهتری را در مقایسه با کشورهای منطقه برایش رقم زدند؟

تغییرات نهادی و نقش آنها در توسعه اقتصادی در سه دهه اخیر مورد توجه اقتصاددانان قرار گرفته است و در این کتاب خواندنی و آموزنده، سوکت پاموک کوشیده تا با بکارگیری این رویکرد اقتصادی و از رهگذار داده سازی برای تحلیل گذشته اقتصادی ترکیه، تصویر جامع و متفاوتی از مسیر گذار به توسعه و کامیابی‌ها و ناکامی‌های ترکیه در حد فاصل ۱۸۲۰ تا ۲۰۱۵ ارائه دهد. روایت این کتاب از طریق مقایسه با ترکیه با اقتصاد ایران و مصر خواندنی تر هم می‌شود.



انتشارات سبزین

ISBN: 978-600-117-711-8



9 786001 177118



آفاق بازرگانی، صنایع، معادن و کشاورزی ایران
مرکز پژوهش‌ها